

نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)

نویسنده: منتظرالقائم، اصغر

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

مکان چاپ: قم

سال چاپ: ۱۳۸۰ ه. ش

نوبت چاپ: اول

ص: ۵

فهرست موضوعات

مقدمه ۱۳	فصل اول: یمن در گستره تاریخ پیش از اسلام
معرفی و نقد منابع ۱۷	کلمه یمن ۳۵
۱. کتیبه‌ها ۱۷	جغرافیای طبیعی و انسانی یمن ۳۷
۲. طبقات ۱۸	خاستگاه اقوام سامی ۳۸
۳. مقاتل ۱۹	معینان ۴۳
۴. فتوح ۲۱	قتبان ۴۴
۵. انساب ۲۳	اوسان ۴۵
۶. تاریخ‌های عمومی ۲۷	کشور سبأ ۴۵
۷. کتب جغرافیایی ۳۱	مکرّیان ۴۶

اسلام مراد ۷۳	پادشاهی سبأ ۴۷
بنو الحارث بن کعب ۷۴	ص: ۶
اسلام بنو الحارث بن کعب ۷۴	پادشاهی سبأ و ذی ریدان ۴۸
نخع ۷۴	حکومت سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمن ۵۰
اسلام نخع ۷۵	اوضاع سیاسی یمن در روزگار ذونواس ۵۴
صداء ۷۵	اوضاع سیاسی یمن در قرن قبل از ظهور اسلام ۵۵
اسلام صداء ۷۵	ایرانیان و یمن ۵۸
رهاء ۷۵	فصل دوم: قبایل یمنی قبیله حمیر ۶۵
اسلام رهاء ۷۶	اسلام حمیر ۶۷
جنب ۷۶	قبایل حضرموت ۶۸
ص: ۷	مهره ۶۹
عنس ۷۶	اسلام مهره ۶۹
اسلام عنس ۷۶	قبیله حضرموت ۶۹
همدان ۷۷	قبیله مذحج ۷۱
اسلام همدان ۸۰	سعد العشیره ۷۱
خولان ۸۱	زبید ۷۲
اسلام خولان ۸۲	جعفی ۷۲
اشعر ۸۲	مراد ۷۳
اسلام اشعر ۸۳	

کنده و دیگر قبایل ۱۰۳	ختعم ۸۴
ص: ۸	سکونت‌گاه ختعم ۸۵
اسلام کنده ۱۰۴	اسلام ختعم ۸۵
اسلام صدف ۱۰۴	بجیله ۸۶
اسلام تجیب ۱۰۵	اسلام بجیله ۸۶
چگونگی به اسلام درآمدن قبایل یمنی ۱۰۷	ازد ۸۷
اشکال پذیرش اسلام به وسیله یمنی‌ها ۱۰۷	اسلام ازد ۸۹
برخورد رسول الله صلی الله علیه و اله با قبایل یمنی ۱۰۸	اسلام غامد ۸۹
فصل سوم: شکل‌گیری تشیع و نقش یاران یمنی رسول الله صلی الله علیه و اله در آن معنای اصطلاحی شیعه ۱۱۸	اسلام غافق ۹۰
زمینه پیدایش تشیع ۱۱۸	اسلام بارق ۹۰
شکل‌گیری عملی تشیع ۱۱۹	اسلام دوس ۹۰
نقش یاران یمنی رسول الله صلی الله علیه و اله در شکل‌گیری تشیع ۱۲۹	اسلام در قبیله ازدعمان ۹۱
علی در میان یمنی‌ها ۱۳۱	قبیله خزاعه ۹۱
فصل چهارم: نقش قبایل یمنی در ارتداد و فتوحات اسلامی ارتداد در جزیره العرب و نقش قبایل یمنی ۱۳۷	اسلام خزاعه ۹۲
پیامبران دروغین ۱۳۸	اسلام اوس و خزرج ۹۳
	طی ۹۵
	اسلام طی ۹۶
	قبیله کنده ۹۷
	جایگاه کنده ۱۰۲

- ارتداد در بحرین ۱۴۲
- ارتداد در قبایل یمنی ۱۴۲
- نقش قبایل یمنی در فتوح اسلامی ۱۴۹
- آغاز فتوحات ۱۵۱
- نقش یمنی‌ها در فتوح شام ۱۵۷
- شکل‌گیری شهر کوفه و موقعیت یمنی‌ها در آن ۱۶۱
- فصل پنجم: نقش قبایل یمنی در قیام برضد عثمان زمینه قیام یمنی‌ها برضد عثمان ۱۶۹
- بذل و بخشش‌های عثمان ۱۷۱
- کوفه پایگاه مبارزه علیه عثمان ۱۷۴
- ص: ۹
- حادثه قتل عثمان ۱۷۹
- فصل ششم: یمنی‌ها در روزگار خلافت علی علیه السلام و شکوفایی تشیع تأثیر یمنی‌ها در بیعت با علی علیه السلام ۱۸۵
- قاعدین و یمنی‌ها ۱۸۸
- کارگزاران یمنی علی علیه السلام ۱۹۱
- نمودار ۱: بافت قبیله‌ای استانداران حضرت علی علیه السلام ۱۹۶
- جنگ جمل و نقش قبایل یمنی در آن ۱۹۶
- کوشش امیر مؤمنان علیه السلام برای جلوگیری از جنگ ۲۰۶
- بافت قبیله‌ای پیکار جمل ۲۰۸
- نمودار ۲: بافت قبیله‌ای فرماندهان پیکار جمل ۲۰۹
- آوردگاه صفین و نقش یمنی‌ها در آن ۲۱۰
- زمینه پیکار صفین ۲۱۰
- دیدگاه یمنی‌ها درباره جنگ با معاویه ۲۱۲
- نقش یمنی‌ها در آزادسازی فرات ۲۱۵
- صف‌بندی یمنی‌ها در صفین ۲۱۷
- نمودار ۳: بافت قبیله‌ای فرماندهان پیکار صفین ۲۱۹
- نقش یمنی‌ها در معارك جنگ ۲۲۰
- مالك اشتر و همدانی‌ها ۲۲۲
- عاقبت جناح چپ عراق ۲۲۴
- شهادت عمّار بن یاسر ۲۲۵
- بازتاب شهادت یاران یمنی علی علیه السلام ۲۲۷
- تأثیر اشرافیت یمنی در تضعیف موقعیت علی علیه السلام ۲۲۹

- فداکاری بزرگان شیعه یمنی ۲۳۶
- فداکاری قبیله همدان ۲۳۹
- زنان شیعه یمنی ۲۴۰
- بافت قبیله‌ای جنبش خوارج و پیکار نهروان ۲۴۲
- چگونگی انتخاب حکم یمنی ۲۴۲
- ص: ۱۰
- جای‌گاه یمنی‌ها در رهبری خوارج ۲۴۶
- تأثیر اشرافیت یمنی در بازگرداندن سپاه ۲۴۹
- نقش قبایل یمنی در غارات ۲۵۱
- جای‌گاه یمنی‌ها در بازگرداندن غارات ۲۵۶
- سستی کوفیان در برابر علی علیه السلام ۲۵۷
- آخرین سپاه و نقش قبایل یمنی در شکل‌گیری آن ۲۶۱
- فصل هفتم: یمنی‌ها و تشیع در سال‌های ۴۰- ۶۷ هجری خلافت حسن بن علی علیه السلام و قبایل یمنی ۲۶۷
- تأثیر رهبر یمنی در بسیج سپاه ۲۷۰
- جای‌گاه یمنی‌ها در سپاه حسن بن علی علیه السلام ۲۷۱
- نقش یمنی‌های کوفه در پذیرش صلح ۲۷۶
- خیانت اشرافیت قبیله‌ای کوفه ۲۷۷
- نگاهی به موضع یمنی‌ها در خلافت حسن بن علی علیه السلام ۲۷۸
- رفتار معاویه و موضع شیعیان کوفه ۲۷۹
- روابط نخبگان یمنی با رهبری شیعه ۲۸۱
- کوفه پایگاه قیام علیه نظام معاویه ۲۸۲
- قیام شیعیان کوفه به رهبری حجر بن عدی ۲۸۴
- نقش اشرافیت یمنی در سرکوبی قیام حجر ۲۸۵
- زمینه قیام امام حسین علیه السلام ۲۸۹
- کوشش رهبران شیعه کوفه برای قیام ۲۹۰
- رهبران یمنی کوفه و قیام مسلم بن عقیل ۲۹۱
- خیانت رهبران قبیله‌ای کوفه به مسلم ۲۹۳
- نقش اشرافیت کوفه در شهادت مسلم بن عقیل ۲۹۳
- قیام امام حسین علیه السلام و نقش یمنی‌ها در آن ۲۹۵
- بسیج اشرافیت یمنی و نزاری کوفه برای کشتن امام حسین علیه السلام ۲۹۷
- واقعه روز عاشورا ۲۹۹
- شهادت یمنی پیکار عاشورا ۳۰۰

ب) طرح براندازی اشراف یمنی کوفه علیه مختار
۳۱۷

ج) اتحاد اشرافیت کوفه و زبیری‌ها علیه مختار
۳۱۹

قبایل یمنی در دو رویه همراهی و مخالفت با قیام
مختار ۳۲۲

بازتاب جنبش مختار بر موالی ۳۲۳

مهاجرت اشعریان به ایران ۳۲۵

نتیجه ۳۲۷

چکیده ۳۳۳

تصاویر ۳۳۷

فهرست‌ها آیات و روایات ۳۴۹

معصومین علیهم السلام ۳۵۰

ادیان و مذاهب ۳۵۱

ص: ۱۲

اشعار ۳۵۲

کتب ۳۵۳

رخدادها ۳۵۷

اعلام و اشخاص ۳۵۸

اماکن ۳۸۲

ص: ۱۱

نمودار ۴: بافت قبیله‌ای شهدای کربلا ۳۰۱

ماهیت معرفت دینی شهدای یمنی حادثه عاشورا
۳۰۲

تشیع یمنی‌ها و میراث باستانی پادشاهی یمن
۳۰۳

بازتاب قیام امام حسین علیه السلام در میان
یمنی‌ها ۳۰۴

قیام عبد الله بن عقیف ازدی و خیانت اشراف
یمنی ۳۰۵

قیام یمنیان مدینه منوره علیه رژیم اموی ۳۰۶

بازتاب قیام امام حسین علیه السلام در کوفه ۳۰۷

۱- نقش شیعیان یمنی کوفه در قیام توابین ۳۰۷

بافت قبیله‌ای قیام توابین ۳۱۱

ماهیت فکری توابین ۳۱۱

۲- نقش یمنی‌ها در جنبش مختار ۳۱۲

ابراهیم بن مالک اشتر و مختار ۳۱۴

اتحاد اشرافیت یمنی با والی کوفه برضد مختار
۳۱۵

الف) پیکار بنی مروان با مختار ۳۱۷

طی سالیان متمادی تدریس و تحقیق در تاریخ اسلام و تشیع، ضرورت تحقیق درباره قبایل یمنی و تشیع و نقش آنان در حمایت از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و تحکیم و گسترش قیام‌های شیعه بر من روشن گردید. براساس تحقیقات انجام‌شده در ایران و کشورهای دیگر تاکنون در این باره کتابی نگاشته نشده است و تنها برخی تحقیقات تک‌نگاری در دائرة المعارف‌ها و یا به صورت مستقل درباره قبایل یمنی و نقش آنان در اسلام انجام شده است. در کتاب‌های تاریخ تشیع نیز چند صفحه‌ای به این موضوع اشارت رفته است.

چون جای این موضوع در مطالعات اسلامی و تاریخ تشیع خالی بود بر خود لازم دانستم برای جبران این کمبود و پیوند بیشتر تحقیقات تاریخ اسلام در ایران با دنیای اسلام درباره این موضوع به تحقیق بپردازم. این کتاب حاصل مطالعات پراکنده سال‌های تدریس و سه سال فعالیت پیوسته می‌باشد.

محدوده کلی این کتاب از زمینه‌های موضوع آغاز می‌گردد. فصل اول، تحت عنوان «یمن در گستره تاریخ پیش از اسلام» به روشن کردن جایگاه قبایل یمنی در حکومت‌های پیش از اسلام و عظمت باستانی یمن اختصاص دارد. فصل دوم، به بررسی و شناسایی قبایل یمنی، انساب، موقعیت‌یابی، روابط آنان با یکدیگر و اسلام در بین قبایل یمنی می‌پردازد. فصل سوم، تحت عنوان «شکل‌گیری تشیع و نقش یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله در آن» تلقی خود را از شیعه بیان می‌کند و از زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری آن و هواداری و حمایت یمنی‌ها از خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله در مناطق مختلف و تأثیر آنان در شکل‌گیری آغازین تشیع سخن می‌گوید. فصل چهارم، به نام «نقش قبایل یمنی در ارتداد و فتوح اسلامی» می‌باشد. در این جا ما ناگزیریم به دلیل بازتاب رده و فتوح در نوع نگرش و تفکر اسلامی اعراب و مسلمانان، تأثیر یمنی‌ها را در این دو حادثه مهم بررسی کنیم. مهاجرت قبایل یمنی به عراق و شام و شکل‌گیری تدریجی دو جبهه شام و عراق در برابر یکدیگر و حضور یمنی‌ها در کوفه (پایگاه تشیع) و نقش آنان در حوادث این شهر از مباحث این فصل می‌باشد. فصل پنجم، به نام «نقش قبایل یمنی در قیام برضد عثمان» نامگذاری شده و از اثرگذاری یمنی‌ها در حرکت‌های مخالف عثمان و حمایت‌های آنان از علی علیه السلام

سخن می‌راند. فصل ششم، تحت عنوان «یمنی‌ها در روزگار خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام و شکوفایی تشیع» می‌باشد. روزگار خلافت علی علیه السلام میدان بروز و ظهور تشیع است و نوع همکاری و حمایت و مخالفت یمنی‌ها در جنگ‌ها و تشکیلات اداری وی به خوبی نگرش و گروهش آنان را نسبت به تشیع

ص: ۱۴

بر ما معلوم می‌دارد. فصل هفتم، به نام «یمنی‌ها و تشیع در سال‌های ۴۱-۶۷ هجری» نامیده شده است. در این فصل به بررسی تأثیر یمنی‌ها در خلافت حسن بن علی علیهما السلام، مبارزات یمنی‌های شیعه با معاویه، نقش آنان در قیام‌های مسلم بن عقیل در کوفه، قیام امام حسین علیه السلام، توأبین و مختار و بازتاب آن می‌پردازد.

در این کتاب، گردآوری اطلاعات و داده‌های تاریخی براساس روش کتابخانه‌ای مبتنی بر منابع و اسناد درجه اول - که برخی از آنها در نقد منابع آمده‌اند - انجام گرفت. تردیدی نیست که مطالعه انتقادی منابع و مآخذ اصلی تاریخی و جغرافیایی در درجه اول اهمیت قرار دارد و کوشش شد آب از سرچشمه برداشته شود تا خار و خاشاک در آن راه نیابد. برای تحلیل و تفسیر داده‌های تاریخی از روش قیاسی مربوط به کلیات حوادث و روش استقرایی مربوط به جزئیات حوادث مبتنی بر منابع درجه اول، استفاده شد. همچنین نقشه‌هایی از موقعیت‌یابی قبایل براساس داده‌های منابع، کشیده شده و در چندین جا نمودار مقایسه‌ای برای تبیین بهتر نتایج، فراهم گردید. بررسی و تحلیل‌های به‌دست‌آمده از منابع دست اول با تحقیقات جدید پیرامون موضوع مقایسه گردیده شد تا بتوان تصویر روشن و مستندی بدون پیش‌داوری درباره نتایج حاصل ارائه کرد.

سؤالات اساسی این پژوهش عبارتند از:

- قبایل یمنی چگونه به اسلام روآوردند و تفاوت گروه و نگرش آنان به اسلام چه بوده است؟

- گرایش یمنی‌ها به تشیع از چه زمانی آغاز و تحت تأثیر چه عواملی بوده است؟

- آیا تشیع یمنی‌ها تحت تأثیر نظام حکومت‌های باستانی عربستان جنوبی بوده است؟

فرضیه‌های اصلی این پژوهش عبارتند از:

- عوامل اعتقادی و قبیله‌ای در گرایش یمنی‌ها به تشیع مؤثر بوده است.

- تشیع یمنی‌ها تحت تأثیر نظام حکومت‌های باستانی یمنی نبوده است.

در مسیر این تحقیق پاره‌ای از مشکلات وجود داشت که با یاری خداوند و تحقیق بیشتر حل شد، ولی زمان تحقیق را طولانی‌تر کرد؛ از جمله:

۱- منابع دست اول به حدّ کافی پیرامون موضوع در کتابخانه‌ها وجود نداشت که با پی‌گیری در خارج از کشور دستیابی به برخی از آنها ممکن شد مانند کتاب صفة جزيرة العرب و الاکلیل همدانی.

۲- بر اهل تحقیق روشن است که برای دستیابی به ضبط صحیح نام‌ها و جای‌ها باید ساعت‌ها منابع بررسی می‌شد تا ضبط درست يك کلمه به دست می‌آمد، برای نمونه هلال بن نافع بجلیّ گاهی مرادی ثبت شده است یا حصین بن نمیر سکونی کندی گاهی تمیمی و همدانی آمده است.

۳- اسامی اشخاص عموماً در برخی از منابع بدون پسوند نام قبیله آنان آمده بود و برای دستیابی به نام قبیله آنان باید به منابع انساب مراجعه می‌شد و چون در این کتاب‌ها نیز نام همه اشخاص نیامده بود، ناگزیر به کتاب‌های شرح حال مراجعه گردید.

۴- برخی شاخه‌های قبایل، هم در قبایل یمنی و هم در قبایل نزاری به‌طور مشترک وجود داشتند و

ص: ۱۵

انتخاب، بسیار سخت بود و به بررسی عمیق و اطلاعات گسترده از قبایل نزاری و مکان‌یابی آنان نیاز داشت تا انتخاب شایسته صورت گیرد، برای نمونه شاخه عبس در سه قبیله یمنی، (مراد، ازد و لخم) و قبیله مضری غطفان یا شاخه چشم در بیست قبیله یمنی و نزاری وجود دارد.

۵- در منابع تصحیفات بسیار زیادی از سوی نویسندگان و نساخ اتفاق افتاده که با صرف وقت بسیار و بررسی در منابع و مقابله منابع تاریخی و انسابی ضبط صحیح به دست می‌آمد؛ برای مثال نام عمرو بن عمیس هذلی در برخی جاها عیس یا عبیس هذلی آمده بود.

به هر حال، با اعتراف به کمی‌ها و کاستی‌های این تحقیق و بضاعت مزجات این بنده، کتاب حاضر آماده گردید. در طول تحقیق از راهنمایی استادان بزرگوار و فرهیخته دکتر صادق آئینه‌وند، دکتر هادی عالم‌زاده و دکتر سید جعفر شهیدی سود بردم. از محققان و پژوهشگران انتظار می‌رود نادرستی‌هایی را که به نظرشان می‌رسد تذکر دهند تا با دیده مَنّت بدان نگریسته و در جای خود بدان عمل شود.

در پایان امید است این اثر، پرتوی بر گوشه‌ها و زوایای تاریخ تشیع و نقش سیاسی - نظامی و فرهنگی قبایل یمنی در اسلام و تشیع در قرن اول هجری باشد.

اصغر منتظم القائم

ص: ۱۷

معرفی و نقد منابع

معرفی و نقد منابع، یکی از مباحث اصولی در تحقیقات تاریخی است و ما را به شناخت و ارزش و اعتبار مأخذ تاریخی و تحلیل موضوع یاری می‌رساند و از اهمیت خاصی برخوردار است؛ از این رو، بر خود لازم می‌دانم درباره منابع اساسی این پژوهش مطالبی را بنگارم:

۱. کتیبه‌ها

کتیبه‌های عربستان جنوبی به خط مسند مربوط به حکومت‌های باستانی یمن از منابع اصلی این پژوهش محسوب می‌شوند. این کتیبه‌های تاریخ‌دار حمیری اطلاعات و حقایق ارزشمندی درباره تاریخ و روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مردم جنوب شبه‌جزیره عربی و نقش قبایل جنوبی و شمالی در حکومت‌های باستانی یمن به ما می‌دهد. در این نوشته‌ها نام بسیاری از قبایل جنوبی و برخی از قبایل شمالی همچون همدان و شاخه‌های آن: بکیل، حاشد، مرثد و بتع، حمیر، مذحج، خولان، کنده، مضر و بنی ثعلبه آمده است. کشف و مطالعه این کتیبه‌ها بسیاری از حقایق را درباره تاریخ عربستان جنوبی روشن کرد و روایات موهوم اخباریان را درهم فروریخت، ولی نکته شایان توجه این است که روایات اخباریان و مطالب کتیبه‌ها از قرن چهارم میلادی تا حدودی باهم هماهنگی پیدا می‌کند.

آگاهی از کتیبه‌ها برای اولین بار در آثار هشام بن محمد کلبی آمده است، ولی کشف واقعه آنها مرهون زحمات حسن بن احمد همدانی است. وی اطلاعات مهمی در کتاب هشتم و دهم الاکلیل درباره کتیبه‌ها و آثار باستانی شبوه، بون، عمران، ریده، صنعا، مارب، صرواح و ... به دست می‌دهد.

همدانی برخی از کتیبه‌ها را معرفی کرده و شماری از آنها را به گونه‌ای ناقص خوانده است. سرانجام تحقیقات کتیبه‌شناسی از اواخر سده هیجدهم شروع شد و در قرن‌های نوزده و بیست ادامه یافت.

مطالعه درست این کتیبه‌ها مرهون تلاش مستشرقان و برخی محققان عرب است، دانشمندانی همچون نیبور، گلازر - که در سال‌های ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۷ میلادی چندین بار از یمن بازدید کرد - هالیفی، ریکمانس،

فون ویسمان، فیلی و خانم ژاکلین پیرن- نویسنده کتاب اکتشاف جزیره العرب- و استادان مصری مثل خلیل یحیی نامی، سلیمان حزین و محمد توفیق، که در دهه‌های چهل تا هفتاد سده بیستم، در یمن به

ص: ۱۸

مطالعه و تحقیق پرداختند.^۱ آنان حقایق ارزشمندی را درباره نظام حکومت‌های باستان و قبایل یمنی به دست آوردند، ولی در این کتیبه‌ها اطلاعات پراکنده و ناهماهنگی درباره جایگاه، انساب، تاریخ و روابط قبایل یمنی با یکدیگر وجود دارد؛ بدین جهت ما ناگزیر هستیم از منابع دیگر سود ببریم.

۲. طبقات

شرح حال اشخاصی را که در يك لایه و برش زمانی و مکانی قرار می‌گیرند طبقه می‌گویند.

الطبقات الکبری: این کتاب نوشته محمد بن سعد بن منیع (درگذشته ۲۳۰ ق) مشهور به ابن سعد کاتب واقدی است. وی در مکتب حجاز از مشایخی همچون موسی بن عقبه اسدی (درگذشته ۱۴۱ ق)، محمد بن اسحاق (درگذشته ۱۵۱ ق)، ابو معشر مدنی (درگذشته ۱۷۰ ق) و محمد بن عمر واقدی (درگذشته ۲۰۷ ق) در مکتب عراق از راویان و استادانی مثل عامر بن شراحیل شعبی (درگذشته ۱۰۵ ق)، وکیع بن جراح (درگذشته ۱۹۷ ق)، هشام بن محمد کلبی (درگذشته ۲۰۶ ق) و هیثم بن عدی (درگذشته ۲۰۷ ق) و پس از آمدن به بغداد از ابو الحسن مدائنی (درگذشته ۲۱۶ ق) سود جست. در این میان بیش از همه از واقدی استفاده برد و آثار ابن سعد همه متکی بر مطالب وی می‌باشد.^۲

دانشمندان، شخصیت علمی وی را ستایش کرده و او را مردی راستگو و موثق می‌دانند.^۳ کتاب طبقات در هشت جلد چاپ شده که جلد اول آن درباره برخی پیامبران و نیاکان رسول الله صلی الله علیه و اله و حوادث ابتدای هجرت است. سپس شرح مفصل یکصد صفحه‌ای درباره نامه‌های رسول خدا صلی الله علیه و اله و وفود و شرح ۱۴۰ صفحه‌ای پیرامون شخصیت حضرت محمد صلی الله علیه و اله است. جلد دوم این کتاب درباره حوادث هجرت تا رحلت رسول الله صلی الله علیه و اله می‌باشد و شش مجلد دیگر شامل شرح حال ۴۲۵۰ نفر از شخصیت‌های صدر اسلام تا سال ۲۳۰ هجری قمری است که ۶۳۰ نفر از آنان زنان هستند. ابن سعد با آوردن روایات کوتاه و بلند و بیشتر با سند کامل، شرح حال صحابه و دیگران را به صورت ناهماهنگ آورده است. افرادی مثل ابو بکر را در ۴۴ صفحه و برخی را تنها به نام بردن آنان اکتفا کرده است.

^۱ (۱). محمد بن علی الاکوع، الیمن الخضرء مهد الحضاره، ص ۱۹۸.

^۲ (۲). ابن ندیم، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمد رضا نجدد، ص ۱۶۶.

^۳ (۳). ابن خلکان، وفيات الأعیان، تحقیق احسان عباس، المجلد الرابع، ص ۳۵۱.

اگرچه روش طبقات مورد استفاده علم الحدیث و رجال است، ولی می‌توانیم مطالب سودمندی را در باب تاریخ عرب و اسلام تا اوایل قرن سوم هجری از این کتاب استفاده کنیم. در میان شرح احوال اشخاص، که در قالب روایات کوتاه و بلند و منفرد آمده است، می‌توان داستان‌های کاملی را درباره حوادث مربوط به موضوع تحقیق تنظیم کرد، برای نمونه می‌توان درباره قیام حجر بن عدی از میان شرح احوال وی^۴ و قیام حره و درباره مختار می‌توان از میان شرح حال محمد بن حنفیه^۵ و

ص: ۱۹

عبد الله بن مطیع عدوی^۶ یا درباره قیام توّابین می‌توان از شرح احوال سلیمان بن سرد^۷ اطلاعاتی به دست آورد. کتاب طبقات چون به نسب اشخاص در آغاز هر شرح حال اشاره کرده گنجینه ارزشمندی در باب انساب قبایل عرب نزاری و یمنی است.

ابن سعد طرفدار مکتب خلفاست بدان‌گونه که در گزارش هفت صفحه‌ای خود درباره سقیفه^۸ روایات خود را - که بیشتر درباره فضایل ابو بکر است - به شیوه‌ای تنظیم کرده که خواننده حضور جناح مخالف را حس نکند. همچنین وی توجه کمتری به امامان و بزرگان شیعه مثل حسن بن علی علیهما السلام و حسین بن علی علیهما السلام و مالک اشتر نشان می‌دهد. مطالب ابن سعد اشتباهاتی دارد، از جمله فرماندار رسول الله صلی الله علیه و اله بر قلعه دباء را حذیفه بن یمان می‌داند^۹ که تا زمان ابو بکر در آن منطقه بود. این روایت مقرون به صحت نیست؛ زیرا حذیفه زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله در مدینه بود، منابع دیگر نیز عامل دباء را حذیفه بن محسن باریقی ثبت کرده‌اند.

با وجود این کاستی‌ها، درباره اسلام آوردن قبایل یمنی از جلد اول این کتاب و اشخاص موافق و مخالف تشییع از مجلدات سوم تا هشتم سود برده شد.

۳. مقاتل

مقتل‌نگاری شاخه‌ای از دانش تاریخ است که به بیان سرگذشت شهیدان با شرحی از مکان و زمان شهادت آنان از زبان راویان پرداخته می‌شود و هدف آن، حفظ و ثبت اخلاص و ایثار مردان حق است.^{۱۰} می‌توان

^۴ (۴). ابن سعد، الطبقات الکبری، المجلد الرابع، ص ۲۱۷.

^۵ (۵). همان، المجلد الخامس، ص ۹۱.

^۶ (۱). همان، ص ۱۴۵.

^۷ (۲). همان، المجلد السادس، ص ۲۵.

^۸ (۳). همان، المجلد الثالث، ص ۱۶.

^۹ (۴). همان، المجلد السابع، ص ۱۰۱.

^{۱۰} (۵). صادق آئینه‌وند، علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، ص ۳۰۰.

گفت: مقتل نویسی یکی از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری مکتب کوفه است و افرادی همچون جابر بن یزید جعفی (درگذشته ۱۲۸ ق)، ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی (درگذشته ۱۷۰ ق)، هشام بن محمد کلبی و ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی (درگذشته ۲۸۳ ق) از مشهورترین مقتل‌نگاران بوده‌اند.

[الف) وقعة صفین:]

نصر بن مزاحم منقری تمیمی^{۱۱}، یکی از اخباریان کوفی (درگذشته ۲۱۲ ق) است که مدتی در بغداد سکونت داشت. اثر برجای مانده از او کتاب گران‌سنگ وقعة صفین است که به تحقیق عبد السلام محمد هارون در مصر چاپ شد. نصر اگرچه شیعه است، با بی‌طرفی این اثر را درباره یکی از وقایع سرنوشت‌ساز تاریخ اسلام نگاشته و در آن رجزها و مثالبی را که جنگجویان دو جبهه شام و عراق به یکدیگر گفته‌اند با رعایت امانت آورده است. وقعة صفین تنها مهمترین مأخذ پیکار صفین نیست، بلکه برای شناخت والیان و تشکیلات نظامی امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌توان بسیار از آن، بهره جست. این کتاب حاوی مجموعه‌ای

ص: ۲۰

از معارف شیعه و دیدگاه‌های علی علیه السلام و فضایل وی از زبان رسول الله صلی الله علیه و اله - که یاران وی مثل عمّار و هاشم بن عتبه بیان کرده‌اند - می‌باشد. مطالبی که در این کتاب مطرح شده عبارت است از: ورود حضرت امیر علیه السلام به کوفه و تعیین والیان و زمینه‌های جنگ صفین و نامه‌های امیر مؤمنان علی علیه السلام به معاویه و بالعکس، بسیج سپاه در شام و کوفه و آرای یاران علی علیه السلام و حرکت دو اردوگاه به سوی صفین، حوادث مسیر راه از کوفه تا صفین، مقدمات جنگ و نبردهای سرنوشت‌ساز ده روز پایانی جنگ، خدعه عمرو بن عاص، سستی کوفی‌ها در ادامه جنگ، تعیین داوران، پیمان‌نامه صلح صفین و بازگشت علی علیه السلام به کوفه و گفت‌وگوی داوران.

این کتاب نه تنها درباره نقش قبایل یمنی و نزاری به‌ویژه همدان، مذحج و ربیعه در آوردگاه صفین، بلکه درباره نقش قبایل عرب در فتوح اسلامی، انساب قبایل و روابط هرکدام با یکدیگر در گستره روزگاران پیش از اسلام و بعد از اسلام، به بحث می‌پردازد. در جای‌جای کتاب نصر بن مزاحم اشعار شاعران و رجز جنگجویان دو جبهه شام و عراق آمده است. این اشعار در توصیف وقایع و دیدگاه‌های دو گروه، نسب، هجو و تفاخر است و تاریخ تفکر و فرهنگ آن دوره اسلامی را به ما منتقل می‌کند. در این صورت نصر بن مزاحم در بیان حوادث صفین به شیوه ایام العرب تمایل دارد.

^{۱۱} (۶). ابن ندیم، پیشین، ص ۱۵۸.

راویان و مشایخ نصر بن مزاحم بیشتر عراقی هستند، همچون اصبع بن نباته و شعبی، البته از اخباریان مدینه هم روایاتی نقل کرده است، مثلاً از محمد بن اسحاق^{۱۲} هشت روایت گرفته. اگرچه ابن سعد روایت اصبع بن نباته را - به دلیل شیعه بودن - ضعیف می‌داند،^{۱۳} ولی حضور اصبع بن نباته - که از یاران و شیعیان امیر مؤمنان علی علیه السلام و شاهد حوادث در جنگ صفین بود و گزارش او از دو جبهه شام و عراق است - بر اعتبار و صحت مطالب کتاب می‌افزاید. با وجود این اطلاعات موثق و جامع درباره این پیکار سرنوشت‌ساز در تاریخ اسلام، در بیان حوادث ترتیبی نیست، مثلاً وقایع ده روز پایانی نبرد تا روز پنجم به ترتیب آمده، اما از روز پنجم تا روز هشتم روشن نمی‌باشد. گاه حوادثی مثل پیکار روز پنجشنبه، پیکار هاشم بن عتبّه^{۱۴} و شهادت عبد الله بن بدیل خزاعی^{۱۵} تکرار شده است و رشته ارتباط حوادث را محقق باید از لابه‌لای روایات نامرتب تنظیم کند. فهرست کشته‌ها از یاران علی علیه السلام که در آخرین روایات کتاب آمده است، فهرستی مغلوط است و از یاران معاویه در آن آمده و برخی از کسانی که در جمل کشته شدند، مثل هند جملی و زید بن صوحان عبدی در این فهرست آمده است. برخی تاریخ‌ها مثل تاریخ ملاقات سفیر علی علیه السلام شبث بن ربعی با معاویه در ماه ربیع الآخر^{۱۶} و رفت و آمد سفرها در ماه‌های ربیع الأول و جمادی الأولى در جمادی الثانیه^{۱۷} آمده که مقرون به

ص: ۲۱

صحت نیست، زیرا نبرد صفین در ماه‌های ذی حجه، محرم و صفر بود. شایان توجه است هرکدام از مورخان پس از نصر بن مزاحم که درباره صفین مطالبی نگاشته‌اند ریزه‌خوار خوان گسترده وی بر سر کتاب وقعة صفین هستند.

[ب) مقاتل الطالبیین:]

این کتاب نوشته علی بن محمد بن حسین مشهور به ابو الفرج اصفهانی (در ۳۵۶ ق) است. وی در شعر و ادب، تاریخ، انساب و اغانی، سرآمد روزگار خود بود. ابو الفرج فترت کوتاهی را که در مقتل نویسی پیش آمد جبران کرد و با نگارش مقاتل الطالبیین این شعبه از تاریخ نویسی را تکامل بخشید.

^{۱۲} (۱). نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، تحقیق عبد السلام محمد هارون، ص ۵۵۰ - ۲۵۵.

^{۱۳} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص ۲۲۵.

^{۱۴} (۳). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۴۸ و ۳۵۶.

^{۱۵} (۴). همان، ص ۴۶ و ۴۰۰.

^{۱۶} (۵). همان، ص ۱۸۸.

^{۱۷} (۶). همان، ص ۱۹۰.

این کتاب حاوی شرح حال بلند و کوتاه ۲۱۶ نفر از فرزندان و خاندان ابو طالب از سال هشتم هجرت تا سال ۳۱۳ هجری قمری است. بخش اول کتاب، شامل شرح حال جعفر بن ابی طالب تا پایان امویان، شرح حال عبید الله بن حسن بن علی است و بخش دوم، احوال کشته‌شدگان فرزندان ابو طالب در روزگار عباسیان ذیل دوران هر خلیفه تا دوره مقتدر عباسی است.

ابو الفرج با جمع‌آوری روایات کوتاه و بلند، کتاب خود را نگاشته است. در این تحقیق درباره خلافت حسن بن علی علیهما السلام و قیام حسین بن علی علیهما السلام و قیام مسلم بن عقیل در کوفه از این کتاب بهره بسیار جسته شد.

راویان و مشایخ وی در این قسمت از مدینه و کوفه می‌باشند که برخی از آنان امام جعفر صادق علیه السلام، ابن سعد، محمد بن عمر واقدی، نصر بن مزاحم، ابو مخنف، عوانة بن حکم، ابو اسحاق سبعی (در ۱۲۷ ق) و شعبی می‌باشند. ابو الفرج بهترین شرح در باب قیام مسلم بن عقیل در کوفه و شرح کشته‌شدگان خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله در واقعه کربلا را به دست می‌دهد، ولی نسبت به یاران یمنی و نزاری امام حسین علیه السلام که همراه او کشته شدند، بی‌توجه بوده است. در این جا لازم است نامی هم از کتاب گران‌سنگ اغانی نوشته ابو الفرج اصفهانی ببریم که صاحب بن عبّاد درباره آن می‌گوید: «کتابخانه‌ام ۲۰۶ هزار جلد کتاب دارد، ولی از آن میان تنها اغانی همنشین همیشگی من است».^{۱۸} ما در پژوهش خود از میان اشعار شاعران قبایل عرب جنوبی و نزاری و توضیحات ابو الفرج موفق شدیم برخی اطلاعات درباره جای‌گاه روابط و قدرت قبایل یمنی به دست آوریم.

۴. فتوح

پس از غزوات رسول الله صلی الله علیه و اله در روزگار خلفای راشدین، مجاهدان مسلمان کشورهای بسیاری را گشوده‌اند. دستگاه خلافت و مسلمانان برای تصاحب سرزمین‌ها و گرفتن انواع مالیات‌ها، ناگزیر بودند درباره چگونگی فتح‌ها به جنگ یا به صلح و مذهب آنان (اهل کتاب باشند یا بت‌پرست) اطلاعات لازم را جمع‌آوری کنند و بدین‌سان تاریخ‌نگاری فتوح اسلامی شکل گرفت؛ این روش به بیان چگونگی گشایش شهرها و سرزمین‌ها می‌پردازد:

[الف) فتوح البلدان :]

این نوشته، که بهترین و ارزشمندترین نمونه این نوع تاریخ‌نویسی است به قلم

^{۱۸} (۱). یاقوت حموی، معجم الادباء، الجزء الثالث عشر، ص ۹۷.

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (در ۲۷۹ ق) می‌باشد. مطالب این کتاب درباره فتح مناطق جزیره العرب در زمان رسول الله صلی الله علیه و اله و فتح سرزمین‌های شام و مصر و عراق و ایران در روزگار خلفای راشدین، اموی و عباسی است. بلاذری علاوه بر شرح داستان فتح شهرها به حوادث و کشمکش‌ها و تحولات فرماندهان عرب و فاتحان تا زمان نزدیک به خود اشاره کرده است. فتوح البلدان منبع مهم ولی نه چندان گسترده در باب جنگ‌های رده، فتوح، تاریخ و اوضاع اقتصادی و جغرافیایی شهرها و سرزمین‌ها می‌باشد. این کتاب در باب تشکیلات نظامی و اداری مسلمانان، مثل اسامی فرماندهان، استانداران، قاضیان، مهاجرت قبایل عرب به شهرها، ساکنان بومی و آیین آنان، مقدار خراج، بنیاد شهرهای اسلامی و گسترش بافت شهرهای قدیمی، بنیان مساجد جامع در شهرها و اعلام جغرافیایی^{۱۹} اطلاعات گرانبهایی به ما می‌دهد، ضمناً در بخش جداگانه‌ای درباره خراج، عطایا، خاتم، نقود و خط خواننده را از نکته مهمی آگاه می‌سازد.

در این پژوهش اطلاعات مفیدی در باب مهاجرت قبایل جنوبی و نقش آنان در فتوحات اسلامی شام و عراق و سکونت آنان در کوفه و شهرهای دیگر، همراه با شمار آنان از این کتاب به دست آمد. روش تاریخ‌نگاری بلاذری، خبر و جمع‌آوری روایات با اسناد آنها درباره فتح شهرها با رعایت ترتیب زمان وقوع می‌باشد. وی بیشتر روایات خود را از مشایخ و راویان کوفه و مدینه و شام همچون، عباس بن هشام کلبی، حسین بن اسود کوفی، علی بن محمد مدائنی، ابو عبید قاسم بن سلام (در ۲۲۴ ق)، ابو عبیده معمر بن مثنی (در ۲۱۱ ق)، محمد بن سعد کاتب، عمرو بن محمد ناقد، ابو حفص دمشقی، هشام بن عمّار دمشقی گرفته است.

بلاذری علاوه بر اسنادی که نام آنان را برده، در سند روایات خود از راویان گمنام دیگری استفاده کرده که به این ترتیب از آنان نام می‌برد: گروهی از دانشمندان فلان شهر، مشاهیر فلان شهر، گروهی از اهل علم بدون بیان نام شهر آنان، اهل فلان شهر، پیران فلان شهر، برای من نقل کردند. برخی روایات وی نیز بدون هیچ‌گونه سندی با ذکر کلمه «قالوا» آمده است: برخلاف این اطلاعات مهم، بلاذری شرح دقیقی از استقرار قبایل در کوفه و بصره به دست نمی‌دهد.

[ب] الفتوح:

^{۱۹} (۱). بلاذری، فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، ص ۱۹۷ و ۳۱۷.

این کتاب به خامه ابو محمد احمد بن علی بن اعثم کندی (درگذشته حدود ۳۱۴ ق) مشهور به ابن اعثم می‌باشد. وی از محدثان و مورخان و شعرای شیعی بود. مطالب کتاب الفتوح شامل حوادث تاریخ اسلام پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و اله از حادثه سقیفه، جنگ‌های رده، فتوحات شام و عراق و ایران و ارمینیه، مشروح وقایع روزگار خلافت علی علیه السلام، خلافت حسن بن علی علیهما السلام، خلافت معاویه، قیام امام حسین علیه السلام و بازتاب آن، خلافت ابن زبیر و مروان، حوادث خلافت مروانین، قیام عباسیان و ابو مسلم خراسانی، حوادث دوران خلافت عباسیان تا خلافت معتصم عباسی می‌باشد. در پایان قرن ششم هجری محمد بن احمد مستوفی این کتاب را به فارسی ترجمه کرد. تاریخ‌نگاری ابن اعثم به شکل خبر و جمع‌آوری روایات کوتاه و بلند پیرامون حوادث است. با آن‌که از مشایخ و راویان بسیار خود گاه‌گاه نام می‌برد - مثلاً در ابتدای بحث قیام

ص: ۲۳

امام حسین علیه السلام نام راویان خود را در يك صفحه آورده است - عموم روایات را با ذکر کلمه «قال» بیان نموده است؛ برای نمونه در قسمت خلافت یزید تا خلافت عبد الملك بن مروان (جلد سوم) جز چند روایت، که با سند کامل آمده، تمامی روایات با کلمه «قال» نقل شده است.

مشایخ و راویان ابن اعثم از مکاتب مختلف مدینه و شام و عراق هستند، اما بیشتر روایات خود را از واقدی، هشام بن محمد کلبی، نصر بن مزاحم و ابو مخنف آورده است. اگرچه به نظر می‌رسد وجود آثار مورخان پیش از ابن اعثم ما را از مراجعه به کتاب الفتوح بی‌نیاز می‌سازد، ولی باید گفت: وی اهتمام بیشتری به خطبه‌ها، نامه‌ها، اشعار و رجزها دارد؛ مثلاً در باب پیکار صفین با آن‌که بیشتر روایات خویش را از نصر بن مزاحم منقروی نقل کرده، به مطالب دیگری اشاره دارد که مهم می‌نماید، مانند داستان اویس قرنی که آن را در پنج صفحه آورده، در حالی که نصر بن مزاحم درباره وی به يك روایت کوتاه بسنده کرده یا از فضایل عمار بن یاسر از زبان علی علیه السلام و خطبه کامل امیر مؤمنان علی علیه السلام در لیلۃ الهزیر و اشعار بعضی زنان کوفه همچون ام سنان مذحجیه و سوده دختر عماره همدانیه و زرقاء دختر عدی همدانیه خبر می‌دهد.

ابن اعثم در لابه‌لای مطالب خود به اشعار توجه زیادی دارد و گاهی به زندگی و اشعار شاعران شیعه مثل فرزندق و کمیت بن زید أسدی عنایت خاصی نشان می‌دهد. ابن اعثم حوادث را براساس ترتیب وقوع جمع‌آوری کرده، ولی چون به سال‌ها کمتر توجه دارد گاهی ترتیب حوادث رعایت نشده است، از جمله:

داستان پیکار نهروان را پس از غارات آورده و جنگ شوشتر و نهاوند را در پی هم قرار داده است. ابن اعثم در بیان شمار سپاهیان همیشه بیشترین رقم را ثبت کرده است، مثلاً منابع دیگر شمار سپاه مسلم بن عقبه را در حمله به مدینه دوازده هزار نفر نوشته‌اند، ولی ابن اعثم ۲۷۰۰۰ آورده است.

۵. انساب

اعراب به علت عصبیت و اهمیتی که برای اشرافیت قبیله‌ای در سازمان اجتماعی خود قائل بودند به انساب و تبار خود توجه خاصی داشتند و تبار خود را در قالب رجز، شعر و روایات شفاهی به فرزندان خود منتقل می‌کردند. بدین ترتیب، نسب با ولادت قبیله متولد می‌شد و نسل اندر نسل همراه با آن تداوم می‌یافت. در بین اعراب نزاری و جنوبی به‌ویژه قریش نسب‌شناسان مشهوری بودند، از جمله: ابو بکر^{۲۰} و سه نفر از نسابان قریش به نام‌های عقیل بن ابی طالب، جبیر بن مطعم و مخرمه بن نوفل که عمر آنان را مأمور تدوین دیوان کرد.^{۲۱} از دیگر نسابان، سعید بن نمران همدانی و مشعله بن نعیم بودند که سعد بن ابی وقاص آنان را مأمور کرد تا تقسیمات هفت‌گانه قبایل کوفه را تنظیم کنند.^{۲۲} بدین سان، مسلمانان بنا به رسم دیرینه خود به نسب رو آوردند و انسایان با استناد به برخی از آیات و روایات بر اهمیتی آن تأکید کردند و آگاهی از انساب را دانشی

ص: ۲۴

ارجمند و بلندپایه می‌دانستند.^{۲۳} بنیاد دیوان عطایا و گسترش فتوحات و تأسیس شهرها و استقرار قبایل عرب جنوبی و نزاری در آنها، دانش نسب را گسترش داد و نسب‌شناسان بزرگی ظهور کردند، از جمله: دغفل بن حنظله سدوسی، عبید بن شریه جرهمی، زید بن کیس نمری، ورقاء بن اشعر، عبد الله بن عمرو یشکری، عبد الله بن عروص یشکری، عوانة بن حکم، محمد بن سائب کلبی و هشام بن محمد کلبی.^{۲۴}

شایان توجه است، دانش انساب منبع مهمی برای شناخت قبایل عرب است، ولی چون خمیرمایه آن، روایات شفاهی و شعر است و تفاخرات قبیله‌ای در آن راه دارد، باید در وثوق و اعتماد کامل به آن تردید داشت و با دیده احتیاط به آن نگریست، اگرچه تواتر روایات انسایان قبایل مختلف درباره نسب يك قبیله و حضور نام

^{۲۰} (۱). ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الابیاری و عبد الحفیظ شلی، القسم الأول، ص ۲۵۰.

^{۲۱} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۲۹۵.

^{۲۲} (۳). محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوك، الجزء الثالث، ص ۱۵۲.

^{۲۳} (۱). ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۲.

^{۲۴} (۲). ابن قتیبه، المعارف، تحقیق ثروت عکاشه، ص ۴۵۳۴ ابن ندیم، پیشین، ص ۱۵۱.

برخی از قبایل عرب جنوبی و شمالی در کتیبه‌های عربستان جنوبی تا حدودی این شك را برطرف می‌کند. از نسب‌شناسان مشهوری که از آثار آنان در تحقیق خود سود جستیم عبارتند از:

[الف) هشام بن محمد بن سائب کلبی (در ۲۰۴ یا ۲۰۶ ق):]

وی از مشایخ بزرگ مکتب کوفه و عالم به انساب، اخبار، تاریخ، مثالب، شعر و ایام العرب، سیره و جغرافیا و حافظ و مفسر قرآن بود.^{۲۵} امام جعفر صادق علیه السلام وی را به محضر خود می‌پذیرفت و به خود نزدیک می‌ساخت و از دانش خود بهره‌مندش می‌کرد.^{۲۶} هشام آگاه‌ترین مردم به نسب بود^{۲۷} و از این‌رو، کتاب‌های بسیاری در باب انساب عرب نگاشت که از جمله آنها *جمهرة النسب* می‌باشد. مطالب کتاب وی شامل نسب قریش و بنی هاشم، ربیع و قبایل قحطانی کنده، طی، مذحج، همدان، حمیر، ازد، خولان، خثعم و بجیله می‌باشد. وی بیش از همه قبایل به سه قبیله یمنی کنده، ازد و قضاعه توجه بیشتری نشان داده است. کتاب ابن کلبی علاوه بر اطلاعات ارزشمند در باب انساب، حاوی اطلاعات تاریخی، ایام العرب، مساکن قدیم و جدید قبایل، تراجم احوال بزرگان قبایل، مهاجرت قبایل به سرزمین‌های مفتوح، نقش آنان در فتوحات و اشعار بسیاری از شاعران قبایل می‌باشد.

هشام بن محمد برای هم‌آوایی با شیعیان، اطلاعات مهمی درباره بزرگان قبایل که شیعه بوده‌اند به ما می‌دهد. همچنین اخباری پراکنده از قیام‌های شیعه، همچون واقعه کربلا، قیام توابین و مختار را جمع‌آوری کرده است. علاوه بر آن می‌توانیم اطلاعاتی را در باب والیان و فرماندهان نظامی از کتاب *جمهرة النسب* به دست آوریم. حجم مطالب هشام بن محمد درباره قبایل ناهماهنگ است و برخی قبایل مثل کنده را هشتاد صفحه آورده در حالی که درباره خولان دو صفحه نوشته است. وی نسب طی و مذحج را نیز در ارتباط باهم آورده و مطالب مربوط به آن دو قبیله را جدا از هم نساخته است.

[ب) ابو عبید قاسم بن سلام:]

یکی دیگر از انسایان مکتب بصره و کوفه قاسم بن سلام می‌باشد. ابو عبید

ص: ۲۵

دانش‌های بسیاری را در خود جمع کرده بود و عالم به فقه، حدیث، نحو، انساب، علوم قرآنی، لغت و شعر بود.

^{۲۵} (۳). همان، ص ۴۱۶۱ یا قوت حموی، معجم الادباء، الجزء التاسع عشر، ص ۲۸۷.

^{۲۶} (۴). ابو العباس احمد بن علی نجاشی اسدی، رجال، ص ۴۳۴.

^{۲۷} (۵). ابن قتیبه، المعارف، ص ۵۳۷.

از مشایخ وی در بصره اصمعی عبد الملك بن قریب (درگذشته ۲۱۷ ق) ابو عبیده معمر بن مثنیٰ، نصر بن شمیل (درگذشته ۲۰۴ ق)، ابو زید سعید بن اوس انصاری، ابو محمد یحیی بن مبارک یزیدی و از مشایخ وی در کوفه ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی، هشام بن محمد کلبی، ابو عمرو اسحاق بن مراد شیبانی و ابن فزّاء بودند. از جمله آثار برجسته ابو عبید الامثال و کتاب النسب است.^{۲۸}

[کتاب النسب:]

یکی از آثار ارزشمند ابو عبید در باب انساب قبایل عرب شمالی و جنوبی است. وی در این کتاب اطلاعات هرچند مختصر درباره نسب و شاخه‌های قبایل عرب را به دست می‌دهد. ابو عبید این کتاب را در چهار بخش نگاشته است که عبارتند از: نسب مضر و در آغاز آن نسب بنی هاشم؛ نسب قبایل یمنی؛ نسب ربیع و شاخه‌های آن؛ نسب قضاعه که در پایان کتاب و در بخش جداگانه به دنبال قبایل یمنی آمده است. این کتاب نه تنها انساب قبایل را به دست می‌دهد، بلکه اطلاعات ارزشمندی در باب وفود و اسلام قبایل، نقش آنان در فتوح، مهاجرت قبایل، رجال و شخصیت‌ها، روابط قبایل با یکدیگر و تاریخ اسلام به ما می‌دهد.

ابو عبید در کتاب خود شعبه‌های قبایل را به اختصار آورده و درباره برخی قبایل همچون عکّ تنها نسب آن را ذکر کرده و از هرگونه توضیح دیگر خودداری نموده است.

[پ) ابو جعفر احمد بن یحیی بن جابر بلاذری بغدادی:]

از نسابان، مترجمان، شعرا، جغرافی‌دانان و مورّخان بزرگ اسلامی است. مشایخ وی از مکاتب عراق، ایران، مدینه و شام بودند.^{۲۹} اثر وی در باب نسب کتاب گرانسنگ انساب الاشراف است. این کتاب علاوه بر آن که انساب قریش و قبایل مضر است تاریخ اسلام و تاریخ قبایل مضر در اسلام می‌باشد. راویان و مشایخ مشهور وی در این کتاب عبارتند از:

محمد بن سعد کاتب، عباس بن هشام کلبی، هشام بن عمّار دمشقی، عمرو بن محمد ناقد، ابو عبید قاسم بن سلّام، احمد بن ابراهیم دورقی، عبد الله بن صالح عجلی، زبیر بن بکّار، بکر بن هیثم، حسین بن علی بن اسود و ابو خيثمه زهیر بن حرب.

مطالب این کتاب برحسب خاندان‌های مؤثر و حاکم در تاریخ اسلام و بیان تبار آنان با شرح تاریخ شخصیت‌های بزرگ و مشهور آنان به این شرح تدوین شده است: پس از ذکر نسب خاندان بنی هاشم به زندگی و سیره رسول الله صلی الله علیه و اله در دوران کودکی، بعثت و هجرت تا رحلت ایشان و حادثه سقیفه

^{۲۸} (۱). ابن ندیم، پیشین، ص ۱۲۰؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، الجزء السادس عشر، ص ۲۵۴.

^{۲۹} (۲). یاقوت حموی، معجم الادباء، الجزء الخامس، ص ۸۹؛ ابن ندیم، پیشین، ص ۱۸۶.

اشاره شده است؛ پس از آن به شرح تاریخ فرزندان ابو طالب با شرح مفصّلی درباره فضایل و تاریخ خلافت امیر مؤمنان علی علیه السّلام تا شهادت وی می‌پردازد، سپس تاریخ خلافت و زندگی حسن بن علی علیهما السّلام و فرزندان و تاریخ قیام امام حسین علیه السّلام و زندگی فرزندان را می‌آورد، بخش دیگر کتاب يك دوره کامل تاریخ خاندان و خلافت بنی امیّه شامل عثمان، معاویه و یزید می‌باشد؛ قسمت دیگر کتاب انساب الاشراف درباره عباس بن عبد المطلب و فرزندان وی و تاریخ خلافت عباسیان تا دوران هارون الرشید است؛ در پایان این قسمت نیز

ص: ۲۶

فصلی را درباره دختران عبد المطلب نگاشته است. بلاذری در بخش دیگری درباره بقیه شاخه‌های قریش و سپس درباره دیگر قبایل مضر مثل کنانه، هذیل، بنی تمیم، قیس بن عیلان، بنی سلیم و ثقیف پرداخته است، در نتیجه بیشترین مطالب کتاب درباره بنی هاشم و بنی امیّه می‌باشد.

روش تاریخ‌نگاری بلاذری در انساب الاشراف تاریخ خبر و جمع‌آوری روایات کوتاه و بلند، هرچند متعدّد، با ذکر اسناد حدیث درباره موضوعات کتاب می‌باشد. وی در بسیاری از روایات به‌جای آوردن سند با ذکر کلمه «قالوا» و برخی را بدون هیچ‌گونه سندی به دست داده است. بلاذری دسته دیگری از روایات را از نوشته‌های موزخان و اخباریان گرفته است که به‌جای آوردن کلمه «حدثنی» کلمه «قال» را می‌آورد و نام منبع و سند وی را یاد می‌کند. از جمله کسانی که بلاذری از منابع آنان سود جسته است: واقدی، ابو مخنف، مدائنی، هیثم بن عدی و محمّد بن اسحاق می‌باشند. بلاذری با روش نقد، روایات را جمع‌آوری کرده است. وی درباره يك موضوع روایات متعدّدی می‌آورد، ولی ارزش کار او این است که آن روایتی را که به نظرش صحیح است مشخص می‌کند و با دلایل محکم و استوار، روایات دیگر را رد می‌نماید. از جمله بلاذری این روایت را که قیس بن سعد بن عباده همراه حسن بن علی علیهما السّلام برای آماده ساختن کوفیان برای جنگ جمل به کوفه آمد رد می‌کند، چون قیس در این هنگام والی مصر بوده است.

در این پژوهش در بحث‌های مربوط به اسلام در یمن، دوران عثمان و دوران خلافت امیر مؤمنان علی علیه السّلام و قیام‌های شیعه مثل حجر بن عدی و تّوّابین و مختار از انساب الاشراف سود بردیم.

بلاذری با يك هم‌آوایی درباره این قیام‌ها سخن گفته است و از لابه‌لای مطالب وی نقش نیروهای یمنی برای ما روشن می‌گردد. این کتاب منبع مهمّی برای تشکیلات نظامی و حکومتی علی علیه السّلام، نامه‌ها و خطبه‌های وی می‌باشد. همچنین تقسیمات هفت‌گانه قبایل کوفه را به‌طور کامل یاد کرده است. بلاذری شواهد بسیار شعری در بیان داستان‌ها آورده است. دیدگاه بلاذری برعکس استاد وی ابن سعد بسیار متعادل

است و این ادعا از بیان داستان فدک در فتوح البلدان و آوردن واقعه غدیر خم و داستان سقیفه، که آرای نیروهای مخالف خلیفه را آورده، به میان کشیده، تبعید ابو ذر، کتک خوردن عمّار به دستور عثمان، قیام حجر، همدلی با قیام امام حسین علیه السلام، قیام زید بن علی علیه السلام و قیام نفس زکیه در انساب الاشراف روشن می‌گردد. با این حال، رعایت اختصار گاهی سبب ابهام در قسمت‌هایی از این داستان‌ها شده است، آن‌گونه که درباره توّابین مشاهده می‌شود. آوردن روایات کوتاه درباره موضوعات موجب برهم خوردن نظم و ترتیب حوادث شده است.

همچنین نقل روایات متعدّد درباره وقایع و عدم تأیید یا رد همه آنها موجب سردرگمی خواننده می‌گردد.

۶. تاریخ‌های عمومی

به کتاب‌هایی که مؤرخان اسلامی در آنها تاریخ بشر را از ابتدای خلقت - همراه تاریخ پیامبران و امّت‌های شان و اقوام گوناگون - تا ظهور اسلام و از آن‌پس تاریخ اسلام را تا دوران خود نگاشته‌اند، تواریخ عمومی یا جهانی می‌گویند، از جمله آنها تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری، الاخبار الطوال ابو حنیفه دینوری و

ص: ۲۷

مروّج الذهب مسعودی است. این شیوه تاریخ‌نگاری در بغداد مرکز خلافت عباسیان شکل گرفت. در قرن سوم هجری در تاریخ، همچون علوم دیگر دانشمندان بزرگی ظهور کردند. آنان با سیاحت و گردشگری اطلاعات بسیاری از مراکز علمی به دست آوردند و تحت تأثیر تجربه وحدت ادیان الهی و امّت اسلامی و دانش‌های عقلی ملل دیگر، تحقیقات گسترده تاریخی، جغرافیایی، نسب‌شناسی و ادبی را به روایات اخباریان افزودند و خط تاریخ‌نگاری عمومی را بنیاد نهادند.

[الف) تاریخ یعقوبی :]

این کتاب نوشته سیّاح و مورّخ و جغرافی‌دان بزرگ اسلامی، ابن واضح احمد بن ابی یعقوب مشهور به عباسی اصفهانی (درگذشته ۲۸۴ ق) است. موضوع این کتاب، تاریخ پیامبران، اقوام سریانی، بابلی، هندی، یونانی، رومی، ایرانی، چینی، مصری، حبشی و قبایل عرب پیش از اسلام یمن، حیره، شام و آیین‌های اعراب و ایام العرب است. سپس یعقوبی به شرح اجداد رسول الله صلی الله علیه و اله و دوران بعثت و هجرت تا وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله می‌پردازد. بخش دیگر کتاب یعقوبی درباره خلفای راشدین و بنی امیّه و بنی عباس است که تا دوران معتمد عباسی سال ۲۵۹ قمری ادامه می‌یابد. با آن‌که این قسمت به تاریخ خلفا اختصاص دارد، یعقوبی به دلیل شیعی بودن، زندگی امامان شیعه و برگزیده‌ای از سخنان آنان

همراه با قیام‌های شیعه را در آن نگاشته است. یعقوبی در بخش پیش از اسلام - جز مطالب مربوط به ایران - بیشتر تمایل به گزارش تاریخ دینی و فرهنگی اقوام مختلف داشته است. شاید علت آن، عدم دسترسی به منابع معتبر تاریخ سیاسی اقوام یونانی و عرب و هندی بوده است.

روش تاریخ‌نویسی یعقوبی، موضوعی با حفظ ترتیب زمان وقوع حوادث است، وی در آغاز بخش تاریخ اسلام فهرستی از منابع خود را آورده و در لابه‌لای مطالب نیز گاهی روایاتی را با سند آنها (همچون صفحات ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۹۱ از جلد اول و ۳۴۷، ۳۶۰ و ۴۵۲ از جلد دوم) نگاشته است. یعقوبی به جهت آگاهی به احکام نجوم (تنجیم) در سرآغاز دوران هر خلیفه، جدولی از صور فلکی به دست داده است. در پایان دوران خلافت هر یک از خلفا فهرستی از وزرا، والیان، قاضیان، فرزندان آنان و حوادث طبیعی همچون سیل، قحطی، زلزله و بیماری‌های مسری را - که در دوران هر خلیفه اتفاق افتاده است - نگاشته است. در این پژوهش از مباحث یعقوبی درباره سرزمین و انساب قبایل یمنی و فهرست کامل مخلاف‌های یمن، نمایندگان یمنی‌ها نزد رسول الله صلی الله علیه و اله و تاریخ دوران خلفای راشدین به‌ویژه خلیفه سوم و امیر مؤمنان علی علیه السلام و مباحث مربوط به قیام‌های شیعه سود برده شد. اهتمام یعقوبی بر اختصار حوادث است، ولی ابهام در مطالب وی کمتر راه دارد. با وجود این از يك مورخ شیعه پسندیده نیست خلافت حسن بن علی علیهما السلام را در دو صفحه و قیام امام حسین علیه السلام را در چهار صفحه بیاورد.

[ب) الاخبار الطوال:]

این کتاب نوشته ریاضی‌دان، منجم، ادیب، گیاه‌شناس و مورخ بزرگ ایرانی ابو حنیفه احمد بن داود دینوری (درگذشته پیش از ۲۹۰ ق) است. وی در مکتب عراق (بصره و کوفه) تعلیم دید.^{۳۰}

ص: ۲۸

کتاب اخبار الطوال يك تاریخ عمومی است شامل شرح حال پیامبران، پادشاهان ایران، روم و یمن، تاریخ ایران از تاریخ اساطیری تا پایان دوره ساسانیان. ابو حنیفه، تاریخ اسلام را از فتح ایران در روزگار عمر آغاز می‌کند و به شرح مفصل دوران خلافت علی علیه السلام، خلافت معاویه و یزید، قیام و شهادت امام حسین علیه السلام، شرح مفصل قیام مختار و ابن زبیر، خلافت مروانیان تا سقوط آنان می‌پردازد. وی در ادامه، درباره قیام و خلافت عباسیان تا مرگ معتصم به سال ۲۲۷ قمری می‌نویسد. گرایش ایرانی وی از توجه او به تاریخ ساسانیان، فتح ایران و برجسته نشان دادن حضور موالی در قیام مختار بر ما روشن می‌گردد.

^{۳۰} (۱). ابن ندیم، پیشین، ص ۱۳۲؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، الجزء الثالث، ص ۲۶.

تاریخ‌نگاری دینوری به روش موضوعی، بدون ذکر منابع و سند است، البته در لابه‌لای مطالب خود به نام ۲۱ راوی همچون عبید بن شریبه، شعبی، کیس نمری و هیثم بن عدی اشاره کرده است. در این پژوهش از مطالب وی در باب فرماندهان جنگ جمل، صفین و والیان علی علیه السلام و حوادث روزگار خلافت وی و قیام مختار و نقش موالی در آن، سود برده شد. با وجود این، ابو حنیفه به جایگاه قبیله‌ای افراد کمتر توجه نشان داده است.

[پ] تاریخ الرّسل و الملوك:

نویسنده این کتاب، ادیب و مفسّر و فقیه و مورّخ بزرگ ایرانی محمّد بن جریر طبری (درگذشته ۳۱۰ ق) است. این کتاب تاریخ عمومی عالم از آفرینش تا سال ۳۰۲ هجری می‌باشد.

موضوعات و منابع نویسنده آن به این شرح می‌باشد: (۱) خلقت و تاریخ پیامبران برگرفته از قرآن و روایات محمّد بن اسحاق و روایات تورات و انجیل از وهب بن منبّه و محمّد بن کعب قرظی؛ (۲) تاریخ ایران از ترجمه‌های عبد الله بن مقفع و آثار هشام بن محمّد کلبی و ابو عبیده معمر بن مثنی و علمای اخبار اقوام گذشته عجم و عرب؛ (۳) تاریخ عرب پیش از اسلام (انساب و ایام) از عبید بن شریبه، محمّد بن کعب قرظی، وهب بن منبّه، هشام بن محمّد کلبی و ابن اسحاق؛ (۴) سیره رسول الله صلی الله علیه و اله از عروّه بن زبیر، ابان بن عثمان، محمّد بن مسلم شهاب زهری، عاصم بن عمر بن قتاده، موسی بن عقبه و محمّد بن اسحاق؛ (۵) جنگ‌های رده و فتوحات از سیف بن عمر تمیمی و مدائنی؛ (۶) دوران خلافت علی علیه السلام از سیف بن عمر تمیمی، ابو مخنف و مدائنی؛ (۷) روزگار امویان و قیام‌های شیعه از عوانة بن حکم، ابو مخنف، مدائنی، واقدی، عمر بن شبنه و هشام بن محمّد؛ (۸) تاریخ عباسیان تا سال ۳۰۲ قمری از احمد ابی خيثمه، احمد بن زهیر، مدائنی، هیثم بن عدی، واقدی و ابن طیفور گرفته است. بدین‌سان منابع طبری از مکتب عراق، مدینه، یمن و ایران هستند.

طبری روایات در باب حوادث پیش از اسلام را با بیانی استوار به صورت موضوعی گردآوری کرده و زندگی رسول الله صلی الله علیه و اله و اجداد وی را تا هجرت به شکل سیره‌نگاری نگاشته و حوادث هجرت تا سال ۳۰۲ قمری را به صورت حولیات براساس سال وقوع و سال‌های پی‌درپی جمع‌آوری کرده است. کار وی همچون محدّثان، جمع‌آوری روایات با سند آنها پیرامون حوادث است. طبری سند روایاتی را که خود شنیده

ص: ۲۹

و یا از منابع دیگر گرفته است به راوی اصلی، که در واقعه حاضر بوده یا از فرد دیگری که شاهد بوده، می‌رساند. وی روایاتی را که خود شنیده و اجازه روایت از منبع خود داشته با کلمات «حدَّثنا»، «حدَّثنی»، «اخبرنا» و «کتب الی» شروع می‌کند و روایاتی را که از منابع دیگر گرفته است با عبارات «قال»، «حدَّثت» و «ذکر» آغاز می‌کند. برخی ویژگی‌های تاریخ طبری را می‌توان به شرح ذیل بیان کرد:

۱- طبری حوادث را براساس تسلسل سال‌های متمادی نگاشته و مهمترین رویداد هر سال را در ابتدای حوادث آن سال می‌آورد.

۲- دیدگاه طبری پشتیبانی از قدرت خلفای راشدین و خلفای بنی امیّه و بنی عباس می‌باشد، ولی از بیان جنایات آل امیّه ابایی ندارد.

۳- توجه او بیشتر به حوادث سیاسی و نظامی است و کمتر به مسائل اقتصادی و اجتماعی توجه دارد.

۴- در پایان هر سال، نام قاضیان و امرای حج و استانداران و حوادث غیرمترقبه را می‌آورد.

۵- طبری در مواردی تحلیل‌های استواری به دست می‌دهد، همچون تحلیل درباره نظام شاهان یمن^{۳۳} یا درباره علّت پیروزی عکرمه بن ابو جهل بر قبیله مهره می‌نویسد اختلاف بزرگان مهره علّت پیروزی مسلمانان بود.^{۳۳}

۶- طبری روایات مختلف هرچند متناقض را پیرامون موضوعات می‌آورد به گونه‌ای که خواننده در انتخاب آنها سردرگم می‌شود و ترتیب حوادث را برهم می‌زند، از آن جمله خبر رحلت خلیفه دوم را با هشت روایت^{۳۴} می‌آورد. وی گاهی روایاتی را پیرامون موضوع واحدی در دو جا با دو سند مختلف به دست داده است، همچون محبوس بودن ابو محجن ثقفی و شرکت وی در جنگ قادسیه^{۳۵} یا اشاره به تأسیس کوفه يك بار در ضمن حوادث سال چهارده و بار دیگر در حوادث سال هفده.

۷- طبری مشروح‌ترین گزارش را درباره قیام حجر بن عدی، امام حسین علیه السلام، تّواین و مختار با رایان معتبر همچون ابو مخنف، آورده است که در این پژوهش از آنها بسیار سود برده شد.

پاره‌ای از اشکالات در طول مطالعه و تحقیق به نظر رسید که ذکر آنها خالی از فایده نیست:

^{۳۳} (۱). همان، ص ۴۵۰.

^{۳۳} (۲). همان، الجزء الثانی، ص ۵۳۱.

^{۳۴} (۳). همان، الجزء الثالث، ص ۲۶۶.

^{۳۵} (۴). همان، ص ۵۶ و ۷۶.

۱- طبری در مباحث مربوط به آفرینش و تاریخ پیامبران، اسرائیلیات و خرافات را آورده است.

۲- وی روایت افسانه غرائق را از محمد بن کعب قرظی نقل کرده است.

۳- طبری بسیاری از روایات خود را در باب جنگ‌های رده و فتوح و قیام علیه عثمان و جنگ جمل از سیف بن عمر تمیمی گرفته است که وثوق علمی وی از سوی دانشمندان رجال و محققان مورد تردید قرار گرفته است. درباره بی‌اعتباری اخبار سیف، همین بس که بسیاری از شخصیت‌های افسانه‌ای و برخی

ص: ۳۰

مکان‌های جغرافیایی را وارد تاریخ کرده که جز در تاریخ طبری در هیچ منبع دیگری نیامده است که از آن جمله: افسانه عبد الله بن سبا و کشتارهای بی‌شمار سپاهیان خالد بن ولید (از پادگان‌های مرزی ایران در حفر، ثنی، ولجه و الیس که براساس گزارش سیف در الیس به تنهایی هفتاد هزار نفر کشته شدند) است.^{۳۶} در دروغین بودن این شمار همین بس که هیچ‌گاه در يك پادگان مرزی این چنین نیرویی وجود ندارد.

۴- طبری از سیف بن عمر، اخبار خرافی و دروغین دیگری را وارد تاریخ کرده است، از آن جمله: داستان عاصم بن عمرو می‌باشد. بنابر این روایت، عاصم به دنبال گاو یا گوسفند بود. چوپانی به دروغ قسم خورد نمی‌دانم کجاست. ناگهان از میان بیشه گاوی بانگ زد دروغ می‌گوید.^{۳۷} نمونه دیگر درباره لشکرکشی علاء بن حضرمی به جزیره دارین است. وی می‌نویسد: مسیری را که کشتی در يك شبانه‌روز طی می‌کرد مسلمانان از روی آب گویی، بر ماسه پا می‌گذارند، پشت سر گذاشتند و آن را فتح کردند.^{۳۸} همچنین اخبار خرافی دیگری درباره اسود عنسی از سیف بن عمر نقل می‌کند که اسود دارای شیطانی بود که به وی وحی می‌کرد.^{۳۹}

۵- طبری خود بانی حذف برخی واقعیت‌های تاریخی است، از آن جمله: حذف نامه محمد بن ابی بکر به معاویه و پاسخ وی؛ زیرا به گفته طبری مطالبی در آن هست که عامه تحمل آن را ندارند.^{۴۰} نمونه دیگر حذف عبارت، «عثمان برخلاف آنچه خداوند فرستاد حکمرانی کرد» از سخنان عمّار بن یاسر است که در جنگ

^{۳۶} (۱). همان، الجزء الثانی، ص ۵۶۲.

^{۳۷} (۲). همان، الجزء الثالث، ص ۱۴.

^{۳۸} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۲۶. از این نمونه خرافات سیف درباره جنازه عبد الرحمان بن ربیع است که ترکان بلنجر تاکنون به وسیله آن طلب باران می‌کنند و یاری می‌جویند» ر. ک: محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۵۱.

^{۳۹} (۴). همان، الجزء الثانی، ص ۴۶۸.

^{۴۰} (۵). همان، الجزء الثالث، ص ۵۵۷.

صَفَّین به یاران خود گفت، در حالی که نصر بن مزاحم از همان راوی طبری (زید بن وهب جهنی) این عبارت را آورده است.^{۴۱}

۶- سیف بن عمر، منبع خبر طبری، سال‌های برخی حوادث را به عقب برده است، از جمله: حمله احنف بن قیس تمیمی به خراسان را سال هیجده آورده در حالی که فتح خراسان در روزگار عثمان بود.

۷- روایات طبری در باب جنگ جمل و صلح امام حسن علیه السلام با معاویه درهم و برهم و همچون منابع دیگر، شکل يك داستان منظم را ندارد. در بیان داستان پیکار جمل آورده است عبد الله بن سبا قهرمان افسانه‌ای سیف قرار پیمان صلح بین علی علیه السلام و ناکثین را برهم زد، در حالی که در هیچ منبع دیگری این روایت نیامده و اقدامات مصلحانه امیر مؤمنان علیه السلام در پیش‌گیری از جنگ، گویای ساختگی بودن این روایت است.

۸- حجم استفاده طبری از روایات سیف بن عمر پیرامون جنگ‌های رده و فتوحات و اواخر خلافت

ص: ۳۱

عثمان و پیکار جمل بسیار گسترده است. از آن جمله ۷۵ روایت از ۱۱۴ روایتی که طبری در باب رده جمع‌آوری کرده از سیف بن عمر است و بقیه به ترتیب دو روایت از زهری، شش روایت از ابو مخنف، هیجده روایت از محمد بن اسحاق، يك روایت از مدائنی، يك روایت از هشام بن محمد و يك روایت از ابن شُبّه، می‌باشد. بر این اساس شاید گمان کنیم تمامی مطالب طبری افسانه است در حالی که چنین نیست و راه‌حل این است که آنچه را از سیف گرفته و غث و سمین در آن راه دارد جدا کنیم. در این صورت، حوادث پس از جمل که هیچ روایتی از سیف در آن نیست و منابع طبری، اخباریان موثق می‌باشند و با منابع معتبر مثل نصر بن مزاحم و بلاذری مطابقت دارند به دلیل تواتر روایات قابل اعتماد است.

۷. کتب جغرافیایی

دانش جغرافیا یکی از علوم مورد نیاز و دخیل دانش تاریخ بلکه پیوسته به آن است و برای درک و فهم حوادث و تحلیل روایات تاریخی و توثیق آنها از اهمیت خاصی برخوردار است. مورخ با دانش جغرافیا می‌تواند وقوع حادثه را در ظرف زمان و مکان وقوع درک کند و امکان وقوع آن را بررسی نماید. از قرن دوم هجری تحقیقات گسترده‌ای با آثار هشام بن محمد کلبی درباره جغرافیای شبه جزیره به عمل آمد. سپس مسلمانان

^{۴۱} (۶). همان، الجزء الرابع، ص ۲۷؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۲۶.

در این رشته چنان پیشرفت کردند که دایرة المعارف‌های بزرگ جغرافیایی نگاشتند. از جمله آثار جغرافیایی که مورد استفاده واقع شد البلدان یعقوبی و صفة جزيرة العرب همدانی و معجم البلدان یاقوت حموی می‌باشد.

[الف) البلدان:]

نویسنده این کتاب، احمد بن ابی یعقوب مشهور به یعقوبی (درگذشته ۲۸۴ ق) است.

مطالب این کتاب که بخش‌هایی از آن مفقود شده است شامل مسافات و منازل، تاریخ، فرهنگ، جغرافیای طبیعی و انسانی و اقتصادی شهرهای عراق، عجم، فارس، کرمان و سیستان، خراسان، ماوراء النهر، عراق، یمن، حجاز، شام، مصر و شمال آفریقا، آسیای صغیر و ارمنستان می‌باشد. مشروح‌ترین گزارش یعقوبی درباره بغداد و سرّمن رأی، کوفه، مکه و مدینه است و بقیه شهرها را به‌طور مختصر شرح کرده است. در این پژوهش از بخش‌های یمن و عراق این کتاب سود جسته شد. یعقوبی اطلاعات بسیار مختصر ولی سودمند درباره ساکنان نواحی یمن و مخلاف‌های آن به دست می‌دهد.

[ب) صفة جزيرة العرب:]

نویسنده این کتاب، مورّخ و نسب‌شناس و شاعر و ادیب و منجم و فیلسوف و باستان‌شناس و جغرافی‌دان یمنی ابو محمد حسن بن احمد بن یعقوب همدانی (در ۳۳۴ ق) مشهور به «ابن حائك»^{۴۲} و «زبان یمن» است. همدانی به علّت وسعت دانش، آثار بسیاری نگاشته است که مشهورترین آنها صفة جزيرة العرب می‌باشد. مطالب این کتاب، شامل مباحث کلی پیرامون جغرافیا، وصف بلاد و شهرهای یمن در مناطق تهامه، نجد، کوهستان، حضرموت، سرو حمیر، سرو مذحج، شهرهای عدن و صنعا،

ص: ۳۲

بلاد همدان، محل استقرار قبایل و خاندان‌های یمنی، تاریخ و مشاهیر آنان، قلاع یمنی، بازارهای یمن، عمارات و ابنیه، آثار باستانی و کتیبه‌ها، قصرها، دژه‌ها، گیاهان، رودخانه‌ها و چشمه‌ها، معادن و عجایب و فهرست دقیقی از مخلاف‌های یمن و سرانجام، حدود یکصد صفحه شعر در وصف سرزمین و انساب قبایل و بلاد یمن می‌باشد. از این کتاب در باب سرزمین قبایل یمنی و شهرهای آنان سود جسته شد. شایان توجه است مطالب همدانی هرچه درباره سرزمین آبا و اجدادی وی می‌باشد بسیار دقیق است، ولی مطالب وی درباره حضرموت و مناطق دیگر و راه‌های شبه جزیره از دقت لازم برخوردار نیست.

^{۴۲} (۱). یاقوت حموی، معجم الادباء، الجزء السابع، ص ۲۳۰.

همدانی کتاب ارزشمند دیگری به نام الاکلیل من اخبار الیمن و انساب حمیر دارد. این کتاب عنوان ده کتاب است که کتاب دهم وی به نام فی معارف همدان و انسابها و عیون اخبارها می‌باشد. الاکلیل این مطالب را دربردارد: انساب حمیر و همدان و دیگر قبایل یمنی و شاخه‌ها و خاندان‌های آنان، روابط قبایل و ایام، تاریخ یمن، موقعیت‌یابی قبایل یمنی و شهرها و روستاها و قلاع آنان، بزرگان و دانشمندان قبایل، آثار باستانی یمن - کتیبه‌ها، قصرها، گنجینه‌ها - زبان حمیری و حروف مسند و گنجینه‌ای از اشعار شعرا درباره موضوعات بالا.

همدانی یکی از دانشمندان بزرگ یمنی از قبیله بکیل همدان بود که با خط و زبان حمیری آشنایی داشت و به راهنمایی استادش محمد بن عبد الله اوسانی خط مسند را فراگرفت و کتیبه‌ها را نه چندان دقیق می‌خواند^{۴۳} و از این راه اطلاعات ارزشمندی از تاریخ یمن پیش از اسلام داشت. همدانی در این دو کتاب علاقه وافری به دوران باستانی یمن به‌ویژه سرزمین آبا و اجدادی خود و منطقه حمیر و یادگارهای تاریخی آن نشان می‌دهد و دغدغه خاطر او بیشتر یادآوری گذشته باعظمت سرزمین حمیر و همدان و نه همه قبایل یمنی، بود.

ص: ۳۳

فصل اول یمن در گستره تاریخ پیش از اسلام

ص: ۳۵

یمن در گستره تاریخ پیش از اسلام

کلمه یمن

یمن از یمنت^{۴۴} (یمنات) گرفته شده است. این واژه در کتیبه‌های بعد از میلاد آمده است، از جمله کتیبه شماره ۶۵۶ جامه^{۴۵} خبر از جنگی می‌دهد که بین شمیریه‌ریش^{۴۶} (حدود ۳۰۰ م) و حضرموت^{۴۷} رخ داده و در این کتیبه، شمر پادشاه «سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمنت» خوانده شده است.^{۴۸} کتیبه شماره ۱۰۵۰

^{۴۳} (۱). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، ص ۳۶ - ۴۰.

^{۴۴} (۱). چون آواهای خط مسند ناشناخته است در خواندن آن اتفاق نظر نیست.

^{۴۵} (۲). emmaJ..

^{۴۶} (۳). hsirahuyrimahS..

^{۴۷} (۴). tuamarhdaH..

^{۴۸} (۵). جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، الجزء الثانی، ص ۵۵۳.

گلارز^{۴۹} و ۴۳۱ سیه^{۵۰} نیز شمربهرعش را در نیمه دوم فرمانروایی اش به نام پادشاه «سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمن» یاد کرده است.^{۵۱} کلمه یمن در زبان‌های مردم جنوب شبه جزیره به معنای جنوب است^{۵۲} و از دیدگاه گلارز همه سرزمین‌های قسمت جنوب غربی شبه‌جزیره عربی از باب المندب تا حضرموت را دربر می‌گرفته است. یمن از مخلاف‌های^{۵۳} بسیاری تشکیل

ص: ۳۶

شده بود و اقیال^{۵۴} و اذواء که از استقلال داخلی برخوردار بودند بر آنها فرمان می‌راندند، ولی اینان سروری ظفار یا میفعه را پذیرفته بودند.^{۵۵} از دیدگاه فون ویسمان^{۵۶} یمن شامل قسمت‌های جنوبی سرزمین حضرموت می‌شده است.^{۵۷} بدین صورت، کلمه یمن از یمن گرفته شده و در روزگار اسلامی گسترش یافته، تا این که سرزمین وسیعی را دربرگرفته که پیش از اسلام جزو یمن محسوب نمی‌شده است.^{۵۸} اما از دیدگاه جغرافی دانان اسلامی شامل سرزمینی است که از باختر به دریای سرخ و از خاور به دریای عمان و از شمال به حدود طائف و جایی به نام طلحة الملك محدود است.^{۵۹}

اخباریان معتقدند: از آن روی به این منطقه یمن گفته‌اند که از طرف راست به سوی آن می‌رفتند یا ابن عباس گفته است: «عرب متفرق شدند و آنان که به طرف راست رفتند یمنیان نامیده شدند».^{۶۰} همچنین نوشته‌اند چون این سرزمین سمت راست کعبه قرار دارد یمن خوانده شده است.^{۶۱} ولی آن گونه که یاقوت باز نموده

^{۴۹} resalG..(۶)

^{۵۰} HIC..(۷)

^{۵۱} (۸). همان، ص ۵۴۸.

^{۵۲} (۹). همان، ص ۵۳۰.

^{۵۳} (۱۰). این کلمه در جغرافیای تاریخی یمن بسیار استعمال می‌شود و به معنای رستاق و جمع آن مخالیف است. «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الأول، ص ۳۷. سرزمین یمن به قطعه‌هایی موسوم به محفد تقسیم می‌شده است و هر محفد شامل چند قلعه یا قصر بوده است. از مجموع چند محفد و قریه‌های آن حوزه‌ای به نام مخلاف تشکیل می‌شده است که حکمران آن حوزه را قیل می‌نامیدند. هر قلعه یا قصر، متعلق به شیخ یا امیری بوده است که از نام آن قلعه با کلمه ذو لقب می‌یافته است، مثل ذو غمدان، - یعنی دارنده قصر غمدان» ر. ک: مسعودی، مروج الذهب، تحقیق محمد محی الدین عبد الحمید، المجلد الثاني، ص ۸۹؛ علی اکبر فیاض، تاریخ اسلام، ص ۲۸. یعقوبی نام‌های ۸۴ مخلاف را آورده است. «ر. ک: البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ص ۹۸؛ تاریخ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، جلد اول، ص ۲۴۵.

^{۵۴} (۱). قیل به حکام یمن می‌گفتند که پای گاهشان فروتر از پادشاهان بوده است» ر. ک: ابن درید، الاشتقاق، تحقیق عبد السلام محمد هارون، الجزء الثاني، ص ۵۳۰؛ محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، ص ۱۲۱.

^{۵۵} (۲). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۳۰.

^{۵۶} nnamssiW noV..(۳)

^{۵۷} (۴). همان، ص ۵۳۰ و ۵۴۸.

^{۵۸} (۵). همان، ص ۵۳۱.

^{۵۹} (۶). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص ۸۹.

^{۶۰} (۷). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الخامس، ص ۴۴۷ (ذیل کلمه یمن).

^{۶۱} (۸). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص ۶۹.

است: «خانه کعبه، چهارگوش است و راست و چپ ندارد و اگر یمن، طرف راست مردمی باشد طرف چپ دیگران خواهد بود».^{۶۲}

همچنین گفته شده است چون مردم مکه در شمار افزون شدند و شهر مکه گنجایش آنان را نداشت، یمنیان به یمن رفتند.^{۶۳} با نقل این گفته‌ها معلوم شد اخباریان بنابر حدس و گمان برای کلمه یمن، معانی مختلفی ساخته‌اند و قوی که درست‌تر و منطقی‌تر به نظر می‌رسد اشتقاق کلمه یمن از یمنت می‌باشد.

ص: ۳۷

جغرافیای طبیعی و انسانی یمن

بی‌تردید محیط طبیعی و جغرافیایی بر حیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی انسان مؤثر است و جغرافیا برای درک و فهم بهتر بستر حوادث تاریخی، اهمیت بسزایی دارد؛ از این‌رو، ناگزیریم اشاراتی به وضع جغرافیای طبیعی و انسانی یمن داشته باشیم (نقشه شماره یک).

سرزمین یمن در زاویه جنوب غربی شبه جزیره عرب قرار گرفته است که از جنوب به دریای عدن و عرب و از مغرب به دریای سرخ منتهی می‌شود و به چند بخش تقسیم شده است که عبارتند از:

مناطق کوهستانی: یمن سرزمین مرتفع و بیابانی است که هرچه از شرق به غرب پیش رویم به ارتفاع آن افزوده می‌گردد، به طوری که ارتفاع آن در واپسین بخش غرب، نزدیک دریای سرخ، به ۳۶۶۰ متر می‌رسد. عمده مناطق کوهستانی در شمال و شمال غربی یمن واقع شده است و در بخش جنوبی به طرف شرق، کوه‌های کم‌ارتفاعی وجود دارند.^{۶۴} منطقه کوهستانی حاصل‌خیزترین جای یمن می‌باشد که دارای دره‌های بزرگی است که بیشترین فعالیت کشاورزی یمن در آنها صورت می‌گیرد و به علت وجود انبوه درختان و میوه‌ها و مزارع در این منطقه، یمن را به نام الخضراء نامیده‌اند.^{۶۵} در این منطقه باراندگی فراوان می‌باشد، در تابستان‌ها هوا معتدل و بارانی^{۶۶} و در زمستان‌ها خشک و سرد است.^{۶۷} کشاورزی یمن متکی به باران‌های موسمی است که در مناطق مرتفع دو دوره بارندگی، یکی در بهار و دیگری در اواخر تابستان پیش‌بینی

^{۶۲} (۹). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الخامس، ص ۴۴۷ (ذیل کلمه یمن).

^{۶۳} (۱۰). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۳۱.

^{۶۴} (۱). داوود کرملو، کتاب جمهوری یمن، ص ۵.

^{۶۵} (۲). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، تحقیق محمد بن علی الاکوع، ص ۹۰.

^{۶۶} (۳). ابن خردادبه، مسالك و ممالك، ترجمه سعید خاکرند، ص ۱۳۴.

^{۶۷} (۴). داوود کرملو، پیشین، ص ۵.

می‌شود.^{۶۸} این منطقه از قدیم، بیشترین جمعیت یمن را در خود جای داده است. حکومت‌های باستانی یمن بیشتر در این منطقه بودند.

منطقه جلگه‌ای: این منطقه در شرق و شمال بخش کوهستانی و به موازات آن قرار دارد و به سمت صحرای الربع الخالی در جنوب عربستان امتداد پیدا کرده و به تدریج از ارتفاع آن کاهش می‌یابد. قسمت جلگه‌ای، شامل مناطق صعده^{۶۹}، الجوف^{۷۰}، شبوه^{۷۱}، حضرموت و المهرة^{۷۲} می‌باشد.

ص: ۳۸

منطقه حضرموت شامل بخش بیابانی و جلگه‌ای شرقی عدن و در کنار دریاست.^{۷۳}

شهر تاریخی شبوه مرکز حکومت حضرموت در آن قرار دارد.^{۷۴} منطقه حضرموت از شمال به بیابان الربع الخالی و از جنوب به دریای عرب و از شرق به عمان متصل می‌شود و مساحت آن ۴۵۰۰ کیلومتر مربع و از مسکن قبیله یمنی مهرة می‌باشد.^{۷۵}

منطقه ساحلی: بخش‌های ساحلی به دریای سرخ، خلیج عدن و دریای عرب مشرف است. يك نوار ساحلی از حدود مرزهای عمان فعلی به سمت جنوب غربی و تنگه باب المندب تا سواحل جنوب شرقی دریای سرخ تهمامه امتداد می‌یابد. بندر مهم و تاریخی عدن^{۷۶} در ساحل دریای عرب و بندر تاریخی المحاء^{۷۷} در این منطقه قرار دارد.^{۷۸} تهمامه^{۷۹} دشت ساحلی کم‌ارتفاع غرب برای کشاورزی از آب‌های منطقه کوهستانی استفاده می‌کند، ولی از نظر سیاسی و رفاه به پایه قدرت و شرافت شرق باستانی^{۸۰} و منطقه کوهستانی نمی‌رسد.

^{۶۸} (۵).

، sserp nodneralc, drofxo, nemey ni yrotsih dna tmemnrevoG sebirt, hcserd luaP۱۹۹۳P, ۸ .

hadaS..(۶) ^{۶۹}

fwaj -IA..(۷) ^{۷۰}

awbahS..(۸) ^{۷۱}

harham -IA..(۹) ^{۷۲}

^{۷۳} (۱). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثالث (ذیل کلمه حضرموت).

^{۷۴} (۲). محمد بن علی الاکوع، پیشین، ص ۱۲۹.

^{۷۵} (۳). همان، ص ۱۳۰.

nadA..(۴) ^{۷۶}

ahkamIA..(۵) ^{۷۷}

^{۷۸} (۶). داوود کرملو، پیشین، ص ۱۱ و ۴.

hemahiT..(۷) ^{۷۹}

P .tic .po ,hcserd luaP ۸..(۸) ^{۸۰}

منطقه بیابانی: این منطقه جزء بیابان ربع الخالی یا صحرای بزرگ یمن است و در اطراف آن، بعضی گیاهان صحرایی می‌روید. هرچه به طرف شمال این صحرا پیش برویم از پوشش گیاهان صحرایی کاهش یافته و به انبوه‌شن‌های روان که همه‌جا را فراگرفته، افزوده می‌شود.^{۸۱}

شایان توجه است که از قدیم یمن به دو منطقه یمن بالا (الیمن العلیاء) و یمن پایین (الیمن السفلی) تقسیم می‌شده است.^{۸۲}

خاستگاه اقوام سامی

سکونت‌گاه اقوام سامی «به احتمال قوی شبه‌جزیره عربی بوده است و اقوامی که بعدها به سرزمین هلال خصیب آمده و عنوان بابلیان، آشوریان، فینیقیان و عبرانیان یافته‌اند در آن‌جا نشو و نما کرده‌اند».^{۸۳} قرابت اقوام یاد شده و حبشی‌ها نشانه‌ای از وحدت اقوامی است که به یک نژاد

ص: ۳۹

وابسته بودند که مهد آن، عربستان است.^{۸۴} با آن که اهالی اتیوپی خود را منسوب به ملکه سبا و از نژاد عرب جنوبی می‌دانند، امروزه اختلاف‌نظرهایی در این باره به وجود آمده است که یکسان بودن نسبی فرهنگ‌ها مربوط به ارتباطات و روابط تاریخی است که از قرن پنجم قبل از میلاد دیده می‌شود؛^{۸۵} در نتیجه مردم یمن، عرب و از نژاد سامی هستند که در تاریخی نامعلوم از شمال به ناحیه جنوب شبه جزیره وارد شدند.^{۸۶}

مردم ساکن در شبه‌جزیره عربی را عرب گویند و از دیدگاه اخباریان و نسب‌شناسان به دو قسم تقسیم شده‌اند:

دسته اول، اعراب بائده شامل اقوامی مانند عاد و ثمود، که نام آنها مکرر در قرآن آمده است.^{۸۷} قوم عاد در شمال غربی جزیره العرب در ناحیه حسمى یعنی شمال حجاز نزدیک به مناطق قوم ثمود ساکن بوده‌اند.

^{۸۱} (۹). داوود کریملو، پیشین، ص ۴.

^{۸۲} (۱۰). P .eic .po ,hcserd luaP

^{۸۳} (۱۱). فیلیپ حئی، تاریخ مفضل عرب، ترجمه ابو القاسم پابنده، ص ۸.

^{۸۴} (۱). همان، ص ۲۰.

^{۸۵} (۲).

^{۸۶} , sirap, silasrevinu aideapolcycnE۱۹۸۵eipoihtE, .

^{۸۷} (۳).

^{۸۸} v, acinnatirB aideapolcycnE wen ehT ۱۰P, ۲۷۸abas, .

^{۸۹} (۴). فجر (۸۹)، آیه ۶- ۱۴.

حفریات و اکتشافات هورسفیلد^{۸۸} در جبل «رم» واقع در ۲۵ کیلومتری عقبه و نیز اکتشافات سافیگناک^{۸۹} و گلیدن^{۹۰} نشان می‌دهد که این موضوع همان «ارم» قرآن کریم است که پیش از اسلام ویران شده و جز چشمه آبی از آن باقی نمانده است.^{۹۱}

ثمود قوم حضرت صالح است که بت‌پرست بودند. «قلمرو آنان بین شام و حجاز، نزدیک ساحل دریای حبشی جای داشته و سرزمینشان در فجّ الناقه بوده و خانه‌های‌شان که در کوه‌ها تراشیده بودند تاکنون به‌جای مانده است و این در راه حجاج شام، نزدیک وادی القری است و خانه‌های‌شان با درهای کوچک در سنگ تراشیده شده است و منازل آنان به اندازه خانه‌های مردم روزگار ماست».^{۹۲}

دسته دوم، اعراب باقیه می‌باشند که به دو قسم تقسیم شده‌اند: الف) عرب عاربه (اصلی) یا قحطانیان که نسب‌شناسان گویند همان یقطان تورات^{۹۳} است که در سفر پیدایش آمده است.^{۹۴} ب) عرب مستعرب یا معدی. عموماً مردمی را که در قلب شبه جزیره و حجاز و نجد

ص: ۴۰

۹۵

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۴۰

زندگی می‌کردند اعراب شمالی و چون از نسل اسماعیل بودند آنها را اسماعیل می‌نامند و چون اسماعیل عرب نبود و به سبب مجاورت با اعراب خالص و اختلاط با آنان، زبان عربی را آموخت به آنان عرب مستعرب

^{۸۸} dleifsrH..(۵)

^{۸۹} cangifaS..(۶)

^{۹۰} neddilG..(۷)

^{۹۱} (۸). هادی عالم‌زاده، تحقیقی در نژاد و انساب و طبقات عرب، فصلنامه مشکوة، شماره ۳۸، ص ۵۹، بهار ۱۳۷۲ ش.

^{۹۲} (۹). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثانی، ص ۴۲.

^{۹۳} (۱۰). ابن خلدون، العیر، الجزء الثانی، ص ۷ و ۸.

^{۹۴} (۱۱). تورات (کتاب مقدس)، عهد عتیق، سفر پیدایش، باب ۱۰، آیه ۲۶.

^{۹۵} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

گفته شده است. همچنین آنان به واسطه انتساب به عدنان یا معد یا نزار یا مضر، اجداد بیستم تا هفدهم رسول الله صلی الله علیه و اله به عدنانی، معدی، نزاری یا مضری مشهورند.^{۹۶}

تقسیم جغرافیایی عربستان به وسیله صحرای بزرگ الربع الخالی و شرایط طبیعی در زندگی مردم این سرزمین، آثار مهم برجا گذاشته و آنها را به دو دسته شمالی و جنوبی تقسیم کرده است^{۹۷} و بدین روی اعراب معدی را شمالی و اعراب قحطانی را جنوبی یا یمنی می نامند.

در متون آشوری از شاهان نینوا^{۹۸} کلمه اربی به معنای بدوی و در تورات^{۹۹} واژه عرب و اعراب و در قرآن کریم^{۱۰۰} نیز کلمه اعراب به معنای بیابان نشین و بدوی به کار رفته است.

اعراب قحطانی ساکنان جنوب جزیره العرب می باشند که نسب شناسان به شیوه تورات^{۱۰۱} نسبت آنها را به «سام بن نوح» می رسانند و آنها را فرزندان یعرب بن قحطان^{۱۰۲} می دانند که سکونت گاه آنان یمن و شحر و حضرموت و عمان بود و بدین جهت یمنی خوانده شده اند.

بخش بندی عرب به دو تیره قحطانی و عدنانی، تفاوت محیط جغرافیایی و معیشت و چالش های بین مردم جنوب، که زندگی شهرنشینی و نیمه حضری داشتند، با بدویان و بیابان گردان (که در داستان های ایام العرب انعکاس یافته است، از جمله: یوم خزار که بین ربیع و متحدانش از معد با مذحج و متحدانش از قبایل یمنی رخ داد و به شکست مذحج منجر گردید)^{۱۰۳} و تفاوت ها در خط و زبان عرب شمالی و جنوبی و رقابت بازرگانی، حکایت از حضور چالش و اختلاف بین عدنانی ها و قحطانی ها دارد که در دوران اسلامی و دوران اموی شدت گرفت و آن گونه که مسعودی باز می نمایاند، «فرزندان نزار و قحطان در مقام تنازع و تفاخر به ملوک و

ص: ۴۱

^{۹۶} (۱). ر. ک: مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص ۵۱ و ۱۱۱؛ ابن خلدون، العبر، الجزء الثاني، ص ۷-۳۲؛ و ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۵-۸؛ جواد علی، پیشین، الجزء الأول، ص ۳۵۴ و ۳۹۲.

^{۹۷} (۲). فیلیپ حتّی، پیشین، ص ۴۱؛ شوقی ضیف، تاریخ ادبی عرب العصر الجاهلی، ترجمه علیرضا ذکواتی قراگزلو، ص ۳۳.

^{۹۸} (۳). فیلیپ حتّی، پیشین، ص ۵۰.

^{۹۹} (۴). تورات، کتاب اشعیاء، باب ۱۳، آیه ۲۰ و کتاب ارمیاء، باب ۳، آیه ۲.

^{۱۰۰} (۵). توبه (۹) آیه های ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۰؛ احزاب (۳۳) آیه ۲۰؛ فتح (۴۸) آیه ۱۱، ۱۶ و حجرات (۴۹) آیه ۱۴.

^{۱۰۱} (۶). تورات، سفر پیدایش، باب ۱۰، آیه ۲۶.

^{۱۰۲} (۷). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۷؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوک، الجزء الأول، ص ۱۴۱؛ ابن درید، الاشتقاق، الجزء الثاني، ص ۳۶۱.

^{۱۰۳} (۸). ابو عبیده معمر بن المثنی، ایام العرب قبل الاسلام، تحقیق عادل جاسم البیاتی، الجزء الثاني، ص ۲۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، الجزء الأول، ص ۳۱۰.

انبیا و مطالب دیگر قصه‌های طولانی و مناظرات بسیار دارند».^{۱۰۴} این چالش و تفاخر نیز در اشعار شاعران دو گروه یاد شده، انعکاس داشته است به طوری که کمیت بن زید اسدی شاعر و فقیه و نسب‌شناس شیعی، هنگامی که شاعران یمنی طرفدار بنی امیه برای تقرب به امیر عراق خالد بن عبد الله قسری بجلی اشعاری در مدح یمنی‌ها و مذمت نزاریان سرودند، در قصیده نونیه که حدود سیصد بیت است به مدح و منقبت نزار و نکوهش رقبای یمنی آنان پرداخت؛ برای نمونه به این چند بیت توجه کنید:

إلى مضر ألتى لا يجهلونا

و إن رفعا مناسبهم رفعا

بأحسن إلفه متنزrina

و إن يتيمنا يجدوا نزارا

إلى أى المناسب يلتقينا

بأرحام شوابك عالمات

بهنّ إلى ابن آجر يهتدينا^{۱۰۵}

لهنّ منار عدنان بن اذ

اگر به نسبشان افتخار کنند ما به قبیله مضر که نمی‌توانند آن را انکار کنند افتخار می‌کنیم؛ اگر ادعای یمنی بودن کنند خواهند دید که قبیله نزار با بهترین انس و الفت خود را از نزار می‌دانند؛ ما دارای نسب‌های پیوسته و داناییم، آنان با کدامین نسب با ما روبه‌رو خواهند شد؛ نسب‌های نزار نشانه‌ای روشن از عدنان بن اذ دارد، با این ما را به [اسماعیل] فرزند هاجر پیوند می‌دهند.

دعبل بن علی خزاعی در قصیده‌ای در پاسخ به کمیت بن زید اسدی به قوم خود، که از ملوک یمن بوده‌اند و افتخاراتی داشته‌اند که نزار نداشته، تفاخر کرده است:

إلى نصر النبوة فاخرينا

لقد علمت نزار أن قومی

^{۱۰۴} (۱). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص ۷۲.

^{۱۰۵} (۲). کمیت بن زید اسدی، هاشمیات، به تفسیر ابی ریش احمد بن ابراهیم، تحقیق داود سلوم و نوری حمودی، ص ۳۰۰. کمیت در قصیده دیگری به نام المذقبة در حدود سیصد بیت همه قبایل یمنی را مذمت کرد و در آن به فضایل و مناقب خاندان عصمت پرداخت. خالد بن عبد الله چون از اشعار این شاعر آزاده باخبر شد دستور داد او را به زندان انداختند. کمیت به کمک همسرش از زندان گریخت تا این که هشام بن عبد الملك او را بخشید. وی سرانجام به سال ۱۲۶ قمری به دست لشکریان یوسف بن عمر ثقفی (هوادر خالد) کشته شد. ر. ک: ابن اعثم، الفتوح، المجلد الرابع، ص ۲۹۵؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، المجلد الرابع، ص ۲۸۲؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، المجلد الخامس، ص ۲۲۰؛ عبد القادر بن عمر البغدادی، خزائن الادب، المجلد الثالث، ص ۱۷۹. شایان توجه است دیدگاه مسعودی که کمیت را عامل تشدید عصبیت قبیله‌ای دانسته، پسندیده نیست و عامل گسترش عصبیت نظام اموی بود. «مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص ۲۴۴».

هم کتبوا الكتاب بباب مرو

و باب الصین کانوا الکاتبینا

و هم ضربوا سمرقندا بشمر

و هم غرسوا هناك التبتینا^{۱۰۶}

قوم نزار می دانست که قوم من افتخارشان به یاری و کمک به رسالت است؛ آنان تا دروازه مرو و چین حکم می راندند و پیمان فاتحانه بستند؛ آنان با وسیله شمر، سمرقند را درهم کوبیدند و شهر

ص: ۴۲

تبت را بنیان نهادند.

«هرکس به شعر جاهلی مراجعه کند در آن، تفاخر به یمنی یا قحطانی و معدی یا مضرى بودن را می یابد، همچنان که به عصبیت سوزان قبیله ای مبتنی بر همخونی و خویشاوندی نسبی و سببی برمی خوریم»^{۱۰۷} آن گونه که یکی از مفاهیم در اشعار معلقات سبع تفاخر است؛ لبید بن ربیع عامری شاعر مخضرم در فضیلت قوم خود می گوید:

فبنی لنا بیتا رفیعا سمکه

فسما الیه کهلها و غلامها^{۱۰۸}

خداوند برای ما کاخی از شرف برافراشته که در رفعت سر به آسمان کشیده است و همه افراد قبیله ما از پیر و نوجوان بدین کاخ رفیع چشم دوخته اند.

عمرو بن کلثوم بن مالک التغلبی از شاعران جاهلی در معلقه خود می گوید:

ورثنا المجد قد علمت معدّ

نطاعن دونه حتّی بینا

و قد علم القبائل من معدّ

إذا قب بأبطحها بینا

^{۱۰۶} (۳). دعبل بن علی، دیوان، تحقیق محمد یوسف نجم، ص ۱۴۸، قصیده ۲۰۴.

^{۱۰۷} (۱). شوقی ضیف، پیشین، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو، ص ۶۳.

^{۱۰۸} (۲). معلقات سبع، ترجمه عبد الحمّد آیتی، ص ۸۴.

این مجد و عظمت را از پدرانمان به میراث برده‌ایم و قبیله معد، نیک می‌داند که ما در پای این مجد می‌جنگیم تا این ادعا روشن گردد؛ قبایل معد، نیک می‌دانند که چون در صحرا چادرهای مان را برپا کنیم؛ مهمانان را میزبانی شایسته‌ایم و آنان را که بخواهند ما را در جنگ بیازمایند دشمنی هولناکیم.

حسان بن ثابت انصاری نیز همه هنر خود را در نکوهش رقبای انصار یعنی مکّیان به کار می‌برد و از یثربیان دفاع می‌کند و با قوم خود بر معد و نزار فخر می‌فرشد و می‌گوید:

و نحن بنو الغوث بن نبت بن مالك

بن زید بن کهلان و أهل المفاخر^{۱۱۰}

از آنچه گذشت فخر فروختن به پیشینیان و قبیله خود و قحطان و عدنان‌گرایی در اشعار شاعران جاهلی و مخضرم دیده می‌شود که در دوره اسلامی شدت گرفت، ولی جواد علی، پژوهشگر تاریخ عرب، معتقد است قحطان و عدنان‌گرایی نزد عرب در دوران اسلامی سبب شد که به آن رنگ باستانی و دیرین بدهند و آن را به روزگار جاهلی بازگردانند. شاعران با گرایش‌های قحطانی و عدنانی خود برای درآمد از راه چاپلوسی، دست به تدوین اشعاری زدند و این دودستگی از روزگار خلفای اموی و هم به دست ایشان به اوج خود رسید.^{۱۱۱}

ص: ۴۳

عنوان پژوهش حاضر، ما را ناگزیر می‌سازد تا نگاهی کوتاه به تاریخ سیاسی و ساختار قبیله‌ای یمن در هنگام بعثت نبوی بیفکنیم و نیروهای سیاسی و قبیله‌ای را که در یمن نقش تعیین‌کننده داشتند شناسایی کرده تا واقعیت تاریخ این روزگار یمن بیشتر بر ما معلوم گردد. در این جا ناگزیریم برای شناسایی ساختار سیاسی حکومت‌های قبل از اسلام یمن و تأثیر آنها بر موضوع پژوهش، نگاهی گذرا به نظام‌های سیاسی قبل از

^{۱۰۹} (۳). عمرو بن کلفوم، دیوان، تحقیق امیل بدیع یعقوب، ص ۷۵ و ۸۸.

^{۱۱۰} (۴) یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۴۸.

^{۱۱۱} (۵). جواد علی، پیشین، الجزء الأول، ص ۴۹۳.

اسلام بیفکنیم، البته از فرو رفتن در بحث‌های عمیق و شرح مفصل حکومت‌های باستانی یمن خودداری خواهیم کرد.

معینان^{۱۱۲}

حکومت معین، قدیم‌ترین پادشاهی در جزیره العرب به شمار می‌آید و سرگذشت آن از سنگ نبشته‌های مسند به ما رسیده است. «پادشاهی معین در قسمت سفلاى وادی الجوف در شمال یمن پدید آمد (نقشه شماره يك). اینان هیچ‌گاه قدرت کشوری مهمی نداشتند و به نظر می‌رسد اجتماعی از سوداگران بوده باشند. محدوده واقعی سرزمین معین که تحت سیطره اینان قرار داشت کوچک بود». ^{۱۱۳} پایتخت معین در شمال شرقی صنعا و شرق الجوف شهر قرناو^{۱۱۴} بود. ^{۱۱۵} هومل^{۱۱۶} احتمال داده که آغاز حکومت معین از حدود ۱۲۰۰ قبل از میلاد و پایان آن قرن ششم قبل از میلاد باشد. ^{۱۱۷} فیلبی^{۱۱۸} زمان حکومت نخستین پادشاه معینی را در ۱۱۲۰ قبل از میلاد و زمان آخرین پادشاه آنان را در ۶۳۰ قبل از میلاد می‌داند^{۱۱۹}، ولی تحقیقاتی که از سال ۱۹۳۷ میلادی به بعد انجام گرفته، این نظر را غیرمعتبر دانسته و نشان داده که دوره شکوفایی پادشاهی معینان تا آن‌جا که سنگ‌نبشته‌ها گواهی می‌دهد، از حدود قرن چهارم تا قرن دوم قبل از میلاد بوده است.^{۱۲۰}

بنابراین، بین محققان در تاریخ پادشاهی معینان هماهنگی وجود ندارد. تقریباً تمامی سنگ‌نبشته‌های معینان از محله‌ای بسیار محدودی بوده است؛ یکی قرناو و دیگری

ص: ۴۴

یثیل^{۱۲۱} که اکنون براقش^{۱۲۲} نامیده می‌شود و هردو در وادی سفلی الجوف کنار هم در جنوب نجران قرار دارند و دیگری در ددان در شمال حجاز که اکنون آن را علا^{۱۲۳} می‌نامند، جایی که معینان يك

^{۱۱۲} naeaniM..(۱)

^{۱۱۳} V ,acinnatirB ,aideapolcycnE ۲P , ۷۰aibarA ,..(۲)

^{۱۱۴} uanraG..(۳)

^{۱۱۵} (۴). فیلبی حتی، پیشین، ترجمه ابو القاسم پاینده، ص ۶۸؛ عدنان ترسیسی، بلاد سبأ و حضارات العرب الأولى، ص ۵۳.

^{۱۱۶} lemnoH..(۵)

^{۱۱۷} V ,acinnatirB ,aideapolcycnE ۲P , ۷۶aibarA ,..(۶)

^{۱۱۸} yblihP..(۷)

^{۱۱۹} (۸). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص ۷۷.

^{۱۲۰} V ,acinnatirB ,aideapolcycnE ۲P , ۷۶aibarA ,..(۹)

^{۱۲۱} lihtaY..(۱)

^{۱۲۲} hsigareB..(۲)

^{۱۲۳} (۳). نام محلی است بین شام و وادی القرى «ر. ر. ك: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ذیل كلمه علا».

مستعمره‌نشین داشتند^{۱۲۴} «و اقلیتی از معینیان در علا یعنی «دیدان» می‌زیسته‌اند که پس از سستی گرفتن معین، در کارهای خود راه استقلال در پیش گرفته است».^{۱۲۵}

قتبان^{۱۲۶}

حکومت قتبان همزمان با معین و سبأ بوده است و «از حدود قرن پنجم قبل از میلاد و شاید اندکی قبل از آن آغاز و تا حدود میلاد ادامه پیدا کرده است».^{۱۲۷} از نوشته‌های قتبانی برمی‌آید که فرمانروایان قتبان مانند سباییان خود را «مکرب» می‌خوانده‌اند.

مکرب به معنای مقرب است، یعنی نزدیک به خدایان و میانجی و شفیع میان ایشان و مردمان. این کلمه کنایه از کاهن - حاکم است که به نام خدا یا الهه فرمان می‌راند و در ابتدا به شیوه داوران حکمرانی می‌کردند. چون دامنه فرمانروایی مکرب‌ها گسترش یافت و از درون پرستش‌گاه بیرون رفت و حکومت آنان زمینی گشت، خود را پادشاه خواندند. پس مکربان کهن‌ترین پادشاهان یمن می‌باشند.^{۱۲۸}

سکونت‌گاه نخستین قتبان، بیهان^{۱۲۹} و نواحی مجاور آن بود و پایتخت آن شهر تمنع^{۱۳۰} بود^{۱۳۱} که امروزه به کحلان شناخته می‌شود. این منطقه از گذشته دور به پرآبی و باروری و بوستان‌ها بلندآوازه بوده است.^{۱۳۲} ویرانی تمنع و پایان استقلال قتبان در نزدیک آغاز میلاد بوده است و از متنی که محتملاً به قرن اول میلادی تعلق دارد برمی‌آید که وادی بیهان در آن زمان، تحت سیطره حکومت حضرموت قرار داشت.^{۱۳۳}

ص: ۴۵

در سنگ‌نبشته‌های قتبانی نام قبایل و خاندان‌های بسیار آمده که بعضی از آنان عبارتند از:

^{۱۲۴} (۴) V ,acinnatirB ,aideapolcycnE ۲P , ۷۶aibarA ,...

^{۱۲۵} (۵). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۲۴۱.

^{۱۲۶} nabataG..(۶)

^{۱۲۷} (۷) V ,acinnatirB ,aideapolcycnE ۲P , ۷۶aibarA ,...

^{۱۲۸} (۸). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۱۷۹.

^{۱۲۹} nahieB (nahyaB(..(۹)

^{۱۳۰} anmiT..(۱۰)

^{۱۳۱} (۱۱) V ,acinnatirB ,aideapolcycnE ۲P , ۷۶aibarA ,...

^{۱۳۲} (۱۲). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۲۲۲.

^{۱۳۳} (۱۳) V ,acinnatirB ,aideapolcycnE ۲P , ۷۶aibarA ,...

جدنم یا جدن، آل پهر از یاران پادشاه، اهربن، ذران، هوران، قلب، ردمن، مذحیم، هیبر، یجر، رشم، عم علی، سمکر، دهسم، حصرم و ذرعن^{۱۳۴} و ...

اوسان^{۱۳۵}

حضور گسترده قبایل در حکومت قتبان، نشان از قدرت قبایل و شکل قبیله‌ای نظام و تعدد مراکز قدرت در ساختار حکومتی قتبان دارد و این حکومت از دولت‌های کوچک متعدد تشکیل شده بود که از جمله آنها حکومت اوسانیان بود. سرزمین اوسان وابسته به کشور قتبان بوده است. اوسانیان حکومتی کوچک پایه‌گذاری کردند که نام برخی از فرمانروایانشان به دست آمده است.^{۱۳۶} پادشاهی اوسان در سرزمین علیای جنوب قتبان بود و بر جمعیت‌هایی از ساحل دریای سرخ از جمله: حبشیان فرمان می‌راندند، اما رابطه این حبشیان با حبشیان اتیوپی نامعلوم است^{۱۳۷} (نقشه شماره دو). اوسان دولتی ساحلی در شرق عدن بود^{۱۳۸}. اوسانیان پس از ضعف قتبان از آن جدا شده، حکومت مستقلی را پدید آورده‌اند و برخی قبایل دیگر نیز به ایشان پیوسته‌اند. این قبایل دارای خودفرمانی درونی بوده و روی هم کشور اوسان را پدید آورده‌اند.^{۱۳۹} نام اوسانیان تا قرن چهارم هجری هنوز باقی بوده است، به گونه‌ای که همدانی از شخصی به نام محمد بن احمد اوسانی نام برده که می‌توانسته سنگ‌نبشته‌های خط مسند را بخواند.^{۱۴۰}

کشور سبأ^{۱۴۱}

قوم سبأ از نژاد سامی بودند. از حفاری‌های باستان‌شناسی که در یمن مرکزی شده است چنین می‌نماید که تمدن سبایی از قرن دوازده و دهم قبل از میلاد شروع شد.^{۱۴۲} سباییان از مهم‌ترین خانواده‌های عرب جنوبی بودند که برای خود کشوری پایه گذارده و شماری از نبشته‌های

ص: ۴۶

عربستان جنوبی از آنهاست و نامشان در تورات به صورت سبأ آمده است^{۱۴۳} و درباره آنها چنین گفته است: «تجّار سبأ و رعمه سوداگران تو بودند. بهترین همه ادویجات و هرگونه سنگ گرانبها و طلا به عوض

^{۱۳۴} (۱) . جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۲۱۸.

^{۱۳۵} (۲) . nasuA..

^{۱۳۶} (۳) . جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۹۸.

^{۱۳۷} (۴) . V ,acinnatirB ,aideapolcycnE ۲P ,aibarA , ۷۶..

^{۱۳۸} (۵) . V ,silasrevinu ,aideapolcycnE veibarA ,..

^{۱۳۹} (۶) . جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۹۸.

^{۱۴۰} (۷) . حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الكتاب العاشر، ص ۳۷.

^{۱۴۱} (۸) . abaS..

^{۱۴۲} (۹) . V ,acinnatirB ,aideapolcycE weN ehT ۱۰, ۲۷۸..

بضاعت تو می‌دادند».^{۱۴۴} نام سبأ در قرآن به مناسبت خبر دادن از قوم و ملکه سبأ^{۱۴۵} و کشاورزی پررونق آنان، که به واسطه سیل از بین رفت،^{۱۴۶} آمده است. مؤرخان و مفسران اسلامی، داستان‌های بسیاری درباره ایشان نوشته‌اند. دانشمندان انساب نیای بزرگ سبأ را چنین آورده‌اند: سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان.^{۱۴۷}

از نیشته‌های سبایی برمی‌آید که لقب فرمانروایان سبأ ثابت نبوده است، بلکه بارها دگرگون شده و این به علت پایه‌گذاری کشور سبأ به دوره‌های گوناگون تاریخی بوده است: دوره اول با عنوان «مکرب سبأ» و دوره دوم با عنوان «پادشاه سبأ» و دوره سوم با عنوان «پادشاه سبأ و ذی ریدان» و دوره آخر با عنوان «پادشاه سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمن و عرب‌های آن در بلندی‌ها و تهامه‌ها».^{۱۴۸}

مکربیان

عنوان کهن‌ترین فرمانروایان سبأ در نیشته‌ها مکرب است و در این روزگار مردم در زیر رهبری کاهن - شاه به سر می‌بردند.^{۱۴۹} دانشمندان نام هفده مکرب را از نیشته‌های عربستان جنوبی در جداؤل تقریبی نوشته‌اند؛ زیرا تاریخ‌گذاری دقیق امکان‌پذیر نبوده است.^{۱۵۰} اما تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که شاهان و مکربان همزمان بودند و گرایش جدید، نام مکرب را به عنوان دربرگیرنده بعضی از وظایف سیاسی که به موازات فعالیت‌های شاهان انجام می‌شده است، مورد ملاحظه قرار می‌دهد.^{۱۵۱}

ص: ۴۷

شهر صرواح^{۱۵۲} پایتخت سباییان در روزگار مکربان بوده است^{۱۵۳} و این شهر سکونت‌گاه قبیله «فیشان» بود. این قبیله از قبایل پرآوازه و نیرومند و دارای افراد بسیار و مؤثر در زندگی سیاسی آن زمان یمن بود و

^{۱۴۳} (۱). کتاب مقدس، عهد قدیم، سفر پیدایش، باب ۲۵، آیه ۳ و باب ۱۰، آیه ۷ و ۲۸؛ در آیه ۷ شبا از اخلاف حام است و در آیه ۲۸ شبا از اخلاف سام است.

^{۱۴۴} (۲). همان، کتاب حزقیال، باب ۲۷، آیه ۲۲ و ۲۳.

^{۱۴۵} (۳). نمل (۲۷) آیه ۲۲.

^{۱۴۶} (۴). سبأ (۳۴) آیه ۱۶.

^{۱۴۷} (۵). ابو عبید قاسم بن سلام، کتاب النسب، تحقیق مریم محمد خیر الدرع، ص ۳۳۹؛ حمزة بن حسن اصفهان، سنی ملوک الارض و الانبیاء، ترجمه جعفر شعار، ص ۱۳۰.

^{۱۴۸} (۶). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۲۶۶؛ در دائرة المعارف بریتانیکا از دوره اول و دوم با عنوان پادشاه سبأ یاد می‌کند و لقب رسمی سلاطین جنوب عربستان را با

سه عنوان آورده است: «AIBARA ۷۶, aideapolcycnE ۲P, V, acinnatirB».

^{۱۴۹} (۷). در دائرة المعارف بریتانیکا نیز از مکربان به عنوان کاهن - شاه یاد شده است.

«V, acinnatirB, aideapolcycnE ۱۹P, ۸۴۹abas».

^{۱۵۰} (۸). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۲۶۹.

^{۱۵۱} (۹). «V, acinnatirB, aideapolcycnE ۱۹P, ۸۴۹abas».

^{۱۵۲} (۱). صرواح میان صنعا و مأرب نزدیک به مأرب است و اکنون خرابه‌های آن به نام صرواح الحزیه مشهور است «ر. ک:

دیرین‌ترین فرمانروایان سبأ از آن برخاسته است.^{۱۵۴} نام صرواح و قصر آن در اشعار شاعران عرب بسیار یاد شده است و همدانی در چندین جا اشعاری را درباره آن آورده است.^{۱۵۵} در این روزگار مآرب یکی از شهرهای تابع صرواح بود، ولی کاهن - شاهان توجه خود را به مآرب معطوف داشته و برای خود کاخ‌های باشکوه در آن ساخته‌اند.^{۱۵۶} کرب ایل وتر آخرین مکزّبی بود که خود را پادشاه خواند و سبأ پا به مرحله تازه‌ای گذاشت.^{۱۵۷}

پادشاهی سبأ

شاهان سبأ در دوران قدرت خویش بر سراسر جنوب عربستان تسلط یافتند و حکومت همسایه خود معینیان را تابع خویش ساختند.^{۱۵۸} پایتخت شاهان سبأ شهر مآرب بود که در ۱۲۰ کیلومتری شرق صنعای امروزی واقع شده است.^{۱۵۹} مآرب دارای برج‌و باروهای بسیار استوار بود و باروی آن دو در داشت. پراوازه‌ترین ساختمان‌های مآرب کاخ پادشاهی سلحین و پرستش‌گاه شهر بود که بارها نوسازی و بازسازی شده است.^{۱۶۰} (نقشه شماره دو).

دوره شاهان سبأ از سال ۶۵۰ قبل از میلاد آغاز شده و در سال ۱۱۵ یا به گفته ریگمانس ۱۰۹ قبل از میلاد پایان یافته است.^{۱۶۱} در این دوره براساس نبشته‌های به‌دست آمده، مثل متن شماره ۱۶۹۳ گلازر، جنگ‌هایی میان سبأ و قتبان رخ داده است.^{۱۶۲} و جنگی نیز با قبیله «رعنن» که فرمانروایی با عنوان پادشاه داشته، اتفاق افتاده است.^{۱۶۳} یکی دیگر از قبایلی که دارای

ص: ۴۸

یاقوت حموی، معجم البلدان، جزء الثالث، ص ۴۰۲، ذیل صرواح؛ جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۳۰۳؛ محمد بن علی الاکوع، الیمن الخضراء مهد الحضارة، ص ۲۹۴ و ۳۶۶.

^{۱۵۳} (۲). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۳۰۳.

^{۱۵۴} (۳). همان، ص ۳۹۰.

^{۱۵۵} (۴). حسن بن احمد همدانی، الکلیل، کتاب العاشر، ص ۴۰ و ۴۲ و ۴۳ و ۵۲ و ۱۰۷.

^{۱۵۶} (۵). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۳۰۶.

^{۱۵۷} (۶). همان، ص ۳۱۵.

^{۱۵۸} (۷). فیلیپ حتّی، پیشین، ص ۶۸.

^{۱۵۹} (۸).

V, acinnatirB, aideapolcycnE weN ehT ۱۰P, ۲۷۸abas, .

^{۱۶۰} (۹). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۳۳۴.

^{۱۶۱} (۱۰). همان، ص ۳۱۵.

^{۱۶۲} (۱۱ و ۱۲). همان، ص ۳۲۱.

^{۱۶۳} (۱۱ و ۱۲). همان، ص ۳۲۱.

استقلال بود و پادشاهانی از خود به نام ملك داشت قبیله «اربعمان» بود.^{۱۶۴} در این دوره پادشاهی سبأ در يك خاندان نبود و بین چندین خاندان می‌چرخیده است. براساس فهرست هومل، چهار خاندان حکومت می‌کردند. هشت نفر از پادشاهان این دوره از عشیره مرثد از «بکیل» همدان بودند که نام یکی از آنها علهان نهفان پسر یرم ایمن است. این نام برای همدانی شناخته شده بوده است، ولی وی این نام را از آن دو نفر دانسته و می‌گوید: علهان و نهفان از پادشاهان قدیم همدان بوده‌اند.^{۱۶۵} فهرست کلمان هوار، پنج خاندان و به نوشته فیلیبی، چهار خاندان که پنجمین خاندان از همدان بودند که بین ۱۶۰ تا ۱۱۵ قبل از میلاد حکومت می‌کردند.^{۱۶۶}

از قبایل بلندآوازه که در این روزگار فرمانروایی داشته و یا نفوذ گسترده داشته‌اند (فیشان، مرثد از بکیل همدان، سخیم، خسا، عقرب، خولان، جدن، اربعن، تبع از حاشد همدان، سمعی، یهیب، یرسم، بنوسمع، رمس، رابان، سقران، قرعمتان)^{۱۶۷} و از جمله «املك سبأ» (یعنی پادشاهان سبأ) در نیشته‌ها برمی‌آید که در آن روزگار در کنار پادشاه بزرگ سبأ شاهان دیگری هم بوده‌اند که هرکدام بر قبیله یا قبایلی فرمان می‌رانده و نزد حکومت مرکزی دارای امتیازها می‌بوده‌اند.

می‌توان چنین تعبیر کرد که پادشاه بزرگ سبأ سمت شاه شاهان داشته و اینان با اعتراف به سروری وی بر مردم خویش، فرمان می‌رانده‌اند.^{۱۶۸} در واقع اینان پیران قبیله بوده‌اند که در حدود سرزمین‌های قبایل خود از استقلال برخوردار بوده و نام ملك را چون خوش می‌داشته‌اند^{۱۶۹} به تقلید یا رقابت با پادشاهان بر خود می‌نهادند و اینان شاهان منطقه خود بودند نه پادشاه حکومت‌های بزرگی مثل حکومت سبأ. البته بعضی از بزرگان این قبایل، مثل مرثد و فیشان و تبع دارای چنان قدرتی شدند که بر تخت سبأ فرود آمدند و آن را تصاحب کردند و این امر بر ما معلوم می‌سازد که نظام حکومتی سبأ متکی بر قبایل بوده است.

پادشاهی سبأ و ذی ریدان

سومین دوره کشور سبأ پادشاهی «سبأ و ذی ریدان» است که در حدود سال ۱۱۵ قبل از میلاد که سبأیان بر قبتان پیروز شدند شروع می‌شود. این دوره، روزگاری ناآرام و آشفته بود و در آن، آتش جنگ‌های بسیاری زبانه می‌کشید. سردمداران برجسته آن پیکارها بزرگان همدان، حمیر،

^{۱۶۴} (۱). همان، ص ۳۱۸.

^{۱۶۵} (۲). حسن بن احمد همدان، الاکلیل، الکتاب العاشر، ص ۳۶-۳۸.

^{۱۶۶} (۳). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص ۳۴۷-۳۵۲.

^{۱۶۷} (۴). همان، ص ۳۹۰-۴۱۵.

^{۱۶۸} (۵). همان، ص ۳۳۶.

^{۱۶۹} (۶). همان، ص ۴۰۷.

حضر موت و قتبان و خداوندان ریدان بوده‌اند.^{۱۷۰} در نتیجه، اقتصاد این سرزمین بر اثر این درگیری‌ها و گریختن مردم از سکونت‌گاه‌های خود، آسیب فراوان دید. رقابت سرسختانه حریفان برای چنگ انداختن به تاج و تخت، سبب آشفتگی اوضاع یمن شده بود. چون حکومت سبأ و ذی ریدان نیرومند نبود و نیروهای رزمی کارآزموده و دارای فرماندهی یکنواخت نداشت در سال ۲۴ قبل از میلاد رومیان به فرماندهی ایوس گالوس^{۱۷۱} استاندار مصر به یمن یورش آوردند،^{۱۷۲} ولی به زودی به خاطر گرمی و بی‌آبی واپس نشستند.^{۱۷۳}

از شاهان مشهور این دوره شرح یحضب فرزند فرعم ینهب می‌باشد که از عشیره مرثد از قبیله بکیل همدان است.^{۱۷۴} نام وی برای هشام بن محمد بن سائب الکلبی شناخته شده بود و تأسیس کاخ پرآوازه «غمدان»^{۱۷۵} را به وی نسبت داده است. شهر صنعا باید روزگاری پیش از وی ساخته شده باشد و اهمیت آن روز به روز افزایش یافت تا آن‌که پایتخت یمن و جایگاه فرمانروایان آن گشت^{۱۷۶} و شعرم اوتر برج‌وباروی شهر را ساخت.^{۱۷۷} شرح یحضب، پادشاهی جنگاور بوده که با حمیر و حضر موت و دیگر قبایل جنگید. این جنگ‌ها و آشوب‌ها او را ناتوان ساخت و عربستان جنوبی را به ویرانی و نابودی کشاند.^{۱۷۸}

سرانجام به سال‌های حدود هشتاد میلادی حمیریان بر کشور سبأ چیره شدند. آن‌گونه که در نیشته‌های سبأیی اشارت رفته است، روابط حمیریان و سبأییان بیشتر دشمنانه بوده است.

حمیریان بارها بر مآرب چیره شدند و حتی یکی از پادشاهان ایشان توانسته است این شهر را اشغال کند و خود را «پادشاه سبأ و ذی ریدان» بخواند.^{۱۷۹}

پایتخت حمیریان ظفار بود^{۱۸۰} و سرزمین آنان ذی ریدان و دژ پرآوازه آن «ریدان» نام داشت.^{۱۸۱}

^{۱۷۰} (۱). همان، ص ۴۱۸.

^{۱۷۱} sullagsuileA.. (۲)

^{۱۷۲} V ,silasrevinu aideapolcycnE vP , ۴۵۲eibarA ,.. (۳)

^{۱۷۳} (۴). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۲۰.

^{۱۷۴} (۵). همان، ص ۴۲۲.

^{۱۷۵} (۶). کاخ غمدان هفت طبقه و دارای چهار نمای سفید و قرمز و زرد و سبز بود و در بالای آن، جایگاهی از سنگ مرمر رنگی بود که سقف آن از مرمر یکپارچه بود. کاخ غمدان در ایام خلافت عثمان خراب شد. «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص ۲۱۰» (ذیل کلمه غمدان).

^{۱۷۶} (۷). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۹۵.

^{۱۷۷} (۸). همان، ص ۴۴۲.

^{۱۷۸} (۹). همان، ص ۴۵۳.

^{۱۷۹} (۱۰). همان، ص ۵۲۰.

^{۱۸۰} (۱۱). همان، ص ۵۱۷.

حمیریان از سکونت‌گاه‌های خود به سرزمین کوهستانی و جنوبی یمن بر کرانه دریا آمدند و به همسایگان خود حمله آوردند و توانستند بر کشور قتبان و سبأ دست‌اندازند و حدود ده سال بر آنان حکمرانی کنند.^{۱۸۲} به نوشته فون ویسمان به استناد نیشته ۶۵۳ emmag حمیریان دوبار در حوالی سال ۱۱۰ و دویست میلادی بر مأرب چیره شده‌اند.^{۱۸۳} به نوشته فیلیبی از سال ۱۱۵ میلادی تا ۲۴۵ میلادی پادشاهانی از خاندان «بنی بتع» از حاشد بر سبأ و ذی ریدان فرمان رانده‌اند.^{۱۸۴}

بدین‌صورت، در دوره سوم پادشاهی سبأ شاهد پیکارهای سخت در میان خاندان‌های رقیب فرمانروایی از نسل فیشان و همدانی‌ها و حمیری‌هایییم. این جنگ‌ها شریان حیات سیاسی حکومت سبأ و اوضاع اجتماعی و اقتصادی یمن را فرسوده و زمینه دخالت بیگانگان را فراهم کرده است.

حکومت سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمن

حدود سال سیصد میلادی عبارت «حضرموت و یمن» بر لقب رسمی پادشاهان سبأ افزوده شد و این دو سرزمین، استقلال خود را از دست داد و وابسته به کشور سبأ شد.^{۱۸۵} این دوره با حکومت شمریهرعش شروع می‌شود. وی اولین شخصیت تاریخی به معنای دقیق کلمه است که شهرتش در اخبار اسلامی مانده است.^{۱۸۶} وی نزد اخباریان «شمر یرعش» و از پایگاه بلندی برخوردار است. او همان «تبع» بزرگ است که در قرآن^{۱۸۷} از او یاد شده است و همه عرب‌ها از قحطانی و عدنانی سپاسگزار او بوده‌اند و به روایت اخباریان بر ارمنستان، ایران، هند، سمرقند، چین، مصر و حبشه دست یافت^{۱۸۸} و سرانجام پس از عمری بسیار طولانی در کاخ غمدان بدرود حیات گفت و چون تنش می‌لرزیده، به او یرعش گفته‌اند. گزافه‌گویی و مبالغه درباره وی به حدی است که حمزه اصفهانی به آن اعتراف دارد.^{۱۸۹}

براساس نیشته‌های مسند، روزگار او به دو دوره تقسیم می‌شود: عصری که او پادشاه سبأ و

^{۱۸۱} (۱۲) V, acinnatirB aideapolcycnE ۲P, ۷۶aibarA ,..

^{۱۸۲} (۱). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۸۴.

^{۱۸۳} (۲). همان، ص ۵۲۱.

^{۱۸۴} (۳). همان، ص ۴۸۸.

^{۱۸۵} (۴). همان، ص ۵۳۰.

^{۱۸۶} (۵).

V, acinnatirB, aideapolcycnE weN ehT ۱۰P, ۲۷۸abas, .

^{۱۸۷} (۶). دخان (۴۴) آیه ۳۷ و ق (۵۰) آیه ۱۴.

^{۱۸۸} (۷). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص ۴۰۴ و ۵۲۴ و ۵۳۵؛ یعقوبی، تاریخ، ج ۱، ص ۲۴۳.

^{۱۸۹} (۸). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ۱۳۳.

ذی ریدان بوده است و در نیمه دوم فرمانروایی اش به نام «پادشاه سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمن» خوانده شده است. از نیشته‌های emmag به شماره ۶۵۶ و ۶۶۲ برمی‌آید که میان شمربهرعش و حضرموت جنگی رخ داده است که حضرموت شکست خورد و به دست شمربهرعش افتاد. از این‌رو، وی خود را پادشاه حضرموت نیز خوانده است.^{۱۹۰} به گفته فون ویسمان وی هم‌روزگار «امرؤ القیس بن عمرو» بوده که با قبایل مذحج و نزار و أسد جنگیده و تا نجران پیش تاخته است.^{۱۹۱} بدین صورت، عربستان آوردگاه کشاکش دو مرد نیرومند (یکی شمربهرعش در جنوب و دیگری امرؤ القیس در شمال) بوده است.

حبشیان - به گفته فیلی - پس از مرگ شمربهرعش در دوره جانشینانش در حدود سال ۳۴۰ میلادی بر عربستان جنوبی چیره شدند و فرمانروایی شان تا ۳۷۵ میلادی در یمن به درازا کشیده است.^{۱۹۲} و پادشاه اکسوم در ساحل شرقی آفریقا عنوان شاه سبأ و ذی ریدان را مدعی بود.^{۱۹۳} از همین روی، سران قبایل از این فرصت سود جسته، حکومت‌های مستقلی برای خود پایه‌گذاری کردند.

در همین ایام ملکی کرب در برابر حبشیان شورش کرد و آنان را از عربستان بیرون راند.^{۱۹۴} نام وی را طبری^{۱۹۵} تبان اسعد ابو کرب بن ملکی کرب بن زید بن تبّع الاوّل بن عمرو ذی الأذعار و حمزه اصفهانی^{۱۹۶} و مسعودی^{۱۹۷} کلی کرب بن تبّع ثبت کرده‌اند.

به نوشته ابن اسحاق وی همان کسی است که به مدینه آمد و دو دانشمند یهودی را فراخواند و خانه کعبه را گرامی داشت و آن را پرده پوشانید و به آیین کلیمی درآمد و مردم یمن را به آن دین فراخواند.^{۱۹۸}

از این‌جا معلوم می‌گردد برخلاف حضور افسانه و اساطیر در روایات اخباریان، از قرن چهارم میلادی این روایات با نیشته‌های یمنی تا حدودی هماهنگی پیدا می‌کنند و به واقعیت‌های تاریخی نزدیک می‌شوند.

^{۱۹۰} (۱). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ۵۵۳.

^{۱۹۱} (۲). همان، ص ۵۴۸.

^{۱۹۲} (۳). همان، ص ۵۶۹.

^{۱۹۳} (۴).

V, acinnatirB, aideapolcycnE weN ehT ۱۰P, ۲۷۸abas, .

^{۱۹۴} (۵). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۶۹.

^{۱۹۵} (۶). تاریخ، الجزء الثاني، ص ۵۳۵.

^{۱۹۶} (۷). سنی ملوک الارض و الانبياء، ص ۱۳۵.

^{۱۹۷} (۸). مروج الذهب، المجلد الثاني، ص ۷۶.

^{۱۹۸} (۹). ابن هشام، پیشین، القسم الأوّل، ص ۲۰.

پس از ملکی کرب، اب کرب أسعد به پادشاهی رسید و عنوان تازه «واعربهموطودم و تهمتم» یعنی عرب‌های آن در کوهستان‌ها و تهامه‌ها را بر خویشان افزود و خود را «پادشاه سبأ و

ص: ۵۲

ذی ریدان و حضرموت و یمن و عرب‌های آن در کوهستان‌ها و تهامه‌ها» خواند.^{۱۹۹} این به نشان سلطه وی بر اعراب بیابان‌گرد می‌باشد که نام آنها را جزو لقب خود قرار داده است. دخالت این اعراب بیابان‌گرد در سیاست جنوب، رفتار حکومت‌های آن را به شیوه قبیله‌ای نزدیک کرده و به اختلافات و درگیری‌های داخلی آنان کمک نموده است. آن‌گونه که محقق تاریخ عرب جواد علی می‌نویسد: اینان در زمان اب کرب أسعد تأثیر آشکاری در سیاست جنوب داشته و می‌توانسته‌اند دگرگونی‌های بزرگ در وضع سیاسی آن پدید آورند.^{۲۰۰}

پس از اب کرب أسعد به نوشته emmag حسان یه‌امن و سپس شرحبیل یعفر حکومت کردند.^{۲۰۱} به نوشته حمزه اصفهانی حسان به دست برادرش عمرو کشته شد و پس از مدتی نیز عمرو به هلاکت رسید^{۲۰۲} و شیرازه قبایل حمیر از هم گسیخت و همگی پراکنده شدند.^{۲۰۳}

کتیبه‌های یمنی پراکندگی حمیریان را مربوط به شکاف برداشتن سد مأرب به سال ۵۶۵ حمیری یا ۴۵۰ میلادی می‌دانند. نبشته یکصد سطری شماره ۵۵۴ گلازر از شرحبیل یعفر با عنوان «پادشاه سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمنات و اعراب آن در نجد و تهامه‌ها» یاد می‌کند که پادشاه از قبایل حمیر و حضرموت کمک خواسته تا سد را تعمیر کند، ولی برخلاف هزینه‌های سنگین و کار چندین هزار کارگر دوباره آب‌بند شکسته شد و بسیاری از قبایل پراکنده شدند^{۲۰۴} و از اهمیت مأرب کاسته شد و بر اعتبار صنعا افزوده گردید.^{۲۰۵}

بدین سان، از قرن سوم تا پنجم میلادی بسیاری از قبایل عرب جنوبی و نزاری، علاوه بر آن‌که با شتران خود کمک‌کار بازرگانی سبأییان و حمیریان بودند با اسبان و جنگجویان خود به ارتش شاهان سبأ پیوستند و در سیاست جنوب تأثیر گذاشتند. «از بین رفتن تمایزهای میان اعراب و حمیریان و عربی شدن تدریجی جنوب نیز مربوط به همین زمان است و این فرآیندی بود که در قرن ششم سریع‌تر شد».^{۲۰۶}

^{۱۹۹} (۱). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۷۱.

^{۲۰۰} (۲). همان، ص ۵۷۱.

^{۲۰۱} (۳). همان، ص ۵۷۶.

^{۲۰۲} (۴). حمزة بن حسن اصفهانی، سنی ملوك الارض و الانبياء، ترجمه جعفر شعار، ص ۱۳۶.

^{۲۰۳} (۵). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۲۹.

^{۲۰۴} (۶). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۸۰.

^{۲۰۵} (۷). همان، ص ۵۸۱.

^{۲۰۶} (۸). عربستان پیش از اسلام، نوشته مونت گمری وات، از کتاب تاریخ اسلام (نشر دانشگاه کمبریج)، گردآوری بی هولت و آن لمبتون، ترجمه احمد آرام، ص ۴۴.

به نظر فیلیبی پس از شرحبیل یعفر فرمانروایی به عبد کلال رسید. وی کاهن و از بزرگان

ص: ۵۳

قبیله‌ای بوده که به طمع پادشاهی به پا خاسته و چیره شده است.^{۲۰۷} حمزه اصفهانی نام عبد کلال را به صورت عبید بن کلال بن مثوب آورده و وی را پیرو آیین مسیح دانسته است.^{۲۰۸} بدین صورت، روشن می‌گردد رقابت بر سر تصاحب فرمانروایی، آتش جنگ و ستیز میان قبایل حمیری را برافروخته و به تضعیف موقعیت آنان منجر گردیده است.

شرحبیل یکف در سال ۴۶۰ میلادی پادشاه یمن شد که بر پایه برآورد فیلیبی و هومل پادشاهی‌اش در سال ۴۷۰ میلادی به پایان رسید.^{۲۰۹} پس از وی دو پسرش معدی کرب ینعم و لحيث ینوف تا ۴۹۵ میلادی فرمان رانده‌اند.^{۲۱۰} لحيث ینوف همان است که در منابع اسلامی به نام لخيعة بن ینوف ذوشناتر خوانده شده و او را مردی از قبیله حمیر و بدکاره دانسته‌اند که مدت پادشاهی او ۲۷ سال طول کشیده و به دست یوسف ذونواس کشته شده است.^{۲۱۱}

کاشگران بر نبشته‌ای دست یافته‌اند که فیلیبی شماره ۲۲۸ روی آن گذاشته است. در آن، معدی کرب یعفر پادشاه سبأ و ذی ریدان و حضرموت و یمن و اعراب آن در کوهستان و تهمامه خوانده شده و تاریخ ۶۳۱ حمیری برابر ۵۱۶ میلادی را دارد. وی اندکی پیش از ذونواس فرمان می‌رانده است. در این نبشته کلماتی بریده از هم، مثل سبأ، حمیر، رحاب و اعربهمو (اعراب آن) ... کدت و مذحجم و بنی ثعلبت و مذر آمده است. واژه اعراب که پیش از کنده آمده، نشان این است که این قبیله، بیابان‌گرد بوده و سکونت‌گاهی ثابت نداشته^{۲۱۲}؛ از این رو، فرمانروایان یمن برای سرکوب دشمنان خود از آن سود می‌جستند.

از این نوشته معلوم می‌شود پادشاهی یمن از نیمه دوم قرن پنجم میلادی در حال تبادل و آشوب داخلی بوده و آشوبی بزرگ در یمن به وقوع پیوسته که قبایل نامبرده شده در آن شرکت داشتند و در نتیجه، نیروهای سیاسی عمده یمن ضعیف شده و راه برای دخالت مجدد حبشیان هموار گشته است، آن‌گونه که جواد علی روشن نموده است: «و این به علت دشمنی‌ها میان قبایل و پیدایش روحیه قبیله‌ای بود که همکاری را جز در

^{۲۰۷} (۱). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۸۲.

^{۲۰۸} (۲). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۶.

^{۲۰۹} (۳ و ۴). همان، ص ۵۸۷.

^{۲۱۰} (۳ و ۴). همان، ص ۵۸۷.

^{۲۱۱} (۵). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۳۰؛ حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۷.

^{۲۱۲} (۶). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۸۹.

چارچوب منافع قبیله‌ای روا نمی‌دارد».^{۲۱۳} پیکار و ثار و غارت عامل حیات بود و انتقام امر مقدسی بود که درگیری‌ها را گسترش می‌داد، به همین روی، نظم و امنیت از یمن رخت بر بسته بود.

ص: ۵۴

اوضاع سیاسی یمن در روزگار ذونواس

فرجام فرمانروایی حمیریان با یوسف اسار است که اخباریان او را چنین معرّفی کرده‌اند:

زرعه ذو نواس بن تیان اسعد ابو کرب بن ملکی کرب بن زید بن عمرو. وی پس از درآمدن به آیین یهودی نام خود را یوسف گذاشت و بر مسیحیان نجران سخت گرفت و بیست هزار نفر آنان را کشت^{۲۱۴} که در قرآن به رفتار زشت ذونواس اشارت رفته است.^{۲۱۵}

کاوشگران دو نیشته مهم به دست آورده‌اند که به شماره ۵۰۷ و ۵۰۸ ریکمانس^{۲۱۶} می‌باشد. در آن به جنگ‌هایی میان حبشیان و پادشاهی به نام یوسف اسار اشاره شده است و از او تنها با عنوان «ملکن یسف أسار» نام برده شده و آن عنوان بلند برای او نیامده است و دانسته می‌شود که حکومت او تمام یمن را دربر نمی‌گرفته، بلکه بخش‌هایی از آن را شامل می‌شده است. حبشیان بخشی از یمن و از آن میان پایتخت حمیر یعنی ظفار را در اشغال خود داشتند و اقیال بر سر فرمانروایی با یکدیگر در ستیز بودند و هرکدام اقطاع مستقلی داشتند و با پادشاه در حکمرانی و سلطنت در نزاع بودند.^{۲۱۷}

در نیشته ۵۰۸ از جنگ‌هایی میان یوسف اسار و حبشیان و متحدانشان از اقیال یمن سخن به میان آمده است و در بالای شهر نجران با دشمنانش که از قبایل «بنی ازان»، شهریان و بیابان‌گردان قبایل همدان و بیابان‌گردان کدت (کنده) و مراد و مذحج گرد آمده بودند، جنگیده و بر حبشیان و متحدانشان زیان‌های بسیار فرود آورده است. در ارتش یوسف اسار اقیال و بزرگانی از «یزان» با قبایلشان همراه وی بوده‌اند.^{۲۱۸} یوسف در پی این پیروزی‌ها هیأتی را به حیره فرستاد تا خبر پیروزی‌های خود را به اطلاع منذر پادشاه حیره

^{۲۱۳} (۷). همان، ص ۵۹۱.

^{۲۱۴} (۱). ابن هشام، پیشین، القسم الأوّل، ص ۳۵.

^{۲۱۵} (۲). بروج (۸۵) آیات ۳-۸.

^{۲۱۶} (۳). snamkcyR..

^{۲۱۷} (۴). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۹۵.

^{۲۱۸} (۵). همان، ص ۵۹۶.

برساند. آمدن نمایندگان یوسف به حیره همزمان با ورود هیأت نمایندگی روم به سال ۵۲۴ میلادی به حیره بود.^{۲۱۹}

بدین ترتیب، یمن در حوالی سال ۵۲۵ میلادی آوردگاه پیکارهای ارتش یوسف اسار و هم‌پیمانانش با حبشیان و متحدانشان گردیده بود. این جنگ‌ها به ضعف سیاسی و نظامی و اقتصادی یمن منجر شد و به همین جهت حبشیان موفق شدند بر سراسر یمن چیره شوند.

ص: ۵۵

اوضاع سیاسی یمن در قرن قبل از ظهور اسلام

پس از کشتار نجرانی‌ها به وسیله ذونواس مردی سبایی به نام دوس ذو ثعلبان از یمن گریخت و شکایت به نجاشی پادشاه اکسوم [حبشه] برد.^{۲۲۰} به نوشته پروکوپوس وی هلستیوس نام داشت.^{۲۲۱} امپراتور روم یوستینیانوس در نامه‌ای از نجاشی موکدا خواستار دخالت در جنوب عربستان شد^{۲۲۲} و کشتی‌هایی نیز در اختیار حبشیان قرار داد.^{۲۲۳} به این ترتیب، حبشیان به تحریک روم، آماده حمله به یمن شدند. لشکرکشی حبشیان با عید «پانکوت» سال ۵۲۵ میلادی و مراسم دینی باشکوهی در کلیسای جامع اکسوم آغاز شد.^{۲۲۴} از اکسوم هفتاد هزار نفر به فرماندهی یکی از سرداران حبشی به نام اریاط به یمن فرستاده شد.^{۲۲۵} اریاط با موفقیت پای در خاک یمن گذاشت و ذونواس را شکست داد و چندین سال حکومت کرد.^{۲۲۶} حبشیان چون سرزمین حاصل خیز حمیریان را دیدند در همان جا رحل اقامت افکندند.^{۲۲۷} ولی پس از مدتی یکی از سرداران اریاط به نام ابرهه بن اشرم^{۲۲۸} بر ارباب خود شورید و اریاط را از پای درآورد و بر حکومت یمن دست یافت.^{۲۲۹}

حمیریان در حمله حبشیان خسارات فراوان دیدند و از عزت و سربلندی به حضيض ذلت افتادند. ذوجدن حمیری، یادآوری می‌کند ویرانی‌هایی را که اریاط بر دژهای یمن وارد ساخت از جمله ویرانی قلعه‌های سلحین، بینون و غمدان که همانندی نداشتند، می‌گوید:

^{۲۱۹} (۶). فرانتس التهام، کمکهای اقتصادی در دوران باستان، ترجمه امیر هوشنگ امینی، ص ۱۳۲.

^{۲۲۰} (۱). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۳۷.

^{۲۲۱} (۲). پروکوپوس، جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، ص ۹۸.

^{۲۲۲} (۳). فرانتس التهام، پیشین، ترجمه امیر هوشنگ امینی، ص ۱۳۴.

^{۲۲۳} (۴). همان، ص ۱۳۵.

^{۲۲۴} (۵). همان، ص ۱۳۹.

^{۲۲۵} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص ۵۴۶.

^{۲۲۶} (۷). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۳۷.

^{۲۲۷} (۸). پروکوپوس، پیشین، ترجمه محمد سعیدی، ص ۹۸.

^{۲۲۸} (۹). aharbA.

^{۲۲۹} (۱۰). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۴۲.

آسان گیر که گریه آنچه را رفته باز نمی‌گرداند، خویشتن را از تأسف مردگان به هلاکت نینداز؛ بینون برفت و اثری از آن باقی نماند و مردم بعد از سلحین خانه‌ها بنا کنند.^{۲۳۰}

در روایات اسلامی حمله حبشیان به یمن را برای کمک به مسیحیان دانسته‌اند، ولی مسأله دیگری هم بوده که در برانگیختن حبشیان بی‌تأثیر نبوده و آن:

ص: ۵۶

رقابت و دشمنی شدید سیاسی و نظامی و اقتصادی رومیان با ایرانیان سبب شد رومیان حبشیان را به تصرف یمن برانگیزانند تا بتوانند هم از منابع اقتصادی و تجارت یمن بهره‌مند گردند و هم از قوای حبشی‌ها و حمیری‌ها علیه ساسانیان استفاده کنند، آن‌گونه که پروکوپئوس می‌نویسد: «ژوستی‌نین^{۲۳۱} به فکر افتاده بود که با حبشی‌ها و حمیری‌ها متحد شود و آسیبی به ایران برساند»^{۲۳۲} و اشاره دارد: «ژوستی‌نین فرستاده‌ای به نام ژولیانیوس^{۲۳۳} به نزد هلستئوس و حبشیان فرستاد و از آنها خواست با رومیان متحد شوند و علیه ایرانی‌ها بجنگند و به حبشی‌ها خاطر نشان نمود که اگر ابریشم از هندوستان بخرند و به رومیان بفروشند هم خود آنها سود هنگفت خواهند برد و هم از رفتن پول رومی‌ها به جیب دشمنان ایشان یعنی ایرانی‌ها جلوگیری خواهند کرد. از حمیری‌ها درخواست کرد که با لشکری جرار به خاک پارسیان بتازند».^{۲۳۴} ولی هیچ‌کدام نتوانستند کاری از پیش ببرند، زیرا ایرانی‌ها به هندوستان نزدیک‌تر بودند و تجارت ابریشم در اختیار آنها بود و لشکرکشی حمیریان به خاک ایران به علت صحرای وسیع بایر، که مسافرت در آن بسیار دشوار است و حمیریان نیروی برابری و ستیزه با ایرانیان را نداشتند، امکان نداشت.

بعدها نیز ابرهه چون اساس پادشاهی خود را مستقر ساخت به ژوستی‌نین وعده حمله به خاک ایران را داد، ولی چون متوجه خطرات آن شد از این کار منصرف شد.^{۲۳۵}

بدین‌صورت، یمن از سیاست رقابت‌آمیز نظامی و اقتصادی بین دو قدرت جهانی روم و ایران مصون نماند. ایام حکومت حبشیان بر یمن، علی‌رغم بعضی از اقدامات عمرانی برای تحکیم سلطه خود (مثل تعمیر سد مأرب، ساختن دژها و عبادت‌گاه‌ها) به علت ظلم و ستمگری و خشونت با شورش‌های بسیار روبه‌رو شدند.

^{۲۳۰} (۱۱) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص ۵۴۶.

^{۲۳۱} (۱) nainitsuJ..

^{۲۳۲} (۲) پروکوپئوس، پیشین، ترجمه محمد سعیدی، ص ۹۳.

^{۲۳۳} (۳) sunailuJ..

^{۲۳۴} (۴) همان، ص ۹۹ و ص ۱۱۶.

^{۲۳۵} (۵) همان، ص ۱۰۰.

آن گونه که از يك سنگ‌نبشته ابرهه به مناسبت تعمیر آب‌بند مأرب که تاریخ ۶۵۷ حمیری برابر با ۵۴۲ میلادی^{۲۳۶} را دارد و به شماره ۶۱۸ resalG و ۵۱۴ HIC ثبت شده است، از شورش یزید بن کبشه از بزرگان سرشناس یمن خبر می‌دهد که عامل و نماینده ابرهه بر قبیله کنده بود. او با همکاری اقیال سبایی علیه ابرهه می‌شورد، اما ابرهه با همراهی بعضی از قبایل یمنی این شورش را سرکوب می‌سازد.^{۲۳۷}

ص: ۵۷

پس از سلطه حبشیان بر یمن «آنان شهرها را ویران کردند و مردان را کشتند و زنان و کودکان را به اسارت گرفتند»^{۲۳۸} و بر اثر این اعمال ظالمانه اخراج حبشی‌ها آرزوی قلبی مردم یمن گشته بود و بارها شورش کردند، ولی هربار شکست می‌خوردند؛ زیرا این شورش‌ها یکپارچه نبود.^{۲۳۹} حبشیان نیز بین اقیال و رهبران قبایل رقابت و دشمنی ایجاد کرده بودند و این امر به هرچومرج سیاسی در یمن و تضعیف رهبران یمنی در برابر حبشیان کمک می‌کرد.

از سنگ‌نبشته ابرهه که در بالا آمد به حضور نمایندگان و سفرای (با عنوان محشکت) روم و حبشه و ایران اشاره رفته است و این نشان از اهمیت یمن برای هردو قدرت جهانی آن روزگار دارد؛ همچنین از این سنگ‌نبشته برمی‌آید با آن که ابرهه نایب السلطنه پادشاه حکومتی مستقل داشت.

ابرهه مسیحی متعصبی بود و به نشر مسیحیت در میان مردم یمن اهتمام داشت و کلیساها و عبادت‌گاه‌های زیادی از جمله: در صنعا، نجران و ظفار بساخت. در این زمان، کشیشان و مبلغان بسیار مشغول تبلیغ مسیحیت در بین حمیریان بودند.^{۲۴۰} مشهورترین کلیسایی که ابرهه با کمک فراوان نجاشی در صنعا ساخت «قلیس» بود.^{۲۴۱} این نام از اکلزیای (aiselkke یونانی به معنای معبد است.^{۲۴۲}

رفت و آمد زائران به مکه و بی‌اعتنایی به قلّیس و رونق تجاری این شهر، ابرهه را برانگیخت تا نسبت به موقعیت مکه عکس‌العمل نشان دهد. در روایات اسلامی آمده است: مردی از کنانه معبد قلّیس را ملوث

^{۲۳۶} (۶). برخی معتقدند در این سال سد شکسته شده است که ظاهراً درست نباشد.

« siraP, silasrevinu aideapolcycnE۱۹۸۵abaS, ».

^{۲۳۷} (۷). جواد علی، پیشین، الجزء الثالث، ص ۴۸۳.

^{۲۳۸} (۱). مطهر بن طاهر المقدسی، البدء و التاريخ، الجزء الثالث، ص ۱۸۵.

^{۲۳۹} (۲). محمود رامیار، در آستانه سال زاد پیامبر، ص ۱۵۵.

^{۲۴۰} (۳). جواد علی، پیشین، الجزء الثالث، ص ۵۰۶.

^{۲۴۱} (۴). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۴۳.

^{۲۴۲} (۵). محمود رامیار، پیشین، ص ۱۰۰.

ساخت و ابرهه قسم یاد کرد که خانه کعبه را ویران خواهد کرد^{۲۴۳} یا نوشته‌اند: بر اثر آتش آن مرد، آتش به قلیس افتاد و آن را بسوخت.^{۲۴۴}

به همین روی ابرهه با شصت هزار نفر از حبشی‌ها و یمنی‌ها با چند پیل به سوی مکه رفت و آن‌گونه که در قرآن آمده است^{۲۴۵} گرفتار بلا شد و قسمت اعظم سپاهش نابود شدند و هنگامی که به یمن بازگشت مرد و فرزندش یکسوم جانشین پدر شد و پس از وی فرزند دیگرش مسروق به حکومت رسید. او بر مردم یمن سخت گرفت و بیش از پدر و برادر ستم کرد.^{۲۴۶} مردم یمن در تمام

ص: ۵۸

دوران سلطه حبشیان از سال ۵۲۵ میلادی تا ۵۷۵ میلادی^{۲۴۷} مردم یمن روزگار سختی را گذراندند^{۲۴۸} و از تحقیر و خواری رنج می‌بردند و «علی‌رغم هشت خانواده حمیری، که پیش از ورود حبشیان در حکومت با یکدیگر تبادل داشتند، حبشیان سعی داشتند تمام مقامات حکومتی را از دست یمنیان خارج کنند».^{۲۴۹}

ایرانیان و یمن

طی نیم قرن حکومت حبشیان، شریان‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی یمن زیر بار سلطه آنان درهم فروریخت. سرانجام یکی از اهالی یمن به نام سیف بن ذی یزن از قبیله «یزن» حمیری به درخواست اهالی این سرزمین برای رهایی از بار ذلت حبشیان به دربار «خسرو انوشیروان» رفت و از وی کمک طلبید. پادشاه ساسانی سرانجام سپاهی را که تعداد آنها بالغ بر ۷۵۰۰ نفر بود^{۲۵۰} به فرماندهی و هرز^{۲۵۱}، از دلیران و بزرگان که نامش خرزاد پسر نرسی^{۲۵۲} و اسپهبد دیلم^{۲۵۳} بود، به یمن فرستاد.

^{۲۴۳} (۶). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۴۵.

^{۲۴۴} (۷). مطهر بن طاهر المقدسی، پیشین، الجزء الثالث، ص ۱۸۶.

^{۲۴۵} (۸). قرآن مجید، سوره فیل.

^{۲۴۶} (۹). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص ۸۰.

^{۲۴۷} (۱). فیلیپ حتّی، پیشین، ص ۸۰؛ جواد علی، پیشین، الجزء الثالث، ص ۵۲۴.

^{۲۴۸} (۲). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۶۲.

^{۲۴۹} (۳). عبد الرحمن عبد الواحد الشجاع، الیمن فی صدر الاسلام، ص ۲۵.

^{۲۵۰} (۴). ابن خلدون، العبر، الجزء الثاني، ص ۶۳.

^{۲۵۱} (۵). zirhav..

^{۲۵۲} (۶). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ترجمه جعفر شعار، ص ۱۴۳.

^{۲۵۳} (۷). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص ۸۰.

بدین‌سان، در منابع اسلامی ارسال سپاه به یمن را پاسخ به درخواست سیف بن ذی یزن دانسته‌اند، ولی با دقت و امعان‌نظر در روابط سیاسی و اقتصادی روم و ایران درمی‌یابیم مسأله دیگری در این رابطه مؤثر بوده است.

انوشیروان درصدد بود تا نفوذ خود را، که از پیش بر سواحل جنوبی خلیج فارس وجود داشت، بسط دهد و به نفوذ رومیان و هم‌پیمانانشان خاتمه بخشد و بازارهای مهم و بنادر تجاری و تنگه استراتژیک باب‌المنذب را در اختیار گیرد. از متن ابن اسحاق نیز برمی‌آید که جذابیت اقتصادی یمن که سیف پیش چشم انوشیروان آورد،^{۲۵۴} بی‌تأثیر نبوده است.

شایان توجه است منابع اسلامی نیروهای وهرز را هشتصد زندانی^{۲۵۵} ثبت کرده‌اند و این رقم نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا انوشیروان به خوبی می‌دانست در یمن، نه تنها با نیروهای عظیم

ص: ۵۹

حبشی‌ها درگیر خواهد شد، بلکه به مقابله با منافع سیاسی و اقتصادی رومیان و متحدان آنان، خواهد رفت. اگرچه وی به کمک یمنی‌ها و حمیریان امید داشت، ولی شایسته منافع وی نبود که با یک نیروی ضعیف و بدون روحیه پا در مبارزه‌ای بگذارد که سپاه دشمن بالغ بر یکصد هزار نفر بودند.^{۲۵۶} به هر روی روشن است افسانه فرستادن هشتصد نفر زندانی به یمن برای طرح افتخارات و نشان دادن عظمت ایرانی و ضعف و زبونی حبشی‌ها ساخته شده است. همچنین انتخاب وهرز، که از صاحب‌منصبان بود و لقب هزار مرد داشت^{۲۵۷} و کسری او را برابر با هزار سوار می‌گرفت،^{۲۵۸} حکایت از اهمیت این لشکرکشی برای انوشیروان دارد.

پس از مقابله وهرز و سیف با سپاه مسروق، وهرز موفق شد وی را از پای درآورد. بسیاری از حبشیان کشته شدند و بقیه به هر سوی گریختند. وهرز وارد صنعا شد^{۲۵۹} و خبر پیروزی خود را به انوشیروان نوشت. وی

^{۲۵۴} (۸). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۶۳.

^{۲۵۵} (۹). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص ۵۵۹.

^{۲۵۶} (۱). همان، ص ۵۶۲.

^{۲۵۷} (۲). کریستین سن آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۴۳۲.

^{۲۵۸} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص ۵۶۲.

^{۲۵۹} (۴). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۶۴.

دستور داد سیف را پادشاه یمن کند و بر وی باج و خارجی معین نمود که هر سال پردازد^{۲۶۰} و مقرر کرد ایرانیان از یمنیان زن بگیرند ولی یمنیان از آنها زن نگیرند.

وهرز تاجی بر سر سیف گذاشت و او را بر پادشاهی مستقر کرد و جمعی از همراهان خود را در یمن به جای گذاشت^{۲۶۱} و به ایران بازگشت. چون اخبار موفقیت سیف به قبایل عرب رسید، فرستادگان اشراف و بزرگان عرب به تهنیت بازگشت پادشاهی بر فراز کاخ غمدان به حضور سیف رسیدند. پس از چهار سال که از حکومت سیف گذشت^{۲۶۲} وی را بکشتند. شاید هم بتوان گفت که سیف به تحریک ایرانیان کشته شده باشد؛ زیرا وقتی خبر شورش به انوشیروان رسید وهرز را با چهار هزار نفر به سوی یمن فرستاد. وی نیز شورش را سرکوب کرد و از جانب انوشیروان بر یمن حکومت کرد^{۲۶۳} و کارگزاران خود را بر مخالفین یمن فرستاد.^{۲۶۴}

وهرز مدت پنج سال با موفقیت حکومت کرد^{۲۶۵} و از دنیا رفت. پس از وی پسرش مرزبان به جانشینی وهرز گمارده شد و پس از مرگ مرزبان پسرش تینجان به امارت رسید^{۲۶۶} و پس از وی

ص: ۶۰

خرّ خسرو به حکومت یمن گمارده شد که خسرو پرویز او را عزل و به جای وی باذان را فرستاد.

همو کسی است که به محض دریافت نامه رسول الله صلی الله علیه و اله^{۲۶۷} به سال هشتم هجری اسلام آورد و به پیروی از باذان، ابناً و ایرانیانی که در یمن بودند اسلام آوردند.^{۲۶۸} باذان اسلام خود را برای رسول خدا صلی الله علیه و اله نوشت و هیأتی را برای بیعت با پیامبر صلی الله علیه و اله به مدینه فرستاد و رسول الله صلی الله علیه و اله به آنان گفت: «شما از ما و به سوی ما اهل بیت می باشید».^{۲۶۹} پس از باذان، دادویه داعیانی نزد ابناً فرستاد و آنان اسلام آوردند.^{۲۷۰} روی آوردن آزادانه ایرانیان یمن به اسلام از اهمیت بسزایی برخوردار است و در روند گسترش اسلام در یمن و بعد نیز در ایران بسیار مؤثر واقع گردید.

^{۲۶۰} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص ۵۶۰.

^{۲۶۱} (۶). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص ۸۲.

^{۲۶۲} (۷). همان، ص ۸۳.

^{۲۶۳} (۸). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص ۵۶۵.

^{۲۶۴} (۹). همان، ص ۵۶۴.

^{۲۶۵} (۱۰). ابو حنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی، ص ۹۳.

^{۲۶۶} (۱۱). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۶۹.

^{۲۶۷} (۱). همان، ص ۶۹.

^{۲۶۸} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص ۲۹۷.

^{۲۶۹} (۳). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۶۹.

^{۲۷۰} (۴). بلاذری، فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، ص ۱۱۴.

بدین صورت، پس از سلطه فارسیان، یمن يك استان ایرانی شد و از سوی تیسفون مستقیم اداره می‌شد و حکام ایرانی یمن، اموال و خراج زمین^{۲۷۱} و عشریه، از بازار عدن که در اوّل ماه رمضان و بازار صنعا که در نیمه ماه رمضان برپا می‌شد،^{۲۷۲} می‌گرفتند و از طریق دریا و زمین برای پادشاه ایران می‌فرستادند.^{۲۷۳} آنان لشکری از آسواران تشکیل دادند که حرکت‌های مخالف خود را با آن سرکوب می‌کردند.^{۲۷۴}

پارسیان چون به یمن وارد شدند اجتماعاتی را در نقاط مختلف آن کشور شکل دادند و چون پیوندهای سببی با مردم یمن برقرار کردند به مرور زمان بر جمعیتشان افزوده شد که در منابع به احفاد و اخلاف آنان «ابنا» گفته می‌شود. «ابنا از وحدت و یکپارچگی قبیله‌ای برخوردار نبودند و به نام خانوادگی خود مشهور بودند. خانواده‌هایی مثل باذان، سردویه، مهرویه، زنجویه، بردویه، جندویه و بوذرجه به صورت خاندان‌های اشرافی در یمن ظاهر شدند».^{۲۷۵} خاندان باذان از مالکان عمده زمین و تجار بزرگ در صنعا و ذمار^{۲۷۶} بودند و خود وی نیز بستان مخصوصی به نام «الدینباد» در صنعا داشت.^{۲۷۷} بدین ترتیب، ایرانیان از سال ۵۷۵ میلادی بسان سروران بر یمنی‌ها

ص: ۶۱

حکمرانی کردند، ولی در اواخر از نفوذ آنان کاسته شده بود و اقتدار آنان در همه مخالفین یمن گسترده نبود و به شهرهای صنعا و عدن و اطراف^{۲۷۸} این دو شهر محدود می‌گشت.

پس از کاهش نفوذ پارسیان، رهبران قبایل و بزرگان سرشناس یمن، درّه‌ها و مناطق تحت تصرف خود را به‌طور مستقل اداره می‌کردند و روابط مشخصی با آنان داشتند، آن‌گونه که در منطقه جوف نجران، رؤسای قبایل مذحج و خولان اجتماعی در مذاب جوف تشکیل دادند و لشکر عظیمی علیه باذان حاکم ایرانی آراستند، ولی دیگر رهبران قبایل دعوت آنان را اجابت نکردند و باذان نیز برای مقابله با این اتحاد با عمرو بن

^{۲۷۱} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص ۵۶۵.

^{۲۷۲} (۶). محمد بن حبیب، المحیّر، رواية ابی سعید الحسن بن الحسن السّکری، به تصحیح ایلزه لیختن شتیر، ص ۲۶۶؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۳۵۰.

^{۲۷۳} (۷). ابن خلدون، العبر، الجزء الثالث، ص ۶۵.

^{۲۷۴} (۸). احمد بن عبد الله رازی، تاریخ مدینه صنعا، تحقیق حسین بن عبد الله العمری، ص ۳۷.

^{۲۷۵} (۹).

، ۱۹۸۸p, ۶malsI ylræ ni nemey eht, JadaM- la. M JadaM nishuM- ladBA. ۹- ۲۳۳acahti, nodnol, yrotsih lacitloP a sserp

^{۲۷۶} (۱۰). احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص ۸۹ و ۱۳۳؛ حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۲۳۷.

^{۲۷۷} (۱۱). احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص ۱۳۳.

^{۲۷۸} (۱). محمد بن حبیب، پیشین، ص ۲۶۶.

حارث شاکری و عمرو بن یزید بن ربیع حاشدی از قبیله همدان پیمانی بست که آنان یکدیگر را در جنگ علیه دشمنان یاری کنند.^{۲۷۹}

به وضوح روشن است که ائتّحاد مذحج و خولان علیه پارسیان و پیمان باذان با همدان حکایت از ضعف سیاسی عمّال ایرانی در هنگام ظهور اسلام دارد. رازی دلایلی را که چرا همه شاخه‌های همدان به این ائتّحاد وارد شدند بیان نمی‌کند^{۲۸۰}، ولی این واقعیتی است که همدان قصد داشته «تا نفوذ خود را در نواحی تحت کنترل مذحج در نواحی بالای جوف گسترش دهد و با ائتّحاد مذحج و متحدینش مقابله کند»؛^{۲۸۱} زیرا این ائتّحاد تهدیدی برای منافع همدان به حساب می‌آمد.

موقعیت سیاسی ایرانیان نیز در بین قبایل معدی نیز ضعیف شده بود به گونه‌ای که وقتی باذان، کاروانی از لباس‌های یمنی و مشک و عنبر و خورجینی محتوی کمربندهای زرّین برای خسرو پرویز فرستاد در محلی به نام حمض^{۲۸۲}، بنی حنظله بن یربوع شاخه‌ای از بنی تمیم به آن شبیخون زدند و محافظان کاروان را که از بنو جعید و آسواران بودند کشتند و اموال آن را غارت کردند و بین خود تقسیم نمودند. چون این خبر به آسوارانی که در هجر بودند رسید به سوی بنی حنظله حرکت کردند و در محلی به نام حرّض به سختی با یکدیگر جنگیدند و ایرانیان شکست خوردند و به صورت وحشتناکی کشته شدند.^{۲۸۳} بدین صورت، شکست ساسانیان در این جنگ و در پیکار ذوقار^{۲۸۴} افسانه شکست‌ناپذیری آنان را درهم ریخت و این زمینه‌ای برای فتوحات آینده مسلمانان در قلمرو ساسانیان گردید.

ص: ۶۲

شایان توجه است تا هنگام ورود اسلام به یمن، بیش از يك قرن بود که این سرزمین در زیر سلطه بیگانگان رنج می‌برد و عمده مقامات کلیدی و نظامات حکومتی از دست آنان خارج شده بود و رقابت بین دو امپراتوری بزرگ روم و ایران و سلطه‌طلبی آن دو بر سر تصاحب این سرزمین یا نفوذ در آن و به دست گرفتن شاهرگ‌های اقتصادی یمن به تخریب اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی یمن منجر شده بود. این نکته از شمار اندک آثار باستانی و کتیبه‌های به خط مسند به‌جای‌مانده از این دوره نسبت به روزگاران پیش از خود روشن می‌گردد. پادشاهی‌های باستانی یمن مثل معین، قتبان و سبأ از یمن رخ برتافته بود و

^{۲۷۹} (۲). احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص ۳۷.

^{۲۸۰} (۳). همان، ص ۳۸.

^{۲۸۱} (۴). M JadaM nishuM -la dbA ۸.. .M JadaM -la .po ,tic p

^{۲۸۲} (۵). یاقوت حموی، المعجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۳۰۵ (ذیل کلمه حمض).

^{۲۸۳} (۶). ابو عبیده معمر بن مثنی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۶۷.

^{۲۸۴} (۷). همان، ص ۴۹۶.

نظامات قبیله‌ای بر یمن چهره می‌نمود و این قبایل چنان با یکدیگر در نزاع و ستیز بودند و نیروی یکدیگر را به گونه‌ای تحلیل برده بودند که رؤسای قبایل و بزرگان سرشناس حمیری نتوانستند در مقابل حبشیان مقاومت کنند و سرانجام یمن اشغال شد و برای بیرون راندن دشمن متوسل به نیروی سوم یعنی ایرانیان شدند و حبشیان را بیرون کردند، ولی بیش از چهار سال توانایی حفظ حکومت خود را نداشتند و ساسانیان مجبور به دخالت مستقیم در یمن شدند.

ظنّ قوی این است که نظامات کهن یمن از يك نظام سازمان‌یافته منظم که پادشاهی در يك دودمان ثابت و مستمر باشد، برخوردار نبود، طبری می‌نویسد: «پادشاهان یمن را نظامی نبوده است. یکی از رؤسای‌شان بر مخالف خود پادشاه می‌شد و قلمروش از آن تجاوز نمی‌کرد. اگرچه بعضی هم از مخالف خود مسافتی دراز می‌پیمود و دورتر می‌رفت، نه از این رو بود که از پدر پادشاهی را به ارث برده و نه پسرش از او ارث می‌برد. پادشاهان یمن مثل راهزنان سرگردان بودند که به هنگام غفلت اهالی به جایی دستبرد می‌زنند و چون تعقیب شوند قرار نمی‌گیرند، گاه یکی از آنها از مخالف خود بیرون می‌آمد و به قصد جنگ و غارت دور می‌شد و بر سر راه به هر چه می‌رسید می‌ربود، ولی از بیم آن که اموال غارت‌شده را بازپس گیرند به مکان خود بازمی‌گشت، بی‌آن که مردمی که بیرون از مخالف او هستند از او فرمانبرداری کنند یا به او خراج بپردازند».^{۲۸۵}

بدین ترتیب، تا ظهور اسلام، يك نظام پادشاهی موروثی که به‌طور مستمر بر یمن حکمرانی داشته باشد وجود نداشت و قبایل و نیروهای سیاسی متعدّد بر یمن حکومت داشتند و از قرن چهارم میلادی نظام حکومت سبأ شکل قبیله‌ای داشت. سراسر قرن پیش از اسلام بیگانگان بر یمن حکمرانی داشتند و «کشور حمیری با سابقه فراوان قدیمی پاره‌پاره شد و با سقوط آن تمام يك تمدن از میان رفت».^{۲۸۶}

ص: ۶۳

فصل دوم قبایل یمنی

ص: ۶۵

قبایل یمنی با بررسی کوتاهی که درباره نظام حکومت‌های یمن تا ورود اسلام به این منطقه انجام گرفت بر ما معلوم شد که در هنگام بعثت نبوی، یمن در زیر سلطه بیگانگان بود و در آتش اختلافات و کشمکش‌های

^{۲۸۵} (۱). تاریخ، الجزء الأول، ص ۴۵۰؛ ابن خلدون، العبر، الجزء الثاني، ص ۵۸.

^{۲۸۶} (۲). مونت گمری وات، پیشین، ص ۶۰.

قبیله‌ای و عشیره‌ای می‌سوخ. در این‌جا مناسب است به شناسایی شمار و بافت قبیله‌ای جامعه یمن و موقعیت قدرت سیاسی و نظامی و جغرافیایی این قبایل و روابط آنها با یکدیگر بپردازیم تا ساختار قدرت قبایل را شناسایی کنیم و تأثیر آنان در گرایش به اسلام و تشیع بر ما معلوم گردد.

قبیله حمیر

دانشمندان انساب، این قبیله را از نسل قحطان^{۲۸۷} دانسته‌اند: قحطان - یعرب - یشجب - سبأ (حمیر و کهلان). در شرحی که یونانیان می‌دهند حمیر به صورت «هومریان» جلوه‌گر می‌شود.

نویسندگان یونانی و مسیحی عموماً مردم جنوب عربستان را هومریت می‌نامند.^{۲۸۸}

قبیله حمیر منسوب به سرو حمیر در جنوب شرقی یمن است. آنان در ظفار و دژ پرآوازه آن ریدان می‌زیسته‌اند^{۲۸۹} و سپس دسته‌هایی از آنها به سرزمین کوهستانی جنوب یمن بر کرانه دریا آمدند. سکونت‌گاه حمیر در اطراف لحج، یریم، رداع، نجد حمیر،^{۲۹۰} شبام،^{۲۹۱} ذمار^{۲۹۲} و جیشان^{۲۹۳} و

ص: ۶۶

جند بوده است و بر قنا مهم‌ترین بندر حضرموت، استیلا پیدا کردند^{۲۹۴} و گروهی از آنان نیز به حیره مهاجرت کردند.^{۲۹۵} به‌طور کلی قلمرو قبیله حمیر «اقلیم حمیر» نامیده می‌شد که حد آن از شمال به صنعا و جنوب آن به عدن و شرق آن به شبوه و غرب آن به ساحل پست دریا منتهی می‌شد^{۲۹۶} (نقشه شماره سه).

حمیریان با پادشاهی حضرموت در قرن سوم و دوم قبل از میلاد در اصطکاک و نزاع بودند^{۲۹۷} و آن‌طور که گفته شد در حدود هشتاد میلادی بر کشور سبأ چیره شدند و دوره‌هایی بر تمامی یمن حکومت داشتند که

^{۲۸۷} (۱). ابن درید، الاشتقاق، الجزء الثاني، ص ۳۶۱؛ مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص ۴۷۱؛ ابن حزم، جمهرة انساب العرب، الجزء الثاني، ص ۳۲۹؛ احمد بن عبدربه،

العقد الفريد، تحقيق محمد سعيد العريان، الجزء الثالث، ص ۲۸۵؛ ابو عبيد قاسم بن سلام، كتاب النسب، ص ۳۳۹.

^{۲۸۸} (۲) V ,acinnatirB ,aideapolcycnE ۲p , ۷۶aibrA ,...

^{۲۸۹} (۳). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۱۶.

^{۲۹۰} (۴). همان، ص ۵۱۷.

^{۲۹۱} (۵). عمر رضا کخاله، معجم قبائل العرب، الجزء الأول، ص ۳۰۵، (ذیل کلمه حمیر).

^{۲۹۲} (۶). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۰۰ و ۱۶۸.

^{۲۹۳} (۷). یعقوبی، البلدان، ص ۹۸.

^{۲۹۴} (۱). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۲۰.

^{۲۹۵} (۲). عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الأول، ص ۳۰۶.

^{۲۹۶} (۳) P ,tic .po ,ja ,daM -la .M ,jadaM nishuM -ladba ۶..

^{۲۹۷} (۴) V ,acinnatirB ,aideapolcycnE ۲P , ۷۶aibrA ,...

فرجام حکومت آنان با یوسف اسار پایان پذیرفت. آن‌گونه که گذشت پیش از ورود حبشیان، حکومت بین هشت خانواده حمیری که با یکدیگر به نزاع و کشمکش پرداختند، در تبادل بود و این اختلافات موقعیت آنان را ضعیف کرده بود، به طوری که یمن به اشغال بیگانگان درآمد و ایرانیان به درخواست رهبران حمیری به یمن وارد شدند و به همین جهت، روابط آنان با والیان پارسی مستحکم بود و بعضی از مقامات اداری در ایام سلطه ایرانیان را در اشغال خود داشتند. علی‌رغم این دوستی وقتی بعضی قبایل یمنی علیه باذان متحد شدند حمیریان بی‌طرفی اختیار کردند.

روابط حمیریان با سبأیان بیشتر دشمنانه بود و نزاع و دشمنی بین آنان وجود داشت.^{۲۹۸} همچنین حمیریان به همراهی مذحج و همدان، جنگ‌هایی با ربیعه و مضر در دره سلان داشتند. روابط حمیر و کلب نیز تیره بود و پیکار سختی به نام «یوم البیدا» بین آنان درگرفت.^{۲۹۹}

[شاخه‌های حمیر:]

شاخه‌های مشهور حمیر عبارتند از:

۱- بنی یزان که همان ذویزن^{۳۰۰} در نزد نسب‌شناسان است و از عشایر نام‌آور حمیری است و از بزرگان آنان باید از سیف بن ذی یزن و زرعة ذویزن یاد کرد.^{۳۰۱}

۲- جدن از دیگر عشایر پرآوازه حمیری است که نام آن در شماری از نیشته‌های عربستان جنوبی آمده است.^{۳۰۲}

ص: ۶۷

۳- ذو اصبح شاخه دیگری از حمیر می‌باشد و سکونت‌گاه آنان در لحج بود.^{۳۰۳}

۴- بنو غیدان که تعدادی از اقبال، از جمله حارث بن عبد کلال مثنوب و نعیم بن کلال از آنها می‌باشند.^{۳۰۴}

^{۲۹۸} (۵). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۲۰.

^{۲۹۹} (۶). عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الأول، ص ۳۰۶.

^{۳۰۰} (۷). ابن حزم، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۷۸.

^{۳۰۱} (۸). محمّد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۳۸۱.

^{۳۰۲} (۹). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۹۸.

^{۳۰۳} (۱). حسن بن احمد همدان، صفة جزيرة العرب، ص ۹۵ و ۱۷۷، یکی از مخلاف‌های یمن در شمال غربی عدن قرار دارد» ر. ک:

محمّد بن علی الاکوع، اليمن الحضراء مهد الحضارة، ص ۱۱۹.

^{۳۰۴} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۲۶۴ و ۳۵۶.

۵- ذورعین؛ ۶- ذوآبیین؛ ۷- یحصب؛ ۸- المقرَّبون؛ ۹- کلاعیون؛ ۱۰- بنی حضور؛^{۳۰۵} ۱۱- قدم؛ ۱۲- ذی مَرَّان؛ ۱۳- ذی لعوه^{۳۰۶} از دیگر شاخه‌های آن می‌باشند.

بدین صورت، در هنگام ورود اسلام به یمن، حمیریان به شاخه‌های بسیار تقسیم شده بودند و رهبران آنها مالک دَرّه‌های خود بودند و به عنوان پادشاه خوانده می‌شدند، در حالی که رهبران قبیله‌ای بیش نبودند و از نامه بزرگان حمیری به رسول الله صلی الله علیه و اله و پاسخ آن حضرت به آنان^{۳۰۷} بر ما معلوم می‌گردد که «رؤسای عمده قبایل حمیری در امور خود از استقلال داخلی برخوردار بودند»^{۳۰۸} که بعضی از آنها عنوان ذو، مثل، ذورعین، ذوآبیین و ذویزن داشتند و گروهی به نام قیل خوانده می‌شدند مثل بنی عبد کلال که اقیال منطقه المعافیر بودند. چندین شاخه حمیری موفق شدند اتّحادی بین خودشان به وجود آورند که تحت رهبری سمیع بن یعفور بن ناکور (ناقور) که لقب «ذی الکلاع» داشت، جمع شده بودند.^{۳۰۹} شایان توجه است که از حوادث این ایام روشن می‌گردد سران حمیری خودشان را از نزاع قدرت که بین بعضی از قبایل محلی در آن زمان اتفاق می‌افتاد دور نگه می‌داشتند، آن‌گونه که ذو الکلاع و یاران وی در هنگام ارتداد قیس بن عبد یغوث، ابناً را یاری ندادند و بی‌طرفی اختیار کردند.^{۳۱۰}

اسلام حمیر

براساس منابع در دسترس ما اولین کسی که از بزرگان حمیری اسلام را پذیرفت زرعه ذویزن بود که در سال نهم به رسول الله صلی الله علیه و اله نامه‌ای نوشت و اسلام خود را به ایشان اعلام کرد.^{۳۱۱} همچنین

ص: ۶۸

پس از بازگشت رسول الله صلی الله علیه و اله از سفر تبوک، عدّه‌ای از بزرگان حمیر به نام‌های حارث بن عبد کلال، شریح بن عبد کلال، نعیم بن عبد کلال و نعمان، قیل ذی رعین و معافر، با احتیاط سیاسی سفیری به نام مالک بن مراره رهاوی به مدینه فرستادند و از اسلام خود رسول خدا صلی الله علیه و اله را آگاه ساختند. حضرت رسول صلی الله علیه و اله نیز در پاسخ آنان نامه‌ای نوشت و آنها را به پرستش خدای واحد و

^{۳۰۵} (۳). ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلّام، پیشین، ص ۳۴۰؛ ابن عبدربه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۲۸۶؛ ابن درید، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۲۳؛ ابن حزم، پیشین، الجزء

الثاني، ص ۴۷۸؛ هشام بن محمد کلی، جهرة النسب، تحقیق محمود فردوس العظم، الجزء الثاني، ص ۲۷۸.

^{۳۰۶} (۴). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۴۱.

^{۳۰۷} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۳۸۱.

^{۳۰۸} (۶). daM -ladba nishuM -la .M ja ,daM -la .po .tic .p

^{۳۰۹} (۷). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۷.

^{۳۱۰} (۸). همان، ص ۵۳۶.

^{۳۱۱} (۹). همان، ص ۳۸۱.

جهاد با مشرکین و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و خمس دعوت کرد و سفارش کرد که صدقات و جزیه خود را به معاذ بن جبل و مالک بن مراره بپردازند.^{۳۱۲}

بدین سان، شیوه سیاسی و تبلیغی رسول الله صلی الله علیه و اله جذب رهبران حمیری بود و با نامه‌هایی که برای رهبران حمیری فرستاد، عنوان و موقعیت سیاسی اذواء و اقیال یمن را به رسمیت شناخت و نمایندگان از میان یاران (خود مثل معاذ بن جبل و مهاجر بن ابی امیّه) و نمایندگانی از میان بزرگان یمنی (مثل مالک بن مراره و جریر بن عبد الله بجلّی) به نزد رهبران حمیری فرستاد.^{۳۱۳} شایان توجه است براساس نخستین منابع، اسلام رهبران حمیری در سال نهم هجری ثبت شده و گروهی از آنان پذیرش اسلام خود را به رسول الله صلی الله علیه و اله نوشتند و این سخن عبد المحسن مدعج که می‌گوید:

«منابع دقیقاً نمی‌توانند اسلام آوردن رهبران حمیری را در مجموع تأیید کنند»^{۳۱۴} مقرون به صحت نیست، زیرا اقیال حمیری، ابتدا خود به پیامبر نامه نوشتند و اسلام خود را اعلام داشتند، نه این‌که از آنان خواسته شده باشد که اسلام بیاورند. رسول الله صلی الله علیه و اله نیز در پاسخ خود اسلام آنان را تأیید کرد.

قبایل حضرموت

نام حضرموت در تورات آمده است^{۳۱۵} و آن سرزمین بزرگی از یمن است که در جنوب جزیره العرب، نزدیک به دریا واقع است و از شرق به مرز عمان و غرب آن به شرق عدن منتهی می‌گردد.^{۳۱۶} در این سرزمین تعدادی از قبایل زندگی می‌کردند. در ساحل جنوب شرقی آن، قبیله مهره^{۳۱۷} و در مرکز آن، یعنی درّه حضرموت قبیله حضرموت و در قسمت بالای این درّه، شاخه‌های صدف و تجیب و در شمال غربی آن، سکاسک و سکون از قبیله کنده و شاخه‌هایی از حمیر و همدان در آن

ص: ۶۹

سکونت داشتند.^{۳۱۸} از درّه‌های مشهور حضرموت درّه احقاف است که از سرزمین حضرموت تا ناحیه مهره امتداد دارد و قبر حضرت هود علیه السلام در آن است و مردم مهره آن را زیارت می‌کنند.^{۳۱۹}

^{۳۱۲} (۱). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۹۰؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۲۶۴ و ۳۵۶.

^{۳۱۳} (۲). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۴۴۴.

^{۳۱۴} (۳). daM nishuM -ladba v..(۳) .po ,ja ,daM nishuM -ladba v..(۳) p .tic .po

^{۳۱۵} (۴). سفر پیدایش، باب ۱۰، آیه ۳۶.

^{۳۱۶} (۵). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۶۶؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۲۷۰ (ذیل کلمه حضرموت).

^{۳۱۷} (۶). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۹۰.

^{۳۱۸} (۱). همان، ص ۱۶۸ و ۱۶۶.

دانشمندان انساب، این قبیله را از قحطان و نسب آن را چنین آورده‌اند: مهرة بن حیدان بن عمرو بن الحاف بن قضاعه.^{۳۲۰} جای‌گاه این قبیله بین عمان و حضرموت در ساحل دریای عرب بود و از شهرهای آن، شحر در ساحل حضرموت می‌باشد.^{۳۲۱} بازار شحر از بازارهای مشهور عرب بود^{۳۲۲} و در نیمه شعبان هر سال برپا می‌شد و بازرگانان از زمین و دریا از حبشه و هند و ایران و دیگر همسایگان عرب به آن جا روی می‌آوردند و تجار تحت حمایت این قبیله بودند و به همین روی، از آنان عشریه می‌گرفتند. قبیله مهره دارای يك حکومت با تشکیلات اداری و مالی نبود که بتواند قدرت خود را همانند يك دولت اعمال کند و آنها درگیر پیکار با بنی معاویه بن کنده بودند.^{۳۲۳}

اسلام مهره

نمایندگان این قبیله به سرپرستی مهري بن أبيض به نزد پیامبر آمدند و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به اسلام دعوت کرد، آنان نیز مسلمان شدند و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به ایشان محبت کرد و فرمانی برای آنان نوشت که: «هیچ کس نباید به ایشان حمله و غارت برد و دام‌ها را در مراتع آنان بدون اجازه بچرانند و برای‌شان است که احکام اسلام را برپا دارند».^{۳۲۴}

قبیله حضرموت

در تورات حضرموت را فرزند قحطان دانسته است.^{۳۲۵} یاقوت حضرموت را هم اسم مکان و هم نام قبیله دانسته است^{۳۲۶} و نسب حضرموت را چنین آورده است: عمرو [حضرموت] بن قیس بن

ص: ۷۰

معاویه بن جشم بن عبد شمس بن وائلة بن الغوث بن قطن بن عریب بن زهیر بن ایمن بن الهمیسع بن حمیر بن سبا.^{۳۲۷} ولی از منابع دیگر انساب، اطلاعات دقیقی از نقش حضرموت به عنوان يك قبیله به دست

^{۳۱۹} (۲). همان، ص ۱۷۰.

^{۳۲۰} (۳). ابو عبید ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۷۲؛ ابن درید، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۵۲؛ هشام بن محمد کلی، جهره النسب، الجزء الثالث، ص ۱۳.

^{۳۲۱} (۴). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۹۰؛ ابن حزم، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۴۰.

^{۳۲۲} (۵). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۳۴۹.

^{۳۲۳} (۶). عبد الرحمن عبد الواحد الشجاع، پیشین، ص ۴۷.

^{۳۲۴} (۷). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۵۵.

^{۳۲۵} (۸). سفر پیدایش، باب ۱۰، آیه ۳۶.

^{۳۲۶} (۹). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۲۶۹ (ذیل کلمه حضرموت).

^{۳۲۷} (۱). همان، الجزء الثاني، ص ۲۷۰؛ یاقوت حموی، المقتضب، تحقیق ناجی حسن، ص ۳۶۷.

نمی‌آید و ما تنها نمی‌توانیم به نقل تورات اعتماد کنیم و حضرموت را نام قبیله بدانیم و آن‌گونه که از متن همدانی^{۳۲۸} برمی‌آید شایسته است که این نام را برای سرزمین حضرموت به کار ببریم نه برای قبیله و بعضی از قبایلی که در منطقه حضرموت سکونت داشتند به نام حضرمی شناخته شده‌اند.

عنوان حضرموت در اوایل قرن چهارم میلادی در دوران شمیره‌عش بر لقب رسمی پادشاهان سبأ افزوده شد و این نشان این است که این سرزمین استقلال خود را از دست داد و وابسته به کشور سبأ شد.^{۳۲۹} حضرت رسول صلی الله علیه و اله نیز وائل بن حجر بن سعد حضرمی را از منطقه حضرموت دانسته و چون قیل این منطقه بود سرزمین‌هایی را که در اختیارش بود به وی واگذار کرد^{۳۳۰} و او را بر فرمانروایان حضرموت ریاست داد.^{۳۳۱} از نامه پیامبر به مهاجر بن ابی امیه برمی‌آید چندین پادشاه بر شیوه حکمرانی داشتند^{۳۳۲} که رسول خدا صلی الله علیه و اله آنان را تحت ریاست وائل متحد کرد. از حضور چهار نفر از پادشاهان حضرموت به نام‌های حمده، مخوس، مشرح و أبضعة^{۳۳۳}، که در مدینه نزد پیامبر اسلام آمدند، برمی‌آید که چندین پادشاه بر حضرموت حکومت داشتند که با یکدیگر متحد نبودند و پیامبر وائل را بر آنها ریاست داد. از منابع برمی‌آید برخی از حضرمی‌ها هم‌پیمان قریش و شریک تجاری آنان بوده‌اند.^{۳۳۴}

بدین صورت، بر ما معلوم می‌گردد، حضرموت جای‌گاه قبایل حمیری، مهره و کنده بود و مردم شهر شبوه از حمیر^{۳۳۵} و شبام از «بنو فهد» از حمیر و حوره و قاره از کنده^{۳۳۶} و عندل از صدف بودند^{۳۳۷} و بر حضرموت شماری از اقیال حکومت می‌کردند که خود را پادشاه می‌خواندند و اینان تنها مالکان دره‌های خود بودند و با یکدیگر متحد نمی‌شدند حتی باهم در نزاع و پیکار

ص: ۷۱

بودند؛ یعقوبی از پیکارهای جانسوزی بین کنده و حضرموت خبر می‌دهد که به نابودی آنها منجر شد.^{۳۳۸}

۳۲۸ (۲). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۶۸ و ۱۶۶.

۳۲۹ (۳). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۳۰.

۳۳۰ (۴). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۴۹.

۳۳۱ (۵). محمد حمید الله، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد صلی الله علیه و اله، ترجمه سید محمد حسینی، ص ۲۹۶ و ۲۹۹.

۳۳۲ (۶). همان، ص ۲۹۷.

۳۳۳ (۷). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۴۹.

۳۳۴ (۸). واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، المجلد الأول، ص ۱۵ و ۶۴.

۳۳۵ (۹). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۷۱.

۳۳۶ (۱۰). همان، ص ۱۶۹ و ۱۶۸.

۳۳۷ (۱۱). همان، ص ۱۶۷.

۳۳۸ (۱). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۶۷.

قبیله مذحج

نسب‌شناسان نسب این قبیله را چنین آورده‌اند: مالك (مذحج) بن ادد بن زید بن یشجب بن عرب زید بن کهلان بن سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان.^{۳۳۹} نام این قبیله در کتیبه ریگمانس به شماره ۵۰۸، که به روزگار یوسف اسار تدوین شده، مذحجم آمده است.^{۳۴۰} اینان از جنگاوران نیرومند بودند که به ارتش پادشاهان حمیر و از جمله شمیره‌عرش پیوستند.^{۳۴۱} از درگیری‌های آنان با وی و از تهدیدهای آنها علیه ایرانیان^{۳۴۲} معلوم می‌گردد این قبیله از قدرت سیاسی مهمی برخوردار بوده است. مذحج با فرزندان معد در تهامه در جنگ بود و از جمله: در پیکار «سالان» که آغازگر جنگ بود، شکست خورد.^{۳۴۳}

قبیله مذحج دارای شاخه‌های مختلفی بوده است که عبارتند از: سعد العشیره، مراد، بنی الحارث بن کعب، نخع، صداء، رهاء، جنب و عنس.^{۳۴۴} این قبیله بر منطقه بزرگی از یمن حکمرانی داشت و سکونت‌گاه آنان سرزمین سرو مذحج که امروزه «بیضاء» نامیده می‌شود بود و از تثلیث و نجران در شمال تا مأرب و فدثینه را دربرمی‌گرفت^{۳۴۵} (نقشه شماره چهار).

سعد العشیره

از شاخه‌های بزرگ مذحج بود و دارای شعباتی بود که مشهورترین آنها زبید و جعفی^{۳۴۶} و انس الله هستند.

ص: ۷۲

زبید

زبید بن صعب بن سعد العشیره بن مذحج از شاخه‌های سعد العشیره است که جایگاه آنان در تهامه یمن بود و از شهرهای آنها حصیب^{۳۴۷} و جازان (بندری در کنار دریای سرخ روبه‌روی جزایر فرسان که جیزان نیز نامیده می‌شود)^{۳۴۸} فَعْن، فرغان، تثلیث، سازه و مربع بود^{۳۴۹} و در همسایگی حاشد از همدان سکونت داشتند.^{۳۵۰}

^{۳۳۹} (۲). ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۰۷؛ ابن حزم، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۰۵.

^{۳۴۰} (۳). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۵۲ و ۵۹۰.

^{۳۴۱} (۴). همان، ص ۵۵۲.

^{۳۴۲} (۵). احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص ۳۷.

^{۳۴۳} (۶). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۸۱.

^{۳۴۴} (۷). ابو عبید ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۱۴-۳۲۵؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۴۸؛ هشام بن محمد کلی، جبهة النسب، الجزء الأول، ص ۲۶۲.

^{۳۴۵} (۸). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۸۵ و ۱۷۵ و ۲۳۷.

^{۳۴۶} (۹). ابن حزم، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۰۹ و ۴۱۰.

^{۳۴۷} (۱). یعقوبی، البلدان، ص ۹۸.

^{۳۴۸} (۲). محمد بن علی الاکوع، پیشین، ص ۱۸۲.

اسلام زبید

عمرو بن معدی کرب از بزرگان و شجاعان و شاعران زبیدی بود که پیکارهایی با خثعم و حمیر داشت.^{۳۵۱} وی با گروهی از افراد قبیله خود به مدینه آمد و خدمت رسول الله صلی الله علیه و اله رسید و اسلام آورد. اما در جریان ارتداد قبایل از اسلام خارج و دوباره به اسلام بازگشت.^{۳۵۲} وی در جنگ‌های یرموک و قادسیه و نهاوند شرکت داشت.^{۳۵۳}

واقعی درباره اسلام زبید می‌نویسد: چون علی علیه السلام به سرزمین یمن وارد شد. و به نزدیک مدحج رسید، به گروهی از آنها برخورد. علی علیه السلام آنان را به اسلام دعوت کرد، ولی مدحجیان نپذیرفتند و به جنگ با او پرداختند. وی نیز به آنان حمله برد. بیست نفر از ایشان کشته شدند و بقیه گریختند. علی علیه السلام از تعقیب آنان دست برداشت و آنها را به اسلام دعوت کرد که بی‌درنگ پذیرفتند و چند نفر از رؤسای مدحج نیز با علی علیه السلام بیعت کردند.^{۳۵۴}

جعفی

این قبیله از شاخه‌های سعد العشیره بود که در مخلاف مستقلی به نام جعفی سکونت داشتند.

سرزمین آنان دره بزرگ جردان بود که روستاهای زیادی داشت و تا صنعا ۴۲ فرسخ فاصله داشت و تا نزدیک حضرموت امتداد داشت.^{۳۵۵}

ص: ۷۳

اسلام جعفی

دو نفر از بزرگان آنها به نام‌های قیس بن سلمة بن شراحیل و سلمة بن یزید به مدینه آمدند و به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله رسیدند و اسلام آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و اله برای قیس نامه‌ای نوشت و او را بر قبایل مزان و حریم و کلاب و وابستگان آنان امیر کرد.^{۳۵۶} «أنس الله» از دیگر شاخه‌های سعد

^{۳۴۹} (۳). عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۶۵ (ذیل کلمه زبید).

^{۳۵۰} (۴). عبد الرحمن عبد الواحد الشجاع، پیشین، ۳۳.

^{۳۵۱} (۵). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الجزء العاشر، ص ۱۴۳.

^{۳۵۲} (۶). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص ۵۸۳.

^{۳۵۳} (۷). ابو علی اسماعیل بن القاسم القالی البغدادی، ذیل الامالی و النوادر، ص ۱۴۴.

^{۳۵۴} (۸). واقعی، المغازی، المجلد الثاني، ص ۱۰۷۹.

^{۳۵۵} (۹). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۵۱ و ۱۸۸؛ محمد بن علی الاکوع، پیشین ص ۳۹۰.

^{۳۵۶} (۱۰). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۲۴.

العشيرة می‌باشد. مردی از آنها به نام زباب «فَرَّاض» بت قبیله خود را شکست و به حضور پیامبر آمد و اسلام آورد.^{۳۵۷}

مراد

«یحابر (مراد) بن مذحج» شاخه‌ای از مذحج است که دارای شعبی از جمله بنو قرن و بنو عرثبان^{۳۵۸} بود. بیشتر افراد مراد در «جوف» همدان سکونت داشتند و بازار تجاری آنها در آیین از سرزمین حمیر^{۳۵۹} بود. مراد در کشمکش و نزاع دائمی با همدان بود و بعضی از اوقات شاخه‌های دیگر مذحج را علیه همدان با خود همراه می‌کرد. تا آن‌جا که در فاصله بعثت پیامبر اسلام تا غزوه بدر در سال دوم هجری، شش جنگ بین مذحج و همدان روی داد که آخرین آنها پیکار «یوم الرِّزم» بود که در هنگام جنگ بدر در محلی به نام الرِّزم از بلاد مراد در وادی ملاحا در جوف همدان اتفاق افتاد و همدان به رهبری الاجدع بن مالک بر مراد به رهبری فروة بن مسیک پیروز شد و بسیاری از مردان مراد کشته و زخمی شدند.^{۳۶۰} مالک بن کعب شاعر عصر جاهلی در این باره سروده است:

كفاه و قد ضاقت برزم دروعها^{۳۶۱}

كفينا غداة الرِّزم همدان أتيا

ما در روز جنگ رزم، همدان را یاری کردیم و فرماندهان سپاه می‌آمدند در حالی که کاری از دست آنان ساخته نبود [زره بر بدن آنان تنگ شده بود].

اسلام مراد

فروة بن مسیک پس از شکست در جنگ رزم، به نزد کندیان رفت و چون شاهان کنده به او خیانت

ص: ۷۴

^{۳۵۷} (۲). همان، ص ۳۴۲.

^{۳۵۸} (۳). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۴۳۲ هشام بن محمد کلبي، جبهة النسب، الجزء الأول، ص ۲۴۵.

^{۳۵۹} (۴). عبد الرحمن عبد الواحد الشجاع، پیشین، ص ۳۳.

^{۳۶۰} (۵). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الجزء العاشر، ص ۸۶ و ۱۶۳ و ۱۸۶ و ۱۹۹ حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۲۱۶؛ ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص ۵۸۱.

^{۳۶۱} (۶). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثالث، ص ۴۲ (ذیل کلمه رزم).

کردند از آنان بیرید و به دشمنی با آنها برخاست و سپس در سال نهم هجری به مدینه آمد و اسلام آورد و رسول الله صلی الله علیه و آله او را بر قبیله مذحج و شاخه‌های آن (مراد و زبید) امیر کرد و خالد بن سعید بن عاص را برای جمع‌آوری زکات همراه او فرستاد.^{۳۶۲} اما قول رازی که بیان داشته رسول الله صلی الله علیه و آله فروه را بر صنعا و مخالف‌های آن و حضرموت امیر گردانید^{۳۶۳} صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل به حجر حضرمی را بر فرمانروایان حضرموت ریاست داد و صنعا در اختیار ابناء بود.

بنو الحارث بن کعب

از شاخه‌های قدرتمند مذحج بنو الحارث بن کعب بود که در جنگجویی و شجاعت شهره بودند.

درید بن صمّه جشمی درباره آنان گفته است: بنو الحارث گل سرسبد شجاعتند.^{۳۶۴} در منابع، بزرگان آنان را پادشاه نامیده‌اند به گونه‌ای که در پیکار «کلاب دوم» چهار نفر از پادشاهان آنان به رهبری عبد یغوث بن وقاص حارثی علیه بنی تمیم شرکت کردند، ولی قبایل یمنی شکست خوردند و عبد یغوث کشته شد.^{۳۶۵} جایگاه بنو الحارث درّه نجران بود^{۳۶۶} و با قبیله صداء هم‌پیمان بودند^{۳۶۷} (نقشه شماره سه).

اسلام بنو الحارث بن کعب

رسول الله صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الأول سال دهم هجری خالد بن ولید را به همراه چهارصد نفر برای دعوت این قبیله فرستاد. بنو الحارث اسلام را پذیرفتند و هفت تن از بزرگان آنان همراه خالد به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و رسول الله صلی الله علیه و آله قیس بن حصین حارثی را بر این قبیله فرمانده ساخت^{۳۶۸} و عمرو بن حزم انصاری را برای تعلیم فقه و سنت و تعالیم اسلام و گرفتن صدقات ایشان به نجران فرستاد.^{۳۶۹}

نخع

^{۳۶۲} (۱). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص ۵۲۸؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۲۷. هشام بن محمد می‌نویسد: عمر بن خطاب فروه را مأمور جمع‌آوری صدقات مذحج قرار داد. «جمهرة النسب، الجزء الأول، ص ۳۵۱».

^{۳۶۳} (۲). احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص ۵۰۰ و ۱۴۲.

^{۳۶۴} (۳). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، الجزء العاشر، ص ۳۴.

^{۳۶۵} (۴). ابو عبيده معمر بن المثنی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۷۲.

^{۳۶۶} (۵). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۲۳۷؛ ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء العاشر، ص ۳۴.

^{۳۶۷} (۶). ابن حزم، پیشین، ص ۴۱۳.

^{۳۶۸} (۷). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۳۹.

^{۳۶۹} (۸). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۳۸۶ و ۵۳۲.

از شاخه‌های مذحج، جسر (نخج) بن عمرو بن علة بن جلد بن مالك بن أدد^{۳۷۰} می‌باشد. جای‌گاه

ص: ۷۵

نخج جنوب شرقی بیضاء^{۳۷۱} در درّه‌های مران، کبران، نزعة، حجومة، ملاحه، التیب^{۳۷۲} و صحب^{۳۷۳} بود.

اسلام نخج

برخی از بزرگان نخج همچون مالك بن حارث هنگامی که علی علیه السلام در قبیله مذحج بود اسلام آوردند و در اقدامات نظامی وی در مذحج او را همراهی کردند.^{۳۷۴} پس از آن، نمایندگان نخج آخرین نمایندگانی بودند که در نیمه محرّم سال یازدهم هجری به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله در مدینه رسیدند. آنان دوپست نفر بودند که در یمن با «معاذ بن جبل» بیعت کرده و مسلمان شده بودند.^{۳۷۵}

صداء

از دیگر شاخه‌های مذحج، صداء بن یزید بن حرب بن علة بن جلد بن مالك بن أدد است. این قبیله هم‌پیمان با جنب و بنو الحارث بن كعب بود. صداء در همسایگی بنو الحارث بن كعب در شمال نجران در درّه‌های مرخه، البجاجة، حزا، لجیة، العلوب، المدید و عدان و منطقه عبرة^{۳۷۶} سکونت داشتند.

اسلام صداء

پس از بازگشت رسول الله صلی الله علیه و اله از جعرانه در سال هشتم هجری قیس بن سعد بن عباده را با چهارصد نفر از مسلمانان به قبیله صداء گسیل کرد. پس از آن، پانزده نفر از نمایندگان صداء به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله آمدند و اسلام آوردند و در حجة الوداع نیز یکصد نفر از افراد آن قبیله شرکت کردند.^{۳۷۷}

رهاء

۳۷۰ (۹). هشام بن محمد کلی، جهره النسب، الجزء الأول، ص ۲۸۸؛ ابن عبد ربّه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۱۱؛ یاقوت حموی، المقتضب، ص ۲۷۹.

۳۷۱ (۱). محمد بن علی الاکوع، باورقی صفة جزيرة العرب، ص ۱۷۶.

۳۷۲ (۲). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۷۸.

۳۷۳ (۳). همان، ص ۱۸۹.

۳۷۴ (۴). واقدی، فتوح شام، تصحیح عبد اللطیف عبد الرحمان، الجزء الأول، ص ۶۲.

۳۷۵ (۵). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۴۶؛ شهاب الدین احمد نویری، تحایة الأرب، ترجمه محمود مهدوی، جلد سوم، ص ۹۷.

۳۷۶ (۶). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۸۷ و ۱۸۸.

۳۷۷ (۷). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۲۶.

از شاخه‌های مذحج، رهاء بن منبّه بن حرب بن علة بن جلد بن مالك بن أدد^{۳۷۸} می‌باشد. آنان

ص: ۷۶

در سرو مذحج در درّه‌های حمر، اسیل، قصص^{۳۷۹} و روستای بهرور در جنوب شرقی رداع^{۳۸۰} سکونت داشتند.

اسلام رهاء

در سال نهم هجری، مالك بن مراره رهاوی به نمایندگی شاهان حمیر به مدینه آمد، ولی رهاوی‌ها در سال دهم هجری اسلام آوردند. در این سال پانزده نفر از مردان رهاوی به حضور پیامبر آمدند و مسلمان شدند و قرآن و فرایض دینی را آموختند و پیامبر نیز به آنان هدایایی داد.

گروهی از رهاوی‌ها نیز در حجّة الوداع همراه رسول خدا صلی الله علیه و اله بودند و تا هنگام رحلت ایشان در مدینه به سر می‌بردند.^{۳۸۱}

جنب

از دیگر شاخه‌های مذحج، جنب بن یزید بن حرب بن علة بن جلد بن مالك أدد^{۳۸۲} می‌باشد.

جای‌گاه آنان به مخالف جنبی شناخته می‌شد و در هژان، ذمار و روستای الکیبیة و سرزمین راحة و محلاة^{۳۸۳} بود. این قبیله با صداء و سعد العشیره هم‌پیمان بود.^{۳۸۴}

عنس

از شاخه‌های مذحج، عنس بن مالك بن أدد^{۳۸۵} می‌باشد. سکونت‌گاه این قبیله در نجد یمن در دو فرسخی شرق ذمار^{۳۸۶} در رداع و قریه بزرگ هروج^{۳۸۷} بود. و به نام مخالف عنس خوانده می‌شد.^{۳۸۸}

^{۳۷۸} (۸). ابن حزم، پیشین، ص ۴۱۲.

^{۳۷۹} (۱). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۸۷.

^{۳۸۰} (۲). همان، ص ۱۸۲.

^{۳۸۱} (۳). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۴۴.

^{۳۸۲} (۴). ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۰۹.

^{۳۸۳} (۵). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۳۰ و ۲۲۷.

^{۳۸۴} (۶). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۱۹.

^{۳۸۵} (۷). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۴۳۵؛ هشام بن محمد کلبی، جمهرة النسب، الجزء الأول، ص ۳۶۶.

^{۳۸۶} (۸). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۷۹.

^{۳۸۷} (۹). همان، ص ۳۵۸.

عمّار بن یاسر عنسی با پدر و مادرش (سمیه) در مکه زندگی می کردند و با بنی مخزوم

ص: ۷۷

همپیمان بودند. عمّار و خانواده اش در دوران دعوت مخفی، اسلام آوردند.^{۳۸۹} همچنین مردی از عنس به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله در مدینه آمد و اسلام آورد و مدتی نیز در مدینه ماند.^{۳۹۱۳۹۰}

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۷۷

همدان

این قبیله از روزگار پادشاهان سبأ از حدود صد سال قبل از میلاد نفوذ فراوان داشته است و تاکنون پس از حدود ۲۱ قرن بر سیاست یمن چهره می نمایاند. همدان از قبایل بزرگ یمن و در رقابت با پادشاهان سبأ بود که سرانجام موفق شد حکومت را از دست آنها خارج کند.

از خاندان های همدان «یرم ایمن» است که چهار نفر از این خانواده به فرمانروایی رسیدند.

یکی از آنها شعرم اوتر است که در حدود پنجاه سال قبل از میلاد فرمانروایی داشت.^{۳۹۲} «بتع» از دیگر خاندان های بزرگ «حاشد» همدان است که دارای نفوذ گسترده بودند.^{۳۹۳} به نوشته فیلیبی از سال ۱۱۵ تا ۲۴۵ میلادی دوازده تن از آنها بر سبأ و ذی ریدان فرمان راندند.^{۳۹۴} یکی از اقیال همدان علهن نهفن پسر یرم ایمن^{۳۹۵} است. همدانی این نام را برای دو شخص دانسته و می نویسد: «بر بعضی از سنگ های قصرهای

^{۳۸۸} (۱۰). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۲۰۶؛ یعقوبی، البلدان، ص ۹۷.

^{۳۸۹} (۱). محمد بن اسحاق، کتاب السیر و المغازی، تحقیق سهیل زکّار، ص ۱۴۴.

^{۳۹۰} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۴۲.

^{۳۹۱} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

^{۳۹۲} (۳). جواد علی، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۶۹.

^{۳۹۳} (۴). همان، ص ۴۰۷.

^{۳۹۴} (۵). همان، ص ۴۸۸.

^{۳۹۵} (۶). همان، ص ۳۶۵.

حمیر و همدان در صنعا و ناعط و عمران از بون به خط مسند آمده بود: علهان و نهفان از خاندان بتع بن همدان که از پادشاهان قدیم بودند».^{۳۹۶}

این شاهان، پادشاه نبودند و شایستگی این عنوان را نداشتند، بلکه اقیال و فرماندهان گوناگون مناطق کوچک و سران قبایل بودند که در حوزه فرمانروایی شان خود را پادشاه می خواندند.

نسب شناسان، این قبیله را از نسل کهلان می دانند و نسب او را چنین آورده اند: همدان بن مالک بن زید بن اوسلت بن ربیعة بن الخیار بن مالک بن زید بن کهلان.^{۳۹۷} همدان به دو شاخه بزرگ حاشد و بکیل تقسیم می شد. از شاخه های بکیل، ارحب، صهلان، مرهبة و شاکر^{۳۹۸} می باشد و از شاخه های حاشد یریم، حجور، فائش، قابض، شبام، الجندع، یام، السبیب، خارف، وادعه.

ص: ۷۸

الصائد، مرثد و بتع به حساب می آید.^{۳۹۹}

در هنگام ظهور اسلام همدان از قبایل قدرتمند و متحد با حکام پارسی و ابناً بود و از متحدین خود، همراه ابناً در حمله به مذحج در پیکار «الرزم» در جوف بهره مند شد. در این نبرد، مذحج شکست سختی خورد و بعضی از سران آن کشته شدند.^{۴۰۰} همدان همچون یکی از قبایل بدوی و مهاجم در چالش و ستیز طولانی با مراد،^{۴۰۱} زبید^{۴۰۲} و خولان قضاعه^{۴۰۳} بود. آن گونه که همدانی اشعاری را درباره روابط تیره مراد و همدان آورده است:

آی همدان؛ آماده باشید و دامن همت بالا زیند که کاری بزرگ شما را به خود فراخوانده است؛ مراد را فراخوانید و سلاح های خود را برگزید و مثل فزون طلبان اسبان اصیل را جمع کنید.^{۴۰۴}

^{۳۹۶} (۷). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الجزء العاشر، ص ۳۶.

^{۳۹۷} (۸). همان، الجزء العاشر، ص ۳۳؛ ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۳۴؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۴۷؛ هشام بن محمد کلی، جهمرة النسب، الجزء الثانی، ص ۲۳۸.

^{۳۹۸} (۹). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۳۷؛ ابن حزم، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۷۶؛ هشام بن محمد کلی، جهمرة النسب، الجزء الثانی، ص ۲۵۲.

^{۳۹۹} (۱). هشام بن محمد کلی، جهمرة النسب، ص ۲۲۸؛ همدانی، الاکلیل، الجزء العاشر، ص ۴۶.

^{۴۰۰} (۲). P, tic. po. ja, daM -la -m ja, daM nishuM ladbA

^{۴۰۱} (۳). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۸۱؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص ۳۹۱.

^{۴۰۲} (۴). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الجزء العاشر، ص ۱۵۰.

^{۴۰۳} (۵). همان، ص ۱۰۸ و ۱۲۴.

^{۴۰۴} (۶). همان، ص ۱۴۴.

با وجود رابطه خصمانه بین مذحج و همدان گاهی پیوندهای ازدواج بین عمرو بن معدی کرب زبیدی و اجدع بن مالک چابک‌سوار همدان^{۴۰۵} وجود داشت. گاهی نیز بین همدان و مذحج علیه برخی قبایل غیریمنی پیمان برقرار می‌شد؛ زیرا همدان با قبایل قیسی در چالش بود،^{۴۰۶} از جمله: یک‌بار بین همدان و مذحج و کنده علیه بنی تمیم اتحادی برقرار شد که در جنگ کلاب دوم، بنی تمیم شکست سختی به قبایل یمنی وارد کردند.^{۴۰۷}

در دوران اسلامی، همدان از نیروهای عمده سیاسی و نظامی صاحب نفوذ در یمن بوده است، به گونه‌ای که طی سال‌های ۴۹۲ قمری تا ۵۶۹ قمری در یمن امارتی داشتند تا ایوبیان آن را برانداختند.^{۴۰۸} هم‌اکنون نیز همدان همچون گذشته قدرتمند است و رئیس‌جمهوری فعلی یمن از شاخه «سنحان» از حاشد می‌باشد. شایان ذکر است علی‌رغم نفوذ همدان در یمن بین شاخه‌های آن بکیل و حاشد چالش‌های سختی وجود داشته است، به طوری که هرکدام قبایلی را با خود متحد کرده و به پیکارهای طولانی دست یازیده‌اند. شیخ المشایخ حاشد اکنون شیخ عبد الله بن حسین الاحمر رئیس مجلس فعلی یمن و رئیس حزب «التجمع الیمنی الاصلاح» است و از طرفداران علی عبد الله صالح رئیس‌جمهور فعلی یمن است. الاحمر دارای مذهب زبیدی است،

ص: ۷۹

ولی به عربستان گرایش دارد.^{۴۰۹} شیخ قبیله بکیل به نام ابو الحرم از طرفداران علی سالم البیض آخرین رئیس‌جمهوری یمن جنوبی است.^{۴۱۰} می‌توان گفت: قسمتی از اختلافات و جنگ‌های دو یمن در نتیجه چالش‌های سیاسی این دو قبیله بود و این در حالی است که هنوز جامعه یمن از بافت قبیله‌ای برخوردار است.^{۴۱۱} رئیس‌جمهوری یمن در مصاحبه با هفته‌نامه المجله شماره ۳۴۷ اول اکتبر ۱۹۸۶ میلادی گفت: «حکومت قسمتی از قبیله‌هاست و مردم یمن ما مجموعه‌ای از قبیله‌ها هستند».^{۴۱۲} همچنین در پی جنگ‌های شدید داخلی یمن در ۲۴ جمادی الاخر ۱۴۱۳ قمری (۱۹۹۲ م) شیوخ و شخصیت‌های قبایل

^{۴۰۵} (۷). عبد الرحمان عبد الواحد الشجاع، پیشین، ص ۳۷.

^{۴۰۶} (۸). حسن بن احمد همدان، الاکلیل، الجزء العاشر، ص ۱۸۳.

^{۴۰۷} (۹). ابو عبیده معمر بن المنقی، پیشین، الجزء الثانی، ص ۷۱.

^{۴۰۸} (۱۰). استانلی لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، ص ۸۴.

^{۴۰۹} (۱). داود کریملو، پیشین، ص ۲۵ و ۲۳۵ و ۲۵۶.

^{۴۱۰} (۲). همان، ص ۲۵.

^{۴۱۱} (۳). ریشه‌های یک بحران خونین یمن - غرش توپ‌ها، کیهان، شماره ۱۵۰۸۳، ص ۱۴، ۲۵ خرداد ۱۳۷۳.

^{۴۱۲} (۴). p , tic .po , hcserd luaP ۷..(۴)

استان‌های یمن برای حلّ و فصل درگیری‌ها در صنعا گرد هم آمدند و اعلامیه‌ای خطاب به ملت یمن صادر کردند^{۴۱۳} و این حکایت از نفوذ قبایل در سرنوشت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی یمن تا حال را دارد.

جای‌گاه همدان در بخش وسیعی در شمال صنعا تا صعده^{۴۱۴} بود و مخالف نجران بین بنو الحارث بن کعب و مذحج و همدان^{۴۱۵} تقسیم شده بود. این قبیله مجاور خولان صاحب شهر صعده^{۴۱۶} بود. شهرهای همدان عبارت بود از: بون، عمران، جوف، خمر، حجور، ریده^{۴۱۷} و روستای بزرگ حاز که در آن آثار باستانی از قبل از اسلام^{۴۱۸} بوده است. از قصرهای معروف همدان، ناعط و عمران^{۴۱۹} بود. به‌طور کلی سرزمین همدان بین صنعا و صعده به دو قسمت تقسیم می‌شد. قسمت شرقی از آن بکیل و قسمت غربی از آن حاشد بود.^{۴۲۰} بازارهای بکیل، ورور، غرق و ریده^{۴۲۱} بودند و بازارهای حاشد، همل (قدیمی‌ترین آنها) سپس صافر، فاعقه، الاهنوم، الظهر، قطابه، العرقه، عیان، لعیان، ادران، حجة، نمل، قیلاب، شرس، حملان و یند^{۴۲۲} بودند (نقشه شماره پنج).

ص: ۸۰

اسلام همدان

از جمله افرادی که پس از جنگ تبوک در عام الوفود به مدینه آمدند چند تن از بزرگان همدان به نام‌های مالک بن نمط، ابو ثور، مالک بن ایفغ، ضمام بن مالک و عمیره بن مالک بودند، در حالی که لباس‌های فاخر یمنی بر تن داشتند. به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله رسیدند و مالک بن نمط به پیامبر گفت: «گروهی از بزرگان همدان از شهری و بادیه‌نشین بر شتران راهوار نشسته و پیش تو آمده‌اند و خود را به اسلام پیوند زده‌اند بدون این‌که از سرزنش ملامت‌کنندگان باکی داشته باشند، اینان از مخالف‌های خارف و یام و شاکر هستند که دعوت رسول خدا صلی الله علیه و اله را اجابت کرده و از خدایان سنگی دوری کرده و پیمانشان شکسته نخواهد شد».^{۴۲۳} رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود: «همدان نیکو قبیله‌ای است.

^{۴۱۳} (۵). داود کریملو، پیشین، ص ۲۱۹.

^{۴۱۴} (۶). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۲۱۷.

^{۴۱۵} (۷). عبد الرحمن عبد الواحد السّجّاع، پیشین، ص ۵۶.

^{۴۱۶} (۸). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۲۱۷.

^{۴۱۷} (۹). همان، ص ۲۱۷ - ۲۲۴.

^{۴۱۸} (۱۰). همان، ص ۲۱۳.

^{۴۱۹} (۱۱). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الجزء العاشر، ص ۳۶.

^{۴۲۰} (۱۲). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۲۱۷.

^{۴۲۱} (۱۳). همان، ص ۲۱۹.

^{۴۲۲} (۱۴). همان، ص ۲۲۴.

^{۴۲۳} (۱). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۹۷.

چه قدر برای یاری دادن شتابان و بر سختی پایدار و شکیبایند. گروهی از بندگان برگزیده و سران اسلام از ایشانند».^{۴۲۴} پس رسول الله صَلَّى الله عليه و آله برای آنان فرمانی نوشت و سرزمینشان را به آنها واگذار کرد.^{۴۲۵}

آن گونه که طبری باز نموده اسلام با دعوت علی بن ابی طالب علیه السلام در میان همدانیان رواج یافت.

وی می نویسد: «رسول الله صَلَّى الله عليه و اله خالد بن ولید را به سوی مردم یمن فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند. براء بن عازب می گوید: من جزو همراهان خالد بودم. شش ماه آن جا اقامت کردیم، ولی کسی دعوت وی را نپذیرفت. رسول الله صَلَّى الله عليه و اله علی علیه السلام را با نامه ای به یمن فرستاد و دستور داد خالد بازگردد و اگر کسی از همراهان وی بخواهد همراه علی علیه السلام بماند. براء می گوید: من از کسانی بودم که همراه علی علیه السلام ماندم و چون به اوایل یمن رسیدیم مردم فراهم شدند و علی با ما نماز صبح را خواند و سپس ما را به يك صف کرد و حمد و ثنای خدا را گفت. آن گاه نامه رسول الله صَلَّى الله عليه و اله را برای همدانیان خواند و همه آنها به يك روز مسلمان شدند و علی علیه السلام این خبر را برای رسول خدا صَلَّى الله عليه و اله نوشت. پیامبر اسلام صَلَّى الله عليه و اله پس از خواندن نامه علی علیه السلام به سجده افتاد و سپس گفت: «درود بر همدان، درود بر همدان». از آن پس، مردم یمن به اسلام روی آوردند.^{۴۲۶} بزرگداشت رسول الله صَلَّى الله عليه و اله از همدانیان و نامه ها و فرمان های متعدد حضرت رسول به آنان^{۴۲۷} حکایت از توجه خاص پیامبر صَلَّى الله عليه و اله به این قبیله دارد.

ص: ۸۱

خولان

دانشمندان انساب این قبیله را از نسل سبأ دانسته اند و نسب او را چنین آورده اند: خولان بن عمرو بن مالک بن حارث بن مرّة بن ادد بن زید بن عمرو (یشجب) بن عریب بن کهلان بن سبأ.^{۴۲۸} خولان از قبایل بزرگ و نیرومندی است که در شماری از نیشته های یمنی از او یاد شده است که در برابر سبأیان سر به شورش برداشته و آنان سپاهی را برای سرکوبی خولانیان گسیل داشته اند.

^{۴۲۴} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۴۱.

^{۴۲۵} (۳). همان، ص ۳۴۱؛ احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص ۴۹۵.

^{۴۲۶} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص ۳۹۰.

^{۴۲۷} (۵). محمد حمید الله، پیشین، ص ۲۷۸.

^{۴۲۸} (۱). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۴۳۱۳؛ ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۱۷؛ هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الأول، ص ۱۷۵.

از يك نېشته معینى برمی آید که کاروانی از معین گرفتار حمله راهزنان خولانی گشته است.^{۴۲۹} خولانیان با ایرانیان نیز در ستیز بودند^{۴۳۰} و این حکایت از قدرت و روحیه جنگجویی و غارتگری خولانیان در برابر نظام‌های حکومتی سبأیان، معینیان و ایرانیان دارد.

همدانی خولان را به «خولان بن عمرو بن الحاف بن قضاة»^{۴۳۱} و «خولان العالیه»^{۴۳۲} تقسیم کرده است، ولی آن‌گونه که جواد علی باز نموده است این جدایی مستند نیست که بتوان آن را به اختلاف نسب برگرداند، بلکه پیامد اختلاف طبیعت مکان و دگرگونی احوال سیاسی و اقتصادی است که شاخه‌های ایشان را از هم جدا کرده است و نسب‌شناسان گمان کرده‌اند به واسطه اختلاف در نسب است.^{۴۳۳}

خولانیان در چالش و کشمکش با قبیله همدان^{۴۳۴} و قبیله غیریمنی هوازن بودند و پیکاری به نام «یوم بیشه» بین خولان قضاة و هوازن درگرفت؛^{۴۳۵} خولان با قبایلی همچون زبید هم‌پیمان بود.^{۴۳۶}

سکونت‌گاه خولان در کنار مأرب و سرواح بود. آن‌گاه گروه‌هایی از ایشان کوچ کردند و ماندگار سرزمین‌های بالای شرق صناعا شدند و به ایشان خولان العالیه گفته شده تا از خولان قضاة جدا شوند.^{۴۳۷} سرزمین آنان مخالف خولان العالیه خوانده می‌شد.^{۴۳۸} جای‌گاه خولان

ص: ۸۲

قضاة شهر بزرگ و آباد صعده^{۴۳۹} بود که تا صناعا شصت فرسخ و تا خیوان شانزده فرس فاصله داشت.^{۴۴۰} از دیگر مناطق آنان، شرف البیاض و قیوان بود.^{۴۴۱} دژه حاصل خیز علاف منطقه کشاورزی آنان بود و محصول فراوان می‌داد.^{۴۴۲} (نقشه شماره شش)

^{۴۲۹} (۲). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۰۰.

^{۴۳۰} (۳). احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص ۳۷.

^{۴۳۱} (۴). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۲۱۷.

^{۴۳۲} (۵). همان، الاکلیل، الكتاب العاشر، ص ۴۵.

^{۴۳۳} (۶). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۰۱.

^{۴۳۴} (۷). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الكتاب العاشر، ص ۶۵ و ۱۰۸ و ۱۲۴ و ۱۶۰ و ۱۶۲.

^{۴۳۵} (۸). عبد الرحمن عبد الواحد الشجاع، پیشین، ص ۴۱.

^{۴۳۶} (۹). احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص ۳۷.

^{۴۳۷} (۱۰). جواد علی، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۰۱.

^{۴۳۸} (۱۱). محمد بن علی الاکوع، پیشین، ص ۵۴.

^{۴۳۹} (۱). یعقوبی، البلدان، ص ۴۹۸؛ حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۲۱۷ و ۲۲۴.

^{۴۴۰} (۲). یاقوت حموی، المعجم البلدان، الجزء الثالث، ص ۴۰۶ (ذیل کلمه صعده).

^{۴۴۱} (۳). عمر رضا کخاله، پیشین، ص ۲۲۴.

^{۴۴۲} (۴). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۲۲۴.

در ماه شعبان سال دهم هجری، ده نفر از نمایندگان خولان به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله در مدینه رسیدند و گفتند: «ای رسول خدا صلی الله علیه و اله ما به خدا و رسولش ایمان داریم».

پیامبر از آنها پرسید: «عمّ انس (عمیانس)^{۴۴۳} در چه حال است». گفتند: «همچون مبتلایان به جرب در بدترین حال است و خداوند به جای آن، احکام و فرمان‌هایی که تو آورده‌ای عنایت فرموده، چون به سوی آن برگردیم ویرانش خواهیم ساخت». آن‌گاه درباره امور دینی پرسش‌هایی کردند که پیامبر به آنها پاسخ داد و دستور فرمود به آنان قرآن و احکام بیاموزند و به هرکدام دوازده و نیم اوقیه جایزه داد. چون پیش قوم خود بازگشتند، هنوز بارهای خود را باز نکرده بودند که بت خود عمّ انس را ویران کردند و آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و اله بر آنان حرام فرموده بود حرام و آنچه را حلال فرموده بود حلال دانستند.^{۴۴۴}

اشعر

این قبیله از قبایل قحطانی است که انسایان نسب او را چنین آورده‌اند: نبت (الاشعر) بن ادد بن زید بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبأ.^{۴۴۵}

سکونت‌گاه اشعر: در منطقه تهامه یمن قبایل متعددی پراکنده بودند که از جمله: اشعریان بودند.

آنها در غرب سراه در درّه «ملح» سکونت داشتند.^{۴۴۶} از شهرهای آنان زبید و قریه آن الحصبیب^{۴۴۷} و

ص: ۸۳

بندر آن غلافقه^{۴۴۸} و القحمة،^{۴۴۹} حیس و الکرداء در درّه سهام^{۴۵۰} می‌باشد (نقشه شماره شش).

جای‌گاه اشعریان متصل به «عک» بود و اشعریان در حالت اتحاد و ادغام و پیوند سببی با عک بودند. در حادثه فیل نیز اشعریان همراه عک و خثعم، ابرهه را همراهی کردند.^{۴۵۱} همچنین مادر ابو موسی اشعری نیز

^{۴۴۳} (۵). هشام بن محمد کلی، الاصلان، ترجمه سید محمد رضا جلالی، ص ۱۳۹.

^{۴۴۴} (۶). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۲۴.

^{۴۴۵} (۷). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۴۸؛ ابن حزم، پیشین، ص ۳۹۷؛ هشام بن محمد کلی، جهره النسب، الجزء الأول، ص ۲۶۸.

^{۴۴۶} (۸). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۱۸ و ۲۴۴.

^{۴۴۷} (۹). یعقوبی، البلدان، ص ۹۸.

^{۴۴۸} (۱). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثالث، ص ۱۳۰ (ذیل کلمه زبید) و الجزء الرابع، ص ۲۰۸ (ذیل کلمه غلافقه).

^{۴۴۹} (۲). همان، الجزء الرابع، ص ۳۱۱ (ذیل کلمه القحمة).

^{۴۵۰} (۳). همان، الجزء الرابع، ص ۴۴۱ (ذیل کلمه کرداء).

^{۴۵۱} (۴). ابن اسحاق، پیشین، ص ۶۱.

از عك بود^{۴۵۲} و حتی هنگامی که هیأت نمایندگی اشعریان به مدینه آمد دو نفر از عك همراه آنان^{۴۵۳} بودند. در جنگ‌های رده نیز مرتدان اشعری و عك در يك صف قرار داشتند.^{۴۵۴}

از آنچه گذشت چنین برمی آید که موجودیت سیاسی اشعریان و عك یکی بوده است و از این که هیأت نمایندگی مشخصی را به مدینه منوره نفرستاده است، روشن می‌گردد عك تابع اشعر بوده است.

اسلام اشعر

ابو موسی عبد الله بن قیس اشعری هم‌پیمان با سعید بن عاص بن امیه بود. وی همراه برادرش و گروهی از اشعریان به مکه آمد و در دوران بعثت اسلام آورد و به سرزمین خود بازگشت.^{۴۵۵} سرانجام در سال هفتم هجری ابو موسی اشعری به همراه پنجاه نفر از نمایندگان اشعری‌ها از راه دریا به جدّه آمدند و سپس راهی مدینه شدند. چون نزدیک مدینه منوره رسیدند این شعر را می‌سرودند: «فردا با دوستان ارجمند - یعنی محمد و یاران او - دیدار خواهیم کرد».^{۴۵۶} آنان چون وارد مدینه شدند به ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و اله رفتند و اسلام آوردند.^{۴۵۷}

شایان توجه است واقدی و گروهی از موّرخان دیگر، ابو موسی را از مهاجران به حبشه محسوب داشته‌اند، ولی این خبر نمی‌تواند درست باشد و آن‌گونه که ابن سعد باز نموده است موسی بن عقبه، ابن اسحق و ابو معشر مدنی او را جزو مهاجران به حبشه ندانسته‌اند و چون آمدن

ص: ۸۴

اشعریان به مدینه همزمان با رسیدن جعفر بن ابی طالب و یارانش بود وی را از مهاجران به حبشه پنداشته‌اند».^{۴۵۸}

ابو موسی اشعری همراه برادرش ابو عامر اشعری در جنگ حنین شرکت داشت و هنگام فرار مشرکین رسول خدا صلی الله علیه و اله ابو عامر را مأمور تعقیب فراریان به اوطاس کرد. ابو عامر تیری خورد و کشته شد و

^{۴۵۲} (۵). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۱۰۵.

^{۴۵۳} (۶). همان، المجلد الأول، ص ۳۴۸.

^{۴۵۴} (۷). محمد بن جریر طبری، تاریخ، الجزء الأول، ص ۵۳۳.

^{۴۵۵} (۸). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۱۰۵. ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الثالث، ص ۲۴۵.

^{۴۵۶} (۹). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۴۸.

^{۴۵۷} (۱۰). شهاب الدین احمد نویری، پیشین، جلد سوم، ص ۳۱.

^{۴۵۸} (۱). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۱۰۵.

برادرش مأموریت وی را ادامه داد.^{۴۵۹} ابو موسی مدّتی نیز از طرف پیامبر فرماندار شهرهای زبید و عدن بود.^{۴۶۰}

ختعم

از قبایل قحطانی است که دانشمندان انساب نسب وی را چنین آورده‌اند: ختعم بن أنمار بن ارش (نزار) بن عمرو بن الغوث بن نبت بن زید بن کهلان بن سبأ.^{۴۶۱} اگرچه ابن اسحاق و مسعودی ختعم و بجیله را از نسل نزار بن معد می‌دانند که انمار به یمن رفته و در آن‌جا ساکن شد^{۴۶۲}، ولی پذیرفتن نظر مسعودی به دلایل ذیل مشکل می‌نماید:

- رأی مسعودی خلاف نظر عموم دانشمندان انساب است، به‌ویژه وی دلیل روشنی بر گفته خود بیان نکرده است.

- جای‌گاه ختعم و بجیله در سِراة یمن^{۴۶۳} بود و روابط دوستی مشخصی با قبایل دیگر یمنی اطراف خود همچون مذحج داشت، ولی با قبایل معدی در ستیز و پیکار بود.

- بجیله و ختعم بت «ذو الخلصه» را که در تباله بین یمن و مکه قرار داشت ستایش می‌کردند و جز هوازن و باهله، عموم پرستندگان این بت، قبایل یمنی مثل ازد^{۴۶۴} بودند.

- ختعم در هنگام حمله ابرهه به مکه همراه وی بودند،^{۴۶۵} در حالی که اگر معدی بودند در این حمله شرکت نمی‌کردند.

ص: ۸۵

سکونت‌گاه ختعم

^{۴۵۹} (۲). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۴۵۴.

^{۴۶۰} (۳). ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الثالث، ص ۲۴۶.

^{۴۶۱} (۴). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۰۱؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۳۴۸؛ ابن حزم، پیشین، ص ۳۹۰؛ ابن عبد ربّه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۰۳؛ هشام بن محمد کلی، جبهة النسب، الجزء الأول، ص ۳۷۵.

^{۴۶۲} (۵). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۷۴؛ مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثانی، ص ۱۱۳.

^{۴۶۳} (۶). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۲۳۳؛ عمر رضا کخّاله، پیشین، الجزء الأول، ص ۳۳۱ (ذیل کلمه ختعم).

^{۴۶۴} (۷). هشام بن محمد کلی، الاصنام، ص ۱۳۰.

^{۴۶۵} (۸). محمد بن اسحاق، پیشین، ص ۶۱.

در منطقه سراه یمن قبایل مختلفی، از جمله: خثعم، بجیله، غامد، بارق، غافق، و ازد زندگی می‌کردند^{۴۶۶} و گاهی در جنگ و ستیز با یکدیگر بودند. از شهرهای خثعم، تباله^{۴۶۷} و بیشه^{۴۶۸} و شمال و شرق جرش^{۴۶۹} بود، آن‌گونه که وقتی سرد بن عبد الله ازدی از طرف رسول الله صلی الله علیه و اله مامور سرکوبی مشرکین قبیله خثعم شد آنان به جرش پناه بردند و در آن متحصن شدند^{۴۷۰} (نقشه شماره هفت).

روابط خثعم: خثعم با بجیله برادرزاده بودند،^{۴۷۱} ولی گاهی روابط آنها تیره می‌باشد و با یکدیگر می‌جنگیدند. بین خثعم و ازد خونخواهی‌ها و جنگ‌های سختی وجود داشت.^{۴۷۲} رابطه خثعم با همدان نیز گاهی به خشونت می‌گرایید.^{۴۷۳}

اسلام خثعم

هنگامی که جریر بن عبد الله بجلی نماینده بجیله به مدینه آمد رسول الله صلی الله علیه و اله وی را مأمور تخریب بت «ذو الخلصه» کردند. این بت، سنگی سپید و نگارین بود که شکل تاجی بر آن نگاشته بودند. جریر بن قبیله خود آمد و با کمک «بنی احمس» از قبیله بجیله به سوی ذو الخلصه حمله برد و صد مرد از باهله و دویست مرد از خثعم را که پرده‌دار آن بت بودند بکشت و بقیه را هزیمت داد و ذو الخلصه را ویران ساخت و آن را آتش زد و بسوخت.^{۴۷۴}

پس از تخریب بت ذو الخلصه عثث بن زحر و انس بن مدرک همراه گروهی از مردان خثعم به حضور رسول خدا صلی الله علیه و اله آمدند و گفتند: ما به خدا و رسولش و آنچه از جانب خداوند آورده ایمان آورده‌ایم، اکنون برای ما عهدنامه بنویس تا به دستورهای آن عمل کنیم.^{۴۷۵} پیامبر نیز عهدنامه‌ای به این شرح برای ایشان صادر فرمود: «هر خونی در جاهلیت ریخته‌اند از گردن آنان برداشته می‌شود و باید در مورد زمین‌های دیمی ۱/۱۰ و زمین‌های آبی ۱/۲۰ زکات

ص: ۸۶

۴۶۶ (۱). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۲۳۱ و ۲۳۳ و ۲۲۴.

۴۶۷ (۲). یعقوبی، البلدان، ص ۹۸.

۴۶۸ (۳). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۲۳۱.

۴۶۹ (۴). همان، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

۴۷۰ (۵). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۸۷.

۴۷۱ (۶). ابن حزم، پیشین، ص ۳۸۷.

۴۷۲ (۷). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۸۸.

۴۷۳ (۸). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، الکتاب العاشر، ص ۵۸۸.

۴۷۴ (۹). هشام بن محمد کلبی، الاصنام، ص ۱۳۰.

۴۷۵ (۱۰). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۴۸.

بپردازند»^{۴۷۶} و حدودی را برای زمین‌ها و مراتع آنان معین کرد و نشانه‌هایی برای آن حدود قرار داد که هرکس خارج از آن محدوده اسب و شتر یا گاو و گوسفند بچراند، مال او حرام خواهد بود.^{۴۷۷}

بجیله

این قبیله از قبایل قحطانی است که منسوب به مادرشان بجیله دختر صعب بن سعد العشیره‌اند و فرزندان انمار بن اراش بن عمرو بن الغوث بن نبت بن زید بن کهلان بن سبا^{۴۷۸} می‌باشند (نقشه شماره هفت). جای‌گاه این قبیله در سراه وسطی یمن^{۴۷۹} بود. در جریان فتوح، اکثر آنان در شهرهای عراق و عده کمی در شام پراکنده شدند و فقط معدودی از آنها در مساکن نخستین خود باقی ماندند.^{۴۸۰}

همان‌گونه که درباره خثعم گفته شد روابط بجیله با خثعم گاهی به تاریکی می‌گرایید. بجیله پیوسته با همسایگان خود در چالش بودند، از این‌رو، در بسیاری از قبایل پراکنده شدند و جریر بن عبد الله بجلی مجدداً آنان را متحد کرد.^{۴۸۱}

اسلام بجیله

در سال دهم هجری جریر بن عبد الله بجلی همراه ۱۵۰ نفر از قبیله خود به مدینه آمد و همگی اسلام آوردند و با پیامبر بیعت کردند. رسول خدا صلی الله علیه و اله به جریر فرمود: بت ذو الخلصه در چه حال است؟ گفت: همچنان به حال خود باقی است و خداوند متعال ما را از شر او راحت خواهد ساخت. سپس رسول الله صلی الله علیه و اله جریر را مأمور ویرانی آن بت کرد. وی نیز به همراهی دویست نفر از قومش آن بت را ویران ساخت و به مدینه بازگشت.^{۴۸۲} همچنین رسول الله صلی الله علیه و اله جریر را به نزد دو نفر از اذواء یمن به نام‌های ذو الکلاع و ذو عمرو فرستاد و آن دو را به اسلام دعوت کرد. آنان مسلمان شدند و جریر تا هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله نزد آن دو بود.^{۴۸۳} همچنین قیس بن عزره احمسی همراه ۲۵۰ نفر از شاخه احمس به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله آمدند و اسلام آوردند و

^{۴۷۶} (۱). همان، ص ۲۸۶.

^{۴۷۷} (۲). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۸۸.

^{۴۷۸} (۳). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۰۱؛ ابن درید، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۱۵؛ ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۷۵؛ هشام بن محمد کلی، جهره النسب، الجزء الأول، ص ۳۷۵.

^{۴۷۹} (۴). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۲۳۳-۲۳۵؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثالث، ص ۲۰۵ (ذیل کلمه سراه).

^{۴۸۰} (۵). عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الأول، ص ۶۳ (ذیل کلمه بجیله).

^{۴۸۱} (۶). ابن حزم، پیشین، ص ۲۸۷.

^{۴۸۲} (۷). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۴۷.

^{۴۸۳} (۸). همان، ص ۲۶۵.

رسول الله صَلَّى الله عليه و اله به بلال دستور داد به نمایندگان بجيله جايزه بپردازد.^{۴۸۴}

ازد

از قبایل بزرگ قحطانی است که در بعضی از سنگ‌نبشته‌های سبایی از آن نام برده شده است.^{۴۸۵} دانشمندان انساب نسب وی را چنین آورده‌اند: ازد بن الغوث بن نبت بن مالک بن زید بن کهلان بن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان.^{۴۸۶} این قبيله دارای شعبات متعدّد و بزرگی است که بعضی از آنها نقش مهمی در تاریخ اسلام ایفا کردند، از جمله شاخه‌های آن عبارتند از:

- «بنو حارثه بن ثعلبة بن عمرو (مزقیاء) بن عامر ماء السماء بن حارثه الغطریف بن امرئ القیس بن ثعلبة بن مازن بن الازد، پدر اوس و خزرج.^{۴۸۷} حسان بن ثابت درباره انساب انصار می‌گوید:

و نحن بنو الغوث بن نبت بن مالک **بن زید بن کهلان و اهل المفاخر**^{۴۸۸}

- جفنة بن عمرو مزقیاء، پدر شاهان غسان که این نام برگرفته از آبی است که می‌نوشیدند.^{۴۸۹}

شاخه‌ای از جفنه، آل منذر هستند که بر حیره پادشاهی داشتند و چون با پژوهش ما ارتباطی ندارند از بحث درباره آنان خودداری می‌کنیم.

- خزاعه؛ بنو عمرو بن ربیع (لحی) بن حارثه بن عمرو مزقیاء بن عامر ماء السماء.^{۴۹۰}

- عکّ بن عدنان بن عبد الله بن الازد.^{۴۹۱} بعضی از دانشمندان انساب عکّ را از نسل عدنان می‌دانند.^{۴۹۲} ولی یمنی بودن آنان پسندیده‌تر است؛ زیرا در بیکار صفین منادی عکّی‌ها در برابر مذحج فریاد زد:

^{۴۸۴} (۱). شهاب الدین احمد نویری، پیشین، جلد سوم، ص ۹۹.

^{۴۸۵} (۲). احمد حسین شرف الدین، دراسات فی انساب قبائل الیمن، ص ۴۴.

^{۴۸۶} (۳). ابو عبید قاسم بن سلام، کتاب النسب، ص ۲۶۷؛ ابن حزم، پیشین، ص ۳۳۰ و ۳۸۶؛ هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الثاني، ص ۲.

^{۴۸۷} (۴). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۹۹؛ ابن حزم، پیشین، ص ۳۳۲؛ هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الثاني، ص ۲۰ و ۳۵.

^{۴۸۸} (۵). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۴۸.

^{۴۸۹} (۶). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۲۶۷؛ ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۰۲.

^{۴۹۰} (۷). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۹۱.

«ای مذحجیان خدا را خدا را در حق عکّ و جذام، آیا حرمت خویشاوندی را به یاد نمی آورید».

معاویه نیز عکّی‌ها را همراه لخم و جذام و اشعر در برابر مذحج قرار داد.^{۴۹۳}

- غافق بن الشاهد بن عکّ بن عدثان بن عبد الله بن الازد.^{۴۹۴}

ص: ۸۸

- غامد بن عبد الله بن كعب بن الحارث بن كعب بن عبد الله بن مالك بن نصر بن الازد.^{۴۹۵}

- زهران بن كعب بن الحارث بن كعب بن عبد الله بن مالك بن نصر بن الازد.^{۴۹۶}

- دوس بن عدثان بن عبد الله بن زهران بن كعب بن الحارث بن كعب بن عبد الله بن مالك بن نصر بن الازد.^{۴۹۷}

- راسب بن میدعان بن مالك بن نصر بن الازد.^{۴۹۸}

- «بارق» شعبه‌ای از خزاعه است که نسب او چنین است: بارق بن عدی بن حارثة بن عمرو مزیقیاء بن عامر ماء السماء بن حارثة الغطریف بن امرئ القیس بن ثعلبة بن مازن بن الازد.^{۴۹۹}

جایگاه ازد در مأرب بود. تا آن جا که اخباریان باز نموده‌اند: «عمرو بن مزیقیاء بن عامر ماء السماء» هنگامی که سد شکاف برداشت با گروهی ازدی مهاجرت کرد. دسته‌ای از آنان در سراه یمن در منطقه‌ای به نام طود و گروهی به مکه و اطراف آن و دسته‌ای به یثرب و گروهی به شام و دسته‌ای به عراق و گروهی به عمان و یمامه و بحرین مهاجرت کردند.^{۵۰۰}

^{۴۹۱} (۸). ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۰۲؛ ابن حزم، پیشین، ص ۳۷۵.

^{۴۹۲} (۹). یعقوبی، البلدان، ص ۲۴۷؛ ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۷۴.

^{۴۹۳} (۱۰). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۰۲.

^{۴۹۴} (۱۱). ابن حزم، پیشین، ص ۳۲۹.

^{۴۹۵} (۱). ابن حزم، پیشین، ص ۳۷۷؛ ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۲۹۶؛ هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الثاني، ص ۱۹۴.

^{۴۹۶} (۲). هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، ص ۳۷ و ۲۶۷؛ یاقوت حموی، المقتضب، ص ۲۴۶.

^{۴۹۷} (۳). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۲۹۷؛ ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۸۲.

^{۴۹۸} (۴). ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۰۱؛ ابن حزم، پیشین، ص ۳۸۶.

^{۴۹۹} (۵). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۲۹۳؛ ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۰۰؛ هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الثاني، ص ۱۵۰.

^{۵۰۰} (۶). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۴۹؛ حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۳۲۶؛ ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۹۱.

شاخه‌های غامد در سراة در دژه «دوقة» در مسیر مکه و صنعا^{۵۰۱} و شاخه دوس در سراة مشرف بر تهامه^{۵۰۲} و دسته‌ای از بارق و بنی راسب^{۵۰۳} در سراة ساکن شدند که به «ازدشنوءة» شناخته می‌شدند^{۵۰۴} و مخالف آنان را نیز به همین نام می‌نامیدند. دسته‌ای از دوس در حیره،^{۵۰۵} خزاعه در مکه و اطراف آن. مَرّ الظهران، تنعیم، جعرانه، سرف، فح، عصم، عسفان، قدید^{۵۰۶} (نقشه شماره هفت) و تهامه مکه،^{۵۰۷} اوس و خزرج در یثرب^{۵۰۸} و فرزندان جفنة بن عمرو در شام در

ص: ۸۹

سرزمین بلقاء^{۵۰۹} و شاخه‌هایی از دوس به ریاست مالک بن فهم (به نام‌های مالک و یحمد) حارث و عتیک (شاخه‌ای از بارق) در شحر عمان ساکن شدند^{۵۱۰} و از آن‌جا در بحرین و هجر پراکنده شدند^{۵۱۱} که به نام ازد عمان شناخته می‌شوند. بدین ترتیب ازد از قبایل بزرگ یمنی است که شاخه‌های فراوان دارد و به دو قسمت تقسیم می‌شده: ازد شنوءة یا «ازد السراة» که در سراة سکونت داشتند؛ ازد عمان، شاخه‌هایی که در عمان سکونت یافتند^{۵۱۲} (نقشه شماره هشت). در هنگام بعثت نبوی خزاعه، اوس و خزرج و غسان به نام ازد شناخته نمی‌شدند.

اسلام ازد

در سال نهم هجری سرد بن عبد الله ازدی با بیش از ده نفر به نمایندگی از قبیله ازد به مدینه آمدند و اسلام آوردند. سرد بن عبد الله در دین به خوبی پایداری کرد و رسول خدا صلی الله علیه و اله وی را بر افرادی که از قبیله ازد مسلمان شده بودند امیر کرد و به آنان دستور داد تا با قبایل مشرکی که در اطراف سرزمین ایشانند، جنگ کند. سرد به دستور آن حضرت با همراهان خود به جرش رفت و آن را فتح کرد.^{۵۱۳}

^{۵۰۱} (۷). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثانی، ص ۴۸۵ (ذیل کلمه دوقة).

^{۵۰۲} (۸). عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الأول، ص ۳۹۴ (ذیل کلمه دوس).

^{۵۰۳} (۹). همان، الجزء الثانی، ص ۱۱۱ (ذیل کلمه راسب).

^{۵۰۴} (۱۰). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۴۹؛ حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۳۲۶ الی ۳۳۰.

^{۵۰۵} (۱۱). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۳۳۰؛ احمد حسین شرف الدین، پیشین، ص ۴۵.

^{۵۰۶} (۱۲). عبد القادر فیاض حرفوش، قبيلة خزاعه فی الجاهلیة و الاسلام، ص ۳۹.

^{۵۰۷} (۱۳). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۹۱؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۴۸.

^{۵۰۸} (۱۴). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۴۹؛ حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۳۳۰.

^{۵۰۹} (۱). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۳۳۰؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۵۱.

^{۵۱۰} (۲). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۳۳۰؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۵۰.

^{۵۱۱} (۳). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۵۰.

^{۵۱۲} (۴). همان، ص ۲۴۹.

^{۵۱۳} (۵). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۸۷؛ طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۳۸۸.

همچنین رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای خالد بن ضماد ازدی و جناده ازدی و قوم و پیروان او نامه‌هایی نوشت و در آن آورد که: «تا هنگامی که نماز بگزارند و زکات بپردازند و خدای و رسول را فرمان برند و از غنایم سهم خدا و رسول را بپردازند و از مشرکان دوری جویند در پناه خدا و رسول او خواهند بود».^{۵۱۴}

اسلام غامد

در ماه رمضان سال دهم ده نفر از نمایندگان غامد به مدینه آمدند و در حضور رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مسلمان شدند. وی برای آنان فرمانی صادر کرد که متضمن احکام و شرایع اسلام بود و جوایزی نیز به آنان داد و ابی بن کعب قرآن به آنها آموخت.^{۵۱۵} همچنین رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به ابو ظبیان غامدی نوشت و وی و قومش را به اسلام دعوت کرد. ابو ظبیان همراه عده‌ای از قوم خود به نزد

ص: ۹۰

پیامبر در مدینه آمد و اسلام آورد و پیامبر برای وی فرمانی نوشت.^{۵۱۶}

اسلام غافقی

جلیحه بن شجار بن صحار غافقی همراه مردانی از قوم خود به حضور پیامبر آمدند و گفتند: «ما سران قوم خود می‌باشیم و مسلمان شده‌ایم و سهم زکات خود را از اموالمان جدا کرده‌ایم».

عوز بن سریر غافقی نیز گفت: «به خدا ایمان آورده‌ایم و از رسول وی پیروی می‌کنیم».^{۵۱۷}

اسلام بارق

نمایندگان بارق در مدینه به حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمدند و پیامبر آنان را به اسلام دعوت فرمود. همگی مسلمان شدند و بیعت کردند و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای ایشان فرمانی صادر کردند.^{۵۱۸}

اسلام دوس

^{۵۱۴} (۶). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۲۶۷ و ۲۷۰.

^{۵۱۵} (۷). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۴۵؛ شهاب الدین نویری، پیشین، جلد سوم، ص ۹۶.

^{۵۱۶} (۱). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۲۸۰.

^{۵۱۷} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۵۲؛ شهاب الدین نویری، پیشین، جلد سوم، ص ۱۰۲.

^{۵۱۸} (۳). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۵۲.

طفیل بن عمرو دوسی که مردی شاعر و خردمند بود به مکه آمد و علی‌رغم سفارش قریش که با رسول الله صلی الله علیه و اله تماس نگیرد با وی ملاقات کرد. رسول الله صلی الله علیه و اله نیز اسلام را به او عرضه کرد و طفیل بدون درنگ، مسلمان شد و به قبیله خود بازگشت، ولی هرچه کوشید جز پدر و همسرش کسی اسلام نیاورد. از این‌رو، پس از مدتی مجدداً به مکه آمد و گزارش اسلام نیاوردن قبیله خود را به اطلاع رسول الله صلی الله علیه و اله رساند. آن حضرت درباره ایشان دعا کرد و گفت: «بار خدایا دوس را هدایت فرما». سپس طفیل به قبیله خود بازگشت و به دعوت قبیله خود مشغول شد. وی هنگام جنگ خیبر با هفتاد یا هشتاد خانوار دوسی در خیبر به رسول خدا صلی الله علیه و اله ملحق شد و آن حضرت نیز در غنایم آنان را سهیم کرد. پس از فتح مکه، طفیل از پیامبر صلی الله علیه و اله خواست او را برای سوزاندن بت «ذو الکفین» بت قبیله عمرو بن حممة بفرستد. رسول خدا صلی الله علیه و اله پذیرفت و طفیل بن عمر آن بت را آتش زد و به نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله بازگشت و در مدینه بود تا رسول الله صلی الله علیه و اله رحلت کردند.^{۵۱۹} شایان توجه است طفیل از مسلمانان دوران بعثت است که آزادانه اسلام را پذیرفت و خدمات مهمی به آن کرد و مقام درخور و شایسته‌ای یافت و سرانجام در جنگ یمامه به شهادت رسید.^{۵۲۰}

ص: ۹۱

قبیله دوس نیز با فعالیت‌های تبلیغی طفیل، قبل از قبایل دیگر یمنی و هنگامی که هنوز مکه فتح نشده بود، اسلام آوردند.

اسلام در قبیله ازدعمان

در ذی قعدة سال هشتم رسول خدا صلی الله علیه و اله عمرو بن عاص را به نزد جیفر پادشاه عمان و برادرش عبد فرستاد. در نامه‌ای نیز آنان را به اسلام دعوت کرد. سپس آنها اسلام آوردند و عمرو به دستور رسول الله صلی الله علیه و اله نزد آنان ماند. او صدقات توانگرانشان را می‌گرفت و بین نیازمندانشان تقسیم می‌کرد و از مجوسیان بومی عمان جزیه گرفت.^{۵۲۱} همچنین هیأتی از مسلمانان آزادشهر دبا در عمان به مدینه آمدند و در حضور رسول خدا صلی الله علیه و اله اعتراف به اسلام نمودند. رسول الله صلی الله علیه و اله نیز خذیفه باری را برای تعلیم قرآن و احکام و گرفتن زکات همراه آنان به دبا بفرستاد.^{۵۲۲}

^{۵۱۹} (۴). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۳۸۲.

^{۵۲۰} (۵). همان، ص ۳۸۵.

^{۵۲۱} (۱). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۲۶۲؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۲۶۲.

^{۵۲۲} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد السابع، ص ۱۰۱.

قبیله ازد از قبایل بزرگ یمنی است که شعبه‌های آن در مناطق مختلف جزیره العرب سکونت داشتند و هیچ‌گونه اتحاد و همبستگی در بین آنان وجود نداشت. حتی شاخه‌هایی که در سراه یمن زندگی می‌کردند و در همسایگی یکدیگر بودند در نزاع باهم بودند. از هیأت‌های نمایندگی متعددی که از دی‌ها به مدینه منوره فرستادند بر ما معلوم می‌گردد که بین آنان اختلاف و دودستگی وجود داشته است و رهبری واحدی نداشتند.

قبیله خزاعه

این قبیله در مر الظهران سکونت داشت.^{۵۲۳} افراد آن قبیله با همکاری بنو بکر بن کنانه توانستند سلطه «جرهم» بر مکه را از بین برند و حکومت بر شهر و تولیت خانه کعبه را به دست آورند.

سرانجام قصی بن کلاب با همکاری قریش و کنانه و قضاعه موفق شد خزاعه و بنی بکر را از مکه بیرون کند و فرمانروایی مکه و تصدی امور خانه کعبه را به دست آورد.^{۵۲۴} روابط خزاعه و بنی هاشم در زمان عبد المطلب به مسالمت گرایید و پیمان استواری بین خزاعه و عبد المطلب بسته شد تا در برابر دشمنان، پشتیبان و مددکار یکدیگر باشند.^{۵۲۵} روابط خزاعه و بنی هاشم چنان صمیمی بود که عبد المطلب از آنان همسر برگزید.^{۵۲۶}

ص: ۹۲

اسلام خزاعه

پس از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و اله به مدینه منوره، روابط همکاری و پشتیبانی خزاعه با رسول الله صلی الله علیه و اله ابعاد وسیعی یافت به گونه‌ای که مسلمان و مشرک آنان، همگی پیامبر صلی الله علیه و اله را دوست می‌داشتند و در مکه و تهامه هر اتفاقی می‌افتاد رسول خدا صلی الله علیه و اله را از آن باخبر می‌ساختند و از هواداران آن حضرت، محسوب می‌شدند.^{۵۲۷} همچنین معبد بن ابی معبد خزاعی پس از شکست احد نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آمد و از مصیبت وارده به ایشان اظهار ناراحتی کرد و در رواء ابو سفیان را که قصد بازگشت داشت ملاقات کرد و وی را از این کار برحذر داشت.^{۵۲۸} همکاری خزاعه با پیامبر صلی الله علیه و اله ادامه یافت تا هنگامی که قریش در سال پنجم هجری آهنگ مدینه کرد.

^{۵۲۳} (۳). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۹۲.

^{۵۲۴} (۴). ابن هشام، پیشین، ص ۱۱۷ و ۱۲۳؛ عبد القادر فیاض حروفش، قبيلة خزاعه في الجاهلية و الاسلام، ص ۴۴.

^{۵۲۵} (۵). محمد حمید الله، پیشین، ترجمه سید محمد حسینی، ص ۳۲۹.

^{۵۲۶} (۶). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۳۲۶.

^{۵۲۷} (۱). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص ۱۰۲.

^{۵۲۸} (۲). ابن هشام، پیشین، ص ۱۰۲ و اقدی، المغازی، المجلد الأول، ص ۳۳۴.

گروهی از سواران خزاعه به مدینه آمدند و حرکت آنان را به آگاهی پیامبر صلی الله علیه و اله رسانیدند.^{۵۲۹} در هنگام بستن صلح حدیبیه نیز بنی خزاعه پیمان همکاری خود را با رسول خدا صلی الله علیه و اله اعلام کردند.^{۵۳۰} بدین ترتیب روابط صمیمی و همکاری بین خزاعه و رسول الله صلی الله علیه و اله هر روز ابعاد بیشتری می یافت به گونه ای که وقتی انس بن زبیم الدیلی رسول خدا صلی الله علیه و اله را هجو کرد، جوانی از خزاعه بر او حمله برد که به جنگ میان خزاعه به مدینه منوره آمدند و شکایت بنی بکر و قریش را به رسول الله صلی الله علیه و اله بردند و همین، بهانه حمله پیامبر صلی الله علیه و اله به مکه شد.^{۵۳۱}

از متن ابن هشام برمی آید قبل از جنگ احد، گروهی از خزاعه مسلمان بوده اند،^{۵۳۲} از جمله:

نافع بن بدیل بن ورقاء که از قاریان قرآن بود و در حادثه بئر معونه کشته شد.^{۵۳۳} قبل از فتح مکه نیز رسول الله صلی الله علیه و اله نامه ای به بدیل بن ورقاء و بسر بن سفیان خزاعی نوشت و آن دو را به اسلام دعوت کرد که آن دو دعوت پیامبر صلی الله علیه و اله را پذیرفتند. بدیل در فتح مکه و غزوه حنین شرکت داشت^{۵۳۴} و به دستور پیامبر صلی الله علیه و اله سرپرستی غنایم حنین را برعهده گرفت.^{۵۳۵} وی در حجة الوداع

ص: ۹۳

همراه رسول الله صلی الله علیه و اله بود^{۵۳۶} و سرانجام قبل از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رفت.^{۵۳۷}

اسلام اوس و خزرج

رسول خدا صلی الله علیه و اله در هنگام مراسم حج و سایر اجتماعات مکه، قبایل عرب را به دین اسلام دعوت می فرمود، از آن جمله: در مراسم حج سال یازده، شش نفر از مردم خزرج با رسول خدا صلی الله علیه و اله ملاقات کردند.^{۵۳۸} اینان چون بشارت ظهور يك پیامبر را از یهودیان شنیده بودند^{۵۳۹} دعوت رسول الله

^{۵۲۹} (۳). واقدی، المغازی، المجلد الأول، ص ۴۴۵.

^{۵۳۰} (۴). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص ۳۱۸.

^{۵۳۱} (۵). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص ۳۹۰؛ واقدی، المغازی، المجلد الثاني، ص ۷۸۴.

^{۵۳۲} (۶). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص ۱۰۲.

^{۵۳۳} (۷). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۲۹۴.

^{۵۳۴} (۸). همان، ص ۲۹۴.

^{۵۳۵} (۹). واقدی، المغازی، المجلد الثاني، ص ۹۲۲.

^{۵۳۶} (۱). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۲۹۴.

^{۵۳۷} (۲). ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمييز الصحابه، الجزء الأول، ص ۱۴۱.

^{۵۳۸} (۳). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۴۲۸.

^{۵۳۹} (۴). قرآن مجید، بقره (۲)، آیه ۸۹.

صلی الله علیه و اله را اجابت کردند و با امید آن که اسلام، سبب تسکین کشمکش‌ها و اختلافات آنان خواهد شد و بین آنها الفت ایجاد خواهد کرد به شهر خود بازگشتند. با بازگشت این گروه به یثرب، در محافل اوس و خزرج، آوازه اسلام در پیچید. ^{۴۰} در جریان حج سال دوازده بعثت در گردنده عقبه منی، در مکه پنج نفر از شش نفر سال قبل و هفت نفر دیگر (جمعا دوازده نفر که ده نفرشان خزرجی و دو نفر دیگر اوسی بودند) با پیامبر صلی الله علیه و اله بیعت کردند که «برای خدا شریکی قرار ندهند، دزدی و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، بت‌ها را نپرستند و در کارهای نیک که رسول خدا صلی الله علیه و اله دستور دهد نافرمانی نکنند». این پیمان، عقبه اول یا «بیعة النساء» خوانده شده است. ^{۴۱}

پس از انجام بیعت، یثربیان از رسول خدا صلی الله علیه و اله خواستند که فردی را برای دعوت مردم یثرب به کتاب خدا همراه آنان بفرستد. رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف را همراه ایشان به مدینه فرستاد. مصعب چون وارد یثرب شد در خانه اسعد بن زراره سکونت اختیار کرد ^{۴۲} و روزها در محله‌های اوس و خزرج می‌رفت و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد. بدین سان، اسلام در یثرب شیوع یافت و کم‌کم در تمام خانه‌های مدینه وارد شد و خانه‌ای نبود که چندین مرد یا زن مسلمان در آن یافت نشود. ^{۴۳}

مصعب پس از نزدیک به يك سال تبلیغ اسلام، موفقیت زیادی پیدا کرد تا هنگام مراسم حج سال سیزدهم بعثت همراه مسلمانان یثرب به مکه باز آمد. ^{۴۴} با اتمام مراسم حج، ۷۳ مرد و دو زن (که یازده نفرشان اوسی و ۶۴ نفر دیگر خزرجی بودند) در محل عقبه منی با

ص: ۹۴

رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت کردند تا همان‌گونه که از زنان و فرزندان خود دفاع می‌کنند از پیامبر صلی الله علیه و اله نیز دفاع کنند.

بدین صورت، پیمان‌های عقبه اول و دوم، مقدمات هجرت مسلمانان و پیامبر صلی الله علیه و اله را به یثرب فراهم کرد و «هجرت موجب شکوفایی، تحکیم و تثبیت انقلاب و علت مبغیه بعثت در قالب تشکیل حکومت بود. رسول اکرم صلی الله علیه و اله سیاست داخلی خود را از مرحله تبلیغ اسلام و دعوت به کلمه

^{۴۰} (۵). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۴۳۰.

^{۴۱} (۶). همان، ص ۴۳۱.

^{۴۲} (۷). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۳۹۷.

^{۴۳} (۸). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۴۳۷.

^{۴۴} (۹). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۲۲۰.

طیبیه و موعظه حسنه به مرحله استقرار حکومت اسلامی و تحوّل نظام قبیله‌ای به دولت و تشریح احکام، تبدیل کرد».^{۵۴۵}

پس از گذشت حدود يك سال از ورود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به مدینه بنای مسجد النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و حجرات اطراف آن به پایان رسید و بیشتر مردم اوس و خزرج مسلمان شدند و تنها چند طایفه اوس به نام‌های خطمة، واقف، وائل و أمیّه در حال شرك باقی مانده بودند.^{۵۴۶}

مسلمانان خزرج و اوس در طی دوران ده ساله هجرت از هیچ‌گونه همکاری با رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله در بیخ نکرده و در جنگ‌های پیامبر با دشمنان اسلام با تمام توان وی را یاری کردند، به گونه‌ای که در فتح مکه با چهار هزار نفر همراه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله بودند.^{۵۴۷} و با این خدمات مقامی شایسته و درخور پیدا کردند به گونه‌ای که قرآن درباره آنان می‌فرماید: **وَ الَّذِينَ أَوْوُوا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ**^{۵۴۸} یعنی آنها که یاری کردند به حقیقت اهل ایمانند و هم آمرزش خدا و روزی نیکوی بهشتی مخصوص آنهاست.

بدین صورت، آنان به مقام پرافتخار انصار نایل شدند. در مقابل نیز رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله با اقدامات اصلاح‌گرایانه خود موفق شد آنها را از شرك، اختلافات و چالش‌های قبیله‌ای، اخلاق جاهلی، فقر و بدبختی و تحمّل ستم یهود نجات بخشد، به گونه‌ای که مولانا جلال الدین محمد بلخی در این باره سروده است:

يك ز ديگر جان خون‌آشام داشت

دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت

محو شد در نور اسلام و صفا

کینه‌های کهنه‌شان از مصطفی

همچو اعداد عنب در بوستان

اولا اخوان شدند آن دشمنان

در شکستند و تن واحد شدند.^{۵۴۹}

وزدم المؤمنون إخوه به پند

ص: ۹۵

^{۵۴۵} (۱). اصغر منتظر القائم، تاریخ صدر اسلام، ص ۱۱۱.

^{۵۴۶} (۲). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۵۰۰.

^{۵۴۷} (۳). واقدی، المغازی، المجلد الثاني، ص ۷۹۸.

^{۵۴۸} (۴). انفال (۸) آیه ۷۴.

^{۵۴۹} (۵). مولوی، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر دوم، بیت ۳۷۱۳.

این قبیله از قبایل بزرگ قحطانی است که دانشمندان انساب نسب آن را چنین آورده‌اند:

طی بن ادد بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبأ.^{۵۵۰} قبیله طی دارای شاخه‌های زیادی بود که مشهورترین آنها «جندب بن خارجه بن فطرة بن طی» و «الغوث بن طی» می‌باشند. شاخه جندب به نام مادرش جدیله شناخته می‌شود. فرزندان جندب «بنو ثعلبة بن رومان بن جندب» و «بنو ثعلبة بن ذهل بن رومان بن جندب» و «بنو ثعلبة بن جدعاء بن ذهل بن رومان» بودند که به الثعالب سه‌گانه مشهورند.^{۵۵۱} خاندان حاتم طایی از بنو ثعلبة بن جدعاء بودند.^{۵۵۲}

جایگاه طی در سرزمین جوف که مراد و همدان در آن سکونت داشتند بود. پس از مهاجرت ازد به دنبال آنان مهاجرت کردند^{۵۵۳} و در سمیرا^{۵۵۴} و فید^{۵۵۵} در کنار بنی اسد در سرزمین نجد فرود آمدند^{۵۵۶} و بر کوه «اجأ» و «سلمی»^{۵۵۷} که از بنی اسد بود، دست یافتند. پس از آن، قسمتی از سرزمین تمیم در نجد بین حیره و یمامه و مساکنی از غطفان در نجد را تصاحب کردند. روستاهای طی دومة، سکاكة، القاره، ظریب و محضر^{۵۵۸} بود (نقشه شماره نه).

طی رفتار بدوی و نیمه‌بدوی داشت و حتی بین شاخه‌های آن، پیکارهای سختی اتفاق افتاد، از آن جمله جنگ «الفساد» که بین بنو جدیله و بنو الغوث به وقوع پیوست. این جنگ چهار روز طول کشید. نبرد در روز چهارم در عرنان بین تیماء و دو کوه طی ادامه یافت که بنو الغوث پیروز شدند.^{۵۵۹}

روابط طی با بعضی از قبایل معدی، مثل شاخه غنی از «قیس بن عیلان» تیره بود و قبیله غنی به رهبری طفیل الغنوی طی را در شرق کوه سلمی شکست داد و بسیاری از آنها را کشت و غنایم زیادی

ص: ۹۶

^{۵۵۰} (۱). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۴۷؛ ابن حزم، پیشین، ص ۳۹۹؛ هشام بن محمد کلبی، جمهرة النسب، الجزء الأول، ص ۱۷۹.

^{۵۵۱} (۲). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۲۶؛ ابن درید، پیشین، الجزء الثانی، ص ۳۸۰.

^{۵۵۲} (۳). ابن عبد ربّه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۱۳.

^{۵۵۳} (۴). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء الحادی عشر، ص ۱۶۸.

^{۵۵۴} (۵). سمیراء در مسیر حجاج و یکی از منازل راه مکه بود» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثالث، ص ۲۵۵ (ذیل کلمه سمیرا).

^{۵۵۵} (۶). قید از منازل نیمه راه مکه و کوفه است» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص ۲۸۲ (ذیل کلمه قید).

اجأ یکی از کوه‌های طی در غرب کوه فید قرار دارد» ر. ک: عبد القادر فیاض حرفوش، قبيلة طی، ص ۹۲.

^{۵۵۶} (۷). عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الثانی، ص ۶۸۹ (ذیل کلمه طی).

^{۵۵۷} (۸). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

^{۵۵۸} (۹). عمر رضا کخاله، پیشین، الجزء الثانی، ص ۶۸۹.

^{۵۵۹} (۱۰). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء الثالث عشر، ص ۱۰.

به دست آورد.^{۵۶۰} همچنین طی با بنی عامر و «ایاد» پسر نزار درگیری‌هایی داشتند،^{۵۶۱} ولی با بنی اسد هم‌پیمان بودند، زیرا سرزمینشان در کنار هم بود. طی با غطفان نیز هم‌پیمان بود، اما سرانجام در نزدیک بعثت نبوی میان طی و بنی اسد اختلاف افتاد و بنی اسد با غطفان هم‌سخن شدند و با طی جنگیدند^{۵۶۲} و آن قبیله را از سرزمینش بیرون کردند. ذی الخمار بن عوف جذمی آزرده شد و پیمانی را که با غطفان داشت برید و پیش دو طایفه طی (غوث و جدیله) فرستاد و پیمانشان را تجدید کرد و آنان را یاری داد تا به‌جای‌گاه خود بازگشتند^{۵۶۳} و بعدا پیامبر صلی الله علیه و اله فرمانی برای بنی اسد نوشت و آنان را از نزدیک شدن به سرزمین طی و تصرف آب‌های آن بازداشت.^{۵۶۴} روابط طی با بکر بن وائل نیز خصمانه بود، به صورتی که حاتم رهبر طی بر آنان غارت برد، ولی شکست خورد و تعدادی کشته و اسیر داد و خود وی نیز به اسارت درآمد.^{۵۶۵}

روابط طی با ساسانیان صمیمانه بود و طی از منافع آنان حمایت می‌کرد، به گونه‌ای که وقتی نعمان بن منذر از طی تقاضای کمک کرد آنان نپذیرفتند^{۵۶۶} و بعدا نیز خسرو پرویز ایاس بن قبیصه طایی را همراه یک مأمور پارسی به نام نخیرجان [نخارجان] به مدّت نه سال بر حکومت حیره گمارد.^{۵۶۷}

این روابط صلح‌آمیز و دشمنانه با دیگر نیروها نشان این است که قبیله طی از قبایل پرنفوذ و قدرتمند نجد بود که خسرو پرویز از آنان حاکمی برای حیره انتخاب کرد، اگرچه طی مدّتی زیر سلطه حارث بن عمرو کندی و پسرش شرحبیل قرار داشت.^{۵۶۸}

اسلام طی

پانزده نفر از نمایندگان قبیله طی به ریاست زید الخیل بن مهلهل به مدینه آمدند و نزد رسول الله صلی الله علیه و اله مسلمان شدند و رسول خدا صلی الله علیه و اله به هر یک پنج اوقیه نقره جایزه داد و به زید دوازده و نیم اوقیه و او را «زید الخیر» نامگذاری کرد و فید و قسمتی از زمین‌های اطراف آن را به او واگذار فرمود. ولی زید در بازگشت از دنیا رفت و همسرش نامه‌ای را که رسول خدا صلی الله علیه و اله برای

^{۵۶۰} (۱). همان، الجزء الخامس عشر، ص ۳۵۲.

^{۵۶۱} (۲). عمر رضا کخاله، پیشین، ص ۶۹۰.

^{۵۶۲} (۳). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۹۱.

^{۵۶۳} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۸۶.

^{۵۶۴} (۵). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۲۶۹.

^{۵۶۵} (۶). ابو عبیده معمر بن المثنی، پیشین، الجزء الثالث، ص ۶۰۳.

^{۵۶۶} (۷). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۶۶.

^{۵۶۷} (۸). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص ۶۱۴.

^{۵۶۸} (۹). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۶۸.

وی نوشته بود سوزاند.^{۵۶۹} پس از آن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در سال دهم هجری علی علیه السلام را برای تخریب بتکده فلس گسیل داشتند. وی با دویست سوار به منطقه خاندان حاتم حمله برد و بتکده را خراب کرد و با غنایم و اسیرانی از جمله: سفانه دختر حاتم طایی به مدینه بازگشت.^{۵۷۰} سفانه با اشاره حضرت علی علیه السلام از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درخواست آزادی خود را کرد و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مقداری لباس و خرجی راه و مرکبی به او داد و وی را آزاد کرد. عدی بن حاتم که هنوز بر آیین مسیحیت بود به هنگام حمله حضرت علی علیه السلام به شام فرار کرد. سفانه پس از آزادی به شام رفت و برادر خود را به مدینه آورد و عدی بن حاتم به حضور رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله رسید و مسلمان شد.^{۵۷۱} پس از آن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را مأمور جمع‌آوری زکات قومش کرد.^{۵۷۲} قبیله طی در دین اسلام راسخ و استوار بود، زیرا در جریان ارتداد قبایل عرب جز دو نفر هیچ‌یک از آنان^{۵۷۳} از دین خارج نشدند و فرمان‌های رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به خاندان «معاویة بن جریول» طی و «عامر بن اسود بن عامر جوین طایی» و «زید الخیل طایی» حکایت از توجّه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به این قبیله دارد.^{۵۷۴}

قبیله کنده

یکی دیگر از قبایل بزرگ قحطانی، قبیله کنده است که انسایان نسب او را چنین آورده‌اند:

ثور [کنده] بن عفیر بن عدیّ بن الحارث بن مرّة بن ادد بن زید بن یشجب بن عرب بن زید بن کهلان بن سبأ.^{۵۷۵} کنده به دو شاخه بزرگ بنی معاویه و بنی اشرس^{۵۷۶} تقسیم می‌شد. بنی اشرس به شاخه‌های تجیب، صدف، السکاسک و السکون^{۵۷۷} و بنی معاویه به دو شاخه الرئس و بنی حارث تقسیم^{۵۷۸} می‌گردید.

^{۵۶۹} (۱). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۷۷.

^{۵۷۰} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۲۲.

^{۵۷۱} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۳۷۶؛ عبد القادر فیاض حروفش، قبیله طی، ص ۹۸ و ۴۰۰.

^{۵۷۲} (۴). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۲۲.

^{۵۷۳} (۵). هشام بن محمد کلّبی، جمهرة النسب، الجزء الأول، ص ۲۳۷.

^{۵۷۴} (۶). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۲۶۹.

^{۵۷۵} (۷). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۰۴؛ ابن حزم، پیشین، ص ۴۲۵.

^{۵۷۶} (۸). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۰۵.

^{۵۷۷} (۹). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۰۹؛ ابن حزم، پیشین، ص ۴۲۹.

^{۵۷۸} (۱۰). ابن عبد ربه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۰۶.

کنده از قبایل قدرتمند یمنی است که «در روزگار شمریهرعش به ارتش پادشاهان حمیر پیوستند؛ زیرا آنان جنگاورانی نیرومند و پرخاشگر بودند که برای بیم دادن دشمنان از آنها

ص: ۹۸

استفاده می‌شد».^{۵۷۹} در نیشته‌های عربستان جنوبی پس از میلاد، از آن جمله کتیبه جامه به شماره ۶۶۰ و ۶۶۵ و ریگمانس به شماره ۵۱۰^{۵۸۰} نام این قبیله مکرّر به صورت «کدت» آمده است. واژه اعراب که پیش از نام کنده آمده معلوم می‌دارد که این قبیله بیابان‌گرد بوده و سکونت‌گاهی ثابت نداشته است. از این‌رو، شاهان یمن برای سرکوبی دشمنان خود (از قبایل یمنی یا معدی)، از این قبیله سود می‌جستند.^{۵۸۱} در کتیبه‌ای (YR ۵۱۰) که به سال ۵۱۶ میلادی برمی‌گردد و پروفوسور ریگمانس در وادی مأسل آن را کشف و منتشر کرد نام کنده و مذحج همراه بنی ثعلبه به عنوان اعراب آمده است.^{۵۸۲} محققان این واژه را معمولاً به مفهوم «اعرابی - اعراب بادیه‌نشین - بدوی» گرفته‌اند.^{۵۸۳} در کتیبه ۵۰۸ ریگمانس و ۲۲۸ فیلیبی^{۵۸۴} نیز نام کنده به صورت عرب‌های کنده آمده که با یوسف اسار جنگیده‌اند.^{۵۸۵} پیکار کنده با شاهان یمن حکایت از قدرت سیاسی - نظامی این قبیله دارد. البته در روزگاران مختلف، این قدرت در درجات شدت و ضعف قرار داشت، به گونه‌ای که ابرهه یزید بن کبشه کندی را به عنوان عامل خود برکنده منصوب کرد که به سال ۵۴۲ میلادی علیه ابرهه قیام کرد، ولی ابرهه قیام او را فرونشاند^{۵۸۶} و مجدداً به سال ۵۴۷ میلادی ابجبر کندی را بر آنان گمارد.^{۵۸۷}

صفحات درخشان تاریخ کنده در شمال با نام حارث بن عمرو مرتبط است. در سال ۵۰۲ میلادی امپراتور آناسیاسیوس با حارث کندی پیمان صلح منعقد کرد.^{۵۸۸} پس از آن، درگیری‌های خونینی میان لخمیان و کندیان در سال ۵۲۸ میلادی به وقوع پیوست^{۵۸۹} و حارث نواده حجر آکل المرار موفق شد حیره را به تصرف

^{۵۷۹} (۱). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۵۲.

^{۵۸۰} (۲). همان، ص ۵۵۲.

^{۵۸۱} (۳). همان، ص ۵۹۰.

^{۵۸۲} (۴). پیگولوسکایا، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ترجمه عنایت الله رضا، ص ۳۳۰.

^{۵۸۳} (۵). همان، ص ۳۳۲.

^{۵۸۴} (۶). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۸۹.

^{۵۸۵} (۷). همان، الجزء الثاني، ص ۵۹۶.

^{۵۸۶} (۸). پیگولوسکایا، پیشین، ص ۳۳۸.

^{۵۸۷} (۹). همان، ص ۳۴۳.

^{۵۸۸} (۱۰). همان، ص ۳۲۵.

^{۵۸۹} (۱۱). همان، ص ۳۲۸.

درآورد و بر سرزمین لخمیان فرمان براند^{۵۹۰} و فرزندان خود را بر قبایل کنانه و بنی اسد و بنی تمیم و بنی ثعلب که در نجد بودند بگمارد.^{۵۹۱}

ص: ۹۹

حارث بر قبایل معد و سرزمین حیره فرمان می‌راند تا انوشیروان به پادشاهی رسید و منذر بن ماء السماء را بر حکومت حیره تعیین کرد. چون منذر به حیره نزدیک شد حارث کندی گریخت و سرانجام به دست قبیله بنی کلب کشته شد.^{۵۹۲}

پس از مرگ حارث بین فرزندان سلمه و شرحبیل اختلاف افتاد و به پیکار با یکدیگر برخاستند و در کلاب بین کوفه و بصره با یکدیگر روبه‌رو شدند.^{۵۹۳} شرحبیل به دست بنو ثعلب کشته شد.^{۵۹۴} بدین صورت؛ احوال کنده پریشان شد و حکومت از دست بنی آکل المرار خارج شد و متفرق شدند و به حضرموت^{۵۹۵} مقر اصلی خویش بازگشتند.^{۵۹۶} سپس فرمانروایی به دست «معدی کرب بن جبلة» و «قیس بن معدی کرب» از شاخه «بنی معاویة الاکرمین بن الحارث» افتاد.^{۵۹۷} در روزگار قیس دین اسلام در مکه ظهور کرد. آن‌گاه اشعث بن قیس به ریاست آنان رسید.^{۵۹۸}

بدین‌سان، «دولت کنده در واقع دولت بدویان و اتحادی با قبایل معد، تحت زعامت شیوخ قبایل کنده از جنوب عربستان بود».^{۵۹۹} کنده‌یان موفق شدند حکومتی متحد و مشترک با قبایل معدی و نجدی در سرزمین‌های شمال شرقی جزیره العرب پدید آورند، ولی ملوک آنان، آن‌گونه که باور کاسکل^{۶۰۰} می‌باشد دارای گارد محافظ نبودند. آنان در رأس نیروهای قبیله‌ای قرار داشتند و بیش از همه بر قبایل و عشیره‌ها و خاندان‌های خود اعتماد داشتند که گاه نیز بین آنان اختلاف‌های شدیدی بروز می‌کرد. داستان‌های ایام العرب و جنگ‌های قبیله‌ای از يك سو با خودشان و از سویی دیگر، با قبایل دیگر همچون حضرموت و مراد، مؤید آن است که سازمان جنگی آنان صورت قبیله‌ای داشت و مثل يك نظام پادشاهی دارای گارد محافظ و

^{۵۹۰} (۱۲). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۷.

^{۵۹۱} (۱۳). ابن شُبّه، تاریخ المدینة المنورة، الجزء الثاني، ص ۵۴۴؛ ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء التاسع، ص ۸۱.

^{۵۹۲} (۱). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۷.

^{۵۹۳} (۲). ابو عبیده معمر بن المثنی، الجزء الثاني، ص ۴۷. یعقوبی علّت این اختلاف را فتنه‌انگیزی منذر می‌نویسد. «ر. ک: یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۶۹».

^{۵۹۴} (۳). ابن شُبّه، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۴۵.

^{۵۹۵} (۴). ابو عبیده معمر بن المثنی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۶۵.

^{۵۹۶} (۵). فیلیپ حتّی، پیشین، ترجمه ابو القاسم پاینده، ص ۱۰۷.

^{۵۹۷} (۶). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۸.

^{۵۹۸} (۷). همان، ص ۱۴۸.

^{۵۹۹} (۸). پیگولوسکایا، پیشین، ص ۳۵۲.

^{۶۰۰} (۹). W. ۳۴۰. lekSaC. W. p nelleuQ nehcsimiehnie eiD. به نقل از پیگولوسکایا، پیشین، ص ۳۵۲.

تشکیلات نظامی پیچیده و مقتدر و منظم نبودند. از متن ابو عیبه معمر بن مثنی درباره بیکار کلاب^{۶۰۱} نیز برمی آید که نیروهای همراه شرحبیل بن حارث از بنی بکر و قبایل متحد وی بودند و نیروهای سلمه بن حارث از تغلب، «النمر» و قبایل دیگر هم‌پیمان وی بودند.

ص: ۱۰۰

بدین صورت؛ درمی یابیم اولاً، رفتار و خوی بیابان گردی آنان موجب اختلاف و کشمکش و عدم همبستگی آنها بود و ثانیاً، سازمان جنگی آنان شکل قبیله‌ای داشت که در ایام حارث (۴۶۰-۵۳۸) بر شرق عربستان تسلط یافتند. قدرت حارث از چند عامل نشأت می‌گرفت:

همراهی قبایل یمنی با وی، هم‌پیمانی با قبایل معدی و نجدی، برخورداری از حمایت امپراتوری روم شرقی، ضعف قدرت سیاسی حکومت ساسانی در ایام کواد (قباد)^{۶۰۲} و همراهی و یاری بکر بن وائل با حارث به واسطه کینه‌ای که از آل لخم داشتند.^{۶۰۳} بدین صورت، «کندیان سازمان نظامی دموکراتیکی را تشکیل می‌دادند که پیشروی و حملاتشان سبب ارتباط گروه‌های قابل ملاحظه‌ای از اعراب ساکن، نیمه‌بدوی و بدوی در محدوده‌ای وسیع شده بود».^{۶۰۴} در روایات و اشعار عرب از امرا و ملوک کنده بسیار یاد شده است^{۶۰۵} و «تعدادشان را به هفتاد نفر می‌رسانده‌اند»^{۶۰۶} که اولین آنها مرتع و سپس پسرش ثور^{۶۰۷} و آخرین آنان اشعث بن قیس^{۶۰۸} بود. این بدین واسطه است که اینان جنگاورانی نیرومند و پرخاشگر بودند و خونریزی را دوست داشتند و از این روی، قدرت سهمگینی پیدا کردند و به همین جهت، نام ایشان داخل در اسم پادشاهان درآمد.^{۶۰۹}

حکومت کندیان در نجد و حیره امتزاجی از عناصر کوچنده و ساکن حضری و بری بود. به همین جهت، تمام خصلت‌ها و مظاهر بادیه‌نشینی را از خود دور نساخته بودند. خوی بدوی و قبیله‌ای در یک‌جا جمع شده بود و اختلافات و درگیری‌های قبیله‌ای داخلی آنان بازتابی از این رفتار بود که در جنوب نیز از همبستگی و اتحاد و حکومت واحد برخوردار نبودند، آن‌گونه که سه هیأت نمایندگی از کنده، تجیب و صدف به مدینه منوره آمدند.

^{۶۰۱} (۱۰). ایام العرب، الجزء الثاني، ص ۴۷.

^{۶۰۲} (۱). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ترجمه جعفر شعار، ص ۱۰۸.

^{۶۰۳} (۲). همان، ص ۱۰۹؛ جواد علی، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۳۵.

^{۶۰۴} (۳). پیگولوسکایا، پیشین، ص ۳۵۳.

^{۶۰۵} (۴). ابن شبهه، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۴۵؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۶۷؛ حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۷.

^{۶۰۶} (۵). عبد الرحمان عبد الواحد الشجاع، پیشین، ص ۴۴.

^{۶۰۷} (۶). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۶۸.

^{۶۰۸} (۷). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۸.

^{۶۰۹} (۸). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۵۲.

هیأت نمایندگی کنده به رهبری اشعث بن قیس بن معدی کرب را چهار نفر از بزرگان کنده به نام‌های مخوس، مشرح، جمدا، أبضعة همراهی می‌کردند. اینان صاحب دژهایی بودند و به‌همین جهت، به پادشاهان چهارگانه شهرت یافتند. در جریان ارتداد آنان کشته شدند^{۶۱۰} و زیاد بن لبید انصاری^{۶۱۱} در این باره

ص: ۱۰۱

سروده است:

نحن قتلنا الأملاك الأربعة جمدا و مخوسا و مشرحا و أبضعة^{۶۱۱}

از آنچه گذشت این حقیقت بر ما روشن می‌گردد که این پادشاهان از پادشاهی جز نامی نداشتند و آن‌گونه که ابن شبّه^{۶۱۲}، یعقوبی^{۶۱۳}، یاقوت^{۶۱۴} و بلاذری^{۶۱۵} بر ما معلوم داشته‌اند این شاهان چهارگانه فقط مالک دژه‌های خود بودند و پس از قتل حارث بن عمرو کندیان «اصلا دارای سلطنت نبودند و اینان دارای ثروت و مکت بودند و به نام ریحانه یمن خوانده می‌شدند»^{۶۱۶} و ابن خلدون نیز از قول جرجانی می‌نویسد: «پس از اینان در میان کنده پادشاهی دیده نشده، جز آن که در میانشان صاحبان ریاست و سروری بودند تا آن‌جا که عرب قبیله کنده را قبیله پادشاهان می‌نامید».^{۶۱۷} بدین‌سان، نظریه کاسکل را در این باره که گفته: «دولت کندیان هرگز دولتی بدوی (بادیه‌نشین) نبوده است»^{۶۱۸} و حاکمیت آنان را «دولت کنده» و «دولت شهر» خوانده^{۶۱۹} نمی‌توان پذیرفت و عنوان ملك را اینان از اجدادشان به ارث می‌بردند و به آن افتخار می‌جستند و آن‌گونه که از رفتار امرئ لقیس^{۶۲۰} شاعر و اشعث بن قیس برمی‌آید جاه‌طلبی آنان را وامی‌داشت تا با این عنوان بر رقبای خود برتری جویند. در واقع اینان مالک دژه‌ها بودند و به‌طور مستقل بر قلعه‌ها و سرزمین‌های خود حکومت می‌کردند و در قبیله خود ملك خوانده می‌شدند، به‌طوری که ابن سعد می‌گوید: به این علت به آنان پادشاه

^{۶۱۰} (۹). ابن شبّه، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۴۳.

^{۶۱۱} (۱). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۲۷۱ (ذیل کلمه حضرموت).

^{۶۱۲} (۲). ابن شبّه، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۴۵.

^{۶۱۳} (۳). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۱.

^{۶۱۴} (۴). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۲۷۱، (ذیل کلمه حضرموت).

^{۶۱۵} (۵). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۰۹.

^{۶۱۶} (۶). ابن شبّه، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۴۵.

^{۶۱۷} (۷). ابن خلدون، العبر، الجزء الثاني، ص ۲۷۵.

^{۶۱۸} (۸). W. I. Leisa. p nelleuQ nehcsimiehnne eiD. (به نقل از پیگولوسکایا، پیشین، ترجمه عنایت الله رضا، ص ۳۵۲).

^{۶۱۹} (۹). پیگولوسکایا، پیشین، ترجمه عنایت الله رضا، ص ۳۵۲.

^{۶۲۰} (۱۰). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء التاسع، ص ۸۷.

می‌گفتند که دژه‌هایی داشتند و مالك آنچه در آنها قرار داشت، بودند.^{۶۲۱} از متن ابن هشام^{۶۲۲} و واقدی^{۶۲۳} برمی‌آید برادران اکيدر بن عبد الملك السكونی از کنده که پادشاه دومة الجندل بود در امر حکومت با وی شريك بودند و اکيدر تنها عنوان پادشاهی داشته است.

ص: ۱۰۲

جایگاه کنده

سرزمین کنده در حضرموت بین دو دژه در این منطقه محصور بود. آن دو دژه عبارتند از دره عین و دیگری دوعن که در بالای آن قلاع قرار داشت و در پایین آن، مزارع و نخلستان بود.^{۶۲۴} در میان این دو دژه، قلعه نجیر و شهر تریم^{۶۲۵} که مقر پادشاهان بنی عمرو بن معاویه بود قرار داشت^{۶۲۶} (نقشه شماره ده).

پس از آن، دسته‌هایی از کنده به سوی عراق و سرزمین معدیان مهاجرت کردند. از میان آنان حارث بن عمرو بن حجر موفق شد بر حیره و قبایل معدی و نجدی فرمانروایی کند. پس از جنگ داخلی فرزندان حارث و کشتاری که منذر از بازماندگان آنان راه انداخت^{۶۲۷} فرمانروایی از آنان منقرض شد^{۶۲۸} و باقی‌مانده کندیان به مساکن نخستین خود در حضرموت بازگشتند.^{۶۲۹} در هنگام ظهور اسلام، بیشتر مخالف‌های حضرموت در کنترل سیاسی این قبیله بود و گروه‌های قبیله‌ای دیگر در کشور را به مبارزه می‌طلبیدند.^{۶۳۰} از حاکمیت اکيدر بن عبد الملك سکونی بر دومة الجندل که در جریان جنگ تبوك به اسارت خالد بن ولید درآمد^{۶۳۱} برمی‌آید که همه کندیان به حضرموت بازنگشته و برخی از سکونی‌ها در شمال باقی ماندند و در دومة الجندل حکومتی مبتنی بر رفتارهای قبیله‌ای برپا داشتند.

بدین‌سان، درمی‌یابیم تنها بخشی ناچیز از قبایل کنده از جنوب به شمال عزیمت کردند و بخش بزرگی از قبایل کنده در حضرموت باقی ماندند^{۶۳۲} و «استقلال خود را حفظ کردند. اواسط سده پنجم میلادی هنگامی

۶۲۱ (۱۱). ابن سعد، پیشین، المجلد الخامس، ص ۱۳.

۶۲۲ (۱۲). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص ۵۲۶.

۶۲۳ (۱۳). المغازی، المجلد الثاني، ص ۱۰۲۰.

۶۲۴ (۱). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۶۸.

۶۲۵ (۲). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۲۸ (ذیل کلمه تریم).

۶۲۶ (۳). حسن بن احمد همدانی، الاکلیل، تحقیق نبيه امين فارس، الجزء الثامن، ص ۹۰.

۶۲۷ (۴). ابن شیبّه، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۴۵.

۶۲۸ (۵). حمزة بن حسن اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۸.

۶۲۹ (۶). جواد علی، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۱۹ و ۳۷۸.

۶۳۰ (۷).

۶ . malsI ylrAe ni hemey eht, ja, daM- La- M ja, daM nishuM- ladba ۹- ۲۳۳P, yrotsih laciTloP a

۶۳۱ (۸). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص ۵۲۶.

۶۳۲ (۹).

که کنديان به سرزمین‌های عربستان مرکزی رفتند و در آن‌جا دولت خود را تأسیس نمودند، روابط خود را با آن دسته از قبایل خویش که در جنوب باقی ماندند همچنان حفظ کردند و از حمایت ملوک حمیر نیز برخوردار گشتند».^{۶۳۳}

شاخه تجیب در منطقه کسرقشاقش در وسط حضرموت سکونت داشت. این منطقه

ص: ۱۰۳

دارای روستاهای زیادی بود، از جمله: روستاهای بزرگ هینن^{۶۳۴} که در پایین آن بازاری و در بالای آن قلعه‌ای بود^{۶۳۵} و بنو الحارث بن عمرو بن حجر آکل المرار در شهر دمّون سکونت داشتند.^{۶۳۶} جای‌گاه بنی حارثه از تجیب شهر بزرگ حورّه بود.^{۶۳۷} از قلعه‌های مشهور کنده قلعه نجیر^{۶۳۸} می‌باشد.

کنده و دیگر قبایل

در میان کنده و قبایل حضرموت جنگ‌هایی بود که آنها را نابود ساخت،^{۶۳۹} ولی شاخه صدف با قبایل حضرموت رابطه داشت و به آنها نامیده می‌شد.^{۶۴۰} شاخه‌های دیگر کنده هرکدام به‌طور مستقل با همسایگانشان روابطی داشتند. شاخه تجیب با مذحج، روابط خویشاوندی داشت؛ زیرا مادرشان که به او انتساب داشتند تجیب دختر ثوبان از قبیله مذحج بود.^{۶۴۱} به‌طور کلی کنده با مذحج پیوندهای نیکو برقرار کرده بود،^{۶۴۲} ولی گاهی روابط آنان تیره می‌شد مثلاً قیس بن معدی کرب کنده پدر اشعث با آن که هم‌پیمان مراد بود، عهد خویش را نقض کرد و با آنها جنگید و کشته شد. اشعث درصدد خونخواهی پدر برآمد، ولی اسیر شد و مجبور گشت سه هزار شتر فدیّه دهد تا آزادی خود را به دست آورد.^{۶۴۳} اشعث بار دیگر به بنی حارث بن کعب از مذحج نیرنگ زد و پیمان صلح و حسن همجواری خود را با آنان شکست، در نتیجه بار دیگر

. ۲۰۸ . ۲۰۲ . G۱۹۳۱۷, latneiro ednoM el. raruM la likA fo ylimaF eht fo nuaG- la. rednilo.

^{۶۳۳} (۱۰). پیگولوسکایا، پیشین، ص ۳۴۱.

^{۶۳۴} (۱). حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۷۱.

^{۶۳۵} (۲). همان، ص ۱۶۷.

^{۶۳۶} (۳). همان، ص ۱۶۸.

^{۶۳۷} (۴). همان، ص ۱۶۸ و ۱۷۱.

^{۶۳۸} (۵). همان، ص ۱۶۹.

^{۶۳۹} (۶). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۲۶۷.

^{۶۴۰} (۷). عبد الرحمن عبد الواحد الشعاع، پیشین، ص ۴۴.

^{۶۴۱} (۸). ابن حزم، پیشین، ص ۴۲۹.

^{۶۴۲} (۹). جواد علی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۵۲ و ۵۹۶.

^{۶۴۳} (۱۰). ابو علی اسماعیل بن قاسم الفالی، پیشین، ص ۱۴۶.

اسیر شد و قرار گردید، برای آزادی خود دویست شتر ماده جوان فدیة دهد، ولی او صد شتر داد و صد شتر دیگر را پرداخت نکرد تا این که اسلام آمد و امور جاهلی را از بین برد.^{۶۴۴}

چنین به نظر می‌رسد خیانت در تاریخ خاندان معدی کرب بن جبلة، قبل و بعد از اسلام، امری رایج بوده است: فروة بن مسیك مرادی هم‌پیمان با کنده بود، ولی آنان به وی خیانت کرده؛ او را یاری ندادند و فروه درباره خیانت آنان سروده است:

ص: ۱۰۴

كالزجل خان الرجل عرق نساؤها^{۶۴۵}

لما رأيت ملوك كنده أعرضت

آن‌گاه که پادشاهان کنده خیانت کردند و از کمک بازایستادند، گام‌ها برای حرکت بدن را یاری نکرد.

اشعث در جریان ارتداد قبایل جنوب، پس از شکست از زیاد بن لیبید بیاضی پیمان صلحی با وی بست و به قوم خود خیانت کرد.^{۶۴۶} بعد از اسلام شاهد ارتداد اشعث و خیانت‌های وی به حضرت علی علیه السلام هستیم و بعداً نیز فرزند و نواده‌اش خیانت‌هایی داشته‌اند؛ به همین جهت، این خاندان در تاریخ «مشهور به خیانت می‌باشند».^{۶۴۷}

بین شاخه‌های کنده روابط نزدیکی برقرار نبود، ولی گاهی در مقابل قبایل دیگر باهم متحد می‌شدند، آن‌گونه که الجون بن کثوم السکونی با اکراه برای آزادی برادرش قیسبة (بزرگ سکون) که در اسارت بنی عامر بن عقیل بود، با قیس بن معدی کرب کنده متحد شد.^{۶۴۸}

اسلام کنده

از شاخه معاویة الاکرمین، اشعث بن قیس همراه شصت نفر از سواران قبیله کنده^{۶۴۹} از جمله:

^{۶۴۴} (۱۱). ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ترجمه حسین قره چانلو، ص ۲۸۱.

^{۶۴۵} (۱). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۸۲.

^{۶۴۶} (۲). واقدی، کتاب الزده، تحقیق یحیی الجبوری، ص ۲۱۱.

^{۶۴۷} (۳). ابن رسته، پیشین، ص ۲۸۱.

^{۶۴۸} (۴). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء الثالث عشر، ص ۵ و ۶.

چهار نفر از بزرگان بنی عمرو بن معاویه (به نام‌های مخوس، مشرح، جمد و أبضعه) به مدینه آمدند. آنان با تبختر و غرور خاصی خود را آراسته بودند و در حالی که جبه‌های حریر سیاه حاشیه‌دار پوشیده و دیبای‌های زربفت که جقه‌های زرین داشت بر تن کرده بودند، وارد مسجد النبی شدند. رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود: مگر شما مسلمان نشده‌اید؟ گفتند: چرا. فرمود: پس اینها چیست که بر تن کرده‌اید؟ این جامه‌ها را درآورید. آنان نیز لباس‌های حریر خود را بر زمین انداختند و با رسول الله صلی الله علیه و اله سخن گفتند.^{۶۵۰}

اسلام صدف

نمایندگان صدف که بیش از ده نفر بودند به مدینه آمدند و با رسول خدا صلی الله علیه و اله بین خانه و منبرشان برخورد کردند و بدون سلام نشستند. رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود: آیا شما مسلمان هستید؟

ص: ۱۰۵

گفتند: آری. فرمود: چرا سلام نکردید؟ آنان به پا خاستند و گفتند: «السلام عليك أيها النبي و رحمة الله». رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: سلام بر شما باد، بنشینید. آنها نشستند و از رسول الله صلی الله علیه و اله سؤالاتی کردند که حضرت پاسخ فرمودند.^{۶۵۱}

اسلام تجیب

سیزده نفر از نمایندگان تجیب در سال نهم هجری به مدینه آمدند، در حالی که زکات اموال خود را نیز همراه آورده بودند. سپس آنان به سرزمین خود بازگشتند و در مراسم حج سال دهم هجری در منی به حضور پیامبر صلی الله علیه و اله رسیدند.^{۶۵۲}

از مباحثی که درباره تاریخ سیاسی و قبایل یمن گفته شد به‌طور خلاصه می‌توان نتیجه گرفت در نظام پادشاهی قبتان، قبایل در امر حکومت شریک بودند و کشور اوسان نیز از اتحاد قبایل مستقل پدید آمده بود. قبایل در دوره‌های مختلف پادشاهی سبأ، حضور گسترده داشتند و ساختار حکومتی آنان در دوره‌هایی بافت قبیله‌ای داشت و قبایل متعدّد (مثل فیشان و همدان) هر از گاهی، قدرت پیدا می‌کردند و تخت پادشاهی

^{۶۴۹} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۳۹۴.

^{۶۵۰} (۶). ابن شیبّه، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۴۲؛ ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۸۵.

^{۶۵۱} (۱). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۲۹.

^{۶۵۲} (۲). همان، ص ۳۲۳.

سبأ را تصاحب می‌کردند. در قرن سوم میلادی پیکارهای سختی در بین خاندان‌های رقیب فرمانروایی فیشان، همدان و حمیر وجود داشت. این جنگ‌ها اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی یمن را آشفته کرده بود و زمینه دخالت بیگانگان را فراهم آورد. تا در نیمه قرن چهارم میلادی حبشیان بر یمن چیره شدند و مدعی عنوان شاه سبأ و ذی ریدان گشتند. از ابتدای قرن چهارم نیز اعراب بیابان‌گرد در کوهستان‌ها و تهامه، در سیاست یمن تأثیر آشکاری داشتند و دگرگونی‌های مهمی را در وضع سیاسی این منطقه پدید آوردند.

در نیمه دوم قرن پنجم میلادی پادشاهی یمن گرفتار آشوب داخلی بود و پادشاهان یمن از اعراب بیابان‌گرد کنده و مذحج و بنی ثعلب و مضر برای سرکوب دشمنان خود استفاده می‌کردند.

به همین جهت آشوب‌های داخلی، یمن را فراگرفت و حکومت حمیریان ضعیف شد و حتی رقابت‌های سیاسی و اقتصادی دو قدرت جهانی روم و ایران، یمن را نیز به میدان رقابت این دو تبدیل کرد و حبشیان به تحریک رومیان به اشغال یمن پرداختند. سلطه حبشیان حدود نیم قرن به طول انجامید و در این ایام، شریان‌های حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یمن فروریخت و مردمش روزگار سختی را گذراندند و گرفتار انواع تحقیر و خواری شدند. با ضعف حبشیان و نداشتن پایگاه مناسب بین مردم یمن، نوبت به امپراتوری ساسانی رسید. آنان با دعوت خاندانی

ص: ۱۰۶

از حکام شکست‌خورده یمنی به این منطقه وارد شدند. بدین‌سان، یمن، یک استان ایرانی شد و حکامی که از سوی تیسفون فرستاده می‌شدند آن را اداره می‌کردند. آنان اموال و خراج و عشریه بازارها را جمع کرده به تیسفون می‌فرستادند. ایرانیان در ایام اشغال یمن اجتماعاتی را به نام ابناء در شکل خاندان‌های اشرافی در یمن تشکیل دادند، ولی در اواخر از اقتدار آنان کاسته شد و سلطه آنان محدود به صنعا و عدن گردید. در روزگار سلطه پارسایان رهبران و بزرگان قبایل یمن، مثل مذحج، خولان و همدان مناطق خود را به استقلال اداره می‌کردند و با ایرانیان هم‌پیمان می‌شدند یا علیه آنان دسته‌بندی می‌کردند.

بدین ترتیب، یک قرن دخالت مستقیم بیگانگان در یمن، نظام سیاسی و مقام‌های کلیدی را از دست یمنی‌ها خارج کرد. در این میان، رهبران و شیوخ قبایل مثل حمیر، حضرموت، مذحج، کنده و ازد در مناطق تحت تصرف خود از استقلال داخلی برخوردار بودند و در درّه‌های خود فرمان می‌راندند و عنوان پادشاه را ادعا می‌کردند، در حالی که رهبر قبیله‌ای بیش نبودند و در واقع اقیال و اذواء بودند. اینان به‌طور مستقل بر

قلعه‌ها و مخلاف‌های یمن حکومت می‌کردند و شایستگی عنوان پادشاه را نداشتند و در دژه‌ها و قبیله خود ملك خوانده می‌شدند.

دسته‌بندی و نزاع سیاسی، مهم‌ترین شاخصه سیاسی این روزگار یمن بود. آن‌گونه که از متن ابن سعد برمی‌آید، حضور ۲۷ هیأت نمایندگی از قبایل یمنی در مدینه منوره، دلیل قاطعی بر این اختلافات سیاسی می‌باشد. این عادی بود که ظهور و حضور رهبران گوناگون قبایل به‌طور اجتناب‌ناپذیری، يك نزاع قدرت را بین آنان به وجود آورده بود. رؤسا و رهبران متعددی در بین قبایل عمده حمیر، مذحج و کنده مدعی پادشاهی بودند. اینان عنوان ملك را از اجدادشان به ارث می‌بردند و به آنان افتخار می‌کردند، به‌طوری که اشعث بن قیس می‌گفت: «پدران ما پادشاهان بوده‌اند، پیش از آن‌که در زمین نه قریشی بود و نه ابطحی».^{۶۵۳}

بدین ترتیب، اثری از نظامات پادشاهی در هنگام ظهور اسلام در یمن نبود و هیچ قدرتی در یمن وجود نداشت که بتواند نفوذ سیاسی خود را بر سراسر یمن بسط و گسترش دهد و تنها شیوخ متعدد قبایل درگیر نزاع سیاسی و مدعی پادشاهی بودند. این ادعای پادشاهی پوشالی منحصر در قبایل یمنی نبود و بعضی قبایل عرب شمالی و بادیه‌نشین نیز چنین ادعاهایی را داشتند، آن‌گونه که وقتی بزرگان بنی تمیم به مدینه آمدند و از رسول الله صلی الله علیه و اله خواستار مفاخره شدند زبرقان بن بدر تمیمی چنین سرود:

فینا الملوك و فینا تنصب البیع^{۶۵۴}

نحن الملوك فلاحي يقاربنا

ص: ۱۰۷

ما پادشاهانی می‌باشیم که هیچ قبیله‌ای را یارای برابری با ما نیست. در میان ما پادشاهان و پرستش‌گاه‌های متعدد وجود دارد.

بدین صورت، در هنگام ظهور اسلام حکومت‌های باستانی یمن از بین رفته بودند و قبیله‌گرایی بر جامعه یمن چهره باز نموده بود. از بین رفتن حکومت و عدم قدرت سیاسی منجر به از بین رفتن نظم و امنیت شده بود. پیکار و غارت وسیله حیات بود. انتقام‌جویی و ثار، يك وظیفه مقدس بود و یمن آوردگاه نزاع و خونریزی بین

^{۶۵۳} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۵۰.

^{۶۵۴} (۲). واقدی، المغازی، الجزء الثاني، ص ۹۷۷.

قبایل گردیده بود. قبایل یمنی حضری و یکجانشین کشاورز نیز تحت تأثیر قبایل بدوی قرار داشتند و رفتار آنان بیشتر با مشی قبیله‌گرایی عجین شده بود.

چگونگی به اسلام درآمدن قبایل یمنی

از گزارش‌هایی که در چگونگی پذیرش اسلام توسط قبایل یمنی آورده شد می‌توان نتیجه گرفت اوس و خزرج در سال‌های آخرین بعثت و اوایل هجرت اسلام را پذیرفتند و قبایل دوس و اشعر و خزاعه از سال هفتم هجری اسلام آوردند. آوای اسلام پیش از هجرت به یمن راه یافت، ولی اسلام در سال‌های پس از فتح مکه در بین بیشتر قبایل یمنی رسوخ کرد. قبایل یمنی کمتر از دو سال تسلیم قدرت رسول الله صلی الله علیه و اله شدند و هیأت‌های نمایندگی خود را بدین منظور به مدینه فرستادند. به نظر می‌رسد عوامل ذیل یمنی‌ها را واداشت تا در برابر رسول خدا صلی الله علیه و اله تسلیم شوند:

۱- فروریختن پایگاه مهم سیاسی قریش و مشرکین یعنی مکه؛ زیرا قریش در روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی شبه جزیره نقش تعیین‌کننده داشت.

۲- در پی غزوه تبوک و گسترش اسلام تا مرزهای ایله، جرباء، تبوک و دومة الجندل در شمال جزیره العرب، مسیحیان این منطقه قدرت دولت رسول الله صلی الله علیه و اله را به رسمیت شناختند و قبول جزیه کردند^{۶۵۵} و این امر در اطاعت قبایل دیگر از حکومت رسول الله صلی الله علیه و اله مؤثر واقع شد.

۳- در پی اختلافات و درگیری‌های سیاسی و نظامی قبایل یمنی، بعضی از قبایل که در پی یافتن نقطه اتکایی بودند عازم مدینه می‌شدند که فروة بن مسیک مرادی از این نمونه بود.

۴- تشنّت قدرت سیاسی و عدم وجود قدرت مرکزی در منطقه یمن.

اشکال پذیرش اسلام به وسیله یمنی‌ها

الف- بعضی از رهبران و نمایندگان قبایل یمنی خود به مدینه منوره می‌آمدند و اسلام می‌آوردند، مثل عمرو بن معدی کرب زبیدی و مهري بن ابيض و فروة بن مسیک مرادی و نمایندگان رهاء، بجیله، ازد، غامد، بارق و طی.

ص: ۱۰۸

^{۶۵۵} (۱). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۲۵.

ب- تعدادی از رهبران و نمایندگان قبایل یمنی که اسلام آورده بودند به مدینه می‌آمدند و اسلام خود را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و اله می‌رسانیدند، از آن جمله: نمایندگان دوس، نخع، غافق، تجیب و صدف، خولان و کنده.

ج- برخی از رؤسای یمنی، نمایندگانی به مدینه می‌فرستادند و اسلام خود را به اطلاع پیامبر می‌رسانیدند، مثل رهبران حمیری که مالک بن مراره رهاوی را نزد پیامبر صلی الله علیه و اله فرستادند.

برخورد رسول الله صلی الله علیه و اله با قبایل یمنی

رفتار رسول الله صلی الله علیه و اله با قبایل یمنی همواره با روش جذب و مدارا و ملاحظت و مهربانی همراه و توأم بود و در مدینه منوره از هیأت‌های نمایندگی قبایل یمنی به گرمی استقبال می‌شد و پیامبر صلی الله علیه و اله به روش‌های مختلف با آنان برخورد می‌کرد و ایشان را مجذوب اسلام می‌نمودند:

الف- برای عده‌ای از رهبران و شیوخ یمنی، مثل ابو ظبیان غامدی از دی نامه نوشت و از آنان خواستار پذیرش اسلام شد.

ب- برای عده‌ای از رهبران و شیوخ قبایل یمنی، عهدنامه‌هایی نوشت و عنوان‌های سیاسی و حکومتی و مالکیت آنان بر مناطق تحت تصرفشان را به رسمیت شناخت و از آنان خواست احکام و حدود اسلام را رعایت کنند، از آن جمله: رهبران حمیر، زبید، مراد، همدان، خثعم و طی.

ج- حضرت رسول صلی الله علیه و اله گاهی از بین نمایندگان و رؤسای یمنی امیر و فرمانده انتخاب می‌کرد و اداره قسمت‌هایی از یمن را بر عهده آنان می‌گذاشت. از آن جمله: وائل بن حجر بن سعد حضرمی که امیر قومش شد، قیس بن سلمه جعفی که بر قبایل مران و حریم و کلاب امیر شد، فروة بن مسیک مرادی که امیر مراد و زبید گردید؛ ابو موسی اشعری فرمانده سربهای در حنین^{۶۵۶} که والی عدن و زبید و رمع و ساحل^{۶۵۷} گردید؛ سرد بن عبد الله از دی فرمانده سپاه فاتح جرش بود؛ جریر بن عبد الله بجلی فرمانده تخریب بت ذوالخلصه و نماینده پیامبر صلی الله علیه و اله نزد ذوالکلاع و ذی عمرو بود؛ قیس بن حصین حارثی که بر قبیله بنو الحارث بن کعب امیر گردید؛ عدی بن حاتم طایی مأمور صدقات طی شد و مالک بن مراره مأمور اخذ صدقات و جزیه از حمیریان بود.

^{۶۵۶} (۱). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۴۵۴.

^{۶۵۷} (۲). محمد بن حبیب، پیشین، ص ۱۲۶.

د- رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَهُمْ فِي سَائِرِ الدُّنْيَا فِي الْيَوْمِ الَّذِي تَرْتَابَتْ فِيهِ رِجْلُهُ مِنَ الْبَيْتِ الْمَكِيِّ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ
می‌آمدند هدایایی می‌داد که از آن جمله: نمایندگان خولان، بجیله، غامد و تجیب بودند.

ه- گروهی از صحابی خود را برای تعلیم قرآن و احکام اسلامی و گرفتن زکات و صدقات و جزیه به سوی قبایل یمنی گسیل می‌کرد و به بعضی از نمایندگان خود اجازه داده بود، برای اصلاح

ص: ۱۰۹

وضع اجتماعی، صدقات توانگران را بین فقرا آن قبایل تقسیم کنند، از جمله این نمایندگان: خالد بن سعید بن عاص که همراه فروة بن مسیك اعزام شد؛ عمرو بن حزم انصاری بر بنو الحارث بن کعب؛ عمرو بن عاص و ابو زید انصاری نزد ازد عمان؛ حضرت علی علیه السلام برای گرفتن جزیه نصارای نجران؛ المهاجر بن ابی امیة به صنعا؛ زیاد بن لبید انصاری به حضرموت؛ معاذ بن جبل به عنوان مبلغ اسلام نزد حمیر و امیر همه مبلغان^{۶۵۸} و عامل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَهُمْ فِي سَائِرِ الدُّنْيَا فِي الْيَوْمِ الَّذِي تَرْتَابَتْ فِيهِ رِجْلُهُ مِنَ الْبَيْتِ الْمَكِيِّ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ^{۶۵۹}.

و- در مواردی نیز پیامبر، لشکریانی علیه بعضی مناطق یمن، گسیل کرد که عبارتند از: حضرت علی علیه السلام با سیصد مرد در رمضان سال دهم به قلمرو مذحج فرستاده شد؛ خالد بن ولید با چهارصد مرد در ربیع الأول سال دهم به نجران قلمرو بنی الحارث بن کعب فرستاده شد؛ قیس بن سعد بن عباد انصاری با چهارصد مرد به قلمرو صداء از مذحج فرستاده شد. دلایل ارسال این سپاه‌ها در این است که نجران يك منطقه استراتژیک و شاهراه مطمئنی بین حجاز و یمن بود که شاخه‌های مذحج در آن و اطراف آن سکونت داشتند و از این جهت، سرزمین نجران برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَهُمْ فِي سَائِرِ الدُّنْيَا فِي الْيَوْمِ الَّذِي تَرْتَابَتْ فِيهِ رِجْلُهُ مِنَ الْبَيْتِ الْمَكِيِّ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ^{۶۵۸} اهمیت زیادی داشت و مذحجیان نیز به راحتی اسلام را نپذیرفتند و در برابر حضرت علی علیه السلام مقاومت کردند که وی ناچار به جنگ با آنان شد.

بدین ترتیب، اسلام به صورت آزادانه و سریع وارد سرزمین یمن شد، ولی چگونه قبایل یمنی جذب اسلام شدند و اسلام را به صورت يك دین پذیرفتند و به احکام آن عمل کردند به وضوح برای ما روشن نیست و نیاز به پژوهش بیشتری دارد. در ظاهر از هیأت‌های نمایندگی قبایل یمنی که به مدینه آمدند و اسلام آوردند و از نامه‌های رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَهُمْ فِي سَائِرِ الدُّنْيَا فِي الْيَوْمِ الَّذِي تَرْتَابَتْ فِيهِ رِجْلُهُ مِنَ الْبَيْتِ الْمَكِيِّ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ^{۶۵۸} که به رهبران یمنی که از آنها می‌خواستند به احکام و حدود اسلام عمل کنند برمی‌آید که اسلام به همان گونه که وارد سرزمین یمن گردید به سرعت به عمق جامعه یمن راه یافت، ولی محققان بر این دیدگاه اشکالاتی گرفته‌اند که عبارتند از:

^{۶۵۸} (۱). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۹۰.

^{۶۵۹} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۵۸۶.

الف) تشّت گسترده سیاسی در یمن. در این باره اسمیت محقق انگلیسی تاریخ عرب و یمن می نویسد: «اگر کشور از نظر سیاسی یکپارچه نبوده، اسلام به ندرت توانسته خودش را به سرعت و با سهولت در منطقه تثبیت کند».^{۶۶۰}

ب) پراکندگی گسترده قبایل و سکونت گاه‌ها و روستاها در مناطق کوهستانی، حضرموت و تهامه یمن.

ص: ۱۱۰

۶۶۱

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۱۱۰

ج) اختلافات شدید بین قبایل که در یمن دامن گسترده بود.

د) از دیدگاه اسمیت «امکان ندارد اسلام بتواند در تمامی این ناحیه رخنه کند و عمیقا در متن اجتماع نفوذ کند. علاوه بر این، شواهد فراوانی در دست است که قرن‌ها اسلام تنها يك نفوذ ظاهری بیشتر نداشت، به گونه‌ای که در حدود سال سیصد هجری الهادی الی الحق یحیی بن الحسین زیدی جماعتی را در شمال یمن یافت که به ندرت اسلام روی آنان تأثیر داشت و این جامعه هنوز عادات غیراسلامی داشتند. مع الوصف اجتماعی بود که ظاهرا در آن ناحیه وضعیّت عادی داشت. آنچه با واقعیت نزدیک تر است این است که اسلام به تدریج در طی چندین قرن در اجتماع یمن جذب شد».^{۶۶۲}

از بررسی گزارش‌های منابع نخستین اسلامی درباره ورود اسلام به یمن نتیجه می‌گیریم:

(۱) هیأت‌های نمایندگی قبایل با میل و رضا به مدینه منوره می‌آمدند و اسلام می‌آوردند.

^{۶۶۰} (۳).

. xeR. G htimS. seiduts naibarA ۱۹۹۰. loV, snoitpecnociM dna smelborp- yrotsiH etinemey. ۲۰P- ۱۳۱- ۱۳۹ni.
rof ranimes eht fo sgnideecorp

^{۶۶۱} منظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

^{۶۶۲} (۱) ۱۳۵۰.. dibi ,htimS.

بعضی از این هیأت‌ها نیز به قصد دیدار با رسول الله صلی الله علیه و اله و اعلام وفاداری و تقدیم گزارش اسلام قبیله خود به مدینه می‌آمدند. حدّ اقل ما نام هفت قبیله از این‌گونه را می‌شناسیم که بعضی از آنها زکات خود را نیز همراه آورده بودند. پرداخت زکات نشان از پذیرش عملی اسلام و عمل به دستورات آن می‌باشد.

(۲) رسول الله صلی الله علیه و اله برای گسترش اسلام در یمن به نیروی نظامی متوسّل نشد و تنها از سه گروه کوچک نظامی در برخی از مناطق استراتژیک یمن استفاده کرد.

(۳) ارسال مبلغانی مثل معاذ بن جبل و عمرو بن حزم انصاری برای تعلیم و آموزش قرآن و احکام اسلامی در عمق بخشیدن به اسلام، مؤثر بود.

(۴) حضرت رسول صلی الله علیه و اله در نامه‌ها و فرمان‌های خود به بزرگان یمنی از آنان برپا داشتن نماز و احکام اسلام و پرداخت خمس و زکات را خواستار می‌شد.

(۵) جامعه یمن عموماً از نظام قبیله‌ای برخوردار بوده است و مردم تابع شیوخ و رهبران خود بودند. در هیأت‌های نمایندگی که به مدینه می‌آمدند رهبران و شیوخ پیشقراول بودند. هنگامی که اسلام می‌آوردند اعضای قبیله و خویشاوندانشان از آنان پیروی می‌کردند.

(۶) اعضای هیأت‌های نمایندگی قبایل یمنی و همراهان آنها که به مدینه می‌آمدند براساس متن ابن سعد حدود ۱۰۷۰ نفر بودند. پر واضح است این افراد در بازگشت به یمن در گسترش اسلام و نفوذ آن در جامعه یمن مؤثر بودند، برای مثال می‌توان به تعداد هیأت نمایندگی اشعر (پنجاه نفر)، دوس (هفتاد خانواده)، بجیله (چهارصد نفر)، نخع (دویست نفر)، طی (پانزده نفر)، صداء (پانزده نفر) که یکصد نفر از آنان نیز در حجّة الوداع شرکت داشتند اشاره کرد.

ص: ۱۱۱

(۷) بعضی از گزارش‌ها اسلام فراگیر قبایلی همچون همدان و زبید^{۶۶۳} را تأیید می‌کنند. درباره بجیله نیز آمده جریر بن عبد الله بجلی هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و اله درباره قومش سؤال کرد گفت:

^{۶۶۳} (۱). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۲۸.

خداوند متعال اسلام را آشکار ساخته و از مسجدهای ایشان اذان گفته می‌شود و قبایل، بت‌های خود را شکسته‌اند و بت‌خانه‌ها را ویران کرده‌اند.^{۶۶۴} درباره قبیله کنده و منطقه حضرموت نیز گزارش شده است همگی آنان اسلام آوردند.^{۶۶۵}

۸) بعضی از رهبران قبایل یمنی در تخریب بتکده‌های مشرکین و گسترش اسلام اقدامات مؤثری انجام دادند. طفیل بن عمرو دوسی، ابو موسی اشعری و برادرش، جریر بن عبد الله بجلی و سرد بن عبد الله ازدی از این نمونه می‌باشند.

۹) از آنچه گذشت روشن می‌گردد اختلاف شدید قبیله‌ای که در یمن وجود داشت، عامل بازدارنده در اطاعت قبایل از رسول الله صلی الله علیه و اله و قبول اسلام نبود، بلکه رهبران درگیر نزاع و اختلاف که جوپای نام و قدرت بودند به دنبال نقطه اتکایی می‌گشتند تا از آن کمک گیرند یا به مثابه نیروی سوم از آن استفاده کنند تا بر رقبای خود برتری یابند. دو رهبر از مذحج به نام‌های فروة بن مسیک مرادی و عمرو بن معدی کرب زبیدی از این‌گونه بودند که به مدینه آمدند و اسلام آوردند.

سپس رسول الله صلی الله علیه و اله فروة را امیر منطقه مذحج کرد. پس از آن، چهار نفر از رؤسای همدان که رقیب مذحج بودند به مدینه آمدند و اسلام آوردند و رسول الله صلی الله علیه و اله سرزمینشان را به آنها واگذار کردند.

۱۰) به نظر می‌رسد تشتت سیاسی نیز عامل بازدارنده نفوذ اسلام در یمن نبوده است؛ زیرا رهبران درگیر نزاع قدرت از عدم امنیت، نفوذ خارجی و رکود تجارت رنج می‌بردند. در چنین اوضاع و احوالی آنان از یک قدرت قوی و اطمینان‌بخش استقبال می‌کردند و به‌همین روی، به مدینه منوره می‌رفتند و اعلام اطاعت و وفاداری نسبت به رسول الله صلی الله علیه و اله می‌کردند.

۱۱) برخوردهای جذاب و شایسته رسول الله صلی الله علیه و اله با هیأت‌های نمایندگی قبایل، واگذاری مالکیت و امیری و اهدای جوایز به آنها در گرایش سریع این رهبران به اسلام که بعضی جوپای دین توحیدی بودند و بعضی جوپای نام و قدرت، مؤثر بوده است.

۱۲) حضور نمایندگان قبایل یمنی، مثل صداء، تجیب و رهاء در مراسم حج سال دهم معلوم می‌دارد که اسلام در میان آنان چنان نفوذ داشت که شرایع اسلام از جمله: نماز، زکات و حج را انجام می‌دادند.

ص: ۱۱۲

^{۶۶۴} (۲). همان، ص ۳۴۷.

^{۶۶۵} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۴۲.

۱۳) تعداد بسیاری از قبایل یمنی، در دوران خلیفه اول و دوم در فتوحات سرزمین شام و ایران شرکت کردند. آنان سپس به شامات، بصره، کوفه و خراسان مهاجرت کردند و ساکن این مناطق شدند. به وضوح روشن است که اینان اگر مسلمان نبودند نه خود در این فتوحات شرکت می‌کردند و نه اجازه چنین کاری به آنان داده می‌شد.

۱۴) ما نباید فراموش کنیم که قدرت سیاسی اسلام در زمان رسول الله صلی الله علیه و اله در عمده ایالات یمن گسترش یافته بود و والیان پیامبر صلی الله علیه و اله با همکاری مبلغان در گسترش اسلام و تثبیت آن فعالیت می‌کردند. والیان رسول الله صلی الله علیه و اله بر مناطق مختلف یمن پس از رحلت باذان عبارت بودند از:

ابان بن سعید بن عاص (برصنعان)^{۶۶۶}، عامر بن شهر همدانی (همدان)، عمرو بن حزم انصاری (نجران)، زیاد بن لیبید بیاضی انصاری و وائل بن حجر بن سعد حضرمی (حضرموت)، عکاشة بن ثور غوثی (قلمرو سکاسک و سکون در حضرموت)^{۶۶۷}، قیس بن حصین حارثی (بر بنو الحارث بن کعب)^{۶۶۸}، فروة بن مسیک مرادی (بر مراد و زبید)^{۶۶۹}، خالد بن سعید بن عاص بر ناحیه بین نجران رمع و زبید، طاهر بن ابی هاله (تهامه قلمرو عک و اشعر)، معاذ بن جبل (جند)،^{۶۷۰} ابو موسی اشعری (عدن و سواحل)،^{۶۷۱} قیس بن سلمه جعفی (قلمرو جعفی) و رهبران حمیری (قلمرو حمیر).

۱۵) به خوبی آشکار است که در موضوع پژوهش تاریخی مهمی چون ورود اسلام به یمن، تنها با استناد به یک نمونه واقعه تاریخی، آن‌گونه که باور اسمیت است، نمی‌توان این نظریه را مطرح کرد که چون زمان الهادی الی الحق گروهی آداب اسلامی را مراعات نمی‌کردند و آلوده به منکرات بودند پس اسلام تا سال‌های حدود سیصد هجری در جامعه یمن جذب نشده بود.

درباره یحیی بن الحسین الهادی الی الحق باید گفت وی یکی از شاعران و نویسندگان و امامان زیدی بود^{۶۷۲} که به دعوت یکی از بزرگان یمن به نام ابو العتاهیه عبد الله بن بشر با کمک مردمی از قبایل همدان و خولان و بنی الحارث در یمن خروج کرد.^{۶۷۳} مردم شهر صعده در شمال یمن در صفر

^{۶۶۶} (۱). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۱۵. طبری شهر بن باذان را نوشته است، ولی روایت او از سیف بن عمر است «ر. ک: تاریخ الرسل و الملوك، الجزء الثاني، ص ۴۶۴».

^{۶۶۷} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۶۴.

^{۶۶۸} (۳). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۳۹.

^{۶۶۹} (۴). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص ۵۸۲.

^{۶۷۰} (۵). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۵۸۶. طبری یعلی بن منبه را آورده که صحیح به نظر نمی‌رسد «ر. ک: طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۶۴».

^{۶۷۱} (۶). محمد بن حبیب، پیشین، ص ۱۲۶.

^{۶۷۲} (۷). علی بن محمد العلوی العمری، المجدی، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، ص ۷۸.

سال ۲۸۴ هجری با وی بیعت کردند.^{۶۷۴} وی مؤسس حکومت زیدیان یمن بود و پس از دوازده سال حکومت بر قسمت‌هایی از یمن در سال ۲۹۶ هجری در صعده دار فانی را وداع گفت.^{۶۷۵}

در منبع مورد اشاره اسمیت به چند ناحیه در شمال یمن اشاره شده است که الهادی الی الحق مردم آن نواحی را به امر به معروف و نهی از منکر دعوت کرد، از جمله: «در منطقه اثافت در محلی به نام بیت ذؤد لشکری تبه‌کار همراه دعام بن ابراهیم از مخالفان الهادی بودند که باده می‌نوشیدند و لواط می‌کردند و آشکارا زنا می‌نمودند. مأمور الهادی آنان را به امر به معروف و نهی از منکر و ترک فواحش دعوت کرد».^{۶۷۶} در همین منبع از چند جای دیگر نیز سخن رفته است^{۶۷۷} که الهادی الی الحق مردم را به انجام فرایض و شرایع اسلام و ترک محرّمات و فواحش دعوت کرد. شایان توجه است در هیچ‌کدام از این موارد اشاره نشده است که یحیی بن حسین، مردم آن نواحی را به قبول اسلام و اظهار کلمه شهادتین دعوت کرده باشد.

از متن مورد اشاره اسمیت روشن می‌گردد آنان گروهی از مسلمانان بودند که آداب اسلامی را انجام نمی‌دادند. از دوران هجرت نیز انجام بعضی از معاصی کبیره در بین مسلمانان امری طبیعی بوده است و یکی از مباحث عمده فرق مختلف کلامی در اسلام- از ظهور خوارج- این است که آیا مرتکب گناه کبیره مؤمن می‌باشد یا کافر یا فاسق.^{۶۷۸} مقصود از فسق، خروج از اطاعت خداست با وجود ایمان به او.^{۶۷۹}

بدین ترتیب، بر ما روشن می‌شود اسلام در یمن به شکل آزادانه و سریع در میان رهبران و مردم قبایل یمنی گسترش پیدا کرد و بین طبقات مختلف جامعه یمن در اواخر دوران هجرت و خلافت خلیفه اول نفوذ یافت و چنین به نظر می‌رسد نظریه اسمیت که گفته است: «اسلام به آهستگی در طی چندین قرن به داخل جامعه یمن جذب شد»^{۶۸۰} نه تنها با گزارش‌های منابع اولیه تاریخ اسلام مطابقت و هم‌آهنگی ندارد، بلکه چنین نظری به دور از ذهن نیز می‌باشد.

^{۶۷۳} (۸). علی بن محمد بن عبید الله العباسی العلوی، سیره الهادی الی الحق یحیی بن الحسین، تحقیق سهیل زکّار، ص ۱۷.

^{۶۷۴} (۱). همان، ص ۴۱.

^{۶۷۵} (۲). همان، ص ۳۹۷.

^{۶۷۶} (۳). همان، ص ۹۴.

^{۶۷۷} (۴). همان، ص ۸۵ و ۸۶ و ۹۵ و ۱۲۵ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴.

^{۶۷۸} (۵). ابو الحسن علی بن اسماعیل الاشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلّین، ترجمه محسن مؤیدی، ص ۱۴۴، ابو منصور عبد القاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، به

اهتمام محمّد جواد مشکور، ص ۲۵۵.

^{۶۷۹} (۶). علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ترجمه و شرح ابو الحسن شعرانی، ص ۵۹۶.

^{۶۸۰} (۷). ۱۳۵...htimS p ,tic .po

فصل سوم شکل‌گیری تشیع و نقش یاران یمنی رسول الله صلی الله علیه و اله در آن

ص: ۱۱۷

شکل‌گیری تشیع و نقش یاران یمنی رسول الله صلی الله علیه و اله در آن پس از شناسایی قبایل عرب جنوبی و بررسی نفوذ و گسترش اسلام در میان آنان، اکنون زمان آن فرارسیده تا به شکل‌گیری تشیع بپردازیم و تلقی خود را از آن روشن سازیم و زمینه‌های رویکرد و گروه قبایل یمنی به خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله را روشن کنیم.

با رحلت رسول الله صلی الله علیه و اله واقعه‌ای در تاریخ اسلام اتفاق افتاد که آن را به نام محل وقوعش سقیفه بنی ساعده^{۶۸۱} می‌خوانند. این حادثه سبب شد ابو بکر بن ابی قحافه به قدرت سیاسی و خلافت اسلامی دست یابد. در پی این واقعه یاران رسول الله صلی الله علیه و اله به دو گروه موافق و مخالف خلافت تقسیم شدند. دسته‌ای هوادار خلیفه و دسته‌ای دیگر معتقد بودند که رهبری پس از رسول الله صلی الله علیه و اله از آن اهل بیت اوست و باید از طریق نص رسول خدا صلی الله علیه و اله تعیین گردد. در پایان سقیفه به‌رغم بیعت تعدادی از مهاجران و انصار با ابو بکر، انصار یا برخی از آنان علی علیه السلام را شایسته به دست گرفتن رهبری سیاسی مسلمانان دانستند و گفتند: «جز با علی علیه السلام بیعت نخواهیم کرد».^{۶۸۲} از همین واقعه هواداران علی علیه السلام یا شیعه، تشکل سیاسی پیدا کردند و به عنوان يك گروه فکری و سیاسی با درجات شدت و ضعف میدان بروز و ظهور یافتند. این حادثه نقطه عطفی شد برای تعیین حدود بین مذاهب اسلامی و پیدایش مبانی فکری و اعتقادی دو گروه یاد شده و جدایی و شکاف میان مسلمانان. در این جا شایسته است به سابقه کاربرد کلمه شیعه اشاراتی بشود.

ص: ۱۱۸

معنای اصطلاحی شیعه

^{۶۸۱} (۱). برای جلوگیری از گسترش مباحث رساله ناگزیر هستیم از وارد شدن به بحث سقیفه خودداری کنیم؛ زیرا خود، موضوع پژوهش جداگانه‌ای است که در منابع و مآخذ تاریخ اسلام مطرح شده است؛ بعضی از آنها عبارتند از: سیره ابن هشام، الطبقات الکبری محمد بن سعد، الاخبار الموقیبات زبیر بن بکار، انساب الاشراف بلاذری، تاریخ یعقوبی، الامامة و السیاسة ابن قتیبه، تاریخ طبری، کتاب السقیفه و فدک ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری، اثبات الوصیه لعلی بن ابی طالب ابو الحسن مسعودی و العقد الفرید عبد ربه.

^{۶۸۲} (۲). طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۴۳؛ زبیر بن بکار، الاخبار الموقیبات، تحقیق سامی مکی العان، ص ۵۸۳.

«شیعه در استعمال غلبه دارد بر کسی که دوستدار علی علیه السّلام و خاندان او- رضوان الله علیهم أجمعین- باشد تا جایی که نام اختصاصی آنان گردیده است».^{۶۸۳} شیعه در لغت به معنای همراهان و پیروان است و فقها و متکلمان اصطلاحاً «یاران و پیروان علی علیه السّلام و فرزندانش را شیعه گویند».^{۶۸۴}

و «آن گروه از دوستداران علی علیه السّلام که او را بر دیگر اصحاب پیامبر برتری داده‌اند شیعه نامبردار شده‌اند».^{۶۸۵} نوبختی درباره شیعه می‌نویسد: «پس از رحلت پیامبر گروهی شیعه نامیده شدند و ایشان هواخواه علی بن ابی طالب علیه السّلام بودند که پیروی از وی را شیوه خود ساخته و به کس دیگر نگرویدند».^{۶۸۶} شهرستانی می‌نویسد: «شیعه آنانی هستند که پیروی مرتضی علی- رضی الله عنه- کردند و به امامت و خلافت وی قائل شدند که به نص روشن یا به وصیت ثابت است».^{۶۸۷} بدین‌سان، از دیدگاه دانشمندان سنی و شیعه پیروان علی علیه السّلام و فرزندانش را شیعه می‌نامند.

زمینه پیدایش تشیع

رسول الله صلی الله علیه و اله در دوران حیات خود کلمه شیعه را درباره حضرت علی علیه السّلام و یارانش به کار برد. عبد الله بن مسعود گوید: «دست خود را بر دوش علی علیه السّلام زد و فرمود: این و شیعیانش از رستگارانند».^{۶۸۸} همچنین از رسول الله صلی الله علیه و اله روایت شده که فرمود: «یا علی پیروان تو حزب الله هستند و تو و یارانت دادگستر و دادگر هستید».^{۶۸۹} رسول الله صلی الله علیه و اله مصداق آیه **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**^{۶۹۰} را علی علیه السّلام و شیعیانش دانسته‌اند.^{۶۹۱} بدین‌سان، روشن می‌گردد اولین کسی که کلمه شیعه را مطرح کرد و یاران علی علیه السّلام را شیعه نامید

ص: ۱۱۹

^{۶۸۳} (۱). ابن منظور، لسان العرب، المجلد السابع، ص ۲۵۸، ذیل کلمه شیعه.

^{۶۸۴} (۲). ابن خلدون، مقدّمه، ص ۱۹۶.

^{۶۸۵} (۳). ابو الحسن علی بن اسماعیل الاشعری، پیشین، ص ۱۳.

^{۶۸۶} (۴). حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ترجمه جواد مشکور، ص ۴.

^{۶۸۷} (۵). ابو الفتح محمد بن عبد الکریم شهرستانی، الملل و النحل، ترجمه مصطفی خالقدار هاشمی، تصحیح محمد رضا جلالی نائینی، جلد اول، ص ۱۹۱.

^{۶۸۸} (۶). شیخ صدوق، فضائل الشیعه و صفات الشیعه، ص ۱۲.

^{۶۸۹} (۷). همان، ص ۱۵.

^{۶۹۰} (۸). بیّنه (۹۸) آیه ۷.

^{۶۹۱} (۹). حاکم حسکانی نیشابوری، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلة فی اهل البیت صلوات الله و سلامه علیهم، تحقیق محمد باقر المحمودی، الجزء الثاني، ص

۴۳۵۷؛ الموفق بن احمد بن محمد الخوارزمی، المناقب، تحقیق مالک المحمودی، ص ۲۶۶.

رسول گرامی اسلام بود. دیگران نیز از رسول الله صلی الله علیه و اله آموختند که یاران علی علیه السلام را شیعه نامند به صورتی که ام سلمه می گوید: شیعیان علی علیه السلام در روز قیامت رستگار هستند.^{۶۹۲}

شکل گیری عملی تشیع

پس از بیعت با ابو بکر گروهی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله به بیعت در سقیفه معترض بودند و خواستار خلافت و رهبری اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله شدند. نام آنان در منابع مختلف از جمله یعقوبی چنین آمده: عباس بن عبد المطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام، خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، عمّار بن یاسر، براء بن عازب و ابی بن کعب. یعقوبی با نقل سخنانی از منذر بن ارقم و عتبه بن ابی لهب آنان را جزو یاران علی علیه السلام محسوب داشته است.^{۶۹۳} همچنین دسته ای از اصحاب کبار پیامبر صلی الله علیه و اله اجتماعی شبانه در محله بنی بیاضه تشکیل دادند تا صبح سه شنبه جلو بیعت را بگیرند. اعضای این اجتماع عبارت بودند از:

عمّار، مقداد، سلمان، ابو ذر، عبادة بن الصامت، ابو الهیثم بن التّیهان و حذیفة بن یمان که به اتفاق براء بن عازب به در منزل ابی بن کعب رفتند و او را با نظر خود همراه کردند.^{۶۹۴} عبد الفتاح عبد المقصود بدون ذکر مأخذ می نویسد: «عمّار گفت "تیم را چه حقی در این کار است، زمامداری خلق حق رسول خدا صلی الله علیه و اله بود، اکنون هم حق برترین مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله است"».^{۶۹۵}

مسعودی از همراهی چهل مرد از جمله: سلمان، ابو ذر، مقداد، عمّار، حذیفة بن یمان و ابی بن کعب با علی علیه السلام یاد می کند.^{۶۹۶} عبد العزیز جوهری نیز از سلمان و زبیر و گروهی از انصار که بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله تمایل به بیعت با علی علیه السلام داشتند یاد می کند.^{۶۹۷} از امام صادق علیه السلام روایت شده دوازده نفر از صحابه مخالف بیعت ابو بکر بودند، آنان عبارتند از: خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود، عبد الله بن مسعود، عمّار بن یاسر، ابو ذر غفاری، سلمان، بریده بن حصیب اُسلمی، ابی بن کعب، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، سهل بن حنیف، ابو ایوب خالد بن یزید انصاری، ابو الهیثم بن التّیهان.^{۶۹۸}

ص: ۱۲۰

^{۶۹۲} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، الجزء الثاني، ص ۱۸۳.

^{۶۹۳} (۲). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۵۲۳.

^{۶۹۴} (۳). ابو بکر احمد بن عبد العزیز الجوهری، السقیفه و فذک، روایة ابن ابی الحدید، جمع و تحقیق محمد هادی امینی، ص ۴۶.

^{۶۹۵} (۴). عبد الفتاح عبد المقصود، الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ترجمه سید محمود طالقانی، جلد اول، ص ۲۸۱.

^{۶۹۶} (۵). مسعودی، اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۵۴.

^{۶۹۷} (۶). ابو بکر احمد بن عبد العزیز الجوهری، پیشین، ص ۴۳.

^{۶۹۸} (۷). عماد الدین طبری، کامل بحائی، ص ۳۱۵.

صحابه نامبرده هرکدام عقیده مذهبی خود را بسته به میزان خلوص قلبی خویش درباره امامت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و اله بیان داشتند که در دو گروه انصار و مهاجران به آنان و گفته‌های‌شان اشاره می‌شود:

انصار

سهل بن حنیف انصاری: وی از قبیله اوس بود و در جنگ بدر و سایر غزوات همراه رسول الله صلی الله علیه و اله شرکت داشت.^{۶۹۹} وی از شیعیان حضرت علی علیه السلام بود^{۷۰۰} و در حضور ابو بکر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که گفت: " این نصیحت به امت می‌کنم، امام شما بعد از من علی بن ابی طالب علیه السلام است."^{۷۰۱}

عثمان بن حنیف: او برادر سهل بود و در احد و سایر غزوات شرکت داشت.^{۷۰۲} وی گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود: " اهل بیت من سروران و اولیای شما پس از من هستند آنان را مقدم دارید."^{۷۰۳}

خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین: وی از قبیله اوس بود و در احد و سایر غزوات شرکت داشت.^{۷۰۴} رسول الله صلی الله علیه و اله شهادت او را برابر با شهادت دو نفر می‌دانست. وی گفت: از رسول الله شنیدم که «اهل بیت من حق و باطل را از یکدیگر جدا کنند و اینان امامانی‌اند که به ایشان اقتدا می‌شود».^{۷۰۵}

ابو الهیثم بن التیّهان: وی حلیف طایفه بنی عبد الأشهل اوس بود.^{۷۰۶} از مسلمانان عقبه اول^{۷۰۷} و عقبه دوم و جزو نقبای دوازده‌گانه انصار^{۷۰۸} بود. وی از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرد که «خاندان من،

^{۶۹۹} (۱). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۴۷۱ و المجلد السادس، ص ۱۵.

^{۷۰۰} (۲). مطهر بن طاهر مقدسی، پیشین، الجزء الخامس، ص ۱۱۹.

^{۷۰۱} (۳). شیخ صدوق، الخصال، تصحیح علی اکبر غفاری، الجزء الثاني، ص ۴۶۵.

^{۷۰۲} (۴). ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، ص ۳۷۱.

^{۷۰۳} (۵). الطبرسی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بمادری و محمد هادی به، الجزء الأول، ص ۱۹۸.

^{۷۰۴} (۶). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۳۸۰ و المجلد السادس، ص ۵۱.

^{۷۰۵} (۷). عماد الدین طبری، پیشین، ص ۳۱۹.

^{۷۰۶} (۸). ابن قتیبہ دینوری، المعارف، ص ۲۷۰.

^{۷۰۷} (۹). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۴۳۳.

^{۷۰۸} (۱۰). همان، ص ۴۴۵.

ستارگان فروزان روی زمین هستند. آنان را پیش اندازید و از آنها سبقت نگیرید».^{۷۰۹} موضع وی در ارتباط با خلیفه به گونه‌ای بود که از پذیرفتن مأموریت وی خودداری کرد.^{۷۱۰}

ص: ۱۲۱

براء بن عازب: وی از قبیله اوس بود و در پانزده سالگی در جنگ خندق شرکت کرد و در پانزده غزوه همراه رسول الله صلی الله علیه و اله بود.^{۷۱۱} از وی روایات بسیاری نقل شده است. اول کسی که اخبار تشکیل جلسه سقیفه را به اهل بیت رسانید براء بود.^{۷۱۲} وی راوی و از اعضای شورای شبانه برای جلوگیری از بیعت ابو بکر بود.^{۷۱۳}

ابو ایوب انصاری: نام وی خالد بن زید بن کلب از بنی النجّار خزرج بود. در پیمان عقبه دوم حضور داشت.^{۷۱۴} رسول الله صلی الله علیه و اله چندین ماه اول هجرت را مهمان ابو ایوب بودند.^{۷۱۵} وی در جنگ بدر و همه غزوات زمان رسول الله صلی الله علیه و اله شرکت داشت.^{۷۱۶} ابو ایوب در جنگ‌های جمل، صفین، نهروان همراه امیر المؤمنین علی علیه السلام و در محاصره قسطنطنیه همراه یزید بن معاویه بود که همان‌جا درگذشت.^{۷۱۷} ابو ایوب در میان مهاجران و انصار به پا خاست و گفت: «درباره خاندان پیامبران از خدا بپرهیزید و خلافت را به آنان بازگردانید که آنان به خلافت از شما سزاوارترند».^{۷۱۸}

ابی بن کعب: از طایفه بنی نجّار خزرج بود. در پیمان عقبه دوم و همه غزوات پیامبر صلی الله علیه و اله حضور داشت.^{۷۱۹} وی کاتب رسول الله صلی الله علیه و اله بود و پیامبر درباره وی فرمود: «قاری امت من ابی بن کعب است».^{۷۲۰} وی به مهاجران و انصار گفت: آیا سخنان رسول الله صلی الله علیه و اله را فراموش

^{۷۰۹} (۱۱). شیخ صدوق، الخصال، الجزء الثاني، ص ۴۶۵.

^{۷۱۰} (۱۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۴۴۸.

^{۷۱۱} (۱). همان، المجلد الرابع، ص ۳۶۴ و المجلد السادس، ص ۱۷.

^{۷۱۲} (۲). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۵۲۳.

^{۷۱۳} (۳). عبد العزيز جوهری، پیشین، ص ۴۶.

^{۷۱۴} (۴). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۴۵۷.

^{۷۱۵} (۵). همان، ص ۴۹۸.

^{۷۱۶} (۶). همان، ص ۴۵۷.

^{۷۱۷} (۷). ابن اثیر، اسد الغایه فی معرفة الصحابه، المجلد الخامس، ص ۱۴۳.

^{۷۱۸} (۸). شیخ صدوق، الخصال، الجزء الثاني، ص ۴۶۵.

^{۷۱۹} (۹). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۴۹۸.

^{۷۲۰} (۱۰). الامام شمس الدین الذهبي، تذكرة الحفاظ، المجلد الأول، ص ۱۵.

کرده‌اید که علی علیه السلام را در مقابل همه نگه داشت و فرمود " هرکه را من مولای اویم علی هم مولای اوست" و فرمود: " یا علی، انت منی بمنزلة هارون من موسى".^{۷۲۱}

قیس بن سعد بن عباده: برخلاف پدرش که در پی امارت خود بود از شیعیان فداکار علی بن ابی طالب و حسن بن علی علیهما السلام بود. پدرش سعد چون منزوی شد به وی گفت: «پذیرفتن ولایت علی علیه السلام واجب بود». قیس گفت: تو خودت این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره علی علیه السلام شنیدی و خلافت را طلب کردی و اصحابت گفتند: «از ما يك امير و از شما يك امير». به خدا سوگند هرگز حضورا با تو صحبت نخواهم کرد.^{۷۲۲} چون پدرش به حوران شام رفت وی را همراهی نکرد تا

ص: ۱۲۲

کشته شد.^{۷۲۳} وی از مدافعان مشتاق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله بود و درباره حضرت علی علیه السلام سروده است:

لسوانا أتى به التنزيل

و علی إمامنا و إمام

ه فهذا مولاه خطب جلیل

یوم قال النبّی: من كنت مولا

حتم ما فيه قال و قيل^{۷۲۴}

إنما قاله النبّی علی الأمة

حذیفة بن یمان: حذیفة بن حسیل بن جابر از بنی عبس یمن بود که به مدینه مهاجرت کرد و هم‌پیمان بنی عبد الأشهل اوس شد. وی در احد و غزوات دیگر همراه رسول الله صلی الله علیه و اله بود.^{۷۲۵} حذیفة از جمله کسانی بود که در شورای شبانه محلّه بنی بیاضه حضور داشت و گفت:

^{۷۲۱} (۱۱). طبرسی، پیشین، الجزء الأول، ص ۲۹۷.

^{۷۲۲} (۱۲). عبد العزیز جوهری، پیشین، ص ۶۸.

^{۷۲۳} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق محمد حمید الله، الجزء الأول، ص ۵۸۹، حدیث ۱۱۹۳.

^{۷۲۴} (۲). علی علیه السلام پیشوای ما و غیر ماست که درباره او نازل شد؛ روزی که پیامبر صلی الله علیه و اله گفت: «هرکس را که من مولای اویم، علی هم مولای اوست»، و این سخنی بزرگ است؛ آنچه را پیامبر به امتش گفت قطعی است، در آن هیچ گفتگویی نیست. «سید رضی، خصائص الأئمة علیهم السلام، تحقیق محمد هادی امینی، ص ۴۳.

^{۷۲۵} (۳). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص ۱۵؛ ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابة، المجلد الأول، ص ۳۹۱.

«طایفه انصار در اندیشه نقض بیعت هستند».^{۷۲۶} حذیفه در فتح ایران شرکت داشت و پس از کشته شدن نعمان بن مقرن در نهاوند، فرماندهی جنگ به عهده وی^{۷۲۷} بود. همچنین حذیفه اردبیل را به صلح گشود.^{۷۲۸}

حذیفه بن یمان پس از قتل عثمان در حالی که مریض بود به منبر رفت و گفت: «مردم با علی علیه السلام بیعت کرده‌اند، تقوا پیشه کنید و او را یاری و همراهی کنید که به خدا از اوّل تا آخر بر حق بوده است و بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله شما از کسانی که گذشته‌اند و از کسانی که تا روز قیامت خواهند بود بهتر است». سپس دست راست خود را بر دست چپ زد و گفت: «خدایا شاهد باش که من با علی علیه السلام بیعت کردم» و به دو فرزندش سعد و صفوان گفت: «با او باشید و کوشش کنید تا در کنار او به شهادت رسید. به خدا او بر حق است و مخالف او بر باطل است».^{۷۲۹}

عبادة بن الصامت: وی از طایفه عمرو بن عوف خزرج بود و در عقبه دوم حضور داشت و یکی از نقبای انصار بود. وی در بدر و همه غزوات پیامبر صلی الله علیه و اله شرکت داشت.^{۷۳۰} عباده یکی از اعضای شورای شبانه محلّه بنی بیاضه برای جلوگیری از بیعت عمومی با ابو بکر بود.^{۷۳۱} وی در فتوح شام شرکت داشت و از طرف ابو عبیده والی حمص گردید. شهرهای لاذقیه و جبله و طرطوس را

ص: ۱۲۳

فتح کرد و مسجدی در لاذقیه ساخت.^{۷۳۲}

مهاجران

زیبیر بن عوام: پدرش از بنی اسد و مادرش صفیه دختر عبد المطلب بود. وی جزو پنج نفری است که به همراه ابو بکر حضور پیامبر صلی الله علیه و اله آمد و ایمان آورد.^{۷۳۳} و از مهاجران به حبشه بود. در جنگ بدر و سایر غزوات حضور داشت.^{۷۳۴} زیبیر خود را هاشمی می‌دانست و علی علیه السلام می‌گفت:

^{۷۲۶} (۴). عبد العزیز جوهری، پیشین، ص ۴۷.

^{۷۲۷} (۵). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۰۲.

^{۷۲۸} (۶). همان، ص ۳۲۱.

^{۷۲۹} (۷). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص ۳۹۴.

^{۷۳۰} (۸). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۴۶۴.

^{۷۳۱} (۹). عبد العزیز جوهری، پیشین، ص ۴۶.

^{۷۳۲} (۱). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۳۹.

^{۷۳۳} (۲). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۲۵۰.

^{۷۳۴} (۳). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۱۰۱.

«زبیر با ما بود تا پسرش عبد الله بزرگ شد و او را از ما جدا کرد».^{۷۳۵} وی در آغاز مدافع با حرارت و احساساتی علی علیه السلام بود. وقتی عمر با گروهی می‌خواست علی علیه السلام را برای بیعت با ابو بکر از خانه خارج کند زبیر با شمشیر به مقابله با عمر آمد^{۷۳۶}، ولی سرانجام در خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام چون از دستیابی به امارت کوفه ناامید گردید^{۷۳۷} همراه طلحه و عایشه در جنگ جمل به بهانه خونخواهی عثمان شرکت کرد.^{۷۳۸}

عبد الله بن مسعود: وی از حلیفان بنی زهرة بن کلاب بود. او در دوران دعوت مخفی اسلام آورد و قرآن را در مکه با آواز بلند خواند و از مهاجران دوم به حبشه بود. عبد الله در جنگ بدر و همه غزوات رسول الله صلی الله علیه و اله شرکت داشت.^{۷۳۹} در روزگار خلافت عمر همراه عمار بن یاسر وزیر و معلم و عامل بیت المال کوفه شد.^{۷۴۰}

موضع عبد الله درباره خلافت چنین بود؛ وی در مسجد النبی صلی الله علیه و اله به‌پا خاست و گفت:

«علی بن ابی طالب صاحب خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله است. آنچه را خداوند برای او قرار داده به وی بازگردانید و به عقب بازنگردید که زیان می‌بینید».^{۷۴۱} همچنین عبد الله بن مسعود در حلقه درس خود در پاسخ نوجوانی که پرسید آیا پیامبرتان به شما گزارش نداده که پس از وی چند تن پیشوا هستند گفت: «بله به ما گفته پس از وی دوازده تن پیشوای او هستند به عدد نقبای بنی اسرائیل».^{۷۴۲}

ص: ۱۲۴

بریده بن الحصیب أسلمی: وی رئیس اسلم بود و در هنگام هجرت رسول الله صلی الله علیه و اله در «کراع الغمیم» اسلام آورد.^{۷۴۳} پس از غزوه احد به مدینه آمد و در غزوات پس از آن شرکت داشت.^{۷۴۴} وی از

^{۷۳۵} (۴). ابن عبد البر، الاستیعاب، الجزء الثاني، ص ۲۹۳.

^{۷۳۶} (۵). عبد العزيز جوهری، پیشین، ص ۴۴.

^{۷۳۷} (۶). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۵۱.

^{۷۳۸} (۷). همان، ص ۷۳.

^{۷۳۹} (۸). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۱۵۰ و المجلد السادس، ص ۱۳.

^{۷۴۰} (۹). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۲۲۳ و ۲۲۷.

^{۷۴۱} (۱۰). شیخ صدوق، الخصال، الجزء الثاني، ص ۴۶۴.

^{۷۴۲} (۱۱). همان، ص ۴۶۷.

^{۷۴۳} (۱). ابن قتیبه، المعارف، ص ۳۰۰.

^{۷۴۴} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۲۴۱؛ ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، المجلد الأول، ص ۱۷۵.

مخالفان بیعت ابو بکر بود و گفت: «رسول الله صَلَّى الله عليه و اله ما را دستور داد تا به علی علیه السلام به عنوان امیر المؤمنین سلام کنیم».^{۷۴۵}

زید بن وهب جهنی: در حیات رسول الله صَلَّى الله عليه و اله اسلام آورد. وی از یاران علی علیه السلام بود.^{۷۴۶} خود وی روایتی نقل کرده که دلالت بر تشییع وی دارد. آن روایت چنین است: در روزگار ابو بکر به اتفاق دوازده نفر از مهاجرین و انصار با اجازه علی علیه السلام نزد خلیفه رفتیم و به بیان فضایل امیر المؤمنین علی علیه السلام پرداختیم. پس از آن، خلیفه سه روز از منزل خارج نشد. اما عمر و عده‌ای از مهاجران با اقوام خود به منزل او رفتند و وی را به مسجد آوردند و بر منبر نشانده. در این هنگام، یکی از آنان آشکارا گفت: «اگر یکی از شما بازگردد و سخنان گذشته را تکرار کند با شمشیرهای خود، وی را پاره‌پاره خواهیم کرد». آنان نیز در خانه‌های خود نشستند و دیگر در این باره با کسی سخن نگفتند.^{۷۴۷}

خالد بن سعید بن عاص اموی: اسلام خالد را بعضی قبل از اسلام ابو بکر آورده‌اند.^{۷۴۸} وی جزو مسلمانان مهاجر به حبشه بود و به سال هفتم هجری به مدینه آمد و در فتح مکه و غزوه حنین و طائف و تبوک شرکت داشت.^{۷۴۹} خالد بن سعید از طرف رسول الله صَلَّى الله عليه و اله عامل منطقه بین نجران و رمع و زبید بود.^{۷۵۰} پس از رحلت رسول خدا صَلَّى الله عليه و اله به مدینه آمد و نزد علی علیه السلام رفت و گفت: «بیا تا با تو بیعت کنم، به خدا در میان مردم کسی از تو سزاوارتر به جانشینی محمد صَلَّى الله عليه و اله نیست».

همچنین گفت: «ای فرزندان عبد مناف، از کار خود دل کندید تا دیگری بر آن دست اندازد؟»^{۷۵۱} ابو بکر به سخن او اهمیّت نداد، ولی عمر آن را به دل گرفت و هنگامی که ابو بکر او را فرمانده سپاه شام قرار داد از ابو بکر خواست او را عزل کند. ابو بکر او را عزل و یزید بن ابی سفیان را

ص: ۱۲۵

به جای وی گماشت.^{۷۵۲} اما خالد با آن سپاه به شام رفت و در مرج الصفر کشته شد.^{۷۵۳}

^{۷۴۵} (۳). سید رضی، پیشین، ص ۶۷؛ ابن عساکر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمد باقر محمودی، الجزء الثاني، ص ۲۶۰.

^{۷۴۶} (۴). ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، المجلد الثاني، ص ۲۴۲.

^{۷۴۷} (۵). شیخ صدوق، الخصال، الجزء الثاني، ص ۴۶۵.

^{۷۴۸} (۶). ابن قتیبه، المعارف، ص ۲۹۶.

^{۷۴۹} (۷). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۹۶.

^{۷۵۰} (۸). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۶۴.

^{۷۵۱} (۹). همان، ص ۵۸۶.

^{۷۵۲} (۱). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۹۷.

^{۷۵۳} (۲). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص ۳۶۰.

عباس بن عبد المطلب و فرزندانش: اگرچه عباس در هنگام رحلت رسول الله صلی الله علیه و اله پیر بنی هاشم بود، ولی در آن برهه به حمایت از علی علیه السلام برخاست و گفت: «دستت را بده تا با تو بیعت کنم تا گفته شود عموی رسول الله صلی الله علیه و اله با پسرعموی رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت کرد و اهل بیت نیز با تو بیعت کنند».^{۷۵۴} همچنین گفت: خارج شو تا جلو چشم مردم با تو بیعت کنم.^{۷۵۵} خلیفه و یارانش چون موضع گیری عباس را دیدند به سبب موقعیت سنی و خویشاوندی عباس با پیامبر صلی الله علیه و اله که در جامعه مورد توجه بود و برای تیره کردن رابطه بنی هاشم باهم و تضعیف موقعیت آنان درصدد برآمدند تا با تطمیع و تهدید، وی را به سوی خود جلب کنند. برای این منظور ابو عبیده و مغیره بن شعبه همراه عمر به ملاقات وی رفتند تا بهره ای برای وی قرار دهند. ولی عباس ضمن رد استدلال خلیفه گفت: «اگر به حساب رسول الله صلی الله علیه و اله باشد حق ما را گرفته ای و اگر به خاطر مؤمنان است ما خود از مؤمنان هستیم. آنچه گفتمی برای من قرار می دهی، به راستی اگر حق مؤمنان باشد تو را حق نیست که در آن داوری کنی و اگر حق ما باشد به گرفتن قسمتی و رها کردن قسمتی از آن تن در نخواهیم داد».^{۷۵۶}

فضل پسر بزرگ عباس در فتح مکه، غزوه حنین و حجة الوداع شرکت داشت.^{۷۵۷} وی چون خبر بیعت با ابو بکر را شنید گفت: «ای گروه قریش، با این که اهل خلافت ماییم نه شما و سرور ما از شما بدان سزاوارتر است با شبهه کاری خلافت برای شما راست نگردد».^{۷۵۸} وی در فتوح شام شرکت کرد و در سال هجده به واسطه طاعون در عمواس رحلت کرد.^{۷۵۹}

قثم یکی دیگر از فرزندان عباس همراه برادرش فضل در غسل و کفن و دفن جنازه رسول الله صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام کمک می کرد.^{۷۶۰} وی از متحصنین خانه فاطمه علیها السلام بود و با خلیفه بیعت نکرد.

عتبة بن ابی لهب: وی در فتح مکه اسلام آورد و در حنین شرکت داشت.^{۷۶۱} در هنگام رحلت رسول الله صلی الله علیه و اله همراه بنی هاشم بود، چون خبر بیعت با ابو بکر را شنید به زبان شعر چنین سرود:

ص: ۱۲۶

^{۷۵۴} (۳). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۴.

^{۷۵۵} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، المجلد الأول، ص ۵۸۳، حدیث ۱۱۸۰.

^{۷۵۶} (۵). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۱۵.

^{۷۵۷} (۶). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۵۴.

^{۷۵۸} (۷). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۵۲۳؛ زبیر بن بکّار، پیشین، ص ۵۸۰.

^{۷۵۹} (۸). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۵۵.

^{۷۶۰} (۹). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۵۲.

^{۷۶۱} (۱۰). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۵۹.

«گمان نمی‌کردم که خلافت از بنی هاشم و در میان ایشان از ابو الحسن بگذرد، از کسی که از همه مردم در ایمان و سابقه بیشتر و به قرآن و سنت‌ها داناتر است، آخر کسی که پیامبر صلی الله علیه و اله را دید و کسی که در غسل دادن و کفن کردن پیامبر صلی الله علیه و اله جبرئیل یاورش بود، کسی که آنچه در آنهاست در او هست و خود آنان را در این شبهه‌ای نیست، لیکن آنچه از نیکی در اوست در دیگران نیست».^{۷۶۲}

ابو ذر: نام او جندب بن جناده غفاری بود. وی در جاهلیت بت نمی‌پرستید و چهارمین یا پنجمین فردی است که به راهنمایی علی علیه السلام اسلام آورد.^{۷۶۳} وی سپس به قبیله خود بازگشت و پس از جنگ خندق به مدینه منوره آمد.^{۷۶۴}

رسول الله صلی الله علیه و اله در مسیر تبوک درباره وی گفت: «خدا رحمت کند ابو ذر را که تنها می‌رود و تنها می‌میرد و تنها محشور می‌شود».^{۷۶۵} ابو ذر از یاران با فضیلت و زاهد و مشتاق اهل بیت و راستگوی پیامبر صلی الله علیه و اله بود به گونه‌ای که رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود: «آسمان سایه نیفکنده و زمین حمل نکرده کسی را که از ابو ذر راستگوتر باشد».^{۷۶۶} وی راوی حدیث معروف «سفینه نوح» می‌باشد که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق».^{۷۶۷} ابو ذر پس از بیعت ابو بکر گفت: «اگر خلافت را در اهل بیت پیامبرتان قرار می‌دادید حتی دو نفر با شما اختلاف پیدا نمی‌کردند».^{۷۶۸}

ابو ذر در روزگار خلافت عثمان در مسجد ایستاد و پس از تلاوت آیه **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ...**^{۷۶۹} گفت: «علی بن ابی طالب وصی محمد صلی الله علیه و اله و وارث علم اوست. ای امت سرگردان پس از پیامبرش، هان اگر شما کسی را که خدا پیش داشته مقدم می‌داشتید و کسی را که خدا پس انداخته عقب می‌انداختید و ولایت و وراثت را در خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله خود می‌نهادید، البته از بالای سر و از زیر پای خود می‌خوردید و دوست خدا نادر نمی‌شد و سهمی از فرایض خدا از میان نمی‌رفت و دو نفر در حکم خدا

^{۷۶۲} (۱). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۵۲۳.

^{۷۶۳} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۲۲۴.

^{۷۶۴} (۳). همان، ص ۲۲۶.

^{۷۶۵} (۴). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۲۳.

^{۷۶۶} (۵). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۲۲۸.

^{۷۶۷} (۶). ابن قتیبہ، المعارف، ص ۲۵۲.

^{۷۶۸} (۷). عبد العزیز جوهری، پیشین، ص ۶۲.

^{۷۶۹} (۸). آل عمران (۳) آیه ۳۳-۳۴.

اختلاف نمی کردند، مگر آن که علم آن را از کتاب خدا و سنت پیامبرش نزد اینان می یافتند. لکن اکنون که چنین کردید پس بدفرجامی کار خود را بچشید: ^{۷۷۰} وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ

ص: ۱۲۷

ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ^{۷۷۱} و زود است که ستمگران بدانند به کدام بازگشتگاهی بازمی گردند».

همچنین ابو ذر گفت: «پیامبر فرمود» امر خلافت پس از من از آن علی علیه السلام است و پس از وی از آن فرزندان من و از فرزندان حسین علیه السلام است" ولی شما سخنان پیامبر صلی الله علیه و اله را فراموش کردید و به دنبال دنیا رفتید و آخرت را رها کردید» ^{۷۷۲}.

مقداد بن عمرو: وی از قبیله الحاف بن قضاعه بود. در مکه با اسود بن عبد یغوث الزهری هم پیمان شد. به همین سبب وی را مقداد بن اسود گویند. وی از مسلمانان نخستین و مهاجران به حبشه بود و در بدر و همه غزوات همراه پیامبر صلی الله علیه و اله بود. ^{۷۷۳} رسول الله صلی الله علیه و اله درباره وی فرمود:

«خداوند به من فرموده علی، ابو ذر، مقداد و سلمان را دوست داشته باشم» ^{۷۷۴}.

مقداد: از اعضای شورای شبانه بنی بیاضه برای جلوگیری از بیعت عمومی با ابو بکر بود. وی به خلیفه گفت: «ای ابو بکر، تو خود می دانی که علی علیه السلام وصی و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و اله و از هر جهت سزاوار این مقام است. پس خلافت را به او واگذار و بزرگی و احترام خود را نگه دار» ^{۷۷۵}. وی در روزگار خلافت عثمان در مسجد گفت: «شگفتا از قریش و دروغ داشتن ایشان خلافت را از خاندان پیامبرشان، با این که در میان اینان است اول مؤمنان و پسرعموی پیامبر خدا، داناترین مردم و فقیه ترین ایشان در دین خدا و کسی که در راه اسلام بیش از همه رنج برد و راه شناس تر ایشان بود، آن که از همه بهتر به راه راست هدایت می کند. به خدا قسم، خلافت را از هدایت کننده هدایت یافته پاك و پاکیزه ربودند و نه اصلاحی برای امت خواستند و نه حقی در روش، لیکن آنان دنیا را بر آخرت برگزیدند، پس دوری و نابودی با ستمکاران را» ^{۷۷۶}.

^{۷۷۰} (۹). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۶۶.

^{۷۷۱} (۱). شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

^{۷۷۲} (۲). شیخ صدوق، الخصال، الجزء الثاني، ص ۴۶۳.

^{۷۷۳} (۳). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۱۶۱.

^{۷۷۴} (۴). ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الرابع، ص ۴۰۹.

^{۷۷۵} (۵). شیخ صدوق، الخصال، الجزء الثاني، ص ۴۶۴.

^{۷۷۶} (۶). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۵۴.

عمّار بن یاسر: وی از شاخه عنس قبیله مذحج بود که پدرش از یمن به مکه آمد و حلیف «ابا حذیفه بن المغیره» شد.^{۷۷۷} خانواده عمّار از مسلمانان اولیه هستند.^{۷۷۸} مادرش بر اثر شکنجه‌های بنی مخزوم کشته شد.^{۷۷۹} وی در جنگ بدر و سایر غزوات همراه رسول الله صلی الله علیه و اله بود.

ص: ۱۲۸

پیامبر به وی فرمود: «تو را گروه ستمگر و گردنکش خواهند کشت».^{۷۸۰} درباره وی فرمود:

«به درستی که او هرگز حق را ترك نمی‌کند تا این که بمیرد»^{۷۸۱} و «هرکس با او ستیزه کند خدای با او ستیزه کند و هرکس او را دشمن بدارد خداوند دشمنش می‌دارد».^{۷۸۲}

موضع عمّار درباره مسأله جانشینی رسول الله صلی الله علیه و اله: وی از اعضای شورای شبانه بنی بیاضه بود. عمّار به ابو بکر گفت: «حقّی را که خداوند برای دیگری قرار داده برای خودت قرار نده و نخستین کس مباش که گفته رسول الله صلی الله علیه و اله درباره اهل بیت را نادیده گرفته، حق را به صاحب آن بسپار و بار خویشتن را سبک گردان تا وقتی با پیامبر صلی الله علیه و اله روبه‌رو شدی از تو خشنود باشد و نزد خداوند سرافراز باشی».^{۷۸۳} عمّار همچنین از قول رسول الله صلی الله علیه و اله گفت: به هر کسی که ایمان به خدا دارد سفارش می‌کنم ولایت علی را بپذیرد، هر کس که ولایت او را بپذیرد ولایت مرا پذیرفته است و هرکه ولایت مرا بپذیرد ولایت خداوند را پذیرفته است و هرکه علی را دوست داشته باشد مرا دوست داشته است و هرکه مرا دوست بدارد خدای را دوست خواهد داشت.^{۷۸۴}

سلمان فارسی: زادگاه وی روستای جی اصفهان بود. پس از ترك آیین زرتشتی و پذیرش مسیحیت به شامات رفت. سپس به حجاز و مدینه آمد و سرانجام به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله رسید و اسلام آورد و با کمک رسول خدا صلی الله علیه و اله پس از جنگ احد آزاد شد.^{۷۸۵} وی در جنگ خندق شرکت کرد و به توصیف «سلمان منّا اهل البيت» مفتخر شد.^{۷۸۶}

^{۷۷۷} (۷). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۲۴۸.

^{۷۷۸} (۸). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۲۶۰.

^{۷۷۹} (۹). همان، ص ۳۲۰.

^{۷۸۰} (۱). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۲۵۱.

^{۷۸۱} (۲). ابن عبد البر، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۸۰.

^{۷۸۲} (۳). واقدی، المغازی، المجلد الثاني، ص ۸۸۱.

^{۷۸۳} (۴). شیخ صدوق، الحصال، الجزء الثاني، ص ۴۶۴.

^{۷۸۴} (۵). زبیر بن بکّار، پیشین، ۳۱۲؛ محمّد بن سلیمان کوفی، مناقب الامام امیر المؤمنین، تحقیق شیخ محمّد باقر محمودی، الجزء الثاني، ص ۴۰۵.

^{۷۸۵} (۶). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۲۱۴.

^{۷۸۶} (۷). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص ۲۲۴؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۸۳.

سلمان از مخالفان خلیفه بود و به اصحاب گفت: «به مردی آگاه و باتجربه دست یافتید، ولی کان اصلی را گم کردید».^{۷۸۷} همچنین گفت: «به مرد سالخورده‌ای دست یافتید، ولی اهل بیت را رها کردید، اگر خلافت را در ایشان قرار می‌دادید حتی دو نفر با شما مخالفت نمی‌کردند و از نعمت آن بهره‌مند می‌شدید».^{۷۸۸} وقتی با ابو بکر بیعت شد سلمان فارسی گفت: «کرداذ و ناکرداذ،

ص: ۱۲۹

یعنی کردید و نکردید، انتخاب کردید، ولی انتخاب صحیحی نکردید».^{۷۸۹} وی به ابو بکر گفت:

«هنگام داوری حکم خود را به که نسبت می‌دهی، چون از آنچه ندانی از تو سؤال کنند به که پناه ببری، در حالی که در بین مردم کسی هست که از تو داناتر و پارساتر است و با رسول الله صلی الله علیه و اله خویشاوندی اش نزدیک‌تر و سابقه‌دارتر در حیات وی باشد. پیامبر صلی الله علیه و اله پیشوایی وی را به شما گفته، اما شما فرمان وی را رها ساختید و وصیت او را به فراموشی سپردید».^{۷۹۰}

نقش یاران یمنی رسول الله صلی الله علیه و اله در شکل‌گیری تشیع

بررسی و تعمق درباره مواضع مهاجران و انصار پیرامون مسأله زعامت و رهبری پس از پیامبر صلی الله علیه و اله بر جامعه اسلامی ما را به این موارد رهنمون می‌شود:

۱- اگرچه موضع خواص بزرگان انصار درباره مسأله جانشینی رسول الله صلی الله علیه و اله، امامت اهل بیت و علی علیه السلام بود، ولی از منابع برمی‌آید در حادثه سقیفه از ناموران انصار یمنی سعد بن عبادہ خزرجی در پی دستیابی به خلافت برای خود بود و حباب بن منذر بن جموح خزرجی با شور و عصبانیت در پی رساندن سعد به خلافت بود، حتی اگر به قیمت بازگشت به دوران جاهلیت باشد.^{۷۹۱} در مقابل آنان اسید بن حضیر اوسی (یکی از نقبای انصار)^{۷۹۲} معن بن عدی و عویم بن ساعده (از هم‌پیمانان اوس) که هر سه در

^{۷۸۷} (۸). عبد العزیز جوهری، پیشین، ص ۴۳.

^{۷۸۸} (۹). همان، ص ۴۳.

^{۷۸۹} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الأول، ص ۵۹۱، حدیث ۱۱۹۷.

^{۷۹۰} (۲). شیخ صدوق، الخصال، الجزء الثاني، ص ۴۶۳.

^{۷۹۱} (۳). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۸.

^{۷۹۲} (۴). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۴۵۵.

پیمان عقبه دوم شرکت داشتند^{۷۹۳} و سلمة بن اسلم اوسی (که در همه غزوات حاضر بود)^{۷۹۴} و بشیر بن سعد خزرگی (که در بیعة الحرب شرکت داشت)^{۷۹۵} از موافقان و یاران خلیفه اول^{۷۹۶} بودند.

علاوه بر انصار، بزرگانی از مهاجران نخستین، اعتقاد به امامت و رهبری عقیدتی و عملی علی علیه السلام و اهل بیت داشتند. در مقابل اینان خواصی از مهاجران مثل عمر بن خطاب از بنی عدی، ابو عبیده بن جراح فهری، مغیره بن شعبه ثقفی^{۷۹۷}، خالد بن ولید مخزومی از مخالفان علی علیه السلام^{۷۹۸}،

ص: ۱۳۰

سهیل بن عمرو از بنی عامر بن لوی، حارث بن هشام مخزومی، عکرمة بن ابی جهل مخزومی^{۷۹۹}، عبد الرحمن بن عوف زهری، سعد بن ابی وقاص زهری و عثمان بن عفان^{۸۰۰} بودند که در تحکیم پایه‌های قدرت سیاسی و نظامی خلیفه نقش مهمی را ایفا کردند. اینان همگی جز مغیره از اشراف و بزرگان قریش بودند.

۲- بسیاری از بزرگان صحابه مهاجر و انصار از یاران و هواداران علی علیه السلام بودند و هسته اولیه تشیع را تشکیل می‌دادند و اعتقاد قلبی به خلافت باطنی و دنیاوی علی علیه السلام داشتند. در این میان، نظرگاه عمّار و مقداد و ابو ذر و خصوصاً سلمان با دیگران تفاوت داشت، زیرا آنان نه تنها شخصیت ممتازی در بین صحابه دیگر داشتند، بلکه بین آنان و پیامبر صلی الله علیه و اله رابطه و صمیمیتی خاص وجود داشت و رسول الله صلی الله علیه و اله بارها مقام دینی و ایمانی و مشی آنان را ستوده و تأیید کرده بودند.

همین چهار صحابه به علت دفاع سرسختانه عقیدتی و عملی از اهل بیت و علی علیه السلام «از زمان پیامبر صلی الله علیه و اله و پس از او به دوستی علی علیه السلام نامبردار بودند و از دیگران گسستند و به وی پیوستند و او را پیشوا و راهنمای خود ساختند و در تشیع اسلام پیشگام بودند»^{۸۰۱}.

۳- از مجموع گفتمان‌های هواداران علی علیه السلام برمی‌آید که مواضع آنان مبتنی بر مستندات قرآن و فرمایش‌های رسول اکرم صلی الله علیه و اله بوده است. اینان علی علیه السلام را به استناد نص پیامبر

^{۷۹۳} (۵). همان، ص ۴۵۶ و ۴۵۸.

^{۷۹۴} (۶). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۴۴۶.

^{۷۹۵} (۷). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۴۵۶.

^{۷۹۶} (۸). ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الأول، ص ۹۲؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۹.

^{۷۹۷} (۹). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۱۵.

^{۷۹۸} (۱۰). زبیر بن بکار، پیشین، ص ۵۸۱.

^{۷۹۹} (۱). همان، ص ۵۸۳.

^{۸۰۰} (۲). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۱۱.

^{۸۰۱} (۳). حسن بن موسی نوحی، پیشین، ص ۳۵.

صلی الله علیه و اله شایسته مقام خلافت می دانستند. دسته‌ای از آنها مستقیم نام علی علیه السلام را برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و اله مطرح می‌کردند و گروهی نیز با استناد به حدیث ثقلین و سفینه نوح، که پیامبر صلی الله علیه و اله اهل بیت را وسیله هدایت و نجات دانسته بودند، آنان را شایسته مقام زعامت و رهبری می‌دانستند؛ در این صورت نیز پیشوایی از آن علی علیه السلام بود.

۴- شیعیان نخستین از صحابی کبار و بافضیلت رسول الله صلی الله علیه و اله بودند که در پیمان عقبه دوم یا غزوه بدر و سایر غزوات شرکت داشتند و اقدامات مؤثری برای تحکیم و تعمیق اسلام انجام دادند.

۵- مدافعان نظریه امامت اهل بیت نه تنها در حجاز وجود داشتند، بلکه در بین بعضی از قبایل معدی مثل بنی تمیم و یمنی مثل کنده در حضرموت نیز حضور داشتند، به گونه‌ای که حارث بن معاویه تمیمی^{۸۰۲} و حارثه بن سراقه کندی و اشعث بن قیس کندی^{۸۰۳} بن زیاد بن لبید انصاری

ص: ۱۳۱

نماینده خلیفه در حضرموت گفتند: «ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله را اطاعت خواهیم کرد، چرا شما آنان را از خلافت بازداشتید».^{۸۰۴}

علی در میان یمنی‌ها

یمنی‌ها از راه‌های زیر با شخصیت و فضایل علی علیه السلام و سفارش‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله درباره وی آشنا شدند:

الف) مأموریت‌هایی که از طرف رسول الله صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام واگذار شده بود، از آن جمله:

دعوت قبیله همدان^{۸۰۵} و مدحج که در فصل دوم به آن اشاره شد و مسلمان شدن چند نفر از رؤسای مدحج به وسیله علی علیه السلام؛^{۸۰۶} تبلیغ دین اسلام و آموزش قرآن و احکام به یمنی‌ها؛^{۸۰۷} اختیار کامل مالی در

^{۸۰۲} (۴). واقدی، کتاب الزده، تحقیق یحیی الجبوری، ص ۱۷۶.

^{۸۰۳} (۵). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۵۰.

^{۸۰۴} (۱). واقدی، کتاب الزده، ص ۱۷۶.

^{۸۰۵} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۳۸۹؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، تحقیق احمد ابو ملحم، الجزء الخامس، ص ۹۴.

^{۸۰۶} (۳). واقدی، المغازی، المجلد الثانی، ص ۱۰۷۹.

^{۸۰۷} (۴). واقدی، المغازی، المجلد الثانی، ص ۱۰۸۲؛ متقی هندی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ضبطه الشیخ بکری حیاتی و الشیخ صفو السقا، الجزء الثالث عشر،

ص ۳۶۳۶۹، ابن عساکر، پیشین، الجزء الثالث، ص ۴۹۷.

جمع‌آوری جزیه،^{۸۰۸} زکات، خمس و غنایم و تصرف در آنها به گونه‌ای که یکی از زنان اسیر را برای خود اختصاص داد. بدین‌جهت، خالد بن ولید با عده‌ای بریده بن حصیب را به شکایت از علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله فرستاد.

ایشان ناراحت شد و گفت: «از علی شکایت نکنید، زیرا او از من است و من از وی هستم و او ولی شما پس از من خواهد بود»؛^{۸۰۹} امامت و ریاست علی علیه السلام بر دیگر فرماندهان نظامی رسول الله صلی الله علیه و اله همچون خالد بن ولید و خالد بن سعید بن عاص در یمن؛^{۸۱۰} حلّ اختلافات یمنی‌ها و صدور احکام قضایی و اجرای حدود اسلام و تأیید آنها از سوی رسول الله صلی الله علیه و اله به گونه‌ای که وقتی یمنی‌ها درباره صحت احکام علی علیه السلام از ایشان سؤال کردند، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «حکم همان است که وی داده است». آنان برخاستند و گفتند:

«این حکم در واقع حکم رسول خداست».^{۸۱۱} نمونه دیگر زید بن ارقم می‌گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله بودم. نامه علی علیه السلام از یمن به وی رسید. او در مورد حکمی که داده بود از وی کسب تکلیف کرده بود. رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «من درباره این مسأله جز آنچه علی علیه السلام داوری کرده است

ص: ۱۳۲

چیزی نمی‌دانم»؛^{۸۱۲} علی علیه السلام در جمع‌آوری زکات برای یمنی‌ها مشقت ایجاد نمی‌کرد و با آنان مدارا می‌کرد؛^{۸۱۳} علی علیه السلام با حرکت‌های نظامی، تبلیغی، اقتصادی و قضایی زمینه تحکیم دولت رسول الله صلی الله علیه و اله را در یمن ایجاد کرد و برای کوتاه‌مدت با اختیار کامل مالی که داشت در محدوده سرزمین همدان و مدحج حکومتی به وجود آورد. به همین‌رو، علی علیه السلام هوادارانی استوار در یمن به‌ویژه در قبیله همدان و مدحج پیدا کرد که از جمله آنان مالک بن حارث اشتر نخعی بود که شعاع نورانیت معرفت اسلام را از علی علیه السلام گرفت و چنان شخصیت اسلامی مالک را شکل داد که همراه علی علیه

^{۸۰۸} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۰۰؛ یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۴۴۰.

^{۸۰۹} (۶). ابن عساکر، پیشین، الجزء الأول، ص ۴۰۱.

^{۸۱۰} (۷). ابن عساکر، پیشین، الجزء الأول، ص ۴۰۱؛ واقدی، المغازی، المجلد الثانی، ص ۱۰۸۵.

^{۸۱۱} (۸). واقدی، المغازی، المجلد الثانی، ص ۱۰۸۶.

^{۸۱۲} (۱). حاکم حسکانی، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق محمد عبد القادر عطا، الجزء الثالث، ص ۱۴۶، محمد حمید الله، پیشین، ترجمه سید محمد حسینی، ص ۲۲۰.

^{۸۱۳} (۲). واقدی، المغازی، المجلد الثانی، ص ۱۰۸۵.

السّلام در برخی از حوادث روزگار رسول الله صلّى الله عليه و اله در یمن شرکت کرد و پس از پیکار «اجنادین» با خاندان خود نزد علی علیه السّلام به مدینه منوره آمد و سپس ابو بکر او را به شام فرستاد.^{۸۱۴}

این شواهد برخلاف نظرگاه محقق انگلیسی آقای مونت گمری وات می باشد که می گوید: «اگر چه علی علیه السّلام وظایف دیوانی و حکومتی را در جنوب عربستان در سال ۶۳۱ میلادی اجرا کرد، هیچ مدرکی دال بر ایجاد علاقه خاصی نسبت به او وجود نداشت».^{۸۱۵}

ب) وقتی هیأت‌های نمایندگی قبایل یمنی، از جمله: ابو عامر اشعری، ابو غره خولانی، ظیبیان، عثمان بن قیس و عرنه دوسی به حضور رسول الله صلّى الله عليه و اله می‌رسیدند، پیامبر صلّى الله عليه و اله علی علیه السّلام را به عنوان وصی خود به آنان معرفی می‌کرد.^{۸۱۶}

پ) آن گونه که در فصل دوم گفته شد بعضی از نمایندگان قبایل یمنی در حجّة الوداع حضور داشتند و در مراسم غدیر خم نیز شرکت کردند. آنان حدیث غدیر درباره پیشوایی علی علیه السّلام را به گوش خود از رسول الله صلّى الله عليه و اله شنیدند. به گونه‌ای که در بالا گفته شد گروهی از سران حضرموت خواهان خلافت و جانشینی اهل بیت بودند و ابو بکر نیز تصمیم داشت برای آرام کردن آن منطقه علی علیه السّلام را به یمن بفرستد.^{۸۱۷}

بدین سان، مدارك به خوبی نشان می‌دهد یمنی‌ها با شخصیت علی علیه السّلام آشنایی داشتند و وی نزد آنان از محبوبیت برخوردار بود و گروهی از سران آنان به رهبری علی علیه السّلام و اهل بیت پس از

ص: ۱۳۳

رسول الله صلّى الله عليه و اله اعتراف داشتند.

۶- شیعیان و یاران نخستین علی علیه السّلام از مهاجران و انصار تنها از يك نژاد خاص نبودند و در میان آنان ایرانی نیز وجود داشت. شیعیان عرب از قبایل معدی و یمنی بودند. معدی‌ها از قبایل غفار، اسلم و شعبه‌های مختلف قریش مثل بنی اسد، بنی زهره، بنی امیّه و بنی هاشم بودند و شیعیان نخستین یمنی نیز

^{۸۱۴} (۳). واقدی، فتوح الشام، تصحیح عبد اللطیف عبد الرحمان، الجزء الأول، ص ۶۲.

^{۸۱۵} (۴).

W, ttaW yremogtnoM yteicos ehT yB ۱۹۶۰.p. sdayyamU eht rednu msi, ils ۱۶۱citaisA layoR ehT fo lanruoj: nI. dehshilbup, ygoloeahcrA lacilbiB fo yteicos ehT. dnalerI dnA niatirB taerG fo yteicos. nodnol

^{۸۱۶} (۵). ابو عبد الله محمد بن ابراهیم الکاتب النعمانی، کتاب الغیبه، ص ۶۲.

^{۸۱۷} (۶). واقدی، کتاب الزّده، ص ۱۹۷.

از قبایل مذحج، قضاعه، اوس و خزرج بودند. از ۲۳ نفر نامبرده شده، ده نفر از انصار یمنی، ده نفر از مهاجران مضری، دو نفر از مهاجران یمنی و یک نفر ایرانی بودند.

۷- همان‌گونه که قبلاً آورده شد عناصر هوادار اولیه ابو بکر از مهاجران و انصار تنها از نژاد عرب شامل قبایل معدی و یمنی بودند. البته بیشترین هواداران خلیفه از شعبه‌های قریش، مثل بنی مخزوم، بنی زهره، بنی امیه، بنی عامر بن لوی، فهر و عدی بودند. یاران یمنی وی نیز بیشتر از قبیله اوس و خزرج بودند. پس بر ما روشن می‌گردد باورهای مسلط شیعی آنان براساس تقسیمات قبیله‌ای نبوده است.

بدین‌سان، اگر قبیله را یک معیار تقسیم‌بندی برای یاران علی علیه السلام و ابو بکر در نظر بگیریم - برخلاف این‌که بیشتر یاران ابو بکر قریشی بودند - نمی‌توانیم همه آنان را در یک تقسیم‌بندی مشخص قرار دهیم؛ زیرا شیعیان علی علیه السلام و یاران ابو بکر از قبایل متعدّد عرب مضرّی و یمنی بودند.

ص: ۱۳۵

فصل چهارم نقش قبایل یمنی در ارتداد و فتوحات اسلامی

ص: ۱۳۷

نقش قبایل یمنی در ارتداد و فتوحات اسلامی

ارتداد در جزیره العرب و نقش قبایل یمنی

شاید تصوّر شود عنوان پژوهش ما با مسأله ارتداد بی‌ارتباط باشد، ولی به علت حضور قبایل یمنی در این ماجرا و تأثیر ژرفی که ارتداد بر این قبایل داشت ما ناگزیر هستیم به نقش قبایل یمنی در ارتداد بپردازیم، اما از بحث گسترده درباره همه برگشتگان از دین خودداری خواهیم کرد و تنها به ارتداد قبایل یمنی اشاره خواهیم کرد. می‌توان بازگشتگان از دین را به گروه‌های زیر تقسیم کرد:

۱- پیامبرنمایان: در اواخر عمر رسول الله صلی الله علیه و اله و آغاز خلافت ابو بکر عده‌ای به ادّعی پیامبری برخاستند، افرادی مثل اسود عنسی در یمن و مسیلمه بن حبیب در میان بنی حنیفه و سجاح دختر منذر در بنی تمیم، فجأة السّلمی در بنی سلیم، طلیحة بن خویلد اسدی در میان بنی اسد، عیینة بن حصن فزاری در بنی فزاره و قره بن سلمه القشیری در میان بنی عامر و غطفان.^{۸۱۸}

^{۸۱۸} (۱). ابن اعثم، پیشین، المجلد الأوّل، ص ۱۵.

۲- مخالفان پرداخت زکات: گروهی بودند که با پرداخت زکات مخالف بودند و آن را نوعی باج می دانستند، از جمله اینان گروهی از بنی تمیم و هوازن^{۸۱۹} بودند. آنان می گفتند: «نماز را برپا می دارند، ولی زکات نمی پردازند».^{۸۲۰} خلیفه درباره اینان گفته بود: «اگر زانوبند شتری را هم از من دریغ دارند با ایشان نبرد خواهیم کرد».^{۸۲۱} آنان اطاعت از ابو بکر را بر خود گران می دیدند و با حفظ ایمان و اسلام خویش و انجام دادن دیگر واجبات دینی از پرداخت زکات به وی خودداری می کردند.^{۸۲۲}

ص: ۱۳۸

۳- گروهی رهبری خلیفه اول را به رسمیت نمی شناختند و خواهان حکومت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و اله بودند. از جمله اینان گروهی از مردم کنده^{۸۲۳} و برخی از بنی تمیم^{۸۲۴} بودند. اینان زکات را انبار کرده بودند تا خلیفه واقعی تعیین گردد و زکات او را به او بدهند.

۴- افرادی نیز ابو بکر را برای اداره حکومت ضعیف می دانستند و می گفتند: «ما هرگز با ابو فصیل بیعت نمی کنیم». اینان گروهی از طی،^{۸۲۵} بنی اسد، و بنی فزاره^{۸۲۶} یا مردمی از کنده بودند که می گفتند: «ابو بکر به هیچ وجه توانایی اداره مسلمانان را ندارد».^{۸۲۷}

۵- گروهی از مرتدان «بر اثر تعصبات و وابستگی های قبیله ای و چشم داشت های مادی و دنیای منقاد قدرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله شده بودند و اکنون با سر برداشتن پیامبرانی دروغین از طایفه خویش یا طوایف همبسته خود، ترجیح می دادند که به جای پیروی از پیغمبر قریش به پیامبری از خویش بپیوندند».^{۸۲۸}

اما این که طبری از قول عروة بن زبیر آورده است که جز دو قبیله قریش و ثقیف، دیگر قبایل عرب همه یا اندکی از دین بگشتند^{۸۲۹} صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا «دامنه ارتداد به این درجه از وسعت نباید بوده باشد. از بررسی روایات برمی آید که بیشتر قبایل پیرامون مدینه یا نزدیک بدان، غالب قبایل میان مکه و مدینه و

^{۸۱۹} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۷۴.

^{۸۲۰} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۷۴؛ ابو علی مسکویه، تجارب الامم، تحقیق ابو القاسم امامی، الجزء الأول، ص ۱۶۳.

^{۸۲۱} (۴). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۰.

^{۸۲۲} (۵). هادی عالمزاده، ابو بکر، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد پنجم، ص ۲۲۱.

^{۸۲۳} (۱). واقدی، کتاب الزده، ص ۱۷۲ و ۱۷۵ و ۱۷۶.

^{۸۲۴} (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۵۰.

^{۸۲۵} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۸۳؛ ابن اعثم، پیشین، المجلد الأول، ص ۴۰.

^{۸۲۶} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۸۵.

^{۸۲۷} (۵). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۵۱.

^{۸۲۸} (۶). عالمزاده، ابو بکر، پیشین، جلد پنجم، ص ۲۳۳.

^{۸۲۹} (۷). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۷۵.

بسیاری از قبایل یمن، نجد، تهامه و نیز بسیاری از فروع قبایلی که در این ناحیه مرتد شده بودند، همچنان مؤمن و وفادار به اسلام باقی مانده بودند.^{۸۳۰}

پیامبران دروغین

۱- اسود عنسی: در ذی حجه سال دهم هجری کاهنی از قبیله عنس به نام عبهله بن کعب بن حارث بن عمرو بن عبد الله بن سعد بن عنس بن مذحج از غار خبان در شمال شرقی جوف دعوی پیامبری کرد.^{۸۳۱} شاید نتوان اسود را جزو مرتدین دانست؛ زیرا گزارش روشنی درباره اسلام آوردن وی و قبیله اش عنس در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله در دسترس نیست. ابن هشام^{۸۳۲} و

ص: ۱۳۹

طبری^{۸۳۳} و رازی^{۸۳۴} وی را دروغزن می خوانند و طبری در يك مورد وی را جزو برگشتگان از دین^{۸۳۵} معرفی می کند.

عبهله از موقعیت بی ثبات منطقه مذحج، نزاع و دشمنی میان رهبران شاخه های قبیله مذحج و از ضعف موقعیت فروة بن مسیک رهبر مراد و نماینده رسول الله صلی الله علیه و اله بر مذحج سود جست و پس از ده روز که از غار خبان خارج شد بر نجران دست یافت و بنو الحارث پس از اخراج عمرو بن حزم انصاری (قاضی و معلم اعزامی از مدینه) به اسود پیوستند.^{۸۳۶} فروة بن مسیک مرادی به الاحسیة عقب نشینی کرد و تعدادی از مسلمانان به او ملحق شدند.^{۸۳۷} عبهله در محرم سال یازده پس از جمع آوری نیرو از نجران، بدون درگیری با قبایل دیگر مستقیماً به سوی صنعا رفت و پس از ۲۵ روز که از ظهورش می گذشت^{۸۳۸} به علت ضعف سیاسی و نظامی ابناء بر صنعا دست یافت.

^{۸۳۰} (۸). عالمزاده، ابو بکر، پیشین، جلد پنجم، ص ۲۳۳.

^{۸۳۱} (۹). daM nishuM -ladBA ۲۴.., tic .po .ja ,daM nishuM -ladBA

^{۸۳۲} (۱۰). ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص ۵۹۹.

^{۸۳۳} (۱). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۶۳ و ۴۷۳.

^{۸۳۴} (۲). احمد بن عبد الله رازی، پیشین، ص ۷۳.

^{۸۳۵} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۳۸.

^{۸۳۶} (۴). همان، ص ۴۶۵.

^{۸۳۷} (۵). یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الأول، ص ۱۱۲ (ذیل کلمه الاحسیه).

^{۸۳۸} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۶۷.

پس از آن اسود بر سواحل یمن (عثر،^{۸۳۹} الشَّرْجَه،^{۸۴۰} الحَرْدَه،^{۸۴۱} غلافقه) عدن و شهر الجند دست یافت^{۸۴۲} و بزرگان بنی ولیعه کنده حمایت خود را از عبهله اعلام کردند.^{۸۴۳}

اسود چون بر صنعا دست یافت حاکم آن را که از طرف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حاکمیت می‌راند بیرون کرد^{۸۴۴} و ایرانی‌زادگانی را سخت مورد شکنجه و فشار قرار داد. عبهله مرزبانان همسر باذان پادشاه ابناء و عامل ابرویز را که از دنیا رفته بود به همسری خود درآورد.

بدین‌سان، جنبش عبهله بن کعب برضد اسلام از میان قبیله عنس که ظاهراً تمایل کمتری به اسلام نشان داده بودند ظهور کرد و سرزمین مذحج، شهر صنعا، سواحل و تهامه یمن را فراگرفت.

چون اخبار جنبش عبهله به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسید قیس بن هبیره مکشوح مرادی^{۸۴۵} را به

ص: ۱۴۰

همراهی فروة بن مسیک مرادی به جنگ اسود فرستاد. قیس هنگامی که به یمن آمد به اسود فهمانید که پیرو اوست. عبهله نیز اجازه داد تا قیس با گروهی از قبایل مذحج، همدان و دیگران وارد صنعا شوند. قیس پس از ورود به صنعا با ایرانیان همدست شد و با کمک فیروز دیلمی از بزرگان ابناء و دادویه جانشین باذان،^{۸۴۶} مخفیانه با همسر باذان تماس برقرار کردند و از وی برای کشتن اسود استمداد نمودند. مرزبانان که از اسود کینه سختی به دل داشت آنان را از راه آب کوچکی به درون خانه اسود راهنمایی کرد و آنها وارد خوابگاه اسود گردیدند و قیس سر از تن اسود جدا کرد. قیس آن سر را صبح بر بالای دیوار شهر قرار داد و فریاد زد: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ الْأَسْوَدَ كَذَّابٌ عَدُوُّ اللَّهِ». در این

^{۸۳۹} (۷). کوره‌ای در یمن است « ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص ۸۵، (ذیل کلمه عثر)».

^{۸۴۰} (۸). اول کوره عثر است « ر. ک: معجم البلدان، الجزء الثالث، ص ۳۳۴، (ذیل کلمه شرجه)».

^{۸۴۱} (۹). منطقه‌ای در یمن است « ر. ک: معجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۲۴۰، (ذیل کلمه حرده)».

^{۸۴۲} (۱۰). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۶۸.

^{۸۴۳} (۱۱). p ,tic ,po ,ja ,daM nishuM -ladbA ۲۷..

^{۸۴۴} (۱۲). بلاذری نام عامل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله را خالد بن سعید بن عاص آورده است « ر. ک: فتوح البلدان، ص ۱۱۱ و ۱۱۳».

^{۸۴۵} (۱۳). نام وی قیس بن هبیره مکشوح بن عبد یغوث بن العزیز بن سلمة بن عامر بن عویشان بن زاهر بن مراد بود که سیف بن عمر وی را قیس بن عبد یغوث آورده

است « ر. ک: ابن حزم، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۰۷؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۶۷».

^{۸۴۶} (۱). سیف بن عمر جانشین باذان را شهر بن باذان و نام همسر وی را آزاد آورده است « ر. ک: طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۶۶».

شایان توجه است روایات طبری درباره جنبش عبهله از هشت روایت، هفت‌تای آن از سیف بن عمر است. سیف داستان جنبش عبهله را با خرافات و اخبار تحریف‌شده درهم آمیخته است، از جمله می‌نویسد: اسود دارای شیطانی بود که به وی وحی می‌کرد و اسود او را فرشته می‌نامید که در هنگام کشته شدن وی در کالبد اسود به زبان وی سخن گفت؛ یا روزی خطی کشید و یکصد گاو و شتر را پشت آن قرار داد و بدون آن‌که دست و پای‌شان را ببندد همه را نحر کرد و هیچ‌کدام پای از خط بیرون نگذاشتند « ر. ک: طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۶۸». علاوه بر نقل این موهومات به وسیله سیف، محقق تاریخ اسلام مرتضی عسگری می‌نویسد: هر چهار نفر راویان سیف ساخته ذهن خود وی می‌باشند « ر. ک: عبد الله بن سبأ، ترجمه محمد صادق نجمی و هاشم هریسی، جلد دوم، ص ۱۷۲».

هنگام یاران اسود گرد آمدند، قیس نیز سر وی را نزد آنان انداخت. طرفداران اسود مگر عده کمی، پراکنده شدند. قیس با یارانش به آنان حمله کرد و آنها را کشت. تنها کسانی که مسلمان شدند نجات یافتند.^{۸۴۷}

استراتژی رسول الله صلی الله علیه و اله در سرکوبی اسود چنان خردمندانه بود که از نیروهای شمال و مدینه منوره برای سرکوب وی استفاده نکرد و «تلاش آن حضرت این بود که از موقعیت قبایل عرب جنوبی مراد و همدان^{۸۴۸} و ابناء، که به طور کامل در ارتباط با اسلام بودند، استفاده کند تا قدرت عیله را درهم فروریزد».^{۸۴۹}

۲- طلیحه بن خویلد: وی کاهن بنی اسد بود که در سال نهم هجری با هیأت نمایندگی بنی اسد به نزد رسول الله صلی الله علیه و اله در مدینه آمد و اسلام آورد. پس از بازگشت، ادعای پیامبری کرد. همین که رسول الله صلی الله علیه و اله رحلت کردند کار وی بالا گرفت^{۸۵۰} و عیینة بن حصن فزاری بزرگ و شیخ قبیله غطفان با هفتصد نفر از بنی فزاره به طلیحه پیوست.^{۸۵۱} مردمی از طی نیز درصدد همراهی با وی

ص: ۱۴۱

بودند که عدی بن حاتم آنان را از منع زکات و بازگشت از دین بازداشت و با هزار سوار به خالد بن ولید پیوست. بعدا خالد نیز تأیید کرد که هیچکس از قبیله طی از دین بازنگشته است.^{۸۵۲} منابع دیگر نیز تأیید می کنند مردم طی از دین بازنگشتند.^{۸۵۳}

ابو بکر اوّلین سپاهی را که به فرماندهی خالد بن ولید برای سرکوب مرتدان فرستاد علیه بنی اسد بود. خالد به همراهی عدی بن حاتم و زید الخیل طائی به نزد قبیله بنی اسد رفت و طلیحه را نصیحت کرد که از لجاجت بازگردد، ولی طلیحه بازنگشت و به جنگ دست یازید. در هنگام جنگ عیینة بن حصن فرار کرد و خالد، صفوف بنی اسد و غطفان را شکافت و طلیحه به همراه همسرش به نزد ملوک غسان فرار کرد. عیینة بن حصن و قرّة بن سلمه گرفتار شدند و بنی عامر و هوازن و سلیم به اسلام بازگشتند. طلیحه در روزگار خلافت عمر به مدینه آمد و مسلمان شد.^{۸۵۴}

^{۸۴۷} (۲). بلادری، فتوح البلدان، ص ۱۱۴.

^{۸۴۸} (۳). طبری، می نویسد: نخستین کسی که به مقابله اسود قیام کرد عامر بن شهر همدان در سرزمین همدان بود «ر. ک: پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۶۴».

^{۸۴۹} (۴) p ,tic ,po ,ja ,daM nishuM –ladba ۳...

^{۸۵۰} (۵). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۴.

^{۸۵۱} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۸۵.

^{۸۵۲} (۱). همان، ص ۴۸۴.

^{۸۵۳} (۲). ابن قتیبه، الامامة و السیاسة، الجزء الأوّل، ص ۵۸.

^{۸۵۴} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلّد الأوّل، ص ۲۱.

بدین ترتیب خطر یکی از پیامبران دروغ‌زن از قبایل عرب شمالی با کمک قبیله طی از اعراب یمنی از بین رفت.

۳- مسیلمة بن حبيب: از قبیله بنی حنیفه در یمامه بود.^{۸۵۵} مردم یمامه او را به پیامبری برداشتند و به او ایمان آوردند. عقیل بن مالک حمیری از فرزندان پادشاهان حمیر، که در همسایگی بنی حنیفه زندگی می‌کرد و بر اسلام باقی مانده بود، وی را از این سرکشی و بی‌اعتنایی به دین نهی کرد، اما، مسیلمه نپذیرفت و به ادعای دروغین خود ادامه داد.^{۸۵۶} وی به رسول الله صلی الله علیه و اله نوشت: من با تو انباز شده‌ام، پس نیمی از زمین تورااست و نیمی از آن مرا، لیکن قریش مردمی بیدادگرند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله در پاسخ وی گفتند: «از محمد رسول الله صلی الله علیه و اله به مسیلمه کذاب، همانا زمین برای خداست، آن را به هرکه از بندگانش خواهد میراث دهد و انجام نیک برای پرهیزگاران است».^{۸۵۷} پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله سجاح دختر حارث بن سوید تمیمی، کاهن بنی تمیم، نیز ادعای نبوت کرد که شبث بن ربیع یربوعی تمیمی مؤذن وی بود. سجاح با یارانش به یمامه نزد مسیلمه رفت و به همسری وی درآمد.^{۸۵۸} چون کار مسیلمه بالا گرفت، ابو بکر خالد بن ولید را به جنگ وی فرستاد. در یمامه پیکار سختی درگرفت، به گونه‌ای که ۱۲۰۰ نفر از نامداران لشکر اسلام که هفتصد نفرشان از قاریان قرآن بودند شهید شدند.^{۸۵۹} سرانجام مسلمانان پیروز شدند و مسیلمه

ص: ۱۴۲

کشته شد.^{۸۶۰} بعضی از شهدای جنگ یمامه از قبایل یمنی عبارتند از: طفیل بن عمرو دوسی ازدی، عاصی بن ثعلبه دوسی، مخرمة بن شریح حضرمی، عبّاد بن بشر اوسی، عبّاد بن حارث اوسی، سراقه بن کعب خزرجی، عمارة بن حزم خزرجی، ابو دجانه سمّاک بن اوس خزرجی، حباب بن عبد الله خزرجی، حبيب بن عمرو خزرجی، حارث بن کعب خزرجی، عقبه بن عامر خزرجی، عائذ بن ماعص خزرجی، یزید بن ثابت خزرجی و ابو حنة بن غزیه بن عمرو خزرجی^{۸۶۱}. بدین سان، بیشتر شهدای یمنی پیکار یمامه از انصار به‌ویژه از خزرج بودند.

^{۸۵۵} (۴). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۵۹۹.

^{۸۵۶} (۵). وثیمة بن الفرات، قطع من کتاب الرّده، ص ۱۸.

^{۸۵۷} (۶). یعقوبی، پیشین، جلد دوم، ص ۷.

^{۸۵۸} (۷). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۴۹۹.

^{۸۵۹} (۸). واقدی، کتاب الرّده، ص ۴۱۴۰؛ ابن اعثم، پیشین، المجلد الأوّل، ص ۳۷.

^{۸۶۰} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأوّل، ص ۳۶.

^{۸۶۱} (۲). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۰۱.

ارتداد در بحرین

همزمان با رحلت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْدَر بن ساوی عبدی نیز از دنیا رفت و مردم ربیعہ در بحرین از دین بگشتند^{۸۶۲} و منذر بن نعمان بن منذر را به پادشاهی برداشتند. وی با گروهی از بکر بن وائل و هفت هزار پیاده و سوار ایرانی به بحرین آمدند.

قبیله عبد القیس که بر دین پایدار بودند به رهبری جارود بن المعلی با منذر جنگیدند، ولی شکست خوردند و به هجر و قلعه جواثا پناه بردند و از ابو بکر کمک خواستند.^{۸۶۳} وی علاء بن حضرمی را با دو هزار نفر از مهاجر و انصار به بحرین فرستاد. در یمامه ثمامة بن اثال حنفی با مسلمانان بنی حنیفه به علاء پیوستند.^{۸۶۴} وی شبانه با کمک مسلمانان جواثا به نیروهایی که به محاصره قلعه پرداخته بودند حمله برد و آنان را شکست داد و منذر به بنی حنیفه پناه برد و اعراب از علاء امان خواستند و ایرانیان نیز دسته‌ای به زاره^{۸۶۵} و قطیف^{۸۶۶} و گروهی نیز به مدائن رفتند. پس از موفقیت علاء بن حضرمی ابو بکر او را بر بحرین امارت داد.^{۸۶۷}

ارتداد در قبایل یمنی

۱- کنده: چون خلافت به ابو بکر رسید مردم کنده، مگر طایفه‌ای از شاخه بنی عمرو بن معاویه

ص: ۱۴۳

از دین بازگشتند.^{۸۶۸} برخلاف ارتداد پادشاهان کنده، بعضی از بزرگان آنان مثل عوف بن مراره سکونی، ولید بن محسن دریکی، عبد الله بن یزید سکونی و ثور بن مالک کندی شاهان و مردم کنده را از بازگشت از دین بازداشتند، ولی درخواست آنان را رد کردند.^{۸۶۹} اشعث بن قیس بن زیاد بن لبید عامل حضرموت گفت: «چون مردم بر خلافت ابو بکر اتفاق کنند ما هم موافقت نماییم».

^{۸۶۲} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۱۹.

^{۸۶۳} (۴). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۴۰.

^{۸۶۴} (۵). همان، ص ۴۲.

^{۸۶۵} (۶). الزارة روستای بزرگی در بحرین است که امروزه جزو عربستان است «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثالث، ص ۱۲۶، (ذیل کلمه الزاره)».

^{۸۶۶} (۷). القطیف شهری در بحرین است که امروز جزو عربستان است «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص ۳۷۸، (ذیل کلمه قطیف)».

^{۸۶۷} (۸). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۴۶.

^{۸۶۸} (۱). ابن شیبہ، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۴۷.

^{۸۶۹} (۲). وثیمة بن الفرات، پیشین، ص ۳۶.

زیاد گفت: «اعتبار به توافق مهاجرین و انصار است».^{۸۷۰} امرؤ القیس بن عابس پسرعموی اشعث وی را از مخالفت با زیاد بن لبید بازداشت، ولی اشعث نپذیرفت. مردم کنده دو گروه شدند، گروهی بر دین باقی ماندند و به برپا داشتن نماز و پرداختن زکات مصمم بودند و گروهی زکات نپرداختند و سرپیچی کردند.^{۸۷۱} حارث بن سراقه به زیاد بن لبید گفت: «تا زمانی که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زنده بود اطاعت او را کردیم و اگر از اهل بیت وی کسی به جای او نشیند او را اطاعت خواهیم کرد، ما از پسر ابو قحافه اطاعت نخواهیم کرد».^{۸۷۲}

اشعث بن قیس به قوم خود گفت: «مرا یقین است که کسی به ریاست «تیم بن مژه» تن در ندهد و بزرگان بطحاء بنی هاشم را ترك نکنند؛ زیرا آنان سزاوار خلافت هستند و اگر قرار است خلافت بیرون از بنی هاشم باشد هیچ کس بدان سزاوارتر از ما نیست؛ زیرا پدران ما پیش از آن که در جهان نه قریشی بود و نه ابطحی، پادشاهان زمین بوده‌اند».^{۸۷۳} در این جا اشعث بن قیس اگر چه از اهل بیت طرفداری می‌کند، ولی غرور اشرافی و ریاست‌طلبی او را وامی دارد تا پدران خود را پادشاهان زمین معرفی کند. زیاد بن لبید به بنو ذهل بن معاویه یکی از شاخه‌های کنده، رفت و از آنان خواست تا تسلیم شوند و اطاعت کنند. حارث بن معاویه مردی از بزرگان بنی تمیم، که در بین آنان بود، گفت: «چرا ما را به اطاعت مردی می‌خوانی که کسی به اطاعت او دعوت نشده و سفارشی برای او نوشته نشده است».^{۸۷۴} زیاد گفت: «راست می‌گویی، ولی ما او را برای خلافت انتخاب کرده‌ایم». حارث گفت: «چرا اهل بیت را که شایسته خلافت بودند از آن بازداشتید؛ زیرا خداوند فرموده: **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ**^{۸۷۴} زیاد گفت: مهاجران و انصار در این کار از شما شایسته‌ترند. حارث گفت: «نه، به خدا قسم، حسادت شما را واداشت تا حق را از آنان بازدارید. ما یقین داریم که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از دنیا نرفت، مگر این که یکی از اهل بیت

ص: ۱۴۴

خویش را در میان مردم معین کرد.^{۸۷۵} اکنون از میان قبیله ما بیرون رو؛ زیرا ما به دعوت تو خشنود نیستیم».^{۸۷۶} سپس مردی به نام عرفجة بن عبد الله ذهلی گفت: به خدا قسم، حارث بن معاویه درست می‌گوید، این مرد را بیرون کنید؛ رفیق او به هیچ‌وجه شایسته خلافت نیست.^{۸۷۶}

^{۸۷۰} (۳). واقدی، کتاب الزده، ص ۱۶۷.

^{۸۷۱} (۴). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۴۸.

^{۸۷۲} (۵). واقدی، کتاب الزده، ص ۱۷۱.

^{۸۷۳} (۶). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۵۰.

^{۸۷۴} (۷). انفال (۸) آیه ۷۵.

^{۸۷۵} (۱). واقدی، کتاب الزده، ص ۱۷۶.

^{۸۷۶} (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۵۰.

شایان توجه است حارث بن معاویه اهل بیت را شایسته جانشینی رسول الله صلی الله علیه و اله می‌داند و معتقد است رسول الله صلی الله علیه و اله آنان را برای جانشینی خود معرفی کرده‌اند. این اعتقاد همان امامت منصوبی است که شیعیان و ارکان چهارگانه آن معتقد بودند و در میان مردم کنده شیوع داشت. در این صورت، علت امتناع کندیان از بیعت با ابو بکر و عامل وی زیاد بن لبید بر سر همین اعتقاد بوده است.

پس از آن عدی بن عوف به کندیان گفت: «سخنان عرفجه را گوش نکنید؛ زیرا شما را به کفر می‌خواند. سخنان زیاد را گوش کنید و به آنچه مهاجران و انصار رضا داده‌اند خشنود باشید؛ زیرا آنان در این کار از شما داناترند». پس از آن، عده‌ای قصد کشتن عدی و زیاد را داشتند. زیاد به هر طایفه‌ای از کنده رفت مردم دعوت وی را رد کردند. به همین علت به سوی مدینه حرکت کرد و ابو بکر را از سرکشی قبایل کنده آگاه ساخت.^{۸۷۷}

هنگامی که زیاد به مدینه رسید ابو بکر وی را با چهار هزار نفر از مهاجرین و انصار به حضرموت فرستاد.^{۸۷۸} بدین سان، ابو بکر برای سرکوبی کنده از نیروهای غیریمنی سود برد، در حالی که رسول الله صلی الله علیه و اله برای سرکوب اسود عنسی از نیروهای داخلی یمن استفاده کرد و از مدینه منوره نیرو ارسال نکرد.

زیاد بن لبید با سپاه خود از مدینه به حضرموت بازگشت و به شاخه بنی عمرو بن معاویه از کنده حمله برد و پادشاهان چهارگانه آنان (مخوس، مشرح، جمد و أبضعة) و بسیاری از آنان را کشت. چون این خبر به شاخه سکاسک و سکون رسید شبانه نزد زیاد آمدند و از وی امان خواستند و مصمم به همکاری با وی شدند.^{۸۷۹}

سپس شرحبیل بن سمط کندی با پسرش و امرؤ القیس بن عابس و ابن صالح بن زیاد ملحق شدند^{۸۸۰} و زیاد به سرکشان کنده حمله برد و شاخه‌های بنو هند، بنو عاقل، بنو حجر و بنی جمر را شکست داد و بسیاری از آنان را کشت و تعدادی را به اسارت گرفت و غنایم بسیاری را به دست آورد.^{۸۸۱}

ص: ۱۴۵

خبر پیروزی‌های زیاد، اشعث بن قیس را غضبناک کرد و از عموزادگان خود (بنی مژه، بنی عدی و بنی جبلة) کمک خواست و با آنان به مقابله زیاد رفت. زیاد با نیروهای خود و پانصد نفر از سکاسک و سکون در نزدیک شهر تریم با اشعث جنگید. سرانجام شکست به نیروهای خلیفه راه یافت و سبید و اندی از آنان کشته شدند.

^{۸۷۷} (۳). همان، ص ۵۱.

^{۸۷۸} (۴). واقدی، کتاب الزده، ص ۱۷۸.

^{۸۷۹} (۵). همان، ص ۱۸۵.

^{۸۸۰} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۴۵.

^{۸۸۱} (۷). واقدی، کتاب الزده، ص ۱۸۵-۱۸۸.

زیاد در تریم حصارى شد و اشعث غنایم و اسرا را برگرفت و به صاحبانش بازگرداند و با یارانش به محاصره تریم پرداخت.^{۸۸۲}

زیاد بن لبید سپس از مهاجر بن ابی امیّه مخزومی کمک خواست. بدین منظور مهاجر با هزار سوار به کمک زیاد به شهر تریم آمد، ولی آن دو در مقابله با اشعث نتوانستند کاری از پیش برند.^{۸۸۳} چون کار بر نیروهای اعزامی مدینه سخت شد، زیاد نامه‌ای به ابو بکر نوشت و وی را از اوضاع و احوال حضرموت باخبر ساخت. ابو بکر نیز نامه‌ای به اشعث نوشت و وی را از عهدشکنی و بازگشت و از دین برحذر داشت و به او خاطر نشان کرد اگر ارتداد وی و نپرداختن زکات به سبب زیاد بن لبید است او را عزل خواهد کرد و هرکه را دوست داشته باشند به جای وی خواهد گماشت. چون فرستاده ابو بکر به نزد اشعث آمد او را کشتند.^{۸۸۴} اقدام ناشایست اشعث و نامه خلیفه سبب شکاف بین یاران اشعث شد و بعضی از آنان وی را ترك کردند، ولی هنوز برتری با اشعث بود و محاصره تریم ادامه یافت.

ابو بکر همچنین پس از آگاهی از احوال بحرانی نیروهای خود در شهر تریم به عمر گفت:

تصمیم دارم علی بن ابی طالب را به جنگ این قوم بفرستم؛ زیرا وی در فضل و شجاعت و علم و فهم و مدارا و نزدیکی با پیامبر صلی الله علیه و اله بی نظیر است و این مهم به دست او انجام می‌گیرد. عمر پاسخ داد: ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و اله راست می‌گویی، علی علیه السلام همان است که گفتی و بالاتر از آن، ولی من می‌ترسم که وی از جنگ با این قوم خودداری کند و اگر او با آنان جنگ نکرد هیچ‌کس را نمی‌توان یافت که به جنگ آنان رغبت کند؛ شایسته آن است که علی علیه السلام با تو در مدینه باشد که تو بی‌نیاز از مشورت با وی نیستی؛ نامه‌ای به عکرمه بن ابی جهل بنویس و او را به جنگ با اشعث بن قیس و یارانش بفرست که او مرد جنگ است.^{۸۸۵} ابو بکر گفت: این رأی صواب است و نامه‌ای به عکرمه نوشت و به او فرمان داد که با مردم مکه به کمک زیاد بشتابد. عکرمه نیز با دو هزار سوار از قریش و موالی و هم‌پیمانان آنها به کمک زیاد رفت.^{۸۸۶}

بدین صورت، بر ما روشن می‌گردد آنچه که ابو بکر را واداشته بود تا پیشنهاد انتصاب علی علیه السلام به

ص: ۱۴۶

^{۸۸۲} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۵۴.

^{۸۸۳} (۲). واقدی، کتاب الزده، ص ۱۹۰.

^{۸۸۴} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۵۶.

^{۸۸۵} (۴). واقدی، کتاب الزده، ص ۱۹۷.

^{۸۸۶} (۵). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۵۹.

فرماندهی سپاه را به عمر دهد، این بود که کندیان و بعضی دیگر از قبایل عرب جنوبی، خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله را جانشین بر حق وی می‌دانستند و ابو بکر برای فرونشاندن شورش کندیان در ظاهر مصمم بود فردی هاشمی را برای این کار انتخاب کند تا شورش آنان را فرونشاند، ولی عمر به دلیل حسادت و ترس از نفوذ علی علیه السلام در یمن و بیعت یمنی‌ها با او و ضعف رفتار و فقه ابو بکر در برابر روش و فقه علی علیه السلام خلیفه را از تصمیم خود بازداشت. سپس خلیفه را راهنمایی کرد تا از جناح قدرتمند دیگر قریش، یعنی بنی مخزوم که خالد بن ولید و عکرمة بن ابی جهل و مهاجر بن ابی امیّه از آن بودند، استفاده کند. بعداً نیز با اصرار از خلیفه خواست تا خالد بن سعید بن عاص نماینده رسول الله صلی الله علیه و اله بر منطقه‌ای از یمن را- که خلیفه او را فرمانده قسمتی از سپاه شام قرار داده بود-^{۸۸۷} عزل کند، چون به علی علیه السلام گفته بود: «در میان مردم کسی از تو به جانشینی محمد صلی الله علیه و اله سزاوارتر نیست»،^{۸۸۸} ابو بکر نیز چنین کرد و به جای وی یزید بن ابو سفیان را گماشت.^{۸۸۹} بدین صورت، دو جناح قدرتمند قریش یعنی بنی امیّه و بنی مخزوم که تا فتح مکه از هرگونه دشمنی با پیامبر کوتاهی نکرده بودند در دستگاه سیاسی و نظامی خلیفه دارای نفوذ گسترده شدند و به مقامات بالایی فرماندهی دست یافتند.

چون عکرمة به زیاد ملحق شد، زیاد به اتفاق عکرمة و مهاجر و همه مسلمانان به اشعث حمله بردند و اشعث عقب‌نشینی کرد و به قلعه نجیر پناه برد. مسلمانان قلعه را محاصره کردند که بر اثر آن، یاران اشعث به شدت تشنه و گرسنه شدند و جنگ سختی درگرفت و در راه‌های نجیر کشتار بسیار شد. سرانجام اشعث و کندیان هزیمت یافتند. اشعث خواهان اسارت خود شد و برای خاندان و ده نفر از بزرگان یارانش امان خواست. زیاد نیز پذیرفت و امان‌نامه‌ای برای آنها نوشت. هنگامی که اشعث و خویشان‌ش از حصار بیرون آمدند زیاد به وی گفت: «تو برای خودت امان نگرفتی، به خدا قسم تو را خواهیم کشت». اشعث وی را تهدید کرد و گفت: اگر مرا بکشی یمن را بر خودت و خداوندگارت می‌شورانی و آن قدر سوار و پیاده فراهم آید که گذشته را فراموش کنی.^{۸۹۰} سپس زیاد داخل قلعه شد و مردان جنگی را می‌گرفت و گردن آنان را می‌زد.

مردم گفتند: «ای مرد، اشعث به ما خبر داد که ما را امان داده‌ای چرا ما را می‌کشی». زیاد پاسخ داد: «اشعث دروغ می‌گوید و جز خاندان و ده نفر از عموزادگانش نام هیچ‌کس دیگر در امان‌نامه نیامده است». مردم ساکت شدند و دانستند که اشعث به آنان خیانت کرده است.

^{۸۸۷} (۱). ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الثاني، ص ۸۴.

^{۸۸۸} (۲). یعقوبی، تاریخ، جلد اول، ص ۵۲۶.

^{۸۸۹} (۳). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۹۸.

^{۸۹۰} (۴). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۶۷.

در این هنگام نامه‌ای از ابو بکر به زیاد رسید که به او فرمان داده بود: «اشعث را با احترام نزد من بفرست و هیچکدام از بزرگان کنده از کوچک و بزرگ را نکش». زیاد نیز اشعث را با هشتاد نفر از بزرگان کنده نزد ابو بکر فرستاد.^{۸۹۱}

هنگامی که اشعث نزد ابو بکر آمد گفت: «خداوند تو را بر من برتری داد و من چیزی را دگرگون نکرده‌ام و به مال بخل نورزیدم، ولی عامل تو زیاد بر قوم من جفا کرد و بی‌گناهان را کشت. از این کار عارم آمد، گذشت آنچه رفت و من نفس خویش و این پادشاهان را بازمی‌خرم و هر اسیری را که در سرزمین یمن دارم آزاد می‌کنم و یار و یاور تو خواهم بود و این که ام فروه خواهرت را به همسری من درآوری؛ زیرا من برای تو داماد خوبی خواهم بود». سپس ابو بکر اشعث و بزرگان کنده را آزاد کرد و خواهرش را به همسری وی درآورد و اشعث نزد ابو بکر از مرتبه بلندی برخوردار شد.^{۸۹۲} شایان توجه است علی‌رغم خیانت‌های اشعث و کشتاری که از مسلمانان در تریب و نجیر راه انداخته بود، خلیفه وی را بخشید و با پیوند سببی با او گام مهمی در تثبیت وفاداری وی به دستگاه خلافت برداشت.

۲- ارتداد در ازدعمان: هنگامی که عکرمه برای کمک به زیاد بن لبید عازم حضرموت بود در مارب فرود آمد. خبر به اهالی دبا^{۸۹۳} رسید، آنان ناراحت شدند و به یکدیگر گفتند: «جمع شوید تا عکرمه را مشغول کنیم تا جنگ با عموزادگان ما از کنده و قبایل یمن را فراموش کند».

سپس عامل ابو بکر، حذیفه بن محسن باری^{۸۹۴} را از سرزمین خود بیرون کردند. حذیفه نزد عکرمه گریخت و نامه‌ای به ابو بکر نوشت و بازگشت از اهالی دبا را از اسلام به وی خبر داد.

ابو بکر نیز به عکرمه فرمان داد به دبا رود و پس از سرکوبی مردم آن‌جا به نزد زیاد بن لبید برود.^{۸۹۵} عکرمه به دبا رفت و با لقیط بن مالک ازدی مشهور به «ذو التاج» و مردم آن‌جا جنگید^{۸۹۶} و

^{۸۹۱} (۱). واقدی، کتاب الزده، ص ۲۱۱.

^{۸۹۲} (۲). همان، ص ۲۱۳.

^{۸۹۳} (۳). دبا یکی از شهرهای قدیمی و مشهور در عمان است «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۴۳۵، (ذیل کلمه دبا)».

^{۸۹۴} (۴). در منابع نام وی متفاوت آمده است: بلاذری حذیفه بن محسن باری ازدی آورده است «فتوح البلدان، ص ۸۷»؛ طبری، نام وی را حذیفه بن محسن الغلفانی حمیری آورده است «تاریخ، الجزء الثاني، ص ۵۲۹»؛ ابن عبد البر حذیفه القلعانی آورده است «ابن عبد البر، الاستيعاب في معرفة الاصحاب» - بھامش الاصابه في تمييز الصحابه، احمد بن علی بن حجر العسقلانی - الجزء الأول، ص ۲۷۸، یاقوت حذیفه بن محسن باری ازدی می‌نویسد «معجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۴۳۵، ذیل کلمه دبا»؛ ابن اعثم نام وی را حذیفه بن محسن می‌نویسد «الفتح، المجلد الأول، ص ۶۰»؛ ابن حجر عسقلانی، حذیفه بن محسن العلقانی آورده است «الاصابه، الجزء الأول، ص ۳۱۷»؛ ابن سعد حذیفه بن یمان ازدی آورده است «الطبقات الكبرى، المجلد السابع، ص ۱۰۱». از مجموع این روایات گزارش بلاذری پسندیده‌تر است.

^{۸۹۵} (۵). واقدی، کتاب الزده، ص ۱۹۹.

^{۸۹۶} (۶). بلاذری، پیشین، ص ۸۷.

حدود یکصد نفر از مردان آنان را کشت و سیصد نفر از مردان و چهارصد نفر از زنان و فرزندانشان را به اسارت گرفت و آنان را به نزد ابو بکر فرستاد. بقیه مردم ازدعمان به دین باز آمدند و قبول پرداخت زکات کردند.^{۸۹۷}

۳- همدان: هنگامی که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفتند گروهی از همدانیان مصمم بودند که از دین بازگردند، ولی بعضی از بزرگان آنان از جمله مران بن ذی عمیر بن مزان و عبد الله بن مالک ارجبی در میان اقوام خود به پا خاستند و گفتند: «ما محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را نمی‌پرستیدیم، ما پروردگار وی را می‌پرستیدیم و او زنده است و نمی‌میرد» و قوم خویش را تشویق به ثبات بر اسلام نمودند.

همدانیان نیز دعوت آنان را پذیرفتند و بر اسلام باقی ماندند.^{۸۹۸}

۴- خولان: این قبیله در خلافت ابو بکر از دین خارج شدند. ابو بکر یعلی بن منیه امیه را سوی آنان فرستاد. وی بر آنان پیروز شد و غنایم و اسیرانی از آنان گرفت و خولانیان به اسلام بازگشتند.^{۸۹۹}

۵- بنو نهد: اینان شاخه‌ای از قضاچه بودند که از دین بازگشتند. ابو بکر ابازرعه بن مسعود بن عامر را برای سرکوبی آنان فرستاد.^{۹۰۰}

شایان توجه است طبری گزارش‌هایی به روایت سیف بن عمر (در دوازده صفحه) درباره ارتداد قبایل یمنی عک، خثعم، مهره، نخع و قیس بن عبد یغوث به همراهی مردمی از «لحج»^{۹۰۱} آورده است که^{۹۰۲} در منابع دیگر از ارتداد اینان سخن به میان نیامده است؛ به همین سبب در پذیرفتن این روایات باید احتیاط بیشتری نشان داد.

بازگشتگان از دین، تازه مسلمانانی بودند که تحت تربیت تعالیم اسلام به‌طور کامل قرار نگرفته بودند و اسلام در اعماق روح و جان آنان نفوذ نکرده بود و آشفتگی و شکاکیت آنان از تعدد آیین‌های مختلف، محیط خشک و بی‌آب و سوزان صحرا، مهاجرت، نزاع و پیکارهای بی‌پایان قبیله‌ای - که همچنان پابرجا بود - ناشی

^{۸۹۷} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۶۰.

^{۸۹۸} (۲). وثیمة بن الفرات، پیشین، ص ۳۰.

^{۸۹۹} (۳). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۰۹.

^{۹۰۰} (۴). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۷۶.

^{۹۰۱} (۵). لحج مخلاقی در یمن منسوب به «لحج بن وائل بن العوث بن قطن بن عریب بن زهریر بن یمن بن الحمیسع بن حمیر بن سبا» می‌باشد (یا قوت حموی، پیشین، الجزء الخامس، ص ۱۴، ذیل کلمه لحج؛ عمر رضا کتال، معجم قبائل العرب، الجزء الثالث، ص ۱۰۰۹، ذیل کلمه لحج).

^{۹۰۲} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۲۹ - ۵۴۱.

می‌شد. تعصّب قبیله‌ای عامل دیگری برای ارتداد بود؛ زیرا یکایک اعضای قبیله بر این امر وقوف داشتند که قبیله، عامل حیات و زندگی آنان و

ص: ۱۴۹

جدایی از آن با توجّه به خطرات صحرا به معنای نابودی آنان است؛ از همین‌رو، يك روح جمعی و عصبیتی سوزان در بین اعضای قبیله به وجود می‌آمد که مایه انسجام و اتحاد درونی آنان بود، اما از سوی دیگر تعصّب قبیله‌ای عاملی برای سودجویی پیامبران دروغ‌زن و رهبران مرتدان هم بود. شیوخ و رهبران قبایل که بعضی نیز ادعای پادشاهی داشتند خواهان نام و موقعیت بودند؛ به همین جهت، با ایجاد حکومتی مرکزی موقعیت آنان متزلزل می‌شد و آینده برای آنان نگران‌کننده بود و این نگرانی آنان را به شورش علیه حکومت مدینه وامی‌داشت. پیامبران دروغین هم کاهنانی بودند که با نفوذ اسلام موقعیتشان به خطر افتاده بود، مثل طلحه، اسود عنسی و سجاح.

اگرچه قبایل یمنی در ارتداد شرکت داشتند، ولی بعضی از قبایل و رهبرانشان از دین بازنگشتند و به مبارزه با مرتدان برخاستند، مثل همدان (که عامر بن شهر بزرگ آنان با اسود عنسی جنگید) و عدی بن حاتم طایی (که با قبیله خود با طلیحه پیکار کرده) و سکاسک و سکون از کنده (که بر اسلام باقی ماندند و زیاد بن لبید را یاری دادند). نمونه دیگر مالک بن حارث نخعی بود، وی با ابو مسیکه ایادی که از اسلام بازگشته بود بجنگید و او را بکشت.^{۹۰۳}

برخی از قبایل که از دین بازگشتند رهبرانی از همان قبایل با مرتدان قبیله خود جنگیدند تا بر اسلام باقی بمانند، از این نمونه فروة بن مسیک مرادی، شرحبیل بن سمط کندی، عدی بن عوف کندی، امرؤ القیس بن عابس کندی و حذیفة بن محصن بارقی ازدی بودند.

برخی از رهبران قبایل یمنی نیز در مبارزه با مرتدان جان باختند، از جمله: طفیل بن عمرو دوسی^{۹۰۴} و بسیاری از اوس و خزرج که در یمامه به شهادت رسیدند.^{۹۰۵}

از سخنان برخی از رهبران یمنی مثل حارثة بن سراقه و اشعث بن قیس از کنده برمی‌آید آنان معتقد به خلافت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و اله بودند؛ چون تسلیم خلیفه نشدند و زکات نپرداختند سردار ابو بکر با آنان جنگید و از حجاز نیز به او کمک رسانید.

^{۹۰۳} (۱). اسامة بن منقذ، کتاب الاعتبار، تحقیق فیلیپ حتّی، ص ۳۷، قیس العطار، مالک اشتر، ص ۱۱ و ۱۷۰.

^{۹۰۴} (۲). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۳۸۵.

^{۹۰۵} (۳). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۰۱.

پس از آشنایی با نقش یمنی‌ها در ارتداد ناگزیریم به چگونگی مهاجرت آنان از سرزمین نیاکانشان به سرزمین عراق و شام و نقش آنان در فتوحات اسلامی و سکونت آنان در شهرهای مختلف عراق و شام به‌ویژه شهر کوفه بپردازیم. به وضوح روشن است رهیافت این حوادث ما را

ص: ۱۵۰

۹۰۶

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۱۵۰

به تفهیم موضوع پژوهش و صف‌بندی‌های عراق و شام کمک خواهد کرد.

خلیفه اول پس از سرکوبی بازگشتگان از دین و ایجاد آرامشی نسبی به دعوت مثنی بن حارثه شیبانی از شیوخ قبایل همجوار حیره پاسخ مثبت داد و خالد بن ولید مخزومی فرمانده نظامی ارشد خود را مأمور حمله به مرزهای ایران کرد. اگرچه در ظاهر دعوت مثنی از خلیفه مشوق وی در این حملات بود، ولی به نظر می‌رسد عوامل دیگری زمینه‌ساز این فتوحات بودند که بعضی از آنها عبارتند از:

۱- دعوت به جهاد ابتدایی و گسترش اسلام که وظیفه قرآنی بود؛ خلیفه اول و دوم هنگام اعزام سرداران با استناد به قرآن جهاد را توصیه می‌کردند و آن را موجب ثواب و رستگاری می‌دانستند.^{۹۰۷} به همین دلیل فرماندهان عرب در مکاتبات و گفتگوهای خود با بزرگان ایرانی و رومی پذیرش اسلام یا قبول جزیه یا جنگ را مطرح می‌کردند.^{۹۰۸}

۲- کاهش تنش‌ها و مخالفت‌های سیاسی داخلی و مشغول داشتن کسانی که مدیریت سیاسی خلیفه را به رسمیت نمی‌شناختند و زکات به او نمی‌پرداختند.

^{۹۰۶} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

^{۹۰۷} (۱). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۱۱۵؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۸۸.

^{۹۰۸} (۲). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵۷؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۷۲.

۳- معضل عمده اجتماعی جامعه عرب، درگیری‌ها و پیکارهای داخلی قبایل بود. خلیفه برای زدودن این ناهنجاری آنان را به فتوحات مشغول داشت و از نیروی جنگی بالقوه و کارآمد آنان برای فتوحات استفاده کرد. خلیفه آنان را به دشمن خارجی مشغول داشت تا پیکار با یکدیگر را فراموش کنند.

۴- کسب منابع اقتصادی و درآمد در چهارچوب غنیمت، خمس، زکات و جزیه و خراج برای دولت اسلامی و قبایل عرب از اهمیت بسزایی برخوردار بود، چنان‌که خلیفه دوم گفت: «حجاز جای ماندن شما نیست، مگر این‌که آذوقه در جای دیگری بجوید و جز این نیرو نگیرید، کجایند مهاجران که به وعده خداوند می‌رفتند؟ گردش کنید در زمین، آن‌گونه که خداوند در کتاب خود، شما را وعده داده که آن را به شما می‌دهد؛ زیرا فرموده: **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ**^{۹۰۹} خداوند دین خود را چیره می‌کند و یاور آن را نیرو می‌دهد و میراث امت‌ها را به اهل آن می‌سپارد، کجایند بندگان صالح خدا».^{۹۱۰} واقدی نیز می‌نویسد: وقتی مردم مکه و حجاز و یمن خبر پیروزی مسلمانان و به دست آوردن اموال رومی‌ها در اجنادین را شنیدند، برای به دست آوردن غنیمت و پاداش اخروی در رفتن به شام با یکدیگر

ص: ۱۵۱

مسابقه گذاشتند.^{۹۱۱}

۵- مزده فتح سرزمین یمن و شام و مغرب و مشرق از پیامبر صلی الله علیه و اله که در هنگام کندن خندق در سال پنجم هجری به مسلمانان داده بودند.^{۹۱۲}

۶- ضعف و اختلاف سیاسی ساسانیان به گونه‌ای بود که بهرام چویننه علیه هرمز قیام کرد، ولی حکومت او چندان نپایید.^{۹۱۳} با مرگ خسرو پرویز طی سال‌های ۶۲۸-۶۳۲ میلادی ده پادشاه ضعیف بر تخت سلطنت ساسانی نشستند^{۹۱۴} و به وسیله سرداران عزل و کور می‌شدند^{۹۱۵}.

این تبدلات پی‌درپی علایم آشکار و مبرهن فروپاشی سیاسی حکومت ساسانیان بود.

^{۹۰۹} (۳). صف (۹۱) آیه ۹.

^{۹۱۰} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۶۳۱.

^{۹۱۱} (۱). واقدی، فتوح الشام، الجزء الأول، ص ۶۱.

^{۹۱۲} (۲). ابن هشام، پیشین، القسم الثانی، ص ۲۱۹.

^{۹۱۳} (۳). کریستین سن، پیشین، ترجمه رشید یاسمی، ص ۴۶۵.

^{۹۱۴} (۴). همان، ص ۵۲۳.

^{۹۱۵} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الأول، ص ۶۲۹ و الجزء الثانی، ص ۶۳۳.

۷- همان‌گونه که در فصل اول گفته شد غارت کاروان هدایای باذان در حمض و بیکار حرص^{۹۱۶} و ذوقار،^{۹۱۷} افسانه شکست‌ناپذیری ارتش ساسانی را در نزد اعراب فروریخت و همین زمینه‌ای برای فتوح ایران شد. از سویی دیگر، بیکارهای موته و تبوک مسلمانان را با لشکرکشی به سوی مرزهای روم شرقی آشنا ساخت.

آغاز فتوحات

هنگامی که خلیفه در محرّم سال دوازدهم^{۹۱۸} هجری خالد را مأمور حمله به مرزهای ایران کرد به مثنی بن حارثه دستور داد به خالد بپیوندد. خالد در ماه محرّم با نیروهای ایرانی پادگان حفیر، که دروازه هند و معتبرترین و استوارترین مرز ایران بود جنگید و به پیروزی دست یافت.^{۹۱۹} وی سرانجام در ماه ربیع الأول از طریق مصالحه موفق به فتح حیره شد.^{۹۲۰} خالد

ص: ۱۵۲

پس از فتح انبار و عین التمر به کمک عیاض بن غنم رفت و دومة الجندل را فتح کردند.^{۹۲۱}

ابو بکر پس از این که از مرتدان آسوده شد به حج رفت و پس از بازگشت از سفر حج، به مردم مکه و طائف و یمن و همه اعراب نجد و حجاز نامه نوشت و آنان را به جهاد و کسب غنائم در سرزمین روم ترغیب کرد.^{۹۲۲} وی پس از ارسال سپاهیان به شام، خالد بن ولید را از حیره به شام فرستاد. سپاه اسلام در ماه جمادی الاولی در أجنادین بر رومیان پیروز شد.^{۹۲۳}

وقتی ابو بکر در بیست و دوم جمادی الآخر سال سیزدهم هجری^{۹۲۴} فوت کرد عمر به خلافت رسید. به سبب کدورتی که با خالد داشت وی را از فرماندهی سپاه شام عزل کرد و ابو عبیده بن جراح را به جای وی گمارد.^{۹۲۵} عمر همچنین ابو عبیده بن مسعود ثقفی را به فرماندهی عراق نصب کرد. ابو عبید به عراق آمد و

^{۹۱۶} (۶). ابو عبیده معمر بن مثنی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۶۷.

^{۹۱۷} (۷). همان، ص ۴۹۶.

^{۹۱۸} (۸). به نظر می‌رسد پذیرفتن آغاز سال دوازده برای شروع فتوحات محلّ تأمل است؛ زیرا سپاهیان خلیفه هنوز در یمن، عمان، بحرین و حضرموت مشغول سرکوبی مرتدان بودند، چگونه می‌توان پذیرفت خلیفه خیالش از آنان آسوده نشده جبهه جدیدی را برای خود باز کرده باشد. بلاذری نیز تصریح کرده که خلیفه پس از آسوده شدن از جنگ‌های رده سپاهیان را به شام فرستاد» ر. ک: فتوح البلدان، ص ۱۱۵. علاوه بر آن واقدهی تصریح کرده هنگامی که کندیان زیاد بن لبید را اخراج کردند خالد هنوز در مامه بود» ر. ک: کتاب الزده، ص ۱۷۹.

^{۹۱۹} (۹). محمّد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۵۴.

^{۹۲۰} (۱۰). همان، ص ۵۶۷.

^{۹۲۱} (۱۱). همان، ص ۵۷۸.

^{۹۲۲} (۲). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۱۵.

^{۹۲۳} (۳). همان، ص ۱۲۱.

^{۹۲۴} (۴). محمّد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۶۱۱.

^{۹۲۵} (۵). همان، ص ۶۲۴.

در پیکار «نمارق» و «کسکر» با همکاری مردمی از طی بر ایرانی‌ها پیروز شد.^{۹۲۶} عروة بن زید الخیل طائی نیز با دهقان زوایی مصالحه کرد.^{۹۲۷} ابو عبید ثقفی در پیکار قسّ النَّاطف (پل) در ماه رمضان سال سیزده در برابر ذو الحاجب مردانشاه (بهمن جادویه) زیر پای پیل افتاد و کشته شد^{۹۲۸} و مسلمانان تا مدینه فرار کردند.^{۹۲۹}

شایان توجه است ابو بکر در فتوحات فرماندهان خود را بیشتر از قریش انتخاب می‌کرد. در جبهه عراق شمار کمی از نیروها از قبایل یمنی همچون اوس و خزرج و طی^{۹۳۰} بودند. با گسترده شدن دامنه فتوحات و کمبود نیروی نظامی در شام، عمر از خلیفه خواست تا از یمنی‌ها نیز کمک گیرد، وی هم پذیرفت؛^{۹۳۱} چون هاشم بن عتبة بن ابی وقاص را با سپاهی به شام فرستاد قیس بن هبیره مرادی با چهار هزار سوار و هلقام بن حارث الازدی با هفتاد نفر و تعدادی از قبیله همدان، اسلم، غفار، مزینه، و مردمی از مدینه همراه وی بودند.^{۹۳۲} در سپاه شش هزار نفری عمرو بن عاص نیز که به شام فرستاده شد، عمرو بن حزام مرادی با دویست سوار و حمزة بن مالک همدانی با سیصد سوار وی را همراهی کردند. در حالی که نیروهای مضری لشکر عمرو عاص عبارت بودند

ص: ۱۵۳

از: سهیل بن عمرو و حارث بن هشام مخزومی و عکرمة بن ابی جهل با سه هزار سوار، ابو الأعور السلمی و معن بن یزید السلمی با هزار و هفتصد سوار و ضحاک بن قیس الفهری با سیصد سوار و حبیب بن مسلمه الفهری با چهارصد سوار.^{۹۳۳}

بدین سان، بیشترین سپاه‌یانی که به شام اعزام شدند نزاری بودند و نیروهای قبایل یمنی در فتوح شام از شمار کمتری برخوردار بودند. اولین گروه آنان به همراهی ذو الکلاع حمیری پیش ابو بکر آمدند^{۹۳۴} و بعدا سوارانی از مراد، ازد و همدان به شام اعزام گردیدند. گستردگی محورهای عملیاتی در دو جبهه شام و عراق،

^{۹۲۶} (۶). همان، ص ۶۳۶ - ۶۳۲.

^{۹۲۷} (۷). بلادری، فتوح البلدان، ص ۲۵۲.

^{۹۲۸} (۸). همان، ص ۲۵۲.

^{۹۲۹} (۹). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۶۴۲.

^{۹۳۰} (۱۰). همان، ص ۵۵۴.

^{۹۳۱} (۱۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۸۳.

^{۹۳۲} (۱۲). همان، ص ۸۶ - ۹۶.

^{۹۳۳} (۱). شایان توجه است در نسخه عربی از حمزة بن مالک و حبیب بن مسلمه نام برده نشده، ولی در نسخه ترجمه فارسی نام آنان آمده است که در نسخه عربی نام آن‌دو افتاده است «ر. ک: ابن اعثم، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، به تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، ص ۶۳، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۲ ش؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۱۰۰».

^{۹۳۴} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۸۷.

کعبود نیروی نظامی، شکست مسلمانان در نبرد پل و کشته شدن چهار هزار نفر^{۹۳۵} از مسلمانان در آن، عمر را واداشت تا از نیروی گسترده قبایل یمنی و کسانی که سابقا از دین بازگشته بودند دعوت به عمل آورد تا به سوی شام و عراق روند.^{۹۳۶} اولین قبیله که به درخواست وی پاسخ مثبت داد بجیله بود که به رهبری جریر بن عبد الله بجلیّ به مدینه آمد. عمر از وی خواست که به سوی عراق حرکت کند، ولی جریر گفت: «سوی شام می‌رویم»؛ اما عمر وی را به رفتن سوی عراق و غنایم کسری ترغیب کرد. هنگامی که جریر پیشنهاد خلیفه را پذیرفت،^{۹۳۷} عمر يك چهارم از خمس غنایم را که قوم وی در جنگ به دست آورند اختصاص به بجیله داد.^{۹۳۸} همچنین گروهی از ازدی‌ها قصد رفتن شام داشتند و عمر آنان را به عراق فرستاد.^{۹۳۹} خلیفه پس از فرستادن جریر به عراق عرفجة بن هرثمه بارقی را با گروهی از ازد و بارق و عبد الله بن ذو السهمین خثعمی را به نزد مثنی بن حارثه فرستاد. از قبایل معدی نیز دسته‌هایی از بنی کنانه، رباب، بنی حنظلة بن یربوع، بنی ضبه، عبد القیس، بنی عمرو و بنی سعد، نزد عمر آمدند که آنان را نزد مثنی فرستاد.^{۹۴۰} مثنی با نیروهای تازه‌وارد در ساحل غربی فرات در محلیّ به نام بویب (نخیله)^{۹۴۱} با مهران فرمانده ایرانی روبه‌رو شد و شکست سختی به سپاه ایران داد. در این پیکار شرحبیل بن سمط کندی شجاعت

ص: ۱۵۴

زیادی از خود نشان داد.^{۹۴۲}

از منابع در دسترس ما چنین برمی‌آید که دو جبهه شام و عراق بی‌ارتباط باهم نبودند و در موقع ضرورت، نیروهایی از شام به عراق و یا بالعکس به کمک یکدیگر می‌رفتند.^{۹۴۳} در يك مورد ابو عبیده بن جراح، هاشم بن عتبه را فرمانده سپاه ده هزار نفری عراقی‌ها کرد و به نزد سعد بن مالک فرستاد^{۹۴۴} و در مورد دیگری هفتصد نفر از مراد را به یاری سعد فرستاد.^{۹۴۵}

^{۹۳۵} (۳). همان، ص ۶۴۲.

^{۹۳۶} (۴). همان، ص ۶۳۴.

^{۹۳۷} (۵). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵۳.

^{۹۳۸} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۶۴۴.

^{۹۳۹} (۷). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵۳.

^{۹۴۰} (۸). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۶۴۵.

^{۹۴۱} (۹). چون اردوگاه مسلمانان در نخیله بود این جنگ به نام نخیله نیز گفته شده است «ر. ک: بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵۴».

^{۹۴۲} (۱). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵۴.

^{۹۴۳} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۶۲۷ و ۶۳۴ و الجزء الثالث، ص ۵۲.

^{۹۴۴} (۳). همان، الجزء الثانی، ص ۶۲۷.

^{۹۴۵} (۴). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵۶.

پیکار قادسیه: عمر هنگامی که از حرکت رستم فرمانده ایرانی آگاه گردید، سعد بن مالک بن ابی وقاص را به فرماندهی انتخاب کرد و به عراق فرستاد. سعد به همراهی چهار هزار نفر همراه فرزندان و زنانشان به سوی عراق حرکت کرد.^{۹۴۶} نیروهای سپاه سعد عبارت بودند از هزار نفر از قبایل معدی و بقیه از قبایل یمنی بارق، ألمع^{۹۴۷} و غامد ازد به فرماندهی حمیضة بن نعمان بارقی، بیش از هزار نفر از نخع، ششصد نفر از حضرموت و شاخه صدف کنده به رهبری شداد بن ضمعج، ۱۳۰۰ نفر از مذحج به سالاری عمرو بن معدی کرب زبیدی و ابو سبرة بن ذؤیب فرمانده شاخه جعفی و زبیدو انس الله و یزید بن حارث صدایی سالار صداء و جنب و مسلیه.^{۹۴۸} پس از حرکت سعد، عمر گروه‌های دیگری را به کمک وی فرستاد که از آن جمله چهارصد نفر از بنی اسد را برگزید. شمار سپاه مثنی نیز مشتمل بود بر شش هزار نفر از بکر بن وائل، دو هزار نفر از طوایف دیگر ربیعه، چهار هزار نفر از باقی ماندگان جنگ پل، دو هزار نفر از بجیله به فرماندهی جریر بن عبد الله^{۹۴۹} و دو هزار نفر از قضاعه و طی به سالاری عمرو بن وبره و عدی بن حاتم. سپس اشعث بن قیس کندی نیز در شراف با ۱۷۰۰ نفر از مردم یمن به سعد ملحق شد.^{۹۵۰}

ابن اعثم شمار سپاه سعد را چهل هزار نفر می‌داند که با نیروهای کمکی شام شصت هزار نفر می‌شدند و سپاه رستم را ۱۵۰ هزار نفر نوشته است؛^{۹۵۱} ولی باید گفت: آمار سپاه سعد سی و چند

ص: ۱۵۵

هزار نفر بودند^{۹۵۲} که در حین جنگ، هاشم بن عتبه با شش هزار سوار که هزار نفرشان یمنی بودند از شام به یاری عمویش سعد بن مالک آمد^{۹۵۳} که قیس بن هبیره بن مکشوح مرادی و مالک اشتر نیز همراه وی بودند. بدین سان، نیروهای سازمان جنگی سعد در قادسیه کمتر از نیمی یمنی بودند که جز قبیله طی و اوس و خزرج، بقیه به مرور ایام، خصوصا از آغاز خلافت عمر وارد سازمان نظامی مسلمانان شدند و نیم بیشتر نیروهای سعد از قبایل ربیعه و مضر و نجد بودند.

^{۹۴۶} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۵.

^{۹۴۷} (۶) - ألمع شاخه‌ای از بارق ازد می‌باشد. «ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۲۹۳».

^{۹۴۸} (۷). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۵.

^{۹۴۹} (۸). بلاذری نوشته است چهار يك نیروهای قادسیه از بجیله بودند که به نظر صحیح نمی‌رسد «ر. ک: بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۶۷».

^{۹۵۰} (۹). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۷.

^{۹۵۱} (۱۰). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۱۶۰. شایان توجه است رقم شصت هزار نفر گزاره می‌نماید؛ زیرا اعزاز يك سپاه-- بیست هزار نفری از شام به عراق مشکل می‌نماید. آمار طبری به واقعیت نزدیک‌تر است، به طوری که آمار سپاه رستم را شصت هزار نوشته است «ر. ک: محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۲۲».

^{۹۵۲} (۱). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۷.

^{۹۵۳} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۵۲، اگرچه در جای دیگری ده هزار نفر آورده است «ر. ک: محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۶۲۸».

آنان در فرماندهی نیز برتری داشتند، به گونه‌ای که از هشت فرمانده سپاه، شش نفر معدی بودند به نام‌های: سعد بن عبد الله بن معتم (فرمانده میمنه)، خالد بن عرفطه (نایب سعد)، عاصم بن عمرو تمیمی (فرمانده دنباله سپاه)، سواد بن مالک تمیمی (فرمانده پیشاهنگان)، سلمان بن ربیعہ باهلی (فرمانده برگزیده سواران و تقسیم غنائم)، حمّال بن مالک اسدی (فرمانده پیادگان)؛ دو نفر دیگر شرحبیل بن سمط کندی (فرمانده میسره) و عبد الله بن ذو السهمین خثعمی (فرمانده سواران) یمنی بودند. سلمان فارسی دعوتگر و مأمور اکتشاف، هلال هجری مترجم، زیاد بن سمیّه^{۹۵۴} دبیر و سفرای سعد نزد رستم، زهره بن حویّه تمیمی، حدیفه بن محسن بارقی و مغیره بن شعبه ثقفی بودند.^{۹۵۵} بدین ترتیب، در قادسیه بیشتر مقامات فرماندهی و سازمان نظامی در اختیار معدی‌هاست و هنوز یمنی‌ها در موقعیت پایین‌تری قرار دارند، اما به مرور ایام بر اثر مهاجرت‌های بیشتر به عراق و پیوندهای خانوادگی بر جمعیت آنان افزوده می‌شود و مقامات مهم نظامی و اداری بیشتری را به دست می‌آورند. شایان توجه است که طبری می‌نویسد: در قادسیه هفتصد زن بی‌شوهر از نخ و هزار نفر از بجیله وجود داشتند که با قبایل عرب ازدواج کردند.^{۹۵۶}

برای آشنایی با چگونگی ساختار قبیله‌ای پیکارها در عراق و ایران و شام و مصر از ذکر شمار آنان خودداری می‌کنیم و فقط برای نمونه به آوردن نام فرماندهان بسنده می‌نماییم؛ زیرا از روی مقامات نظامی می‌توان به موقعیت قبایل در فتوحات پی برد:

پیکار جلولا: فرماندهان آن عبارت بودند از: هاشم بن عتبة بن ابی وقاص (فرماندهی کل)، جریر بن عبد الله بجلی (فرمانده میمنه)، حجر بن عدی کندی (فرمانده میسره)، مکشوح مرادی

ص: ۱۵۶

(فرمانده جناح)، عمرو بن معدی کرب زبیدی، طلیحة بن خویلد اسدی.^{۹۵۷} از شش فرمانده چهار نفر یمنی و دو نفر نزاری هستند. پس از تصرف شهر نیز امارت آن به جریر بن عبد الله واگذار گردید.^{۹۵۸} پس از آن شهر خانقین را جریر فتح کرد^{۹۵۹} و حلوان^{۹۶۰} به صلح گشوده شد. سپس سعد بن ابی وقاص، جریر را والی حلوان

^{۹۵۴} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۹. سلمان در فتوح مدائن سهم بسزایی داشت و به دعوت وی گروهی از مرزبانان و مهتران ایرانی مسلمان شدند» ر.

ك: واقدی، فتوح الشام، الجزء الثاني، ص ۱۸۹.

^{۹۵۵} (۴). واقدی، فتوح الشام، الجزء الثاني، ص ۳۶-۳۲.

^{۹۵۶} (۵). همان، ص ۸۲.

^{۹۵۷} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۲۱۰؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۶۴.

^{۹۵۸} (۲). همان، ص ۲۶۴.

^{۹۵۹} (۳). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۶۴.

^{۹۶۰} (۴). حلوان شهری بزرگ، آباد و کوهستانی بود که تا قصر شیرین پنج فرسخ مسافت داشت» ر. ك: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۲۹۰، (ذیل کلمه حلوان)؛ ابن خردادبه، مسالك و ممالك، ص ۲۴. «میوه حلوان انجیر و بر بالای آن دایم برف باشد» ر. ك: ابو القاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبد السلام کاتب، ص ۱۰۰.

کرد. وی موفق به فتح قرمیسین به صلح شد.^{۹۶۱} آن‌گاه سعد جریر را با هزار نفر از بجیله و قبایل یمنی در حلوان سکونت داد.^{۹۶۲}

نبرد شوشتر: فرماندهان آن عبارت بودند از: ابو موسی اشعری (فرمانده کل)، جریر بن عبد الله بجلی بر میمنه، نعمان بن مقرن مزنی بر میسره، براء بن عازب انصاری بر جناح، عمّار بن یاسر بر سواران، حذیفه بن یمان بر پیادگان.^{۹۶۳} از شش فرمانده، پنج نفر یمنی و یک نفر نزاری هستند.

فتح الفتوح: فرمانده آن نعمان بن مقرن، معاون وی حذیفه بن یمان، فرمانده سوم جریر بن عبد الله بجلی، فرمانده چهارم مغیره بن شعبه و پنجمین نفر اشعث بن قیس^{۹۶۴} بود. فرماندهان قسمت‌های مختلف سپاه عبارت بودند از: عمرو بن معدی کرب زبیدی بر قلب، اشعث بن قیس بر میمنه، مغیره بن شعبه بر میسره، طلیحة بن خویلد بر جناح، قیس بن هبیره مرادی در کمین و عروة بن زید الخیل طایی از حمله‌کنندگان.^{۹۶۵} بدین ترتیب، از نه فرمانده شش نفر آنان یمنی هستند.

پس از پیکار نهبوند ابو موسی اشعری دینور^{۹۶۶} و جریر بن عبد الله شهر همدان را به صلح گشودند.^{۹۶۷} نعیم بن مقرن یزید بن قیس همدانی را فرماندار همدان کرد.^{۹۶۸} در پی دستور خلیفه دوم، عمّار را والی کوفه و عروة بن زید الخیل طایی را با هشت هزار نفر به دستی^{۹۶۹} و ری فرستاد.

ص: ۱۵۷

عروه به این مناطق رفت و آنها را گشود.^{۹۷۰} پس از آن که مردم ری عهدشکنی کردند مغیره بن شعبه نیز کثیر بن شهاب حارثی را والی ری و دستی کرد، ولی مجدداً مردم ری عهدشکنی کردند که قرظة بن کعب انصاری آن شهر را برای آخرین بار بگشود.^{۹۷۱} براء بن عازب انصاری نیز شهرهای ابهر و قزوین را به صلح

^{۹۶۱} (۵). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۲۱۹.

^{۹۶۲} (۶). همان، ص ۲۷۴.

^{۹۶۳} (۷). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۰۰.

^{۹۶۴} (۸). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۲۹۸.

^{۹۶۵} (۹). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۰۲؛ ابن اعثم، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی، ص ۲۳۹.

^{۹۶۶} (۱۰). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۰۴. خلیفه بن خیاط فاتح همدان و دینور و ماسبدان را حذیفه نوشته است «ر. ک: تاریخ، ص ۱۰۷».

^{۹۶۷} (۱۱). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۰۶.

^{۹۶۸} (۱۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۲۳۰.

^{۹۶۹} (۱۳). دستی ناحیه‌ای است بین ری و همدان که به دو بخش تقسیم می‌شود. دستی ری شامل نود قریه و دستی همدان شامل تعدادی قریه است «ر. ک: یاقوت حموی،

معجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۴۵۴، (ذیل کلمه دستی)؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۱۴».

^{۹۷۰} (۱). ابن اعثم، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۰۹.

^{۹۷۱} (۲). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۱۵.

گشود.^{۹۷۲} حذیفه بن یمان بر اردبیل دست یافت و با مرزبان آن صلح کرد؛^{۹۷۳} ولی پس از مدتی عمر حذیفه را عزل کرد و عتبه بن فرقد سلمی را به جای وی گمارد. در روزگار حکومت ولید بر کوفه، عبد الله بن شبلی احمسی با مردم آذربایجان جنگید. پس از وی اشعث بن قیس کندی با آنان مصالحه کرد و آنها را به اسلام دعوت کرد. اشعث گروهی از اعراب را در آنجا سکونت داد و اردبیل را شهرسازی کرد.^{۹۷۴} پس از فتح آذربایجان شماری از قوم ازد در ارومیه و تبریز و گروهی از همدانیان در میانه و خلباتا ساکن شدند.^{۹۷۵}

فتح اصفهان: ابو موسی اشعری در سال ۲۳ قمری عبد الله بن بدیل و رقاء خزاعی را به اصفهان فرستاد.^{۹۷۶} وی پس از نبرد، جی را به صلح فتح کرد و احنف بن قیس تمیمی را به یهودیه فرستاد که وی با صلح آن را گشود.^{۹۷۷}

نقش یمنی‌ها در فتوح شام

هنگامی که ابو بکر سپاهی را به شام فرستاد نخستین گروه یمنی به همراهی ذوالکلاع حمیری^{۹۷۸}

ص: ۱۵۸

و شماری از قبایل مراد و همدان و ازد^{۹۷۹} به شام مهاجرت کردند. پس از پیکار اجنادین، گروهی از مردم یمن به رهبری عمرو بن معدی کرب زبیدی و مالک بن حارث نخعی به مدینه آمدند و ابو بکر آنان را به شام نزد خالد فرستاد.^{۹۸۰} پیش از نبرد قادسیه برخلاف میل باطنی مهاجران یمنی، عمر آنان را به عراق فرستاد، ولی رغم دستور خلیفه در يك مورد از ۲۳۰۰ نفر نخعی که به مدینه آمدند نیمی به عراق و نیم دیگر به شام

^{۹۷۲} (۳). همان، ص ۳۱۷.

^{۹۷۳} (۴). خلیفه بن خیاط، پیشین، ص ۱۰۸.

^{۹۷۴} (۵). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۲.

^{۹۷۵} (۶). همان، ص ۳۲۶.

^{۹۷۶} (۷). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۴۶.

^{۹۷۷} (۸). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۰۸. طبری و ابو نعیم اصفهانی فاتح اصفهان را عبد الله بن عبد الله بن عتبان نوشته‌اند و می‌نویسند عبد الله بن بدیل در دوران عمر کودک و در صقین که کشته شد ۲۴ ساله بود. سخن طبری و ابو نعیم صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اولاً عبد الله قبل از فتح مکه اسلام آورد و در غزوات فتح مکه، حنین و طائف و تبوک شرکت داشت، در صورتی که اگر کودک بود نمی‌توانست در این غزوات شرکت داشته باشد (ر. ک: ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۲۹۴) ثانیاً طبری، روایت خود را از سیف بن عمر تمیمی گرفته است که وثوق وی مورد تردید است. ابن حجر نیز می‌نویسد: عبد الله بن عبد الله بن عتبان انصاری اسدی در ممامه کشته شد و از فرد دیگری نیز به نام عبد الله بن عبد الله بن عتبان اموی انصاری از قول حافظ ابو شیخ نام می‌برد که فاتح اصفهان بوده است «ر. ک: ابن حجر عسقلانی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۳۶؛ ابو نعیم اصفهانی، ذکر اخبار اصفهان، تحقیق سید حسن کسروی، المجلد الأول، ص ۴۴، ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الثالث، ص ۱۳۵ و ۱۹۸؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۲۲۳».

^{۹۷۸} (۹). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۸۷.

^{۹۷۹} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۸۷.

^{۹۸۰} (۲). واقدی، فتوح الشام، الجزء الأول، ص ۶۲.

مهاجرت کردند.^{۹۸۱} به مرور زمان در فتح شهرهای شام، شمار بیشتری از قبایل یمنی حضور یافتند و در بعضی از مناطق شام نیز سکنی گزیدند. برای آگاهی از نقش یمنی‌ها در فتوح شام کافی است نگاهی به نام‌های فرماندهان چند پیکار مهم در شام بیفکنیم تا به موقعیت آنان دست یابیم:

نبرد در فحل: مسلمانان در هشتم ماه ذی قعدة سال سیزده بر رومیان پیروز شدند. فرماندهان این جنگ عبارت بودند از: یزید بن ابی سفیان بر میمنه، شرحبیل بن حسنه بر میسره، خالد بن ولید بر قلب و ابو عبیده بن جراح بر جناح.^{۹۸۲}

جنگ أجنادین: خالد بن ولید و ابو عبیده جراح فهری بر سپاه بزرگ رومی‌ها در ماه جمادی الأول سال سیزدهم هجری پیروز شدند. در این نبرد، ۴۵۰ نفر از مسلمانان که بیست نفرشان از انصار و بیست نفر از حمیر و سی نفرشان از اهالی مکه بودند به شهادت رسیدند.^{۹۸۳}

پیکار یرموک: فرماندهان آن عبارت بودند از: ابو عبیده بن جراح، خالد بن ولید، شرحبیل بن حسنه، یزید بن ابی سفیان، قیس بن هبیره مرادی. در این جنگ مهاجران و انصار و ازدی‌ها در قلب سپاه بودند و شماری از حمیر، همدان، مذحج، خولان، خثعم، کنانه، قضاغه، لخم، جذام و قبایل حضرموت در میمنه و میسره بودند.^{۹۸۴} از شجاعان و نام‌آوران یرموک مالک بن حارث نخعی بود که رگ چشم او قطع شد و بدین جهت، از آن روز به اشتر شهرت یافت.^{۹۸۵} دیگر هاشم بن عتبة بن ابی وقاص بود که با تیری يك چشم او کور شد.^{۹۸۶} همچنین سمط بن اسود کندی در این نبرد و پیکار شام و حمص از خود شجاعت‌ها نشان داد.^{۹۸۷}

ص: ۱۵۹

پس از فتح دمشق، خالد بن ولید به همراهی ملحان بن زیاد طائی حمص را فتح کرد^{۹۸۸} و بعلبک را به همراهی عمرو عاص فتح نمود.^{۹۸۹} بندر لاذقیه و جبله و انطرطوس را عبادة بن صامت انصاری گشود.^{۹۹۰} خالد بن ولید ابتدا بر شهر قنسرین به صلح سلطه یافت، ولی چون عهدشکنی کردند بار دیگر سمط بن اسود

^{۹۸۱} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵.

^{۹۸۲} (۴). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۱۵۱.

^{۹۸۳} (۵). واقدی، فتوح الشام، الجزء الأول، ص ۵۹.

^{۹۸۴} (۶). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۱۹۸.

^{۹۸۵} (۷). همان، ص ۲۰۷.

^{۹۸۶} (۸). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۴۱.

^{۹۸۷} (۹). همان، ص ۱۴۳.

^{۹۸۸} (۱). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۳۶.

^{۹۸۹} (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۱۴۰.

^{۹۹۰} (۳). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۳۹.

کندی آن را گشود.^{۹۹۱} طرابلس را سفیان بن حبیب ازدی تسخیر کرد.^{۹۹۲} و شهرهای ساحلی عگا، صور، یافا^{۹۹۳} و عسقلان^{۹۹۴} به وسیله معاویه فتح شد.

پیکار دمشق: فرماندهان سپاه اسلام ابو عبیده بن جراح، خالد بن ولید، یزید بن ابی سفیان، شرحبیل بن حسنه، عیاض بن غنم فهری، عمرو عاص^{۹۹۵} و ابو درداء خزرجی موفق شدند^{۹۹۶} در رجب سال چهاردهم هجری شهر دمشق را به صلح فتح کنند.^{۹۹۷} در روزهای محاصره دمشق ذو الکلاع حمیری حائل بین دمشق و حمص بود و مانع کمک رومیان به دمشق گردید.^{۹۹۸} پس از گشوده شدن دمشق گروهی از سران یمنی، مثل عمرو بن شمر بن غزیه، سهم بن مسافر بن هزومه و مشافع بن عبد الله بن شافع همراه یزید بن ابی سفیان در دمشق باقی ماندند.^{۹۹۹}

نبرد قیساریه: در سال هفده هجری این شهر را یزید بن ابی سفیان و برادرش معاویه، مالک بن حارث نخعی، ضحاک بن قیس فهری، عبادة بن صامت انصاری و حبیب بن مسلمه فهری به صلح گشوده‌اند.^{۱۰۰۰}

عیاض بن غنم فهری بر شهرهای جزیره (حران، رقه، رها، رأس عین) به صلح دست یافت.^{۱۰۰۱} شهر قرقیسیا را میسرة بن مسروق عبسی به جنگ گشود. شهر سنجار را عمیر بن سعد انصاری به

ص: ۱۶۰

صلح فتح کرد. میافارقین را مالک بن حارث نخعی به صلح به قلمرو اسلام درآورد.^{۱۰۰۲}

از آنچه گذشت بر ما معلوم می‌گردد قبایل یمنی در هردو جبهه شام و عراق شرکت داشتند، ولی سیاست نظامی خلیفه دوم و نیاز گسترده به جنگجویان در عراق سبب شد خلیفه خلاف تمایل قلبی یمنی‌ها آنان را به عراق فرستد. در عراق تا پیکار قادسیه اکثریت فرماندهان و سپاهیان نزاری بودند، ولی پس از این جنگ بر

^{۹۹۱} (۴). همان، ص ۱۵۰.

^{۹۹۲} (۵). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۲۶۲.

^{۹۹۳} (۶). همان، ص ۲۶۳.

^{۹۹۴} (۷). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۴۸. از شهرهای ساحلی فلسطین بین غزه و بیت جبرین بوده است که به دستور صلاح الدین ایوبی به واسطه ترس از تصرف آن به وسیله صلیبیون در شعبان سال ۵۸۷ قمری خراب شد» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص ۱۲۲، (ذیل کلمه عسقلان).

^{۹۹۵} (۸). محمد بن جریر طبری، پیشین، المجلد الثاني، ص ۶۲۶.

^{۹۹۶} (۹). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۲۷.

^{۹۹۷} (۱۰). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۳۰؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۶۲۳، ۶۲۸.

^{۹۹۸} (۱۱). همان، ص ۶۲۶.

^{۹۹۹} (۱۲). همان، ص ۶۲۸.

^{۱۰۰۰} (۱۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۲۴۵.

^{۱۰۰۱} (۱۴). همان، ص ۲۴۸.

^{۱۰۰۲} (۱). همان، ص ۲۸۵.

موقعیت قبایل یمنی افزوده شد و به مقامات مهم نظامی و دیوانی دست یافتند، به گونه‌ای که در فتح الفتوح اکثریت سالاران سپاه یمنی بودند و شهرهای بسیاری به وسیله سرداران یمنی فتح شد. به مرور زمان در عراق بر موقعیت یمنی‌ها افزوده شد و جمعیت بیشتری از قبایل یمنی به عراق مهاجرت کردند و با شایستگی و لیاقتی که از خود نشان دادند، امارت شهرهایی از عراق بر عهده آنان گذاشته شد، از آن جمله: عمّار بن یاسر بر کوفه،^{۱۰۰۳} جریر بن عبد الله بجليّ و عزرة بن قيس بجليّ بر حلوان، یزید بن قيس همدانی بر همدان، ابو موسی اشعری بر بصره^{۱۰۰۴}، هرثمة بن عرفجه بارقی بر موصل^{۱۰۰۵} و اشعث بن قيس کندی بر اردبیل.

حذيفة بن يمان و عثمان بن حنيف انصاری مأمور مساحی و خراج شدند و عمران بن حصین خزاعی مأمور تعلیم قرآن و فقه به مردم بصره گردید.^{۱۰۰۶}

در جبهه شامات علی‌رغم حضور شمار بسیاری از قبایل یمنی مثل حمیر، همدان، مذحج، خولان، خثعم، کنده و ازد، هیچ‌گاه یمنی‌ها موقعیتی را که در عراق به دست آوردند نتوانستند در شام پیدا کنند. بیشتر فرماندهان شامات نزاری بودند و تنها شمار کمی از آنان یمنی بودند. در پیکارهای فحل و دمشق هیچ فرمانده عالی یمنی وجود نداشت و در یرموک تنها يك فرمانده یمنی انتخاب شد، در حالی که در نبرد شوشتر پنج نفر یمنی و يك فرمانده نزاری حضور داشتند.

در سیستم نظامی و اداری مسلمانان در شام یمنی‌ها کمتر به مقامات عالی دست یافتند. اگرچه افرادی همچون عبادة بن صامت، ملحان بن زیاد طائی، مالک بن حارث نخعی، سفیان بن حبیب ازدی، سمط بن اسود کندی و ذو الکلاع حمیری فاتح بعضی از شهرهای شام بودند، ولی این شمار کم با عراق قابل مقایسه نیست.

علی‌رغم شایستگی و لیاقت‌هایی که یمنی‌ها از خود بروز داده بودند، چرا این تبعیض وجود داشت؟ آیا این نتیجه عدم شایستگی یمنی‌ها بود؟ سوابق سرداران نامبرده یمنی‌ها در نبردهای

ص: ۱۶۱

عراق و شام این فرض را رد می‌کند. شاید بتوان گفت: اولاً، این تفاوت ناشی از تفاخرات قبیله‌ای معدی‌گرایی بنی امیّه، بنی مخزوم و بنی فهر بوده است که به یمنی‌ها اجازه نمی‌داد وارد مقامات عالی در شامات بشوند؛

^{۱۰۰۳} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۲۵۴.

^{۱۰۰۴} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۹۵.

^{۱۰۰۵} (۴). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۷.

^{۱۰۰۶} (۵). همان، ص ۳۷۰.

ثانیا، این رفتار ناشی از تفاوت نگرش و گروه سیاسی، اجتماعی و دینی اشراف قریش با دیدگاه‌های یمنی‌ها بود، بدان‌گونه که در یرموک ماهان فرمانده رومی، هنگام نبرد تن‌به‌تن از مالک بن حارث سؤال کرد: تو از یاران خالد هستی؟ گفت: نه من از یاران رسول الله صلی الله علیه و اله هستم.^{۱۰۰۷} در این فقره به خوبی تربیت دینی مالک روشن می‌گردد.

باید گفت: اگرچه در ظاهر نیاز به نیرو خلیفه را واداشت تا یمنی‌ها را به عراق گسیل کند یا از روی دلسوزی آنان را به عراق فرستاد، چرا که قریشیان اجازه نمی‌دادند یمنی‌ها در شام ابراز وجود کنند و استعدادهای نهفته خویش را شکوفا سازند، این تصمیم مربوط به اهداف سیاسی - اجتماعی خلیفه بود؛ این واقعیتی است که نتیجه این شیوه برخورد با یمنی‌ها در شام موجبی برای نزاع شام و عراق در آینده بود که در فاصله‌ای نه چندان دور رخ نمایان کرد، برای نمونه مالک بن حارث تا فتح اسکندریه^{۱۰۰۸} در شام و مصر و عراق در رفت‌وآمد بود و پس از آن به کوفه رفت و در آن شهر سکونت اختیار کرد.

شکل‌گیری شهر کوفه و موقعیت یمنی‌ها در آن

عمر به سعد بن ابی وقاص دستور داد محلی برای هجرت مسلمانان و پیروانشان برگزیند که بین وی و آن محل دریا فاصله نباشد.^{۱۰۰۹} سعد، سلمان و حذیفه بن یمان را برای مکان‌یابی فرستاد.

آن دو به کوفه که ریگزاری با شن‌های سرخ بود رسیدند و آن محل را انتخاب کردند. سعد در محرم سال هفدهم از مداین به کوفه آمد و آن شهر را طراحی کرد^{۱۰۱۰} و به ابو الهیثاج بن مالک اسدی دستور داد تا برای معابر بزرگ چهل ذراع و برای کنار آنها سی ذراع و برای بین آنها بیست ذراع و برای کوچه‌ها هفت ذراع و برای قطعه‌ها شصت ذراع تعیین حدود کند.^{۱۰۱۱} سعد مسجد و صحن آن و دار الاماره خود را در جایی بلند و اطراف آن قرار داد.^{۱۰۱۲} سپس در چهار جهت اصلی معابر

ص: ۱۶۲

^{۱۰۰۷} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۲۰۷.

^{۱۰۰۸} (۲). واقدی، فتوح الشام، الجزء الثاني، ص ۶۰.

^{۱۰۰۹} (۳). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۷۴.

^{۱۰۱۰} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۱۴۵.

^{۱۰۱۱} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۱۴۸. ابو عبید قاسم بن سلام می‌نویسد: عمر او را برای تعیین حدود معابر کوفه قرار داد. «کتاب النسب، ص

۲۲۷».

^{۱۰۱۲} (۶). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۷۵.

بزرگ را تعیین کرد و محلّه‌ها را بین معبرها قرار داد^{۱۰۱۳} و به مردم اجازه داد خانه‌هایی از نی بسازند، ولی پس از مدّتی در کوفه حریق رخ داد و سعد با تأیید خلیفه به ساکنان اجازه داد با خشت خانه‌هایی بنا کنند.^{۱۰۱۴}

سعد با قرعه‌کشی بخش غربی را برای نزاریان و بخش شرقی را برای اهل یمن تعیین نمود.^{۱۰۱۵} وی ابتدا جنگاوران قادسیه را در ده گروه جای داد،^{۱۰۱۶} ولی پس از افزایش جمعیت گروه‌ها و نقل و انتقالاتی که صورت گرفته بود با کسب اجازه از عمر به نسب‌شناسان دستور داد ساکنان را دسته‌بندی کنند. نسب‌شناسان نیز آنها را به هفت گروه ذیل تقلیل دادند.^{۱۰۱۷} گروه‌های هفت‌گانه بر اساس روایت سیف بن عمر از این قرار هستند:

۱- کنانه و هم‌پیمانان و وابستگانش از حبشیان و غیر از ایشان و جدیله، شاخه‌ای از بنو عمرو بن قیس عیلان.

۲- قضاچه و از آنان تیره غسان بن شبام، بجیله، خثعم، کنده، قبایل دیگر حضرموت و ازد.

۳- مذحج، حمیر و همدان و هم‌پیمانان آنها (هر سه قبیله از قبایل پر قدرت یمنی بودند)؛ اگر چه یعقوبی می‌نویسد: قبیله همدان در کوفه پراکنده گشتند.^{۱۰۱۸}

۴- تمیم، رباب و هوازن که هر سه از قبایل مضرّی بودند.

۵- اُسد، غطفان، محارب و نمر، ضبیعة و تغلب.

۶- ایاد، عک، عبد القیس، اهل هجر و ایرانیان.

طبری نامی از گروه هفتم نیاورده است؛^{۱۰۱۹} ولی از دیدگاه حسین جعفری، محقق پاکستانی، گروه هفتم قبیله یمنی طی می‌باشد^{۱۰۲۰} که از قبایل قدرتمند ساکن نجد بود. دلایلی که جعفری برای نظر خود آورده کافی به نظر نمی‌رسد، اولاً، بدین جهت، که طی در روزگار خلافت امام علی بن ابی طالب علیه السّلام و

^{۱۰۱۳} (۱) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۱۴۹.

^{۱۰۱۴} (۲) همان، ص ۱۴۷.

^{۱۰۱۵} (۳) بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۷۵.

^{۱۰۱۶} (۴) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۱۴۹. در جای دیگری نیز از آنان با «اهل الامام» یاد می‌کند «ر. ک: محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۸۴».

^{۱۰۱۷} (۵) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۱۵۱.

^{۱۰۱۸} (۶) یعقوبی، البلدان، ص ۹۰.

^{۱۰۱۹} (۷) تاریخ، الجزء الثالث، ص ۱۵۲.

^{۱۰۲۰} (۸).

خلافت معاویه نقش مهمی در کوفه داشته، نمی‌تواند دلیلی برای جای دادن آن در يك گروه باشد؛ ثانياً بر ما معلوم نیست طی با چه قبایل دیگری يك گروه را تشکیل می‌دادند.

گروه‌های هفت‌گانه کوفه به روایت ابو مخنف در دوران خلافت عثمان و امیر مؤمنان

ص: ۱۶۳

علی علیه السلام بدین قرار است: مذحج، اشعر و طی که در لشکرکشی‌ها طی فرماندهی مستقل داشت؛ حمیر و همدان؛ قیس بن عیلان و عبد القیس؛ کنده و قبایل حضرموت، قضاعه و مهره؛ ازد، بجیله، خثعم و انصار؛ بکر بن وایل و تغلب؛ قریش، کنانه، أسد، تمیم، ضبّه، رباب و مزینه.^{۱۰۲۱} نظر به مکان‌یابی قبایل و روابط آنان با یکدیگر در پیش از اسلام (که در فصل دوم گذشت) و اشاره نکردن فهرست سیف به گروه هفتم و ناهماهنگی بسیار مکان‌یابی فهرست سیف با ابو مخنف و هشام بن محمد کلبی در شورش اشراف کوفه علیه مختار، علی‌رغم تغییرات در حکومت زیاد بن سمیه بر کوفه، می‌توان برداشت کرد که فهرست ابو مخنف درست‌تر است.^{۱۰۲۲}

پس از استقرار قبایل در کوفه، که جمعیت اولیه شهر شامل دوازده هزار نفر یمنی و هشت هزار نفر نزاری بودند،^{۱۰۲۳} نکته درخور توجه این است که در جایابی قبایل در معابر، نزاری‌ها و یمنی‌ها کاملاً از هم جدا نیستند، به گونه‌ای که همدان یمنی در کنار سلیم و ثقیف نزاری است و بجیله کنار تیم و تغلب و نخع کنار اسد قرار دارد. همچنین با آن که عك، یمنی است در تقسیم‌بندی گروه‌های هفت‌گانه کنار قبایل نزاری ایاد و عبد القیس قرار دارد، عبد القیس که به بحرین مهاجرت کرده بودند و با مردم هجر همسایه بودند و با ایرانیان بحرین نیز روابط نزدیکی داشتند.

جمعیت شهر کوفه از نژاد عرب و فارس تشکیل می‌شدند. اعراب که خود شهر را ساخته بودند نامتجانس بودند و از عرب نزاری و یمنی تشکیل می‌شدند. در میان هرکدام، عناصر بدوی مهاجر دارای روحی سرکش و استقلال طلب و مغرور و متعصب و خشن و عناصر نیمه شهرنشین و شهرنشین با ویژگی‌های مخصوص خود

^{۱۰۲۱} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص ۲۳۵.

^{۱۰۲۲} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۱۹.

^{۱۰۲۳} (۳). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۷۶. بلاذری این آمار را از قول عامر بن شراحیل شعبی آورده است.

وجود داشتند که همه تحت نفوذ اشرافیت قبیله‌ای بودند. علاوه بر اعراب و ایرانیان دسته‌هایی از یهودیان نیز در این شهر سکونت داشتند.^{۱۰۲۴}

بدین‌سان، کوفه شهری تازه‌تأسیس و نوحاسته با نژادهای مختلف و سنت‌های متفاوت و ناپایدار و هویت فرهنگی و افکار ناهمگون و بی‌ثبات و مردمی جسور، استقلال‌طلب، خود بزرگ‌بین، صاحب‌نظر، ضد شام و بنی‌امیه و اشراف قریش و معترض بودند تا جایی که خلیفه عمر از دست آنان شکایت کرد و گفت: «امان از مردم کوفه، اگر بر ایشان فردی قوی را به امارت بگمارم او را به فجور نسبت دهند و اگر فردی ضعیف را بر آنان بگمارم وی را حقیر بشمارند».^{۱۰۲۵} در روزگار خلافت عثمان نیز اولین حرکت اعتراض‌آمیز دسته‌جمعی علیه خلیفه از شهر کوفه برخاست و

ص: ۱۶۴

عثمان درباره آنان گفت: «مردم کوفه را برای فتنه آفریده‌اند».^{۱۰۲۶} بدین‌سان، مردم کوفه با کارشکنی، مداخله بی‌جا در کار حکومت و تصمیم‌گیری‌های آنی و بازگشت از آن، در راه زمامدار خود مشکلاتی پدید می‌آوردند.^{۱۰۲۷} از سویی دیگر، بنا به شواهد و دلایل زیر به دست می‌آید که رگه‌هایی از محبت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام در میان کوفیان وجود داشته:

۱- حضور قوی عناصر یمنی نسبت به نزاری در کوفه، از جمله قبیله همدان و مذحج که از قبایل قدرتمند یمنی بودند و اسلام خود را از علی علیه السلام گرفته بودند و دل در گرو محبت وی داشتند و همان‌گونه که در فصل سوم گفته شد: علی علیه السلام با اقدامات حکومتی در یمن محبوبیت خاصی بین این دو قبیله به دست آورده بود. علاوه بر آن، برخی از یمنی‌ها معتقد به پیام غدیر بودند و اهل بیت پیامبر را شایسته جانشینی وی می‌دانستند. همین نفوذ علی علیه السلام در بین یمنی‌ها بود که ابو بکر تصمیم داشت برای آرام کردن حضرموت وی را به این منطقه بفرستد. این قبایل یمنی فضای فکری شهر را به سوی علی علیه السلام سوق می‌دادند؛ زیرا یمنی‌ها نه تنها سفارش رسول الله صلی الله علیه و اله را درباره وصایت علی علیه السلام شنیده بودند، بلکه وی را فردی مساوات‌طلب می‌دانستند که تفاوتی بین یمنی‌ها و قریشیان نخواهد گذاشت.

^{۱۰۲۴} (۴) کاظم الجنابی، تخطيط مدينة الكوفة، ص ۵۸.

^{۱۰۲۵} (۵) بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۷۸.

^{۱۰۲۶} (۱) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۶۱.

^{۱۰۲۷} (۲) سید جعفر شهیدی، قیام حسین علیه السلام، ص ۱۰۴.

۲- حضور صحابه بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و اله در کوفه که از عناصر قوی شیعه بودند، از جمله اینان: عمّار بن یاسر از ارکان شیعه که حدود دو سال والی کوفه بود؛ عبد الله بن مسعود عامل بیت المال و وزیر عمّار که خلیفه دوم همزمان با عمّار او را به کوفه فرستاد، عمر به کوفیان نوشت: این دو از اصحاب بزرگوار و شریف رسول الله صلی الله علیه و اله و از اصحاب بدر هستند؛^{۱۰۲۸} حذیفه بن یمان از سرداران بزرگ فتح ایران و عامل مساحی و خراج زمین‌های دجله و آن سوی دجله بود و در کوفه سکونت داشت^{۱۰۲۹} و در مسجد آن، حلقه درس حدیث داشت؛^{۱۰۳۰} عثمان بن حنیف انصاری مأمور مساحی زمین‌ها و خراج بود.^{۱۰۳۱} ابن سعد نیز هر چهار نفر را از طبقه کوفیین دانسته است^{۱۰۳۲} و آن‌گونه که گفته شد اینان از هواداران مشتاق علی علیه السلام بودند که بذر هواداری وی را در کوفه می‌پراکندند.

۳- حضور برخی از اصحاب و تابعین به احسان شیعه که از بزرگان قبایل یمنی و نزاری بودند.

ص: ۱۶۵

و در قبیله خود بذر هواداری علی علیه السلام را می‌پراکندند؛ از جمله: مالک بن حارث نخعی، عمرو بن زراره نخعی، کمیل بن زیاد نخعی، زید بن صوحان عبدی و برادرش صعصعه، جندب بن زهیر ازدی، حجر بن عدی کندی، عدی بن حاتم طایی و عمرو بن حمق خزاعی.

بدین ترتیب، در شهر کوفه بزرگان شیعه با قبایل یمنی دوستدار علی علیه السلام مرتبط شدند و از همان آغاز، این شهر پس از مدینه کانون تشیع گردید و اشیپولر محقق آلمانی نیز به آن تأکید دارد و می‌نویسد: «مرکز اصلی تبلیغات شیعیان ابتدا در کوفه بود».^{۱۰۳۳} در فصل‌های بعد نشان خواهیم داد که حامیان علی علیه السلام در کوفه اعتراض‌های گسترده‌ای نسبت به عثمان و والیانش نشان دادند. در روزگار خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز با انتقال مرکز خلافت به شهر کوفه، ساکنان آن شهر بهره‌های بسیاری از دریای بی‌کران معارف وی بردند و شیعیان تربیت‌یافته وی - که شدت و ضعف داشت - در جنگ‌های علی علیه السلام با مخالفینش از او حمایت کردند و بعضی نیز در این راه جان باختند. در این دوره کوفه چنان

^{۱۰۲۸} (۳). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص ۷.

^{۱۰۲۹} (۴). یعقوبی، البلدان، ص ۸۹.

^{۱۰۳۰} (۵). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص ۲۱۴-۲۱۷.

^{۱۰۳۱} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۲۲۷.

^{۱۰۳۲} (۷). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص ۸.

^{۱۰۳۳} (۱). ایران در نخستین قرون اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، جلد اول، ص ۳۲۲.

عظمتی یافت که علی علیه السلام آن را «جمجمة الاسلام» و «کنز الایمان» و «سیف الله» نامید و سلمان گفت: کوفه قبه الاسلام است.^{۱۰۳۴}

ص: ۱۶۷

فصل پنجم نقش قبایل یمنی در قیام برضد عثمان

ص: ۱۶۹

نقش قبایل یمنی در قیام برضد عثمان در فصل گذشته به نقش قبایل یمنی در ارتداد و فتوحات اسلامی و مهاجرت آنان به شام و عراق اشارت رفت. در این فصل به سبب اهمیّت دوران خلافت عثمان برای تاریخ تشیّع به نقش قبایل یمنی در قیام علیه عثمان می‌پردازیم.

زمینه قیام یمنی‌ها برضد عثمان

پس از کشته شدن عمر در ذی حجه سال ۲۳ هجری عثمان بن عفان به خلافت رسید. او مردی تجارت‌پیشه و از مسلمانان دوران دعوت مخفیانه بود. وی فردی راحت‌طلب بود و در کار زندگی بر خود سخت نمی‌گرفت، آن‌گونه که در هنگام بنای مسجد النبی صلی الله علیه و اله زیر آفتاب کار نمی‌کرد^{۱۰۳۵} و در جنگ احد جزو فراریان بود.^{۱۰۳۶} وی در فتوحات دوران دو خلیفه پیشین (ابو بکر و عمر) حضور نیافت. او با چنین روحیه‌ای به خلافت رسید.

در آغاز حکمرانی وی ابو سفیان در جمع خاندان اموی گفت: «ای بنی امیه، خلافت را مانند گوی دست‌به‌دست بگردانید. به خدایی که ابو سفیان به او قسم می‌خورد من پیوسته امید داشتم خلافت به شما برسد و میان فرزندان شما موروثی گردد».^{۱۰۳۷} عثمان در جهت سفارش بزرگ خاندانش، عموی خود حکم بن ابی العاص و پسرش مروان بن حکم را، که پیامبر به طائف تبعیدشان کرده بود، به مدینه فراخواند^{۱۰۳۸} و دختر خود را نیز به تزویج مروان درآورد^{۱۰۳۹} و او را در کارهای خود دخالت داد، به طوری که مروان همه‌کاره خلیفه

^{۱۰۳۴} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص ۵.

^{۱۰۳۵} (۱). ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۴۹۷.

^{۱۰۳۶} (۲). واقدی، المغازی، المجلد الأول، ص ۲۷۸.

^{۱۰۳۷} (۳). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، الجزء السادس، ص ۳۵۶.

^{۱۰۳۸} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، الجزء الأول، ص ۵۱۴.

^{۱۰۳۹} (۵). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۵۸.

شد. عثمان به تحريك مروان آرام- آرام استاندارانی را كه عمر نصب کرده بود عزل كرد و دگرگونی‌هایی در رفتار خلفای

ص: ۱۷۰

پیشین به وجود آورد. در دوره اول حکمرانی عثمان، مردم به رفتار او معترض نبودند و بر خلاف دخالت‌های مروان در «شش سال اول زمامداری اش کسی بر کارهایش خرده نگرفت و قریبش او را بیشتر از عمر دوست می‌داشتند؛ زیرا عمر بر آنان سخت می‌گرفت، ولی عثمان با آنان مدارا و به حالشان رسیدگی می‌کرد، ولی در شش سال آخر حکومتش دیگر به کارهای مردم رسیدگی نمی‌کرد و نزدیکان و خانواده خود را بر کارها گمارد».^{۱۰۴۰} عثمان استان‌های مهم و استراتژیک را یکی پس از دیگری به خاندانش واگذار کرد؛ از آن جمله:

در سال ۲۵ هجری سعد بن مالك را از كوفه معزول كرد و ولید بن عقبه بن ابی معیط برادر مادری خود را به‌جای وی گماشت.^{۱۰۴۱} او کسی بود كه علی علیه السلام پدرش را كشت و چون دروغی به پیامبر صلی الله علیه و اله گفت آیه‌ای در مذمت وی نازل گردید.^{۱۰۴۲} ولید در كوفه با خوانندگان و ندما و رقاصه‌ها از سر شب تا صبح به عیش و عشرت و میگساری مشغول بود. روزی در سجده نماز صبح گفت:

«بنوش و به من بنوشان». وقتی رفتار ولید در كوفه شیوع یافت عده‌ای به او هجوم بردند^{۱۰۴۳} و انگشتی او را درآوردند. سپس ابو زینب زهیر بن عوف ازدی و جندب بن زهیر ازدی و ابو حبیبه غفاری به مدینه رفتند و از رفتار ولید به عثمان شكایت بردند، ولی عثمان آنان را از خود دور كرد. كوفیان ناچار به حضور علی علیه السلام رسیدند و ماجرای ولید را به وی گفتند. علی علیه السلام به نزد عثمان رفت و از او خواست تا ولید را عزل كند و حد بر او جاری كند. عثمان نیز ولید را عزل كرد و به مدینه فراخواند، ولی به‌جای وی سعید بن عاص را گمارد و هنگامی كه ولید به مدینه آمد علی علیه السلام حد را بر وی جاری ساخت.^{۱۰۴۴}

عثمان در سال ۲۷ هجری عمرو عاص را از مصر عزل كرد و به‌جای وی عبد الله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی خود را گماشت.^{۱۰۴۵} او کسی است كه از دین بازگشت و رسول الله صلی الله علیه و اله روز فتح مكه

^{۱۰۴۰} (۱) بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، الجزء الأول، ص ۵۱۲.

^{۱۰۴۱} (۲) خلیفه بن خیطاط، پیشین، ص ۱۱۴.

^{۱۰۴۲} (۳) حجرات (۴۹) آیه ۶.

^{۱۰۴۳} (۴) مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص ۳۴۴.

^{۱۰۴۴} (۵) بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۲۴.

^{۱۰۴۵} (۶) خلیفه بن خیطاط، پیشین، ص ۱۱۵.

فرمان قتل وی را صادر کرد، اما با وساطت عثمان بخشوده شد. عبد الله چون به مصر رفت بنای ظلم و جور در پیش گرفت، آن گونه که مصریان از او شکایت و دادخواهی کردند.

عبد الله شاکیان را مورد ضرب و شتم قرار داد تا این که بعضی از آنان کشته شدند. بدین روی، هفتصد نفر از مصریان به مدینه آمدند^{۱۰۴۶} و از عبد الله نزد عثمان شکایت کردند. وی به شکایت

ص: ۱۷۱

آنان رسیدگی نکرد، آنها نیز به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله شکایت بردند. علی علیه السلام نزد عثمان رفت و عزل عبد الله و رعایت انصاف درباره مصریان را از او خواست. عثمان نیز پذیرفت و محمد بن ابی بکر را به جای وی گمارد.^{۱۰۴۷} چون محمد و مصریان عازم مصر شدند در راه، غلام عثمان را دیدند و از وسایل او نامه ای ممههور به مهر عثمان یافتند که در آن، فرمان قتل محمد و سرکردگان مصریان داده شده بود. مصریان به مدینه نزد عثمان بازگشتند و نامه را به وی نشان دادند، ولی عثمان از آن اظهار بی اطلاعی کرد. علی علیه السلام به نزد وی رفت و گفت: مگر این کاغذ و مهر و غلام از تو نیست؟ خلیفه سوگند یاد کرد که از آن خبر ندارد. چون بر مصریان معلوم گشت مروان آن نامه را نوشته است از خلیفه خواستار عزل مروان شدند، ولی عثمان به خواسته آنان وقعی نگذاشت.^{۱۰۴۸}

عثمان در سال ۲۹ هجری ابو موسی اشعری را از بصره عزل و عبد الله بن عامر بن کریز پسر دایی خود را به جای وی گماشت و عثمان بن ابی العاص را نیز از فارس برداشت و این منطقه را نیز برعهده عبد الله قرار داد.^{۱۰۴۹}

معاویه فرمانروای شام: عمر پس از مرگ یزید بن ابی سفیان برادرش معاویه را به جای وی گمارد.^{۱۰۵۰} معاویه به علت نزدیکی به رومیان از قدرت زیادی برخوردار شد و هنگامی که عمر نیمی از اموال استانداران خود را مصادره کرد،^{۱۰۵۱} معاویه شامل این حکم نشد. وی همواره والی مورد اعتماد عمر بود. به هنگام درگذشت

^{۱۰۴۶} (۷). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۳۶.

^{۱۰۴۷} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۱۳.

^{۱۰۴۸} (۲). ابن شیبہ، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۱۶۰.

^{۱۰۴۹} (۳). خلیفه بن خلیط، پیشین، ص ۱۱۶.

^{۱۰۵۰} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۳۹.

^{۱۰۵۱} (۵). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۴۶.

وی، معاویه والی شام و اردن بود. ۱۰۵۲ عثمان در سال دوم خلافت خود فلسطین، حمص و قسّسین را به معاویه واگذار کرد. ۱۰۵۳ بدین سان، معاویه حاکم مطلق العنان شامات گردید و به دور از نظارت خلیفه، اسباب يك حکومت مستقل را برای خود فراهم کرد.

بذل و بخشش‌های عثمان

عثمان علاوه بر آن که مصادر مهمّ سیاسی اسلام به‌ویژه چهار استان بزرگ شام و مصر و کوفه و بصره را به امویان سپرد، اموال بسیاری از بیت المال را به خاندان خود داد، به گونه‌ای که

ص: ۱۷۲

حزب طلقاء ثروت کلانی از این راه به دست آوردند. بعضی از آن واگذاری‌ها در منابع در دسترس ما چنین آمده است:

۱- اختصاص مراتع مدینه به بنی امیّه. ۱۰۵۴

۲- عثمان یکصد هزار درهم و بار دیگر صدقات قبیله قضاعه را که سیصد هزار درهم بود به حکم بن ابی العاص بخشید. ۱۰۵۵

۳- خلیفه، روستای فدک^{۱۰۵۶} و در سال ۲۷ هجری ۱/۵ غنایم آفریقا (شامل ۵۰۴۰۰۰ دینار)^{۱۰۵۷} و بار دیگر یکصد هزار درهم را^{۱۰۵۸} به مروان بن حکم داد.

۴- عثمان بازار «مهرقه» در شرق مدینه را- که رسول الله صلی الله علیه و اله آن را برای استفاده عموم مسلمانان قرار داده بود و فرموده بود: «این جا را خراب نکنید و از آن کرایه مگیرید، نفرین خدای بر کسی که از بازار ما چیزی بکاهد»- به حارث بن حکم داد. ۱۰۵۹

۵- عثمان یکصد هزار درهم از بیت المال بصره حواله عباس بن ربیعۃ بن حارث کرد. ۱۰۶۰

^{۱۰۵۲} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۳۹.

^{۱۰۵۳} (۷). همان، الجزء الثالث، ص ۳۳۹.

^{۱۰۵۴} (۱). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، الجزء الأول، ص ۱۹۸.

^{۱۰۵۵} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۱۵.

^{۱۰۵۶} (۳). ابن قتیبه دینوری، المعارف، ص ۱۹۵؛ مطهر بن طاهر المقدسی، پیشین، الجزء الخامس، ص ۲۰۰.

^{۱۰۵۷} (۴). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۵۸.

^{۱۰۵۸} (۵). ابن ابی الحدید، پیشین، الجزء الأول، ص ۱۹۸.

^{۱۰۵۹} (۶). محمد بن طاهر المقدسی، پیشین، الجزء الخامس، ص ۲۰۰؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۳۷۰.

۶- خلیفه پس از ازدواج دخترش با عبد الله بن خالد بن اسید، ششصد هزار درهم از بیت المال بصره حواله وی کرد.^{۱۰۶۱} بار دیگری نیز به زید بن ارقم خزانه‌دارش دستور داد سیصد هزار درهم به او بدهد.^{۱۰۶۲}

۷- وقتی ابو موسی اشعری از بصره يك میلیون درهم برای عثمان فرستاد وی یکصد هزار درهم آن را به زید بن ثابت داد.^{۱۰۶۳}

۸- عثمان دویست هزار درهم را در يك روز به ابو سفیان بخشید.^{۱۰۶۴}

۹- عثمان وقتی با نائله دختر فرافصه الکلبیه ازدواج کرد از بیت المال صد هزار درهم به او داد و جعبه جواهراتی را که در آن زیور بود برگرفت و به بعضی از زنانش داد و پانصد هزار درهم از بیت المال وام گرفت.^{۱۰۶۵}

ص: ۱۷۳۳

بدین‌سان، بذل و بخشش‌های عثمان، توزیع ناعادلانه غنایم و خراج، درآمد بسیار از خرید و فروش اراضی و اسرا، معاملات تجاری، جابه‌جایی اراضی و یکجا کردن آنها، سبب پیدایش يك طبقه جدید ثروت‌اندوز، سودجو، افزون‌طلب و رفاه‌زده در بین امویان و بعضی از صحابه گردید که برای نمونه به برخی اشاره می‌شود:

۱- عثمان بن عفان: در هنگامی که وی کشته شد سی و سه میلیون و پانصد هزار درهم و یکصد و پنجاه هزار دینار نزد صندوق‌دارش بود و قیمت املاک وی در خیبر و وادی القری دویست هزار دینار بود و هزار شتر در ربذه داشت.^{۱۰۶۶}

۲- زبیر بن عوام: وی وقتی کشته شد یازده خانه در مدینه، دو تا در بصره، یکی در کوفه و یکی در مصر داشت. مجموعه ثروتی که وی از خود باقی گذاشت ۵۱ میلیون درهم بود.^{۱۰۶۷}

^{۱۰۶۰} (۷). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۲۸.

^{۱۰۶۱} (۸). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۶۲.

^{۱۰۶۲} (۹). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۴۸.

^{۱۰۶۳} (۱۰). همان، ص ۵۲۶.

^{۱۰۶۴} (۱۱). ابن ابی الحدید، پیشین، الجزء الأول، ص ۱۹۸.

^{۱۰۶۵} (۱۲). محمد بن طاهر المقدسی، پیشین، الجزء الخامس، ص ۲۰۲.

^{۱۰۶۶} (۱). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۷۶.

^{۱۰۶۷} (۲). همان، ص ۱۱۰.

۳- عبد الرحمان بن عوف: در طویله وی یکصد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند بود. پس از درگذشت او قیمت اموالش دو میلیون و ششصد و هشتاد و هشت هزار دینار بود.^{۱۰۶۸} وی همچنین دارای مزرعه‌ای در جرف بود که بیست شتر آبکش داشت.^{۱۰۶۹}

۴- سعد بن ابی وقاص: وی خانه‌ای در عقیق بساخت که دارای ارتفاعی بلند، فضایی باز و بر بالای آن کنگره بود.^{۱۰۷۰}

۵- زید بن ثابت: هنگام مرگ وی چندان طلا و نقره از خود باقی گذاشته بود که فرزندانش آنها را با تبر می‌شکستند و بین خود تقسیم می‌کردند و این به جز اموال و املاک دیگر وی بود که قیمت آنها یکصد هزار دینار بود.^{۱۰۷۱}

۶- طلحة بن عبید الله: قیمت اموالی که وی به‌جای گذاشت دو میلیون و دویست هزار درهم و دویست هزار دینار بود.^{۱۰۷۲} و درآمد وی از عراق، روزانه هزار دینار و از ناحیه سراه بیش از این مقدار بود. طلحه در مدینه خانه‌ای از گچ و آجر و ساج بساخت.^{۱۰۷۳}

۷- یعلی بن منیه امیه: وی وقتی مرد پانصد هزار دینار نقد به‌جای گذاشت و میزان طلب‌های او از مردم، املاک و چیزهای دیگری که باقی گذاشت سیصد هزار دینار بود.^{۱۰۷۴}

ص: ۱۷۴

بذل و بخشش‌ها و تبعیض‌های ناروای عثمان، دگرگون کردن سنت رسول الله صلی الله علیه و اله،^{۱۰۷۵} عدول از طریقه خلفای قبلی، اشغال مصادر سیاسی اسلام به وسیله حزب اشراف اموی و طلقاء، رفتار ناشایست عمال عثمان و گرانی و رکود اقتصادی به سبب جمع تقدینگی و انباشت طلا و نقره در دست عده‌ای خاص موجب اعتراضات و تغییرات اجتماعی وسیعی گردید و هسته‌های مخالفت علیه رژیم عثمان در بعضی از شهرها شکل گرفت و حتی بعضی از صحابی به کبار رسول الله صلی الله علیه و اله به اعتراض و مخالفت با وی پرداختند. آنان شاهد اقدامات ناشایست و غارت اموال عمومی به وسیله حزب طلقاء و

^{۱۰۶۸} (۳). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثانی، ص ۳۴۲.

^{۱۰۶۹} (۴). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۱۳۶.

^{۱۰۷۰} (۵). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثانی، ص ۳۴۲.

^{۱۰۷۱} (۶). همان، ص ۳۴۲.

^{۱۰۷۲} (۷). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۲۲۱.

^{۱۰۷۳} (۸). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثانی، ص ۳۴۲.

^{۱۰۷۴} (۹). همان، ص ۳۴۳.

^{۱۰۷۵} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۲۷.

بازگشت به عصر جاهلیت بودند. گروهی که در فتح مکه ناگزیر به پذیرش اسلام شدند؛ چون تحوّل اعتقادی و اخلاقی در خود به وجود نیاورده بودند هنوز نمونه رفتار و منش جاهلی بودند. آنان هنگامی که مصادر سیاسی اسلام را به تصرف خود درآوردند با خصلت اشرافی و سودجویانه و تجاری که داشتند درصدد جمع‌آوری ثروت کلان برآمدند و به غارت حقوق عمومی و محرومان پرداختند. عثمان که خود نیز بازرگان^{۱۰۷۶} بود نمی‌توانست از اعمال ظالمانه و بازگشت‌طلبانه خاندان خود به عصر جاهلیت جلوگیری کند. به همین جهت، علی علیه السلام و طلحه و زبیر به وی اعتراض کردند و گفتند: «مگر عمر به تو وصیت نکرد که آل ابی معیط و بنی امیه را بر مردم مسلط نکنی؟»^{۱۰۷۷} بدین سان، مخالفت و قیام علیه عثمان شکل گرفت و به قول ابن سعد و بلاذری، «عثمان خمس غنایم آفریقا را به مروان بخشید و اموال عمومی را به نزدیکان خود واگذار کرد و کار خود را چنین توجیه کرد که طبق فرمان خدا صله رحم می‌کند. وی اموال را از مردم می‌گرفت و سپس از بیت المال برمی‌داشت و می‌گفت: «ابو بکر و عمر آنچه را مربوط به ایشان می‌شد نمی‌گرفتند و آن را برجای می‌نهادند، ولی من آنها را می‌گیرم و در میان خویشاوندان خود قسمت می‌کنم. به همین جهت، مردم از او برآشفتنند».^{۱۰۷۸}

کوفه پایگاه مبارزه علیه عثمان

مخالفت با اعمال جاهلی حزب طلقاء از کوفه (پایگاه تشیع) آغاز شد. عبد الله بن مسعود از ولید خواست که بدهکاری اش را به بیت المال بپردازد، ولی ولید از پرداخت آن خودداری کرد و از دست عبد الله به عثمان شکایت برد. عثمان به عبد الله نوشت: «تو خازن ما هستی و آنچه را ولید گرفته است از او طلب نکن». ابن مسعود نیز کلیدهای بیت المال را نزد ولید انداخت و گفت: «گمان می‌کردم خزانه‌دار مسلمانان هستم، اگر قرار است خازن شما باشم مرا

ص: ۱۷۵

به آن حاجتی نیست».^{۱۰۷۹}

همچنین وقتی ولید در حال مستی نماز صبح را چهار رکعت خواند، دو نفر از بزرگان یمنی و دو نفر نزاری از کوفه به مدینه رفتند و به خلیفه شکایت کردند.^{۱۰۸۰} برای مردم شهر کوفه (پایگاه تشیع و یمنی‌ها) اعمال

^{۱۰۷۶} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۶۰.

^{۱۰۷۷} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۱۷ و ۵۲۲.

^{۱۰۷۸} (۴). ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۱۲؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۶۴.

^{۱۰۷۹} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۱۸.

ظالمانه و فاسد کارگزاران عثمان قابل تحمّل نبود، بدین جهت، عمرو بن زراره نخعی و کمیل بن زیاد نخعی مردم را به عزل عثمان و بیعت با علی علیه السّلام دعوت کردند.^{۱۰۸۱}

یکی دیگر از مخالفت‌های کوفیان، اعتراض دسته‌ای از بزرگان و معاریف و قاریان کوفه به سعید بن عاص بود که گفته بود: «سواد عراق بستان قریش است».^{۱۰۸۲} سعید شکایت آنان را به عثمان نوشت و خلیفه دستور تبعید مالک بن حارث اشتر نخعی رئیس نخع^{۱۰۸۳}، زید بن صوحان، صعصعة بن صوحان عبدی، عائذ بن حمله تمیمی، کمیل بن زیاد نخعی، جندب بن زهیر ازدی، حارث بن عبد الله همدانی، یزید بن مکفّف نخعی، ثابت بن قیس نخعی و أصغر بن قیس حارثی، را به شام صادر کرد.^{۱۰۸۴} اینان گروهی از بزرگان هواداران علی علیه السّلام از قبایل یمنی و نزاری کوفه بودند که شجاعانه در برابر مظالم و مفاسد عمّال عثمان ایستادند و خواستار بیعت با علی علیه السّلام بودند.

پس از تبعید این گروه به شام، دسته‌ای از معاریف کوفه در مراسم حج از تبعید کوفیان نزد عثمان شکایت کردند، ولی وی به شکایت آنان توجهی نکرد. سپس گروهی از بزرگان قبایل یمنی و نزاری کوفه و روستاهای آن نامه‌ای به عثمان نوشتند و از رفتار سعید و تبعید مالک شکایت کردند، ولی عثمان نه تنها وقعی به نامه آنان نگذاشت بلکه دستور داد پیک آنان را کتک زدند.^{۱۰۸۵} عثمان کعب بن عبده نهدی را که از زاهدان کوفه بود و نامه‌ای جداگانه به عثمان نوشته بود به مدینه احضار کرد و دستور داد بیست ضربه شلاق به او بزنند. سپس او را به کوفه بازگرداند و به سعید دستور داد او را به جبال تبعید کند. طلحه و زبیر به تبعید کعب اعتراض کردند و عثمان ناگزیر شد او را به مدینه فراخواند و از وی عذرخواهی کند و به او قول داد به عدالت رفتار خواهد کرد.^{۱۰۸۶}

هنگامی که اشتر و یارانش در شام بودند به معاویه خبر رسید که گروهی از اهل دمشق با آنان نشست و برخاست دارند، لذا به عثمان نوشت حضور آنان موجب شورش در شامات خواهد شد؛

ص: ۱۷۶

^{۱۰۸۰} (۲). همان، ص ۵۱۷.

^{۱۰۸۱} (۳). همان، ص ۵۲۱.

^{۱۰۸۲} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۶۵.

^{۱۰۸۳} (۵). ابن حجر عسقلانی، پیشین، المجلد الثالث، ص ۴۸۲.

^{۱۰۸۴} (۶). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۲۹؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأوّل، ص ۳۸۴.

^{۱۰۸۵} (۷). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأوّل، ص ۳۸۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۳۰.

^{۱۰۸۶} (۸). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأوّل، ص ۳۹۳.

خلیفه نیز دستور تبعید آنان را به حمص داد.^{۱۰۸۷} پس از مدتی مالک اشتر و یارانش از غیبت سعید بن عاص در کوفه سود جستند و به شهر خود بازگشتند. با بازگشت مالک به کوفه رهبری کوفیان علیه رژیم عثمان به دست وی افتاد و لشکریانی از قبایل یمنی و نزاری فراهم آورد و در راهها گمارد و سعید بن عاص را که نزد عثمان رفته بود به کوفه راه نداد و در نامه‌ای از عثمان خواست تا از خدای تعالی به علت گماردن عاملان ظالم و فاسق بر سر مسلمانان آمرزش بطلبد و عبد الله بن قیس را والی کوفه بداند و حذیفه بن یمان را عامل خراج قرار دهد.^{۱۰۸۸} نامه مالک را یزید بن قیس ارحبی و گروهی از بزرگان همدان، جعفی و نخع و تمیم به نزد عثمان بودند. وی درخواست کوفیان را اجابت کرد و نامه‌ای به ابو موسی و حذیفه نوشت: اهل کوفه از شما راضی هستند و شما مورد اعتماد من هستید، امور آنان را برعهده بگیرید و براساس حق عمل کنید.^{۱۰۸۹}

بدین سان، اشغال مصادر سیاسی اسلام به وسیله حزب طلقاء، تبعیضات و بذل و بخشش به گروهی خاص، ظهور يك طبقه زراندوز و برده‌دار و عدول از سنت رسول الله صلی الله علیه و اله به وسیله عثمان، موجب شد تا مردم کوفه به رهبری مالک اشتر و گروهی از صحابه از عثمان لب به شکایت باز کنند. از جمله آنها ابو ذر، مقداد، عبد الله بن مسعود، عمّار بن یاسر، طلحه، زبیر، عبد الرحمان بن عوف و عمرو بن عاص بودند. مواضع اینان در برخورد با خلیفه متفاوت بود.

گروهی از آنان صلاحیت و شایستگی عثمان را برای خلافت زیر سؤال می‌بردند و خلافت را از آن اهل بیت و علی علیه السلام می‌دانستند و بیش از دیگران نسبت به اعمال و رفتار خلیفه اعتراض می‌کردند. در مقابل، گروهی از آنان چون عضو شورای عمر بودند خود را همسنگ خلیفه می‌دانستند و از بذل و بخشش‌های عثمان برخوردار شده بودند، ولی چون مشاغل سیاسی به آنان واگذار نمی‌شد و همه مناصب به بنی امیه محوّل می‌گردید از دست خلیفه عصبانی بودند.

از میان گروه نخست همچنان که در پیش گفته شد ابو ذر علی علیه السلام را شایسته‌ترین فرد برای خلافت می‌دانست. وی با هیجان بی‌مانندی از علی علیه السلام طرفداری می‌کرد و در برابر اعمال خلیفه و بذل و بخشش‌های وی برآشفته و چون عثمان تاب تحمل وی را نداشت او را به شام تبعید کرد.

^{۱۰۸۷} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۳۲.

^{۱۰۸۸} (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۳۹۵-۴۰۲.

^{۱۰۸۹} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۲۶.

هنگامی که ابو ذر به شام رسید با دیدن ثروت اندوزی اشراف و بنا کردن قصر سبز به وسیله معاویه بنای شکوه و اعتراض گذاشت. معاویه سعی کرد با پول ابو ذر را تطمیع کند، ولی تلاش او نافرجام ماند^{۱۰۹۰} و ابو ذر همچنان خطاب به ثروتمندان شام می‌گفت: **وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ**

ص: ۱۷۷

وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^{۱۰۹۱} معاویه از سخنان ابو ذر به عثمان شکایت کرد.^{۱۰۹۲} خلیفه نیز به معاویه دستور داد: «ابو ذر را با مرکبی درشت‌خوی و راهنمایی خشن به مدینه بفرستد تا شب و روز مرکب را براند تا خواب بر او غلبه کند و یاد من و تو از خاطر او فراموش گردد». معاویه نیز به همان ترتیب ابو ذر^{۱۰۹۳} را به سال سی هجری به مدینه فرستاد.^{۱۰۹۴} صدای اعتراض ابو ذر در مدینه خاموش نشد و با فریاد بلند آیه: **وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ** را می‌خواند. خلیفه که نمی‌توانست فریادهای عدالت‌خواهی ابو ذر را تحمل کند او را به ریزه تبعید کرد.^{۱۰۹۵} هنگامی که ابو ذر عازم ریزه بود در مراسم بدرقه وی، خلاف دستور خلیفه که به مروان گفته بود کسی او را بدرقه نکند، علی علیه السلام و فرزندان او، عمّار و مقداد وی را همراهی کردند.^{۱۰۹۶} سرانجام ابو ذر در سال ۳۲ هجری در ریزه از دنیا رفت.^{۱۰۹۷}

عبد الله بن مسعود: پس از شکایت ولید از دست عبد الله بن عثمان، عبد الله سرپرستی بیت المال کوفه را رها کرد. آن‌گاه عثمان وی را به مدینه فراخواند. هنگامی که به مدینه آمد و به مسجد النبی صلی الله علیه و اله وارد شد، عثمان در حال خواندن خطبه بود، چون عبد الله را بدید سخن ناپسندی به وی گفت. عبد الله به کنایه پاسخ داد من این چنین نیستم، بلکه من از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله در بدر و بیعت رضوان هستم. عایشه نیز از سخن عثمان خشمگین شد. سپس عثمان دستور داد عبد الله را با خشونت از مسجد اخراج کنند. غلامان عثمان نیز چنان ضربتی به وی زدند که بر زمین افتاد و دنده او شکست. علی

^{۱۰۹۰} (۴). همان، ص ۵۴۱.

^{۱۰۹۱} (۱). توبه (۹) آیه ۳۴.

^{۱۰۹۲} (۲). محمد بن جریر طبری، الفتوح، الجزء الثالث، ص ۳۳۵.

^{۱۰۹۳} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۳۷۳.

^{۱۰۹۴} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۳۵.

^{۱۰۹۵} (۵). ابن شیبّه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۱۰۳۴؛ طبری از سیف بن عمر تمیمی روایت مضحکی را آورده که ابو ذر خودش به عثمان پیشنهاد کرد تا به ریزه برود» ر. ک: طبری، تاریخ الرسل و الملوك، الجزء الثالث، ص ۳۳۶. این روایت نه تنها با منابع دیگر مثل بلاذری و یعقوبی و ابن اعثم مغایرت دارد، بلکه چگونه می‌توان پذیرفت که ابو ذر رفتن به سرزمین خشک ریزه را به ماندن در مدینه منوره و کنار مقبره رسول الله صلی الله علیه و اله و مصاحبت با علی بن ابی طالب علیه السلام ترجیح داده باشد. به خوبی روشن است این روایت از افسانه‌های دروغین سیف بن عمر است که تنها آن را طبری نقل کرده است.

^{۱۰۹۶} (۶). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۳۷۵.

^{۱۰۹۷} (۷). ابن قتیبه، المعارف، ص ۲۵۳؛ شمس الدین ذهبی، پیشین، المجلد الأول، ص ۱۶.

علیه السلام به عثمان اعتراض کرد و عبد الله را به خانه خود برد.^{۱۰۹۸} پس از آن ابن مسعود رنجور شد. روزی عثمان به عیادت وی رفت و گفت: برای قصاص آماده‌ام.

عبد الله با سماحت گفت: من کسی نیستم که در قصاص را بر خلفا بگشایم. عثمان گفت: این مقرری تو است آن را بگیر.^{۱۰۹۹} عبد الله گفت: وقتی که بدان نیازمند بودم آن را از من دریغ داشتی و

ص: ۱۷۸

اکنون که از آن بی‌نیازم آن را به من می‌بخشی، من به آن نیازی ندارم. پس از آن، عبد الله پیوسته بیمار بود تا این که در سال ۳۲ هجری از دنیا رفت و عمّار بر جنازه وی نماز خواند و او را در بقیع به خاک سپردند.^{۱۱۰۰}

عمّار بن یاسر: عثمان برخلاف عمر از عمّار در مصادر سیاسی استفاده نکرد و به سبب طرفداری از علی علیه السلام مورد خشم و غضب قرار گرفت و حتی عثمان عمّار را تهدید کرد، ولی او پاسخ داد: «به خدا سوگند، من از این که دوستدار علی علیه السلام هستم عذرخواهی نمی‌کنم».^{۱۱۰۱} عمّار از جمله کسانی بود که به سیاست مالی و تبعیضات و بذل و بخشش‌های خلیفه معترض بود و یک بار نامه‌ای به اتفاق مقداد و طلحه و زبیر با عده دیگری از یاران رسول الله صلی الله علیه و اله به عثمان نوشت و او را نصیحت کرد.^{۱۱۰۲}

عمّار عهده‌دار رساندن نامه ناراضیان به خلیفه گردید و نامه را به او داد. عثمان پس از خواندن چند سطری از آن به شدت خشمگین شد و آن را به دور انداخت. عمّار به او گفت:

این نامه یاران رسول الله صلی الله علیه و اله است و به خدا قسم من اندرزگر و شفیق تو هستم. عثمان گفت: دروغ می‌گویی ای پسر سمیه! عمّار گفت: به خدا من پسر سمیه و یاسر هستم. عثمان دستور داد غلامانش او را به شدت مضروب ساختند و خودش نیز به شکم او لگد سختی زد به طوری که عمّار مبتلا به فتق شد و بی‌هوش گردید. چون این خبر به بنی مخزوم رسید نزد عمّار آمدند و او را به منزلش بردند و خلیفه را تهدید کردند که اگر عمّار بمیرد شیخ بزرگ بنی امیه را خواهند کشت.^{۱۱۰۳} رفتار عثمان با عمّار سبب خشم و ناراحتی امّ سلمه، عایشه و مردم از وی گردید.^{۱۱۰۴}

^{۱۰۹۸} (۸). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۲۵.

^{۱۰۹۹} (۹). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۶۴.

^{۱۱۰۰} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۲۶.

^{۱۱۰۱} (۲). زبیر بن بکّار، پیشین، ص ۶۰۸.

^{۱۱۰۲} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۳۹.

^{۱۱۰۳} (۴). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۳۷۲.

^{۱۱۰۴} (۵). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۳۸.

از دیگر ناراضیان عثمان جبلة بن عمرو ساعدی انصاری و جهجاه بن سعید غفاری بودند که به عثمان پرخاش کردند و بر سر او فریاد زدند.^{۱۱۰۵} بدین سان، شیعیان و صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله با تلاش و کوشش فراوان براساس وظیفه اسلامی امر به معروف و نهی از منکر خواستار اجرای عدالت و از بین بردن تبعیضات بودند، ولی عثمان و کارگزارانش با خودکامگی به سلب آزادی از آنان پرداختند و هرگونه حرکت عدالت خواهانه شیعیان یمنی و نزاری را سرکوب کردند.

ص: ۱۷۹

حادثه قتل عثمان

شیوه حکمرانی عثمان سرانجام در سال ۳۵ سبب اعتراض و شورش عمومی مردم علیه وی گردید و گروه‌هایی از ناراضیان از ایالت‌های بزرگ به مدینه منوره آمدند؛ آنان عبارت بودند از:

۱- ششصد نفر از مصریان به رهبری عبد الرحمان بن عدیس بلوی از اصحاب بیعت رضوان،^{۱۱۰۶} سودان بن حمران مرادی، عمرو بن حمق خزاعی، کنانة بن بشر بن عتاب کندی به همراهی محمد بن ابی بکر و بنی تیم؛

۲- دویست نفر از کوفه به رهبری مالک اشتر نخعی؛

۳- یکصد نفر از بصره به ریاست حکیم بن جبلة عبدی.^{۱۱۰۷} علاوه بر اینان، بنی زهره و هذیل به علت بدرفتاری؛ عبد الله بن مسعود، مردم غفار و هم‌پیمانانشان به علت بی‌حرمتی به ابو ذر و بنی مخزوم به علت ضرب و شتم عمّار بن یاسر از عثمان خشمگین بودند و به محاصره وی پرداختند.^{۱۱۰۸}

در هنگام محاصره، طلحه محاصره‌کنندگان را علیه عثمان تحریک کرد تا آب را بر روی عثمان بستند. در این هنگام علی علیه السلام سه مشك آب برای او فرستاد که با اعتراض طلحه روبه‌رو شد.^{۱۱۰۹} در این میان شخصی خیر آورد که معاویه چهار هزار نفر از سپاه شام را به فرماندهی یزید بن اسید به کمک عثمان فرستاده است.^{۱۱۱۰} چون مردم این خبر را شنیدند، در خانه عثمان را آتش زدند.^{۱۱۱۱} در این حال به علی علیه السلام

^{۱۱۰۵} (۶). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۳۷؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۳۹۹.

^{۱۱۰۶} (۱). ابن شبة، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۱۵۵.

^{۱۱۰۷} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۶۵ و ۷۱.

^{۱۱۰۸} (۳). ابن شبة، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۱۶۰.

^{۱۱۰۹} (۴). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الثاني، ص ۳۸.

^{۱۱۱۰} (۵). ابن شبة می‌نویسد: عثمان از معاویه طلب کمک کرد و معاویه یزید بن اسد قسری را به کمک او فرستاد و به وی گفت: وقتی به ذی‌خشب رسیدی در آن‌جا بمان و از آن عبور نکن و حرفی نزن؛ زیرا شاهد چیزی را می‌بیند که غایب نمی‌بیند و من شاهد هستم و تو غایب. یزید در ذی‌خشب ماند تا عثمان کشته شد. سپس ابن شبة از قول راوی خود می‌نویسد: معاویه به عمد چنین کرد تا عثمان کشته شود و مردم را به سوی خود دعوت کند. ر. ک: تاریخ المدینة المنورة، الجزء الرابع، ص ۱۲۸۹.

خبر رسید که شورشیان تصمیم به قتل عثمان گرفته‌اند. بدین‌روی، فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام را به در خانه عثمان فرستاد تا مانع ورود ناراضیان به خانه عثمان گردند^{۱۱۱۲}. سرانجام پس از ۴۹ روز که از محاصره عثمان گذشت عده‌ای از ناراضیان از خانه‌های انصار به داخل خانه عثمان رفتند و عصر روز هیجده ذی حجه سال ۳۵ وی را به قتل رسانیدند.^{۱۱۱۳}

ص: ۱۸۰

از آنچه گذشت بر ما روشن می‌گردد:

۱- در قیام علیه عثمان قبایل نزاری عبد القیس، تمیم، غفار، بنو مخزوم، بنو تیم و بنو زهره و قبایل یمنی نخع، همدان، ازد، جعفی، عنس، مراد، خزاعه و بلی حضور داشتند. ناراضیان نیز از ایالات بزرگ کوفه، بصره، مصر و مدینه بودند و حتی صحابه پیامبر و افرادی از شورای عمر مثل طلحه و زبیر و عبد الرحمان بن عوف به مخالفت با عثمان پرداختند. طلحه به‌ویژه در تحریک مردم به قتل عثمان نقش تعیین‌کننده‌ای داشت.

۲- اعتراض و شورش علیه عثمان در دوره دوم خلافت عثمان شروع شد، زیرا ناراضیان از اعمال بنی امیه و تبعیضات عثمان و بذل و بخشش‌های وی به ستوه آمدند، خصوصاً عده‌ای از صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله و یمنی‌های کوفه پیش از دیگران به عثمان اعتراض کردند؛ چون اینان از شیعیان علی علیه السلام بودند و تحت تأثیر تربیت اسلامی قرار داشتند و بیش از جاهای دیگر شلاق بی‌عدالتی عثمان را حس می‌کردند در قیام علیه خلیفه پیشتاز بودند.

۳- عده‌ای از شیعیان به‌ویژه مردم کوفه علی علیه السلام را شایسته خلافت می‌دانستند و خواهان عزل عثمان و خلافت علی علیه السلام بودند، ولی علی علیه السلام همواره نقش میانجی را بین شورشیان و عثمان ایفا می‌کرد و با فرستادن فرزندانش مصمّم بود از قتل عثمان جلوگیری کند.

۴- در دوره دوم حکمرانی عثمان، نهضت تشیع ابعاد تازه‌ای به خود گرفت. اگرچه شیعیان یمنی کوفه به تبعید فرستاده شدند و مورد ضرب و جرح قرار گرفتند، ولی جامعه اسلامی بر اثر بی‌عدالتی امویان و عثمان رویکرد و اقبال شایان توجهی به علی علیه السلام نشان داد.

^{۱۱۱۱} (۶). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الثاني، ص ۳۸.

^{۱۱۱۲} (۷). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۵۸.

^{۱۱۱۳} (۸). ابن شبة، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۲۳۰؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۴۱۱.

۵- یکی از عوامل اصلی شورش علیه عثمان تصاحب مصادر سیاسی اسلام به وسیله حزب طلقاء بود. از سیر حوادث و دخالت‌های مستقیم مروان در امور و تحریک شورشیان با نامه‌ای که به فرماندار مصر نوشت و سپاهی که معاویه در ظاهر برای کمک به عثمان فرستاد- ولی در باطن قصد او از این کار تسریع در قتل وی بود- برمی‌آید که بنی امیه در قتل عثمان دخالت مستقیم داشتند، بدان‌گونه که علی علیه السلام به سعد بن مالک گفت: «به خدا آن‌چنان از او دفاع کرده‌ام که از خود شرم دارم، ولی این وضع را که می‌بینی مروان، معاویه، عبد الله بن عامر و سعید بن عاص برای وی به وجود آورده‌اند. وقتی نیک‌خواهی می‌کردم و به او می‌گفتم آنان را دور کند، با من دورویی می‌کرد تا آنچه را می‌بینی پیش آمد.»^{۱۱۴} علی علیه السلام نیز در نامه‌ای به معاویه نوشت: «عثمان را هنگامی یاری کردی که به سود خودت بود و هنگامی که برای او سودمند بود او را یاری نکردی.»^{۱۱۵} عمرو عاص نیز به معاویه گفت: «تو با همراه داشتن مردم شام

ص: ۱۸۱

دست از یاری او بازداشتی.»^{۱۱۶}

۶- شایان توجه است طبری از قول سیف بن عمر تمیمی قیام علیه عثمان را در نتیجه فعالیت فردی افسانه‌ای به نام «عبد الله بن سبأ» می‌داند. سیف وی را فردی یهودی از اهالی صنعا معرفی می‌کند که در زمان عثمان اسلام آورد و به حجاز، بصره، کوفه و مصر مسافرت کرد و مردم را به قیام علیه عثمان و به وصایت علی علیه السلام دعوت کرد. از آنچه گذشت به خوبی روشن می‌گردد این شیوه حکمرانی خلیفه و والیانش بود که مردم را به قیام و شورش برانگیخت، اما سیف چون از هواخواهان مکتب خلفا بوده و نمی‌خواست عثمان را در این ماجرا مقصر بداند فردی افسانه‌ای را بازمی‌پردازد و در تاریخ وارد می‌کند. سیف دروغ‌پردازی‌های دیگری نیز در باب تاریخ رده، فتوح و شورش علیه عثمان دارد که محقق تاریخ اسلام، مرتضی عسگری در کتاب عبد الله بن سبأ و خمسون و مائة صحابی مختلق به خوبی باز نموده است که سیف، روایات خود را به نام راویان ناشناخته‌ای که ساخته خود وی بوده‌اند جعل کرده است. جالب توجه این‌که نام راویان وی و افسانه عبد الله بن سبأ در منابع دیگر تاریخ اسلام تا قرن سوم هجری- جز طبری که این داستان را از سیف گرفته- نیامده است و همین نکته تردید ما را نسبت به داستان عبد الله بن سبأ بیشتر می‌کند. این مسأله بحث و بررسی بیشتری را می‌طلبد، ولی در این جا برای ما مجال نیست و چون از اصل موضوع خارج می‌شویم از بحث بیشتر در این باره خودداری می‌کنیم و آن را به تحقیق دیگری می‌سپاریم.

ص: ۱۸۳

^{۱۱۴} (۱) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۴۱۰.

^{۱۱۵} (۲) فتح البلاغه، ترجمه و شرح و فیض الاسلام، نامه ۳۷، ص ۹۵۰.

^{۱۱۶} (۱) یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۸۶.

یمنی‌ها در روزگار خلافت علی علیه السلام و شکوفایی تشیع

تأثیر یمنی‌ها در بیعت با علی علیه السلام

با کشته شدن عثمان در روز جمعه هجده ذی حجه سال ۳۵ هجری،^{۱۱۱۷} مهاجران و انصار و مردمی که از شهرهای دیگر در مدینه بودند با اشتیاق تمام رو به علی علیه السلام آوردند و به او گفتند:

«عثمان کشته شد و مردم به پیشوا نیازمندند و کسی را برای امامت شایسته‌تر از تو نمی‌دانیم؛ زیرا سابقهات در دین بیشتر و به رسول خدا صلی الله علیه و اله نزدیک‌تر هستی».^{۱۱۱۸} علی علیه السلام گفت: چنین نکنید اگر من وزیر باشم بهتر است که امیر باشم،^{۱۱۱۹} مرا به حکومت شما نیازی نیست، من با شما هستم هر کسی را انتخاب کنید به او رضایت می‌دهم. مردم گفتند: «به خدا جز تو را انتخاب نخواهیم کرد».^{۱۱۲۰} پس از چند روز رفت و آمد سرانجام علی علیه السلام در روز پنج‌شنبه به آنان گفت: «بیعت با من نباید پنهانی باشد و باید در مسجد و با رضایت مسلمانان انجام گیرد».^{۱۱۲۱} فردا صبح روز جمعه ۲۵ ذی حجه علی علیه السلام در مسجد النبی به منبر رفت و گفت: «ای مردم، دیروز از یکدیگر جدا شدیم، در حالی که من از حکومت بر شما کراهت داشتم؛ ولی اصرار کردید که جز من کسی زمام امور شما را به دست نگیرد. آگاه باشید که کلید اموال شما با من است و من حق ندارم جدای از شما درهمی از آن بردارم، آیا رضایت می‌دهید؟» مردم گفتند: آری. علی علیه السلام فرمود: خدایا تو شاهد باش. آن‌گاه از آنان بیعت گرفت.^{۱۱۲۲}

طلحه و زبیر و مهاجران و انصاری^{۱۱۲۳} که در بیعت عقبه و جنگ بدر شرکت داشتند و مردمی

^{۱۱۱۷} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۴۲۹؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۳۱.

^{۱۱۱۸} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، المجلد الثالث، ص ۴۵۰.

^{۱۱۱۹} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، المجلد الثاني، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

^{۱۱۲۰} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۴۵۰.

^{۱۱۲۱} (۵). همان، ص ۴۵۰.

^{۱۱۲۲} (۶). همان، ص ۴۵۱.

^{۱۱۲۳} (۷). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۷۴.

از مصر و کوفه و بصره که در مدینه بودند با علی علیه السّلام بیعت کردند. «این بیعت نموداری از رغبت و اشتیاق مردم به خلافت علی علیه السّلام بود و این که او را بر تمام افراد دیگر مقدّم می‌دانستند و خواهان هیچ کس دیگری نبودند».^{۱۱۲۴} حضرت امیر علیه السّلام در این باره می‌گوید: «ناگهان مردم همانند موهای پرپشت گفتار مرا احاطه کردند، به طوری که حسن و حسینم پایمال شدند و دو طرف جامه‌ام بر اثر ازدحام جمعیت پاره شد، مردم همانند گله بدون شبان به من رو آوردند».^{۱۱۲۵} همچنین می‌فرماید: و خشنودی مردم در بیعت من بدان جا رسید که خردسال شادمان شد و سالخورده لرزان لرزان بدان جا روان و بیمار- برای بیعت- خود را برپا می‌داشت و دختران جوان- برای دیدن آن منظره- سربرهنه دوان.^{۱۱۲۶}

در بیعت با امیر المؤمنین علی علیه السّلام تمامی خاندان بنی هاشم و عموم مهاجران و انصار و مردمی که از شهرهای دیگر در مدینه حضور داشتند، شرکت کردند. برخی از مهاجران که در بیعت با امام شرکت داشتند عبارت بودند از: عمّار بن یاسر، طفیل بن حارث بن عبد المطلب، حصین بن حارث بن عبد المطلب، مسطح بن اثّاثه بن عبّاد بن مطلب، جهجاه بن سعید غفاری، عبد الرحمن بن حنبل جمحی، حارث بن عوف لیثی، بریده بن حصیب اسلمی، هاشم بن عتبه زهری (مرقال)، عمرو بن حمق خزاعی، عبد الله بن بدیل خزاعی، محمّد بن بدیل خزاعی، عمرو بن محسن غنمی اُسدی.

شماری از انصار که در بیعت علی بن ابی طالب علیه السّلام شرکت کردند عبارت بودند از: براء بن عازب، یزید بن نویره انصاری، حارث بن سراقه خزرجی، ابو اُسَید مالک بن ربیعہ خزرجی ساعدی، شدّاد بن اوس بن ثابت خزرجی، ابو ایوب خالد بن زید، خزیمه بن ثابت اوسی ذو الشّهادتین، ابو الهیثم بن التّیّهان اوسی، ابو عیّاش زرقی انصاری، سهل بن حنیف اوسی، عثمان بن حنیف اوسی، زید بن ارقم خزرجی، سعید بن سعد بن عباده، قیس بن سعد بن عباده، مسعود بن قیس انصاری، عمرو بن بلال انصاری، رفاعه بن مالک زرقی خزرجی، جبلة بن عمرو ساعدی، عمرو بن حزم خزرجی، سهل بن سعد ساعدی، عمارة بن اوس انصاری، نعمان بن عجلان انصاری، جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری،^{۱۱۲۷} ثابت بن قیس بن شمّاس خزرجی.^{۱۱۲۸}

برخی از صحابه و تابعین و کسانی که از شهرهای دیگر در مدینه حضور داشتند و در بیعت امام شرکت داشتند عبارتند از: محمّد بن ابی بکر، حجر بن عدی کندی، عدی بن حاتم طایی، زید بن صوحان عبدی، صعصعة بن صوحان عبدی، مالک بن حارث الاشتهر نخعی، کمیل بن زیاد

^{۱۱۲۴} (۱) شیخ مفید، الجمل، تحقیق سید علی میرشریفی، ص ۹۰.

^{۱۱۲۵} (۲) فتح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۳، ص ۵۱.

^{۱۱۲۶} (۳) فتح البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، خطبه ۲۲۹.

^{۱۱۲۷} (۴) شیخ مفید، الجمل، ص ۱۰۵.

^{۱۱۲۸} (۵) یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۷۶.

نخعی، عمرو بن زرارة نخعی، ثابت بن قیس نخعی، قبیصة بن جابر اسدی، عبد الرحمن بن عدیس بلوی، اویس بن عمرو بن قرن مرادی، جندب بن زهیر ازدی، حکیم بن جبلة عبدی، رشید هجری، معقل بن قیس بن حنظلة ریاحی تمیمی، سوید بن حارث ازدی، مالک بن ضمرة ضمری، حبة بن جوین عنزی بجلی، حارث همدانی و محمد بن ابی حذیفة بن عتبة بن ربیعه قرشی.^{۱۱۲۹}

بدین سان، بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام با شرکت همه خاندان بنی هاشم و مهاجران و انصار و مردم مصر و عراق از صحابه و تابعین، که در آن هنگام در مدینه حضور داشتند، شکل گرفت و تعداد بیعت کنندگان بیرون از شمار بود. پس از بیعت در مدینه منوره اهالی شهرها جز شام و عده‌ای خاص با علی علیه السلام بیعت کردند.^{۱۱۳۰} بدین سان، مشخصات بیعت با علی علیه السلام را می‌توان چنین برشمارد:

۱- مردم در بیعت با علی علیه السلام آزاد بودند و فرصت انتخاب داشتند.

۲- بیعت با امیر مؤمنان به صورت یک پیشنهاد عمومی بود و عموم مردم به صورت خود انگیخته در بیعت شرکت داشتند.

۳- بیعت با علی علیه السلام با شور و شوق و اشتیاق مردم همراه بود.

۴- در بیعت با امام هر دو گروه یمنی‌ها و نزاری‌ها شرکت داشتند، به گونه‌ای که جز بنی هاشم از شمار مهاجران و انصار و تابعین به احسان نامبرده شده هفده نفر نزاری و چهل نفر یمنی هستند. این رقم، آشکار می‌سازد یمنی‌ها به علت آن که در روزگار عثمان شاهد بی‌عدالتی و تبعید و ضرب و شتم بودند به بیعت و حکومت علی علیه السلام تمایل بیشتری داشتند، به طوری که مردانی از آنان به پا خاستند و در فضایل علی علیه السلام داد سخن دادند که از آن جمله: مالک بن حارث اشتر گفت:

«ای مردم، این است وصی اوصیا و وارث علم انبیا، کسی که در راه خدا بس گرفتاری کشید و نیک امتحان داد، آن که برای او کتاب خدا به ایمان گواهی داد و پیامبرش به بهشت رضوان، کسی که فضایل در او به کمال رسیده و در سابقه و علم و برتری اش نه اواخر شك دارند و نه اوایل».^{۱۱۳۱}

^{۱۱۲۹} (۱) شیخ مفید، الجمل، ص ۱۰۸.

^{۱۱۳۰} (۲) بلاذری، انساب الاشراف، جلد دوم، ص ۲۱۲؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۴۳۶.

^{۱۱۳۱} (۳) یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۷۶.

ثابت بن قیس شماس خزرجی گفت: «به خدا سوگند ای امیر مؤمنان، اگر در زمامداری از تو پیش افتادند پس در دین از تو پیش نرفتند و اگر دیروز بر تو سبقت گرفتند امروز به آنان رسیدی و آنان و تو چنان بودید که شأنت پنهان و مقامت ناشناخته نبود، در آنچه نمی دانستند به تو نیاز داشتند و تو با دانشت به کسی نیاز نداشتی». سپس خزیمه بن ثابت انصاری سخن گفت و پس از وی صعصعة بن صوحان عبدی به پا خاست و گفت: «به خدا سوگند ای امیر مؤمنان، تو خلافت را آراستی و آن تو را نیاراست و تو مقام آن را بالا بردی نه آن مقام تو را و آن به تو نیازمندتر است

ص: ۱۸۸

تا تو به آن». ۱۱۳۲

شادمانی و خوشحالی یمنی‌ها از بیعت با علی علیه السلام چنان بود که هیأتی از بزرگان خود را از یمن به مدینه فرستادند. وقتی این خبر به علی علیه السلام رسید مالک بن حارث نخعی را به استقبال آنان فرستاد. مالک به گرمی از آنان استقبال کرد و آنها را به مدینه آورد و با بزرگان و معاریف یمنی به حضور علی بن ابی طالب علیه السلام رسید. اینان عبارتند از: عیاض بن خلیل ازدی، رفاعه بن وایل همدانی، کیسوم بن سلمة بن جهنی،^{۱۱۳۳} رویبة بن وبرجلئی، رفاعه بن شداد، هشام بن ابرهه نخعی، جمیع بن خیشم کنندی، اُخنس بن قیس عتیکی،^{۱۱۳۴} عقبه بن نعمان نجدی،^{۱۱۳۵} عبد الرحمان بن ملجم مرادی.^{۱۱۳۶}

امیر مؤمنان به آنان گفت: «شما مهتران و بزرگان یمن هستید، اگر ما را کاری سخت پدید آید شکیبایی شما وقتی شمشیر بر گردن فرود آید و نیزه بر پهلو فرورود چگونه خواهد بود؟» عبد الرحمان بن ملجم پاسخ داد: «ای امیر المؤمنین، ما را هرکجا خواهی ببر، به خدا قسم خواهی دانست که ما پهلوان شجاع و عاقل زیرک و دلیر بی باک هستیم و ترش رو نیستیم. ما این را از پدرانمان به ارث برده‌ایم و فرزندان صالح ما از ما به ارث خواهند برد». سپس شعری خواند که آغاز آن چنین است: «با شمشیر بران در روز جنگ به سوی دشمن به پیش می‌روم». ۱۱۳۷

قاعدین و یمنی‌ها

^{۱۱۳۲} (۱) همان، ص ۷۶.

^{۱۱۳۳} (۲) جهینه بن زید شاخه‌ای از قبیله قحطان قضاعه می‌باشد ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، کتاب النسب، ص ۳۷۴.

^{۱۱۳۴} (۳) عتکی تصحیف شده و عتیکی صحیح است که از شاخه‌های ازد می‌باشد ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، کتاب النسب، ص ۲۹۳.

^{۱۱۳۵} (۴) وثیمه وی را از شاخه عتیک ازد عمان دانسته است ر. ک: قطع من کتاب الردة، ص ۲۷.

^{۱۱۳۶} (۵) ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۴۳۸.

^{۱۱۳۷} (۶) همان، ص ۴۳۸.

در بیعت با امیر المؤمنین علی علیه السلام مخالفین مجبور به بیعت نشدند. از مهاجران سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر^{۱۱۳۸} و اسامة بن زید^{۱۱۳۹} و از انصار کعب بن مالک، مسلمة بن مخلد، حسان بن ثابت، زید بن ثابت، ابو سعید خدری، محمد بن مسلمه، نعمان بن بشیر خزرجی، کعب بن عجرة، رافع بن خدیج و فضالة بن عبید (که عثمانی بودند)^{۱۱۴۰} با وی بیعت نکردند. از بنی امیه نیز مروان بن حکم، ولید بن عقبه و سعید بن عاص^{۱۱۴۱} از بیعت سر باز زدند. سعد بن ابی وقاص را نزد علی علیه السلام آوردند. به وی گفته شد: بیعت کن! گفت: ای ابو الحسن، وقتی جز من کسی برای بیعت باقی نماند

ص: ۱۸۹

با تو بیعت خواهیم کرد. علی علیه السلام گفت: ابو اسحاق را رها کنید.^{۱۱۴۲} پس از آن عبد الله بن عمر را آوردند و گفتند: بیعت کن! گفت: تا همه مردم بیعت نکنند بیعت نمی‌کنم. علی علیه السلام گفت: کفیلی بیاور. گفت: کفیل ندارم. مالک اشتر گفت: اجازه دهید گردن او را بزنم.^{۱۱۴۳} امیر مؤمنان علی علیه السلام با سماحت و بزرگواری گفت: او را رها کنید، من کفیل وی هستم.^{۱۱۴۴}

شایان توجه است که شیخ مفید می‌نویسد: نمی‌توان پذیرفت آنان بیعت علی علیه السلام را قبول نداشته‌اند و اخباری رسیده است که آنها اعتراف به بیعت داشتند، ولی از یاری و مساعدت علی علیه السلام خودداری کردند.^{۱۱۴۵} سپس از قول ابو مخنف آورده است هنگامی که علی علیه السلام عازم بصره بود به آنان گفت: «با آن که بیعت من بر گردن شماست، شما را مجبور به همراهی با خود نمی‌کنم».^{۱۱۴۶} وی این سخن علی علیه السلام را دلیل بر بیعت آنان می‌داند، ولی به هرحال اینان از قاعدین در برابر امیر المؤمنین علی علیه السلام بودند که بعداً ابو موسی اشعری نیز به آنان پیوست و موضع کناره‌گیری در پیش گرفت و مردم کوفه را از همراهی با علی علیه السلام در جنگ جمل باز داشت.^{۱۱۴۷} امیر المؤمنین درباره اینان گفت: «آنان گروهی

^{۱۱۳۸} (۷). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۴۵۱.

^{۱۱۳۹} (۸). بلاذری، انساب الاشراف، المجلد الثاني، ص ۲۰۸.

^{۱۱۴۰} (۹). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۴۵۲.

^{۱۱۴۱} (۱۰). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۷۵.

^{۱۱۴۲} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، المجلد الثاني، ص ۲۰۷.

^{۱۱۴۳} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۴۵۱.

^{۱۱۴۴} (۳). همان، ص ۴۵۱.

^{۱۱۴۵} (۴). شیخ مفید، الجمل، ص ۹۵.

^{۱۱۴۶} (۵). همان، ص ۹۵.

^{۱۱۴۷} (۶). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۶۶.

هستند که حق را یاری نکردند و باطل را نیز یاری ندادند».^{۱۱۴۸} بدین ترتیب، حزب قاعدین در حجاز و عراق علیه امیر المؤمنین علی علیه السلام شکل گرفت.

این گروه از نخبگان و خواص اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله بودند که به دلیل حسادت و دشمنی، با حيله و تزوير با علی علیه السلام برخورد می کردند و منتظر بودند تا به اهداف و منافع خود دست یابند.

اینان با مقام دینی و موقعیتی که داشتند مردم را به شك و تردید می انداختند و جبهه علی علیه السلام را تضعیف می کردند. اگرچه با وی نجنگیدند، ولی رفتار آنان از جنگ رودررو خطرناک تر بود؛ زیرا با کناره گیری خود عموم مردم را نسبت به اهداف و مقاصد علی علیه السلام بی تفاوت می کردند.

رویه و عملکرد اینان بازتاب های منفی گسترده ای در صفین و پس از آن بر روحیه کوفیان بر جای گذاشت. چنان که علی علیه السلام درباره مغیره گفت: فرعون هایی از ثقیف خواهند بود که از حق کناره گیری می کنند و آتش جنگ را روشن می نمایند و از ظالمان پیروی می کنند.^{۱۱۴۹} به قول پژوهشگر تاریخ اسلام صادق آئینه‌وند: «قاعدگی گری به مثابه بادهای ملایمی است که زمینه

ص: ۱۹۰

وزش طوفان را فراهم می کند».^{۱۱۵۰}

پس از بیعت مردم با امیر مؤمنان علیه السلام وی کارگزاران عثمان را که از بنی امیه بودند از کار برکنار کرد^{۱۱۵۱} و افرادی از صحابه و تابعین را به جای آنان برگماشت. علی علیه السلام برخلاف مصلحت اندیشی مغیره بن شعبه که از وی درخواست کرد تا استانداران عثمان به ویژه معاویه را بر شام باقی گذارد پاسخ داد: «به خدا قسم معاویه را دو روز هم بر حکومت باقی نمی گذارم».

شاید در بادی نظر گمان شود شایسته این بود که علی علیه السلام به نظر مغیره عمل می کرد؛ اما به نظر می رسد بسط حاکمیت و پیاده شدن اهداف و برنامه های هر رهبری در محیط های اجتماعی ناشی از اهرم ها و بازوان اجرایی وفادار و معتقد به برنامه های آن رهبر می باشد. علی علیه السلام که در يك موقعیت خاص سیاسی به خلافت رسید ناگزیر به تغییر بنیادی و اصلاح ساختار خلافت اسلامی بود و باید بساط رجعت طلبانه، تبعیضات و اعمال ظالمانه رژیم عثمانی را برمی چید. در چنین شرایطی نمی توانست عناصر

^{۱۱۴۸} (۷). فتح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، حکمت ۱۲.

^{۱۱۴۹} (۸). ابراهیم بن محمد ثقفی، الغارات، تحقیق سید عبد الزهراء الحسینی الخطیب، ص ۳۵۴.

^{۱۱۵۰} (۱). صادق آئینه‌وند، توصیف قاعدیگری در بینش تاریخی شیخ مفید رحمه الله، پژوهش هایی در تاریخ و ادب، ص ۱۰۸، چاپ اول.

^{۱۱۵۱} (۲). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۷۷.

فاسد و غیر صالح حزب طلقاء و نمایندگان اشرافیت قبیله‌ای را که در صدد حفظ موقعیت خود و کسب ثروت بودند بر مصادر سیاسی سرنوشت‌ساز نظام خود قرار دهد. این گروه، بازوان اجرایی عثمان بودند که سبب شورش و قتل خلیفه شده بودند. اینان نه تنها مشی امیر مؤمنان علیه السلام را قبول نداشتند و با اهداف وی هماهنگ نمی‌شدند، بلکه با تفکر وی نیز مخالف بودند و با آن مبارزه می‌کردند. کارگزاران اموی عثمان نماد اشرافیت، زراندوزی، تفاخرات و تعصبات قبیله‌ای و جاهلی بودند که در روزگار عثمان نظام وی را اداره می‌کردند، اگر این نیروها به عنوان بازوان اجرایی امیر مؤمنان علیه السلام باقی می‌ماندند، سد و مانع بزرگی برای اهداف علی علیه السلام می‌شدند و موجب تضعیف حکومت وی می‌گردیدند و امید کسانی را که با وی بیعت کرده بودند و در انتظار اصلاح امور اجتماعی بودند به یأس تبدیل می‌کرد. علاوه بر آن، حضور بنی امیه در نظام حکومتی علی علیه السلام به معنای مشروعیت و تأیید اعمال گذشته آنان بود.

در این میان، خطر معاویه از همه بیشتر بود؛ زیرا وی در شام نظامی شبیه به رومی‌ها به وجود آورده بود و پایه‌های قدرت خود را چنان در شامات تحکیم بخشیده بود که شامی‌ها کمتر با خلیفه آشنا بودند و برای آنان معاویه سمبل اسلام حقیقی بود و کاملاً مطیع وی بودند. پس از کشته شدن عثمان نیز رهبری بنی امیه در دست معاویه افتاد و رهبری نیروهای مخالف و

ص: ۱۹۱

جدایی طلب حکومت علی علیه السلام به دست وی افتاد. بدین‌روی، شایسته نبود که علی علیه السلام پس‌مانده‌های نظام عثمانی را بر مقام‌های نظام خود باقی بگمارد؛ زیرا امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«اگر سرپرستی حکومت این امت به دست این بی‌خردان و نابکاران افتد، بیت المال را به غارت خواهند برد، آزادی بندگان خدا را سلب خواهند کرد و آنها را برده خویش خواهند ساخت، با صالحان نبرد خواهند کرد و فاسقان را همدستان خود قرار خواهند داد. در میان اینان کسانی هستند که شراب نوشیده و حد بر او جاری شده است و برخی نیز اسلام را نپذیرفتند تا برای آنها عطایی تعیین گردید».^{۱۱۵۲}

کارگزاران یمنی علی علیه السلام

در این‌جا شایسته است برای آشنایی با موقعیت قبیله‌ای استانداران و فرمانداران امیر مؤمنان علیه السلام و نقش یمنی‌ها در تشکیلات حکومتی علی علیه السلام فهرستی از آنان را که در منابع در دسترس ما آمده

^{۱۱۵۲} (۱). فتح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، نامه ۶۲، ص ۱۰۵۰.

است بیاوریم؛ زیرا این کارگزاران در تحکیم پایه‌های قدرت سیاسی علی علیه السلام و افشاندن بذر تشیع در محلّ مأموریت خود مؤثر بودند.

نام شهر / کارگزار / توضیح

آذربایجان / اشعث بن قیس کندی^{۱۱۵۳} / قیس بن سعد بن عبادہ خزرجی^{۱۱۵۴} عبد الله بن شمیل
أحمسی^{۱۱۵۵} / وی کارگزار عثمان بود. علی علیه السلام او را بر آن مقام باقی گذاشت و چون به کوفه آمد او را
عزل کرد.

اصفهان / مخنف بن سلیم ازدی حارث بن ابی حارث بن ربیع ازدی^{۱۱۵۶} یزید بن قیس ارجبی^{۱۱۵۷} / مخنف
وی را به جای خود گذاشت و برای جنگ صفین به عراق رفت.

ص: ۱۹۲

اردشیر خزّه / مصقلة بن هبیره شیبانی^{۱۱۵۸}

اصطخر (فارس و کرمان) / منذر بن (جارود) بشر بن خنیس عبدی^{۱۱۵۹} زیاد بن سمیّه ثقفی^{۱۱۶۰} / وی در
سال‌های ۳۹ و چهل هجری والی فارس بود.

بحرین و عمان / عمر بن ابی سلمه مخزومی^{۱۱۶۱} نعمان بن عجلان زرقی انصاری^{۱۱۶۲} / وی فرزند ام سلمه
بود.

بصره / عثمان بن حنیف انصاری^{۱۱۶۳} عبد الله بن عباس بن عبد المطلب^{۱۱۶۴} زیاد بن سمیّه ثقفی^{۱۱۶۵} ابو
الاسود دؤلی^{۱۱۶۶} / وی تا جنگ جمل والی این شهر بود.

^{۱۱۵۳} (۲). ابن قتیبه دینوری، الامامة و السیاسة، الجزء الأول، ص ۹۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۱۵۹.

^{۱۱۵۴} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۱۶۱ و ۳۰۱ و ۳۹۸؛ یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۱۵.

^{۱۱۵۵} (۴). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۱۵.

^{۱۱۵۶} (۵). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۱۱ و ۱۰۵.

^{۱۱۵۷} (۶). ابن حجر عسقلانی، پیشین، القسم الثالث، ص ۶۷۵، ش ۹۴۰۷.

^{۱۱۵۸} (۱). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۱۳.

^{۱۱۵۹} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۱۶۳.

^{۱۱۶۰} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۰۵.

^{۱۱۶۱} (۴). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۱۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۱۵۸.

^{۱۱۶۲} (۵). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۱۵۸؛ یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۱۲.

^{۱۱۶۳} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۴۶۲.

^{۱۱۶۴} (۷). همان، ص ۵۴۶.

وی در هنگام جنگ صفین و شورش ابن حضرمی در بصره به جای ابن عباس بود.

پس از رفتن ابن عباس به حجاز والی بصره شد.

بهقبادات / قرظة بن كعب انصاری^{۱۱۶۷} مالك بن كعب ارحبی همدانی^{۱۱۶۸}

جبَل / سلیمان بن سرد خزاعی

جزیره / أشرس بن حسان البکری^{۱۱۶۹} مالك بن حارث اشتر نخعی^{۱۱۷۰} شیبب بن عامر ازدی^{۱۱۷۱} / براستان
بالا (انبار، بادوریا و مسکن). وی در حمله سفیان بن عوف غامدی کشته شد.

آمد، عانات، نصیبین، سنجار، موصل و میافارقین.

وی بعد از رفتن مالك به مصر، والی نصیبین شد.

ص: ۱۹۳

حلوان / اشعث بن قیس کندی^{۱۱۷۲} اسود بن قطنه انصاری^{۱۱۷۳} / پس از آذربایجان بر این منطقه گمارده شد.

خراسان / عبد الرحمان بن ابزی خزاعی^{۱۱۷۴} جعدة بن هبیره مخزومی^{۱۱۷۵} خلید بن قره یربوعی تمیمی^{۱۱۷۶} /
مادر وی امّ هانی خواهر علی علیه السلام بود.

ری و دستبی / یزید بن حجّیه تیمی بن بکر بن وائل^{۱۱۷۷}

سجستان / عبد الرحمان بن جزء طایی

^{۱۱۶۵} (۸). امیر مؤمنان در شورش ابن حضرمی، زیاد را عامل خود دانسته است «ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۴۲۹».

^{۱۱۶۶} (۹). خلیفة بن خنّاط، پیشین، ص ۱۵۲؛ یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۲۱.

^{۱۱۶۷} (۱۰). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۱۱.

^{۱۱۶۸} (۱۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۱۶۵.

^{۱۱۶۹} (۱۲). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۳۲۰.

^{۱۱۷۰} (۱۳). خلیفة بن خنّاط، پیشین، ص ۱۵۱.

^{۱۱۷۱} (۱۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۴۶۹.

^{۱۱۷۲} (۱). همان، ص ۱۵۹ و ۲۹۷.

^{۱۱۷۳} (۲). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۱۰۶؛ فتح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، نامه ۵۹، ص ۱۰۴۳.

^{۱۱۷۴} (۳). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۹۹.

^{۱۱۷۵} (۴). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۸۲؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۴۴۷.

^{۱۱۷۶} (۵). خلیفة بن خنّاط، پیشین، ص ۱۵۱.

^{۱۱۷۷} (۶). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۳۶۰.

عون بن جعدة بن هبیره مخزومی^{۱۱۷۸}

ربعی بن کأس عنبری تمیمی^{۱۱۷۹}

عین التمر / مالک بن کعب ارحبی همدانی^{۱۱۸۰}

فرات بادقلا (از نواحی کوفه) / عبیده بن عمرو سلمانی مرادی^{۱۱۸۱}

قطقطانه^{۱۱۸۲} / عمرو عمیس هذلی^{۱۱۸۳} / وی به وسیله ضحاک بن قیس فهری کشته شد.

کسکر / قدامة بن عجلان ازدی^{۱۱۸۴}

قعقاع بن شور ذهلی^{۱۱۸۵}

کوفه / ابو موسی عبد الله بن قیس اشعری^{۱۱۸۶} / علی علیه السلام به درخواست مالک اشتر وی را بر کوفه گمارد.

ص: ۱۹۴

قرظة بن کعب انصاری^{۱۱۸۷} ابو مسعود عقبه بن عمرو انصاری^{۱۱۸۸} هانی بن هوذة بن عبد یغوث نخعی^{۱۱۸۹} / پس از عزل ابو موسی گمارده شد.

در هنگام جنگ صفین بر شهر کوفه امارت داشت.

در زمان جنگ نهروان والی کوفه بود.

^{۱۱۷۸} (۷). بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۸۷.

^{۱۱۷۹} (۸). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۱۷۶.

^{۱۱۸۰} (۹). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۰۱.

^{۱۱۸۱} (۱۰). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۱۷۶.

^{۱۱۸۲} (۱۱). موضعی نزدیک کوفه به طرف بیابان در طرف «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص ۳۷۴، ذیل قطقطانه».

^{۱۱۸۳} (۱۲). ابن حزم، پیشین، ص ۱۹۷.

^{۱۱۸۴} (۱۳). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۹۱.

^{۱۱۸۵} (۱۴). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۳۶۵.

^{۱۱۸۶} (۱۵). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۷۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۳۰.

^{۱۱۸۷} (۱). خلیفه بن خیطاط، پیشین، ص ۱۵۲.

^{۱۱۸۸} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۹۶.

^{۱۱۸۹} (۳). خلیفه بن خیطاط، پیشین، ص ۱۵۲.

ماهان (دینور و نھاوند) / عبد الرحمان بن ابزی خزاعی^{۱۱۹۰} مولی بدیل بن ورقاء خزاعی

مدائن / حذیفه بن یمان^{۱۱۹۱} یزید بن قیس ارحبی همدانی^{۱۱۹۲} لام بن زیاد طایبی^{۱۱۹۳} سعد بن مسعود
ثقفی^{۱۱۹۴} / وی در سال ۳۶ قمری در مداین از دنیا رفت.^{۱۱۹۵} وی برادر مادری عدی بن حاتم بود.

وی فرماندار مداین و استان زوایی بود.

مدینه منوره / ابو حسن بن عبد عمرو انصاری^{۱۱۹۶} سهل بن حنیف انصاری^{۱۱۹۷} تمام بن عباس بن عبد
المطلب^{۱۱۹۸} ابو ایوب انصاری^{۱۱۹۹} / وی از طایفه بنی نجار بود.

مصر / محمد بن ابی حذیفه بن عتبه بن ربیعہ^{۱۲۰۰} قیس بن سعد بن عباده^{۱۲۰۱} محمد بن ابی بکر^{۱۲۰۲} / در
سال ۳۸ قمری عمرو عاص با کمک یمنی‌های مصر^{۱۲۰۳}

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری) ؛ ص ۱۹۴

ص: ۱۹۵

مالک بن حارث نخعی / به فرماندهی معاویه بن حدیج کندی با وی جنگید و او را به شهادت رسانید.^{۱۲۰۴} وی
در قلمز با شربت عسل مسموم و به شهادت رسید.

^{۱۱۹۰} (۴). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۴۴۷.

^{۱۱۹۱} (۵). حسن بن محمد دہلمی، ارشاد القلوب، ص ۳۲۱.

^{۱۱۹۲} (۷). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۱۱.

^{۱۱۹۳} (۸). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۹۶.

^{۱۱۹۴} (۹). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۱۱؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۱۱.

^{۱۱۹۵} (۶). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص ۱۵.

^{۱۱۹۶} (۱۰). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۷۹.

^{۱۱۹۷} (۱۱). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۳۱.

^{۱۱۹۸} (۱۲). خلیفه بن خیاط، پیشین، ص ۱۵۲.

^{۱۱۹۹} (۱۳). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۴۱۳؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۰۶.

^{۱۲۰۰} (۱۴). خلیفه بن خیاط، پیشین، ص ۱۵۲.

^{۱۲۰۱} (۱۵). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۱۲۷؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۵۴۸.

^{۱۲۰۲} (۱۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۵۵۵.

^{۱۲۰۳} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱-جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

^{۱۲۰۴} (۱). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۹۹.

مگه / ابو قتاده بن ربعی انصاری ۱۲۰۵ قثم بن عباس بن عبد المطلب ۱۲۰۶

نهروان ۱۲۰۷ / عبد الله بن خباب بن آرت ۱۲۰۸

همدان / سعد بن وهب ازدی ۱۲۰۹ / مخنف بن سلیم وی را به جای خود گذاشت و در نبرد صفین شرکت کرد.

هیت ۱۲۱۰ / کمیل بن زیاد نخعی ۱۲۱۱

یمن / عبید الله بن عباس بن عبد المطلب سعید بن نمران همدانی ۱۲۱۲ عبد الله بن عبد الممدان حارثی ۱۲۱۳ / وی کارگزار شهر جند در جنوب صنعا بود.

عبید الله پس از فرار از مقابل بسر بن ارطاة وی را به خود گذاشت که به وسیله بسر کشته شد.

از فهرست بالا بر ما معلوم می‌گردد ۲۶ نفر از آنان که يك نفرشان تکراری است نزاری هستند که از این تعداد ده نفرشان قریشی می‌باشند. از این فهرست ۳۷ نفرشان یمنی هستند که هفت نفر از آنها تکراری است و دوازده نفر از انصار هستند. بدین سان، با استناد به این فهرست روشن می‌گردد، یمنی‌ها نسبت به نزاری‌ها برتری دارند و انصار و بنی هاشم نسبت به قبایل دیگر

ص: ۱۹۶

در نظام حکومتی علی علیه السلام از نفوذ بیشتری برخوردار بوده‌اند و بازوان اجرایی امیر مؤمنان علیه السلام را تشکیل می‌داده‌اند. در این صورت یمنی‌ها بر گسترش تشیع در سرزمین‌های اسلامی تأثیر زیادی داشته‌اند.

نمودار ۱: بافت قبیله‌ای استناداران حضرت علی علیه السلام

-
- ۱۲۰۵ (۲). خلیفه بن خیطاط، پیشین، ص ۱۵۲؛ محسن الامین، اعیان الشیعه، المجلد الثاني، ص ۴۱۸.
- ۱۲۰۶ (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۰۲؛ یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۷۷.
- ۱۲۰۷ (۴). کوره‌ای گسترده بین بغداد و واسط در طرف شرقی بغداد (دجله) «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الخامس، ص ۳۲۴، ذیل کلمه نهروان».
- ۱۲۰۸ (۵). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص ۴۱۵.
- ۱۲۰۹ (۶). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۱۰۵.
- ۱۲۱۰ (۷). شهری در بالای انبار بر کرانه غربی فرات و مجاورت بیابان «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الخامس، ص ۴۲۰، ذیل کلمه هیت».
- ۱۲۱۱ (۸). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۴۳۷.
- ۱۲۱۲ (۹). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۴۰۴.
- ۱۲۱۳ (۱۰). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۰۷. بلاذری و ابو اسحاق جانشین عبید الله را عمرو بن أراکة الثقفی آورده‌اند «ر. ک: انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۴۵۶ و الغارات، ص ۴۲۴ و ۴۲۶».

جنگ جمل و نقش قبایل یمنی در آن

طلحه و زبیر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و اله هنگامی که از گرفتن امارت بصره و کوفه از علی علیه السلام ناامید شدند،^{۱۲۱۴} چون خبر مخالفت عایشه با امیر مؤمنان علیه السلام در مکه را شنیدند نزد علی علیه السلام آمدند و برای رفتن به عمره از وی اجازه خواستند. علی علیه السلام تقاضای آنان را اجابت کرد، ولی به یکی از یارانش گفت: «به خدا قسم اینان قصد عمره نداشتند بلکه قصد بیعت شکنی داشتند».^{۱۲۱۵} آن دو به مکه و نزد عایشه رفتند و وی را به جنگ با علی علیه السلام تشویق کردند.^{۱۲۱۶} عایشه نیز از ام سلمه همسر رسول الله صلی الله علیه و اله خواست تا با او همراهی کند، ولی ام سلمه پس از بیان فضائل علی علیه السلام گفت: «علی علیه السلام ولی هر زن و مرد مسلمانی است. آیا پیامبر صلی الله علیه و اله نفرمود که "علی علیه السلام در زندگی و مرگ من خلیفه من بر شما خواهد بود، هرکس از او سر برتابد مرا سرپیچی کرده است". سپس ام سلمه عایشه را از مخالفت با علی علیه السلام برحذر داشت».^{۱۲۱۷} سخنگوی عایشه فریاد زد ام المؤمنین ماندنی است، ولی

ص: ۱۹۷

طلحه و زبیر دوباره او را بر خروج وادار کردند.^{۱۲۱۸} گروهی از بنی امیه مثل سعید بن عاص، ولید بن عقبه، مروان بن حکم، عبد الله بن عامر و یعلی بن منیه به عایشه پیوستند و به پیشنهاد عبد الله بن عامر بن کریز تصمیم گرفتند به بصره بروند.^{۱۲۱۹}

یعلی بن منیه والی عثمان بر یمن با چهارصد هزار درهم و اسب و شتر و سلاح با شتری به نام «عسکر» برای عایشه و عبد الله بن عامر والی عثمان بر بصره با یک میلیون درهم و یکصد شتر، منابع مالی سپاه را تأمین کردند.^{۱۲۲۰} سپاه عهدشکنان با هفتصد نفر از مردم مکه و مدینه به سوی بصره حرکت کرد،^{۱۲۲۱} در بین راه نیز افرادی به آنان پیوستند تا شمار آنان به سه هزار نفر رسید.^{۱۲۲۲} هنگامی که نزدیک بصره رسیدند عثمان بن حنیف والی امیر مؤمنان دو نفر از یاران خود از فقها و قضات بصره (به نام عمران بن حصین خزاعی از

^{۱۲۱۴} (۱) بلاذری، انساب الاشراف، المجلد الثاني، ص ۲۱۸؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۵۲.

^{۱۲۱۵} (۲) یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۷۸.

^{۱۲۱۶} (۳) همان، ص ۷۸.

^{۱۲۱۷} (۴) ابن اعثم، الفتح، الجزء الأول، ص ۴۵۶.

^{۱۲۱۸} (۱) یعقوبی، پیشین، جلد دوم، ص ۷۸.

^{۱۲۱۹} (۲) ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۵۹.

^{۱۲۲۰} (۳) مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص ۳۶۶.

^{۱۲۲۱} (۴) بلاذری، انساب الاشراف، المجلد الثاني، ص ۲۲۲.

^{۱۲۲۲} (۵) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۴۷۱.

صحابه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَابْنِ الْأَسْوَدِ دَوْلَى) را به نزد طلحه و زبیر و عایشه فرستاد تا سبب آمدن آنان را جویند. آنها به نزد طلحه و زبیر و عایشه آمدند و به آنان گفتند: برای چه آمده‌اید؟ گفتند: «به قصد خون‌خواهی عثمان و این که حکومت را به شورا واگذاریم.»^{۱۲۲۳} آن دو پاسخ دادند: «مگر با علی علیه السلام بیعت نکردید؟ گفتند: چرا، ولی شمشیر پشت گردن ما بود.»^{۱۲۲۴} بدین سان، نمایندگان بصره بدون نتیجه بازگشتند.

عثمان بن حنیف با یاران خود مشورت کرد و به مردم فرمان داد تا سلاح بردارند و در مسجد جامع فراهم شوند.^{۱۲۲۵} وی برای مردم سخنرانی کرد و پس از برشمردن فضایل علی علیه السلام گفت: «آنان گمان می‌کنند با زور بیعت کرده‌اند، در حالی که اینان از بزرگان قریش بودند و اجازه اظهارنظر داشتند و به کاری وادار نمی‌شدند، آگاه باشید راه هدایت آن است که عموم مردم پیموده و با علی علیه السلام بیعت کرده‌اند. نظر شما در این باره چیست؟» حکیم بن جبلة عبدی از بزرگان عبد القیس گفت: «نظر من این است که اگر به ما حمله کردند با آنان می‌جنگیم و اگر ایستادند از ایشان می‌پذیریم، به خدا قسم باکی ندارم که با آنان به تنهایی بجنگم و اگرچه زندگی را دوست دارم، ولی هیچ ترس و وحشتی در راه خدا ندارم ... و این راهی است که کشته آن شهید و زنده آن

ص: ۱۹۸

رستگار است و عجله به سوی خداوند قبل از مزد بهتر است از تأخیر در دنیا و این قبیله ربیعه که با تو هستند.»^{۱۲۲۶}

این سخن حکایت از تربیت دینی و خلوص نیت و عشق و علاقه بزرگ عبد القیس به امیر مؤمنان علی علیه السلام دارد که از اعماق درون او برخاسته است و آماده است با فداکاری و جان‌گذشتگی در راه وی کشته شود که بعداً نیز ادعای خود را تحقق بخشید. طلحه و زبیر به برخی از بزرگان بصره، از جمله منذر بن ربیعه (بزرگ ربیعه)، کعب بن سور (بزرگ یمنی‌های بصره) و احنف بن قیس (بزرگ مضرهای بصره) نامه نوشتند و از آنها خواستند تا برای خون‌خواهی عثمان، آنان را یاری رسانند، ولی بزرگان بصره نپذیرفتند.^{۱۲۲۷}

^{۱۲۲۳} (۶). بلاذری، انساب الاشراف، المجلد الثاني، ص ۲۲۵.

^{۱۲۲۴} (۷). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۴۸۰.

^{۱۲۲۵} (۸). حکیم از زاهدان و عابدان ربیعه بود که در روزگار خلافت عثمان به مرز سند فرستاده شد. وی پس از بررسی اوضاع آن ناحیه گزارش آن را برای عثمان برد. حکیم رهبری مردم بصره در قیام علیه عثمان را به عهده داشت «ر. ک: بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۲۰؛ ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الثاني، ص ۴۰».

^{۱۲۲۶} (۱). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۶۴.

^{۱۲۲۷} (۲). همان، ص ۶۰.

پس از ورود سپاه ناکثین به بصره مردم دور آنان جمع شدند و به عایشه گفتند: «ای امّ المؤمنین، چه چیز تو را از خانه‌ات بیرون آورده است». عایشه گفت: «عثمان مظلوم کشته شد، پس بکشید قاتلین عثمان را و این امر را به شورا واگذارید همچنان که عمر وا گذاشت».^{۱۲۲۸}

در این حال، مردم بصره دو گروه شدند. گروهی با عثمان بن حنیف و گروه دیگر با طلحه و زبیر.^{۱۲۲۹} در این میان جاریه بن قدامه سعدی تمیمی نزد عایشه آمد و گفت: «ای امّ المؤمنین کشته شدن عثمان بی‌ارزش‌تر از کار تو است که از خانه خویش خارج شده‌ای و بر این شتر ملعون سوار شده‌ای. در حریم امن الهی بودی و حرمتت را از بین بردی، هرکه نبرد با تو را روا داند، کشتنت را نیز روا داند، اگر به اختیار نزد ما آمده‌ای به خانه خود بازگرد و اگر به زور آمده‌ای از مردم کمک بخواه».^{۱۲۳۰} بدین‌سان، گروهی از بنی تمیم بصره از حضور عایشه و پیمان‌شکنی طلحه و زبیر ناراضی بودند و اعتراض خود را به آنان رساندند. سرانجام با اختلاف و دودستگی که پیش آمد طلحه و زبیر به سوی دار الاماره رفتند و از عثمان خواستند از آن بیرون آید؛ ولی وی نپذیرفت و جنگ سختی تا نیمروز درگرفت که در نتیجه آن، پانصد نفر از یاران عثمان و شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام از قبیله عبد القیس کشته شدند، البته مردمان دیگری هم در این نزاع به قتل رسیدند. در این هنگام با وساطت مردم هردو گروه صلح کردند.^{۱۲۳۱} عثمان بن حنیف با قدرت از موقعیت خود دفاع کرد و مسجد، دار الاماره و بیت المال را همچنان در اختیار گرفت و قرار شد طلحه و زبیر و یاران آنها در هر جای بصره خواستند فرود آیند و متعرض یکدیگر نشوند تا

ص: ۱۹۹

امیر مؤمنان علی علیه السلام به شهر بیاید.^{۱۲۳۲} عثمان به دار الاماره بازگشت و به یاران خود گفت سلاح‌ها را زمین گذارند و به خانه‌های خود بازگردند.^{۱۲۳۳} پس از دو روز که از پیمان صلح گذشت طلحه و زبیر پیمان خود را زیر پا گذاشتند و با مروان بن حکم و یاران خود در شبی تاریک و بارانی که عثمان آرمیده بود به دار الاماره حمله کردند و چهل نفر از نگهبانان آن را کشتند و عثمان را به اسارت گرفتند.^{۱۲۳۴} پس از سقوط شهر به دست ناکثین، عبد الله بن زبیر به بیت المال حمله کرد و تعدادی از نگهبانان آن را که از سیابجه بصره

^{۱۲۲۸} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۴۸۱.

^{۱۲۲۹} (۴). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۶۹.

^{۱۲۳۰} (۵). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۶۹؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۴۸۲.

^{۱۲۳۱} (۶). شیخ مفید، الجمل، ص ۲۷۹.

^{۱۲۳۲} (۱). خلیفه بن خلیط، پیشین، ص ۱۳۶.

^{۱۲۳۳} (۲). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۶۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۲۷.

^{۱۲۳۴} (۳). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۶۹.

بودند و رئیس آنان را که مردی صالح به نام ابا سلمه الزطی بود، کشتند و به اسارت گرفتند^{۱۲۳۵} و پنجاه نفر از اسرا را دست‌بسته گردن زدند.^{۱۲۳۶}

عایشه پس از دستگیری عثمان بن حنیف دستور داد او را بکشند، ولی زنی از همراهان عایشه گفت: «تو را به خدا قسم ای ام المؤمنین، عثمان از صحابه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است». سپس عایشه گفت:

او را نکشید زندانی کنید. ولی موی ریش و سر و ابروان و مژه‌هایش را بکنند و او را زندانی کردند.^{۱۲۳۷} پس از دستگیری عثمان و کشته شدن شیعیان و یاران علی علیه السلام^{۱۲۳۸} حکیم بن جبل عبدی در میان قوم خود به پا خاست و گفت: «به جنگ این گروه ستمگر گمراه بشتابید که خون‌هایی را که ریختن آن حرام بوده، ریخته‌اند و نسبت به بنده خدا عثمان بن حنیف چنان رفتار کرده‌اند». پس از آن حکیم با هفتصد نفر از عبد القیس و بکر بن وائل علیه اشغالگران قیام کرد، و به همراه برادرش الزّعل و پسرش الاشرف^{۱۲۳۹} و هفتاد نفر از قومش کشته شد.^{۱۲۴۰} بدین‌سان، قیام شیعیان بصره به رهبری حکیم بن جبل عبدی در حمایت از علی علیه السلام و عثمان بن حنیف فرومالیده شد. این قیام ماهیت کاملاً شیعی و عربی نزاری داشت؛ زیرا یاران حکیم از ربیع^{۱۲۴۱} بودند و علی علیه السلام از

ص: ۲۰۰

کشته شدن آنان سخت غمگین شد^{۱۲۴۲} و فرمود: «افسوس از ربیع که مردمی مطیع و شنوا بودند». ^{۱۲۴۳} عبد القیس آن‌چنان در راه علی علیه السلام فداکاری کردند که زنی از آن قبیله شوهر و دو پسر و دو برادرش

^{۱۲۳۵} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۲۸.

^{۱۲۳۶} (۵). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص ۳۶۷.

^{۱۲۳۷} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۴۸۵.

^{۱۲۳۸} (۷). ابن اعثم، الفتح، الجزء الأول، ص ۴۶۱.

^{۱۲۳۹} (۸). خلیفة بن خیاط، پیشین، ص ۱۳۷.

^{۱۲۴۰} (۹). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۲۹.

^{۱۲۴۱} (۱۰). عبد القیس شاخه‌ای از ربیع بود و نسب‌شناسان نسب آن را چنین نوشته‌اند: عبد القیس بن افضی بن دهم بن جدیلة بن اُسد بن ربیعة بن نزار. ر. ک: ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۲۹۵. شایان توجه است هیأت نمایندگی عبد القیس پس از فتح مکه به مدینه آمدند، آنان بیست نفر از جمله: عبد الله بن عوف الاشیخ و جارود بن عمرو و منقذ بن حیّان بودند. رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله هنگامی که شنید آنان آمده‌اند فرمود: خوش آمدند، آفرین بر ایشان، عبد القیس مردم خوبی هستند و فرمود: خدایا، قبیله عبد القیس را پیامرز. آنان اسلام آوردند و ده روز در مدینه ماندند و تعلیم قرآن و فقه دیدند و هنگام بازگشت، رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دادند-- هدایایی به آنان دادند. ر. ک: ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۱۴؛ قبیله عبد القیس در جریان ارتداد از دین بازنگشتند؛ زیرا جارود بن عمرو از ارتداد آنان جلوگیری کرد. ر. ک: ابن هشام، پیشین، القسم الثاني، ص ۵۷۶. سپس در فتوحات، گروه‌هایی از آنان به بصره و کوفه مهاجرت کردند. ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۳۵.

^{۱۲۴۲} (۱). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص ۳۷۸.

^{۱۲۴۳} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۳۰.

در بصره کشته شدند.^{۱۲۴۴} زید بن صوحان عبدی^{۱۲۴۵} و برادرش سیحان و عبد الله بن رقیه عبدی که از شیعیان علی علیه السلام و بزرگان این قبیله بودند در پیکار جمل کشته شدند.^{۱۲۴۶}

علی علیه السلام هنگامی که با نامه ام سلمه ام المؤمنین^{۱۲۴۷} از حرکت طلحه و زبیر و عایشه آگاه شد به همراهی هفتصد نفر از مردم مدینه که چهارصد نفرشان از مهاجران و انصار و هفتاد نفرشان از صحابه بدری بودند،^{۱۲۴۸} اواخر ماه ربیع الأول سال ۳۶ از مدینه برای تعقیب ناکثین، حرکت کرد.

هنگامی که ریزه رسید چند روز آنجا توقف کرد تا گروه دیگری از مردم مدینه به همراهی خزیمه بن ثابت و هفتصد نفر از مردم طی به همراهی عدی بن حاتم و گروهی از بنی اسد به همراهی زفر بن زید اسدی به وی پیوستند.^{۱۲۴۹}

امیر مؤمنان علی علیه السلام از ریزه هاشم (مرقال) بن عتبة بن ابی وقاص را با نامه‌ای به نزد ابو موسی اشعری والی کوفه فرستاد و از وی خواست مردم کوفه را برای جنگ با ناکثین آماده کند. هاشم به کوفه آمد و نامه علی علیه السلام را به ابو موسی داد، ولی وی نامه را از بین برد و هاشم را تهدید به زندان کرد. هاشم نیز مخالفت ابو موسی را برای علی علیه السلام نوشت. علی علیه السلام نیز از ریزه حرکت کرد و هنگامی که به ذوقار رسید نامه هاشم را دریافت کرد. به همین سبب، فرزندش حسن علیه السلام را به اتفاق عمّار بن یاسر، عبد الله بن عباس و محمد بن ابی بکر به کوفه فرستاد و در نامه‌ای پس از بیان مخالفت طلحه و زبیر با عثمان و سپس پیمان شکنی آنان با او از مردم کوفه درخواست کرد به همراهی فرزندش برای جنگ با ناکثین حرکت کنند.^{۱۲۵۰} پس از آن که امیر مؤمنان علیه السلام از مخالفت

ص: ۲۰۱

^{۱۲۴۴} (۳). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني ص ۳۷۸.

^{۱۲۴۵} (۴). پیامبر صلی الله علیه و اله درباره وی فرموده بود: نخست دست زید به بهشت می‌رود، سپس بقیه بدنش. دست زید در جولاء قطع شد و در جنگ جمل کشته شد. ر. ک: ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الثاني، ص ۲۳۴.

^{۱۲۴۶} (۵). ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۵۹.

^{۱۲۴۷} (۶). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۴۵۷.

^{۱۲۴۸} (۷). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص ۳۶۷.

^{۱۲۴۹} (۸). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۵۸.

^{۱۲۵۰} (۹). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۳۴ و ۲۳۰. در برخی منابع نام قیس بن سعد بن عباد نیز آمده است--« ر. ک: ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۶۶ که پذیرفتن آن محل تردید است؛ زیرا وی استاندار مصر در این زمان بوده است، اما می‌توان گفت: یا هنوز به محل مأموریت خود نرفته بوده است یا در حدود سه ماه به محل مأموریت خود رفته بود و برای جنگ جمل بازآمده است. با توجه به این که نام قیس در نامه علی علیه السلام به جریر بن عبد الله بجلي جزو نمایندگان اعزامی به کوفه آمده است، حضور قیس در جنگ بیشتر تأیید می‌شود» ر. ک: نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۱۵ « ولی بلاذری می‌نویسد: او در مصر بود» ر. ک: انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۹۰.»

ابو موسی اشعری آگاه شد، مالک بن حارث نخعی از بزرگان یمنی کوفه را که نفوذ گسترده‌ای در بین مردم شهر داشت برای خنثی کردن فعالیت‌های تخریبی ابو موسی به کوفه فرستاد. نمایندگان علی علیه السلام در حالی وارد کوفه شدند که ابو موسی مردم را به نشستن در خانه‌ها دعوت می‌کرد، بدین سبب، آنان برای مردم شهر سخن گفتند و از آنها خواستند برای پیوستن به علی علیه السلام آماده شوند. پس از سخنان نمایندگان امیر مؤمنان علیه السلام برخی از بزرگان شهر مثل حجر بن عدی کندی^{۱۲۵۱}، هیثم بن مجمّع عامری و زید بن صوحان عبدی و یارانش که از شیعیان علی علیه السلام بودند از مردم خواستند تا حرکت کنند.^{۱۲۵۲}

بدین سان، از کوفه دوازده هزار نفر^{۱۲۵۳} یا ۹۲۰۰۰ نفر آماده شدند^{۱۲۵۴} و در ذوقار به علی علیه السلام پیوستند. بافت قبیله‌ای این نیروها براساس تقسیمات هفت‌گانه نخستین استقرار قبایل در شهر کوفه بود که نام قبایل و فرماندهان آنها به شرح ذیل می‌باشد:

- همدان و حمیر، هفت گروه به فرماندهی سعید بن قیس الهمدانی؛
- مذحج و اشعر، هفت گروه به ریاست زیاد بن نضر الحارثی؛
- کنده، حضرموت، قضاچه و مهره، هفت گروه به فرماندهی حجر بن عدی الکندی؛
- ازد، بجیله، خثعم و انصار کوفه، هفت گروه به رهبری مخنف بن سلیم ازدی؛
- قیس بن عیلان و عبد القیس، هفت گروه به فرماندهی سعد بن مسعود الثقفی؛
- بکر بن وائل، تغلب^{۱۲۵۵} و بقیه ربیع، هفت گروه به ریاست وعله بن محدوح الذهلی؛
- قریش، کنانه، أسد، تمیم، ضبّه، رباب و مزینه، هفت گروه به فرماندهی معقل بن قیس الریاحی تمیمی.^{۱۲۵۶}

^{۱۲۵۱} (۱). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۸۱.

^{۱۲۵۲} (۲). ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأول، ص ۴۶۲.

^{۱۲۵۳} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۵۱۳ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۳۵.

^{۱۲۵۴} (۴). ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأول، ص ۴۶۳.

^{۱۲۵۵} (۵). بکر بن وائل و تغلب بن وائل از شاخه‌های ربیعه بن نزار است «ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۴۶».

^{۱۲۵۶} (۶). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۳۵. طبری تقسیمات هفت‌گانه را ناقص آورده و به پنج گروه اشاره کرده است.

«ر. ک: تاریخ، الجزء الثالث، ص ۵۱۳».

بافت قبیله‌ای نیروهای کوفه بر ما معلوم می‌دارد بیشتر آنان از قبایل یمنی بودند؛ زیرا چهار گروه آنان یمنی هستند و سه گروه از مضر و ربیعه می‌باشند و همان‌گونه که در فصل چهارم

ص: ۲۰۲

گفته شد بیشتر جمعیت شهر کوفه نیز از قبایل یمنی بودند.

هنگامی که مردم کوفه به ذوقار آمدند علی علیه السلام خوشحال شد^{۱۲۵۷} و از ذوقار با نوزده هزار سواره و پیاده به سوی بصره حرکت کرد و مردم از هر طرف به او پیوستند،^{۱۲۵۸} از جمله: چند هزار نفر از عبد القیس که در راه بصره در انتظار امیر مؤمنان بودند و ۲۴۰۰ نفر دیگر از عبد القیس از طریق آب به ایشان پیوستند.^{۱۲۵۹} به نوشته بلاذری هنگامی که علی علیه السلام به بصره رسید سه هزار نفر از شیعیان بصره از بکر بن وائل به ریاست شقیق بن ثور السدوسی و از عبد القیس به فرماندهی عمرو بن مرحوم العبیدی به وی پیوستند.^{۱۲۶۰}

امیر مؤمنان علیه السلام هنگامی که از ذوقار حرکت کرد صعصعة بن صوحان عبیدی را با نامه‌ای نزد ناکثین فرستاد و آنان را نسبت به اعمالشان بیم داد و آنها را به اطاعت دعوت کرد. صعصعه به بصره نزد طلحه و زبیر و عایشه آمد و پیغام علی علیه السلام را به آنها رسانید، ولی آنان اطاعت نکردند.^{۱۲۶۱} بار دیگر علی علیه السلام عبد الله بن عباس را برای مذاکره به بصره فرستاد، اما سودی نبخشید و ابن عباس نزد امیر مؤمنان علیه السلام بازگشت.^{۱۲۶۲} علی علیه السلام نیز با یاران خود به محلی به نام زاویه در بصره آمد و چهار رکعت نماز خواند و گفت: «خدایا، من خیر بصره را از تو می‌خواهم و از شر آن به تو پناه می‌برم. خدایا، ما را به منزلی نیکو فرود آر که تو بهترین فرودآوردگانی. خدایا، این قوم از اطاعت من بیرون رفتند و بر من یاغی شدند و بیعت مرا شکستند. خدایا، خون مسلمانان را حفظ کن».^{۱۲۶۳}

امیر مؤمنان علیه السلام پس از ورود به زاویه چند روزی در آن جا بماند و مردم را به وحدت و هماهنگی و پرهیز از اختلاف فراخواند و نامه‌هایی به طلحه و زبیر و عایشه نوشت و از آنان خواست تا دست از مخالفت بردارند.^{۱۲۶۴} در این مدت نیز احنف بن قیس تمیمی از بزرگان مضر بصره با زیرکی از حضور در سپاه علی

^{۱۲۵۷} (۱) شیخ مفید، الجمل، ص ۲۷۲.

^{۱۲۵۸} (۲) ابن اعثم، الفتح، الجزء الأول، ص ۴۶۳.

^{۱۲۵۹} (۳) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۵۰۲.

^{۱۲۶۰} (۴) انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۳۷.

^{۱۲۶۱} (۵) شیخ مفید، الجمل، ص ۳۱۳.

^{۱۲۶۲} (۶) همان، ص ۳۱۴.

^{۱۲۶۳} (۷) مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص ۳۷۰.

^{۱۲۶۴} (۸) ابن اعثم، الفتح، الجزء الأول، ص ۴۶۸.

علیه السّلام خودداری کرد و به وی پیغام فرستاد: «اگر بخواهی با دویست نفر از مردان خاندانم به نزد تو می‌آیم و اگر بخواهی چهار هزار شمشیر را از تو بازمی‌دارم». علی علیه السّلام نیز با کناره‌گیری وی موافقت کرد.^{۱۲۶۵}

ص: ۲۰۳

شایان توجه این که نباید موضع احنف بن قیس را همانند ابو موسی و گروه قاعدین بدانیم؛ زیرا پیش از ورود علی علیه السّلام به بصره عایشه و طلحه و زبیر هرچه تلاش کردند تا وی را به همکاری با خود ترغیب کنند موفق نشدند و احنف در پاسخ آنان گفت: «من هرگز با پسر ابو طالب، برادر، پسر عم، همسر دختر و پدر نوادگان رسول الله صلی الله علیه و اله که مهاجران و انصار با وی بیعت کرده‌اند نمی‌جنگم». وی قوم خود را از همراهی با ناکثین نهی کرد و با چهار هزار نفر از بنی تمیم به محلی به نام وادی السباع در دو فرسنگی بصره رفت و از آنان کناره‌گیری کرد.^{۱۲۶۶} او در پیکار صفین با علی علیه السّلام همراهی کرد.

برخلاف احنف بن قیس، شاخه‌های بنی حنظله و بنو عمرو از بنی تمیم به ناکثین پیوستند.

علاوه بر آنان گروهی از قیس بن سلیم، باهله، غنی^{۱۲۶۷}، ضبّه و الرّباب^{۱۲۶۸} از قبایل مضرى ساکن بصره به ریاست هلال بن وکیع بن بشر دارمی به پیمان‌شکنان ملحق شدند.^{۱۲۶۹} از قبایل یمنی نیز گروهی از ازد به ریاست صبره بن شیمان الحدّانی ازدی به ناکثین پیوستند. کعب بن سورا ازدی قاضی بصره، صبره را به کناره‌گیری دعوت کرد، ولی وی در پاسخ گفت: «از من می‌خواهی از ام المؤمنین کناره بگیرم و خونخواهی عثمان را رها سازم، چنین کاری نخواهم کرد».^{۱۲۷۰} کعب تلاش زیادی کرد تا ازدی‌ها را به کناره‌گیری دعوت کند ولی موفق نشد، به همین جهت، قصد کرد از بصره خارج شود؛ ولی عایشه به نزد وی آمد و چنان با کعب سخن گفت تا سرانجام او را با خود همراه ساخت و پرچم ازد در جنگ جمل با وی بود. بدین سان، بر ما روشن می‌گردد جز ربیعیه، سران قبایل بصره تمایل به کناره‌گیری از هردو گروه را داشتند، ولی تنها شیخوخیت تمیم موفق به کناره‌گیری شد و بقیه مضرى‌ها و ازدی‌ها یمنی بصره، علی علیه السّلام جنگیدند و تنها بخش کوچکی از تمیم و مذحج بصره و عموم ربیعیه به حمایت از علی علیه السّلام برخاستند.

^{۱۲۶۵} (۹). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۷۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۳۷.

^{۱۲۶۶} (۱). ابن اعثم، الفتح، الجزء الأول، ص ۴۶۱.

^{۱۲۶۷} (۲). باهله و غنی از شاخه‌های أعصر بن سعد بن قیس بن عیلان بن مضر می‌باشند» ر. ک: ابن حزم، پیشین، ص ۲۴۴.

^{۱۲۶۸} (۳). ضبّه و رباب از شاخه‌های أد بن طابخه بن الیاس بن مضر می‌باشند» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلّام، پیشین، ص ۲۴۱ و ۲۴۲.

^{۱۲۶۹} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۳۷.

^{۱۲۷۰} (۵). همان، ص ۲۳۷.

آرایش سپاه امیر مؤمنان علیه السلام و ساختار قبیله‌ای فرماندهان آن، ما را به شناخت بهتر نقش قبایل یمنی و حمایت آنان از علی علیه السلام کمک خواهد کرد. در این جا فهرست آنان را می‌آوریم. علی علیه السلام روز جمعه دهم ماه جمادی الآخر سال ۳۶، سپاه خود را آرایش داد^{۱۲۷۱} و این افراد را به فرماندهی سپاه خویش برگزید:

ص: ۲۰۴

مالك بن حارث اشتر نخعی فرمانده سمت راست سپاه

عمّار بن یاسر عنسی فرمانده کلّ سواران و سمت چپ سپاه

محمّد بن ابی بکر تیمی فرمانده کلّ پیادگان سپاه

عبد الله بن عباس هاشمی فرمانده جلوداران سپاه

محمّد بن علی علیه السلام هاشمی پرچمدار سپاه

هند بن عمرو جملی مرادی فرمانده سواران مذحج

شریح بن هانی حارثی فرمانده پیادگان مذحج

سعید بن قیس همدانی فرمانده سواران همدان

زیاد بن کعب ارحبی همدانی فرمانده پیادگان همدان

حجر بن عدیّ کندی فرمانده سواران کنده

رفاعة بن شدّاد بجلیّ فرمانده سواران و پیادگان بجیله

عدی بن حاتم طایی فرمانده سواران و پیادگان قضاغه

عبد الله بن زید خزاعی فرمانده سواران خزاعه

عمرو بن حمق خزاعی فرمانده پیادگان خزاعه

جندب بن زهیر ازدی فرمانده سواران ازد

ابو زینب ازدی فرمانده پیادگان ازد

عبد الله بن هاشم سدوسی^{۱۲۷۲} سواران بکر بن وائل

حسان بن محدود ذهلی^{۱۲۷۳} فرمانده پیادگان بکر بن وائل

زید بن صوحان عبدی فرمانده سواران عبد القیس کوفه

حارث بن مزه عبدی فرمانده پیادگان عبد القیس کوفه

سفیان بن ثور سدوسی فرمانده سواران بکر بن وائل بصره

حزین بن منذر شیبانی فرمانده پیادگان بکر بن وائل بصره

حرث بن جابر حنفی فرمانده لهازم^{۱۲۷۴}

خالد بن معمر سدوسی فرمانده ذهلی‌ها

منذر بن جارود عبدی فرمانده سواران عبد القیس بصره

قییصة بن جابر أسدی فرمانده سواران أسد^{۱۲۷۵}

ص: ۲۰۵

عکبر بن جدیر أسدی فرمانده پیادگان أسد

عمیر بن عطارد تمیمی فرمانده سواران بنی تمیم کوفه

معقل بن قیس ریاحی^{۱۲۷۶} فرمانده پیادگان بنی تمیم کوفه

^{۱۲۷۲} (۱). نسب‌شناسان نسب وی را چنین آورده‌اند: سدوس بن شیبان بن ذهل بن ربیعة بن نزار» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۴۶.

^{۱۲۷۳} (۲). ذهل شاخه‌ای از بکر بن وائل است» ر. ک: ابن حزم، پیشین، ص ۳۱۶.

^{۱۲۷۴} (۳). لهازم شاخه‌ای از بکر بن وائل است» ر. ک: ابن عبد ربّه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۲۸۰.

^{۱۲۷۵} (۴). أسد بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۲۲۶.

عبد الله بن طفيل بگائی^{۱۲۷۷} فرمانده سواران قیس بن عیلان کوفه

فروة بن نوفل اشجعی^{۱۲۷۸} فرمانده پیادگان قیس بن عیلان کوفه

هاشم [مرقال] بن عتبة بن ابی وقاص زهری فرمانده سواران قریش و کنانه

هاشم بن هاشم قرشی فرمانده پیادگان قریش و کنانه

جارید بن قدامه السعدی^{۱۲۷۹} فرمانده سواران بنی تمیم بصره

اعین بن ضبیعه دارمی^{۱۲۸۰} فرمانده پیادگان بنی تمیم بصره^{۱۲۸۱}

آرایش سپاه پیمان‌شکنان: فرماندهان سپاه عهدشکنان و ساختار قبیله‌ای آنان براساس منابع در دسترس ما به شرح ذیل می‌باشد:

زبیر بن عوّام اسدی قرشی فرماندهی کلّ سپاه

طلحة بن عبید الله تیمی فرمانده کلّ سواران سپاه

محمد بن طلحه تیمی فرمانده قلب سپاه

عبد الله بن زبیر اسدی فرمانده کلّ پیادگان سپاه

عبد الله بن عامر بن کریز فرمانده سمت راست سپاه

عبد الله بن حکیم بن حزام بن خویلد اسدی پرچمدار کلّ سپاه^{۱۲۸۲}

مروان بن حکم اموی فرمانده سواران سمت راست

^{۱۲۷۶} (۱). نسب ریاح را نسب‌شناسان چنین نوشته‌اند: ریاح بن یربوع بن حنظلة بن مالک بن زید مناة بن تمیم بن مرّ بن أدّ بن طابخة بن الیاس بن مضر» ر. ک: ابن عبد ربّه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۲۶۷.

^{۱۲۷۷} (۲). بگاء بن عامر بن ربیعة بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن بن قیس بن عیلان» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۲۶۳.

^{۱۲۷۸} (۳). أشجع بن غطفان بن سعد بن قیس بن عیلان بن مضر» ر. ک: ابن عبد ربّه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۲۶۹.

^{۱۲۷۹} (۴). نسب سعد را چنین آورده‌اند: سعد بن زید مناة بن تمیم» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۲۳۹.

^{۱۲۸۰} (۵). دارم بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید مناة بن تمیم» ر. ک: ابن عبد ربّه، پیشین، الجزء الثالث، ص ۲۶۸.

^{۱۲۸۱} (۶). شیخ مفید، الجمل، ص ۳۱۹؛ خلیفة بن خیطاط، پیشین، ص ۱۳۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۳۹؛ ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأول، ص ۴۷۲.

^{۱۲۸۲} (۷). خلیفة بن خیطاط، پیشین، ص ۱۳۸؛ ابن قتیبہ، الامامة و السیاسة، الجزء الأول، ص ۷۰.

عبد الرحمان بن عتاب اسید اموی فرمانده پیادگان میمنه

هلال بن وکیع دارمی فرمانده سواران سمت چپ (بنی تمیم، قضاعه و هوازن)

عبد الرحمن بن حارث بن هشام مخزومی فرمانده پیادگان سمت چپ سپاه

مجاجع بن مسعود سلمی فرمانده سواران قیس بن عیلان

ص: ۲۰۶

جابر بن نعمان باهلی فرمانده پیادگان قیس بن عیلان

عمرو بن یثربی ضبی فرمانده سواران رباب

خرشة بن عمر ضبی فرمانده پیادگان رباب

عبد الله بن خلف خزاعی فرمانده مردم مدینه که همراه عهدشکنان بودند

ربیع بن زیاد حارثی فرمانده پیادگان مذحج

عبد الله بن جابر راسبی ازدی فرمانده پیادگان قضاعه

مالک بن مسمع ضبیعی^{۱۲۸۳} فرمانده مردم ربیعه که به پیمان شکنان پیوستند^{۱۲۸۴}

کعب بن سور ازدی پرچم ازد در دست وی بود

صبره بن شیمان ازدی فرمانده کل ازد^{۱۲۸۵}

کوشش امیر مؤمنان علیه السلام برای جلوگیری از جنگ

علی علیه السلام پس از آرایش سپاه خود به یارانش گفت: «شما آغازگر جنگ نباشید و زخمی و اسیر و فراری را نکشید و کسی را مثله نکنید».^{۱۲۸۶} وی باوجود فرستادن سفرا و نامه‌هایی به نزد عهدشکنان، قرآن

^{۱۲۸۳} (۱). ضبیعه شاخه‌ای از بکر بن وائل است: ضبیعه بن قیس بن ثعلبه بن عکابه بن صععب بن علی بن بکر بن وائل «ر. لک: ابن حزم، پیشین، ص ۳۲۰».

^{۱۲۸۴} (۲). شیخ مفید، الجمل، ص ۳۲۴.

^{۱۲۸۵} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

^{۱۲۸۶} (۴). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثانی، ص ۳۷۱.

را به مسلم، جوانی از مجاشع، دادند و گفتند: این قرآن را نزد عهدشکنان ببر و آنها را به آن دعوت کن. مسلم قرآن را گرفت و به نزد آنان برد، ولی دست‌های وی را قطع کردند و او را کشتند.^{۱۲۸۷} علی علیه السلام سپس عمّار بن یاسر را نزد عایشه، طلحه و زبیر فرستاد تا آنها را از جنگ بازدارد. عمّار نزد آنان رفت، ولی به نصایح او توجه نکردند و وی را تیرباران کردند.^{۱۲۸۸}

علی علیه السلام برخلاف کارشکنی‌های پیمان‌شکنان برای جلوگیری از جنگ، در میان دو سپاه، زبیر را نزد خود فراخواند و به او گفت: چه چیزی تو را به این کار واداشته است؟ زبیر گفت:

خونخواهی عثمان مرا به این کار وادار کرده است. امیر مؤمنان گفت: تو و یارانت او را کشتید. تو را بدانند خدایی که جز او خدایی نیست قسم می‌دهم^{۱۲۸۹} به یاد داری که رسول الله صلی الله علیه و اله در محله بنی بیاضه فرمود: «ای زبیر علی را دوست می‌داری و تو گفتی: آری به خدا او را دوست دارم و رسول الله صلی الله علیه و اله به تو گفت: ولی تو با او جنگ خواهی کرد، در حالی که به او ظلم می‌کنی».

ص: ۲۰۷

زبیر گفت: این را فراموش کرده بودم. پس زبیر بازگشت و بیرون بصره در وادی السباع به دست عمرو بن جرموز تمیمی کشته شد.^{۱۲۹۰} علی علیه السلام پس از بازگشت زبیر، طلحه را صدا زد و به او گفت:

برای چه آمده‌ای؟ پاسخ داد: برای خونخواهی عثمان. علی علیه السلام گفت: «خدا از ما دو نفر هرکدام را که در خون عثمان دست داشته بکشد،^{۱۲۹۱} آیا از رسول الله صلی الله علیه و اله [درباره من] نشنیدی که فرمود: خدایا، دوستی کن با هرکه با او دوستی کند و دشمن بدار هرکه با او دشمنی کند. تو اول کسی بودی که با من بیعت کردی و سپس بیعت خود را شکستی و خداوند می‌فرماید: (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ)^{۱۲۹۲} هرکه پیمان‌شکنی کند به ضرر خود شکسته است). طلحه گفت: استغفر الله و بازگشت. مروان بن حکم گفت: زبیر بازگشت و طلحه نیز بازمی‌گردد و به وی تیری زد و او را بکشت.^{۱۲۹۳}

فعالیت‌های خیرخواهانه و دلسوزانه امیر مؤمنان برای خاموش کردن شعله جنگ سودی نبخشید و یاران جمل نبرد را آغاز کردند. پیکار در اطراف شتر عایشه سخت شد به گونه‌ای که از ازدی‌ها ۲۵۵۲ نفر، از بکر

^{۱۲۸۷} (۵). ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأول، ص ۴۷۷.

^{۱۲۸۸} (۶). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص ۳۷۱.

^{۱۲۸۹} (۷). ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأول، ص ۴۷۴.

^{۱۲۹۰} (۱). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۷۲.

^{۱۲۹۱} (۲). همان، ص ۷۴.

^{۱۲۹۲} (۳). فتح (۴۸) آیه ۱۰.

^{۱۲۹۳} (۴). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص ۳۷۳.

بن وائل هشتصد نفر، از ضبّه پانصد نفر و از بنی تمیم هفتصد نفر کشته شدند.^{۱۲۹۴} ضبّی‌ها در رجزها خود را یاران عثمان و خونخواه وی معرّفی می‌کردند و می‌گفتند:

ننازل الموت إذا الموت نزل

نحن بنو ضبّة أصحاب الجمل

نعی ابن عفان بأطراف الأسل

و الموت أحلی عندنا من العسل

ردّوا علينا شیخنا ثمّ بجل^{۱۲۹۵}

ما فرزندان ضبه یاران جمل هستیم، وقتی مرگ بر ما وارد شود با آن می‌جنگیم؛ مرگ برای ما از عسل شیرین‌تر است، ما انتقام عثمان را با سرنیزه‌ها می‌گیریم؛ پیر ما را به ما برگردانید و تمام.

عاصم بن دلف ضبّی در حالی که مهار شتر را گرفته بود می‌گفت: ما فرزندان ضبّه دشمنان علی علیه السّلام هستیم، کسی که در میان شما به وصی شناخته می‌شود.^{۱۲۹۶}

یکی از یاران علی علیه السّلام به نام منذر بن حفصه تمیمی بر او حمله برد و در پاسخ او گفت: ما همه مطیع فرمان علی هستیم، هنگامی که تو در نبرد کارهای تیره بدبختان را می‌کنی؛ گمراه، پیرو فرمان گمراه است. همسر پیامبر صلی الله علیه و اله از دستور وی سرپیچی کرد.^{۱۲۹۷}

ص: ۲۰۸

منذر بن حفصه همچنین در رجز دیگری می‌گفت: آیا تو شنونده‌ای یا فرمانبرداری یا سرکشی، تو آنچه را در آن بودی ترك کردی یا هنوز گمراهی؟؛ اگر در آن گمراهی باشی شمشیر و مرگ، زود هنگام تو را فراگیرد و حق همانند خورشید در دست علی علیه السّلام است؛ سنت راستین و نشانه‌های نبوت در دست علی علیه السّلام است، همیشه در میان ما اندرزگری بود که منحرف نشده است.^{۱۲۹۸}

^{۱۲۹۴} (۵). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص ۲۴۸.

^{۱۲۹۵} (۶). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص ۲۴۲؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثانی، ص ۵۲۷.

^{۱۲۹۶} (۷). ابن اعثم، الفتوح، الجزء الأول، ص ۴۸۱.

^{۱۲۹۷} (۸). همان، ص ۴۸۱.

^{۱۲۹۸} (۱). همان، ص ۴۸۲.

در این رجزها اهداف و مواضع پیروان علی علیه السلام و پیمان شکنان بر ما روشن می‌گردد و حاکی از يك چالش عمیق فکری در پیکار جمل می‌باشد. عهدشکنان خود را شیعه عثمان و خونخواه وی معرّفی می‌کردند که به سبب کینه‌توزی جاهلی با علی علیه السلام می‌جنگیدند، در حالی که شیعیان علی علیه السلام اطاعت از وی را بر خود لازم می‌دانستند؛ زیرا او را وصی و حامل میراث نبوی و خلیفه بر حق مسلمانان می‌شمردند و دشمنان وی را نیز بدبخت و گمراه می‌دانستند. از دیدگاه آنان نیز عایشه چون از دستور پیامبر صلی الله علیه و اله سرپیچی کرده بود گناهکار بود.

سرانجام پس از مقاومت سخت مردان ازد و ضبّه^{۱۲۹۹} در اطراف شتر، برخی از یاران علی علیه السلام همچون عدی بن حاتم طایی، مالک بن حارث اشتر، عمّار بن یاسر و مثنی بن مخزبه عبّدی و أعین بن ضبیعه به آن حمله بردند و شتر را از پای درآوردند.

بدین سان، جنگ جمل با تلفات سنگین، پنج هزار نفر از یاران امیر مؤمنان علیه السلام و سیزده هزار نفر کشته از یاران عهدشکنان به پایان آمد. بازتاب پیکاری که طلحه و زبیر و عایشه و مادر مؤمنان و حزب اشراف اموی و طلقاء علیه خلیفه بر حق و انتخابی مسلمانان به راه انداختند، سبب جان باختن هزاران نفر گردید و به ایجاد شکاف و از بین رفتن وحدت و یگانگی مسلمانان منجر شد و در ارکان خلافت امیر مؤمنان علیه السلام سستی به وجود آورد. پیامد دیگر پیکار جمل، تقویت جبهه اموی به رهبری معاویه بود؛ زیرا این جنگ او را نسبت به علی علیه السلام جسور کرد تا بتواند در صفین در مقابل وی بایستد.

بافت قبیله‌ای پیکار جمل

اگرچه منابع از شمار دقیق نیروهای دو طرف و تعداد کشته‌های آنان اطلاعات روشنی به ما نمی‌دهند، ولی می‌توان از روی شمار فرماندهان و جایگاه قبیله‌ای آنان تصویر روشنی به دست داد. از جمع ۳۵ نفر فرمانده و رؤسای قبایل که امیر مؤمنان علیه السلام بر سپاه خود تعیین کردند، سیزده نفر یمنی و ۲۲ نفر نزاری هستند که از این شمار نه نفر از ربیعه و سیزده نفر از مضر بوده‌اند.

حال اگر این ارقام را برای کل سپاه در نظر بگیریم^{۱۳۰۰} از ساختار قبیله‌ای سپاه امیر مؤمنان

ص: ۲۰۹

^{۱۲۹۹} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

^{۱۳۰۰} (۳). گسترش نتیجه ساختار قبیله‌ای فرماندهان بر کل سپاه اشکالی ندارد؛ زیرا همان‌گونه که از نام فرماندهان قبایل برمی‌آید براساس شمار افراد هر قبیله، فرماندهی از همان قبیله بر آنان گمارده می‌شد و تقسیمات نظامی سپاه نیز براساس ساختار قبیله‌ای بوده است.

روشن می‌شود که شیعیان وی از قبایل گوناگون عرب نزاری و یمنی بودند و اگر درصد هر کدام محاسبه شود ۸/۶۲ درصد (- ۱۰۰ * ۳۵ / ۲۲) نزاری و ۳۷ درصد بقیه از قبایل یمنی هستند و در سپاه ناکتین از بیست فرمانده، پانزده نفر نزاری و پنج نفر یمنی بوده‌اند که درصد هر کدام چنین است (۷۵ درصد (- ۱۰۰ * ۲۰ / ۱۵) نزاری و ۲۵ درصد بقیه یمنی هستند. در این صورت نسبت نزاری‌های سپاه امیر مؤمنان علیه السلام به یمنی‌ها ۱ / ۶۹ (- ۳۷ / ۸ / ۶۲) است و در لشکر عهدشکنان ۳ (- ۲۵ / ۷۵) می‌شود، در نتیجه نزاری‌های هردو سپاه شمار بیشتری را داشتند، ولی یمنی‌های لشکریان علی علیه السلام نسبت به پیمان‌شکنان، بیشتر بودند. بنابراین نمی‌توان پذیرفت که همراهی قبایل با علی علیه السلام و عهدشکنان براساس موقعیت قبیله‌ای بوده است؛ زیرا بیشترین کشته‌های سپاه ناکتین از ازدی‌های یمنی و ضبّی‌های مضری و کشته‌های یاران امیر مؤمنان علیه السلام در بصره و جنگ جمل از عبد القیس و ربیعہ بودند، شایان توجه است:

- علی علیه السلام فرماندهان قبایل را از خود آنها انتخاب کرده بود.

- برای اولین بار در تاریخ اسلام علاوه بر معیار قبیله‌ای، کوفی یا بصری (بومی بودن) قبایل مورد توجه قرار گرفته است.

- در پیکار جمل، قبایل هم‌نام از کوفه و بصره در برابر هم ایستادند؛ مثلاً ازد کوفه به فرماندهی مخنف بن سلیم ازدی در برابر ازد بصره به فرماندهی صبره بن شیمان جنگید و این تأکید است بر این که تنها معیار مشخص رویارویی در جمل، قبیله نبوده است.

- صف‌بندی قبایل دو جبهه به سبب عامل عقیدتی و برخی تعصبات جاهلی مانند رقابت‌های گروهی و منطقه‌ای بود.

نمودار ۲: بافت قبیله‌ای فرماندهان پیکار جمل

ص: ۲۱۰

آوردگاه صفین و نقش یمنی‌ها در آن

پیکار صفین یکی از حوادث سرنوشت‌ساز روزگار خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام است که نقش بنیادی در تاریخ اسلام و تشیع و شکل‌گیری خوارج داشت. ما برای نشان دادن نقش و جایگاه دقیق قبایل یمنی در

دو روپه همراهی و همکاری و مخالفت و دشمنی با علی علیه السلام ناگزیریم حوادث رزمگاه صفین را گاهی با ذکر جزئیات و نبرد تن به تن و نقل رجزها و سخنرانی‌ها دنبال کنیم تا موقعیت و دیدگاه‌های قبایل یمنی در این رویداد مهم تاریخ اسلام برای ما روشن گردد.

زمینه پیکار صفین

علی علیه السلام پس از جنگ جمل، روز دوشنبه دوازدهم رجب سال ۳۶ هجری وارد کوفه و در محله رحبه ساکن شد.^{۱۳۰۱} وی نامه‌ای به جریر بن عبد الله، بزرگ قبیله بجیله، از بزرگان یمنی و والی عثمان بر همدان نوشت و از وی خواست پس از گرفتن بیعت از مردم به کوفه آید. علی علیه السلام پس از آن که جریر به کوفه آمد به تقاضای خودش، وی را با نامه‌ای نزد معاویه فرستاد و به وی گفت:

«چنان که می‌بینی پیرامون من از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله از مردم دیندار و صاحب نظر بسیارند ولی من تو را به سبب سخن رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود: "و تو از بهترین مردم یمن هستی" بر همه آنان برگزیدم».^{۱۳۰۲}

امیر مؤمنان در نامه خود به معاویه به پیمان شکنی طلحه و زبیر اشاره کرد و گفت: «اگر خود را عرضه بلا کنی با کمک خداوند با تو خواهم جنگید. تو از آزادشدگانی هستی که شایسته خلافت و شرکت در شورا نیستند. من جریر بن عبد الله را که از مؤمنان و از مهاجران می‌باشد به سوی تو فرستادم، پس بیعت کن و لا قوة الا بالله».^{۱۳۰۳}

بدین صورت، علی علیه السلام یکی از بزرگان یمنی را مأمور گرفتن بیعت از معاویه کرد، ولی آن گونه که خواهد آمد وی از عهده آن برنیامد. معاویه پس از این که نامه علی علیه السلام را خواند به جریر گفت:

«منتظر پاسخ نامه بمان» و با بزرگان خاندان خود و عمرو بن عاص مشورت کرد و به راهنمایی عمرو بن شرحبیل بن سمط کندی بزرگ شامی‌ها که در حمص سکونت داشت نامه نوشت و او را نزد خود فراخواند و در راه وی برخی از بزرگان یمنی و نزاری مورد اطمینان خود را قرار داد تا به او القا کنند که علی علیه السلام عثمان را کشته است. شرحبیل برخلاف نظر عبد الرحمان بن غنم ازدی

ص: ۲۱۱

۱۳۰۱ (۱). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۸۹.

۱۳۰۲ (۲). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۲۸.

۱۳۰۳ (۳). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۹۳.

(داماد معاذ بن جبل و فقیه‌ترین مردم شام) و عیاض شمالی نزد معاویه رفت^{۱۳۰۴}. شرحبیل چنان تحت تأثیر یزید بن اسد بجلی و دیگران قرار گرفت که وقتی نزد معاویه رسید به وی گفت:

«مردم می‌گویند پسر ابو طالب عثمان را کشته است. به خدا سوگند، اگر با او بیعت کنی تو را از شام بیرون خواهیم کرد». معاویه پاسخ داد: «من هرگز از فرمان شما سرپیچی نمی‌کنم، اکنون به شهرهای شام برو و مردم را آگاه کن که در طلب خون خلیفه خود عثمان هستیم».^{۱۳۰۵} شرحبیل به شهرهای شامات رفت و مردم را به خونخواهی عثمان دعوت کرد که جز پارسایان حمص همه شامیان با وی بیعت کردند.^{۱۳۰۶} آن‌گاه معاویه جریر را با نامه‌ای به نزد امیر مؤمنان بازگردانید.^{۱۳۰۷}

بدین‌سان، معاویه با تکیه بر کمک یکی از بزرگان یمنی - که شامیان طرفدار وی بودند^{۱۳۰۸} و با جریر بن عبد الله دشمنی داشت - به علی علیه السلام اعلان جنگ داد و در نامه خود به علی علیه السلام نوشت:

«مردم شام با تو جنگ خواهند کرد، مگر آن‌که قاتلان عثمان را به آنان تحویل دهی و اگر چنین کردی آن وقت خلیفه مسلمین با شورای مسلمانان انتخاب خواهد شد».^{۱۳۰۹} به وضوح روشن است معاویه در این نامه، خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام را نمی‌پذیرد و به همین سبب علی علیه السلام او را از ولایت شام عزل کرد؛ زیرا وی در نقش رهبری نیروهای مخالف علی علیه السلام قرار داشت و چون هوای خلافت در سر می‌پروراند اجازه داد او را امیر مؤمنان بنامند.^{۱۳۱۰} نخستین عربی که او را به این نام خواند یکی از بزرگان یمنی شام به نام مالک بن هبیره بن خالد سکونی کندی بود. مردم نیز با شرط عمل به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و اله با وی بیعت کردند. در این باره زبیرقان بن عبد الله سکونی اشعاری سرود که دو بیت آن چنین است:

ای معاویه، تو با پذیرفتن شرطی که مالک با تو گذاشت خلافت را ناقص کردی؛ هرگاه قبایل سکون و حمیر و همدان و تیره‌خوار سکا سک^{۱۳۱۱} بخواهند بیعت خود را بازپس می‌گیرند.^{۱۳۱۲}

^{۱۳۰۴} (۱) نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۴.

^{۱۳۰۵} (۲) همان، ص ۴۷.

^{۱۳۰۶} (۳) همان، ص ۵۰.

^{۱۳۰۷} (۴) ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۹۹.

^{۱۳۰۸} (۵) نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۷.

^{۱۳۰۹} (۶) ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۱۰۱.

^{۱۳۱۰} (۷) نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۷۸ و ۸۰.

^{۱۳۱۱} (۸) سکون و سکا سک از شاخه‌های آشرس بن کنده می‌باشند که برخی از آنان از حضرموت به شام مهاجرت کردند و سکا سک دارای و ثروت بسیار در شام به دست آوردند. ر. ک: ابن حزم، پیشین، ص ۴۳۱.»

^{۱۳۱۲} (۹) نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۸۱.

بدین سان، روشن می‌گردد سه قبیله قدرتمند یمنی مهاجر به شام و بزرگان آنان بی‌هیچ مشکلی با معاویه بیعت کردند و آمادگی خود را برای همراهی با وی اعلام نمودند؛ زیرا معاویه در طی

ص: ۲۱۲

هیجده سال حکومت در شام، بدون نظارت حکومت مرکزی، بنیاد قدرت سیاسی و تشکیلات حکومتی مستقلی را برای خود فراهم کرده بود. حیات اجتماعی شام با یزید بن ابوسفیان و برادرش معاویه شکل گرفت و معاویه هرگونه که می‌خواست تربیت اسلامی آنان را شکل داد و از حضور صحابه و یاران علی علیه السلام و از نفوذ تعالیم خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله در شام جلوگیری کرد تا شامیان وی را سمبل اسلام بدانند و مطیع دستور او باشند. بدین منظور، امیر مؤمنان که حامل نور نبوت و سمبل اسلام راستین بود و مسؤلیت اداره حکومت اسلامی و حفظ اسلام و اجرای حدود و قوانین آن با وی بود ناگزیر شد معاویه را از مقام خود برکنار کند؛ زیرا دیدگاه فکری معاویه، که سمبل سنت‌های قبیله‌ای و اشرافیت موروثی و زراندوزی و فرهنگ سلطه‌طلبی طبقاتی بود، با نظرگاه امیر مؤمنان متفاوت بود. معاویه نه تنها صلاحیت و شایستگی استانداری علی علیه السلام را نداشت، بلکه با دیدگاه‌های علی علیه السلام نیز مخالف بود و با اهداف آینده نظام وی مبارزه می‌کرد. تثبیت معاویه تداوم قدرت خاندان اموی و حزب طلقاء برای نابودی کامل اسلام بود؛ زیرا معاویه به مغیره بن شعبه گفت: «هر روز در اذان نام ابن ابی کبشه فریاد زده می‌شود: اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ؛ پس چه عملی از من باقی می‌ماند، نه به خدا قسم این نام را به سختی نابود خواهم ساخت».^{۱۳۱۳} در این صورت، علی علیه السلام که درصدد اصلاح بنیادین نظام خلافت بود شایسته نبود رهبر حزب طلقاء و اشرافیت قبیله‌ای و کسی را که درصدد حذف نام پیام‌آور اسلام بود به عنوان مهره سیاسی خود انتخاب کند.

دیدگاه یمنی‌ها درباره جنگ با معاویه

با بازگشت جریر بن عبد الله و پاسخ معاویه مبنی بر سرکشی، علی علیه السلام مهاجران و انصار را فراخواند و به آنان فرمود: «ما آهنگ آن داریم که بر دشمن خویش و شما لشکر بکشیم، نظر خود را در این باره به ما بازگوید». هاشم بن عتبة بن ابی وقاص زهری گفت: «اینان با شیعیان تو دشمن هستند و همراه کسی هستند که دنیا را می‌جویند، ما را به سوی اینان به حرکت درآور».

^{۱۳۱۳} (۱). زبیر بن بکّار، پیشین، ص ۵۷۶.

عمّار بن یاسر گفت: «اگر می‌توانی حتی يك روز درنگ نکن. پیش از شعله‌ور شدن آتشی که تبهکاران افروخته‌اند ما را به سوی ایشان گسیل کن. به خدا سوگند، ریختن خون آنان و تلاش در جهاد با آنان نزدیکی به خدا و کرامت از جانب اوست». قیس بن سعد بن عباده خزرجی گفت:

«ما را شتابان بر سر دشمن ببر. اینان دوستداران خدا از یاران محمد صلی الله علیه و اله و مهاجران و انصار و تابعان به احسان را خوار و ضعیف ساختند». سهل بن حنیف به نمایندگی انصار گفت:

«ای امیر مؤمنان، با هرکه در صلح باشی با او بر سر صلح هستیم و با هرکه در جنگ باشی

ص: ۲۱۳

خواهیم جنگید، رأی ما نظر توست و ما چون سرپنجه تو هستیم». امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«سیروا إلى أعداء الله سيروا إلى أعداء السنن و القرآن سيروا إلى بقية الأحزاب قتلة المهاجرين و الأنصار». مالك اشتر گفت: «تمامی مردمی که می‌بینی شیعیان تو هستند و تو را ترك نخواهند کرد و پس از تو زندگی را برای خود نمی‌خواهند، اگر می‌خواهی ما را بر سر دشمنت ببر». ۱۳۱۴

عمرو بن حمق خزاعی گفت: «من تو را به پنج ویژگی ات دوست دارم: تو پسرعموی رسول الله صلی الله علیه و اله هستی؛ اول ایمان آورندگان هستی؛ همسر سرور زنان، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و اله هستی؛ پدر خاندان پاکی هستی که رسول الله صلی الله علیه و اله برای ما باقی گذاشته است؛ بزرگترین مرد مهاجر هستی که در جهاد سهم داری. شایسته بود که من به جابه‌جا کردن کوه‌های استوار و به کشیدن آب دریا‌های پهناور مکلف می‌شدم تا چنین روزی فرارسد تا دوستانت را تقویت کنم و دشمنانت را زبون سازم. من نتوانسته‌ام حق بزرگی که بر من داری ادا کنم». حجر بن عدی کندی گفت: «ما فرزند پیکار هستیم، ما جنگ را آزموده و نبرد را آزموده‌ایم، ما را یارانی شایسته است و خاندانی پرشمار و اندیشه‌ای آزموده و تحملی ستوده است. دندان سخت برهم نهاده‌ایم و به شنوایی و فرمانبرداری تسلیم تو هستیم. اگر ما را به خاور و باختر کشانی همراه تو هستیم و هر دستوری دهی اطاعت کنیم». علی گفت: آیا تمام قبیله تو چنین نظری دارند؟ گفت: «من از ایشان جز نیکی ندیده‌ام و این دو دست خود را از جانب آنان به فرمانبرداری در دست تو می‌نهم». ۱۳۱۵

۱۳۱۴ (۱). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۹۲.

۱۳۱۵ (۲). همان، ص ۱۰۴.

عدی بن حاتم طایی گفت: «ای امیر مؤمنان جز از روی دانش سخن نگفتی، جز به سوی حق فرانخواندی و جز به راه هدایت رهنمون نشدی». زید بن حصین طایی گفت: «شایسته است ما با یاران ظلم و تجاوز که در شمار مهاجران و انصار و تابعان نیکوکار نیستند مدارا کنیم».^{۱۳۱۶} ابو زبیب بن عوف ازدی گفت: «اگر ما به راه حق می‌رویم تو ما را هدایت کردی». یزید بن قیس ارحبی گفت: «ای امیر مؤمنان ما را ساز و برگ و نیروی بسیار و نیرومندی است بفرمای تا منادی تو مردم را به اردوگاه نخيله^{۱۳۱۷} فراخواند». زیاد بن نضر حارثی گفت: «ما را برای راهنمایی و کمک نزد این دشمن بفرست که اگر خداوند به خیر آنان اراده کرده باشد از تو، که در اسلام تقدّم داری و با محمد صلی الله علیه و اله خویشاوندی، روی برتابند و اگر توبه نکردند نپذیرفتند جز جنگ با ما را نخواستند، ما جنگ با آنان را بسیار آسان می‌دانیم». عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی گفت:

«ای امیر مؤمنان آنان برای فرار از مساوات و به علت مال دوستی و تنگ‌نظری در سلطنت

ص: ۲۱۴

خویش برپایه کینه‌ای که در وجودشان هست و دشمنی که در سینه‌هاشان هست و به علت ضرباتی که تو در گذشته به آنان زده‌ای و پدران و برادرانشان را کشته‌ای با ما می‌جنگند».^{۱۳۱۸}

بدین‌سان، خواص و برگزیدگانی از یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام که جز يك نفر بقیه یمنی بودند، آمادگی خود را برای دفاع از اسلام و امیر مؤمنان اعلام کردند. تأکید همه آنان بر این بود که معاویه و یاران وی جبهه باطل و کفر هستند و علی علیه السلام بر حق و اطاعت از او واجب است و این مبنی بر يك احساس و شعور دینی بود که موضع علی علیه السلام را برحق می‌دانستند.

علی علیه السلام به حارث الاعور بن عبد الله همدانی دستور داد تا مردم را برای حرکت به نخيله فراخواند.^{۱۳۱۹} سپس زیاد بن نضر حارثی و شریح بن هانی حارثی را با دوازده هزار نفر به مقابله معاویه فرستاد^{۱۳۲۰} تا مبادا وی وارد عراق شود و سه هزار نفر به فرماندهی معقل بن قیس ریاحی را طلیعه سپاه خویش قرار داد تا از راه موصل، نصیبین و رأس عین^{۱۳۲۱} به رقه رود.^{۱۳۲۲}

^{۱۳۱۶} (۳). همان، ص ۹۹.

^{۱۳۱۷} (۴). اردوگاه نظامی کوفه به طرف شام که دو میل با کوفه فاصله دارد» ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۹۴.

^{۱۳۱۸} (۱). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۱۰۲.

^{۱۳۱۹} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۲۹۴.

^{۱۳۲۰} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۵۶۴.

^{۱۳۲۱} (۴). این شهرها از شهرهای جزیره هستند و این منطقه بین دجله و فرات در همسایگی شام قرار دارد» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۱۳ (ذیل کلمه جزیره).

ابن عباس والی بصره نیز با مردم این شهر نزد علی علیه السلام به کوفه آمد. همراهان وی خالد بن معمر ذهلی سدوسی بر بکر بن وائل و عمرو بن مرحوم عبدی بر عبد القیس و صبرة بن شیمان ازدی بر ازد بصره و شریک بن اعور حارثی بر مردم عالیه و احنف بن قیس بر بنی تمیم بصره و ضبّه و رباب بودند.^{۱۳۳۳} شایان توجه است ضبّه و ازد بصره در پیکار جمل با ناکثین همکاری داشتند و بیشترین تلفات را در آن جنگ دادند، اما بر اثر مراجع علی علیه السلام و مدیریت ابن عباس از کار خود پشیمان شدند و به همراهی علی علیه السلام برخاستند.

هنگام حرکت علی علیه السلام عده‌ای از وی کناره‌گیری کردند، از آن جمله: حنظله بن ربیع تمیمی با ۲۳ نفر و عبد الله بن معتم عبسی با یازده نفر. چون علی علیه السلام از مکاتبه آنان با معاویه باخبر شد نزد معاویه فرار کردند، ولی با معاویه همراهی نکردند.^{۱۳۳۴} جریر بن عبد الله بجلی نیز با خاندان خود از قسر بجیله به قرقیسیاء^{۱۳۳۵} رفت. شایان توجه است از قبيله بجیله هفتصد نفر از شاخه احمس و

ص: ۲۱۵

نوزده نفر از قسر در صفین همراه علی علیه السلام بودند.^{۱۳۳۶} همچنین برخی کندیان کوفه از شاخه خمر بن عمرو و بنی الحارث بن عدی در آغاز خلافت حضرت علی علیه السلام از کوفه به شام رفتند. معاویه آنان را در شهرهای رها و نصیبین سکونت داد و زمین‌هایی به آنان واگذار کرد، ولی آنان همراه معاویه در صفین شرکت نکردند.^{۱۳۳۷}

امیر مؤمنان علی علیه السلام سپاه خود را براساس تقسیم‌بندی قبایل در کوفه به هفت لشکر تقسیم نمود و فرماندهان آن را تعیین کرد. سعد بن مسعود ثقفی را بر قیس و عبد القیس، معقل بن قیس یربوعی را بر تمیم و ضبّه و رباب و قریش و کنانه و بنی اسد، مخنف بن سلیم را بر ازد و بجیله و خثعم و انصار و خزاعه، حجر بن عدی کندی را برکنده و حضرموت و قضاعه و مهره، زیاد بن نضر را بر مذحج و اشعر، سعید بن قیس همدانی را بر همدان و حمیر و عدی بن حاتم طایی را بر طی قرار داد.^{۱۳۳۸} و مالک بن حبیب یربوعی را بر

^{۱۳۳۲} (۵). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص ۲۹۶.

^{۱۳۳۳} (۶). همان، ص ۲۹۵.

^{۱۳۳۴} (۷). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۹۷.

^{۱۳۳۵} (۸). قرقیسیاء از شهرهای جزیره و در کنار نهر خابور بود» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص ۳۲۸، (ذیل قرقیسیاء).

^{۱۳۳۶} (۱). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۶۰.

^{۱۳۳۷} (۲). هشام بن محمد کلی، جمهرة النسب، الجزء الأول، ص ۸۱.

^{۱۳۳۸} (۳). همان، ص ۱۱۷.

شرطه کوفه و عقبه بن عمرو انصاری را به جای خود بر کوفه قرار داد^{۱۳۲۹} و روز چهارشنبه پنجم شوال از نخیله به سوی صفین حرکت کرد.^{۱۳۳۰}

هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام با سپاهیان خود به کناره فرات در مقابل شهر رقه رسید، معاویه ابو الاعور عمرو بن سفیان سلمی را که بر مقدمه سپاهش بود به جنگ یاران علی علیه السلام بفرستاد.

امیر مؤمنان نیز هاشم بن عتبّه و مالک اشتر و زیاد بن نضر و شریح بن هانی را به مقابله وی فرستادند.

بین دو گروه جنگ سختی درگرفت تا این که شب فرارسید و ابو الاعور در تاریکی شب بازگشت.^{۱۳۳۱}

نقش یمنی‌ها در آزادسازی فرات

علی علیه السلام وقتی به صفین رسید معاویه بر کنار فرات در جایی هموار فرود آمده و تنها آبشخور فرات را تصرف کرده بود و ابو الاعور را فرستاد تا مانع آب برداشتن دیگران شود. عراقی‌ها که تشنه مانده بودند از علی علیه السلام خواستند تا آبگاه را به جنگ بازگیرد.^{۱۳۳۲} امیر مؤمنان صعصعه بن صوحان عبدی را نزد معاویه فرستاد و از وی خواست تا آبشخور را بازگذارد، ولی ولید بن عقبه و عبد الله بن ابی سرح و سلیل بن عمرو سکونی کندی معاویه را به ادامه جلوگیری از آب تشویق کردند. وی نیز گفت: «رای درست همین است» و صعصعه را با پاسخ منفی بازگردانید.

ص: ۲۱۶

عمرو بن عاص و معزی بن اقبل همدانی که مردی پارسا بود، معاویه را از این کار بازداشتند، ولی او از لجاجت باز نایستاد و معزی در تاریکی شب به علی علیه السلام پیوست.^{۱۳۳۳} امیر مؤمنان علیه السلام نیز مالک بن حارث و اشعث بن قیس کندی را به جنگ شامی‌ها فرستاد تا آبشخور را بازپس گیرند. اگرچه اشعث به علت رقابت و حسادت و دشمنی با مالک درصدد کسب افتخار گشودن آبراه برای خود بود؛ زیرا هنوز طعم تلخ شکست اشعث و پدرش قیس بن معدی کرب از مذحج در مذاق او بود؛ به همین سبب او با غرور و

^{۱۳۲۹} (۴). همان، ص ۱۲۱.

^{۱۳۳۰} (۵). همان، ص ۱۳۱.

^{۱۳۳۱} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثالث، ص ۵۶۶.

^{۱۳۳۲} (۷). همان، ص ۵۶۶.

^{۱۳۳۳} (۱). همان، ص ۱۶۴.

تعصّب قبیله‌ای به پرچمدار خود گفت: «تو را به خدا بشتاب که نخعیان بهتر از کندیان نباشند».^{۱۳۳۴} ولی خلاف انتظار او مالک هم در آزادسازی آبشخور سهیم گردید^{۱۳۳۵} و این افتخار تنها نصیب او نشد.

علی علیه السلام پس از آزادسازی آبراه فرات، برخلاف اقدام زشت و بی‌شرمانه معاویه، با سماحت و بزرگواری به یارانش دستور داد تا مانع آب برداشتن شامیان نشوند. جنگ بر سر آبشخور فرات به فرماندهی مالک اشتر از شیعیان پرحرارت و اشعث بن قیس سمبل عصیبت قبیله‌ای، از نخبگان سپاه مولا علیه السلام به نفع جبهه علی علیه السلام خاتمه یافت، ولی جبهه معاویه برخلاف تحریکات دو نفر از سرسخت‌ترین دشمنان قریشی و یک نفر از دشمنان یمنی علی علیه السلام به فرماندهی یکی از سرداران نزاری معاویه یعنی ابو الاعور شکست خورد. در این جا روشن می‌گردد از نظرگاه قبیله‌ای در هر دو گروه یمنی و نزاری کسانی هستند که به دوستی و دشمنی علی علیه السلام زبانزدند، ولی یمنی‌ها در همراهی و همکاری با علی علیه السلام برتری دارند.

علی علیه السلام پس از تصرف فرات دو نفر از یاران یمنی و یک تن از اصحاب مضرى خود به نام‌های عمرو بن محسن انصاری و سعید بن قیس همدانی و شبت بن ربیع تمیمی را نزد معاویه فرستاد تا او را به فرمانبرداری و پیوستن به جماعت مسلمانان دعوت کنند ولی معاویه با خشونت گفت:

«از نزد من دور شوید که میان من و شما جز شمشیر نخواهد بود».^{۱۳۳۶}

در سراسر ماه ذی حجه روزی یک یا دو بار سواران و پیادگان دو طرف به طوری که تمام سپاه با یکدیگر درگیر نشوند باهم می‌جنگیدند. این پیکارهای پراکنده را شش نفر از سرداران یمنی و سه نفر نزاری علی علیه السلام و چهار نفر سرداران مضرى و سه نفر یمنی معاویه^{۱۳۳۷} فرماندهی می‌کردند.

با فرارسیدن ماه محرم، هواداران دو طرف درخواست کردند تا از خونریزی دست بدارند.

سرانجام علی علیه السلام و معاویه توافق کردند که تا آخر ماه محرم جنگ نکنند و رسولان به امید صلح

ص: ۲۱۷

^{۱۳۳۴} (۲) همان، ص ۱۸۰.

^{۱۳۳۵} (۳) ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۱۰۶.

^{۱۳۳۶} (۴) نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۱۸۸.

^{۱۳۳۷} (۵) همان، ص ۱۹۵.

بین دو گروه رفت و آمد کردند. علی علیه السّلام دو نفر از یاران یمنی و دو تن نزاری خود را نزد معاویه فرستاد^{۱۳۳۸} و او را به قرآن و اتّحاد کلمه دعوت کرد، ولی معاویه از آنان تسلیم قاتلان عثمان و تعیین خلافت به شورا را خواستار شد.^{۱۳۳۹}

معاویه نیز شرحبیل بن سمط کندی و حبیب بن مسلمه فهّری و معن بن یزید سلمی را نزد علی علیه السّلام فرستاد. آنان از علی علیه السّلام خواهان تحویل قاتلان عثمان و کناره‌گیری از خلافت شدند.

امیر مؤمنان علی علیه السّلام در پاسخ شرحبیل گفت: «از شما در تعجّب هستم که پیرو کسی شده‌اید که نه سابقه‌ای در دین دارد و نه سلف راستینی در اسلام دارد، آزادشده پسر آزادشده و حزبی از احزاب که او و پدرش پیوسته دشمن خدا و رسول و مسلمانان بودند تا با بی‌میلی اسلام آوردند.

چگونه به سوی او رفتید و فرمانبردار او شدید، چرا خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله خود را رها کردید در حالی که شما را حق نیست که آنان را ترک کنید و با آنان مخالفت نمایید».^{۱۳۴۰} سرانجام نمایندگان معاویه بازگشتند و مذاکرات بدون نتیجه خاتمه یافت.

صف‌بندی یمنی‌ها در صفین

پس از اتمام حجّت امیر مؤمنان با معاویه، در غروب آفتاب روز آخر ماه محرّم علی علیه السّلام به معاویه اعلان جنگ کرد و سپاه خود را آرایش داد و فرماندهان آن را تعیین کرد. پرچم بزرگ را به هاشم بن عتبّه زهری داد و عمّار بن یاسر را بر سواران، عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی را بر پیادگان، اشعث بن قیس کندی را بر سواران جناح راست و عبد الله بن عباس را بر سواران جناح چپ، سلیمان بن صرد خزاعی را به فرماندهی پیادگان جناح راست و حارث بن مرّه عبدی را بر پیادگان جناح چپ قرار داد و مضریان کوفه و بصره را بر قلب و یمنی‌ها را در جناح راست و ربیعّه را در جناح چپ سپاه خود قرار داد و پرچم‌های قبایل را به بزرگان آنان سپرد. عبد الله بن عباس هاشمی را به سرداری قریش و بنی اسد و کنانه، حجر بن عدی را برکنده، حنین بن منذر را بر بکریان بصره، احنف بن قیس را بر تمیم بصره، عمرو بن حمق خزاعی را بر خزاعه، جاریة بن قدامه سعدی را بر سعد و رباب بصره، اعین بن ضبیعه را بر بنی عمرو و بنی حنظله از تمیم بصره، خالد بن معمر سدوسی را بر ذهل بصره، حرث بن جابر حنفی را بر لهازم بصره، عمرو بن حنظله را بر عبد القیس بصره، حارث بن نوفل هاشمی را بر قریش بصره، قبیصة بن شدّاد هلالی را بر قیس بصره، نعیم بن هبیره را بر بکر کوفه، رفاعه بن شدّاد را بر بجیله، یزید بن رویم شیبانی را بر

۱۳۳۸ (۱). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳.

۱۳۳۹ (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص ۳۰۲.

۱۳۴۰ (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۴.

ذهل کوفه، عدی بن حاتم طایی را بر قضاعه و طی، عمیر بن عطار را بر تمیم کوفه، جندب بن زهیر غامدی ازدی را بر ازد، شبت بن ربعی را بر عمرو و حنظله از بنی تمیم کوفه، سعید بن قیس همدانی را بر همدان، عبد الله بن حجل عجلی را بر لهازم کوفه، طفیل بن ابا صریمه تمیمی را بر سعد و رباب از تمیم کوفه، مالک حارث نخعی را بر مذحج، صعصعة بن صوحان عبدی را بر عبد القیس کوفه، عبد الله بن طفیل بگائی مضری را بر قیس کوفه، قاسم بن حنظله جهنی قضاعی را بر قبایل پراکنده و دوردست گمارد.^{۱۳۴۱}

معاویه نیز لشکر خود را آراست و پرچم کل را به عبد الرحمان بن خالد بن ولید مخزومی داد و عبید الله بن عمر را بر کل سواران، مسلم بن عقبه مزی را بر پیادگان، عبد الله بن عمرو بن عاص را بر جناح راست سپاه، حبیب بن مسلمه فهری را بر جناح چپ سپاه، ضحاک بن قیس فهری را بر دمشقها که در قلب سپاه بودند، سمیع بن ناکور ذو الکلاع حمیری را بر سواران حمصیها که در جناح راست سپاه بودند، ذو ظلم حوشب بن طخمه حمیری را بر پیاده نظام حمصیها، زفر بن حارث کلابی را از قیس بن عیلان بر مردم قسری که در جناح راست بودند، ابو الاعور سفیان عمرو سلمی را بر سواران اردن که در جناح چپ بودند، مسلمة بن مخلد انصاری را بر سواران فلسطین، حارث بن خالد ازدی را بر پیادگان فلسطین که در پهلو چپ بودند، طریف بن حابس الهانی را بر پیادگان بنی قیس، عبد الرحمان بن قیس قینی قضاعی را بر پیادگان اردن، همّام بن قبیصه نمیری را از قیس بن عیلان بر پیادگان قیس دمشق، بلال بن ابی هبیره ازدی و حاتم بن معتمر باهلی را بر قیس و ایاد حمص، حابس بن سعد طایی را بر پیادگان میمنه، حسان بن بحدل کلبی قضاعی را بر قضاعه دمشق، حبیب بن دلجة قینی را بر قضاعه اردن، شریک کنانی را بر کنانه فلسطین، مخارق بن حارث زبیدی را بر مذحج اردن، ناتل بن قیس جذامی را بر لحم و جذام^{۱۳۴۲} فلسطین، حمزة بن مالک همدانی را بر همدان اردن، حمل بن عبد الله خثعمی را بر خثعم، یزید بن حارث را بر غسان اردن و قعقاع بن ابرهه کلاعی حمیری را بر قبایل دوردست تعیین کرد.^{۱۳۴۳}

بدین سان، فهرست فرماندهان دو جبهه عراق و شام بر ما روشن می‌سازد:

۱- در انتخاب فرماندهان علاوه بر ملاک قبیله، معیار منطقه‌ای شامل کوفی، بصری، حمصی،

^{۱۳۴۱} (۱). نصر بن مزاحم منقری، پیشین، ص ۲۰۶. شایان توجه است طبری و بلاذری اسامی فرماندهان را کامل نیاورده‌اند و لیست دینوری و خلیفة بن ختیط با لیست نصر یکسان است، مگر تفاوت ضبط در دو نام: یکی یزید بن روم و دیگر عمرو بن جبلة عبدی؛ به‌جای عمرو بن حنظله عبدی آمده است «ر. ک: ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۱۲؛ خلیفة بن ختیط، پیشین، ص ۱۴۶».

^{۱۳۴۲} (۲). لحم و جذام فرزندان عدی بن حارث بن مزة بن ادد بن زید بن یشجب عریب بن زید بن کهلان بن سبا هستند. سکونت‌گاه لحم بین مصر و شام، حوالی عریش و جذام در حوالی ایله در خلیج عقبه بود «ر. ک: ابن حزم، پیشین، ص ۴۲۰-۴۲۴».

^{۱۳۴۳} (۳). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۲۰۷.

اردنی، فلسطینی و دمشقی مورد توجه بوده است و همچنان که گفته شد برای اولین بار در پیکار جمل شاهد رودررویی ازد بصره با ازد کوفه هستیم.

۲- از ۳۱ نفر فرماندهی که علی علیه السلام بر سپاه خود تعیین کرد هیجده نفر نزاری و سیزده نفر یمنی هستند و از هفت فرمانده قسمت‌های سپاه، چهار نفر یمنی و سه نفر نزاری بودند.

۳- از ۲۷ نفر فرمانده سپاه معاویه، یازده نفر نزاری و شانزده نفر یمنی بودند.

نمودار ۳: بافت قبیله‌ای فرماندهان پیکار صفین

۴- تحلیل آماری در این زمینه نشان می‌دهد ۵۸٪ فرماندهان سپاه علی علیه السلام نزاری و ۴۲٪ بقیه یمنی هستند و ۵۹٪ فرماندهان سپاه معاویه یمنی و ۴۱٪ بقیه نزاری هستند. برخلاف این رقم، معاویه مضری‌ها را برتری می‌داد تا جایی که اعتراض یمنی‌ها را برانگیخت.^{۱۳۴۴}

در صورتی که این رقم را بر کل نیروهای دو طرف بسط دهیم روشن می‌گردد شکل‌گیری دو جبهه شام و عراق براساس نزاع قبیله‌ای نمی‌تواند باشد، به‌ویژه این که در معارك جنگ، افراد هر قبیله از شام و عراق با یکدیگر می‌جنگیدند^{۱۳۴۵} و همدیگر را به کام مرگ می‌بردند. البته این بدین معنا نیست که ما بخواهیم نقش نظام قبیله‌ای پدرسالاری و نیروی عصبیتی را، که در خون جامعه عرب آن روزگار بوده است، نادیده بگیریم.

هنگامی که شامی‌ها و عراقی‌ها در برابر هم قرار گرفتند و جای‌گاه خود را برای جنگ تعیین کردند معاویه در مقابل ربیع که در سمت چپ سپاه عراق بودند حمیر شام و در برابر کنده عراق، سکا و سکون شام و در مقابل همدان عراق، ازد و بجیله شام و در مقابل مذحج عراق، عک و در برابر تمیم عراق، هوازن و غطفان و بنی سلیم را قرار داد.^{۱۳۴۶} علی علیه السلام نیز طول شب را به

^{۱۳۴۴} (۱). همان، ص ۴۲۴.

^{۱۳۴۵} (۲). همان، ص ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۳۱۲.

^{۱۳۴۶} (۳). همان، ص ۲۲۷.

آماده ساختن سپاه خود گذارند و چون صبح شد پیشروی کرد و نام قبایل شام را پرسید و دستور داد هر يك از قبایل عراقی به مقابله همتای شامی خود برود و چون از بجيله جز چند نفر در میان شامیان کسی حضور نداشت آنان را مقابل لخم قرار داد.^{۱۳۴۷}

نقش یمنی‌ها در معارك جنگ

ما در این جا ناگزیریم گزارش کوتاهی از ده روز پیکار صقین در آغازین روزهای ماه صفر را نه به قصد داستان‌سرایی، بلکه برای تبیین بهتر نقش قبایل یمنی در این پیکار بیاوریم تا ما را به فهم بهتر موضوع کمک نماید.

علی علیه السلام صبح روز چهارشنبه، اول صفر، مالک بن حارث اشتر را به نزد سپاه معاویه فرستاد که حبيب بن مسلمه فهري به مقابل وی آمد و در تمام روز جنگ سختی کردند و سپس بازگشتند.^{۱۳۴۸} روز پنج‌شنبه، دوم صفر، علی علیه السلام هاشم بن عتبه زهري را در برابر ابو الاعور سفیان عمرو سلمی فرستاد. آن دو تمام روز را در مقابل هم پایداری کردند، آن‌گاه به اردوگاه خود بازگشتند. روز جمعه، سوم صفر، علی علیه السلام عمّار بن یاسر را با عده‌ای از مهاجران و انصار و جنگجویان بدری به مقابل عمرو بن عاص فرستاد. آن دو به سختی جنگیدند و پایمردی کردند، ولی با حمله عمّار و زیاد بن نضر حارثی به عمرو بن عاص و یارانش، وی فرار کرد. روز شنبه، چهارم صفر، علی علیه السلام محمّد بن حنفیه را به مقابله عبید الله بن عمر بن خطاب فرستاد. هردو پیکار سختی کردند تا این‌که عبید الله از محمّد تقاضای نبرد تن‌به‌تن کرد، ولی علی علیه السلام به مقابل وی شتافت و عبید الله فرار کرد و دو طرف به اردوگاه خود بازگشتند.^{۱۳۴۹} روز يك‌شنبه، پنجم صفر، ابن عباس به مقابل ولید بن عقبه آمد و هردو نبرد سختی کردند. هنگامی که ولید به بنی عبد المطلب ناسزا گفت وی او را به هم‌وردی طلبید، ولی ولید خودداری کرد، اما ابن عباس جنگ سختی کرد^{۱۳۵۰} تا این‌که دو سپاه نزدیک ظهر بازگشتند. در این روز شمر بن ابرهه بن صباح حمیری با گروهی از قاریان شام به علی علیه السلام پیوست و این موجب سستی یاران معاویه و عمرو بن عاص شد.^{۱۳۵۱}

روز دوشنبه، ششم صفر، سعید بن قیس همدانی بزرگ همدان به مقابله ذو الکلاع حمیری بزرگ حمیر آمد. دو سردار یمنی تا پایان آن روز به سختی جنگیدند و عده‌ای کشته شدند و سپس بازگشتند.^{۱۳۵۲}

^{۱۳۴۷} (۱). همان، ص ۲۲۹.

^{۱۳۴۸} (۲). محمّد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۷.

^{۱۳۴۹} (۳). همان، ص ۸.

^{۱۳۵۰} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۰۵.

^{۱۳۵۱} (۵). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۲۲۲.

^{۱۳۵۲} (۶). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص ۳۸۹.

روز سه‌شنبه، هفتم صفر، علی علیه السلام مالک اشتر را به مقابله حبیب بن مسلمه فهري فرستاد.^{۱۳۵۳} در این روز آوردگاه صفین شاهد یکی از هولناک‌ترین معرکه‌های خود بود. در همین روز حجر بن یزید کندی از یاران معاویه، حجر بن عدی کندی (پسر عم خود) را به مبارزه طلبید. در این هنگام مردی از بنی اسد از یاران معاویه حجر بن عدی را زخمی کرد. یاران وی به حجر بن یزید حمله بردند. وی فرار کرد و در حین فرار حکم بن ازهر حمیری از یاران علی علیه السلام را بکشت در حالی که خود را جوانی از اشراف یمن معرفی کرد. در این میان، رفاعه بن ظالم حمیری از یاران علی علیه السلام در حالی که خود را فرزند پادشاه نامدار از دودمان شهریاران والائزاد حمیر معرفی می‌کرد بر حجر بن یزید حمله برد و وی را «حجر شتر» خواند و او را بکشت.^{۱۳۵۴}

بدین سان، می‌بینیم که نه تنها افراد سه قبیله بلندآوازه یمنی که خود را از شهریاران والائزاد می‌دانستند در برابر هم شمشیر می‌کشند، بلکه حمیری‌های شام و عراقی به پشتیبانی یکی از دو جبهه با یکدیگر می‌جنگیدند و همدیگر را به کام مرگ می‌بردند. آیا این نشان از تفاوت نظرگاه دینی و معرفتی به‌جای نظام پادشاهی موروثی و تعصب قبیله‌ای نیست؟

پیکار روز چهارشنبه، هشتم صفر: امیر مؤمنان علی علیه السلام در شامگاه روز سه‌شنبه در میان یاران خود خطبه‌ای خواند و گفت: «ان شاء الله فردا با این قوم رویاروی می‌شوید، امشب نماز بسیار بخوانید و از خداوند صبر و پیروزی بخواهید».^{۱۳۵۵} علی علیه السلام در طول شب مردم را برای پیکار آماده ساخت و پرچم‌ها را بست و به شامیان پیغام فرستاد فردا صبح به پیکار آیند. شامیان در لشکرگاه خود ولوله‌ای برپا کردند و اطراف معاویه گرد آمدند، وی نیز لشکریان خود را آراست و فرماندهان را تعیین کرد.^{۱۳۵۶}

صبح روز چهارشنبه علی علیه السلام با مهاجران و انصار بدری و غیربدری و یاران خود از ربیع و همدان به شامی‌ها حمله برد.^{۱۳۵۷} عمرو بن عاص به مقابله آمد. دو گروه تمام روز به سختی جنگیدند و کشته‌های بسیار دادند و هنگام شب از یکدیگر جدا شدند.^{۱۳۵۸}

^{۱۳۵۳} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۰۵.

^{۱۳۵۴} (۲). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۲۴۴.

^{۱۳۵۵} (۳). همان، ص ۲۲۵.

^{۱۳۵۶} (۴). همان، ص ۲۲۶.

^{۱۳۵۷} (۵). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص ۳۸۹.

^{۱۳۵۸} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۰.

نبرد روز پنج‌شنبه، نهم صفر: امیر مؤمنان علی علیه السلام صبحگاه روز پنج‌شنبه به همراهی سران سپاه خویش در حالی که انصار و مردمی از خزاعه و کنانه وی را همراهی می‌کردند به دشمن حمله برد.

عبدالله بن بدیل خزاعی به یاران خود گفت: «بدانید که معاویه ادعای چیزی را می‌کند که شایستگی

ص: ۲۲۲

آن را ندارد و با کسی ستیزه می‌کند که همسنگ وی نیست. شما پیرو نور پروردگار خود هستید و برهان آشکار دارید. با این یاغی‌های ستم‌پیشه پیکار کنید و از آنان بیم نکنید. يك بار همراه رسول الله صلی الله علیه و اله با آنها جنگیده‌ام و این بار دوم است که با آنان می‌جنگم».^{۱۳۵۹} عبدالله همراه یاران خود و گروهی از قاریان در جناح راست نبرد سختی کردند. در این هنگام معاویه حبیب بن مسلمه را که بر جناح چپ سپاه بود مأمور حمله به جناح راست سپاه عراق که یمنی‌ها بودند کرد. حبیب به آنان حمله برد و عراقی‌ها به اندازه يك میل عقب نشستند، به طوری که همراه عبدالله تنها حدود یکصد نفر از قاریان باقی ماندند. علی علیه السلام به سهل بن حنیف انصاری دستور داد با مردم مدینه به شامی‌ها حمله کند، ولی سواران شامی به شدت حمله کردند و دامنه عقب‌نشینی به قرارگاه امیر مؤمنان رسید. مضرى‌ها نیز که در جناح چپ سپاه علی علیه السلام بودند عقب نشستند، ولی ربیعه پایداری کردند.^{۱۳۶۰}

در این هنگام شهسوار اسلام علی علیه السلام خود پا در میدان گذاشت و با پسران خود به جناح چپ رفت و مالك اشتر را به جناح راست فرستاد تا فراریان را بازگرداند. مالك نزد آنان رفت و گفت: «ای مردم، من اشتر هستم نزد من فراز آید، این قوم شما را جز برای دینتان نمی‌کوبند تا انوار سنت را خاموش و شراره بدعت را زنده کنند. پس ای بندگان خدا، خون خود را فدای دینتان کنید؛ زیرا فرار جز از دست دادن عزت شما و دستیابی آنان بر غنیمت و ذلت و ننگ در دنیا و آخرت و خشم و عذاب دردناک خدا بر شما چیزی نخواهد داشت».^{۱۳۶۱} سخنان مالك اشتر که حاکی از يك احساس عمیق مذهبی و معرفت دینی و دشمن‌شناسی بود در مذحجی‌ها شور و هیجان گسترده‌ای ایجاد کرد و آنان دور مالك جمع شدند و به شامی‌ها حمله کردند و آنان را عقب راندند، به طوری که معاویه اسبی خواست تا فرار کند.^{۱۳۶۲}

مالك اشتر و همدانی‌ها

^{۱۳۵۹} (۱) همان، ص ۱۱.

^{۱۳۶۰} (۲) نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۲۴۹.

^{۱۳۶۱} (۳) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۳.

^{۱۳۶۲} (۴) همان، ص ۱۷.

هنگام حمله اشتر و مذحجی‌ها به شامی‌ها که از قبایل عکّ، جذام، لخم و اشعر بودند، هشتصد نفر از جوانان همدان وی را همراهی کردند. آنان چنان سخت در برابر عکّی‌ها پای فشردند که ۱۸۰ نفر از آنها کشته شدند. از این شمار یازده نفرشان از مهتران همدان از جمله کرب بن شریح و پنج برادرش بودند.^{۱۳۶۳} ایستادگی و فداکاری مذحجی‌ها و همدانیان در برابر شامیان چنان بود که عکّی‌ها با ذلت و خواری از در الحاح درآمدند و منادی آنان فریاد زد:

ص: ۲۲۳

«ای مذحجی‌ها خدا را، خدا را درباره عکّ و جذام، آیا حرمت خویشاوندی را به یاد نمی‌آرید؟»

لخم ارجمند و اشعریان و دودمان ذی حمام همه را نابود کردید». سرانجام چون شب فرارسید شامی‌ها بازگشتند.^{۱۳۶۴} بدین‌سان، مذحجی‌ها و همدانیان با مقاومت خود یکی از هولناک‌ترین معارك نبرد صفین را با پیروزی رقم زدند و افتخار بزرگی را در تاریخ تشیع برای خود ثبت کردند. این موفقیت در جبهه علی علیه السلام مرهون فداکاری و از جان‌گذشتگی افرادی همچون زیاد بن نضر حارثی و سعید بن قیس همدانی و کرب بن شریح همدانی و یزید بن قیس ارحبی بود که یکی پس از دیگری پرچم خود را برافراشتند و به سختی پایداری کردند. مالک اشتر درباره آنان گفت:

«به خدا قسم این است پایداری زیبا و کردار بزرگوارانه»^{۱۳۶۵} و درباره فداکاری قبایل آنان گفت:

«همدان و مذحج را این جنگ کافی است، قومی که چون فراخوانده شوند همگی فراز آیند».^{۱۳۶۶}

البته نباید گمان کرد تنها مدافعان سرسخت و مقاوم علی علیه السلام قبایل مذحج و همدان بودند، بلکه قبیله ربیع و خزاعه نیز از قبایل مدافع علی علیه السلام بودند، بدان‌گونه که عبد الله بن بدیل به همراهی عمرو بن حمق و سلیمان بن صد خزاعی در برابر عمرو عاص و یمنی‌های شام سخت پایمردی کردند. عمرو بن عاص با گروهی از یمنی‌های سپاه شام به مقابله آنان آمد و گفت:

«گرامی باد گروه پاك یمنی، بکوشید تا خونخواهان عثمان باشید. خبری ناگوار به من رسید که علی علیه السلام پسر عقیان را کشته است». عمرو بن حمق به عبد الله بن بدیل گفت: «مرا با این مرد واگذارید؛ زیرا اینان قوم من هستند» و به آنان حمله کرد.^{۱۳۶۷} ذو ظلم حوشب بن طخمه حمیری خواجه یمنی‌های شام به

^{۱۳۶۳} (۵). همان، ص ۱۴.

^{۱۳۶۴} (۱). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۰۲ و ۴۳۴.

^{۱۳۶۵} (۲). همان، ص ۲۵۴.

^{۱۳۶۶} (۳). همان، ص ۴۰۴.

^{۱۳۶۷} (۴). همان، ص ۳۹۹.

مقابل وی آمد، در حالی که پرچمدار وی رجز می‌خواند: «ما یمانی هستیم و حوشب از ماست، ای ذو ظلمیم چه کسی از چنگ ما تواند گریخت. ریسمان پیوستگی شما عراقی‌ها گسیخته؛ زیرا علی علیه السلام را در میان خود دوست می‌دارید. او قاتل عثمان است و گناهکاران در میان شما هستند». سلیمان بن سرد با یارانش بدو حمله برد و رجز می‌خواند: «ای قبیله‌ای که به حرکت درآمده‌اید، بدانید ما را از ذو ظلمیم هراسی به دل نیست؛ زیرا در میان ما پهلوان کارآموده‌ای مثل ابن بدیل وجود دارد که همچون شیری خشمگین است. علی علیه السلام که دوستدار اویم نزد ماست و ما پدر و مادر خود را فدای او می‌کنیم».

سرانجام دو گروه به هم درآویختند و حوشب کشته شد.^{۱۳۶۸} عبد الله بن بدیل در پی کشتن معاویه بود و قرارگاه وی را می‌جست، همین که نزدیک او رسید، معاویه فریاد زد: وی را

ص: ۲۲۴

زیر باران سنگ بگیرید. شامیان نیز به او سنگ پرتاب کردند تا عبد الله را کشتند^{۱۳۶۹} و از کشته شدن او خوشحال شدند.^{۱۳۷۰}

عاقبت جناح چپ عراق

هنگامی که ربیعہ عقب نشستند علی علیه السلام همراه دو فرزندش به جناح چپ لشکر خود آمد و با بانگ بلند گفت: «این پرچم‌های کدام قبیله است؟»، گفتند: «پرچم‌های ربیعہ است». علی علیه السلام گفت: «این پرچم‌های خداوند است، خداوند صاحبان آنها را محفوظ و شکیبیا و قدم‌هایشان را پایدار بدارد». ربیعہ در برابر جناح راست لشکر معاویه به فرماندهی ذو الکلاع حمیری به سختی پیکار می‌کردند. زیاد بن خصفه تیمی نیز عبد القیس را به کمک آنان برد و چنان حمله‌ای کردند که ذو الکلاع به دست مردی به نام خندف از بکر بن وائل کشته شد.^{۱۳۷۱} عبید الله بن عمر که چهار هزار نفر از قاریان شام با وی بودند می‌گفت: «ای شامی‌ها، این قبیله عراقی یاران علی بن ابی طالب علیه السلام و قاتل عثمان هستند، اگر آنان را هزیمت دهید، انتقام خون عثمان را گرفته‌اید و علی علیه السلام و عراقی‌ها نابود می‌شوند». شامی‌ها در برابر ربیعہ به سختی پایداری می‌کردند. در برابر آنان بکریان و عبد القیس به سختی بجنگیدند تا عبید الله بن عمر کشته شد.^{۱۳۷۲}

^{۱۳۶۸} (۵). همان، ص ۴۰۰.

^{۱۳۶۹} (۱). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۱۷.

^{۱۳۷۰} (۲). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۰۱.

^{۱۳۷۱} (۳). همان، ص ۲۹۷.

^{۱۳۷۲} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۴.

ربیعہ سخت پایداری کردند و همراه علی علیه السلام به پیشروی ادامه دادند تا به سراپرده معاویہ رسیدند. پیکار چنان سخت شد که علی علیه السلام پنج زخم در سر و صورت خود برداشت.^{۱۳۷۳} معاویہ چون ربیعہ را همراه علی علیه السلام دید گفت: «نگفتم ربیعہ با لشکرهاش چون کوه که از جای بجنبد پیش می‌تازند». سپس وی رو به گریز نهاد و به یکی از پناهگاه‌های لشکر شام رفت. نزد خالد بن معمر سدوسی بزرگ ربیعہ پیغام فرستاد: «تو امروز پیروز شدی، ولی اگر این پیروزی را ناتمام گذاری فرمانروایی خراسان از آن تو باشد». خالد بدین وعده طمع بست و پیکار را ادامه نداد.^{۱۳۷۴} بدین سان، معاویہ با خیانت یکی از نخبگان قبیلہ‌ای ربیعہ از مرگ نجات یافت و وعده مقام و ریاست خالد را فریب داد و شاهد شیرین پیروزی را برای علی علیه السلام به تلخ‌کامی تبدیل کرد.

ص: ۲۲۵

شهادت عمّار بن یاسر

در روز پنج‌شنبه عمّار بن یاسر همراه گروهی از مهاجران و انصار^{۱۳۷۵} و قاریان به شامیان حمله برد و گفت: «ای مردم، به سوی خونخواهان عثمان برویم که گمان دارند که او را به ستم کشته‌اند. به خدا وی به خویشتن ستم کرد و برخلاف قرآن حکمرانی کرد.»^{۱۳۷۶} به خدا اینان خون عثمان را نمی‌خواهند، بلکه این قوم دنیا را می‌خواهند. اینان در اسلام سابقه‌ای ندارند که شایسته حکومت و پیروی باشند، پیروان خود را فریب داده که پیشوای ما به ستم کشته شد تا شاهان سرکش شوند». سپس عمّار به عمرو بن عاص نزدیک شد و گفت: «ای عمرو، دین خود را در مقابل مصر فروخته‌ای، لعنت بر تو که همیشه برای اسلام، انحراف می‌خواستی.»^{۱۳۷۷} عمّار در یکی دیگر از ملاقات‌های خود با عمرو بن عاص به وی گفت: «آیا نمی‌دانی که رسول الله صلی الله علیه و اله درباره علی علیه السلام گفت: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» و من دوستدار خدا و رسول او و پس از وی دوستدار علی علیه السلام هستم؟»^{۱۳۷۸}

^{۱۳۷۳} (۵). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۲۶.

^{۱۳۷۴} (۶). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۰۶؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص ۵۰.

^{۱۳۷۵} (۱). یعقوبی می‌نویسد: در صقین هفتاد بدری و هفتصد نفر از اصحاب بیعت رضوان و از دیگر مهاجران و انصار چهارصد نفر همراه علی علیه السلام بودند و از انصار جز نعمان بن بشیر و مسلمة بن مخلد کسی همراه معاویہ نبود» ر. ک: تاریخ، جلد دوم، ص ۸۹.

خلیفه بن خیط از قول عبد الرحمان ابزی که در صقین حضور داشت می‌نویسد: هشتصد نفر از اصحاب بیعت رضوان همراه علی علیه السلام بودند» ر. ک: تاریخ، ص ۱۴۸.

^{۱۳۷۶} (۲). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۲۶.

^{۱۳۷۷} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۷.

^{۱۳۷۸} (۴). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۳۸.

عَمَّار به همراهی هاشم بن عتبّه بر شامی‌ها حمله برق‌آسایی برد و به یارانش گفت: «یاران امروز محمّد صلی الله علیه و اله و دوستان وی را دیدار می‌کنم. به خدا اگر ما را تا نخلستان‌های هجر برانند می‌دانیم که برحق هستیم و آنان باطل هستند، مرگ زیر نیزه است و بهشت زیر شمشیرهاست».

سپس به پرچم عمرو بن عاص نگرست و گفت: «به خدا سوگند، این همان پرچمی است که من در سه پیکار در برابر آن جنگیده‌ام».^{۱۳۷۹} عَمَّار برخلاف فرتوتی و کهولت، که ۹۳ سال داشت، همچون جوانی خروشان و پرشور و سرشار از عشق به قرآن و علی علیه السّلام رجز می‌خواند:

ثمّ ضربناکم علی تأویلہ

نحن ضربناکم علی تنزیله

ما شما را بر سر فرود آمدن قرآن زدیم و امروز بر سر تأویل آن می‌زنیم؛ ضربتی می‌زنیم که سرها را براندازد و دوست از دوست خود بازماند تا حق به مسیر خود بازگردد.^{۱۳۸۰}

عَمَّار همچنان می‌جنگید تا ابو الغادیه جهنی او را به شهادت رساند.^{۱۳۸۱} قتل عَمَّار یاسر موجب

ص: ۲۲۶

تزلزل سپاه دشمن گردید؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و اله کشندگان عَمَّار را گروه سرکش معرفی کرده بود.

عمرو بن عاص به معاویه گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و اله به عَمَّار فرمود: انما تقتلك الفئة الباغية». معاویه وی را از بازگفتن حدیث رسول الله صلی الله علیه و اله بازداشت و گفت: «قاتل عَمَّار کسی است که وی را به جنگ آورد».^{۱۳۸۲} پس از کشته شدن عَمَّار امیر مؤمنان علی علیه السّلام بر سر جسد آغشته به خون وی ایستاد و گفت: «هر مردی که مصیبت عَمَّار بر او گران نباشد هدایت نشده است؛ خدایا، رحمت کن عَمَّار

^{۱۳۷۹} (۵). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۱۷.

^{۱۳۸۰} (۶). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۱۰؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۱۵۶.

^{۱۳۸۱} (۷). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۱۱؛ ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الخامس، ص ۲۶۷.

^{۱۳۸۲} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۱۷؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۴۴؛ محمّد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۷. درباره حدیث رسول الله صلی الله علیه و اله ر. ک: ابن هشام، پیشین، القسم الأول، ص ۴۹۷.

را، روزی که برانگیخته شود و روزی که از او سؤال شود. بهشت بر او گوارا باد! او کشته شد در حالی که با حق بود و حق با او بود و همیشه حق با او خواهد بود، کشنده و سرزنش‌گر عمار در دوزخ است».^{۱۳۸۳}

پس از شهادت عمار، هاشم بن عتبّه با گروهی از قاریان جنگ سختی کرد و به یارانش گفت:

«از پایداری اینان نهراسید، به خدا آنچه از آنان می‌بینید جز تعصب عربی نیست که زیر پرچم‌های‌شان ایستادگی می‌کنند، بی‌گمان آنان همه گمراه هستند و شما برحق هستید، شکیباً باشید و پایمردی کنید و گردهم آید تا به آرامی به سوی دشمن رویم». در این حال، نوجوانی که از تبلیغات سوء معاویه علیه علی عظیمه السلام در شام فریب خورده بود در برابر هاشم مرقال گفت: «من فرزند سرور شاهان غسان هستم و به دین عثمان گرویده‌ام، خویشاوندان ما آنچه را اتفاق افتاد به ما خبر دادند که علی علیه السلام پسر عقیان را کشته است». هاشم گفت: «از خدا بترس که نزد پروردگارت بازمی‌گرددی و از تو در این باره باز پرسد». نوجوان غسانی گفت: «به من گفته‌اند شما و یارتان نماز نمی‌گزارید، من با شما می‌جنگم که سرور شما خلیفه ما را کشته و شما کمک کار وی بودید». هاشم مرقال گفت: «وی را یاران محمد صلی الله علیه و اله و قاریان قرآن، پس از آن که بدعت‌ها نهاد و با فرمان قرآن مخالفت ورزید کشتند. اما این که گفتی یار ما نماز نمی‌گزارد، او اول کسی است که با رسول الله صلی الله علیه و اله نماز گزارد و رسول الله صلی الله علیه و اله او را به دین آگاه ساخت و نزدیک‌ترین فرد به اوست. کسانی را که همراه او می‌بینی همه از خوانندگان قرآن هستند و به سبب تهجد شب را نمی‌خوانند. مبادا مردم سخت‌دل و گول خورده، تو را بفریبند». سپس آن نوجوان غسانی نزد هاشم توبه کرد و بازگشت. پس از آن هاشم مرقال همراه یارانش به سختی با دسته‌ای از قبیله «تنوخ»^{۱۳۸۴} جنگید و نه یا ده نفر را بکشت و به دست حارث بن منذر تنوخی کشته شد.^{۱۳۸۵}

در پیکار روز پنج‌شنبه چند نفر دیگر از یاران یمنی علی علیه السلام کشته شدند که از آن جمله:

ص: ۲۲۷

ابو الهیثم بن تیّهان انصاری بود که پس از شهادت عمار به جنگ ادامه داد و رجز می‌خواند: «هان این علی است که برای او همتایی نیست، او آیینی استوارست و همو در کمال خردمندی است».^{۱۳۸۶} سپس به پیکار ادامه داد تا کشته شد و علی علیه السلام بر جنازه او نماز خواند و او را به خاک سپرد.^{۱۳۸۷} خزیمه بن ثابت ذو

^{۱۳۸۳} (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۱۰۷؛ محمد بن ابی بکر انصاری تلمسان، جوهره، ص ۱۰۹.

^{۱۳۸۴} (۳). تنوخ شاخه‌ای از قبیله قضاعه بود» ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۶۱.

^{۱۳۸۵} (۴). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۵۴.

^{۱۳۸۶} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۱۷۵.

^{۱۳۸۷} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۱۹.

الشهادتین نیز از همراهان عمّار بود که در آن روز کشته شد. وی در رجز خود می‌گفت: «مردم میراث می‌گذارند و میراث می‌برند، این علی علیه السّلام است که هر فردی نافرمانی او کند عهدشکن است».^{۱۳۸۸}

در روز پنج‌شنبه پرچمدار ازد، جندب بن زهیر ازدی بود که حمله می‌کرد و می‌گفت: «این است علی علیه السّلام و به راستی هدایت با اوست. خدایا، او را حفظ کن و از بین مبر. بارالها، او از تو می‌ترسد، پس بلندمرتبه‌اش گردان، ما در پیکارش او را یاری می‌دهیم. داماد پیامبر مصطفی که از او پیروی کرد، نخستین کسی است که اسلام آورد و از او فرمان برد».^{۱۳۸۹} سپس وی چندین بار با پرچم خود حمله کرد تا کشته شد. از دیگر یاران علی علیه السّلام که در صفین کشته شد اویس بن عامر قرنی مرادی از تابعین و عباد بود که رسول الله صلی الله علیه و اله درباره وی گفته بود: «مردی از امت من است که به وی اویس قرنی گفته می‌شود که به عدد ربیعه و مضر در شفاعت او وارد می‌شوند».^{۱۳۹۰}

بازتاب شهادت یاران یمنی علی علیه السّلام

کشته شدن عمّار بن یاسر، خزیمه بن ثابت، ابو الهیثم بن تیّهان از یاران یمنی علی علیه السّلام و هاشم مرقال از قریش برای جبهه علی علیه السّلام و تشییع خسارت جبران‌ناپذیری بود؛ زیرا اینان از یاران رسول الله صلی الله علیه و اله و از نخبگان و خواص شیعیان اولیه و مشتاق علی علیه السّلام بودند که وی را جانشین منصوص رسول الله صلی الله علیه و اله می‌دانستند. در این میان، موقعیت ویژه عمّار گواه حقانیت امیر مؤمنان علی علیه السّلام در برابر معاویه و اهداف باطل وی بود. به همین روی، کشته شدن اینان راه را برای شیوخ فرصت طلب قبایل مثل اشعث^{۱۳۹۱} هموار کرد، آن‌گونه که معاویه گفت: «با کشته شدن عمّار در صفین يك دست علی علیه السّلام قطع شد»^{۱۳۹۲} و به معاویه بن حدیج کندی که برای کشته شدن ذوالکلاع و حوشب بی‌تابی می‌کرد، گفت: «به خدا ذوالکلاع شما از عمّار بن یاسر آنان و حوشب شما از هاشم

ص: ۲۲۸

آنها و عبید الله بن عمر شما از ابن بدیل آنان بزرگتر نبودند و این مردان همتایان یکدیگر نیستند».^{۱۳۹۳}

^{۱۳۸۸} (۳). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۹۸؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۱۷۵.

^{۱۳۸۹} (۴). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۱۷۶؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۹۸ و ۴۰۸.

^{۱۳۹۰} (۵). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۵۶۹-۵۶۴.

^{۱۳۹۱} (۶). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۷۰.

^{۱۳۹۲} (۷). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۱۶۹.

^{۱۳۹۳} (۱). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۵۵.

شایان توجه است از منابع در دسترس ما به‌ویژه کتاب الصّفین برمی‌آید همه نیروهای سپاه علی علیه السّلام این چنین شناخت و معرفتی نسبت به علی علیه السّلام نداشتند و بسیاری از سپاهیان عراقی و شیوخ قبایل برای دفاع از موقعیت عراق در برابر شام و حفظ موقعیت خود در کوفه و یا به علل مادی دیگر در سپاه علی علیه السّلام حضور یافته بودند و منتظر بودند ببینند کدام‌یک از دو طرف برتری می‌یابد، در حالی که مهاجران و انصار و بعضی از نیروهای وفادار به علی علیه السّلام و شیعیان وی از قبایل یمنی همدان، خزاعه و مذحج و از قبایل نزاری ربیع و معدودی از قبایل دیگر جای‌گاه ویژه علی علیه السّلام را به عنوان اولین مسلمان، برترین صحابه رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و اله، پیشوای هدایت، وصی و جانشین منصوبی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و اله می‌ستودند و همواره مطیع و فرمانبردار علی علیه السّلام بودند و وقتی می‌گفت: «به خدا سوگند، شما به یقین برحق هستید، و آنان بی‌گمان بر باطل هستند مبادا آن گروه بر باطل خویش همدستان شوند و شما بر حق خویش پراکنده شوید تا باطل آنان بر حق شما چیره شود، بجنگید تا خدا به دست شما آنان را عذاب کند» پاسخ می‌دادند: «هرگاه بخواهی ما را بر دشمنان خود بتازان، به خدا سوگند، ما جز تو کسی را به فرماندهی نمی‌خواهیم و با تو می‌میریم و با تو زنده می‌شویم».^{۱۳۹۴}

شیعیان علی علیه السّلام جبهه معاویه را صف کفر و نفاق و مشرکین جنگ احزاب و گمراهان و جبهه علی علیه السّلام را راه وصول به خدا و شهادت در راه وی را رستگاری و دستیابی به بهشت می‌دانستند، آن گونه که سخنگوی انصار گفت: «شما زیر پرچمی پیکار می‌کنید که جبرائیل و میکائیل در سمت راست و چپ آن، پیکار می‌کردند و آن گروه زیر پرچم ابو جهل و احزاب قرار گرفته‌اند».^{۱۳۹۵} خالد بن خالد انصاری گفت: «این است علی علیه السّلام که رستگاری پیش روی اوست و این پرچم پیامبر ما در پیش روی اوست».^{۱۳۹۶} نصر بن عجلان انصاری نیز گفت: «معاویه گمراه را رها کنید و شتابان از آیین وصی پیروی کنید».^{۱۳۹۷} بدین سان، روشن می‌گردد بنیاد فکری شیعیان علی علیه السّلام بر معرفتی استوار بود که وی را جانشین راستین رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و اله و پیشوای خود می‌دانستند و علی علیه السّلام را به واسطه فضایل اش می‌ستودند، آن گونه که عمرو بن حمق خزاعی به علی گفت: «ما جز در راه خدا دعوت تو را لبّیک نگفته‌ایم و جز طالب حق نیستیم».^{۱۳۹۸}

ص: ۲۲۹

^{۱۳۹۴} (۲). همان، ص ۳۱۵.

^{۱۳۹۵} (۳). همان، ص ۴۴۷.

^{۱۳۹۶} (۴). همان، ص ۳۹۸.

^{۱۳۹۷} (۵). همان، ص ۳۶۵.

^{۱۳۹۸} (۶). همان، ص ۴۸۲.

در برابر این بینش، دیدگاه معاویه و یارانش قرار داشت. تحلیل محتوایی اشعار و رجزهای هواداران معاویه بر ما معلوم می‌دارد شامی‌ها در پی زیستن و آسایش در دنیا، افتخارات و تعصبات قبیله‌ای^{۱۳۹۹} و گسترش قدرت معاویه بر عراق و حتی خراسان بودند^{۱۴۰۰} و به ناحق خونخواهی عثمان را می‌طلبیدند و علی علیه السلام را قاتل او معرفی می‌کردند.^{۱۴۰۱} دنیاخواهی شیوخ قبایل، آنان را بر سر خوان گسترده معاویه جمع کرده بود به گونه‌ای که عك و اشعر به امید مقرری و پاداش معاویه را همراهی کردند و مسروق عکّی به شرط دو میلیون درهم ادامه همکاری با معاویه را پذیرفت.^{۱۴۰۲}

تأثیر اشرافیت یمنی در تضعیف موقعیت علی علیه السلام

در پی شکست‌های جبهه شام و کشته‌های بسیار روز پنج‌شنبه و فرار معاویه از سراپرده خود،^{۱۴۰۳} وی فهمید توان مقاومت در برابر سپاه علی علیه السلام را ندارد و شکست در يك قدمی اوست.

به حيله و تزوير متوسل شد و با ارسال سفیر و نامه خواستار خودمختاری بر شام از امیر مؤمنان علیه السلام شد و برای این منظور برادرش عتبه را نزد جعدة بن هبیره مخزومی پسر خواهر علی علیه السلام فرستاد و تقاضای خود را مطرح کرد، ولی مذاکرات آنان به جایی نرسید.^{۱۴۰۴} سپس معاویه نامه‌ای به علی علیه السلام نگاشت و خودمختاری بر شام را تقاضا کرد، ولی امیر مؤمنان علیه السلام پاسخ داد: «چیزی را که دیروز از تو دریغ داشتم امروز به تو نخواهم داد».^{۱۴۰۵} معاویه بار دیگر برادرش عتبه را به نزد اشعث بن قیس کندی یکی از شیوخ و نخبگان سپاه عراق فرستاد. عتبه پس از تجلیل از وی احساس خودبزرگ‌بینی و ریاست بر عراقی‌ها و یمنی‌ها و ارتباط با عثمان را در وی برانگیخت و گفت: «تو رئیس مردم عراق و یمن هستی، تو با عثمان پیوند داشتی و فرماندار او بودی، تو برخلاف دیگر یارانانت اشتر، عدی، شریح و زحر بن قیس به انگیزه حمیت و غیرت با شامیان می‌جنگی، ما از تو نمی‌خواهیم علی علیه السلام را رها کنی بلکه می‌خواهیم جنگ را به پایان برسانی و از نابودی سپاهیان جلوگیری کنی».^{۱۴۰۶} اشعث در پاسخ عتبه گفت:

«حمایت من از اهل عراق برای این است که هر کسی باید از خانه خود دفاع کند و نظرم را

۱۳۹۹ (۱) همان، ص ۴۵۱.

۱۴۰۰ (۲) ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۵۰.

۱۴۰۱ (۳) نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۰۰.

۱۴۰۲ (۴) ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۲۹؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۳۵.

۱۴۰۳ (۵) ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۲۵.

۱۴۰۴ (۶) نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۶۴.

۱۴۰۵ (۷) همان، ص ۴۷۰.

۱۴۰۶ (۸) ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۱۶۲.

به زودی اعلام می‌کنم».^{۱۴۰۷}

گفتگوی عتبه با اشعث در میان عراقی‌ها شیوع یافت^{۱۴۰۸} و در لیلۃ الیهیر که حدود ۳۶ هزار نفر از مهتران عرب کشته شده بودند،^{۱۴۰۹} در لحظه‌ای مناسب در میان یاران خود به پا خاست و گفت:

«دیروز دیدید چه بر سر شما گذشت و چه اندازه از عرب نابود شدند، حاضران به غایبان بگویند اگر ما فردا از پیکار بازناستیم نسل عرب یکسره نابود شود و ... اگر فردا همه نابود شویم چه بر سر فرزندان ما خواهد آمد».^{۱۴۱۰}

سخنان اشعث در بهترین زمان ممکن هنگامی که عراقی‌ها کشته‌های بسیار داده بودند تأثیر خود را گذاشت و کسی که سمبل اشرافیت قبیله‌ای بود و هوای ریاست همچون گذشته تاریخی دودمانش در وی بیدار شده بود، عراقی‌ها را به راحت‌طلبی و آسایش در کنار خانواده خود دعوت کرد تا فکر ادامه جنگ و ایستادگی و مقاومت و شهادت‌طلبی را از ضمیر آنان خارج سازد. در همین هنگام، جاسوسان معاویه سخنان اشعث را به آگاهی وی رسانیدند. برق در چشمان معاویه درخشید و گفت:

«به خدای کعبه اگر فردا چنان پیکاری باشد رومیان بر زنان و فرزندان ما و پارسیان به زنان و فرزندان عراقی‌ها طمع کنند، این مرد آزموده آنچه را می‌بیند ما را از آن بازداشته است».^{۱۴۱۱} سپس دستور داد قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کنند و در میان عراقی‌ها فریاد زنند: «اگر ما یکدیگر را بکشیم چه کسی سرپرست زنان و فرزندانمان خواهد بود، خدا را خدا را درباره آنچه که باقی مانده است».^{۱۴۱۲}

بدین‌سان، از مطاوی گفتار اشعث و معاویه بر ما روشن می‌گردد بی‌شک معاویه و عتبه با اشعث طرح هماهنگ‌شده‌ای را برای ایجاد شکاف و اختلاف بین عراقی‌ها به اجرا درآوردند.

این ارتباط پس از عزل اشعث از آذربایجان شروع شده بود که وی با معاویه مکاتبه کرد. در مسیر راه صفین نیز هنگامی که علی علیه السلام اشعث را از ریاست کنده عزل کرد وی بلوایی برپا کرد که تا رویارویی یاران علی علیه السلام پیش رفت و چون معاویه باخبر شد به مالک بن هبیره کندی گفت:

^{۱۴۰۷} (۱) نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۰۸.

^{۱۴۰۸} (۲) همان، ص ۴۰۹.

^{۱۴۰۹} (۳) ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص ۱۷۸.

^{۱۴۱۰} (۴) نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۸۰.

^{۱۴۱۱} (۵) همان، ص ۴۸۱.

^{۱۴۱۲} (۶) نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۸۱؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص ۱۷۸.

«چیزی به جان اشعث بینداز که او را علیه علی علیه السّلام برانگیزد» و او شعری در تحریک اشعث سرود و برای وی فرستاد که يك بيت آن چنین است: «اگر کنده به جای یار خود به حسان رضایت دهد، مردم پست راضی شوند، ولی قحطانیان نادان نیستند».^{۱۴۱۳}

ص: ۲۳۱

۱۴۱۴

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۲۳۱

همچنین معاویه بن حدیج کندی به دستور معاویه نامه‌ای به اشعث نوشت و او را به سروری عراق و افتخار به پادشاهی گذشته دودمان وی ستود.^{۱۴۱۵} به گفته یعقوبی: «معاویه به اشعث نامه نوشته بود و او را به سوی خویش خوانده بود».^{۱۴۱۶} اشعث نیز به خوبی نقش خود را ایفا کرد و این در حالی بود که علی علیه السّلام برای یاران خود خطبه‌ای خواند و گفت: «امشب به پا خیزید و بسیار قرآن بخوانید و خدا را یاد کنید و از او کمک بخواهید ... و من صبحگاه بر ایشان هجوم می‌برم و نزد خدای عزّ و جلّ آنان را به داوری می‌کشانم».^{۱۴۱۷}

هنگامی که سخنان علی علیه السّلام به معاویه رسید با عمرو بن عاص به مشورت نشست و عمرو به او گفت: «آنان را به داوری کتاب خدا میان خود و ایشان بخوان که اگر بپذیرند و یا نپذیرند گرفتار دودستگی شوند».^{۱۴۱۸} صبحگاهان ناگهان عراقی‌ها دیدند شامی‌ها پانصد قرآن بر سر نیزه‌ها آویخته‌اند و سه نفر از ایشان فریاد برآوردند: «ای گروه عرب، خدا را خدا را درباره زنان و دخترانتان، اگر شما نابود شوید چه کسی فردا در برابر روم و ترکان و فارسیان می‌ایستد. خدا را خدا را درباره دینتان، این کتاب خدا میان ما و شما داور است».^{۱۴۱۹} در این هنگام میان یاران علی علیه السّلام اختلاف افتاد. دسته‌ای خواهان جنگ و گروهی

^{۱۴۱۳} (۷). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۱۳۹. ابن اعثم به‌جای مالک بن هبیره، کعب بن جعبل آورده است «ر. ك: الفتوح، المجلد الثاني، ص ۶۵».

^{۱۴۱۴} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

^{۱۴۱۵} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۱۶۱.

^{۱۴۱۶} (۲). تاریخ، جلد دوم، ص ۹۰.

^{۱۴۱۷} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۱۶۸. ابن اعثم خطبه امیر مؤمنان را کامل آورده، ولی نصر بن مزاحم قسمت پایانی آن را آورده «ر. ك: وقعة صفین، ص ۴۷۶».

^{۱۴۱۸} (۴). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۷۶.

^{۱۴۱۹} (۵). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۷۹؛ ابن اعثم، الفتوح، ص ۱۷۹.

خواهان داوری کتاب خدا شدند و گفتند: «اینکه که ما را به داوری قرآن خوانده‌اند برای ما جنگ روا نیست».^{۱۴۲۰}

بدین‌سان، برخلاف پیروزی‌های علی علیه السلام و آمادگی یاران وی برای ادامه جنگ، معاویه و عمرو بن عاص با همکاری اشعث بن قیس کندی از اشراف یمنی عراق، با يك برنامه هماهنگ توطئه‌ای را طرح‌ریزی کردند که موجب شکاف میان عراقی‌ها شد. بی‌معرفتی و تعصبات قبیله‌ای، قدرت تصمیم‌گیری را از آنان گرفت و توده بسیاری از سپاه عراق و شیوخ جوای نام و ریاست، در مسیر اهداف معاویه قرار گرفتند. در این هنگام اشعث کندی در برابر امیر مؤمنان علی علیه السلام ایستاد و گفت: «ای امیر مؤمنان، ما برای تو همان مردان دیروز هستیم، داوری کتاب خدا را بپذیر؛ زیرا تو به قرآن سزاوارتر از آنان هستی، مردم زندگی را دوست دارند و از جنگ بیزارند».^{۱۴۲۱} از مطاوی سخنان اشعث به خوبی روشن است وی خاموشی این جنگ طولانی و فرسایشی را که کشته‌های زیادی داشت می‌طلیید. اشعث روحیه آسایش طلبی و زندگی و بیزاری

ص: ۲۳۲

از نبرد را در عراقی‌ها برانگیخت. در این حال آنان برخاستند و گفتند: «به دعوتی که آنان از تو کرده‌اند پاسخ گوی که به راستی ما نابود شده‌ایم».^{۱۴۲۲} علی علیه السلام گفت: «اینان فریبکاری کردند و خواستند شما را از خود بازدارند».^{۱۴۲۳} ولی چون اصرار اشعث و پیروان وی را دید گفت:

«به راستی من تا دیروز فرمانده مؤمنان بودم، ولی امروز فرمانبردارم، من مردم را نهی می‌کردم و اینک کسان مرا بازمی‌دارند. اینک شما زندگی را خوش دارید و من یارای آن ندارم که شما را به آنچه ناخوش دارید وادار کنم».^{۱۴۲۴}

در این میان، چند نفر از سران ربیعه و قبایل یمنی در موافقت و مخالفت با ادامه پیکار سخن گفتند. طرفداران صلح جز اشعث بن قیس کندی، کردوس بن هانی بکری،^{۱۴۲۵} شقیق بن ثور بکری،^{۱۴۲۶} خالد بن معمر سدوسی^{۱۴۲۷} و رفاعه بن شداد بجلی^{۱۴۲۸} بودند و طرفداران ادامه نبرد مالک اشتر، عدی بن حاتم طایی،

^{۱۴۲۰} (۶). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۷۹.

^{۱۴۲۱} (۷). همان، ص ۴۸۲.

^{۱۴۲۲} (۱). همان، ص ۴۸۳.

^{۱۴۲۳} (۲). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۹۰.

^{۱۴۲۴} (۳). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۸۴.

^{۱۴۲۵} (۴). همان، ص ۴۸۱.

^{۱۴۲۶} (۵). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۱۸۱.

^{۱۴۲۷} (۶). همان، ص ۱۸۱.

^{۱۴۲۸} (۷). همان، ص ۱۸۲.

عمرو بن حمق خزاعی،^{۱۴۲۹} سعید بن قیس همدانی^{۱۴۳۰} حریث بن جابر حنفی بکری و حنین بن منذر ربیع^{۱۴۳۱} بودند. مخالفان پیکار از هر دو گروه یمنی و نزاری بودند و خواهان صلح و زندگی و آسایش بودند، در حالی که طرفداران ادامه جنگ نیز از هر دو گروه یمنی و نزاری بودند، با این تفاوت که تعداد یمنی‌ها بیشتر بود؛ اینان خواهان پایداری و ادامه نبرد و اطاعت بی‌چون‌وچرا از علی علیه السلام بودند، آن‌گونه که حنین بن منذر ربعی گفت: «ما در میان خویش دعوت‌کننده برحقی داریم که در گفتار خود راستگوست و بر عمل خود امین است، اگر او گوید:

نه، ما می‌گوییم: نه و اگر او گوید: آری، ما نیز می‌گوییم: آری».^{۱۴۳۲}

پس از سخنان مخالفان و موافقان صلح امیر مؤمنان علی علیه السلام گفت: «من از هر کسی به فرمانبرداری از کتاب خدا شایسته‌ترم، ولی معاویه و عمرو بن عاص و ابن ابی معیط، حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح یاران دین و قرآن نیستند. من بهتر از شما ایشان را می‌شناسم، در کودکی و بزرگی با آنان همدم بودم. اینان بدترین کودکان و بدترین مردان هستند. به درستی که شعار آنان سخن حقی است که اراده باطل از آن دارند. قرآن‌ها را از روی خدعه و نیرنگ به قصد

ص: ۲۳۳

خوار کردن آن برافراشته‌اند. ساعتی بازوان و جمجمه‌های خود را به من امانت دهید که حق به نقطه حسّاسی رسیده و چیزی نمانده که ستمکاران شکسته شوند».^{۱۴۳۳} در همین حال، مالک اشتر سردار دلاور یمنی علی علیه السلام با ضربات کوبنده خود به قلب سپاه شام یورش برد تا پرچمدار وی کشته شد و چون علی علیه السلام دید پیروزی نزدیک خواهد بود نیروی کمکی برای مالک فرستاد؛^{۱۴۳۴} ولی اشراف قبیله‌ای طرفدار صلح، زاهدان کج‌فهم و ساده‌اندیش از قبایل جنوبی و مضرّی را علیه ادامه نبرد تحریک کردند، به گونه‌ای که مسعر بن فدکی تمیمی و زید بن حصین طایی و دسته‌ای از قاریان - که پس از آن جزو خوارج شدند - با گروهی دیگر، حدود بیست هزار نفر مسلّح و آهن‌پوش، در حالی که شمشیرهای‌شان را بر شانه‌ها افکنده بودند و پیشانی آنان بر اثر سجده پینه بسته بود جلو آمدند و با رذالت و بی‌تربیتی نام علی علیه السلام را صدا زدند و گفتند: «دعوت آنان را پاسخ مثبت بده وگرنه همچنان که عثمان را کشتیم تو را نیز

^{۱۴۲۹} (۸). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۸۲.

^{۱۴۳۰} (۹). همان، ص ۴۸۳.

^{۱۴۳۱} (۱۰ و ۱۱). همان، ص ۴۸۵.

^{۱۴۳۲} (۱۰ و ۱۱). همان، ص ۴۸۵.

^{۱۴۳۳} (۱). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۸۹؛ ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۳۳.

^{۱۴۳۴} (۲). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۷۶ و ۴۹۰.

می‌کشیم».^{۱۴۳۵} امیر مؤمنان علی علیه السلام پاسخ دادند: «وای بر شما، من با آنان می‌جنگم که از فرمان قرآن اطاعت کنند؛ زیرا از فرمانی که خدا داده سرپیچی کرده‌اند و پیمان او را شکسته‌اند و کتابش را خوار کرده‌اند، ولی شما را آگاه می‌کنم ایشان نمی‌خواهند به قرآن عمل کنند و به شما نیرنگ می‌زنند».^{۱۴۳۶} در این حال، نادانی و بی‌معرفتی چنان وجود آنان را فراگرفته بود که گفتند: «به دنبال اشتر بفرست تا نزد تو آید».^{۱۴۳۷}

علی علیه السلام به ناچار یزید بن هانی را به نزد اشتر فرستاد تا او را بازگرداند، ولی مالک پاسخ داد:

«به علی علیه السلام بگو: اینک وقت آن نیست که مرا از سنگرم بازگردانی». یزید بن هانی بازگشت و پیغام اشتر را به علی علیه السلام رسانید. در این حال خروشی سخت از سپاه پهلوان یمنی، که در حال پیروزی بود، برخاست؛ اما زاهدان نادان بدون توجه به آثار پیروزی گفتند: «تو به اشتر فرمان ادامه جنگ داده‌ای». علی علیه السلام گفت: «مگر من در برابر شما با فرستاده‌ام سخن نگفتم؟» گفتند:

«به دنبال او بفرست تا نزد تو آید وگرنه به خدا قسم تو را عزل خواهیم کرد». علی علیه السلام با اندوه فراوان گفت: «وای بر تو ای یزید، بگو این جا فتنه روی داده، نزد من بازگرد».

یزید بن هانی نزد اشتر بازگشت و پیغام علی علیه السلام را گزارد. مالک گفت: «آیا نمی‌بینی دشمن به چه روزی افتاده است، آیا امدادی را که خداوند به ما رسانده نمی‌بینی، آیا سزاست که از آن دست کشیم؟» یزید گفت: «آیا دوست داری تو این جا پیروز شوی و آن جا امیر مؤمنان را

ص: ۲۳۴

تنها گذارند و به دشمن تسلیم کنند».^{۱۴۳۸} مالک اشتر خطر را دریافت و با اندوهی که سراسر وجود او را فراگرفته بود از يك قدمی پیروزی به نزد علی علیه السلام بازگشت. وی همچون شیری می‌گرید و از نادانی و ساده‌لوحی و خشونت ناشی از عصبیت قبیله‌ای و خشک مقدّسی و بی‌معرفتی مسعر و زید بن حصین (دو احمق مضری و یمنی) به شدت خشمگین بود که چگونه اشرافیت قبیله‌ای آنان را تحریک کرده تا مولایش علی علیه السلام را از چشیدن طعم پیروزی محروم گرداند.

^{۱۴۳۵} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۱۸۲؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۴.

^{۱۴۳۶} (۴). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۹۰.

^{۱۴۳۷} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۵.

^{۱۴۳۸} (۱). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۹۰.

مالك اشتر چون بازگشت به مردم گفت: «ای مردم ذلیل و سست‌عنصر، به اندازه يك خيز اسب مهلتم دهید که به پیروزی دل بسته‌ام». آنان گفتند: «اگر به تو اجازه دهیم در خطای تو شريك خواهیم بود». مالك پاسخ داد: «به شما نیرنگ زده‌اند و خوب به دام آنان افتاده‌اید، شما را به ترك جنگ فراخواندند و شما پذیرفتید. ای سیه‌رویان، ما می‌پنداشتیم که نماز شما از سر بی‌میلی به دنیا و بسیاری زهد و شوق دیدار خداست، ولی می‌بینم که فرار شما از مرگ جز برای دنیادوستی نیست»،^{۱۴۳۹} «ای امیر مؤمنان، تو مردان کارآزموده‌ای داری به جنگ ادامه ده و آهن را به آهن بکوب و از خدا یاری بخواه».^{۱۴۴۰}

آری، طولانی شدن پیکار صفین، شدت و کشته‌های بسیار آن - از جمله شیعیان باوفا و فداکار یمنی علی علیه السلام همچون عمّار، خزیمه بن ثابت انصاری، عبد الله بن بدیل خزاعی، ابو الهیثم بن تیّهان انصاری و یاران نزاری وی مثل هاشم بن عتبّه - راه را برای فرصت‌طلبان و دنیاجویان و ریاست‌طلبان و نخبگان برجسته اشرافیت قبیله‌ای (یمنی و نزاری) بازگذاشت تا از عدم حضور بازوان راستین علی علیه السلام سود برند.

اشعث بن قیس کندی از نوادگان شاهان کنده بود که ادّعی پادشاهی داشت. شخصیت قدرت‌طلب و سلطه‌جوی اشعث از يك طرف و ناکامی‌اش در جوانی و شکست در برابر قبیله مراد و در جریان ارتداد از او اقتدارطلبی ساخته بود که بدون توجه به مبانی و تربیت دینی به فکر برپایی حکومت تازه‌ای برای خود باشد. اشعث یکی از خواص و گروه‌های مرجع بافت قبیله‌ای و درهم و برهم نژادی کوفه بود که به واسطه موقعیت دودمانی و قبیله‌ای - که مبتنی بر ساخت‌های اجتماعی بود و ریشه در تاریخی دور و راه و روش سنتی داشت - و خویشاوندی با سه خلیفه، حضور در فتوحات، استانداری بر آذربایجان، ثروت و مکتب و تصرف آبشخور در آغازین روزهای صفین، در بین مردم کوفه نفوذ داشت. وی به علت پاسخ‌گویی به خواسته‌ها و تمایلات دنیاخواهی و مادی عموم کوفیان در شرایط حسّاس و سرنوشت‌ساز مورد توجه بیشتر

ص: ۲۳۵

قرار گرفت. اشعث و شیوخ ربیعّه همراه وی همچون خالد بن معمر چون تربیت دینی نداشتند و در پی حفظ موقعیت و ریاست خود بودند و به وضوح بر آنان روشن بود پیروزی علی علیه السلام موقعیت آنان را ضعیف خواهد کرد؛ زیرا گرایش علی علیه السلام تربیت قرآنی و نبوی، عدالت، قسط و مساوات، پرهیزگاری و زهد و شهادت‌جویی به جای دنیاطلبی بود. در صورت پیروزی معاویه موقعیت قبیله‌ای و سکونت‌گاه آنان (کوفه و

^{۱۴۳۹} (۲). همان، ص ۴۹۱.

^{۱۴۴۰} (۳). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثانی، ص ۴۰۰.

عراق) در مقابل شام ضعیف خواهد شد. پس بهترین حالت برای آنان عدم پیروزی هردو جبهه شام و عراق بود تا جای‌گاه قبیله‌ای آنان حفظ شود.

شیوه برخورد اشعث در شرایط متفاوت بر ما معلوم می‌سازد اشعث خواهان ریاست بر عراق نیز بود و به همین جهت، به دنبال گردآوری کوفیان به دور خود بود تا بر نفوذ خود بیفزاید.

وی از نوابغ شیخوخیت قبیله‌ای بود که استعداد و قابلیت‌های منحصر به فردی داشت و توانست نیروهای عوام را در مسیر اهداف خود قرار دهد و خود را در سطح گروه مرجع قرار دهد و در لحظات حساس و سرنوشت‌ساز بر قدرت تصمیم‌گیری کوفیان تأثیر گذارد. به قول گی روشه- استاد جامعه‌شناسی دانشگاه مونترآل کانادا- «نخبگان، اشخاص و گروه‌هایی هستند که در نتیجه قدرتی که به دست می‌آورند و تأثیری که برجای می‌گذارند یا با تصمیماتی که اتخاذ می‌نمایند و یا با ایده‌ها، احساسات و یا هیجاناتی که به وجود می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه مؤثر واقع می‌شوند».^{۱۴۴۱}

اشعث با درک شرایط و اوضاع، احوال اجتماعی و تاریخی و محیطی اوضاع را به نفع خود سوق داد و در شرایط حساس به عنوان یک نخبه قبیله‌ای حرکت اجتماعی و تاریخی کوفه را به دست گرفت. او در یک حرکت حساب‌شده موفق گردید ارزش‌های دنیادوستی، رفاه‌طلبی و ترک پیکار و آسایش‌جویی را با ارزش‌های الهی، دینی و شهادت‌جویی جابه‌جا کند و امیر مؤمنان چنین حالتی را به نام فتنه و فساد یاد می‌کند که پست‌ترین مردم به مقام بلندترین مردم دست می‌یابد.^{۱۴۴۲} اشعث از شرایط پس از شهادت یاران فداکار علی علیه السلام بهترین سود را برد و مرجع تصمیم‌گیری حوادث گردید، به طوری که به علی علیه السلام گفت: «اگر بخواهی نزد معاویه بروم تا منظورش را جويا شوم». علی علیه السلام گفت: «این مربوط به توست» و اشعث بدون اجازه مستقیم علی علیه السلام نزد معاویه رفت و او گفت: «ما و شما به کتاب خدا مراجعه می‌کنیم، شما یک حکم که مورد رضایتان باشد انتخاب کنید و ما نیز یکی را می‌فرستیم تا براساس کتاب خدا عمل کنند و از آن تجاوز نکنند».^{۱۴۴۳}

اشعث در آن شرایط چنان بر امواج حوادث سوار بود که حتی اجازه نداد علی علیه السلام حکم مورد

ص: ۲۳۶

^{۱۴۴۱} (۱). گی روشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، ص ۱۵۳.

^{۱۴۴۲} (۲). فتح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۱۶، ص ۶۶.

^{۱۴۴۳} (۳). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثاني، ص ۴۰۱؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۱۹۱.

رضایت خود، ابن عباس یا مالک را انتخاب کند و اشعث و یارانش وی را مجبور به قبول ابو موسی اشعری کردند.^{۱۴۴۴} اشعث در آن شرایط روانی و محیطی و با حسادت و دشمنی تاریخی، که با مالک اشتر داشت و نمی‌خواست پیروزی جبهه عراق به نام اشتر ثبت گردد، بر قدرت تصمیم‌گیری عموم مردم نفوذ پیدا کرد و بر حرکت و هدف عراقی‌ها اثر گذاشت و تنها وی مرجع تصمیم‌گیری کوفیان گردید، بدان‌گونه که وقتی مالک گفت: «ای امیر مؤمنان، صفوف عراق را بر صفوف آنان بتاز که دشمن به خاک درافتد» اشعث و یارانش گفتند: «امیر مؤمنان، داوری را پذیرفته و به حکم قرآن راضی شده و جز این چاره‌ای ندارد».^{۱۴۴۵} بدین‌سان، روشن می‌گردد قدرت تصمیم‌گیری و درک شرایط اجتماعی و روانی توسط بازیگران اجتماعی در حوادث تاریخی از اهمیت خاصی برخوردار است به گونه‌ای که دیوی ایستون در این باره می‌گوید: «تصمیم‌گیری سیاسی از آن جهت بسیار مهم و استراتژیک است که عامل توزیع آمرانه ارزش‌ها در سطح جامعه می‌باشد؛ بنابراین، تصمیم‌گیری هسته سیاست است».^{۱۴۴۶} بدین جهت، بازیگری اجتماعی فوق العاده قدرتمند اشعث بر حرکت تاریخی شیعه و قدرت تصمیم‌گیری رهبری آن اثر گذاشت.

فداکاری بزرگان شیعه یمنی

در برابر اشعث خواص و نخبگانی مثل حجر بن عدی کندی، سعید بن قیس همدانی، مالک بن حارث نخعی از سه قبیله بزرگ یمنی قرار داشتند. اینان از شیعیان مشتاق، پاکدامن و پای‌بند اصول و ارزش‌های دینی و مولای خود علی علیه السلام بودند. آنان با روشن‌بینی، آگاهی، شجاعت و دلاوری، فداکاری و از جان‌گذشتگی خط امت و علی علیه السلام را برگزیدند و به مطامع دنیوی و سنن و مواریث قبیله‌ای پشت پا زدند و در مسیر دوستی و ذوب در اهداف علی علیه السلام گام برداشتند تا این‌که جان بر سر این راه گذاشتند و در همه حال مورد تأیید علی علیه السلام بودند به گونه‌ای که وقتی مالک اشتر را به مصر فرستاد به مردم آن‌جا نوشت: «من شمشیری از شمشیرهای خدا را به سوی شما فرستادم که نه ضربت آن خطا دارد و نه تیزی آن کند می‌شود، پس اگر شما را فرمان کوچ کردن دهد کوچ کنید و اگر شما را فرماید که بمانید پس بایستید، چه او جز به فرمان من پیشروی و عقب‌نشینی نمی‌کند».^{۱۴۴۷} پس از شهادت وی با عسل زهرآگینی که یکی از مردم شهر قلزم به دستور معاویه به وی داد، علی علیه السلام فرمود: «پاداش مالک با خدا باد! چه مالکی! به خدا اگر از

^{۱۴۴۴} (۱) ابن اعثم، الفتح، المجلد الثانی، ص ۱۹۳.

^{۱۴۴۵} (۲) نصر بن مزاحم، پیشین، ۴۹۲.

^{۱۴۴۶} (۳) به نقل از حسین بشیریه، نظریات جدید در علم سیاست، دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی دانشگاه امام صادق علیه السلام، ص ۱۰۵.

^{۱۴۴۷} (۴) یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۹۹.

کوه بود یکتا و ممتاز بود و اگر از سنگ بود سرسخت و محکم بود، به خدا مرگت جهانی را خرد کرد و جهانی را شادمان، باید زنان داغ‌دیده بر مالک بگریند، آیا همانند مالک یافت می‌شود». ^{۱۴۴۸} همچنین فرمود: «مرگش از مصائب روزگار است، خدا رحمت کند مالک را که به عهد خود وفا کرد و جانش را داد و به پروردگارش رسید». ^{۱۴۴۹}

در برابر این ستایش و تمجید و اظهار محبت علی علیه السلام از مالک اشتر، اشعث بن قیس قرار داشت که علی علیه السلام وی را نفرین و لعنت کرد و او را منافق پسر کافر نامید. ^{۱۴۵۰} به وضوح روشن است چگونه دو رهبر یمنی در دو سوی مخالف با یکدیگر گام می‌زنند، یکی در جهت دشمنی و مخالفت با علی علیه السلام حرکت می‌کند و دیگری در مسیر پیروی و دوستی وی. همین دو شیوه گوناگون را نیز می‌توان در جبهه علی علیه السلام از دو رهبر قبیله کننده، اشعث بن قیس و حجر بن عدی مشاهده کرد.

حجر مدافع پرحرارت علی علیه السلام تا هنگام شهادت بود که در رجز خود در صفین می‌گفت:

خدایا، علی علیه السلام را برای ما محافظت کن، آن پاکیزه سرشت پرهیزگار را سلامت بدار؛ آن دیندار هدایت‌شده ستوده را حفظ کن و او را پیشوا و هدایتگر امت قرار بده. ^{۱۴۵۱}

همین رویه را می‌توان از دو رهبر کننده: حجر بن عدی در جبهه علی علیه السلام و سلیل بن عمرو سکونی کندی از یاران معاویه دید. سلیل و یزید بن اسد بجلی ^{۱۴۵۲} از دشمنان سرسخت علی علیه السلام بودند و معاویه را به جلوگیری از آب فرات دعوت کردند و سلیل گفت: «این گروه را همان‌گونه که آن پیرمرد را تشنه کشتند بکش که قصاص، کار زیبایی است». ^{۱۴۵۳}

دیگر بزرگان کننده شرحبیل بن سمط که با حجر و اشعث از شاخه بنی معاویه کننده بودند، شامی‌ها را به جنگ با علی علیه السلام ترغیب می‌کرد. ^{۱۴۵۴}

^{۱۴۴۸} (۱). زبیر بن بکار، پیشین، ص ۱۹۴؛ نَحج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، حکمت ۴۳۵، ص ۱۲۹۲؛ ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۱۷۰.

^{۱۴۴۹} (۲). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۱۶۹.

^{۱۴۵۰} (۳). نَحج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۱۹، ص ۷۶.

^{۱۴۵۱} (۴). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۸۱.

^{۱۴۵۲} (۵). همان، ص ۱۷۰.

^{۱۴۵۳} (۶). همان، ص ۱۶۲.

^{۱۴۵۴} (۷). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۹۸.

اما راستی چرا نخبگان یاران راستین علی علیه السلام نتوانستند در مقابل رفتار اشعث بن قیس اقدام مؤثری انجام دهند؟ مسلم است اقتدار اشعث آنان را مبهوت کرده بود و قدرت تصمیم‌گیری را از آنان گرفته بود و حمایت آنان را بی‌اثر کرده بود. آیا قیود اخلاقی و تربیت دینی و دغدغه خاطر سلامتی امیر مؤمنان علیه السلام و جامعه اسلامی، تصمیم‌گیری و عمل آنان را محدود نمی‌کرد؟ به هر حال این یاران فداکار یمنی علی علیه السلام موفقیتی در خنثی‌سازی رفتار اشعث به دست نیاوردند؛ زیرا

ص: ۲۳۸

وی در جابه‌جایی و دگرگونی ارزش‌ها موفق بود.

از آنچه گذشت روشن می‌گردد ما نمی‌توانیم وجه ممیز پیروی و دشمنی از علی علیه السلام را با ملاک قبیله‌ای یمنی و یا نزاری بسنجیم. ما در این جا ناگزیریم برای روشن‌تر شدن این مسأله به حضور قبایل دو جبهه در آوردگاه صفین اشاره کنیم. در سپاه شام شمار بسیاری از قبایل یمنی عک، لخم، جذام، حمیر، اشعر،^{۱۴۵۵} شاخه‌های سکون، سکاسک و صدف از کنده^{۱۴۵۶} و پاره‌ای از افراد بجیله، همدان، بنو الحارث مذحج،^{۱۴۵۷} ازد،^{۱۴۵۸} طی^{۱۴۵۹} خثعم، غسان، کلب، قضاعه و تنوخ و از قبایل نزاری، غطفان، هوازن، بنی سلیم،^{۱۴۶۰} قیس و ایاد و قریش^{۱۴۶۱} حضور داشتند. در سپاه عراق شمار بسیاری از قبایل همدان، مذحج، کنده، خزاعه، طی، ازد، انصار و پاره‌ای از احمس بجیله، حمیر،^{۱۴۶۲} خثعم^{۱۴۶۳} و قضاعه^{۱۴۶۴} و از قبایل نزاری نیروی گسترده‌ای از ربیع و عبد القیس، تمیم، اسد،^{۱۴۶۵} کنانه^{۱۴۶۶} و شماری از قریش^{۱۴۶۷} و هوازن^{۱۴۶۸} و أسلم شرکت داشتند.^{۱۴۶۹} از این قبایل همان‌گونه که گفته شد در سپاه شام عک، لخم، جذام، حمیر، اشعر بیش از دیگر قبایل با معاویه همکاری و فداکاری داشتند. در سپاه عراق نیز نقش همدان، مذحج و ربیع در

۱۴۵۵ (۱). همان، ص ۲۲۹.

۱۴۵۶ (۲). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۲۰۷ و ۲۲۷.

۱۴۵۷ (۳). همان، ص ۲۰۷.

۱۴۵۸ (۴). همان، ص ۲۶۲.

۱۴۵۹ (۵). همان، ص ۲۰۲.

۱۴۶۰ (۶). همان، ص ۲۲۹.

۱۴۶۱ (۷). همان، ص ۲۰۷.

۱۴۶۲ (۸). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۱۲؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۶۰ و ۲۰۵ و ۲۲۷ و ۲۵۸.

۱۴۶۳ (۹). همان، ص ۲۲۹.

۱۴۶۴ (۱۰). همان، ص ۲۰۷.

۱۴۶۵ (۱۱). همان، ص ۳۰۹.

۱۴۶۶ (۱۲). همان، ص ۳۱۱.

۱۴۶۷ (۱۳). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۱۲.

۱۴۶۸ (۱۴). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۱۱.

۱۴۶۹ (۱۵). همان، ص ۳۵۶.

همراهی با علی علیه السلام بیش از دیگر قبایل اهمیت داشت، بدان گونه که علی علیه السلام درباره مدح گفت: «در جناح راست لشکر من بزرگمردان مدح هستند».^{۱۴۷۰} و درباره ربیعہ گفت: «پرچم‌های آن بیرق خداست».^{۱۴۷۱} «ربیعہ اهل یآوری هستند، چون انبوه دشمن را ببینند با تلاش ایستادگی می‌کنند».^{۱۴۷۲} همچنین درباره همدان گفت:

ص: ۲۳۹

ایشان را فراخواندم و گروهی از شهسواران همدان که مردمی پست نیستند، اجابت کردند؛ شهسواران همدان از بنی شاکر و بنی شام در صبحگاه پیکار سست‌عنصر نیستند؛ خدا بهشت را به همدان پاداش دهد؛ زیرا ایشان در روزهای سخت، خوان آوارگان هستند؛ اگر من دربان بهشت بودم به همدان می‌گفتم به سلامت وارد آن شوید.^{۱۴۷۳}

فداکاری قبیله همدان

مقاومت و دلاوری همدانیان سپاه علی علیه السلام چنان بود که یمنی‌های شام را درهم کوبیدند و معاویه گفت: «از دست همدان چه کشیدم». سپس به سختی بی‌تابی کرد و با یارانش به همدانیان حمله برد و آنان وی را فراری دادند.^{۱۴۷۴} علی علیه السلام به همدانیان گفت: «ای گروه همدان، شما زره و نیزه من هستید، شما جز برای خدا مرا یاری نکردید و جز خدا را جابت نکردید». سعید بن قیس همدانی با شور و معرفتی عمیق دینی و پیروی مخلصانه پاسخ داد: «ما به ندای خدا و به دعوت تو پاسخ گفتیم و رسول خدا صلی الله علیه و اله را در مرقدش یاری دادیم و همراه تو با هرکه علیه تو بود جنگیدیم، ما را به هر جا می‌خواهی ببر».^{۱۴۷۵} همچنین هنگامی که علی علیه السلام ناگزیر به قبول حکمیت شد، سعید بن قیس همدانیان را نزد علی علیه السلام فراهم آورد و گفت: «اینان قوم من هستند، از فرمان تو سرپیچی نمی‌کنیم، هر جا می‌خواهی ما را ببر».^{۱۴۷۶} علی علیه السلام پاسخ داد: «اگر این آمادگی قبل از برافراشتن قرآن‌ها بود من لشکرشان را نابود می‌کردم، ولی هدایت‌یافته بازگردید، به جان خودم نمی‌خواهم يك قبیله را در برابر ایشان قرار دهم».^{۱۴۷۶} این روایت سند محکمی است بر این که نظر مارتین هیندز، محقق تاریخ اسلام، درباره سعید

^{۱۴۷۰} (۱۶). همان، ص ۲۷۳.

^{۱۴۷۱} (۱۷). همان، ص ۲۸۸.

^{۱۴۷۲} (۱۸). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۶؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۲۸۹.

^{۱۴۷۳} (۱). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۲۷۴ و ۴۳۷؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۲۹.

^{۱۴۷۴} (۲). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۳۸.

^{۱۴۷۵} (۳). همان، ص ۴۳۶.

^{۱۴۷۶} (۴). همان، ص ۵۲۰.

بدین سان، از مطاوی کلام اینان برمی آید همدانیان در تمام مراحل صفین با مقاومت و فداکاری، همواره مطیع اوامر و نواهی امیر مؤمنان بودند و جایگاه ولایت الهی و منصوصی وی را می شناختند و موضع ولایت و وصایت و دوستی علی علیه السلام را به عنوان حامل نور نبوت و وارث نبوی، پذیرا بودند. حلقه این ارتباط و شناخت از کجا بود؟ آیا همان گونه که در فصل دوم گفتیم این جانبداری برای آن نبود که مذحج و همدان به دست علی علیه السلام مسلمان شدند؟

زنان شیعه یمنی

ارادت و محبت به علی علیه السلام و اعتراف به ولایت الهی وی از سوی زنان همدان و مذحج که در صفین حضور داشتند، شایان توجه است. با شجاعت و دلآوری رجز می خواندند و مردان خود را به پیکار تشویق می کردند. از آن جمله: زرقاء دختر «عدی بن قیس همدانی» بود که معاویه در روزگار خلافت خود چون هنوز طعم شکست های سخت از همدان را فراموش نکرده بود، وی را از کوفه به دمشق فراخواند و به او گفت: «تو آن زن نیستی که بر شتری سرخ موی نشسته بودی و قوم خود را بر من می شوراندی؟». پاسخ داد: آری. معاویه گفت: «تو در آن خون هایی که علی علیه السلام ریخت شریک هستی». زرقاء با شهادت گفت: «مرا بشارت خوبی دادی». معاویه گفت:

«ای زرقاء شاد شدی؟». پاسخ داد: «آری، به خدا قسم شاد شدم». معاویه گفت: «به خدا در شگفتم که بعد از وفات علی علیه السلام ارادت و محبت شما نسبت به وی را بیشتر از حیات او می بینم». ^{۱۴۸۱} همین فداکاری و دوستی همدانی ها نسبت به علی علیه السلام کینه سخت معاویه را نسبت به آنان برانگیخت تا سرانجام بسر بن ارطاة را به دیار همدان فرستاد و بسر کشتار و قصابی فجیعی از مردان این قبیله به راه انداخت. ^{۱۴۸۲}

ص: ۲۴۱

نمونه دیگر از زنان شیعه یمنی، که در صفین مردان قبیله خود را به پیکار علیه معاویه تشویق می کرد ام سنان مذحجیه بود که معاویه از او کینه سختی به دل داشت تا در روزگار خلافت خود وی را احضار و توبیخ کرد و به او گفت: تو نبودی که چنین می سرودی:

إِنَّ الْعَدُوَّ لَأَلَّ أَحْمَدَ يَقْصِدُ

يَا آلَ مَذْحَجٍ لَا مَقَامَ فَشْمَرُوا

^{۱۴۸۱} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۸۴.

^{۱۴۸۲} (۴). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۴۲۴.

ای قبیله مذحج، جای درنگ نیست، همت کنید؛ زیرا دشمن آهنگ خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله را نموده است؛ این علی علیه السلام است که سعادت‌مندانۀ همچون در میان آسمان، ستارگان او را احاطه کرده‌اند؛ بهترین آفریدگان و پسرعموی محمد صلی الله علیه و اله است و افتخار محمد صلی الله علیه و اله در میان مردم برای او کافی است؛ پیوسته از هنگامی که با جنگ آشنا شد پیروز بود و یاری خداوند بر بالای پرچم او بسته شده بود.^{۱۴۸۳}

همدانی‌ها چنان در مسیر اهداف علی علیه السلام مخلصانه دفاع کرده بودند که وقتی وی وارد کوفه شد و از محله همدان و شاخه‌های آن ثور بکیل، شبام حاشد و فائش گذر کرد بانگ شیون و زاری بلند بود. حرب بن شرحبیل شبامی گفت: «تنها از يك کوی ۱۸۰ نفر کشته شده‌اند».

علی علیه السلام گواهی داد کشته‌های آنان شهید هستند.^{۱۴۸۴}

بدین‌سان، بر ما روشن می‌گردد در هردو جبهه شام و عراق قبایل بزرگ یمنی همدان، حمیر، مذحج، کنده، ازد و طی حضور داشتند. در برابر برخی قبایل مثل همدان، مذحج، طی و انصار که در سپاه علی علیه السلام شمار بیشتری داشتند، حضور حمیر در سپاه معاویه گسترده‌تر بود و این در حالی بود که قبایل لخم، جذام، عک، کلب و غسان در سپاه شام از شمار بسیاری برخوردار بودند، ولی در سپاه عراق هیچ‌کدام حضور نداشتند. برعکس، قبیله نزاری ربیعه در سپاه علی علیه السلام حضور چشمگیری داشت، در حالی که هیچ فردی از آنان در سپاه شام نبود. همچنین از قبیله بنی تمیم بصره و کوفه شمار زیادی در جبهه عراق داشتند، در حالی که گزارشی از حضور بنی تمیم در سپاه شام وجود ندارد. از دیگر قبایل نزاری قریش، بنی کنانه و هوازن در هردو سپاه، بنی سلیم، غطفان و ایاد در سپاه شام، اسد و أسلم در سپاه عراق شرکت داشتند. در این صورت ما نمی‌توانیم پیروان علی علیه السلام و یا معاویه در صفین را با معیار قبیله محک زنیم و هواداران هرکدام را در يك مجموعه قبایل یمنی یا نزاری دسته‌بندی کنیم؛ زیرا هردو گروه قبایل در دو رویه دوستی و همکاری و مخالفت و دشمنی با علی علیه السلام و معاویه شرکت داشتند. برای بهتر روشن شدن این نظر موضع سه نفر از نخبگان قبیله یمنی بجیله را مثال می‌زنیم. شاخص خواص این قبیله جریر بن عبد الله بجلی از شاخه احمس^{۱۴۸۵} بجیله از یاران رسول الله صلی الله علیه و اله و سردار فتوحات و استاندار همدان

^{۱۴۸۳} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص ۶۲.

^{۱۴۸۴} (۲). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۵۳۱.

^{۱۴۸۵} (۳). ابن حزم، پیشین، ص ۳۸۸.

بود که در صفین شرکت نکرد و موضع بی طرفی گرفت و با گروهی از خاندان قسر بجیله به قرقیسیا رفت.^{۱۴۸۶} از دیگر مردم بجیله ابو شداد قیس بن مکشوح بجلیّ پرچمدار بجیله در صفین بود که تا سرآورده معاویه پیش رفت و کشته شد. وی در رجز خود می گفت:

علی آن صاحب وقار و بردباری بژان هنگامی که دشواری پیش آید چابک است؛ هنگامی که زشتکاری مردم نحس را بدید یاران برگزیده و سخاوتمندی به او پیوستند؛ دو شهسوار مالک و هاشم.^{۱۴۸۷}

یکی از یاران معاویه یزید بن اسد بن کرز بجلیّ فرمانده چهار هزار نفری بود که به اصطلاح برای کمک به عثمان فرستاد.^{۱۴۸۸} وی جزو گروهی بود که از دمشق به حمص رفتند تا شرحبیل بن سمط کندی را علی علیه السلام تحریک کنند.^{۱۴۸۹} یزید از طرفداران سرسخت عثمان و مخالف باز گذاشتن آبشخور فرات بر روی عراقی‌ها بود.^{۱۴۹۰} وی از سخنوران عرب بود که در تشویق شامیان به جنگ با علی علیه السلام خطبه‌ای بلیغ خواند^{۱۴۹۱} و در پایان صفین نیز در دلداری به عراقی‌ها سخن راند.^{۱۴۹۲}

بدین سان، بر ما معلوم می‌گردد اعتقاد دینی و ایمانی معیار گرایش فکری و سیاسی این افراد در صف‌بندی عراقی و شامی بوده است و عوامل دیگر، مثل وابستگی قبیله‌ای و منطقه‌ای، دنیاجویی و ناآگاهی و بی‌خبری در مراتب پایین‌تر قرار دارند.

بافت قبیله‌ای جنبش خوارج و بیکار نهروان

^{۱۴۹۳} شکل‌گیری خارج‌گیری را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: الف) از هنگام پیمان صلح صفین تا تجمع معترضین به حکمیت در حروراء؛^{۱۴۹۴} ب) از اعلام رأی حکمین و خروج آنان تا پایان جنگ نهروان.

چگونگی انتخاب حکم یمنی

^{۱۴۸۶} (۱). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۶۰.

^{۱۴۸۷} (۲). همان، ص ۲۵۸.

^{۱۴۸۸} (۳). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۶۸؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۴۴.

^{۱۴۸۹} (۴). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۴.

^{۱۴۹۰} (۵). همان، ص ۱۷۰.

^{۱۴۹۱} (۶). همان، ص ۲۴۱.

^{۱۴۹۲} (۷). همان، ص ۵۴۸.

^{۱۴۹۳} (۸). طسوج (ناحیه) نهروان شامل سه نهروان، اعلی، اوسط و اسفل می‌شد و ناحیه شرقی بین اوسط و بغداد را دربرمی‌گرفت و سرزمین کهنی بود روی نهری که از جبل سرچشمه می‌گرفت. ر. ک: ابن خردادبه، پیشین، ص ۱۸ و ۱۶۲؛ یعقوبی، البلدان، ص ۴۳.

^{۱۴۹۴} (۹). حروراء قریه‌ای در نیم‌فرسخی کوفه. ر. ک: یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۹۳.

در روز پایانی بیکار صفین اشعث و قاریانی که از آن‌پس از خوارج شدند گفتند: ما به

ص: ۲۴۳

حکمت قرآن راضی هستیم و ابو موسی اشعری را برگزیدیم.^{۱۴۹۵} علی علیه السلام در پاسخ آنان گفت: «من به داوری ابو موسی اشعری راضی نیستم». ولی اشعث و زید بن حصین طایبی^{۱۴۹۶} و مسعر بن فدکی^{۱۴۹۷} با گروهی از قاریان گفتند: «ما جز به او رضایت ندهیم؛ زیرا وی پیشتر، ما را از این واقعه که بر سرمان آمد برحذر داشته بود. امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ گفت: «او از رضایت عمومی بهره‌مند نیست، چه از من جدا شد و مردم را از یاری من بازداشت و سپس بگریخت تا آن که پس از چند ماه به او امان دادم. من برای این کار ابن عباس را برمی‌گزینم». ولی اشعث که درصدد تضعیف امیر مؤمنان علیه السلام و تثبیت نفوذ و اقتدار خود بود و شایستگی ابن عباس به خوبی برای وی روشن بود که می‌تواند موقعیت علی علیه السلام را تثبیت کند گفت: «بین تو و ابن عباس جدایی نیست و ما کسی را می‌خواهیم که نسبت به تو و معاویه یکسان باشد و به هیچ‌یک از شما نزدیک‌تر نباشد. نباید در میان ما دو تن از مضر داوری کند». سپس در یک نمایش قدرت گفت: «من مردی از یمانی‌ها را قرار می‌دهم».^{۱۴۹۸} علی علیه السلام گفت: «پس من اشتر را قرار می‌دهم»، ولی اشعث به سبب دشمنی دیرینه‌ای که از اشتر و قبیله مذحج داشت و می‌دانست اشتر در صورت داوری، که از هوشیاری و خردمندی کافی برای دشمن‌شناسی برخوردار است، حالت عدم پیروزی شام و عراق - که در آن اشرافیت قبیله‌ای صاحب اقتدار خواهد بود - را از بین خواهد برد. گفت: «حکم او این است که ما بر یکدیگر تیغ برکشیم تا آنچه را تو و او می‌خواهید برآورده شود».^{۱۴۹۹}

بدین‌سان، روشن می‌گردد انتخاب ابو موسی اشعری تنها برای زنده شدن سنت و خوی قبیله‌ای نبود، بلکه موضع‌گیری منفی وی در برابر امیر مؤمنان علیه السلام بود که اشعث و قاریان را به انتخاب او واداشت؛ زیرا اگر تنها خوی قبیله‌ای معیار اشعث بود باید به انتخاب مالک بن حارث راضی می‌شد؛ در حالی که به علت حسادت و دشمنی با وی و حمایت‌های شجاعانه و بی‌دریغ اشتر از علی علیه السلام با وی مخالفت کرد و این در حالی بود که برخی دیگر از رهبران یمنی مثل مالک بن حارث، سعید بن قیس همدانی و سلیمان بن

^{۱۴۹۵} (۱) نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۹۹.

^{۱۴۹۶} (۲) زید بن حصین از ردپوشان و نساك بود که کوفیان را به جنگ معاویه تشویق می‌کرد و می‌گفت: اینان در اسلام کم‌نصیب و یاران ستم و استوارکنندگان پایه‌های جور و تجاوز هستند» ر. ک: نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۹۹.

^{۱۴۹۷} (۳) فرمانده قاریان بصره در صفین بود» ر. ک: نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۲۰۸ و ۴۸۹.

^{۱۴۹۸} (۴) نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۵۰۰.

^{۱۴۹۹} (۵) همان، ص ۴۹۹.

صرد^{۱۰۰۰}، که مشتاقانه خواهان ادامه جنگ بودند، در برابر نفوذ بلامنازع و قدرت تصمیم‌گیری اشعث موفّق به تأثیرگذاری بر عراقی‌ها نشدند و نتوانستند توده مردم را تسلیم اهداف امیر مؤمنان علیه السّلام کنند، برای نمونه یکی از نخبگان قبیله

ص: ۲۴۴

بنی تمیم یعنی احنف بن قیس که در گذشته بر قبیله خود نفوذ داشت از علی علیه السّلام خواست او را حکم قرار دهد، ولی عراقی‌ها نپذیرفتند و به استدلال او (که عقل و فهم ابو موسی سطحی و کندذهن است و او از یمن و قوم او همراه معاویه هستند) توجّه نکردند.^{۱۰۰۱}

در برابر اشعث بن قیس و یمنی‌های پیرو او، که مخالف سرسخت جنگ بودند، دسته‌ای دیگر از قاریان که شمشیرهای‌شان را بر شانه‌ها برآورده بودند نزد علی علیه السّلام آمدند و گفتند:

ای امیر مؤمنان، به اینان منگر و بگذار ما با این تیغ‌ها بر آن گروه بتازیم تا خداوند خود به حق میان ما داوری کند. علی علیه السّلام گفت: «دیگر جنگ روا نیست تا بنگریم قرآن بر چه داوری کند».^{۱۰۰۲} در همین حال نیز حدود چهار هزار نفر از یاران خردمند و عابد علی علیه السّلام از او خواستند به جنگ بازگردد، ولی امیر مؤمنان گفت: «مخالفت یارانتان را می‌بینید و شما کم‌شمار هستید، اگر به جنگ بازگردید، اینان شدیدتر از مردم شام نسبت به شما خواهند بود. اگر اینان و مردم شام علیه شما جمع شوند شما را نابود خواهند کرد. به خدا به آنچه انجام شد راضی نبودم، ولی من نظر عموم مردم را پذیرفتم؛ زیرا از نابودی شما می‌ترسیدم».^{۱۰۰۳}

به هرحال، اشعث - که در آن برهه در پی جبران ناکامی‌های گذشته خود بود و شخصیت مسلط او از اقتدار زیادی برخوردار شده بود که گویی سرنوشت صفین را باید او رقم می‌زد - به روشنی گفت: «من مردی یمنی را حکم قرار می‌دهم» و همراه برخی قزّاء^{۱۰۰۴} او برخلاف تمایل علی علیه السّلام یکی از نخبگان یمنی با ویژگی کندذهنی و دشمنی با علی علیه السّلام را به وی تحمیل کردند. پس از آن به دنبال ابو موسی که در یکی از نواحی شام به نام عرض بود فرستادند.^{۱۰۰۵} سرانجام پیمان صلح صفین در روز چهارشنبه، هفدهم

^{۱۰۰۰} (۶). همان، ص ۵۱۹.

^{۱۰۰۱} (۱). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۱۳۱؛ نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۵۰۱.

^{۱۰۰۲} (۲). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۹۷.

^{۱۰۰۳} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۳۸.

^{۱۰۰۴} (۴). قزّاء دو گروه بودند: دسته‌ای کوفی که فرمانده آنان عمّار یاسر و عبد الله بن بدیل بودند و گروهی از بصره به فرماندهی مسعر بن فلکی. برخی از قزّای کوفه خواهان ادامه جنگ بودند» ر. ک: نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۲۰۸ و ۴۹۷.

^{۱۰۰۵} (۵). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۵۰۰.

صفر، بسته شد و هنگامی که اشعث متن میثاق را بر قبایل عرضه داشت دو برادر از قبیله عنزة^{۱۵۰۶} به نام‌های معدان و جعد فریاد برآوردند: «لا حکم الا لله» و به سراپرده معاویه حمله کردند و کشته شدند. سپس صالح بن شقیق مرادی از سران مراد مذحج گفت: «حکمی را جز خدا نباشد گرچه مشرکان را خوش نیاید». پس از آن گروهی از بنی راسب ازد، که از کتاب الصّفين برمی‌آید، بیشترین معترضین به داوری اینان بودند؛ فریاد برآوردند:

«حکمی جز خدا را نباشد». سپس عروة بن ادیه تمیمی گفت: «آیا مردان را در کار خدا به داوری

ص: ۲۴۵

گماردند؟! هیچ حکمی جز خدا را نشاید».^{۱۵۰۷} پس از آن از هر کران بانگ برآمد: لا حکم الا لله، ما خشنود نیستیم که مردان در دین خدا داوری کنند، خداوند حکمش را درباره معاویه و یارانش رانده است یا کشته شوند یا به فرمان او سرسپارند، ما آن دم که به انتصاب داوران رضا دادیم گرفتار خطا و لغزش شدیم و اینک توبه کرده‌ایم و از آن رأی برگشته‌ایم، تو نیز چون ما برگرد و گرنه از تو بیزاری می‌جوییم. امام فرمود: «وای بر شما آیا پس از اعلام رضایت و عهد و میثاق برگردم؟^{۱۵۰۸} مگر خدا نمی‌فرماید: **أَوْفُوا بَعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ**^{۱۵۰۹} ولی این افراد به ظاهر متعبد و جاهل و بی‌درك که از معرفت کافی برخوردار نبودند از پیشوای خود- که رسول الله صلی الله علیه و اله درباره او فرموده بود: **أنا مدينة العلم و علي بابها**^{۱۵۱۰}- بیزاری جستند و شهادت بر شرك او دادند.^{۱۵۱۱}

آیا این آشفتگی، تغییر نظر و تردید و بی‌ثباتی، تحت تأثیر محیط زندگی و صحرا و سازمان قبیله‌ای نبوده است؟ آیا این بی‌شعوری و بی‌ادبی به ساحت پیشوای امت، ناشی از سطح پایین فکری نبود؟ آنان هنگامی که نتیجه ناگوار صفین را- که خود آفریننده آن بودند- با تمام وجود لمس کردند بیدار شدند، ولی به جای سرزنش خود و احساس گناه و ندامت پیشوا را گناهکار دانستند و او را سرزنش کردند. آیا این آشفتگی و کشمکش و بی‌معرفتی، ناشی از روحیه بدوی و جنگاوری و غارتگری و عصبیت و خونخواهی در تاریخ سیاسی- نظامی قبیله تمیم با همسایگان نبوده؛ زیرا آن‌گونه که در فصل اول و دوم اشارت رفت این قبیله در صفحات جنوب شرقی و غربی نجد همواره با قبایل همدان، مذحج، کنده و نیروهای دولت ساسانی و

^{۱۵۰۶} (۶). عنزة شاخه‌ای از بنی اُسد بن ربیعہ بن نزار بود «ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۳۴۶».

^{۱۵۰۷} (۱). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۵۱۲.

^{۱۵۰۸} (۲). همان، ص ۵۱۷.

^{۱۵۰۹} (۳). نخل (۱۶) آیه ۹۱.

^{۱۵۱۰} (۴). حاکم حسکانی نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، المجلد الثالث، ص ۱۲۸.

^{۱۵۱۱} (۵). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۵۱۷.

حتّی با قبایل مضرّی در چالش و ستیز بود؟ این احتمال نیز وجود دارد درگیری‌ها و دشمنی‌هایی که تمیم و مراد در خاطره تاریخی خود از حامیان سرسخت علی علیه السّلام یعنی قبیله همدان داشتند در بروز این رویه مؤثر بوده است. آیا صحنه‌گردانی اشعث در پایان جنگ، مرادی‌ها را - که قبل از اسلام او را به اسارت گرفته و سمبل خیانت می‌دانستند - وادار نکرد دست به اعتراض بزنند؟ بی‌تردید رقابت‌ها و دشمنی‌های گذشته در ایجاد روحیه اعتراض در آن برهه بی‌تأثیر نبوده است.

پس از اختلاف و آشفتگی بر سر حکمیّت، علی علیه السّلام فرمان کوچ داد. در طول راه کوفه آنان با تازیانه و غلاف شمشیر بر یکدیگر می‌زدند و ناسزا می‌گفتند. چون امیر مؤمنان در بیستم ربیع الأوّل به کوفه رسید، دوازده هزار نفر از او جدا شدند و به حروراء رفتند و شبت بن ربعی تمیمی را به ریاست و عبد الله بن کوّاء یشکری از بکر بن وائل را بر امامت نماز خود برداشتند.^{۱۵۱۲}

ص: ۲۴۶

علی علیه السّلام ابن عبّاس را برای مذاکره نزد ایشان فرستاد و سپس خود به دیدار آنها رفت و پس از مذاکره با حرورائیان آنان را به کوفه بازگردانید.^{۱۵۱۳}

گفتگوی داوران براساس مفاد پیمان صفّین در ماه رمضان در دومة الجندل آغاز شد و دو ماه به درازا کشید.^{۱۵۱۴} در طول مذاکرات ابو موسی اشعری خلافت عبد الله بن عمر را می‌خواست و عمرو بن عاص بر معاویة بن ابو سفیان اصرار داشت. سرانجام هر دو داور از حدود وظیفه خود تجاوز کردند و توافق به خلع علی علیه السّلام و معاویة و واگذاری خلافت به شورای بین مسلمانان کردند، ولی عمرو به ابو موسی نیرنگ زد و پس از اعلام نظر ابو موسی، وی نیز علی علیه السّلام را خلع و معاویة را بر خلافت قرار داد.^{۱۵۱۵}

بدین‌سان، ابو موسی اشعری، یکی از نخبگان یمنی از حزب قاعدین، آن‌چنان در دشمنی و مخالفت با امیر مؤمنان علیه السّلام پیش رفت که حاضر نشد حتّی نام وی را برای خلافت مطرح کند و عبد الله بن عمر را بر او ترجیح داد. سرانجام نیز فریب عمرو را خورد و بزرگترین ضربه را بر پیکر قدرت سیاسی علی علیه السّلام وارد ساخت.

پس از اعلام رأی داوران، در کوفه، گروهی از مخالفان حکمیّت، علی علیه السّلام را کافر خواندند و در خانه عبد الله بن وهب راسبی ازدی گرد آمدند و او را به ریاست خود برگزیدند و در دهم شوّال سال ۳۸ با وی بیعت

^{۱۵۱۲} (۶). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص ۳۴۲ و ۳۴۶.

^{۱۵۱۳} (۱). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثانی، ص ۴۰۵.

^{۱۵۱۴} (۲). محمّد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۴۰ و ۴۳.

^{۱۵۱۵} (۳). همان، ص ۵۱.

کردند.^{۱۵۱۶} سپس علیه علی علیه السلام خروج کردند و مخفیانه از کوفه خارج شدند و به یاران خود در بصره نامه نوشتند تا در نهروان به ایشان بپیوندند. از بصره نیز پانصد نفر از خوارج به فرماندهی مسعر بن فدکی تمیمی حرکت کردند و به عبد الله بن وهب در نهروان پیوستند.^{۱۵۱۷} پس از بیرون رفتن خوارج از کوفه شیعیان علی علیه السلام به وی گفتند: «با هرکه دوستی کنی با او دوستی خواهیم کرد و با هرکه دشمنی نمایی او را دشمن خواهیم داشت».^{۱۵۱۸}

جای‌گاه یمنی‌ها در رهبری خوارج

امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از خروج عبد الله بن وهب و یزید بن حصین طایی و یارانشان، نامه‌ای به آن دو نوشت و پس از بیان مخالفت دو داور با کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و اله از آنان خواست برای جنگ با دشمن مشترك، نزد وی آیند، ولی آنان در پاسخ نوشتند: «اگر به کفر

ص: ۲۴۷

خویش شهادت دهی و توبه کنی در کار تو و خودمان بنگریم، وگرنه منصفانه به تو اعلام پیکار می‌کنیم که خدا جنایتکاران را دوست ندارد».^{۱۵۱۹}

در این هنگام علی علیه السلام مردم کوفه را به جنگ با معاویه فراخواند و به آنان گفت: «ما داوران را برگزیدیم تا براساس قرآن حکم کنند، ولی آنان برخلاف کتاب و سنت حکم کردند. به خدا سوگند، با آنان خواهیم جنگید».^{۱۵۲۰} سپس به کوفیان دستور داد به نخيله روند و به ابن عباس والی بصره نامه نوشت مردم بصره را اعزام کند. ابن عباس به سختی توانست از شصت هزار مرد بصره ۱۵۰۰ نفر را به فرماندهی احنف بن قیس و ۱۷۰۰ نفر را به فرماندهی جاریة بن قدامة سعدی تمیمی به نخيله بفرستد.^{۱۵۲۱}

امیر مؤمنان علیه السلام سران کوفه و تقسیمات هفت‌گانه و قبایل را فراهم کرد و از آنان خواست تا جنگاوران خود را آماده کنند. از کوفه ۵۷ هزار نفر از اعراب و هفت هزار نفر از موالی و غلامانشان به شمار

^{۱۵۱۶} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۶۱.

^{۱۵۱۷} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۴.

^{۱۵۱۸} (۶). همان، ص ۵۶.

^{۱۵۱۹} (۱). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۵۱.

^{۱۵۲۰} (۲). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۱۴۳.

^{۱۵۲۱} (۳). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۱۴۵. به گزارش بلاذری جاریة بن قدامة با سه یا پنج هزار نفر به نخيله آمد» ر. ک: انساب الاشراف، الجزء الثاني،

ص ۳۶۷.

۶۵ هزار نفر آماده شدند.^{۱۵۲۲} علی علیه السلام در نخیله به یاران خود گفت: «به سوی گروهی روید که با شما می‌جنگند تا پادشاهان ستمگر شوند و بندگان خدا را بنده خود کنند».

مردم از هرسو فریاد برآوردند: «ای امیر مؤمنان، ما را به هرجا دوست می‌داری ببر». صیفی بن فسیل شیبانی گفت: «ای امیر مؤمنان، ما حزب تو و یاران تو هستیم، با هرکه دشمنی کنی دشمنی کنیم و با هرکه پیرو تو باشد، همراهی کنیم». محرز بن شهاب سعدی تمیمی گفت:

«ای امیر مؤمنان، ما شیعیان تو هستیم که از پیروی تو و پیکار با دشمنانت امید ثواب داریم و از سرپیچی دستورات تو بیم عذاب داریم».^{۱۵۲۳} سعید بن قیس همدانی گفت: «ای امیر مؤمنان، از ما شنوایی و پیروی و دوستی و نیکخواهی است، من آنچه را می‌خواهی فراهم می‌کنم». سپس از سران یمنی حجر بن عدی و عدی بن حاتم و از بزرگان نزاری معقل بن قیس ریاحی تمیمی و زیاد بن خصفه تیمی آمادگی قبایل خود را اعلام کردند.^{۱۵۲۴}

بدین‌سان، علی علیه السلام با ۶۸ هزار نفر از نیروهای قبایل یمنی و نزاری و موالی آنان، عازم شام گردید. در همین حال، اخبار ناگواری از خوارج به ایشان رسید که آنان دست به آشوب و غارت زده‌اند، عبد الله بن خطاب بن ارت و همسر حامله‌اش را کشته و شکمش را دریده و جنین او را

ص: ۲۴۸

درآورده‌اند و سه زن از قبیله طی و ام سنان صیداوی^{۱۵۲۵} را نیز کشته‌اند.^{۱۵۲۶} علی علیه السلام برای تحقیق درباره این وحشی‌گری خوارج- که از خوی خشونت بدوی به میراث در آنان باقی مانده بود- یکی از یاران خود را نزد آنان فرستاد، ولی خوارج او را به قتل رسانیدند. به همین علت مردم و از جمله اشعث بن قیس نزد علی علیه السلام آمدند و از او خواستند پیش از جنگ با معاویه فتنه خوارج را خاموش کند. امیر مؤمنان نیز دعوت آنان را اجابت کرد و به سوی نهروان حرکت کرد.^{۱۵۲۷} هنگامی که به نهروان رسید نزد ایشان پیغام فرستاد کشتگان برادران ما را نزد ما بفرستید تا به قصاص آنان بکشیم و من دست از شما برمی‌دارم تا با

^{۱۵۲۲} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۹؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۱۴۵.

^{۱۵۲۳} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۹.

^{۱۵۲۴} (۶). همان، ص ۵۹.

^{۱۵۲۵} (۱). صیدا شاخه‌ای از آسد بن خزیمه بود «ر. ک: ابو عبید قاسم بن سلام، پیشین، ص ۲۲۶».

^{۱۵۲۶} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۶۸ و ۳۶۹؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۱۴۷؛ ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۵۲.

^{۱۵۲۷} (۳). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۵۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۶۸.

شامی‌ها تلاقی کنیم، شاید خدا قلب‌های شما را هدایت کند. آنان پاسخ دادند همه ما قاتلان آنها هستیم و همگی، خون شما و آنان را حلال می‌دانیم.^{۱۵۲۸}

امیر مؤمنان بر رویه همیشگی خود برای اتمام حجّت، دو نفر از یاران یمنی خود، قیس بن سعد و ابو ایوب خالد بن زید انصاری را نزد خوارج فرستاد تا ایشان را از سرکشی و مخالفت بازدارند، ولی آنان بر مخالفت خود اصرار داشتند. سپس علی علیه السلام نزد آنان آمد و با ایشان سخن گفت: «من مخالف داوری بودم و به شما گفتم: آنان از روی خدعه خواهان حکمیت هستند، اما نظر مرا نپذیرفتید و از من سرپیچی کردید تا این که حکمیت را پذیرفتم، ولی از آنان پیمان گرفتم آنچه را قرآن، زنده کرده زنده بدارند و آنچه را قرآن میرانده است از بین ببرند و ما بر همان حال اول خود هستیم، شما را چه می‌شود؟» ولی آنها پاسخ دادند: «اگر توبه نکنی از ما کناره‌گیری کن.»^{۱۵۲۹} علی علیه السلام گفت: «آیا پس از ایمان به رسول الله صلی الله علیه و اله و هجرت با وی و جهاد در راه خدا به کفر خویش اقرار کنم»^{۱۵۳۰} و از نزد آنان برفت. چون بازگشت سپاه خود را آرایش داد و حجر بن عدی را بر پهلوی راست و شیب بن ربیع را بر پهلوی چپ و ابو ایوب انصاری را بر سواران و ابو قتاده نعمان بن ربیع خزرجی را به فرماندهی پیادگان و بر هشتصد نفر از انصار قیس بن سعد را گماشت. خوارج نیز سپاه خود را آرایش دادند، یزید بن حصین طایی را بر پهلوی راست و شریح بن اوفی عبسی را بر پهلوی چپ و حمزة بن سنان اَسدی را بر سواران و حرقوص بن زهیر سعدی را بر پیادگان و عبد الله بن وهب راسبی را بر تمام سواران گماشتند.^{۱۵۳۱}

ص: ۲۴۹

امیر مؤمنان در ادامه روش‌های مصلحانه و هدایتی خود پرچم امان را به ابو ایوب داد. وی فریاد زد: هرکس از شما نزد این پرچم آید و کسی را نکشته باشد و متعرض کسی نشده باشد در امان است، هرکه از شما سوی کوفه یا مداین رود در امان است. پس از آن ما قاتلان برادران خویش را قصاص کنیم و نیازی به ریختن خون شما نداریم. پس از سخنان ابو ایوب فروة بن نوفل اشجعی با پانصد نفر به بند نیجین و دسکره و دسته‌ای به‌طور پراکنده به کوفه رفتند و حدود یکصد نفر از آنان به علی علیه السلام پیوستند.^{۱۵۳۲} از شمار چهار هزار

^{۱۵۲۸} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۶۲.

^{۱۵۲۹} (۵). همان، ص ۶۲.

^{۱۵۳۰} (۶). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۶۹.

^{۱۵۳۱} (۷). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۷۱؛ ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۵۶؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، -- الجزء الأول، ص ۱۴۹. خلیفة بن خیطاط

فرمانده پهلوی چپ سپاه خوارج را شیب بن بجره اشجعی و شریح بن اوفی را پرچمدار خوارج آورده است «ر. ک: تاریخ، ص ۱۴۹».

^{۱۵۳۲} (۱). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۶۴. بلاذری می‌نویسد: هزار نفر به زیر پرچم ابو ایوب آمدند «ر. ک:

انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۷۱».

نفر، ۲۸۰۰ نفر از آنان با عبد الله بن وهب ماندند و در روز نهم صفر سال ۱۵۳۳^{۳۸} بر سپاه علی علیه السلام به سختی هجوم بردند که موجب عقب‌نشینی آنان شد، ولی یاران امام علیه السلام پایداری کردند و با رشادت به صف خوارج حمله بردند.

در مدت دو ساعت فرماندهان خوارج و همه یارانشان مگر کمتر از ده نفرشان، کشته شدند و از یاران علی علیه السلام نیز کمتر از ده نفر به قتل رسیدند^{۱۵۳۴} که از جمله آنان: عروة بن اناط طایی؛ صلت بن قتاده کندی؛ فیاض بن خلیل ازدی؛ رویبة بن وبر بجلئی؛ عبد الله بن حماد حمیری؛ رفاعة بن وائل ارحبی؛ کیسوم بن سلمة جهنی؛ حبیب بن عاصم ازدی؛ عبید بن عبید خولانی^{۱۵۳۵} در منابع در دسترس ما به جز فرماندهان آنان اسامی برخی از کشته‌شدگان خوارج چنین است: ربیعة بن شداد خثعمی که در صفین پرچمدار خثعم^{۱۵۳۶} بود؛ زید بن عدی فرزند عدی بن حاتم طایی^{۱۵۳۷}؛ عبد الله بن شجره سلمی^{۱۵۳۸}؛ یزید بن عاصم محاربی؛ جواد بن بشر تمیمی^{۱۵۳۹}.

تأثیر اشرافیت یمنی در بازگرداندن سپاه

پس از خاتمه جنگ نهروان علی علیه السلام به یاران خود گفت: «خداوند شما را بر خوارج پیروزی بداد، اکنون بدون درنگ برای پیکار با قاسطان آماده شوید»، ولی اشعث بن قیس که به گفته

ص: ۲۵۰

ابو بکر «در هر شری ببیند در آن وارد می‌شود»^{۱۵۴۰} همچون عناصر معاویه عمل کرد و گفت: «ای امیر مؤمنان، شمشیرها و نیزه‌های مان کند شده ما را به شهر خودمان برگردان که با بهترین ساز و برگ و ابزار جنگ آماده شویم»^{۱۵۴۱}. علی علیه السلام ناچار به کوفه بازگشت و بار دیگر اشرافیت یمنی علی علیه السلام را از اهداف خود بازداشت و آب به آسیای دشمن ریخت و برخلاف نظر محقق تاریخ اسلام یولیوس و

^{۱۵۳۳} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۷۵.

^{۱۵۳۴} (۳). مسعودی، مروج الذهب، الجزء الثاني، ص ۴۱۷.

^{۱۵۳۵} (۴). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۲۷۲؛ ابن شهر آشوب، المناقب، الجزء الثاني، ص ۱۹۰. خلیفة بن خیاط یزید بن نوبه انصاری و ابو نعیم عقبه بن عامر جهنی را جزو کشته‌شدگان سپاه علی علیه السلام آورده است «ر. ک: تاریخ، ص ۱۴۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۷۴».

^{۱۵۳۶} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۶.

^{۱۵۳۷} (۶). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۶۴.

^{۱۵۳۸} (۷). همان، ص ۳۷۲.

^{۱۵۳۹} (۸). همان، ص ۳۷۵.

^{۱۵۴۰} (۱). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الثاني، ص ۶۱۹.

^{۱۵۴۱} (۲). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۵۷؛ ابن قتیبہ، الامامة و السیاسة، الجزء الأول، ص ۱۴۹.

لهوزن^{۱۵۴۲} دست از دشمنی با علی علیه السلام تا هنگام شهادت وی برداشت. در این جا می توان تأثیر بخشش های معاویه به اشعث را درك کرد؛ زیرا هنگامی که معاویه از پیکار علی علیه السلام با خوارج آگاه شد به عده ای از بزرگان کوفه مثل اشعث بن قیس و دیگران نامه نوشت و پول و وعده هایی به آنان داد تا به او روی آوردند و از همراهی با علی علیه السلام در جنگ با معاویه سستی کردند و دعوت او را رد کردند و از وی پیروی نکردند. معاویه در این باره می گفت: «پس از پیکار صفین بی لشکر و بدون مشقت با علی علیه السلام جنگیدم».^{۱۵۴۳}

بدین سان، بر ما معلوم می گردد در شکل گیری خوارج و سپاه آنان در نهروان، قبایل مضرى مثل تمیم، اسد، سلیم، محارب و عبس و قبایل یمنی همچون مراد، راسب ازد، طی و خثعم، شرکت داشتند و ریاست آنان با عبد الله بن وهب راسبی (یکی از یمنی ها) بود. برخلاف نظر برخی از محققان به نظر می رسد نیروی عمده خوارج در نهروان از بنی تمیم نبوده است؛ زیرا در چند مرحله شاهد بازگشت رهبران بنی تمیم از رویارویی با علی علیه السلام هستیم: یکی بازگشت شبت بن ربیع از حروراء و همراهی وی با علی علیه السلام در نهروان و دیگر مسعر بن فدکی بود که در آغاز پیکار نهروان با هزار نفر به سپاه علی علیه السلام پیوست^{۱۵۴۴}، ابو مریم سعدی با دویست نفر کناره گیری کرد، ولی دوباره در ماه رمضان سال ۳۸ به همراهی چهارصد نفر از یارانش، که جز پنج نفرشان همگی از موالی ایرانی بودند، شورید و تا پنج فرسخی کوفه آمد، اما به دست جاریه بن قدامه تمیمی کشته شد و یارانش پراکنده شدند.^{۱۵۴۵} این رفتار ناشی از تردید و دودلی و فرصت طلبی برخی از تمیمی ها بود که در سال نهم هجری، هیأت نمایندگی خود را به مدینه منوره فرستادند و اسلام آوردند^{۱۵۴۶} و بدون تربیت لازم در فتوحات شرکت کردند و در شهرهای تازه تأسیس بصره و کوفه ساکن شدند تا سرانجام در خلافت علی علیه السلام در مراتب شك و یقین، مخالفت و پیروی با وی عمل کردند.

ص: ۲۵۱

از اسامی فرماندهان سپاه علی علیه السلام و شهیدان سپاهش و سیر حوادث برمی آید ساختار قبایله ای سپاه امیر مؤمنان علیه السلام از قبایل یمنی و نزاری شکل گرفته بود، اگرچه کشته شدگان سپاه وی همه از قبایل یمنی حمیر، همدان، ازد، خولان، طی، کنده و بجیله بودند و بیشتر فرماندهان سپاه وی نیز از قبایل یمنی بودند، اما قاتل امیر مؤمنان علیه السلام نیز عبد الرحمان بن ملجم مرادی از خوارج یمنی بود و بیشترین

^{۱۵۴۲} (۳). ولوزن، شیعه و خوارج، ترجمه محمد رضا افتخارزاده، ص ۲۷.

^{۱۵۴۳} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۸۳.

^{۱۵۴۴} (۵). همان، ص ۳۷۱.

^{۱۵۴۵} (۶). همان، ص ۴۸۵.

^{۱۵۴۶} (۷). ابن سعد، پیشین، المجلد الأول، ص ۲۹۳؛ ابن شیبّه، پیشین، الجزء الثاني، ص ۵۲۳.

مخالفان داوری، پس از بسته شدن پیمان صفین، از قبیله یمنی راسب و مراد بودند و اشرافیت یمنی بار دیگر علی علیه السلام را از اهدافش بازداشت.

نقش قبایل یمنی در غارات

پس از اعلام رأی داوران، معاویه مشکلات فراوانی برای امیر مؤمنان علیه السلام فراهم کرد و طرح براندازی حکومت و خلافت علی علیه السلام از راه‌های گوناگون مثل تصرف مصر، غارات و طرح کودتا در شهرهای مکه و بصره را دنبال کرد. این اقدامات بیش از دو سال علی علیه السلام را به خود مشغول داشت که در فراز و نشیب تشیع تأثیر داشت. قبایل یمنی شام و عراق در مخالفت و همراهی با علی علیه السلام در این حوادث نقش مهمی داشتند، بدین سبب، ما ناگزیر به بررسی و پژوهش در این باره هستیم.

تصرف مصر: سرزمین مصر از نظر سیاسی و نظامی و نیروی انسانی و اقتصادی از اهمیت خاصی برخوردار بود. به همین جهت، عمرو بن عاص شرط همکاری خود با معاویه را استناداری بر مصر قرار داد. معاویه در راستای چنگ اندازی بر این منطقه، پس از جنگ صفین، دو نفر از یاران یمنی خود (مسلمة بن مخلد انصاری و معاویه بن حدیج سکونی کندی) را که در پیکار صفین حضور داشتند به مصر فرستاد تا آنان و مردم را به مخالفت با علی علیه السلام و خونخواهی عثمان بخوانند. هنگامی که آن دو شروع به فعالیت کردند اوضاع مصر آشفتن شد. علی علیه السلام برای اصلاح امور آن سرزمین مالک بن حارث را به استناداری مصر تعیین کرد، ولی در راه به دست جایستار مأمور خراج «قلزم»^{۱۵۴۷} با شربت عسل زهرآلود به شهادت رسید.^{۱۵۴۸}

پس از حکمیت چون شامیان با معاویه به خلافت بیعت کردند، معاویه نیرومند شد، اما عراقی‌ها با علی علیه السلام بنای ناسازگاری و مخالفت گذاشتند معاویه مصمم به تصرف مصر شد.^{۱۵۴۹} بدین منظور نامه‌ای برای مسلمة بن مخلد و معاویه بن حدیج، که از دشمنان سرسخت علی علیه السلام بودند و به وی ناسزا می‌گفتند،^{۱۵۵۰} نوشت و در آن اشاره کرد: به زودی ما بر اوضاع مسلط خواهیم شد، شما به مخالفت خود ادامه دهید و لشکر ما بر شما سایه خواهد افکند و هرچه را

ص: ۲۵۲

^{۱۵۴۷} (۱). شهری بزرگ بر ساحل خلیج قلزم در شمال دریای سرخ بین مصر و ایله» ر. ک: یعقوبی، البلدان، ص ۱۱۹.

^{۱۵۴۸} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۷۱.

^{۱۵۴۹} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۴۰۰.

^{۱۵۵۰} (۴). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۱۸۸.

خواستنه باشيد برمی‌آورند.^{۱۵۵۱} معاویه پس از آن عمرو بن عاص را به همراهی ابو الاعور عمرو بن سفیان سلمی و یزید بن أسد بجلی با شش هزار نفر به مصر فرستاد.^{۱۵۵۲} والی مصر، محمد بن ابی بکر، علی علیه السلام را از اوضاع مصر باخبر ساخت و از وی کمک خواست.^{۱۵۵۳} علی علیه السلام نیز برای ارسال کمک به مصر به کوفیان گفت: «مصر بزرگتر از شام است و خیر آن‌جا زیاد است و جمعیت فراوان دارد و مردمش اهل خیرند. مصر برای شما موجب عزت و برای دشمنان موجب خواری و سرافکندگی است. این شاء الله فردا در محلّ جرعه^{۱۵۵۴} حاضر شوید، ولی فردا بیش از یکصد نفر در آن محلّ جمع نشدند». ^{۱۵۵۵} به وضوح روشن است این سستی بازتاب بی‌نتیجه بودن و کشته‌های بی‌شمار صفین و نهروان و خستگی عراقی‌ها و اختلاف و دگرگونی ارزش‌ها در جامعه کوفه است که اشعث بن قیس در این تغییر و تحوّل ارزشی سهم بسزایی داشت.

علی علیه السلام پس از سستی کوفی‌ها به شهر بازگشت و پس از يك ماه تلاش تنها دو هزار نفر را بسیج کرد و این در زمانی بود که محمد بن ابی بکر کشته شده بود و پیک امیر مؤمنان علیه السلام نزد کعب بن مالک ارجبی رفت و او را بازگردانید.^{۱۵۵۶}

عمرو بن عاص با کمک معاویه بن حدیج و نیروهای هوادار عثمان به مصر وارد شد و به جنگ محمد بن ابی بکر رفت. محمد کنانه بن بشر تجیبی کندی را که از شیعیان علی علیه السلام در مصر بود با دو هزار نفر به مقابله معاویه بن حدیج و عمرو بن عاص فرستاد و خود وی نیز با دو هزار نفر آماده پیکار شد. جنگ در محلّی به نام مسنّاة درگرفت و کنانه کشته شد و یاران محمد گریختند. وی به خرابه‌ای پناه برد، ولی معاویه بن حدیج او را یافت و کشت، بدون آن‌که به وساطت برادرش عبد الرحمان بن ابی بکر، که در سپاه عمرو بن عاص بود، توجهی نماید. سپس دست به اقدام زشتی زد و جنازه محمد را در پوست خری به آتش کشید.^{۱۵۵۷}

پس از تصرف مصر به دست عمرو بن عاص محمد بن ابی حذیفه بن عتبة بن ربیعہ پسرخاله معاویه را که از شیعیان علی علیه السلام بود و در مصر مردم را به هواداری علی علیه السلام دعوت می‌کرد، دستگیر کردند

^{۱۵۵۱} (۱). همان، ص ۱۷۷.

^{۱۵۵۲} (۲). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۹۸.

^{۱۵۵۳} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۴۰۱.

^{۱۵۵۴} (۴). جرعه محلّی نزدیک کوفه بین نجف و حره» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۱۲۷، (ذیل کلمه الجرعه).

^{۱۵۵۵} (۵). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۱۹۱.

^{۱۵۵۶} (۶). همان، ص ۱۹۲.

^{۱۵۵۷} (۷). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۴۰۳؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۷۹.

و نزد معاویه فرستادند. معاویه وی را به زندان انداخت،^{۱۵۵۸} ولی پس از مدتی گریخت و یکی از یاران یمنی معاویه به نام عبید الله بن عمرو بن خثعمی وی را

ص: ۲۵۳

تعقیب و دستگیر کرد و بکشت.^{۱۵۵۹}

بدین سان، سرزمین مصر با تلاش و همکاری یاران معاویه، مثل معاویه بن حدیج، مسلمة بن مخلد، یزید بن أسد بجلی، ابو الاعور عمرو بن سفیان سلمی و عمرو بن عاص و عبد الرحمان بن ابی بکر قرشی - سه نفر یمنی و سه نفر مضر - به تصرف معاویه درآمد و موجب تضعیف موقعیت سیاسی علی علیه السلام شد. سستی مردم کوفه، سکونت گاه یمنی ها نیز در این باره بی تأثیر نبود.

از طرف دیگر محمد بن ابی بکر، کنانه بن بشر، کعب بن مالک، مالک بن حارث و محمد بن ابی حذیفه - سه نفر یمنی و دو نفر قریشی - برای حفظ مصر و تحکیم اقتدار علی علیه السلام از هر کوششی دریغ نداشتند و چهار نفرشان در این راه جان باختند.

طرح تصرف بصره: یکی دیگر از نقشه های شوم معاویه علیه اقتدار سیاسی امیر مؤمنان علیه السلام این بود که حکومت بصره را به دست گیرد و عبد الله بن عمرو بن حضرمی را بر آن بگمارد. این نقشه هنگامی عملی شد که ابن عباس، والی بصره، برای تسلیت به علی علیه السلام به کوفه رفت و زیاد بن سمیه را به جای خود گماشت صحار بن عباس عبدی از هواداران عثمان این فرصت را غنیمت شمرد^{۱۵۶۰} و نامه ای به معاویه نوشت و از او تقاضا کرد امیری برای خونخواهی عثمان به بصره فرستد. معاویه که به دنبال چنین مجالی بود ابن حضرمی را برای خونخواهی عثمان به بصره فرستاد.^{۱۵۶۱} چون ابن حضرمی به بصره آمد به میان بنی تمیم رفت و از بزرگان قبایل خواست او را در خونخواهی عثمان همراهی کنند. مثنی بن مخزبه عبدی از شیعیان علی علیه السلام گفت: «اگر از جایی که آمده ای بازنگردی با شمشیرها، نیزه ها و تیرهای خود تو را خواهیم گرفت، آیا ما پسر عم پیامبر صلی الله علیه و اله خود را رها کنیم و دست از بیعت او برداریم و وارد حزبی از احزاب از راه حق برگشته شویم؟»^{۱۵۶۲} ابن حضرمی از صبره بن شیمان ازدی تقاضای همراهی کرد،

^{۱۵۵۸} (۸). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۸۰.

^{۱۵۵۹} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص ۴۰۷.

^{۱۵۶۰} (۲). پدر وی عمرو بن حضرمی از هم پیمانان عتبه بن ربیع بود که در سربه نخله ماه رجب سال دوم هجری به وسیله تیر واقد بن عبد الله از یاران عبد الله بن جحش فرمانده سربه، کشته شد» ر. ک: واقدی، المغازی، المجلد الأول، ص ۱۵ و ۶۴. وی جانشین عبد الله بن عامر بن کرزیز والی عثمان بر بصره بود که عثمان بن حنیف او را دستگیر کرد و اداره شهر را به دست گرفت» ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص ۲۲۲.

^{۱۵۶۱} (۳). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۲۶۴.

^{۱۵۶۲} (۴). همان، ص ۲۶۵.

ولی وی گفت: «اگر به منزل من درآیی تو را در پناه خواهیم گرفت» و از او کناره گرفت.^{۱۵۶۳} ضحاک بن عبد الله هلالی رئیس شرطه بصره نیز از علی علیه السلام پشتیبانی کرد. عبد الرحمان بن عمیر بن عثمان تیمی قرشی و عبد الله بن حازم سلمی از ابن حضرمی حمایت کردند.

پس از این مذاکرات دسته‌ای از مردم شهر به آرامی به ابن حضرمی رو آوردند. زیاد نیز به

ص: ۲۵۴

خانه صبره بن شیمان ازدی رفت و در پناه قبیله ازد درآمد و بیت المال و منبر را در مسجد حدان بصره جا داد و اوضاع بصره را برای ابن عباس نوشت. علی علیه السلام اُعین بن ضبیعة مجاشعی تیمی را برای بازداشتن بنی تمیم از همراهی با ابن حضرمی به بصره فرستاد. اُعین به بصره آمد و با بنی تمیم سخن گفت و آنان را از مخالفت و پیمان شکنی با علی علیه السلام بازداشت، ولی هنگامی که به خانه خود رفت ده نفر که احتمالاً از خوارج بودند او را در خانه‌اش غافلگیر کرده، کشتند.^{۱۵۶۴} در این حال شهر بصره و اطراف آن جز محله ازد در اختیار ابن حضرمی قرار گرفت و ازدی‌ها به پیروی از صبره بن شیمان ازدی از زیاد حمایت کردند. امیر مؤمنان علیه السلام پس از کشته شدن اُعین بن ضبیعة، جاریه بن قدامه سعدی از شیعیان خود را فراخواند و به او گفت: «قبیله ازد از عامل من و بیت المال حفاظت می‌کنند، ولی مضر با من دشمنی می‌کنند در حالی که خداوند کرامت را از ما شروع کرد و هدایت را به وسیله ما به آنان شناسانید. مضر مردم را به گروهی که با خدا و رسولش جنگ می‌کنند و اراده کرده‌اند نور خدا را خاموش کنند دعوت می‌نمایند، ولی آنان توانایی این کار را ندارند».^{۱۵۶۵} جاریه گفت: ای امیر مؤمنان، مرا به سوی ایشان بفرست. علی علیه السلام نیز پذیرفت و جاریه را با پنجاه نفر از بنی تمیم همراه با شریک بن اعور حارثی با نامه‌ای برای شیعیانش به بصره فرستاد.

جاریه بن قدامه به بصره آمد و با ازدی‌ها ملاقات کرد و نامه علی علیه السلام را برای آنان خواند.

صبره بن شیمان بزرگ ازد بصره گفت: «شنیدیم و پیروی می‌کنیم، هرکس با امیر مؤمنان بجنگد ما با او پیکار می‌کنیم و هرکه با او در صلح باشد با او در سلامت خواهیم بود».^{۱۵۶۶} سپس جاریه نزد بنی تمیم رفت و

^{۱۵۶۳} (۵) همان، ص ۲۶۶.

^{۱۵۶۴} (۱) بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص ۴۲۷.

^{۱۵۶۵} (۲) ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۲۷۶.

^{۱۵۶۶} (۳) بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص ۴۳۰.

آنان را از مخالفت بازداشت، ولی وی را ناسزا گفتند. جاریه نیز از زیاد و ازدی‌ها کمک خواست. آنان نیز به کمک وی رفتند و با بنی تمیم و ابن حضرمی جنگیدند.

بنی تمیم نتوانستند مقاومت کنند و فرار کردند. ابن حضرمی و عبد الله بن حازم سلمی و یارانش به خانه سنبل سعدی پناه بردند.^{۱۵۶۷} جاریه آنان را محاصره کرد و خانه را بر سر آنان آتش زد و ابن حضرمی و هفتاد نفر از یارانش بسوختند.^{۱۵۶۸} پس از آن ازدی‌ها زیاد را به دار الاماره بردند و او را بر مقام خود نشاندند و بیت المال را نزد زیاد بازگرداندند و زیاد بر شهر مسلط شد و ازدی‌ها به خانه‌های خود بازگشتند.^{۱۵۶۹}

ص: ۲۵۵

بدین‌سان، طرح براندازی ابن حضرمی یمنی در بصره به فرماندهی جاریه بن قدامه سعدی و با همکاری قبیله ازد خنثی شد و اقتدار سیاسی امیر مؤمنان علیه السلام بر بصره تثبیت گردید. قبیله ازد، که در پیکار جمل با پیمان‌شکنان بیش از دیگر قبایل همکاری داشتند و بیشترین کشته را دادند، در پیکار صفین موضع متفاوت از جمل گرفتند و به فرماندهی صبره بن شیمان در صف یاران علی علیه السلام قرار گرفتند. در این حادثه برخلاف پیش‌بینی معاویه^{۱۵۷۰} بیشترین دفاع از علی علیه السلام را به عمل آوردند، اما حمایت برخی بزرگان آن مثل ابو صبره بر پایه اعتقاد و احساس دینی بود و برخی آن‌گونه که از متن الغارات برمی‌آید درصدد کسب منافع و قدرت دنیوی بودند، مثلاً جیفر عمانی، که زبان قوم خود بود، به زیاد گفت: «ما نخستین کسانی هستیم که با تو میثاق بستیم و حق تقدم داریم و باید مورد سپاس قرار گیریم».^{۱۵۷۱} قبیله عبد القیس که سابقه پیوند و دوستی با علی علیه السلام داشتند بیشترین کشته را در نبرد جمل به حمایت از وی دادند. از سرشناسان این قبیله، شخصی مثل صحار بن عباس مشوق معاویه به فرستادن ابن حضرمی به بصره بود و برخی مانند عمرو بن مرحوم عبدی و مثنی بن مخزبه عبدی از حامیان سرسخت و شیعیان علی علیه السلام بودند که در مقابل ابن حضرمی با يك موضع قوی شیعی ایستادند. از بزرگان بکر بن وائل بصره حنین بن منذر رقاشی حامی زیاد در بصره بود، ولی مالک بن مسمع بکری از حمایت زیاد طفره رفت.^{۱۵۷۲} قبیله دیگر بنی تمیم بود که در این حادثه نقش مهمی داشت. اینان در پیکار جمل گاه موضع بی‌طرفی

^{۱۵۶۷} (۴). همان، ص ۴۳۱.

^{۱۵۶۸} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۸۵.

^{۱۵۶۹} (۶). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۲۸۲.

^{۱۵۷۰} (۱). همان، ص ۲۵۶.

^{۱۵۷۱} (۲). همان، ص ۲۸۰.

^{۱۵۷۲} (۳). همان، ص ۲۶۶.

می‌گرفتند و گاه مخالفت می‌ورزیدند و گاه تنها بخش کوچکی از آنان با علی علیه السلام همکاری و همراهی می‌کرد. در این حادثه بنی تمیم نیروی عمده ابن حزمی را تشکیل می‌دادند و تنها برخی از بنی تمیم کوفه با جاریه و زیاد همکاری کردند و فرصت طلب آنان احنف بن قیس کناره‌گیری کرد.^{۱۵۷۳} در عین حال، دو فرمانده خنثی‌سازی طرح کودتا: اُعین بن ضبیعه تمیمی (که جان در این راه گذاشت) و جاریه بن قدامه سعدی (سرکوبگر ابن حزمی) از بنی تمیم و از شیعیان پرحرارت علی علیه السلام بودند. در این صورت، هر دو گروه قبایل مضر و یمنی در موضع دوستی و دشمنی با علی علیه السلام در این حادثه شرکت داشتند.

طرح براندازی در مکه: از دیگر توطئه‌های معاویه علیه امیر مؤمنان علیه السلام اعزام یزید بن شجرة رهاوی مذحجی به مکه بود. وی از هواداران عثمان و در صفین همراه معاویه بود.^{۱۵۷۴} یزید از شام با لشکر خود از راه وادی القری و جحفه عازم مکه شد. قثم بن عباس، والی علی علیه السلام بر مکه،

ص: ۲۵۶

۱۵۷۵

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۲۵۶

پس از آگاهی از حمله یزید برای مردم مکه خطبه‌ای خواند و از آنان خواست از وی اطاعت کنند، ولی مردم مکه در مقابل وی سکوت کردند. به همین جهت، قثم بن عباس مصمم به خروج از مکه شد، ولی در این هنگام نامه امیر مؤمنان علیه السلام مبنی بر مقاومت و ایستادگی در مقابل دشمنان به قثم رسید و ابو سعید خدری نیز از وی خواست تا مکه را رها نکند؛ قثم نیز در شهر بماند.^{۱۵۷۶} در این هنگام یزید بن شجرة، روز هفتم ذی حجه، وارد مکه شد و به مردم مکه اعلام کرد با آنان سر جنگ ندارد، مگر با کسانی که متعرض وی شوند. سرانجام با وساطت قریش و انصار بین یزید و قثم صلح برقرار شد و موافقت کردند شیبۀ بن عثمان عبدری امام جماعت مردم شود.

^{۱۵۷۳} (۴). همان، ص ۲۶۳.

^{۱۵۷۴} (۵). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۴۶۲.

^{۱۵۷۵} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱-جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

^{۱۵۷۶} (۱). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۳۴۸.

از سوی دیگر، علی علیه السلام هنگامی که باخبر شد معاویه یزید را از شام به مکه فرستاده است معقل بن قیس ریاحی را با ۱۹۰۰ نفر به مکه فرستاد،^{۱۵۷۷} ولی معقل پس از مراسم حج به مکه رسید در حالی که یزید بن شجره از مکه گریخته بود. معقل وی را تا وادی القری تعقیب کرد و چند نفر از آنان را اسیر و اموالی را به غنیمت گرفت و به کوفه بازگشت.^{۱۵۷۸}

بدین سان، طرح براندازی معاویه و تضعیف اقتدار سیاسی امیر مؤمنان علیه السلام در نظر حجاج و مکی‌ها به فرماندهی یزید بن شجره (یکی از یاران یمنی معاویه) از قبیله مذحج با همکاری و تلاش معقل بن قیس ریاحی، یکی از یاران مضر علی علیه السلام خنثی گردید و قدرت سیاسی علی علیه السلام بر مکه تثبیت شد.

جایگاه یمنی‌ها در بازگرداندن غارات

معاویه چون از طرح براندازی در بصره و مکه طرفی نسبت و می‌دانست علی علیه السلام درصدد جمع‌آوری نیرو علیه وی می‌باشد و هنوز صحنه‌های کوبنده و هولناک پیکار صفین و چندین بار فرار از سراپرده خود را فراموش نکرده بود، به توطئه‌های دیگری علیه خلافت امیر مؤمنان علیه السلام دست زد. وی برای غارت و کشت و کشتار در سرزمین‌های تحت تصرف علی علیه السلام واحدهای نظامی پراکنده‌ای را به شکل جنگ و گریز اعزام کرد که برخی از آنها عبارت است از:

۱- غارت ضحاک بن قیس فهري: معاویه در سال ۳۹ ضحاک را با سه هزار نفر به نواحی حیره، غرب فرات و ثعلیبه بر راه حجاز فرستاد. وی به بدویان حمله برد و اموال آنان را غارت کرد و دوستداران علی علیه السلام را کشت و پادگان‌های علی علیه السلام را غارت کرد و تا قطقطنه نزدیک کوفه پیش رفت و عمرو بن عمیس بن مسعود پسر برادر عبد الله بن مسعود و

ص: ۲۵۷

چند نفر از یارانش را بکشت.^{۱۵۷۹} علی علیه السلام حجر بن عدی کندی را با چهار هزار کس به تعقیب وی فرستاد. حجر در تدمر به ضحاک رسید و نوزده نفر از یاران ضحاک را کشت و دو نفر از یارانش به نام‌های عبد الله بن حوزة و عبد الرحمان بن حوزة غامدی کشته شدند و ضحاک با فرارسیدن شب به شام بگریخت.^{۱۵۸۰}

^{۱۵۷۷} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۴۶۲.

^{۱۵۷۸} (۳). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۳۵۱.

^{۱۵۷۹} (۱). همان، ص ۲۹۲.

^{۱۵۸۰} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۴۳۸.

۲- نعمان بن بشیر خزرچی با دو هزار نفر به عین التمر حمله برد، ولی مالک بن کعب ارحبی با کمک قرظة بن کعب انصاری و عبد الرحمان بن مخنف ازدی به نعمان حمله برد و او را شکست داد و ناگزیر به فرار نمود.^{۱۵۸۱}

۳- عبد الله بن مسعده فزاری با ۱۷۰۰ نفر به تیماء یورش برد. امیر مؤمنان علیه السلام مسیب بن نجبه فزاری را با دو هزار نفر به مقابله وی فرستاد. بین آن دو در تیماء پیکار درگرفت و عبد الله مجروح شد و به شام فرار کرد.^{۱۵۸۲}

۴- سفیان بن عوف غامدی ازدی به دستور معاویه برای غارت اموال مردم و ویرانی آبادی‌های مسیر خود به شهرهای هیت و انبار و پادگان‌های آنها حمله کرد و اشرس بن حسان بکری فرماندار انبار و سی نفر از یاران وی را بکشت.^{۱۵۸۳}

سستی کوفیان در برابر علی علیه السلام

علی علیه السلام چون از حمله سفیان آگاه شد به کوفیان گفت: «برادر شما، بکری در انبار کشته شد. او وعده‌های خداوند را برگزید، اکنون به طرف آنها بروید و از عراق بیرونشان سازید». هیچ‌کس پاسخ علی علیه السلام را نداد و امیر مؤمنان علیه السلام از منبر پایین آمد و پیاده به سوی نخيله حرکت کرد. مردم به دنبال او روان شدند، اما گروهی از بزرگان قبایل گفتند: «شما برگردید ما این کار را انجام می‌دهیم». علی علیه السلام فرمود: «شما نه مرا و نه خودتان را کمک خواهید کرد». سرانجام بر اثر اصرار و الحاح آنان با حزن و اندوه فراوان به منزل بازگشت و سعید بن قیس همدانی را احضار کرد و او را با هشت هزار نفر به تعقیب لشکر شام فرستاد. سعید تا ناحیه عانات پیش رفت و هانی بن خطاب همدانی را به جستجوی سفیان فرستاد، ولی آنان فرار کرده بودند.^{۱۵۸۴}

علی علیه السلام همچنان تا بازگشت سعید محزون بود و چند روزی بیمار شد، به گونه‌ای که

ص: ۲۵۸

نمی‌توانست خطبه بخواند؛ به همین جهت، در نامه‌ای برای مردم کوفه نوشت: «جهاد یکی از درهای بهشت است که خداوند آن را برای بندگان برگزیده‌اش باز کرده است. جهاد جامه پرهیزگاری و زره محکم خداوند

^{۱۵۸۱} (۳). همان، ص ۴۴۶.

^{۱۵۸۲} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۰۳.

^{۱۵۸۳} (۵). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۳۵۱.

^{۱۵۸۴} (۶). همان، ص ۳۲۴.

است. هرکه جهاد را ترك کند خداوند لباس خواری به او می‌پوشاند و او را گرفتار بلا می‌کند و در دلش شبهات ایجاد می‌شود و خوار و لگدکوب می‌گردد.

اگر جهاد را از دست بدهید و آن را تباه کنید سختی رو می‌آورد و حق و داد رخت برمی‌بندد. این مرد غامدی سپاه خود را به شهر انبار وارد کرده و اشرس بن حسان را کشته و پادگان‌های شما را برهم زده و مردان پاکدامنی را از پای درآورده است. شنیده‌ام مردی از دشمنان شما وارد منزل زنی مسلمان و زنی از اهل کتاب شده و خلخال از پای آنان درآورده و گوشواره از گوش آنها کنده است. آنان بازگشتند و کسی از ایشان آسیب ندیده است. اگر مسلمانی از غصه این ماجرا جان از قالب تهی کند مورد سرزنش من نخواهد بود. ننگ بر شما، این‌چنین خود را در تیررس آنان قرار داده‌اید. شما را غارت می‌کنند، ولی حمله نمی‌کنید. با شما می‌جنگند، ولی با آنان جنگی ندارید. خدا را معصیت می‌کنند و شما رضایت می‌دهید».^{۱۵۸۵}

۵- غارت بسر بن اُرطاة در حجاز و یمن: پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر و مخالفت عراقی‌ها با امیر مؤمنان علیه السلام گروهی از هواداران عثمان در یمن از شهرهای صنعا و جند مردم را به خونخواهی عثمان دعوت کردند و گروهی نیز که نمی‌خواستند صدقات خود را بپردازند به آنان پیوستند و در جند بر کارگزار شهر سعید بن نمران همدانی شوریدند و او را از شهر بیرون کردند.

سعید و عبید الله بن عباس (والی صنعا) شورش هواداران عثمان را به علی علیه السلام گزارش دادند. علی علیه السلام در پاسخ آن دو از سستی و ترس و وحشت آنان در برابر دشمن، شکایت کرد و نامه‌ای به وسیله مردی همدانی برای شورشیان نوشت و آنان را نصیحت کرد که به خانه‌های خود بازگردید، وگرنه لشکری به سوی شما خواهیم فرستاد تا بنیاد شما را درهم کوبد. سفیر علی علیه السلام نامه را به یمن برد و برای مردم بخواند، ولی اطاعت نکردند. وی گفت: «هنگامی که از کوفه بیرون شدم امیر مؤمنان علیه السلام مصمم بود یزید بن قیس ارحبی را با لشکر انبوهی به نزد شما فرستد و اگر مخالفت کنید آن لشکر خواهد آمد». شورشیان گفتند: «ما اطاعت می‌کنیم در صورتی که عبید الله و سعید را عزل کند».

پس از آن هواداران یمنی عثمان، معاویه را از تصمیم علی علیه السلام باخبر ساختند.^{۱۵۸۶}

معاویه پس از اطلاع از اوضاع یمن به بسر بن اُرطاة قرشی، که مردی بی‌رحم و خونریز بود، دستور داد به حجاز و یمن لشکرکشی کند و اگر مردم آن مناطق از بیعت و اطاعت وی خودداری

ص: ۲۵۹

^{۱۵۸۵} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص ۴۴۲؛ فتح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۲۷، ص ۴۹۴؛ ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۳۲۶.

^{۱۵۸۶} (۲). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۴۰۸.

کردند همه را از دم تیغ بگذرانند. بسر با ۲۶۰۰ نفر به مدینه حمله کرد. ابو ایوب انصاری فرماندار علی علیه السلام از شهر فرار کرد و بسر وارد مدینه شد. وی در سخنرانی خود آنان را ناسزا گفت و تهدید کرد، ولی با وساطت حویطب بن عبد العزی از سر آنان گذشت و ابو هریره را حاکم مدینه منوره قرار داد^{۱۵۸۷} و عازم مکه شد. در بین راه گروهی را کشت و اموالی را غارت کرد. چون خبر آمدن بسر به مکه رسید قثم بن عباس، والی علی علیه السلام گریخت و بسیاری از مردم شهر خانه‌های خود را ترك کردند. بسر پس از ورود به مکه از مردم خواست با معاویه بیعت کنند، مردم نیز بیعت کردند.^{۱۵۸۸} بسر شبیه بن عثمان را والی مکه مکرمه قرار داد و به سوی یمن حرکت کرد. وی در بین راه بسیاری از شیعیان یمنی علی علیه السلام را کشت. هنگامی که نزدیک یمن شد، عبید الله بن عباس، والی علی علیه السلام بر صنعا، عمرو بن آراکه ثقفی را جانشین خود قرار داد و فرار کرد. بسر بن اوطاة ابتدا به نجران رفت و والی شهر عبد الله بن عبد المدان حارثی و پسرش مالک را کشت. وی سپس به سرزمین ارحب که از شیعیان علی علیه السلام بودند رفت و بزرگترین مرد همدان ابو کریب همدانی و گروهی از شیعیان را بکشت و سپس عازم صنعا شد. عمرو بن آراکه از ورود بسر به صنعا جلوگیری کرد، ولی بسر او را به قتل رسانید و وارد شهر شد، شیعیان علی علیه السلام در صنعا و دسته‌ای از اهالی مأرب را که در شهر زندگی می‌کردند بکشت.^{۱۵۸۹}

بسر پس از آن به جیشان، که مردم آن شیعه علی علیه السلام بودند رفت و کشتار فجیعی راه انداخت و به صنعا بازگشت. وی در طی اقامت در صنعا شیعیان را قتل عام کرد و دو فرزند عبید الله بن عباس را سربرید و یکصد پیرمرد از ابنای ایرانی را کشت؛ زیرا دو کودک عبید الله در منزل ام نعمان دختر بزرگ که یکی از ایرانی‌ها بود پنهان شده بودند.^{۱۵۹۰} در این هنگام، بسر به دعوت وائل بن حجر حضرمی به حضرموت رفت؛ زیرا وائل در باطن از عثمان طرفداری می‌کرد و با اجازه علی علیه السلام به سرزمین خود آمد. او در گذشته یکی از اقبال بزرگ حضرموت بود. وائل به بسر نامه‌ای نوشت:

«شیعیان عثمان در شهرهای ما زیاد هستند، هم‌اکنون به سرزمین ما بیا؛ زیرا کسی نمی‌تواند جلو ورود شما را بگیرد». بسر نیز به حضرموت رفت و مورد استقبال وائل قرار گرفت و به پیشنهاد وی عبد الله بن ثوابه را که

۱۵۸۷ (۱). همان، ص ۴۱۶.

۱۵۸۸ (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص ۲۳۱.

۱۵۸۹ (۳). همان، ص ۲۳۲.

۱۵۹۰ (۴). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۴۲۶.

از قبایل بزرگ حضرموت بود کشت. در این هنگام، بسر باخبر شد جاریه به تعقیب او آمده است، به همین دلیل، از حضرموت به سوی یمامه رفت.^{۱۵۹۱}

امیر مؤمنان چون از جنایات بسر باخبر شد جاریه بن قدامه سعدی را با دو هزار نفر و

ص: ۲۶۰

و هب بن مسعود ثقفی را با دو هزار کس به تعقیب بسر فرستاد. هنگامی که یاران عثمان فهمیدند که جاریه می‌آید از شهرها فرار کردند و در کوه‌ها پراکنده شدند و شیعیان علی علیه السلام آنان را تعقیب کردند و بر آنها دست یافتند. جاریه بسر را تعقیب کرد و از یمن بیرون راند. وی به مکه رفت، ولی با مخالفت مردم مکه روبه‌رو شد، ناچار به یمامه رفت و از آن‌جا از راه سماوه به شام گریخت. بسر بن اوطاة در حمله‌های خود به حجاز و یمن سی هزار نفر از شیعیان علی علیه السلام را کشت و خانه‌های زیادی را آتش زد^{۱۵۹۲} و این از عواقب سستی و بزدلی دو والی هاشمی، (عبید الله و قثم پسران عباس) و دو فرماندار یمنی (ابو ایوب انصاری و سعید بن نمران همدانی) سپاه علی علیه السلام بود.

بدین‌سان، معاویه به قصد براندازی خلافت علی علیه السلام و تضعیف اقتدار وی فرماندهان خود را به شکل جنگ و گریز به سرزمین‌های تحت سلطه امیر مؤمنان فرستاد. اگرچه به علت مبارزه سرسخت شیعیان فداکار علی علیه السلام و مقابله به مثل فرماندهان علی علیه السلام (مثل کمیل بن زیاد نخعی و شیب بن عامر ازدی)^{۱۵۹۳} این نوع پیکارها موفقیت سیاسی چندانی در جزیره برای معاویه به همراه نداشت، ولی در رسیدن به این اهداف بی‌تأثیر نبود:

۱- کشتن شیعیان و یاران علی علیه السلام تا حمایت از وی و قدرت نظامی او ضعیف گردد.

۲- برهم زدن امنیت و آرامش شهرهای حجاز و یمن و عراق تا وانمود کند علی علیه السلام اقتدار حفظ آنها را ندارد و عوام باید مشتاق فردی شوند که بتواند آسایش را برای آنان به ارمغان آورد.

۳- تضعیف بنیه اقتصادی شهرهای تحت تصرف امیر مؤمنان علیه السلام از راه غارت و تخریب خانه‌ها و روستاهای آنان.

^{۱۵۹۱} (۵). همان، ص ۴۲۳.

^{۱۵۹۲} (۱). همان، ص ۴۴۱.

^{۱۵۹۳} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثانی، ص ۲۶۹ و ۲۷۳.

۴- ایجاد رعب و وحشت تا افراد ترسو و بی تفاوت از امیر مؤمنان جدا شوند و جذب معاویه گردند و طرفداران وی جرأت و جسارت مخالفت با علی علیه السلام را پیدا کنند و بزرگان و اشراف جویای نام قبایل، که دل در گرو مقامات دنیوی داشتند، به معاویه بپیوندند.

۵- مشغول نگاه داشتن امیر مؤمنان علیه السلام به این جنگ و گریزها تا او را از بسیج يك نیروی قوی علیه معاویه بازدارد.

برای شناسایی بافت قبیله‌ای حوادث غارات ما ناگزیریم بر روی فهرست نام فرماندهان علی علیه السلام و معاویه و قبایلی که از آنان حمایت می‌کردند توجه کنیم. فرماندهان اعزامی معاویه از شام به سرزمین‌های تحت تصرف امیر مؤمنان علیه السلام عبارتند از: ضحاک بن قیس فهری، بسر بن اریطه قرشی، عبد الله بن مسعود فزاری (که هر سه مضرى‌اند) و نعمان بن بشیر انصاری، سفیان بن عوف غامدی، وائل بن حجر حضرمی و ابو هریره دوسی (این چهار نفر یمنی هستند). قبایلی که از

ص: ۲۶۱

معاویه در این حوادث حمایت کردند عبارتند از: قضاعه که از بسر بن اریطه استقبال کردند و برای وی شتر نحر کردند؛^{۱۵۹۴} مردم شهر جند که جای‌گاه حمیر بود به هواداری عثمان شورش کردند و والی علی علیه السلام را اخراج کردند؛ گروهی از مردم صنعا که سکونت‌گاه همدان، ابناء فارس و حمیر بود و نیمی از مردم حضرموت که جای‌گاه قبیله کنده، مهره و حمیر بود به همراهی وائل بن حجر، بسر را همراهی کردند.

نام فرماندهان و یاران علی علیه السلام که در این حوادث از وی حمایت کردند عبارتند از: عمرو بن عمیس بن مسعود هذلی، مسیب بن نجبه فزاری، اشرس بن حسان بکری، عمرو بن أراکه ثقفی، جاریة بن قدامه سعدی و وهب بن مسعود ثقفی (این شش نفر نزاری هستند)، و حجر بن عدی کندی، مالک بن کعب ارحبی، قرظة بن کعب انصاری، عبد الرحمان بن مخنف ازدی، سعید بن قیس همدانی، هانی بن خطاب همدانی، عبد الله بن ثوابه حضرمی، عبد الله بن عبد المدان حارثی و پسرش مالک و ابو کریب همدانی (این ده نفر یمنی هستند). برخی قبایل که از علی علیه السلام حمایت کردند و از شیعیان وی بودند عبارتند از: مردم شهر تباله که از خثعم^{۱۵۹۵} بودند؛ عموم مردم جیشان که از حمیر^{۱۵۹۶} بودند؛ نیمی از مردم سرزمین حضرموت و اکثر مردم صنعا که از حمیر، همدان و ابنای ایرانی بودند و یکصد نفرشان به وسیله بسر کشته شدند؛ عموم مردم قبیله همدان، که از حامیان سرسخت علی علیه السلام بودند و کشته‌های بسیاری دادند.

^{۱۵۹۴} (۱). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۴۱۳.

^{۱۵۹۵} (۲). یعقوبی، البلدان، ص ۹۸.

^{۱۵۹۶} (۳). یعقوبی، البلدان، ص ۹۸؛ حسن بن احمد همدانی، صفة جزيرة العرب، ص ۱۰۰ و ۲۰۲ و ۲۰۳.

بدین سان، کالبدشکافی حوادث غارات از نظرگاه قبیله‌ای بر ما روشن می‌سازد از هردو گروه بزرگ قبایل یمنی و نزاری در دو سوی مخالفت و همراهی با علی علیه السلام نقش داشته‌اند، به‌ویژه این که فرماندهان یمنی علی علیه السلام و معاویه نسبت به نزاری‌ها بیشتر بودند. همین نظر نیز درباره قبایل یمنی درست می‌آید، برای نمونه مردم شهر جند در مخالفت با علی علیه السلام و مردم شهر جیشان در پیروی از امیر مؤمنان، که مردم هردو شهر از قبیله حمیر بودند، این نظر را روشن‌تر می‌سازد.

آخرین سپاه و نقش قبایل یمنی در شکل‌گیری آن

امیر مؤمنان علیه السلام پس از اعزام سپاه برای دفع حمله بسر بن اوطاة به یمن در روزهای پایانی عمر برخلاف سستی و رخوت کوفی‌ها برای سرکوبی کامل معاویه به کوشش تازه‌ای دست زد. وی در کوفه برای مردم سخنرانی کرد و پس از بیان عبرت‌های آموزنده از نابودی گردنکشان تاریخ گفت: «چه زبانی بردند برادران ما که خون‌های‌شان در صفین ریخت و امروز زنده نیستند.

ص: ۲۶۲

کجا هستند برادران من که در راه حق سوار شده و به راستی و درستی گذشتند. کجاست عمّار، کو ابن تیّهان و ذو الشهادتین، کجایند دیگر برادران همانند ایشان که باهم بر مرگ پیمان بستند؟».

سپس با حالت حزن و اندوه توأم با گریه فراوان گفت: «دریغا بر برادران من که قرآن را خواندند و آن را استوار کردند و در آنچه واجب بود اندیشه کردند و آن را برپا داشتند، سنت را زنده کرده بدعت را میراندند، به جهاد که فراخوانده شدند، پذیرفتند و به پیشوای خود اعتماد داشتند و از او پیروی نمودند». سپس با فریاد بلند گفت: «ای بندگان خدا، جهاد جهاد! آگاه باشید من همین امروز لشکر می‌آرایم، هرکه هوس رفتن به سوی خدا دارد باید برود».^{۱۵۹۷}

سرانجام مردم کوفه باهم دیدار کردند و یکدیگر را سرزنش نمودند و شیعیان با یکدیگر رفت و آمد کردند و گروهی از بزرگان نزد علی علیه السلام آمدند و آمادگی خود را اعلام کردند. علی علیه السلام پس از سرزنش آنان گفت: «من شما را دعوت می‌کنم که برای جنگ با شام و مردم آن بکوشید».^{۱۵۹۸} در این حال، برخی از یاران علی علیه السلام مثل سعید بن قیس همدانی، زیاد بن خصفه تیمی بکری، سوید بن حرث تیمی (از تیم رباب) و وعله بن محدود ذهلی به پا خاستند و آمادگی خود را بر حمایت بی‌قید و شرط از امیر مؤمنان علیه السلام اعلام داشتند. سعید بن قیس همدانی گفت: «ای امیر مؤمنان، به خدا اگر به ما فرمان دهی به

^{۱۵۹۷} (۱) فتح البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۱۸۱، ص ۵۸۶.

^{۱۵۹۸} (۲) ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۴۳۹.

قسطنطنیه و روم با پای پیاده و برهنه بدون بخشش و نیروی کمکی برویم من و قبیله‌ام با تو مخالفت نکنیم».^{۱۵۹۹} سوید بن حرث تیمی پیشنهاد داد: «ای امیر مؤمنان، به رؤسای شیعه خود بفرما یاران خود را برای جنگ آماده کنند».^{۱۶۰۰} علی علیه السلام فرمود: «مردی را به من معرفی کنید تا مردم سواد و نواحی آن را بسیج کند». سعید بن قیس گفت: «من جنگجوی عرب و حامی تو و سخت‌گیر بر دشمنان را معرفی می‌کنم». علی علیه السلام فرمود: «کیست؟» سعید گفت:

«معل بن قیس ریاحی». علی علیه السلام فرمود: «درست است». سپس معل را فراخواند و دستور داد برای گردآوری نیرو حرکت کند. معل به مأموریت خود رفت و چون کار گردآوری نیرو را به پایان برد و به مداین رسید، خبر شهادت علی علیه السلام را دریافت کرد.^{۱۶۰۱}

امیر مؤمنان علیه السلام با پشتکار و بی‌تابی تمام موفق به تغییر روحی کوفی‌ها شد و به بسیج سپاه مشغول شد، مردم نیز دعوت وی را پذیرفتند و آماده حرکت شدند. وی نامه‌ای نیز به قیس بن سعد بن عباده استاندار آذربایجان نوشت: «نزد من آی که بزرگان و توده مسلمانان سر به فرمان نهاده‌اند، پس درآمدن شتاب کن که من به زودی در اوّل ماه اگر خدا بخواهد به سوی سرکشان

ص: ۲۶۳

می‌شتابم و عقب ماندنم جز برای تو نیست».^{۱۶۰۲} در این هنگام حجر بن عدی چهار هزار نفر از شیعیان را (که پیمان مرگ بسته بودند) و زیاد بن خصفه تیمی دو هزار مرد را بسیج کردند. به روایت نوف بکالی امیر مؤمنان علیه السلام حسین بن علی علیه السلام را بر ده هزار نفر، قیس بن سعد را بر ده هزار نفر و ابو ایوب انصاری را بر ده هزار کس و کسانی دیگر را بر شمار دیگر امیر کرد. بدین سان، علی علیه السلام در فرجام عمر خود برای دفع دشمن سرکش با همراهی فرزند خود و دو نفر از فرماندهان قبایل یمنی و دو نفر نزاری، لشکری به شمار حدود چهل هزار نفر بسیج کرد، ولی در صبح جمعه نوزده رمضان به دست یکی از خوارج یمنی به نام عبد الرحمان بن ملجم مرادی ضربت شمشیر خورد و روز بیست و یکم رمضان به شهادت رسید.^{۱۶۰۳}

^{۱۵۹۹} (۳). همان، ص ۴۳۹.

^{۱۶۰۰} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۴۷۸.

^{۱۶۰۱} (۵). همان، ص ۴۷۹.

^{۱۶۰۲} (۱). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۱۶.

^{۱۶۰۳} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الثالث، ص ۳۷. شایان توجه است بلاذری دو روایت از کلی و ابو مخنف آورده که ابن ملجم، حمیری و هم‌پیمان بنی جبلیه‌کنده است» ر. ک: انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۴۸۸». ابن سعد نیز با ذکر کلمه قالوا روایت بدون سندی را در این‌باره آورده است» ر. ک: الطبقات الکبری، المجلد الثالث، ص ۳۵.

فصل هفتم یمنی‌ها و تشیع در سال‌های ۴۰-۶۷ هجری

یمنی‌ها و تشیع در سال‌های ۴۰-۶۷ هجری

خلافت حسن بن علی علیه السلام و قبایل یمنی

در فصل پیشین ما درباره نقش قبایل یمنی در حوادث روزگار خلافت امیر مؤمنان علیه السلام به پژوهش پرداختیم و جایگاه هرکدام را در آن وقایع روشن کردیم. اینک در این فصل به تحقیق درباره تأثیر یمنی‌ها بر تشیع در حوادث پس از شهادت علی علیه السلام می‌پردازیم.

پس از به خاک سپردن جنازه علی علیه السلام در روز جمعه، بیست و یکم رمضان، حسن بن علی علیه السلام به مسجد آمد و به پا خاست و گفت: «من فرزند بشیر و نذیر و چراغ تابناک هدایت هستم. من از خاندانی هستم که خداوند دوستی ایشان را در کتاب خویش واجب دانسته است و می‌فرماید:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»^{۱۶۰۴} و نیکی دوستی ما خاندان است».^{۱۶۰۵}

پس از سخنان حسن بن علی علیه السلام عبید الله بن عباس، که پس از گریز از یمن در کوفه بود، به پا خاست و گفت: «ای مردم، این فرزند پیامبر شما و وصی امامتان می‌باشد با او بیعت کنید».^{۱۶۰۶} مردم نیز سخن او را پذیرفتند و گفتند: «چقدر نزد ما محبوب و سزاوار خلافت است» و با او بیعت کردند.^{۱۶۰۷} قیس بن سعد بن عباد، شهسوار انصار و از شیعیان فداکار و فرمانده و استاندار باوفای علی علیه السلام به پا خاست و پس از بیان فضایل و سبقت در اسلام و زهد و عدالت علی علیه السلام به توصیف جایگاه حسن بن علی علیه السلام نزد رسول الله صلی الله علیه و اله و ارجمندی و بردباری و زیندگی وی برای

^{۱۶۰۴} (۱) شوری (۴۲) آیه ۲۳.

^{۱۶۰۵} (۲) ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۶۲؛ شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۴. منابع دیگر قسمت اول خطبه حسن بن علی علیه السلام را آورده‌اند «ر. ک: محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۲۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۴۲۸؛ یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۴۱۴۰؛ ابن اعثم، الفتح، المجلد الثاني، ص ۲۸۳؛ مسعودی، اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص ۱۶۶؛ ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۶۳».

^{۱۶۰۶} (۳) شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۵.

^{۱۶۰۷} (۴) ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۶۲.

خلافت بعد از پدرش پرداخت و مردم را به بیعت و پیروی از حسن بن علی علیه السلام تشویق کرد. مردم نیز با وی بیعت کردند. امیر مؤمنان حسن بن علی علیه السلام با این شرط از مردم بیعت می‌گرفت که «با هر که با او در جنگ باشم با او بجنگید و با هر کس که در صلح باشم با او در سازش باشید».^{۱۶۰۸} مردم گفتند: «می‌شنویم و پیروی می‌کنیم و امتثال فرمانت را می‌کنیم».^{۱۶۰۹}

خلافت حسن بن علی علیه السلام در کوفه موافقت مردم بصره و یمن را همراه داشت و مردم حجاز نیز با جاریه بن قدامه به نمایندگی از حسن بن علی علیه السلام بیعت کردند. اعلام این بیعت برای معاویه زنگ خطر بزرگی بود. به همین جهت، دست به تحریک و توطئه علیه حسن بن علی علیه السلام زد و برای خبرگیری و ایجاد اغتشاش، مردی از حمیر را به کوفه و مردی از بنی القین را به بصره فرستاد و خلافت وی را تقبیح کرد. معاویه تصمیم گرفت قبل از استحکام خلافت و اقتدار حسن بن علی علیه السلام مخالفت خود را با وی شروع کند و در نامه‌ای به والیان خود نوشت: «بزرگان و رؤسای عراق به من نامه نوشته‌اند و درخواست امان کرده‌اند و شما نیروهای خود را جمع‌آوری کنید و شتابان به سوی من بیایید».^{۱۶۱۰}

حسن بن علی علیه السلام با قدرت به مقابله با اهداف معاویه پرداخت و دستور داد آن مرد حمیری را دستگیر و گردن بزنند و نامه‌ای نیز به بصره نوشت تا جاسوس معاویه را گردن بزنند.^{۱۶۱۱} در همین حال نیز نامه‌ای به معاویه نوشت: «ای معاویه، مخفیانه مردان به سوی من می‌فرستی گویا سر ستیز و جنگ داری، من نیز در آن تردیدی ندارم، چشم به راه آن باش اگر خدا بخواهد».^{۱۶۱۲} در همین حال نیز عبد الله بن عباس والی بصره به حسن بن علی علیه السلام نامه‌ای نوشت: «ای پسر رسول الله صلی الله علیه و اله مسلمانان امر ولایت را بعد از پدرت به تو سپردند و کوتاهی تو را از جنگ با معاویه و درخواست حقت را ناخوش می‌دارند، پس آماده کارزار شو و با دشمنت بجنگ و با یارانت به نرمی رفتار کن».^{۱۶۱۳} به همین علت حسن بن علی علیه السلام در نامه دیگری به معاویه پس از اشاره به بحران زمامداری بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و اله می‌نویسد: «ما در شگفتیم از کسانی که در گرفتن خلافت بر ما یورش آوردند و حکومت پیامبر ما را از چنگ ما ربودند و اگرچه در اسلام دارای فضیلت و سابقه بودند، ما برای این که منافقین و احزاب وسیله‌ای برای خرابکاری در دین به دست نیاورند سکوت اختیار کردیم، ولی شگفتا ای معاویه، تو به کاری دست زده‌ای که

^{۱۶۰۸} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۲۸.

^{۱۶۰۹} (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۲۸۵.

^{۱۶۱۰} (۳). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۶۹.

^{۱۶۱۱} (۴). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۶۲؛ شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۵.

^{۱۶۱۲} (۵). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۶۳.

^{۱۶۱۳} (۶). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۲۸۴.

شایستگی آن را نداری؛ زیرا نه به فضیلتی در دین معروف هستی نه در اسلام دارای اثری پسندیده می باشی، تو پسر حزبی از احزاب هستی و پسر دشمن ترین قریش نسبت به رسول الله صلی الله علیه و اله می باشی.

من تو را دعوت می کنم از ماندن در باطل دست بازداری و همانند مردم که با من بیعت کرده اند تو نیز بیعت کنی؛ زیرا می دانی من در پیشگاه خدا و هر مرد دانا، به خلافت شایسته تر از تو می باشم، از خدا بترس و سرکشی را رها کن و خون مسلمانان را نگه دار».^{۱۶۱۴}

امام حسن بن علی علیه السلام نامه را به دو نفر از یاران خود به نام های جنذب بن عبد الله ازدی و حارث بن سوید تمیمی داد تا به معاویه برسانند. وی در پاسخ خود را امیر مؤمنان خواند و نوشت: «اگر می دانستم که تو برای نگهبانی از مردم تواناتری و در کار امت محتاطتری و سیاست بهتر است و در گردآوری اموال نیرومندتری و در برابر دشمن نقشهات بهتر است، دعوت تو را می پذیرفتم، ولی می بینی شایستگی من بیشتر است؛ زیرا می دانی من بیشتر حکومت کرده ام و تجربه ام در کار امت بیش از تو و سیاستمدارتر و مسن تر از تو می باشم و تو سزاوارتری که آنچه مرا بدان خوانده ای بپذیری. پس در اطاعت من وارد شو و بعد از من خلافت برای تو خواهد بود و هرچه از اموال در بیت المال عراق است به هر اندازه که باشد برای تو خواهد بود، آنها را بردار و به هرجا می خواهی برو و خراج هر یک از نواحی عراق که می خواهی از آن تو باشد که در هزینه زندگی خود خرج کنی و نماینده ات هر سال آن را برای تو جمع آوری کند».^{۱۶۱۵}

معاویه پس از پاسخ حسن بن علی علیه السلام سپاهیان خود را از اطراف گردآوری کرد و ضحاک بن قیس فهری^{۱۶۱۶} را به نیابت خود بر شام گذاشت و با شصت هزار نفر به سوی عراق حرکت کرد.^{۱۶۱۷} امام حسن علیه السلام پس از اتمام حجت و دریافت پاسخ معاویه و باخبر شدن از طغیان و حرکت وی به سوی عراق، حجر بن عدی کندی از بزرگان شیعه و از رؤسای کنده را نزد فرمانداران خود فرستاد تا ایشان و مردم را دستور حرکت و جهاد دهد.^{۱۶۱۸} حسن بن علی علیه السلام برای جلوگیری از ورود معاویه به عراق مردی از قبیله کنده را با چهار هزار نفر به مقابله معاویه به شهر انبار فرستاد، ولی چون به انبار رسید معاویه قاصدی نزد وی فرستاد و او را به وعده حکومت بر یکی از مناطق شام یا جزیره و پرداخت پنجاه هزار درهم بفریفت و آن مرد کندی به نزد معاویه رفت.

^{۱۶۱۴} (۱) ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۶۵؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۲۸۶ (به اختصار). شیخ مفید نیز به آن اشاره دارد ولی متن این نامه مهم را نیاورده است «ر. ک: الارشاد، جلد دوم، ص ۶».

^{۱۶۱۵} (۲) ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۶۷؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۲۸۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۱ (به اختصار).

^{۱۶۱۶} (۳) بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثاني، ص ۳۶.

^{۱۶۱۷} (۴) ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۲۸۹.

^{۱۶۱۸} (۵) شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۶.

امام حسن علیه السلام دیگر بار مردی از قبیله مراد را به انبار فرستاد و از عهدشکنی برحذر داشت، ولی برخلاف عهدی که با پیشوای خود داشت، معاویه با همان وعده‌ای که به آن مرد کندی داده بود او را بفریفت و آن مرد مرادی نزد معاویه رفت.^{۱۶۱۹} بدین ترتیب، معاویه موفق به ورود به عراق گردید. شایان توجه است اگرچه براساس منابع در دسترس ما گزارش فوق خبری واحد می‌باشد که تنها مسعودی آن را آورده است، ولی شاهدهی آن را تأیید می‌کند این که حسن بن علی علیه السلام نمی‌توانسته نسبت به ورود معاویه به عراق بی‌تفاوت بوده باشد. با این حال شیخ راضی آل یاسین این گزارش را به دلیل فراموش شدن نام دو فرمانده آن در این حادثه بااهمیت، بی‌اعتبار می‌داند.^{۱۶۲۰}

تأثیر رهبر یمنی در بسیج سپاه

امام حسن علیه السلام در مسجد کوفه به منبر رفت و گفت: «خداوند جهاد با دشمنان را بر بندگان خود واجب کرد. به من خبر رسیده که معاویه از تصمیم ما آگاه شده که به سوی او خواهیم رفت و حرکت کرده است. اینک به سوی لشکرگاه خویش نخيله حرکت کنید، خدا شما را رحمت کند.

ما در این کار نظر می‌کنیم و می‌اندیشیم، شما نیز فکر کنید». مردم خاموش شدند و هیچ‌کس پاسخی نداد. عدی بن حاتم رئیس قبیله طی به پا خاست و با شور و احساسی عمیق گفت: «من پسر حاتم هستم، پاك و منزّه است خداوند، این وضع چقدر زشت است، آیا به امامتان و پسر دختر پیامبران پاسخ نمی‌گویید؟ کجا هستند سخنوران مضر، کجایند مسلمانان، کجا هستند مردان این شهر که در هنگام خوشی و آسایش، زبانی بزان و کوبنده چون تازیانه داشتند و چون جنگ به سختی می‌کشید همچون روبهان می‌گریختند؟ آیا از خشم خداوند نمی‌ترسید و خاطر از ننگ و عار آن، آسوده می‌دارید؟» سپس رو به جانب حسن بن علی علیه السلام کرد و گفت: «ما فرمانت را شنیدیم و از آن اطاعت می‌کنیم». سپس گفت: «اینک من به لشکرگاه می‌روم هرکه می‌خواهد خودش را به من رساند». این را گفت و به سوی نخيله رهسپار گشت و به غلامش دستور داد لوازم سفر را به او برساند.^{۱۶۲۱} بدین ترتیب، عدی بن حاتم از اشراف و بزرگان شیعه یمنی اولین کسی بود که به لشکرگاه رفت. بدون شك هزار مرد طی که زیر فرمان عدی بودند^{۱۶۲۲} به او پیوستند. پس از سخنان عدی بن حاتم، قیس بن سعد و معقل بن قیس ریاحی تمیمی و زیاد بن خصفه تیمی به پا

^{۱۶۱۹} (۱). مسعودی، اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۶۸.

^{۱۶۲۰} (۲). شیخ راضی آل یاسین، صلح امام حسن علیه السلام، ترجمه آیه الله سید علی خامنه‌ای، ص ۱۶۷.

^{۱۶۲۱} (۳). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۰.

^{۱۶۲۲} (۴). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۰۱.

خاستند^{۱۶۲۳} و مردم را نکوهش کردند و به حرکت تشویق نمودند و آمادگی خود را به اطلاع حسن بن علی علیه السلام

ص: ۲۷۱

رسانیدند. وی گفت: «به راستی سخن گفتید، خداوند شما را رحمت کند. همواره شما را به درستی نیت و وفاداری و دوستی شناخته‌ام، خداوند شما را پاداش نیک دهد».^{۱۶۲۴}

جای‌گاه یمنی‌ها در سپاه حسن بن علی علیه السلام

برخلاف سستی کوفی‌ها، با کوشش دو نفر از نخبگان شیعه یمنی و دو نفر نزاری سپاهی به تعداد چهل هزار نفر از کوفه بسیج شدند و در لشکرگاه گرد آمدند. امام حسن علیه السلام مغیره بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب را به‌جای خود در کوفه نیابت داد^{۱۶۲۵} و به لشکرگاه رفت و از آن‌جا با لشکری انبوه و مجهز حرکت کرد و به دیر عبد الرحمان رفت و سه روز در آن توقّف کرد و عبید الله بن عباس را فراخواند و به او گفت: «ای پسرعمو، من دوازده هزار نفر از شجاعان عرب و قاریان شهر را به همراه تو می‌فرستم، مردانی که هرکدام با ستونی از دشمن برابر هستند. با آنان خوش‌رفتاری کن و نسبت به ایشان متواضع و فروتن باش، آنان را به خود نزدیک گردان؛ زیرا اینان باقی‌مانده یاران مورد اعتماد امیر مؤمنان - صلوات الله علیه - هستند. تو به مسکن^{۱۶۲۶} برو چون با معاویه برخوردی جلو او را بگیر تا به زودی به دنبال تو فرارسیم، هر روز اخبار خود را به من گزارش کن و در کارها با قیس بن سعد و سعید بن قیس همدانی مشورت کن. اگر معاویه با تو جنگید با او پیکار کن و اگر کشته شدی قیس فرمانده سپاه است و اگر قیس کشته شد سعید بن قیس امیر لشکر خواهد بود».^{۱۶۲۷}

بدین‌سان، حسن بن علی علیه السلام فرماندهی سپاه خود را به يك نفر هاشمی واگذار کرد که چندین سال تجربه استانداری یمن را داشت و در سال ۳۶ امیر الحاج بود و از معاویه به علّت کشته شدن دو فرزندش به دست بسر بن اریطه کینه سختی به دل داشت. امام علیه السلام برای زدودن آثار ضعف احتمالی، دو فرمانده زبردست او را از شیعیان شجاع و دو شهسوار دلیر یمنی علی علیه السلام در پیکار صفین قرار داد. بی‌تردید توصیف نیکوی حسن بن علی علیه السلام از مجموعه سپاه عبید الله بر ما معلوم می‌دارد پیشقراولان سپاه

^{۱۶۲۳} (۵). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۳۲.

^{۱۶۲۴} (۱). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۰.

^{۱۶۲۵} (۲). ابن اعثم، الفتح، المجلد الثاني، ص ۲۸۹.

^{۱۶۲۶} (۳). مسکن: طسوج مسکن کنار رود دجله نزدیک دیر جاثلیق و بغداد در غرب دجله، بین بغداد و سرزمین تکریت است «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۵۰۳ و الجزء الخامس، ص ۱۲۷».

^{۱۶۲۷} (۴). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۱.

وی از افراد مورد اعتماد امام حسن علیه السلام بودند که بیشترشان نیز از افراد قبیله همدان، کنده و طی بودند.

براساس گزارشی که به حسن بن علی علیه السلام رسیده بود معاویه پیشقراولان سپاه خود را به فرماندهی عبد الله بن عامر به انبار فرستاده بود تا از آن جا به مداین روند. به همین دلیل،

ص: ۲۷۲

امام حسن علیه السلام عازم مداین شد و در ساباط^{۱۶۲۸} فرود آمد.^{۱۶۲۹} این روایت به واقعیت نزدیکتر می‌نماید؛ زیرا حسن بن علی علیه السلام از چهل هزار نفر، دوازده هزار نفر را به فرماندهی عبید الله گسیل کرد و خود با بقیه سپاه عازم مداین گردید و ممکن است امام علیه السلام برای جمع‌آوری نیروی بیشتر نیز به ساباط رفته باشد.

حسن بن علی علیه السلام چون به ساباط رسید برای این که افراد خود را بیازماید و میزان پیروی آنان را دریابد و دوستان خود را از دشمنان بازشناسد تا در هنگام مقابله با معاویه و شامی‌ها با آگاهی از روحیه سپاه خود بتواند تصمیم‌گیری کند، برای نیروهای خود خطبه‌ای خواند و گفت:

«من امیدوارم که با سپاس خداوند بامداد کرده باشم در حالی که خیرخواه بندگانم باشم و شب را به روز نیاورده باشم، در حالی که کینه از مسلمانی به دل داشته یا اراده سوئی و یا نیرنگی برای کسی خواسته باشم. آگاه باشید همراهی با اجتماع بهتر از جدایی است، اگرچه شما آن را ناخوش دارید و آنچه را دوست دارید در پراکندگی به دست آورید. آگاه باشید من درباره شما بهتر از خودتان می‌اندیشم، از فرمانم سرباز نزنید و با من مخالفت نکنید».^{۱۶۳۰}

هنگامی که سخنان امام حسن علیه السلام به پایان رسید برخی از افراد سپاه گفتند: «گمان می‌کنیم که در اندیشه‌های سازش با معاویه و واگذاری خلافت به اوست، به خدا این مرد کافر شد».^{۱۶۳۱} جاسوسان معاویه در همین حال دست به اقدام دیگری زدند و فریاد برآوردند: «آگاه باشید قیس بن سعد کشته شد، فرار

^{۱۶۲۸} (۱) ساباط یکی از شهرهای مداین در طرف غرب دجله «ر. ک: یعقوبی، البلدان، ص ۱۰۰».

^{۱۶۲۹} (۲) ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۶۳.

^{۱۶۳۰} (۳) ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۱؛ شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۸. بلاذری و ابن اعثم به اختصار این خبر را آورده‌اند «ر. ک: انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۳۴؛ الفتوح، المجلد الثاني، ص ۲۸۹».

^{۱۶۳۱} (۴) ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۲.

کنید».^{۱۶۳۲} در همین حال عده‌ای به چادر حسن بن علی علیه السلام حمله کردند و آن را غارت کردند. عبد الرحمان بن عبد الله بن جعال ازدی ردا از دوش وی برداشت. آن‌گاه حسن بن علی علیه السلام اسب خود را سوار شد و گروهی از شیعیانش وی را دربرگرفتند و مانع دست یافتن آزاردهندگان به او شدند. امام حسن علیه السلام افراد قبیله همدان و ربیع را که از وفادارترین یاران علی علیه السلام در صفین بودند، فراخواند و آنان با عده دیگری فرارسیدند و مهاجمان را پراکنده کردند. امام حسن علیه السلام چون از لشکرگاه به مظلّم سباباط رسید مردی از خوارج به نام جراح بن سنان اسدی دهنه اسب او را به دست گرفت و گفت: «اللّٰه اکبر ای حسن، مشرک شدی آن‌گونه که پدرت پیش از این

ص: ۲۷۳

مشرک شد» سپس با تیغ به ران او زد، به طوری که به استخوان امام حسن علیه السلام رسید و از اسب به زیر افتاد. عبد الله بن اخطل طایی پدید و تیغ از دست جراح گرفت و ظبیان بن عماره تمیمی بر او پرید و بینی اش را قطع کرد و چنان با آجر بر سر و روی او زدند تا وی را کشتند.^{۱۶۳۳}

جای تردید نیست گوینده این سخنان زشت، که حسن بن علی علیه السلام نواده رسول الله صلی الله علیه و اله و جانشین برحق وی را کافر و مشرک شمرده است از خوارج بود، افرادی خشک مقدّس و متنسک که به گفته جاسوسان معاویه و باند اموی همچون عمرو بن حرث مخزومی^{۱۶۳۴} تحریک می‌شدند و بازی می‌خوردند و در خط اهداف معاویه و خدمت به او قرار می‌گرفتند. آری، در حرکت‌های اجتماعی، این افراد که حماقت از سر و روی‌شان می‌بارد مزدوران بی‌اجرت دشمن می‌شوند و دشمن واقعی به یاری اینان و به نام دین مؤمنان واقعی را سرکوب می‌کند.

هنگامی که دو سپاه در روستای اخنونیّه^{۱۶۳۵} مسکن در مقابل هم ایستادند معاویه در راستای بازی سیاسی خویش برای انهدام و شکست کوفیان و در آغوش گرفتن خلافت با زیرکی دغل‌آمیز و خیانتکارانه‌ای، عبد الرحمان بن سمرة بن حبیب بن عبد شمس را نزد عبید الله بن عباس و یارانش فرستاد تا به ایشان بگوید امام حسن علیه السلام نامه‌ای برای معاویه فرستاده و از او درخواست صلح کرده^{۱۶۳۶} و دستور داده دست از

^{۱۶۳۲} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۲۲. شایان توجه است محقق تاریخ اسلام ویلفرد مادلونگ معتقد است شعبی و عوانة بن حکم از روایان عثمانی کوفه این افسانه ضد شیعی را ساخته‌اند» ر. ک: جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و اله، ترجمه گروه مترجمان، ص ۴۳۷، انتشارات آستان قدس، مشهد، ۱۳۷۷ ش. این روایت را طبری از اسماعیل بن راشد آورده است و دلیلی بر غیرموتّق بودن آن وجود ندارد و جاسوسان معاویه نیز برای تحریک خوارج نادان چنین خبری را شیوع دادند.

^{۱۶۳۳} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۴۳۵، ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۲.

^{۱۶۳۴} (۲). شیخ صدوق، علل الشرایع، الجزء الأول، ص ۲۲۰.

^{۱۶۳۵} (۳). اخنونیّه از توابع بغداد بین بغداد و تکریت» ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الأول، ص ۱۲۵.

^{۱۶۳۶} (۴). یعقوبی می‌نویسد جاسوسان معاویه در لشکر عبید الله شایع می‌کردند حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد و پیشنهاد او را پذیرفت» ر. ک: تاریخ، جلد دوم، ص

جنگ بدارید تا خود برای این کار بیاید. من نیز به سپاه خود گفته‌ام از حمله خودداری کنند تا گفتگوی صلح بین او و حسن علیه السلام انجام گیرد. آنان سخنان پیک معاویه را تکذیب کردند و او را دشنام دادند، ولی معاویه که در حکمرانی جسور و صبور و زیرک بود، دوباره در شب پیک خود را فرستاد تا در خلوت با عبید الله مذاکره کند. وی سوگند یاد کرد که حسن درخواست صلح کرده است و در صورتی که عبید الله نزد معاویه رود يك میلیون درهم به او خواهد داد. عبید الله نیز که مردی ترسو و دنیاطلب بود و از جنگ با معاویه تردید داشت، فریب خورد و سخن عبد الرحمان را باور کرد که حسن برای حفظ خون مسلمانان می‌خواهد صلح کند. بدین سان، شبانه به اردوی شام گریخت و معاویه مقدم او را گرامی داشت و به عهد خود وفا کرد.^{۱۶۳۷}

بامداد لشکریان بیهوده منتظر ماندند که عبید الله بیرون آید و با آنان نماز بخواند. قیس بن سعد جانشین وی با مردم نماز خواند و در خطبه خود گفت: «ای مردم، کاری که این مرد ترسو

ص: ۲۷۴

کرد بر شما گران نیاید و شما را ناراحت نکند. پدر و مادر این مرد، حتی يك روز، کار سودمندی برای اسلام نکردند. خود همین مرد کسی بود که چون بسر بن اوطاة به یمن حمله کرد از مقابل او گریخت و فرزندان خود را به جای گذارد تا کشته شدند، امروز هم چنان که دیدید». مردم فریاد برآوردند: «سپاس خدا را که وی را از میان ما بیرون برد، تو اکنون ما را به جنگ با دشمن ببر». در این هنگام بسر بن اوطاة با بیست هزار نفر از لشکر معاویه بیرون آمد و فریاد برآوردند: «این امیر شماست که بیعت کرد و این نیز حسن علیه السلام است که صلح کرده، چرا خود را به کشتن می‌دهید؟» قیس بن سعد به سپاهیان خود گفت: «یا بدون امام بجنگید و یا به گمراهی بیعت کنید». گفتند: «ما بدون امیر می‌جنگیم». آن‌گاه بیرون آمدند و به فرماندهی شهسوار انصار قیس و ابرمرد همدان سعید به شامیان حمله بردند و ایشان را به لشکرگاه خود بازگرداندند.^{۱۶۳۸} روز بعد بسر با نیروهای بیشتری حمله کرد و دو سپاه با یکدیگر جنگیدند و بسر و یارانش شکست خوردند و از دو طرف عده‌ای کشته شدند. معاویه چون از راه نظامی در سرکوبی سپاه قیس موفقیتی به دست نیاورد به وی پیشنهاد رشوه‌ای را که به عبید الله داده بود کرد، ولی قیس نپذیرفت^{۱۶۳۹} و با صلابت پاسخ معاویه را داد.^{۱۶۴۰}

^{۱۶۳۷} (۵). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۳۷.

^{۱۶۳۸} (۱). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۳.

^{۱۶۳۹} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۳۸.

^{۱۶۴۰} (۳). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۴.

اتفاقات هماهنگ در مسکن و ساباط گویای عمق توطئه معاویه برضد حسن بن علی علیه السلام می‌باشد. برخی بزرگان و اشراف قبیله‌ای عراق نیز در جهت اهداف دنیوی خود برای سرنگونی خلافت حسن بن علی علیه السلام با کوفیان هوادار معاویه متحد شدند و مخفیانه نامه‌هایی به وی نوشتند و پیروی خود را از معاویه اعلام کردند و او را به آمدن به کوفه برانگیختند^{۱۶۴۱} و متعهد شدند وقتی معاویه به لشکر او نزدیک شد حسن علیه السلام را تسلیم کنند یا ناگهانی او را به قتل رسانند.^{۱۶۴۲} در این میان برخی بزرگان عراق نزد معاویه رفتند و با او بیعت کردند افرادی مثل خالد بن معمر سدوسی مدعی رهبری همه شاخه‌های ربیعه، که از هنگام پیکار صفین با معاویه مکاتبه داشت^{۱۶۴۳}، پیش از همه نزد معاویه رفت و با وی بیعت کرد؛^{۱۶۴۴} زیرا معاویه قول فرمانداری خراسان را به وی داده بود.^{۱۶۴۵} از دیگر دوستان معاویه و طرفداران سرسخت عثمان و دشمنان علی علیه السلام در

ص: ۲۷۵

کوفه عقیق بن ابی رهم تیمی^{۱۶۴۶} بود که با معاویه بیعت کرد^{۱۶۴۷} و در قیام حجر بن عدی علیه او شهادت داد.^{۱۶۴۸}

پس از موفقیت‌های معاویه در ایجاد اغتشاش و اختلاف در سپاه حسن بن علی علیه السلام که مرهون سیاست دغلاکارانه و دستگاه جاسوسی معاویه بود، عبد الله بن عامر بن کریز و عبد الرحمان بن سمره را برای برقراری صلح نزد حسن بن علی علیه السلام فرستاد^{۱۶۴۹} و همراه نامه خود نامه‌های برخی یاران سست عهد حسن بن علی علیه السلام را که به وی نوشته بودند حسن را تسلیم و یا ترور خواهند نمود، پیوست کرد.^{۱۶۵۰} پس از گفتگوی عبد الله بن عامر با حسن بن علی علیه السلام امام پیشنهاد صلح را پذیرفت و دو نفر از یاران یمنی خود (عمرو بن سلمه ارحبی همدانی و محمد بن اشعث بن قیس کنندی) را همراه نمایندگان معاویه برای مذاکره نزد وی فرستاد. معاویه در نامه‌ای برای حسن بن علی علیه السلام چنین نوشت: «من با تو صلح می‌کنم به شرطی که حکومت پس از من، از آن تو باشد. وی سپس به خدا و پیامبرش محمد صلی الله

^{۱۶۴۱} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۳۷.

^{۱۶۴۲} (۵). شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۹.

^{۱۶۴۳} (۶). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۲۸۷.

^{۱۶۴۴} (۷). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۳۹.

^{۱۶۴۵} (۸). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۰۶.

^{۱۶۴۶} (۱). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۳۶۳.

^{۱۶۴۷} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۳۹.

^{۱۶۴۸} (۳). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۳۶۲.

^{۱۶۴۹} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۳۹.

^{۱۶۵۰} (۵). شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۱۰.

علیه و اله سوگند یاد کرد که کسی را نیازارد و به گذشته مؤاخذه نکند و سالی يك میلیون درهم از بیت المال به حسن علیه السّلام بپردازد و خراج فسا و دارابجرد از آن وی باشد».^{۱۶۵۱}

حسن بن علی علیه السّلام هنگامی که نامه معاویه را خواند گفت: «او می خواهد مرا در امری تطمیع کند که اگر آن را طالب بودم با او صلح نمی کردم». در این حال عبد الله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب را فراخواند و به وی گفت: «نزد دایی ات برو و بگو اگر آسایش و ایمنی مردم را تأمین می کنی با تو صلح می کنم». معاویه نیز نامه ای سفید را که پایین آن مهر زده بود نزد امام حسن علیه السّلام فرستاد و گفت هرچه میل دارد بر آن بنویسید. امام حسن علیه السّلام نیز نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان، حسن بن علی با معاویه صلح می کند و خلافت را به او وامی گذارد به این شرط که به کتاب خدا و سنت پیامبرش و سیره خلفای صالح عمل کند. معاویه نباید جانشین برای خود مشخص کند و انتخاب خلیفه به شورا خواهد بود و مردم بر جان و مال و خانواده خود در امان هستند و معاویه نباید در نهان و آشکار، شورش و آشوب برای حسن بن علی برپا کند و یاران او را نیازارد». بر این عهدنامه، عبد الله بن حارث و عمرو بن سلمه ارحبی شاهد بودند.

سپس آن را برای معاویه فرستاد. معاویه نیز آن را تأیید کرد. حسن بن علی علیه السّلام و قیس بن سعد با

ص: ۲۷۶

لشکریان خود به کوفه آمدند. معاویه نیز از مسکن حرکت کرد و به کوفه وارد شد.^{۱۶۵۲}

پس از ورود معاویه به کوفه مردم با وی بیعت کردند وی خطبه ای خواند و در آن پیمان خود را شکست و به علی علیه السّلام و امام حسن علیه السّلام دشنام و ناسزا گفت. حسن بن علی علیه السّلام برخاست و با شجاعت در برابر معاویه فرمود: «ای کسی که علی علیه السّلام را به زشتی یاد کردی، منم حسن علیه السّلام و پدرم علی است، تو معاویه هستی و پدرت صخر است، مادر من فاطمه (س) و مادر تو هند است، جد من رسول خدا صلی الله علیه و اله و جد تو حرب است، پس خدا لعنت کند از ما دو نفر کسی را که نامش پلیدتر و حسب و نسبش پست تر و سابقه اش بدتر و کفر و نفاق او بیشتر بوده است». آن گاه مردمی که در مسجد بودند گفتند: آمین.^{۱۶۵۳} پس از آن معاویه قیس بن سعد را برای گرفتن بیعت احضار کرد. وی به امام حسن علیه السّلام گفت: من از بیعت شما رها هستم؛ گفت: آری. برای قیس يك صندلی قرار دادند. معاویه نیز روی تخت خود نشست. معاویه به وی گفت: ای قیس بیعت می کنی؛ گفت: آری، ولی دست خود را روی

^{۱۶۵۱} (۶). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۴۱.

^{۱۶۵۲} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۴۰-۴۲؛ شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۱۱.

^{۱۶۵۳} (۲). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۸.

زانو گذاشت. معاویه از تخت خود پرید و دستش را دراز کرد و به‌رغم آن‌که قیس دستش را بلند نکرد، دست خود را به دست قیس مالید.^{۱۶۵۴} پس از آن قیس و امام حسن علیه السلام به مدینه بازگشتند.

می‌توان علل صلح امام حسن علیه السلام را چنین برشمرد: ناهمگونی سپاه^{۱۶۵۵}؛ دنیاگرایی و سستی عموم مردم کوفه در کار جنگ؛ حفظ خون مسلمانان و بقای تشیع؛ تسلیم عبید الله بن عباس فرمانده سپاه به معاویه؛ حمله به امام حسن علیه السلام و جراحت سخت وی؛ نقش منفی اشرافیت قبیله‌ای که بیش از همه تأثیر داشت.

نقش یمنی‌های کوفه در پذیرش صلح

عموم مردم شهر کوفه، سکونت‌گاه قبایل یمنی و نزاری و موالی ایرانی، در آغاز بسیج نیرو دل به دنیا بستند و از خود سستی نشان دادند و موضع استواری در این باره نداشتند و خون خویشاوندان خود را از حسن بن علی علیه السلام می‌طلبیدند به گونه‌ای که به آنان گفت: «به راه صفین که می‌رفتید دینتان پیشاپیش دنیاتان بود، ولی اکنون دنیاتان پیشاپیش دینتان قرار دارد. شما اکنون در میانه دو کشته قرار گرفته‌اید، کشته‌ای در صفین که بر او می‌گریید و کشته‌ای در نهروان که انتقام او را می‌طلبید».^{۱۶۵۶} پس از صلح حسن بن علی علیه السلام عموم کوفی‌ها با اشتیاق با معاویه، بیعت کردند.

امام حسن علیه السلام در این باره گفت: «ای مردم، معاویه ما را به چیزی دعوت می‌کند که در آن

ص: ۲۷۷

نه عزت است و نه عدالت، اگر شما خواهان مرگ باشید دعوتش را به او باز می‌گردانیم و او را به نیروی شمشیر تسلیم در برابر خدا وادار می‌کنیم و اگر خواستار زندگی باشید آنچه را می‌خواهد می‌پذیریم و خشنودی شما را فراهم می‌کنیم».^{۱۶۵۷} مردم از اطراف فریاد برآوردند: «زندگی، زندگی، صلح را تمام کن».^{۱۶۵۷} شیخ مفید نیز به این معنا اشاره دارد و می‌نویسد: «امام حسن علیه السلام چاره‌ای جز پذیرفتن صلح نداشت؛ زیرا پیرامون او مردمانی سست‌عنصر و کم‌عقیده دربار او بودند».^{۱۶۵۸}

خیانت اشرافیت قبیله‌ای کوفه

^{۱۶۵۴} (۳) همان، ص ۷۹.

^{۱۶۵۵} (۴) شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۶.

^{۱۶۵۶} (۵) شیخ راضی آل یاسین، پیشین، ترجمه آیه الله خامنه‌ای، ص ۱۷۹.

^{۱۶۵۷} (۱) ابن خلدون، العبر، الجزء الثانی، ص ۱۸۷.

^{۱۶۵۸} (۲) شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۱۰.

برخی سران و بزرگان کوفه همچون عمرو بن حرث از باند اموی بودند و در خط معاویه قرار داشتند و برخی مانند خالد بن معمر سدوسی که با معاویه بیعت کردند هوای ریاست داشتند. خالد برخلاف افراد قبیله‌اش (ربیع) خواهان حکومت معاویه بود تا استانداری وی تضمین شود. همین بزرگان کوفه بودند که قول کشتن حسن بن علی علیه السلام را به معاویه داده بودند.

چون این خبر به امام حسن علیه السلام رسید گفت: «ای عراقی‌ها، شما مردمی هستید که پیروی از پدرم در جنگ و حکمیت را خوش نداشتید و با او مخالفت کردید، به من خبر رسیده بزرگان شما نزد معاویه رفته‌اند و با او بیعت کرده‌اند، آنچه را باید از شما بدانم فهمیدم. مرا درباره دینم و جانم فریب ندهید».^{۱۶۵۹} معاویه به برخی از همین بزرگان کوفه، که جاسوسانی بر آنان گمارده بود، وعده داد در صورت به قتل رساندن حسن بن علی علیه السلام به آنان دویست هزار درهم و فرماندهی خواهد داد.^{۱۶۶۰} بدین صورت، اشرافیت قبیله‌ای یکی از عوامل تضعیف موقعیت امام حسن علیه السلام و ناگزیر کردن وی به صلح با معاویه بود.

مخالفت برخی عناصر یمنی با صلح

پس از پیمان صلح حجر بن عدی به امام حسن علیه السلام اعتراض کرد. وی در پاسخ حجر بن عدی گفت: «من دیدم میل و رغبت بیشتر مردم بر صلح است و جنگ را خوش نمی‌دارند و دوست نمی‌دارم آنان را به کاری که ناخوش دارند مجبور کنم و برای این، صلح کردم که شیعیان مخصوص ما از کشته شدن محفوظ بمانند و مصلحت دیدم این جنگ‌ها را به هنگام دیگری موکول کنم».^{۱۶۶۱} در جای دیگری امام حسن علیه السلام به علی بن محمد بن بشر همدانی که به وی گفت:

ص: ۲۷۸

«سلام بر تو باد ای خوارکننده مؤمنان» فرمود: «سلام بر تو باد، بنشین من خوارکننده مؤمنان نیستم، بلکه عزیزکننده ایشانم. من از صلح خود با معاویه نیتی جز دور کردن کشتار از شما نداشتم که دیدم یاران من برای جنگ و پیکار سستی نشان می‌دهند و به خدا سوگند، اگر با کوه‌ها و درخت‌ها هم به جنگ او می‌رفتیم باز چاره‌ای از واگذاری این کار به او نبود».^{۱۶۶۲} همچنین به سلیمان بن سرد خزاعی گفت: «خدا را شاهد

^{۱۶۵۹} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۴۳۹؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثانی، ص ۲۹۱ (نقل ابن اعثم کامل‌تر است).

^{۱۶۶۰} (۴). شیخ صدوق، علل الشرایع، الجزء الأول، ص ۲۲۱.

^{۱۶۶۱} (۵). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۶۷.

^{۱۶۶۲} (۱). همان، ص ۲۶۸.

می‌گیرم و شما را گواه دارم که نظر به آنچه شما می‌بینید نداشتیم، مگر حفظ خون شما و اصلاح بین شما». ۱۶۶۳

امام حسن نیز در برابر معاویه ضمن معرفی خود و برادرش حسین علیه السلام که تنها نوادگان رسول الله صلی الله علیه و اله هستند گفت: «معاویه در حقی که از آن من است با من جنگ کرد و من برای صلاح امت و جلوگیری از ریختن خون مسلمانان آن را ترك کردم و آنچه کردم مصلحت شما را می‌خواستم تا حجتی باشد برای کسی که در آرزوی حکومت است». ۱۶۶۴

نگاهی به موضع یمنی‌ها در خلافت حسن بن علی علیه السلام

از آنچه گذشت بر ما روشن می‌گردد در خلافت کوتاه‌مدت حسن بن علی علیه السلام یکی از مخلص‌ترین و فداکارترین یاران وی قیس بن سعد بن عباده خزرجی بود که با شناخت عمیقی که از موقعیت امام خود داشت مردم کوفه را دعوت به بیعت با حسن بن علی علیه السلام کرد. ایمان و خلوص او چنان بود که امام حسن علیه السلام درستی نیت و وفاداری او را تأیید نمود و به جانشینی فرماندهی سپاه خود قرار داد. قیس سرسختانه در مقابل معاویه ایستاد و سردار خون‌آشام معاویه را دوبار شکست داد. معاویه برای تسلیم کردن وی تمام راه‌های ممکن تهدید، نبرد و تطمیع را بیازمود، ولی نتوانست کوچک‌ترین خللی در اراده استوار قیس در دفاع از حسن بن علی علیه السلام به وجود آورد. هوشیاری و دشمن‌شناسی او تا آنجا بود که تا از صلح امام اطمینان نیافت، دست از پیکار برنداشت. وی پس از واگذاری خلافت به معاویه بی‌چون و چرا موضع امام خود را پذیرا شد و برخلاف حجر بن عدی، مسیب بن نجبه فزاری^{۱۶۶۵} و علی بن محمد همدانی، سلیمان بن سرد خزاعی، سعید بن عبد الله حنفی و جندب بن عبد الله ازدی^{۱۶۶۶} به امام حسن علیه السلام اعتراض نکرد و تا هنگام مرگ در سال ۵۹ هجری^{۱۶۶۷} روابط نزدیکی با حسین بن علی علیه السلام داشت.

ص: ۲۷۹

پس از قیس بن سعد باید از سه نفر یمنی: عدی بن حاتم، سعید بن قیس، حجر بن عدی و دو نفر نزاری: معقل بن قیس و زیاد بن خصفه، نام ببریم که در بسیج عراقی‌ها تلاش گسترده‌ای داشتند که امام درستی نیت همه‌شان را تأیید کرد. بدین سان، یمنی‌ها دو موضع متفاوت در برابر حسن بن علی علیه السلام داشتند،

۱۶۶۳ (۲). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ص ۱۶۳.

۱۶۶۴ (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۴۳.

۱۶۶۵ (۴). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۲۹۶.

۱۶۶۶ (۵). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۴۸.

۱۶۶۷ (۶). ابن اثیر، اسد الغابه، الجزء الرابع، ص ۲۱۶.

یکی سستی و دیگری همراهی و همکاری بود. حمله‌کنندگان به حسن بن علی علیه السلام از خوارج، یکی یمنی دیگری مضری بودند و کشندگان ضارب وی نیز یکی یمنی و دیگری مضری بودند. محافظان امام که جان وی را نجات دادند و او را به خانه عامل مدائن سعد بن مسعود ثقفی بردند از همدان و ربیعہ بودند، در حالی که اشرافیت ربیعہ پیش از دیگر قبایل با اشتیاق با معاویه بیعت کردند. سفرای امام حسن علیه السلام نزد معاویه از سه نفر، دو نفر مضری و یکی یمنی بودند. بدین سان، بر ما روشن می‌گردد افراد قبایل یمنی و مضری در خلافت هفت‌ماهه^{۱۶۶۸} حسن بن علی علیه السلام با وی همکاری داشتند، ولی فداکاری و همراهی یمنی‌ها با وی بیشتر بود، اگرچه اعتراض ایشان به امام حسن علیه السلام در ماجرای صلح نیز بیشتر بود.

رفتار معاویه و موضع شیعیان کوفه

وقتی حسن بن علی علیه السلام به ناچار خلافت را واگذار کرد، معاویه در نخیله به مردم گفت: «آگاه باشید هر وعده‌ای که من به حسن بن علی علیه السلام دادم زیرپا قرار می‌دهم و به هیچ کدام عمل نخواهم کرد». معاویه همچنین به کوفیان گفت: «من با شما نجنگیدم که نماز بخوانید و روزه بگیرید و حج به جا آورید و زکات بدهید، شما آنها را انجام می‌دهید، من با شما برای حکومت جنگیدم و برخلاف میل شما خدا آن را به من عطا کرد». معاویه نخستین کس در اسلام بود که نگهبانان و پاسبانان و دربانان گماشت و پرده‌ها آویخت و منشیان نصرانی استخدام کرد.^{۱۶۷۰} شیوه حکمرانی معاویه به خوبی در این سخن سعد بن مالک (ابی وقاص) نمایان است که به وی گفت: «سلام بر تو ای پادشاه». معاویه به خشم آمد و گفت: «چرا نگفتی سلام بر تو ای امیر مؤمنان؟» سعد گفت:

«آن در صورتی بود که ما تو را امیر کرده باشیم و تو خود بدین کار پریده‌ای»^{۱۶۷۱} معاویه برخلاف سیره خلفای راشدین، حکومت پادشاهی خود را براساس رویه پیشینیان خود در عصر جاهلیت قرار داد و از سنت اسلامی به آداب و رسوم جاهلی و عصیبت قبیله‌ای بازگشت، بدان‌گونه که سید قطب می‌گوید: «عصر شیاطین با دوران معاویه بنیانگذار سلسله اموی آغاز شد».^{۱۶۷۲}

ص: ۲۸۰

^{۱۶۶۸} (۱) بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۵۴.

^{۱۶۶۹} (۲) ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۷.

^{۱۶۷۰} (۳) یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۶۶.

^{۱۶۷۱} (۴) همان، ص ۱۴۴.

^{۱۶۷۲} (۵) به نقل از ژیل کوپل، پیامبر و فرعون، ترجمه حمید احمدی، ص ۵۴.

روش ملکداری معاویه را محقق تاریخ اسلام ویلفرد مادلونگ به خوبی باز نموده است: «با دید تاریخی وسیع‌تری در این زمان دولت بر اسلام حکومت می‌کرد، درست مانند سه سده پیشتر که استبداد روم شرقی مسیحیت را از آن خود ساخت و روح صلح‌طلبی دینی را در آن خفه کرد و آن را به صورت ابزاری برای سلطه و سرکوب درآورد. دولت اسلامی همین بلا را بر سر اسلام آورد.»

روح برادری و جامعه اسلامی را در آن خفه کرد و آن را به صورت ابزاری برای سلطه و سرکوب اجتماعی و استثمار و وحشت نظامی به کار برد.^{۱۶۷۳} آن‌گونه که معاویه با مردم بصره در شورش حمران بن أبان از قبیله نمر بن قاسط ربیعہ (مولای عثمان) رفتار کرد.^{۱۶۷۴}

معاویه در خلافت خود دشمنی و مبارزه گسترده‌ای را به شکل شکنجه، مسموم کردن و کشتار علیه شیعیان آغاز کرد. وی بیشرمانه در حضور حسن بن علی علیه السلام، علی بن ابی طالب علیه السلام را ناسزا گفت و این رسم ناپسند در تمام دوران خلافت وی جریان داشت. آل مروان حتی در مدینه منوره علی علیه السلام را با نام «ابو تراب» دشنام می‌دادند و علی علیه السلام اسمی را که بیشتر دوست می‌داشت همین بود.^{۱۶۷۵} معاویه می‌گفت: «دشنام بر علی علیه السلام باید آن‌قدر گسترش یابد تا کودکان با این شعار بزرگ و جوانان با آن پیر شوند و هیچ‌کس از او فضیلتی نقل نکند.»^{۱۶۷۶} وی چنان جو مسمومی علیه علی علیه السلام در شام به وجود آورده بود که در پیکار صقین نوجوانی غسانی به هاشم بن عتبہ گفت: «علی نماز نمی‌خواند.»^{۱۶۷۷} مسعودی نیز می‌نویسد: «یکی از اخباریان به مردی از بزرگان و خردمندان شام گفته بود این ابو تراب کیست که امام بر منبر او را لعن می‌کند؟». گفت: «گمان می‌کنم سارقی از دزدان فتنه‌انگیز است.»^{۱۶۷۸} چه تأسف‌انگیز است که در جامعه اسلامی اولین مسلمان و برترین اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله چنین با زشتی یاد شود. همچنین معاویه بخشنامه‌ای به کارگزاران خود صادر کرد که «ذمه من از هرکس چیزی از فضایل ابو تراب و اهل بیت او نقل کند، برداشته می‌شود». پس سخنوران بر منابر علی علیه السلام را لعنت می‌کردند و از او تبری می‌جستند و به او و افراد خاندانش دشنام می‌دادند.^{۱۶۷۹}

با بازگشت حسن بن علی علیه السلام به مدینه مرکزیت رهبری شیعه به مدینه منوره انتقال یافت، ولی

^{۱۶۷۳} (۱). جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و اله، ترجمه گروه مترجمان، ص ۴۴۷.

^{۱۶۷۴} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۲۷؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۲۹۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۵۲.

^{۱۶۷۵} (۳). ابن عساکر شافعی، پیشین، المجلد الأول، ص ۳۱.

^{۱۶۷۶} (۴). ابن ابی الحدید، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۷.

^{۱۶۷۷} (۵). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳۵۴.

^{۱۶۷۸} (۶). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص ۴۲. برای آشنایی رسم نامیمون دشنام بر خاندان نبوت «ر. ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ذیل خطبه ۵۶ و

۲۰۳». امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز پیش‌بینی چنین وضعی را کرده بود «نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۵۶، ص ۱۴۶».

^{۱۶۷۹} (۷). ابن ابی الحدید، پیشین، الجزء ۱۱، ص ۴۴.

همچنان کوفه، که شیعیان آن بیشتر از مناطق دیگر بود، نقش قانونی خود را در شکل اعتراض و شورش و قیام علیه دستگاه ظلم و جور معاویه، حفظ کرد. مغیره بن شعبه ثقفی در دوران حکومت خود بر کوفه سیاست تحیب قلب‌ها و ملاحظت و احتراز از درگیری را پیشه خود کرد. تا حدی که وقتی صعصعة بن صوحان عبدی در قبيله عبد القیس جلساتی را در بیان فضایل علی علیه السلام و اهل بیت و تعریض به عثمان برگزار کرد مغیره به وی گفت: «ما بهتر از تو این فضایل را می‌شناسیم، ولی این سلطان بر سر کار آمده و ما را مکلف کرده عیب علی علیه السلام را بگوییم ما نیز تبعیت کردیم تا خود را از شر این قوم نجات بخشیم».^{۱۶۸۰} در همین دوران بزرگان و نخبگان شیعه در کوفه در مبارزه با جریان‌های انحرافی خوارج فعالیت داشتند که از آن جمله: صعصعة بن صوحان و عدی بن حاتم طایی و معقل بن قیس ریاحی بودند. مغیره بن شعبه که گویا از داوطلب شدن آنان در جنگ با خوارج خوشحال بود معقل بن قیس را با سه هزار نفر از شیعیان به جنگ مستورد بن علفه تیمی فرستاد.^{۱۶۸۱} عبد الله بن عامر نیز شریک بن اعور حارثی از بزرگان شیعه بصره را همراه سه هزار نفر به جنگ مستورد اعزام کرد.^{۱۶۸۲} اگرچه معقل و مستورد همدیگر را کشتند، ولی سپاه خوارج را شیعیان کوفه شکست دادند و کشته و پراکنده کردند.^{۱۶۸۳}

روابط نخبگان یمنی با رهبری شیعه

برخلاف دستگاه جاسوسی مخوف و حکومت بیدادگر معاویه، بزرگان شیعه کوفه برای اظهار دوستی و کسب تکلیف از مواضع امام حسن علیه السلام به مدینه می‌رفتند و با ایشان ارتباط تشکیلاتی داشتند، از آن جمله سفیان بن ابی لیلی همدانی و محمد بن بشر همدانی بودند.^{۱۶۸۴} امام حسن علیه السلام به سفیان گفتند: چه تو را واداشت که نزد ما بیایی؟ گفت: محبت و دوستی شما مرا بدین جا کشانید.

فرمود: مژده باد تو را، از پدرم شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «اهل بیت من و کسانی از امت من که آنان را دوست دارند، نزد حوض کوثر بر من وارد شوند».^{۱۶۸۵} همچنین سلیمان بن سرد خزاعی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله همراه با عده‌ای از بزرگان شیعه نزد حسن بن علی علیه السلام به

^{۱۶۸۰} (۱) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۴۴.

^{۱۶۸۱} (۲) همان، ص ۱۴۴.

^{۱۶۸۲} (۳) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، المجلد الثالث، ص ۲۱۵.

^{۱۶۸۳} (۴) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۵۸.

^{۱۶۸۴} (۵) بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۵۰.

^{۱۶۸۵} (۶) ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۶.

مدینه آمد و از وی خواست تا صلح را برهم زند و به او نمایندگی دهد تا والی معاویه را از کوفه بیرون کند و پس از آزادسازی شهر، امام به آنان پیوندند. امام حسن علیه السلام ریاست سلیمان بر شیعیان کوفه را رد نکرد،

ص: ۲۸۲

ولی گفت: «تسلیم امر خدا شوید و به خانه‌های خود بازگردید و دست نگاه دارید تا نیکوکاران در آسایش باشند و یا از دست فاجر راحت شوند».^{۱۶۸۶} بدین سان، بر ما معلوم می‌گردد بزرگان شیعه کوفه سلیمان بن سرد را به رهبری خود برگزیده‌اند که این ریاست حدود ۲۵ سال ادامه یافت.

شیعیان کوفه روش مبارزاتی را از امام خود فراگرفتند که هم‌اکنون به شهر خود بازگردند و در حالت آرامش و صلح و صفا منتظر فرمان موعود امام خود باشند. ولی گمان نمی‌رود سخن محقق روشن ضمیر طه حسین که می‌نویسد: «حزب شیعه در همان مجلس، طرح‌ریزی و حسن رئیس آن شد و بزرگان کوفه که به شهر خود بازگشتند مردم را از سازمان جدید و نقشه‌ای که ریخته شده آگاه ساختند»^{۱۶۸۷} درست آید؛ زیرا همان‌گونه که در فصل سوم اشارت رفت اولین حرکت سیاسی مخالفت شیعه در برابر خلافت، جلسه تشکیلاتی در محله بنی بیاضه مدینه و گرد آمدن یاران علی علیه السلام در خانه وی و مخالفت برخی از مردم کنده در حضرموت با خلیفه بود؛ زیرا کنده خلافت را از آن اهل بیت رسول خدا می‌دانست.

حسن بن علی علیه السلام برخلاف خواست شیعیان درصدد شکستن عهدنامه خود با معاویه برنیامد، در حالی که وی از همان ابتدا شروط خود با امام حسن علیه السلام را زیر پا قرار داد و سرانجام به سال پنجاه هجری وقتی خواست برای پسرش یزید به ولایت‌عهده‌ای از مردم بیعت گیرد و این کار با بودن حسن بن علی علیه السلام و سعد بن ابی وقاص برای وی دشوار بود، آن‌دو را مسموم ساخت. معاویه با فریفتن جعده دختر اشعث کندی همسر امام حسن علیه السلام به همسری با یزید و یکصد هزار درهم، وی را به شهادت رسانید.^{۱۶۸۸}

کوفه پایگاه قیام علیه نظام معاویه

پس از وفات حسن بن علی علیه السلام شیعیان کوفه به همراهی فرزندان جعده بن هبیره مخزومی، در خانه سلیمان بن سرد گردهم آمدند^{۱۶۸۹} و در مقام عرض تسلیت به حسین بن علی علیه السلام در مصیبت

^{۱۶۸۶} (۱) ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۱۶۳.

^{۱۶۸۷} (۲) طه حسین، الفتنة الكبرى، ترجمه احمد آرام، جلد دوم، ص ۲۰۹.

^{۱۶۸۸} (۳) ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۸۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۵۵.

^{۱۶۸۹} (۴) بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۵۲؛ ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۶۹.

امام حسن علیه السلام چنین نوشتند: «چه بسیار بزرگ است مصیبت این امت عموماً و مصیبت تو و این شیعیان خصوصاً در مردن پسر وصی و پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و اله که نشان هدایت و نور سرزمین‌ها بود و به پا داشتن دین و باز آوردن روش‌های شایستگان از او امید می‌رفت. پس خدای تو را رحمت کند، بر مصیبت شکیباً باش که این از کارهای خواسته شده است. همانا تو جانشین

ص: ۲۸۳

پیشینیان خودی و خداوند راه‌شناسی خود را به کسی می‌دهد که او را به راهنمایی تو به راه آورد و ما شیعیان توایم که به سوگواری ات سوگوار و به اندوهت اندوهناک و به شادمانی ات شادمان و به شیوهات رهسپار و فرمانت را در انتظار هستیم».^{۱۶۹۰} فرزندان جعدة بن هبیره نیز در درستی نیت کوفی‌ها برای دعوت از امام حسین علیه السلام به کوفه و بیزاری آنان از معاویه، نامه‌ای نوشتند.

امام حسین علیه السلام نیز در پاسخ آنان فرمود: «امیدوار بودم خداوند برادرم را در آنچه انجام می‌داد موفق می‌داشت. و نظرم درباره جهاد با بیدادگران استوار است، ولی تا هنگامی که معاویه زنده است باید حرکات و دیدگاه‌های خود را مخفی نگاه دارید و روش پنهان‌کاری را پیشه خود سازید و اگر اتفاقی برای او افتاد و من زنده بودم نظرم را به اطلاع شما می‌رسانم»^{۱۶۹۱}. در این حال بزرگان و اشراف عراق و حجاز همواره با امام حسین علیه السلام در ارتباط بودند و او را گرامی می‌داشتند و فضایل وی را بیان می‌داشتند، ولی دستگاه جاسوسی معاویه نیز به دقت مراقب رفتار حسین بن علی علیه السلام بود.^{۱۶۹۲}

سرانجام به سال پنجاه هجری مغیره بن شعبه از دنیا رفت و معاویه کوفه را در اختیار زیاد بن سمیه قرار داد.^{۱۶۹۳} وی پس از ورود به کوفه برای کنترل و نظارت بر رفتار قبایل دگرگونی‌هایی در بافت قبیله‌ای و سکونت شهر ایجاد کرد. وی در تقسیمات چهارگانه خود قبایل یمنی و نزاری را درهم ادغام کرد و یکی از اشراف مزدور بنی امیه را به ریاست آنها قرار داد.^{۱۶۹۴} وی که از زمان علی علیه السلام شیعیان را به خوبی می‌شناخت به تعقیب، شکنجه، حبس و قتل ایشان پرداخت. او همچون معاویه، که دستور داد عده‌ای از شیعیان را به قتل رسانند،^{۱۶۹۵} سی نفر از کسانی را که با وی بیعت نکردند حبس و دست آنان را قطع کرد.^{۱۶۹۶}

^{۱۶۹۰} (۱). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۰۹.

^{۱۶۹۱} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۰۲.

^{۱۶۹۲} (۳). همان، ص ۱۰۲.

^{۱۶۹۳} (۴). ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، المجلد الثالث، ص ۲۲۸.

^{۱۶۹۴} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۹۹.

^{۱۶۹۵} (۶). محمد بن حبیب، پیشین، ص ۴۷۹.

^{۱۶۹۶} (۷). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۷۵.

در روزگار سه ساله حکومت زیاد بر کوفه دوران سختی بر شیعیان گذشت و بسیاری از آنان به قتل رسیدند و به سختی سرکوب شدند.

از جمله اینان مسلم بن زیمر حضرمی و عبد الله بن نجیّ حضرمی بودند.^{۱۶۹۷} زیاد به معاویه نامه‌ای نوشت که ایشان بر دین علی علیه السلام هستند و معاویه در پاسخ وی نوشت: «هرکه را بر دین علی علیه السلام است بکش». زیاد نیز آن دو و برخی دیگر را بکشت.^{۱۶۹۸} تأسّف آورتر رفتار سمره بن جندب فزاری

ص: ۲۸۴

حلیف انصار و جانشین زیاد بر بصره بود، وی چنان بر مردم ستم می‌کرد و آنان را به قتل می‌رساند که هشت هزار نفر را کشت.^{۱۶۹۹}

قیام شیعیان کوفه به رهبری حجر بن عدی

وی از شاخه بنی جبلة بن عدی از قبیله کنده بود. به همراهی برادرش هانی جزو هیأت نمایندگی کنده به حضور رسول الله صلی الله علیه و اله رسید. در فتوح شام و در پیکار قادسیه شرکت داشت.^{۱۷۰۰} در پیکار جولاء فرمانده میسره بود.^{۱۷۰۱} هنگام بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام در مدینه حضور داشت.

در جنگ جمل و صفین فرمانده مردم کنده، قضاعه و مهره بود. در پیکار نهروان فرماندهی میمنه سپاه امیر مؤمنان علی علیه السلام را برعهده داشت^{۱۷۰۲} و در غارت ضحاک بن قیس بر عراق فرمانده مقابله با وی بود. پس از شهادت علی علیه السلام همواره در صف یاران حسن بن علی علیه السلام قرار داشت و اگرچه به وی اعتراض کرد پس از توضیح امام حسن علیه السلام با اشتیاق، همواره مدافع اهل بیت بود. چون مغیره بن شعبه علی علیه السلام را دشنام داد با یارانش بر سر او فریاد سختی زد و به او اعتراض کرد چرا مقرری مردم را نپرداخته‌ای.^{۱۷۰۳} شور و احساس قوی حجر به آرامی او را محبوب شیعیان ساخت و با او در رفت و آمد

^{۱۶۹۷} (۸). محمد بن حبیب، پیشین، ص ۴۷۹.

^{۱۶۹۸} (۹). ر. ک: نامه امام حسین علیه السلام به معاویه در انساب الاشراف، نوشته بلاذری، القسم الرابع، ص ۱۲۱.

^{۱۶۹۹} (۱). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۷۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۲۱۰.

^{۱۷۰۰} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص ۲۱۷.

^{۱۷۰۱} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الأول، ص ۲۱۹.

^{۱۷۰۲} (۴). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ص ۱۴۸.

^{۱۷۰۳} (۵). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۲۴۳.

بودند و به او گفتند: «تو بزرگ ما و سزاوار به ردّ این امر هستی».^{۱۷۰۴} با مرگ مغیره به سال پنجاه هجری زیاد بن سمیّه والی کوفه شد. وی شش ماه در کوفه و شش ماه در بصره بود.

زیاد حجر را به خود نزدیک ساخت و او را گرمی داشت. هنگامی که خواست به بصره رود، عمرو بن حریش را به جای خود گماشت و حجر را درباره اقداماتش نصیحت کرد. پس از رفتن زیاد فرصت به دست شیعیان افتاد و در مسجد دور حجر گرد آمدند و معاویه را نکوهش کردند.

چون عمرو بن حریش در مسجد به آنان اعتراض کرد او را سنگسار کردند و به قصر حکومتی راندند و بر شهر مسلط شدند. عمرو نامه‌ای برای زیاد نوشت و او را از اوضاع شهر باخبر ساخت.^{۱۷۰۵} زیاد خود را به کوفه رساند و به دنبال حجر فرستاد، ولی وی از رفتن سر باز زد. زیاد به اشراف کوفه گفت: «بدن‌های‌تان با من است ولی دل‌های‌تان با این خودسر دیوانه است، و برادران و فرزندان و عشایرتان با حجر هستند». ایشان گفتند: «پناه بر خدا، اگر ما در کار این

ص: ۲۸۵

شهر جز جلب رضایت و پیروی تو و امیر مؤمنان و مخالفت با حجر نظری داشته باشیم». چون زیاد ترس و زبونی اشراف کوفه را مشاهده کرد با روشی مکارانه گفت: «هرکدام از شما خویشان و افراد قبیله خود را از همراهی با او بازدارید».^{۱۷۰۶} بزرگان شهر نیز آرام‌آرام یاران حجر را از اطراف وی پراکنده کردند.

نقش اشرافیت یمنی در سرکوبی قیام حجر

زیاد که می‌دانست با حجر توانایی رودررویی را ندارد به یاری اشرافیت قبیله‌ای یاران حجر را پراکنده کرد. پس از آن فرمانده نگهبانان خود هیثم بن شداد هلالی را برای دستگیری حجر فرستاد که درگیری بین یاران حجر و سربازان زیاد پیش آمد. حجر به اتفاق عمیر بن یزید کندی ابو العمّرة به خانه خود پناه برد. در این حال، مردم بسیاری بر او گرد آمدند و یکی از یارانش به نام قیس بن قهدان کندی به محافل کنده رفت و درخواست کمک از آنان کرد،^{۱۷۰۷} ولی افراد کمی از کنده دعوت او را پذیرفتند. زیاد بن سمیّه برای جلوگیری از درگیری احتمالی بین مضری‌ها و یمنی‌ها دستور داد یمنی‌ها برای دستگیری حجر اقدام کنند، مردم مذحج و همدان به محله کنده روند و دیگر یمنی‌ها شامل افراد ازد، بجیله، خثعم، انصار، خزاعه و قضاعه به

^{۱۷۰۴} (۶). ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص ۲۱۸.

^{۱۷۰۵} (۷). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۲۴۵.

^{۱۷۰۶} (۱). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۹۱.

^{۱۷۰۷} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۲۴۹.

محلّه صائیدین برونند و از دو سوی حجر را محاصره و گرفتار کنند. بدین سان، اشرافیت یمنی به علت دشمنی دیرینه با یکدیگر و نگرانی از موقعیت خود فریب مکر زیاد را خوردند. آنان به رغم فداکاری گذشته خود در صفین دین به دنیا فروختند و در مبارزه برضد حجر شرکت کردند. در این میان مذحجی‌ها و همدانیان مشتاق‌تر از دیگر یمنی‌ها برای دستگیری حجر اقدام کردند. آنان به محلّه کنده رفتند و هرکه را از بنی جبلة یافتند دستگیر کردند. در این هنگام، حجر که با خیانت یمنی‌ها مواجه شد و شمار کم یاران خود را دید به آنان گفت: «بازگردید که شما توان اینان را که علیه شما گردهم آمده‌اند ندارید و دوست نمی‌دارم شما را در معرض هلاکت اندازم».

پیش از بازگشت یاران حجر همدانی‌ها و مذحجی‌ها سر رسیدند و با یاران وی مدتی درگیر شدند و قیس بن یزید کندی دستگیر شد و بقیه گریختند. حجر نیز در يك تعقیب و گریز به محلّه نخع در خانه عبد الله بن حارث برادر اشتر رفت. وی با خوشرویی از او پذیرایی کرد.^{۱۷۰۸} سپس شبانه به محلّه ازد در خانه ربیعه بن ناجذ بن انیس ازدی رفت و يك شبانه‌روز در آن ماند.

پس از آن حجر به سلیمان بن یزید بن شراحیل کندی پناه برد. زیاد چون از دستگیری حجر

ص: ۲۸۶

ناامید شد دوباره اشرافیت یمنی را وارد مبارزه با وی کرد و با تهدید از محمد بن اشعث بن قیس که همچون پدر و جدش خیانتکار بود، خواست تا حجر را پیش وی آورد. پس از يك شبانه‌روز حجر به محمد پیغام داد با برخی بزرگان قوم خویش نزد زیاد برو و از او امان بگیر تا مرا نزد معاویه فرستد.^{۱۷۰۹}

محمد بن اشعث به اتفاق حجر بن یزید کندی و جریر بن عبد الله بجلّی و عبد الله بن حارث نخعی نزد زیاد رفتند و از او خواستند حجر را امان دهد و به نزد معاویه فرستد.^{۱۷۱۰} زیاد تقاضای آنان را پذیرفت و حجر به نزد وی آمد و خود را تسلیم کرد، ولی دستور داد او را به زندان انداختند و یاران خود را فرستاد تا با پی‌گیری گسترده همراهان نزاری و یمنی حجر را دستگیر کردند.^{۱۷۱۱}

مأموران زیاد با همکاری برخی از اشراف کوفه، سیزده نفر از شیعیان علی علیه السلام و یاران حجر را به زندان انداختند که عبارت بودند از: ارقم بن عبد الله کندی، شریک بن شداد حضرمی، کریم بن عقیف

^{۱۷۰۸} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۹۴.

^{۱۷۰۹} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۲۵۰.

^{۱۷۱۰} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۹۶.

^{۱۷۱۱} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۲۵۰.

خثعمی، عاصم بن عوف بجلی، وفاء بن سمی بجلی، سعید بن نمران ناعطی همدانی، صیفی بن فسیل شیبانی، قبیصة بن ضبیعة بن حرمله عسی، کدام بن حیّان و (برادرش) عبد الرحمان بن حیّان عنزی، محرز بن شهاب منقری تمیمی، عبد الله بن حویّه سعدی تمیمی و عتبه بن أحنس از بنی سعد بن بکر هوازن.^{۱۷۱۲} از یاران حجر، عبد الله بن خلیفه طایی در حالی که زخمی شده بود فرار کرد و به این واسطه زیاد عدی بن حاتم را زندانی کرد، ولی با اعتراض بزرگان یمنی و مضر و ربیعه به وی ناگزیر شد او را آزاد کند.^{۱۷۱۳} عمرو بن حمق خزاعی از اصحاب رسول الله به همراهی رفاعه بن شداد بجلی به موصل رفتند و در کوهی مخفی شدند. پس از مدتی مأموران والی موصل مخفیگاه آن دو را یافتند و عمرو بن حمق را که بیمار بود دستگیر کردند و به شهادت رسانیدند، ولی رفاعه بن شداد موفق به فرار گردید.^{۱۷۱۴}

زیاد بن سمیه به بزرگان شهر دستور داد سران چهار ناحیه کوفه شهادتنامه‌ای علیه حجر به معاویه بنویسند. آنان نیز دین به دنیا فروختند و حتی بی‌توجه به حمیت قبیله‌ای به دروغ شهادت دادند که: «حجر و یارانش خلیفه را خلع و از مردم جدا شده و آنان را به جنگ دعوت کرده و به خداوند کفر ورزیده‌اند».^{۱۷۱۵} هفتاد نفر از سران کوفه این شهادت دروغین را گواهی کردند

ص: ۲۸۷

که از آن جمله: ابو بردة بن ابو موسی اشعری بود. بلاذری ۴۴ نفر از آنان را نام برده که هفده نفرشان یمنی و ۲۷ نفر نزاری هستند.^{۱۷۱۶}

سرانجام زیاد بن سمیه حجر و یارانش را در غل و زنجیر کرد و همراه با شبت بن ربیع ریاحی، وائل بن حجر حضرمی، مصقلة بن هبیره شیبانی و کثیر بن شهاب حارثی و با شهادتنامه سران کوفه نزد معاویه فرستاد.^{۱۷۱۷} وی دستور داد آنان را در مرج عذراء نگاهدارند.^{۱۷۱۸} در مجلس معاویه برخی از یاران معاویه با تکیه بر احساسات قبیله‌ای خواستار عفو یاران حجر که از قبیله خود بودند شدند، از جمله: یزید بن اسد بجلی گفت: دو عموزاده مرا به من ببخش. وائل بن حجر تقاضای عفو ارقم کندی را کرد. ابو الأعرور سلمی خواستار بخشیدن عتبه بن أحنس شد. حمزة بن مالک همدانی تقاضا کرد سعید بن نمران را بدو بخشد. حبیب بن مسلمه فهری از او خواست عبد الله بن حویّه را عفو کند و مالک بن هبیره کندی از معاویه تقاضا کرد حجر بن

^{۱۷۱۲} (۴). همان، ص ۲۵۳.

^{۱۷۱۳} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۹۸.

^{۱۷۱۴} (۶). همان، ص ۱۹۷.

^{۱۷۱۵} (۷). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۲۵۴.

^{۱۷۱۶} (۱). همان، ص ۲۵۴.

^{۱۷۱۷} (۲). همان، ص ۲۵۶.

^{۱۷۱۸} (۳). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۶۳.

عدی را بدو بخشد. بدین‌سان، نقش قومیت تأثیر خود را گذاشت و معاویه جز شفاعت مالک همه را پذیرفت^{۱۷۱۹} و دستور داد بقیه یاران حجر اگر از علی علیه السلام بیزاری جویند و به او دشنام دهند آنان را آزاد سازند. کریم بن عقیف با بیزاری جستن از آیین علی علیه السلام به موصل تبعید شد و در آن‌جا از دنیا رفت.^{۱۷۲۰} حجر بن عدی کندی، شریک بن شداد حضرمی، صیفی بن فسیل شیبانی، قبیصة بن ضبیعه عبسی، محرز بن شهاب تمیمی و کدام بن حیّان عنزی در مرج عذراء شهادت را اختیار کردند.^{۱۷۲۱} معاویه عبد الرحمان بن حیّان را نیز نزد زیاد فرستاد و دستور داد وی را به بدترین وضع بکشد.

زیاد نیز فرمان داد او را به قسّ الناطف بردند و او را زنده دفن کردند.^{۱۷۲۲}

بدین ترتیب، قیام حجر بن عدی علیه رسم ناپسند دشنام به امیر مؤمنان علی علیه السلام با خیانت اشرافیت یمنی و اقدامات زیاد درهم فرومالیده شد. به نظر می‌رسد علل شکست این قیام به شرح ذیل باشد:

۱- حجر آمادگی لازم را برای قیام در بین شیعیان فراهم نکرده بود و عناصر مورد نیاز تربیت نشده بودند.

۲- این قیام با خیانت سخت اشرافیت یمنی و نزاری مواجه شد و زیاد از نیروی قبایل یمنی

ص: ۲۸۸

۱۷۲۳

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۲۸۸

به‌ویژه همدان، مذحج و کنده برای سرکوبی حجر استفاده کرد.

۳- حجر بن عدی امکانات کافی برای قیام خود فراهم نکرده بود و شرایط زمانی نیز به او اجازه قیام را نمی‌داد.

^{۱۷۱۹} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۰۴.

^{۱۷۲۰} (۵). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۲۵۸.

^{۱۷۲۱} (۶). همان، ص ۲۶۲.

^{۱۷۲۲} (۷). همان، ص ۲۵۹.

^{۱۷۲۳} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

۴- از روایات تاریخی برمی آید رهبری شیعیان کوفه برعهده سلیمان بن سرد بود و گروهی نیز حجر را شیخ خود می دانستند. هردو از شیعیان یمنی علی علیه السلام بودند، ولی یکی با روحیه آرام که پیروی از امام خود حسین بن علی علیه السلام را سرلوحه برنامه های خود قرار داده بود و دیگری با شور و احساسی عمیق که جرأت اعتراض به امام حسن را نیز داشت. در این میان، شیعیان کوفه دو گروه شدند: دسته ای با احساس قوی اعتراض علیه ناسزاگویی به امیر مؤمنان علیه السلام به رهبری حجر و گروه دیگر، پیروان سلیمان بن سرد که شرایط را مساعد قیام نمی دانستند و امام حسین علیه السلام نیز آنان را به آرامش دعوت کرده بود. از نخبگان شیعه کوفه نیز عدی بن حاتم به حجر اعتراض داشت و با سعید بن قیس همدانی او را یاری نکردند. این دسته بندی بین شیعیان واقعیتی بود که زیاد آن را درک کرده بود و از اشرافیت یمنی سود جست و نیروهای حجر را کاست و با نیروهای یمنی قیام را سرکوب کرد.

۵- بافت قبیله ای این قیام را می توان از روی نام زندانیان و شهدای این واقعه روشن کرد. رهبر این قیام یکی از مردان بزرگ و عابد و زاهد و نیکوکار کنده و از یارانش صیفی بن فسیل شیبانی، عمرو بن حمق خزاعی و ابو العمّطه کنده بودند. در این صورت، در کادر رهبری قیام غلبه با یمنی ها بود. از چهارده نفر سران قیام که به شام اعزام شدند و سه نفری که فرار کردند ده نفر یمنی و هفت نفر نزاری بودند، یعنی اکثریت با یمنی هاست. از هشت نفر شهدای این قیام، سه نفرشان یمنی و پنج نفرشان نزاری بودند، یعنی اکثریت با نزاری هاست. باید توجه داشت زیاد از نیروهای قبایل یمنی در سرکوبی قیام حجر سود برد و از نقش مذبح و همدان تقدیر کرد و بزرگان نزاری و یمنی شهر بدون توجه به احساسات قبیله ای شهادت دروغ علیه حجر و یارانش دادند، در حالی که یاران معاویه از روی حمیت قبیله ای موفق شدند فرمان عفو هفت نفر از یاران حجر (که پنج نفرشان یمنی بودند) را از معاویه بگیرند. در این صورت، روشن می گردد قیام حجر يك جنبش خودجوش مبتنی بر دفاع از خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله بود و به هیچ وجه عناصر قبیله ای یمنی و نزاری در جوشش و روند این قیام تأثیر نداشت، بدان گونه که مردم کنده حمایت قوی از حجر به عمل نیاوردند.

بدین سان، حجر بن عدی یکی از نخبگان شیعه کوفه با روشن بینی و آگاهی و پای بندی به اصول و ارزش های اسلام و خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله يك جنبش اجتماعی در سال ۵۱ هجری در کوفه ایجاد کرد که مورد رضایت اشراف قبایل شهر نبود. حجر برخلاف برخی از نخبگان پیشین شهر، همچون اشعث

در پی دنیا و شهرت و مقام نبود، بلکه وی بسیار مشتاق و پرحرارت و با شجاعت در راه دفاع از اسلام و دوستی علی علیه السلام با دلاوری گام برداشت. وی با تلاش و مجاهدت موفق شد خون تازه‌ای در رگ‌های شیعیان کوفه به جریان اندازد و ارزش‌های مسلط را جابه‌جا کند کوفه را به جنبش درآورد تا ظلم و بدعت نابود شود^{۱۷۲۴} و امامت و رهبری جامعه اسلامی دوباره به خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله راه یابد. این ادعا درباره حجر به خوبی از شهادت دروغین ابو بردة بن ابو موسی اشعری روشن است؛ زیرا وی به معاویه نوشت: «حجر خلافت را از آن آل ابی طالب می‌داند».^{۱۷۲۵} به هرحال شخصیت ممتاز حجر بن عدی سبب تحولات بسیاری در روزگار وحشت و اضطراب و بیداد حاکم بر کوفه شد و ارزش قیام حجر بن عدی در همین است. عایشه درباره وی از رسول الله صلی الله علیه و اله گفت: «در مرج عذراء هفت نفر کشته می‌شوند که خدا و اهل آسمان ناراحت می‌گردند».^{۱۷۲۶}

زمینه قیام امام حسین علیه السلام

زیرساخت نظام معاویه مبتنی بر عصبیت موروثی عربی، انحراف از فرهنگ قرآنی و سنت نبوی، گسترش ظلم و بیداد و فساد و بی‌بندوباری، نابودی آزادی امت اسلامی، مبارزه گسترده با خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و شیعیان بود. در این حال، رهبر شیعیان، حسین بن علی علیه السلام در مدینه همچون شناگری خردمند و دوراندیش برای مصلحت اسلام از نزدیک، مراقب اوضاع و احوال مسلمانان بود. وی در عین وفاداری به پیمان برادرش با معاویه، هنگامی که یزید را جانشین خود قرار داد و بیهوده امام حسین علیه السلام را متهم به فتنه‌انگیزی کرد، فریاد سخت اعتراض خود را بر وی بلند کرد و به او نوشت: فتنه و آشوبی برای این امت بدتر از سرپرستی تو بر آنان نمی‌بینم؛ تو و یارانت ستمکار و پیمان‌شکن و نیرنگ‌باز و قاتل نمازگزاران عبادت‌پیشه هستی؛ تو را بشارت باد به روز حساب که از مردم برای پسر نوجوانت، که شراب می‌نوشد و سگ‌بازی می‌کند بیعت گرفتی و دینت را ویران و به مردم زبردست خود خیانت کردی.^{۱۷۲۷}

سرانجام معاویه در نیمه رجب سال شصت هجری از دنیا رفت و براساس وصیت وی یزید جانشین او شد،^{۱۷۲۸} فردی که مادرش از بنی کلب بود و این قبیله در غسان سکونت داشتند. اینان کیش نصرانی داشتند^{۱۷۲۹} و این تربیت نصرانی بر وی تأثیر گذاشت. او مردی شرابخوار، عیاش و سگ و

^{۱۷۲۴} (۱) در نامه امام حسین علیه السلام به معاویه اشاره شده است. «ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۱۲۱».

^{۱۷۲۵} (۲) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۹۹.

^{۱۷۲۶} (۳) بلاذری، انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۲۶۶.

^{۱۷۲۷} (۴) ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۱۸۱.

^{۱۷۲۸} (۵) بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۵۵.

میمون باز بود و روش فرعونی گرفت. یاران و کارگزاران وی نیز از فسق او پیروی کردند. در روزگار وی غنا در مکه و مدینه رواج یافت و لوازم لهو و لعب به کار رفت و مردم آشکارا شراب می نوشیدند.^{۱۷۳۰} اعمال و رفتار یزید به هیچ‌روی بنیاد اسلامی نداشت، به گونه‌ای که با خواندن اشعاری به بیان کینه‌های جاهلی و انکار وحی پرداخت:

وقعة الخزرج مع وقع الأسل^{۱۷۳۱}

لیت أشیاخی بددر شهدوا

خبر جاء و لا وحی نزل^{۱۷۳۲}

لعبت هاشم بالملك فلا

«ای کاش مهتران من که در بدر کشته شدند این‌جا بودند و آنچه را بر خزرج از به‌هم خوردن نیزه‌ها آمد می‌دیدند؛ بنی هاشم حکومت را دستاویز خود قرار دادند، پس نه وحیی و نه خبری از جانب خداوند نازل شده است».

سیرت و رفتار یزید و غصب میراث خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله رهبر منصوسی رسول خدا صلی الله علیه و اله را که وارث و حامل نور نبوت بود بر آن داشت تا برای حفظ نهال دین قیام کند. او نظام اموی را در تنگنای سختی قرار داد و به والی مدینه ولید بن عتبه گفت: «ما خاندان نبوت و کان پیام‌آوری و محل رفت و آمد ملائکه رحمت هستیم، خداوند به ما آغاز و به ما انجام داده است و یزید مردی بدکار و شرابخوار و قاتل انسان‌های بزرگوار است و همچون من با مثل او بیعت نخواهد کرد».^{۱۷۳۳} بدین‌سان، امام حسین علیه السلام شایستگی یزید را برای خلافت رد کرد و آن را زیننده خود دانست و شب بیست و هشتم رجب با خاندان خود جز محمد بن حنفیه عازم مکه شد.^{۱۷۳۴}

کوشش رهبران شیعه کوفه برای قیام

^{۱۷۲۹} (۶). ابن قتیبه، المعارف، ص ۶۲۱.

^{۱۷۳۰} (۱). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص ۷۷.

^{۱۷۳۱} (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۱۵۰.

^{۱۷۳۲} (۳). خوارزمی، مقتل الحسين، المجلد الثاني، ص ۵۹، سبط بن الجوزی، تذكرة الخواص، مؤسسه اهل البيت، بیروت، ۱۴۰۱ ق، ص ۲۳۵.

^{۱۷۳۳} (۴). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۱۴.

^{۱۷۳۴} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۵۲.

شیعیان کوفه پس از مرگ معاویه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند و مسیب بن نجبه فزاری، رفاعه بن شداد بجلی، حبیب بن مظاهر اسدی و سلیمان بن صرد به نمایندگی شیعیان و مسلمانان کوفه به امام حسین علیه السلام نامه‌ای نوشتند: «حمد، خدای را که دشمن سرکش تو را نابود کرد، کسی که بر این امت هجوم برد و خلافت را غصب کرد و مال خدا را به ناحق گرفت و بدون رضایت امت حکومت کرد و برگزیدگانش را کشت. اکنون ما را پیشوا نیست به سوی ما بیا شاید خداوند به وسیله تو ما را گردهم آورد». این نامه را عبد الله بن سبیع همدانی و عبد الله بن وال تیمی

ص: ۲۹۱

روز دهم رمضان به امام حسین علیه السلام رسانیدند.^{۱۷۳۵} دو روز بعد قیس بن مسهر صیداوی اسدی، عبد الرحمن بن عبد الله ارحبی و عماره بن عبد سلولی، ۵۳ نامه از کوفی‌ها را به نزد امام حسین علیه السلام آوردند. دو روز بعد هانی بن هانی سبیعی همدانی و سعید بن عبد الله حنفی نامه دیگری از کوفی‌ها را که به امام حسین علیه السلام نوشته بودند: «مردم در انتظار تو هستند و نظری جز تو ندارند، بشتاب» به وی رساندند. گروهی از بزرگان کوفه (شبت بن ربیع یربوعی، محمد بن عمیر بن عطارد تمیمی، حجار بن ابجر عجلی، یزید بن حارث شیبانی، عزرة بن قیس احمسی بجلی، عمرو بن حجاج زبیدی) نیز به امام حسین علیه السلام نوشتند: «همه جا سبز شده و میوه‌ها رسیده و چاه‌ها پر آب شده، اگر می‌خواهی بیا که سپاه تو آماده است و سلام بر تو باد».^{۱۷۳۶}

امام حسین علیه السلام در پاسخ کوفی‌ها نوشتند: «من برادر، پسرعمو و فرد مورد اطمینان از خاندانم را به سوی شما فرستادم تا مرا از حال و نظر شما باخبر کند».^{۱۷۳۷} مسلم بن عقیل چون به کوفه آمد در خانه مختار بن ابی عبید ثقفی ساکن شد و شیعیان با وی رفت و آمد کردند. وقتی مسلم نامه امام حسین علیه السلام را برای ایشان خواند، عابس بن ابی شیب شاکری همدانی با احساس عمیق شیعی گفت: «همراه شما با دشمنان می‌جنگم و با شمشیرم از شما دفاع می‌کنم تا به پیشگاه خدا روم و جز آنچه نزد خداست، چیزی نمی‌خواهم». حبیب بن مظاهر اسدی نیز همچون عابس سخن گفت.^{۱۷۳۸} خبر اجتماع شیعیان نزد مسلم بن عقیل عناصر اموی شهر را به وحشت انداخت.

^{۱۷۳۵} (۱) بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۵۷.

^{۱۷۳۶} (۲) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۶۲.

^{۱۷۳۷} (۳) همان.

^{۱۷۳۸} (۴) ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۳۸.

عبد الله بن مسلم حضرمی، عمارة بن عقبه بن ابی معیط و عمر بن سعد بن ابی وقاص نامه‌ای به یزید نوشتند و از او خواستند اگر کوفه را می‌خواهد به‌جای نعمان بن بشیر انصاری که مرد ناتوانی است، شخص تواناتری را والی کوفه قرار دهد.^{۱۷۳۹} چون یزید از اوضاع کوفه باخبر شد، عبید الله بن زیاد را به فرمانروایی کوفه گماشت. عبید الله نیز از بصره عازم کوفه شد و رهبر شیعیان بصره شریک بن اعور حارثی را برای پیش‌گیری از هرگونه حرکت احتمالی با خود همراه برد.^{۱۷۴۰}

رهبران یمنی کوفه و قیام مسلم بن عقیل

عبید الله بن زیاد فردای روزی که به کوفه آمد در خطبه‌ای به تهدید و تحییب مردم پرداخت.

چون مسلم از سخنان وی باخبر شد از خانه مختار به منزل هانی بن عروه مرادی رفت. هانی نیز

ص: ۲۹۲

شریک بن اعور حارثی را که با وی دوستی داشت به خانه خود آورد.^{۱۷۴۱} بدین‌سان، خانه هانی بن عروه پایگاه رهبری شیعیان شد و مسلم با همکاری دو نفر از بزرگان یمنی کوفه به سازمان‌دهی قیام خود پرداخت و شیعیان با وی در رفت و آمد بودند و پنهانی با مسلم به نام امام حسین علیه السلام بیعت می‌کردند و او نام ایشان را می‌نوشت و از آنان پیمان به وفاداری می‌گرفت.^{۱۷۴۲} هنگامی که دوازده یا هیجده هزار نفر با وی بیعت کردند، مسلم، بیعت کوفی‌ها را به امام حسین علیه السلام نوشت و از او خواست به کوفه آید.^{۱۷۴۳} وی برای تجهیز شیعیان ابو ثمامه زیاد بن عمرو صائدی همدانی را که از شهسواران عرب و بزرگان شیعه بود، فرمان داد تا کمک‌های شیعیان را گرد آورد و اسلحه خریداری کند.^{۱۷۴۴} مسلم پس از این اقدامات تصمیم حمله به عبید الله بن زیاد داشت، ولی هانی بن عروه او را از این کار بازداشت.^{۱۷۴۵}

حرکات و فعالیت‌های شیعه در کوفه عبید الله را بر آن داشت تا از مخفیگاه مسلم باخبر شود.

^{۱۷۳۹} (۵). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۴۰؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۶۵.

^{۱۷۴۰} (۶). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۴۳.

^{۱۷۴۱} (۱). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۸۲.

^{۱۷۴۲} (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۴۶.

^{۱۷۴۳} (۳). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص ۶۴.

^{۱۷۴۴} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۷۱.

^{۱۷۴۵} (۵). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۴۶.

برای این منظور به معقل غلام خود سه هزار درهم داد تا به جستجوی مسلم بپردازد. معقل نیز مسلم بن عوسجه اسدی یکی از شیعیان فداکار را بفریفت و به وسیله او به خانه هانی مخفیگاه مسلم راه یافت و هر روز گزارش اخبار و اسرار شیعیان را می‌شنید و سپس به اطلاع عبید الله بن زیاد می‌رساند. پس از يك هفته که از فعالیت مسلم در خانه هانی گذشت، شريك بن اعور حارثی بیمار شد و چون عبید الله او را بزرگ می‌داشت از وی درخواست کرد تا به عیادت او رود. شريك به مسلم پیشنهاد کرد وقتی عبید الله این‌جا نشست او را بکش. هانی به نزد مسلم رفت و به او گفت: من خوش ندارم این مرد در خانه من کشته شود. مسلم نیز چون عبید الله به ملاقات شريك آمد از کشتن او خودداری کرد^{۱۷۴۶}، وگرنه مسیر تاریخ تشیع را دگرگون می‌نمود.

ابن زیاد برای برهم زدن کانون تشیع، محمد بن اشعث کندی و اسماء بن خارجه فزاری و عمرو بن حجاج زبیدی را نزد هانی فرستاد تا او را به قصر وی آورند. هنگامی که هانی نزد عبید الله رفت، او را از فعالیت‌هایش باخبر ساخت و پس از مضروب ساختن وی، در قصر خود او را محبوس کرد.^{۱۷۴۷}

چون خبر دستگیری هانی به مسلم رسید دستور داد با شعار: «یا منصور أمت؛ ای یاری شده

ص: ۲۹۳

جانش را بگیر» مردم را فراخوانند. چون مردم فراهم شدند، مسلم فرماندهان خود را به این ترتیب قرار داد: عبد الرحمان بن عزیز کندی را امیر کنده و ربیع و سواران، مسلم بن عوسجه اسدی سالار مذحج و أسد و پیادگان، ابو ثمامه صائدی فرمانده تمیم و همدان و عباس بن جعدہ جدلی را امیر مردم مدینه. مسلم به سوی قصر ابن زیاد حرکت کرد و آن را محاصره کرد. در این حال، مسجد و بازار پر از جمعیت شد و پیوسته بر تعداد آنان افزوده می‌شد.^{۱۷۴۸}

خیانت رهبران قبیله‌ای کوفه به مسلم

ابن زیاد برای سرکوبی قیام از اشرافیت قبیله‌ای سود جست و آنان را نزد قبایل خود فرستاد تا مردم را از اطراف مسلم پراکنده کنند. اینان عبارت بودند از: کثیر بن شهاب حارثی، محمد بن اشعث بن قیس کندی، قعقاع بن شور ذهلی، شبت بن ربیع تمیمی، حجار بن أبجر عجلی و شمر بن ذی الجوشن عامری (همان کسانی که شهادت دروغ علیه حجر دادند). این بزرگان به میان مردم رفتند و مردم را پراکنده کردند، ولی

^{۱۷۴۶} (۶). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۱.

^{۱۷۴۷} (۷). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ۲۷۴.

^{۱۷۴۸} (۱). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۳ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۷۵.

چون موفقیت چندانى نداشتند عبيد الله دستور داد از بالای قصر آنان را تهدید به قطع عطایا و مقرری کنند و به دروغ بگویند: سپاه یزید برای سرکوبی آنان از شام می‌رسد.^{۱۷۴۹} در این حال مرد و زن می‌آمدند و فرزند و برادر خود را می‌بردند و بدین سان، کوفی‌ها از اطراف مسلم پراکنده شدند. ابن زیاد نیز شبت بن ربیع تمیمی را که از دعوت‌کنندگان امام حسین علیه السلام بود با عده‌ای به مقابله آنان فرستاد. در این حال، چون مسلم نماز مغرب را خواند، تنها سی نفر با وی نماز گزار شدند.

چون از مسجد بیرون آمد به سوی محله کنده رفت، چند نفر که با وی بودند ناگاه از دور او پراکنده شدند و حتی فرماندهان وی نیز او را همراهی نکردند. مسلم به خانه زنی از کنده به نام طوعه پناه برد.^{۱۷۵۰} از سویی دیگر، چون یاران مسلم پراکنده شدند عبيد الله بن زیاد دستور داد مردم را برای نماز عشا به مسجد فراخوانند. ابن زیاد چون نماز عشا را در مسجد خواند به مردم گفت: «در پناه ما نیست هرکس که مسلم در خانه‌اش پیدا شود و هرکه او را به نزد ما آورد ديه‌اش را به وی خواهیم داد». سپس حصین بن نمیر سکونی رئیس شرطه را مأمور ساخت از کوچه‌ها مراقبت کند.^{۱۷۵۱}

نقش اشرافیت کوفه در شهادت مسلم بن عقیل

چون پسر طوعه به خانه بازگشت از رفتار مادرش متوجه حضور مسلم در خانه‌شان شد.

فردا صبح به نزد عبد الرحمان بن محمد بن اشعث رفت و او را از مخفیگاه مسلم باخبر ساخت.

ص: ۲۹۴

عبد الرحمان نیز به پدرش خبر داد و محمد بن اشعث، عبيد الله را مطلع کرد. عبيد الله نیز وی را مأمور دستگیری مسلم کرد. محمد بدین منظور به محله کنده و خانه طوعه رفت و پس از آن که مسلم را امان داد وی را دستگیر کرد و به نزد عبيد الله برد. ابن زیاد نیز به بکیر بن حرمان أحمري دستور داد مسلم بن عقیل را به بالای بام قصر برد و او را به شهادت رساند.^{۱۷۵۲}

عبيد الله بن زیاد پس از کشتن مسلم دستور داد هانی بن عروه مرادی را به بازار برند و در آن جا دست‌بسته گردنش را بزنند. در این حال، او فریاد می‌زد و از قبیله مراد، که شیخ و پیشوای آن بود، کمک می‌خواست، ولی هانی یکی از آنان را به کمک خود نیافت؛ زیرا آنان سست و مرعوب بودند، حال آن که در گذشته با چهار

^{۱۷۴۹} (۲) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۷۶.

^{۱۷۵۰} (۳) همان، ص ۲۷۷.

^{۱۷۵۱} (۴) ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۵.

^{۱۷۵۲} (۱) همان، ص ۱۰۹.

هزار زرهپوش و هشت هزار پیاده سوار می‌شد و اگر قبایل هم‌پیمان او از کنده و دیگران به او می‌پیوستند سی هزار زرهپوش بودند.^{۱۷۵۳} پس از آن عبید الله دستور داد دو نفر دیگر از یاران مسلم به نام‌های عبد الاعلی کلبی و عماره بن صلخب ازدی را به قتل رسانند.^{۱۷۵۴}

بدین‌سان، در پی درخواست اشراف و بزرگان یمنی و نزاری کوفه از امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه، امام علیه السلام نماینده خود مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد، و از مردم نزاری و یمنی کوفه حدود دوازده یا هیجده یا بیش از بیست هزار^{۱۷۵۵} نفر با وی بیعت کردند. هنگامی که مسلم نیروی کافی برای حمله به عبید الله پیدا کرد، هانی برای احتیاط او را از حمله بازداشت و قیام به زمان بعد موکول گردید. در پی محبوس شدن هانی قیام مسلم شکل گرفت و قصر عبید الله را محاصره کرد و تا مرز پیروزی پیش رفت، ولی این پیروزی چندان نپایید، چرا که با همکاری گسترده اشراف و بزرگان نزاری و یمنی شهر با عبید الله، بیعت‌کنندگان از مسلم روگرداندند، به طوری که حتی شیعیان فداکار علی علیه السلام مثل فرماندهان مسلم، که از یاران یمنی و نزاری وی بودند و نمی‌توان در اعتقاد و خلوص شیعی آنان تردید کرد، نتوانستند او را یاری کنند، به طوری که مختار و عبد الله بن حارث که بعداً عبید الله دستور دستگیری^{۱۷۵۶} آنان را داد او را همراهی نکردند و مسلم بن عقیل به تنهایی دستگیر شد.

در این میان، خیانت اشرافیت قبیله‌ای یمنی و نزاری چنان سهمگین بود که نه تنها نماینده حسین علیه السلام را یاری نکردند، بلکه محمد بن اشعث کندی و شبت بن ربیع که از دعوت‌کنندگان حسین بن علی علیه السلام بودند با یاران مسلم جنگیدند و آنان را پراکنده

ص: ۲۹۵

کردند. محمد بن اشعث وی را دستگیر کرد. نکته درخور توجه این که چرا رهبران سرشناس و قدیمی شیعیان کوفه همچون سلیمان بن سرد و عدی بن حاتم طایی، مسلم را همراهی نکردند و پس از آن نیز در واقعه کربلا حضور نیافتند. روایات تاریخی در دسترس پاسخ روشنی به ما نمی‌دهند و تنها نمی‌توان آنان را به سستی و ترس متهم ساخت؛ زیرا سلیمان پنج سال بعد رهبری تمام توأیین را برعهده داشت و عدی بن حاتم پیری فرتوت بود که بیش از یکصد سال عمر داشت^{۱۷۵۷} و در ظاهر از نظر جسمی نمی‌توانسته است در این حوادث نقش تعیین‌کننده داشته باشد. به هر حال، در کل روشن می‌گردد سران یمنی نسبت به نزاری بیشتر

^{۱۷۵۳} (۲). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص ۶۹.

^{۱۷۵۴} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۸۴.

^{۱۷۵۵} (۴). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۵۷.

^{۱۷۵۶} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۸۶.

^{۱۷۵۷} (۱). ابن اثیر، اسد الغابه، المجلد الثالث، ص ۳۹۴.

با مسلم همکاری کردند، زیرا مرکز فعالیت‌های مسلم خانه هانی بن عروه شیخ یمنی‌ها بود و حضور شریک بن اعور حارثی رهبر شیعیان بصره بر اعتبار آنان می‌افزود، اگرچه سه روز بعد از دستگیری هانی از دنیا رفت.^{۱۷۵۸} همچنین بزرگان قبایل یمنی در سرکوبی قیام مسلم نقش مهمی ایفا کردند، حتی قاتل مسلم نیز يك مرد قحطانی بود. تأکید می‌گردد سرکوبی قیام مسلم را نمی‌توان تنها بر مبنای قبیله‌ای تحلیل کرد؛ زیرا به گفته محمد بن اشعث قبیله هانی بن عروه، شیخ مذحج، نیرومندترین مردم شهر و بیشترین گروه یمنی‌ها بودند.^{۱۷۵۹} هنگامی که دستگیر شدند مذحجی‌ها برای آزادی او جلو قصر آمدند، ولی شریح بن حارث کندی قاضی شهر به آنان گفت: خطری برای او نیست، او را برای پرس‌وجو نگاه داشته‌اند. مردم نیز متفرق شدند.^{۱۷۶۰} پس از آن که او را به بازار بردند تا بکشند هرچه هانی فریاد زد و مذحج را به کمک طلبید کسی به فریاد او نرسید.^{۱۷۶۱}

قیام امام حسین علیه السلام و نقش یمنی‌ها در آن

حسین بن علی علیه السلام پس از دریافت نامه مسلم بن عقیل مبنی بر بیعت فراگیر کوفی‌ها^{۱۷۶۲}، روز سه‌شنبه هشتم ذی حجه از مکه عازم کوفه شد.^{۱۷۶۳} وی به مصلحت‌اندیشی غیرعملی ابن عباس و عبد الله بن جعفر، که هرکدام به او گفتند: «بیم دارم این سفر که در پیش داری موجب هلاک تو شود»^{۱۷۶۴} توجه نکرد و خطاب به یارانش گفت: «به خدا اگر در دهلیز خزندگان باشم بیرونم

ص: ۲۹۶

می‌کشند تا کار خودشان را انجام دهند».^{۱۷۶۵} در راه فرزدق بن غالب تمیمی^{۱۷۶۶} و دو مرد اسدی^{۱۷۶۷} به وی گفتند: «دل‌های مردم با توست و شمشیرهای‌شان با بنی امیه». بی‌تردید حسین بن علی علیه السلام به شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه بیش از اینان، آگاه بود، ولی استوار بر سر پیمان و هدف خود، که حافظ

^{۱۷۵۸} (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۴۹.

^{۱۷۵۹} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۸۴.

^{۱۷۶۰} (۴). همان، ص ۲۵۹.

^{۱۷۶۱} (۵). همان، ص ۲۸۴.

^{۱۷۶۲} (۶). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۰.

^{۱۷۶۳} (۷). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۶۰.

^{۱۷۶۴} (۸). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۸۱ و ۲۸۸.

^{۱۷۶۵} (۱). همان، ص ۲۸۹.

^{۱۷۶۶} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۶۵.

^{۱۷۶۷} (۳). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۱.

میراث نبوی بود حرکت کرد و در جواب ابن عباس که به وی گفت: «به سوی مردمی می‌روی که پدرت را کشتند» فرمود: «این نامه‌های کوفی‌ها و این نامه مسلم». ^{۱۷۶۸} پس امام حسین علیه السلام باید پاسخ مثبت به مردمی که برای بیعت وی فراهم آمده‌اند می‌داد. وی چنان با قدرت در این راه گام برداشت که کاروان هدایای والی یمن برای یزید را تصرف کرد. ^{۱۷۶۹} در منزل حاجز قیس بن مسهر صیداوی را به نزد کوفیان فرستاد تا در راه قیام آماده باشند و کوشش کنند. ^{۱۷۷۰} پس از آن عبد الله بن یقطر را که از کودکی همراه و هم‌دوره وی بود به کوفه فرستاد. ^{۱۷۷۱} در منزل زباله خبر شهادت مسلم، هانی بن عروه، قیس بن مسهر و عبد الله بن یقطر را به یارانش داد و گفت: «شیعیان ما را تنها گذاشتند، هرکس از شما می‌خواهد بازگردد». در این حال، مردمی که هدف دنیوی داشتند پراکنده شدند و یاران راستین وی، که از حجاز همراه او بودند، باقی ماندند. ^{۱۷۷۲} وقتی حَزْر بن یزید ریاحی در منزل ذو حسم با هزار نفر به مقابله وی آمد، گفت: «ای مردم، ما خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله به کار خلافت شما از این مدعیان ناحق که با شما رفتار ستمگرانه دارند شایسته‌تریم». ^{۱۷۷۳}

بدین‌سان، حسین بن علی علیه السلام نظام اموی را ظالم معرفی کرد و خلافت مسلمانان را از آن خود دانست. وی در همین منزل گفت: «مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌کنند و از باطل باز نمی‌دارند؟ به راستی مؤمن باید مشتاق دیدار خدا باشد و من مرگ را جز نیک‌فرجامی نمی‌دانم و زندگی با ستمگران را جز ننگ و بیزاری نمی‌بینم». ^{۱۷۷۴} بار دیگر در منزل بیضه گفت:

«اینان از شیطان اطاعت می‌کنند و پیروی خدای بخشنده را ترك کرده‌اند، تباهی به وجود آورده و حدود الهی را تعطیل کرده و مال خدا را برای خود برداشته و حرام خدا را حلال و حلال خدا

ص: ۲۹۷

را حرام شمرده‌اند و من شایسته‌ترین مردم برای دگرگونی این احوال هستم». ^{۱۷۷۵} در عذیب هجانات چهار نفر از مردم کوفه با راهنمایی طرمّاح بن عدی بن حاتم به نام‌های نافع بن هلال جملی مرادی، عمرو بن خالد

^{۱۷۶۸} (۴). همان، ص ۱۱۰.

^{۱۷۶۹} (۵). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۶۴.

^{۱۷۷۰} (۶). همان، ص ۱۶۶.

^{۱۷۷۱} (۷). همان، ص ۱۶۸.

^{۱۷۷۲} (۸). همان، ص ۱۶۹.

^{۱۷۷۳} (۹). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۰۳.

^{۱۷۷۴} (۱۰). همان، ص ۳۰۵.

^{۱۷۷۵} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۷۱.

صیداوی و سعد غلام وی و مجّع بن عبد الله عائذی مذحجی به حضور امام حسین علیه السلام رسیدند.^{۱۷۷۶} طرمّاح به او پیشنهاد کرد با وی به کوه آجا یا سلمی در سرزمین طی رود و گفت: «من پیمان می‌بندم که بیست هزار مرد طابی پیش روی تو پیکار کنند، به خدا تا یکی از آنان زنده باشد به تو دست نمی‌یابند». امام حسین فرمود: «خدا به تو و قومت پاداش خیر دهد». طرمّاح به بهانه رساندن آذوقه و خرجی به خانواده‌اش با وی وداع کرد و گفت: «إن شاء الله پیش تو خواهیم آمد»، ولی این رهبر یمنی چون برای یاری حسین بن علی علیه السلام بازگشت، خبر کشته شدن حسین علیه السلام را به وی دادند.^{۱۷۷۷}

امام حسین علیه السلام چون به قصر ابن مقاتل رسید عید الله بن حرّ جعفی از اشراف یمنی کوفه را دید به نزد او رفت و تقاضا کرد وی را همراهی کند، ولی وی نپذیرفت. چون حسین بن علی علیه السلام از آنجا حرکت کرد، نامه ابن زیاد به حرّ بن یزید رسید که دستور داده بود وی را از حرکت بازدارد.

حسین علیه السلام نیز به ناچار در پنج‌شنبه، دوم محرم در سرزمین نینوا در محلی به نام عقر فرود آمد.^{۱۷۷۸}

بسیج اشرافیت یمنی و نزاری کوفه برای کشتن امام حسین علیه السلام

ابن زیاد پس از فرستادن حرّ، حصین بن نمیر کندی فرمانده نگهبانان خود را دستور داد با چهار هزار نفر به قادسیه رود و از قادسیه تا خفان و از قادسیه تا قطقانه و تا لعل را با سواران کنترل کند.^{۱۷۷۹} سپس عمر بن سعد بن ابی وقاص را با چهار هزار نفر به مقابله امام حسین علیه السلام فرستاد، وی نیز روز سوم محرم در برابر حسین علیه السلام قرار گرفت. عید الله بن زیاد ضمن اعلان حکومت نظامی در کوفه به بزرگان شهر همچون کثیر بن شهاب حارثی، محمد بن اشعث کندی، قعقاع بن سوید منقری و اسماء بن خارجه فزاری دستور داد در کوفه بگردند و مردم را حرکت دهند و از سرپیچی بازدارند. عید الله نیز در مسجد سخنرانی کرد و وعده افزودن مقرری مردم را داد و دستور داد به اردوگاه نخيله روند و گفت: «اگر کسی سرپیچی کند ذمه خود را از او برمی‌دارم».^{۱۷۸۰} بدین‌سان، عید الله با هوشیاری تمام، مردم کوفه را با تهدید و تطمیع برای پیکار با حسین بن علی علیه السلام

ص: ۲۹۸

^{۱۷۷۶} (۲) همان، ص ۱۷۲.

^{۱۷۷۷} (۳) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۰۷.

^{۱۷۷۸} (۴) همان، ص ۳۰۹.

^{۱۷۷۹} (۵) همان، ص ۲۹۹.

^{۱۷۸۰} (۶) بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۷۸.

بسیج کرد. سپس دیده‌بان‌ها و پاسگاه‌هایی در اطراف کوفه گمارد و زحر بن قیس جعفی را بر آنان قرار داد تا مبادا کسی از لشکریانش به حسین بن علی علیه السلام پیوندد. سرانجام وی به حجار بن ابجر عجلی، شبت بن ربیع تمیمی و یزید بن حارث شیبانی دستور داد هرکدام با هزار نفر به نزد عمر بن سعد روند.^{۱۷۸۱} این اشرافیت قبیله‌ای در دوران معاویه که روی کرد گسترده‌ای به نظام قبیله‌ای داشت در کوفه موقعیت مهمی در بین مردم خود به دست آوردند. اینان از همان دعوت‌کنندگان سست پیمان بودند که از روی حيله و مکر از امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه دعوت نمودند و اکنون برای جنگ با وی فرمانده سپاه بودند. در روز عاشورا حسین بن علی علیه السلام با آنان و قیس بن اشعث گفت: «مگر شما به من نامه نوشتید» و آنان به دروغ گفتند: «ما نوشتیم».^{۱۷۸۲} امام حسین در این باره فرمود: «اینان از روی مکر و حيله به قصد نزدیکی به یزید به من نامه نوشتند».^{۱۷۸۳}

عبید الله بن زیاد با سخت‌گیری بسیار هر روز صبح و ظهر و شب دسته‌های بیست، سی و پنجاه نفری را برای کمک به عمر بن سعد می‌فرستاد. وی در شهر آن‌چنان با شدت برخورد کرد که حتی مردی غیرکوفی از همدان را که برای گرفتن ارث خود به کوفه آمده بود دستور داد به قتل رسانند. برخلاف این رعب و وحشت از این دسته‌های هزار نفری بسیاری فرار می‌کردند، به طوری که وقتی به نزد عمر بن سعد می‌رسیدند سیصد چهارصد نفر بیش نبودند.^{۱۷۸۴} در این صورت، امکان فرار و پیوستن کوفی‌ها به امام حسین علیه السلام وجود داشته، همان‌گونه که انس بن حرث کاهلی اسدی^{۱۷۸۵} از یاران حرّ بن زیاد ریاحی و خود حرّ در صبح عاشورا به حسین بن علی علیه السلام پیوستند^{۱۷۸۶}، اما تشویق اشرافیت قبیله‌ای، ترس از زندان و کشته شدن به دست مأموران عبید الله بن زیاد سفاک و خون‌آشام، دل‌بستگی به دنیا و ترس از قطع مقرری، عدم هماهنگی بین شیعیان و مرجع تصمیم‌گیری واحد، کوفی‌ها را در خدمت اهداف عبید الله و شریک واقع هولناک کربلا قرار داد، مردمی که نواده رسول الله صلی الله علیه و اله را به شهر خود دعوت کردند، ولی ۲۲ هزار^{۱۷۸۷} نفرشان در قتل وی شرکت کردند. جای تعجب است وقتی عبید الله بن زیاد به عمر بن سعد دستور

^{۱۷۸۱} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۷۸؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۹۹.

^{۱۷۸۲} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۲۳.

^{۱۷۸۳} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۸۵.

^{۱۷۸۴} (۴). همان، ص ۱۷۹.

^{۱۷۸۵} (۵). همان، ص ۱۷۵.

^{۱۷۸۶} (۶). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۳۰۳.

^{۱۷۸۷} (۷). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۹۹. با توجه به فرار عده‌ای از کوفی‌ها و شماری که طبری و بلاذری و ابو حنیفه دینوری آورده‌اند شمار لشکریان عمر بن سعد حدود دوازده هزار نفر بودند.

داد از حفر چاه و برداشتن آب فرات به وسیله^{۱۷۸۸} یاران حسین بن علی علیه السلام جلوگیری کند، عمرو بن حجاج زبیدی یکی از اشراف یمنی، که به

ص: ۲۹۹

امام حسین علیه السلام نامه نوشته بود، از روز هشتم محرم به همراهی پانصد سوار مأمور این کار گردید.^{۱۷۸۹}

واقعه روز عاشورا

حسین بن علی علیه السلام صبح روز جمعه، دهم محرم، یارانش را آرایش جنگی داد. آنان ۳۲ نفر سوار و چهل نفر پیاده بودند. وی زهیر بن قین بجلی را در طرف راست و حبیب بن مظاهر اسدی را در جناح چپ و پرچم را به دست برادرش عباس بن علی علیه السلام سپرد و خیمه‌ها را، که خندقی اطراف آن کنده و پر از نی و چوب کرده بودند، پشت سر قرار داد.^{۱۷۹۰} در این هنگام عمر بن سعد، عمرو بن حجاج را بر طرف راست و شمر بن ذی الجوشن (شرحبیل بن عمرو عامری) را بر جناح چپ و عزرة بن قیس احمسی را بر سواران و شبت بن ربیع ریاحی را بر پیادگان قرار داد و پرچم را به غلامش درید داد.^{۱۷۹۱} در این هنگام امام حسین علیه السلام برای شناساندن خود و اتمام حجت و هدایت کوفی‌ها با صدای بلند گفت: «آیا سزاست مرا بکشید و حرمتم را تباه کنید؟ آیا من پسر دختر پیامبران و پسر وصی و عموزاده‌اش که پیش از همه به خدا ایمان آورد و پیامبرش را تصدیق کرد نیستم؟ آیا شما نشنیده‌اید که رسول الله صلی الله علیه و اله درباره من و برادرم گفت: «این دو آقای جوانان بهشت هستند»؟ آیا تردید دارید که من پسر دختر پیامبران هستم؟ به خدا از مشرق تا مغرب، به جز من برای پیامبر صلی الله علیه و اله پسر دختری وجود ندارد، تنها من پسر دختر پیامبران می‌باشم».^{۱۷۹۲} قیس بن اشعث گفت: «چرا به حکم عموزادگان تسلیم نمی‌شوی؟» امام حسین علیه السلام گفت: «تو برادر آن برادری، می‌خواهی بنی هاشم بیشتر از خون مسلم بن عقیل را از تو مطالبه کنند، نه به خدا مانند خوارشدگان و بردگان تسلیم نمی‌شوم».^{۱۷۹۳} گویی کوفی‌ها کر بودند و سخنان نواده رسول الله صلی الله علیه و اله و مهمان خود را نمی‌شنیدند. ناگهان با تیری که عمر بن سعد به سوی اردوگاه حسین علیه السلام انداخت و دستور شمر بن ذی الجوشن بر حسین علیه السلام یورش بردند.

۱۷۸۸ (۸). همان، ص ۱۰۱.

۱۷۸۹ (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۸۰؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۱۲.

۱۷۹۰ (۲). شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۹۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۸۷.

۱۷۹۱ (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۸۷؛ شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۹۹.

۱۷۹۲ (۴). شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۱۰۰؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۲۳.

۱۷۹۳ (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۲۳.

حادثه هولناک و اسفبار شهادت امام حسین علیه السلام و خاندان و یارانش در نبرد یکه روز و نابرابر اتفاق افتاد. آنان ۷۲ نفر^{۱۷۹۴} بودند که بیست نفرشان از بنی هاشم بودند. ابو الفرج اصفهانی به همراه نام حسین بن علی علیه السلام و مسلم بن عقیل شهدای بنی هاشم را ۱۷۹۵۲۲ نفر نوشته است.

ص: ۳۰۰

شهدای یمنی پیکار عاشورا

براساس منابع در دسترس ما از ۵۲ نفر یاران امام حسین علیه السلام ۳۴ نفر یمنی و هیجده نفر نزاری بودند. اگرچه از این شمار چهار نفرشان از موالی می‌باشند، دو نفر از وابستگان قبایل مضر و دو نفر از وابستگان قبایل یمنی بودند، ناگزیر این موالی را جزو قبایل وابسته به آنها به شمار می‌آوریم. شهدای قبایل یمنی قیام امام حسین علیه السلام عبارت بودند از:

۱- وهب بن عبد الله عمیر کلبی؛ ۲- بریر بن حضیر همدانی؛ ۳- عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری؛ ۴- سیف بن حارث بن سریع جابری همدانی؛ ۵- مالک بن عبد الله بن سریع جابری؛ ۶- حنظلة بن أسعد شبامی همدانی؛ ۷- ابو ثمامه زیاد بن عمرو صائدی همدانی، وی از سواران و چهره‌های برجسته شیعه و مسؤول جمع‌آوری تدارکات و اسلحه برای قیام مسلم بود که پس از شهادت مسلم به امام حسین علیه السلام پیوست؛ ۸- عابس بن ابی شیب شاکری همدانی، وی هنگام بدرود با امام حسین علیه السلام گفت: درود بر تو، شهادت می‌دهم که بر هدایت تو و پدرت هستم؛^{۱۷۹۶} ۹- شوذب غلام عابس؛ ۱۰- سوید بن عمرو ابی المطاع خثعمی؛ ۱۱- بشیر بن عمرو حضرمی؛ ۱۲- ابو الشعثاء یزید بن زیاد بن مهاصر کندی، وی از تیراندازان ماهر سپاه امام حسین علیه السلام بود و رجز می‌خواند: پروردگارا، من یاور حسینم و از ابن سعد دوری گزیده‌ام. وی پنج نفر از یاران عمر بن سعد را کشت؛^{۱۷۹۷} ۱۳- جابر (جیاد) بن حارث سلمانی مرادی؛ ۱۴- مجمّع بن عبد الله عائذی مذحجی که از کوفه به امام حسین علیه السلام پیوست؛ ۱۵- عمرو بن قرظة بن کعب انصاری، برادر وی از یاران عمر بن سعد بود چون فریاد زد: «ای حسین علیه السلام ای دروغگو پسر دروغگو، برادرم را گمراه کردی تا او را کشتی».

^{۱۷۹۴} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۴۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۲۰۴.

^{۱۷۹۵} (۷). ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۸. ولی فضیل بن زبیر اسدی بیست نفر را نام برده است «ر. ک: تسمیة من قتل مع الحسین بن علی علیهما السلام، مجله

تراثنا، سال اول، شماره دوم، ص ۱۴۹-۱۵۷، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۶ ق».

^{۱۷۹۶} (۱). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۳۸.

^{۱۷۹۷} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۴۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۹۷.

امام حسین علیه السلام فرمود: «خداوند برادرت را گمراه نکرد، بلکه او را هدایت کرد». گفت: «خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم» و به وی حمله کرد؛ ولی نافع بن هلال او را کشت^{۱۷۹۸}؛ ۱۶- حجاج بن مسروق جعفی؛ ۱۷- زید بن معقل جعفی؛ ۱۸- عمرو بن مطالع جعفی؛ ۱۹- سوار بن ابی خمیر جابری همدانی؛ ۲۰- نافع بن هلال جملی مرادی از شیرمردان و تیراندازان بود که رجز می خواند: من جملی و بر دین علی علیه السلام هستم. وی دوازده نفر از کوفی ها را کشت و سرانجام اسیر گردید و شمر او را به شهادت رساند؛^{۱۷۹۹} ۲۱- عمرو بن خالد ازدی؛ ۲۲- خالد بن عمرو بن خالد ازدی؛ ۲۳- عمیر بن عبد الله مذحجی؛ ۲۴- عبد الرحمان بن عبد الله یزنی، وی در رجز خود می گفت: من عبد الله از خاندان یزن

ص: ۳۰۱

هستم، آیینم بر دین حسین و حسن علیه السلام است؛^{۱۸۰۰} ۲۵- زهیر بن قین بجلی، وی از پیروان سرسخت عثمان بود که در راه مکه به عراق به امام حسین علیه السلام برخورد و شیفته وی شد و به او پیوست^{۱۸۰۱} و در کربلا شرکت داشت و به شهادت رسید؛ ۲۶- عمرو بن جنادة بن حارث انصاری؛ ۲۷- جنادة بن حارث انصاری؛ ۲۸- انیس بن معقل اصبیحی حمیری؛ ۲۹- عبد الرحمان بن عبد الله بن کدر ارحبی همدانی؛ ۳۰- حلاس بن عمرو راسبی ازدی؛ ۳۱- سوار بن منعم بن حابس نهمی همدانی؛ ۳۲- عامر بن حسان بن شریح طایی؛ ۳۳- نعیم بن عجلان انصاری؛ ۳۴- زاهر غلام عمرو بن حمق خزاعی.^{۱۸۰۲} بدین سان، بر ما روشن می گردد:

۱- شهدای واقعه کربلا از هر دو گروه قبایل یمنی و نزاری تشکیل می شدند. بیست نفر از بنی هاشم یعنی ۲۸٪ درصد آنان، هیجده نفر نزاری یعنی ۲۵٪ درصد ایشان و ۳۴ نفر یمنی یعنی ۴۷٪ درصد شهدا.

نمودار ۴: بافت قبیله ای شهدای کربلا

^{۱۷۹۸} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۹۲.

^{۱۷۹۹} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۳۶.

^{۱۸۰۰} (۱). ابن شهر آشوب، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۰۲؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۱۱۹.

^{۱۸۰۱} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۶۷.

^{۱۸۰۲} (۳). ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۹۱-۱۹۹؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۱۱۴-۱۲۶؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۴۰-۳۲۴؛ ابن شهر آشوب، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۰۰-۱۱۳؛ شیخ مفید، الارشاد، جلد دوم، ص ۱۰۴-۱۱۰؛ شیخ طوسی، رجال، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، ص ۷۱-۸۱، فضیل بن زبیر اسدی اسامی ۸۷ نفر را با شهدای کوفه ثبت کرده است «ر. ک: تسمیة من قتل مع الحسین بن علی علیهما السلام، ص ۱۵۲-۱۵۶؛ محمد مهدی شمس الدین، انصار الحسین علیه السلام، ترجمه هاشم زاده، ص ۷۴-۱۱۰.

۲- شهدای یمنی از عموم قبایل یمنی بودند. به ترتیب شامل ده نفر همدانی، هفت نفر مذحجی، پنج نفر از انصار، سه نفر ازدی، دو نفر حمیری و از قبایل کنده، بجیله، کلب، طی، خزاعه، حضرمی و خثعم هرکدام يك نفر؛ پس بیشترین تعداد از آن همدان می باشد.

ص: ۳۰۲

۳- اگرچه بیشترین درصد شهدا یاران حسین علیه السلام یمنی بودند، ولی نسبت به شمار نزاریها و بنی هاشم- اینان نیز مضری بودند- کمتر می باشند. از سویی دیگر چهار نفر از فرماندهان سپاه عمر بن سعد (قیس بن اشعث کندی، حصین بن نمیر سکونی، عمرو بن حجاج زبیدی و عزرة بن قیس احمسی) یمنی بودند.

۴- هیجده نفر شهدای نزاری شامل پنج نفر اسدی، پنج نفر از ربیع، چهار نفر غفاری، سه نفر تمیمی و يك نفر فزاری بودند.

۵- براساس متن طبری که هفده نفر از قاتلان بنی هاشم را نام برده، هشت نفر نزاری و نه نفر یمنی هستند، ولی در کل یمنیها بیست نفر از یاران امام حسین علیه السلام را به شهادت رساندند و نزاریها ۵۲ نفر را کشتند. به طوری که هوازن بیست سر، بنی تمیم هفده سر، بنی اسد شش سر، بقیه قیسیها نه سر و قبایل یمنی کنده سیزده سر و مذحج هفت سر از شهدا را به کوفه بردند.^{۱۸۰۳}

ماهیت معرفت دینی شهدای یمنی حادثه عاشورا

با توجه به نکات بالا روشن می شود در قیام امام حسین علیه السلام یمنیها فداکاری و همکاری زیادی با وی داشتند و بیشترین شهدا به ترتیب از همدان، مذحج و انصار بودند. این فداکاری و از خودگذشتگی و جان در راه خدا و خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و پیشوا دادن، مبتنی بر يك شناخت و درك و خودآگاهی عمیق نسبت به موقعیت و مقام حسین بود. شهدای کربلا با يك انتخاب با شعور و عاشقانه و با شجاعت به سوی شهادت گام برداشتند، بدان گونه که در شب حادثه عاشورا امام حسین علیه السلام به یاران خود گفت: «من یارانی بلندمرتبه تر و بهتر از شما و خاندانی نکوتر و خویشاوند دوست تر از خاندانم نمی شناسم، آگاه باشید که می دانم فردا چه روزی با این دشمنان خواهیم داشت، من به همه شما اجازه می دهم با استفاده از تاریکی شب بروید که حقی بر شما ندارم». عباس بن علی علیه السلام گفت: «چرا چنین کاری نکنیم، برای آن که پس از تو زنده باشیم، خدا چنین روزی را نیاورد». سعید بن عبد الله حنفی گفت: «به خدا اگر هفتاد بار

کشته شوم و سپس زنده گردم و زنده مرا بسوزانند و خاکسترم را بر باد دهند از تو جدا نمی‌شوم تا پیش تو کشته شوم، چرا این کار را نکنم، يك بار کشته شدن و سپس دستیابی به کرامتی که پایان‌پذیر نخواهد بود». در این فقره آن احساس عاشقانه و انتخاب باشعور را به خوبی می‌توان دید، در حالی که وی نزاری است. زهیر بن قین بجلی که عثمانی و یمنی بود چنان شیفته و دل‌باخته حسین علیه السلام گردید که گفت: «به خدا دوست دارم هزار بار کشته شوم و دوباره زنده شوم و سپس کشته شوم تا خدا مرگ را از تو و خاندانت دور کند». ۱۸۰۴ در برابر این عشاق که همچون پروانه دور شمع نورانی

ص: ۳۰۳

حسین علیه السلام می‌چرخیدند، کوفی‌ها بودند که برای اشرافیت قبیله‌ای، ترس و وحشت از رژیم اموی و دنیا و چند روز بیشتر زیستن در کنار خانواده‌های خود، شرافت و انسانیت و آزادی را زیر پا گذاشتند و به دستور شمر به خیمه‌ها و زنان و بچه‌های حسین علیه السلام حمله بردند. در این هنگام امام حسین علیه السلام به سوی آنان رفت و گفت: «وای بر شما، اگر دین ندارید و از روز بازگشت نمی‌هراسید در کار دنیاتان آزاده و صاحب‌نسب باشید». ۱۸۰۵

تشیع یمنی‌ها و میراث باستانی پادشاهی یمن

شرکت یمنی‌ها در کنار امام حسین علیه السلام و شهادت آنان در راه وی براساس آگاهی درست و شناخت عمیق و علاقه معنوی و خودجوش نسبت به حسین علیه السلام و هدف وی بود که گفتند:

«به خدا از تو جدا نمی‌شویم تا جان و مال و خاندان خود را فدایت کنیم و همراه تو می‌جنگیم تا شريك فرجام تو شویم، خدا زندگی پس از تو را زشت گرداند. ۱۸۰۶ بدین‌سان، شناخت عمیقی که انصار، همدانی‌ها و مدحجی‌ها از خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله داشتند و آنان را جانشین برحق وی می‌دانستند موجب پیروی ایشان از علی علیه السلام و فرزندانش بود. آنان در این راه فداکاری کردند و از رژیم سفاک و خون‌آشام اموی، به علت ستمگری و تبعیض و تعصب قبیله‌ای بسیاری که ورزیدند، بیزارگی جستند و به سوی خاندان علی علیه السلام تجلی هدایت و مساوات، کشیده شدند.

۱۸۰۴ (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۱۷.

۱۸۰۵ (۱). همان، ص ۳۴۴.

۱۸۰۶ (۲). همان، ص ۳۱۸.

برخلاف تأکید حسین جعفری،^{۱۸۰۷} محقق پاکستانی تاریخ تشیع، و پژوهشگر تاریخ اسلام مونتگمری وات^{۱۸۰۸} که گرایش قبایل یمنی به تشیع را از پیوستگی آنان به سنت پادشاهی موروثی می‌دانند، پذیرش تشیع ارتباطی با میراث تاریخی یمنی‌ها ندارد و آن‌گونه که در فصل اول و دوم بازنمودیم بیشتر از یک قرن پیش از ظهور اسلام، میراث فرهنگی و اجتماعی جنوب شبه‌جزیره عربی گرفتار یک گسست عمیق گردیده بود و این منطقه، صحنه حضور بیگانگان و نزاع قبایل با یکدیگر شده بود و در هنگام ورود اسلام به یمن از نظام پادشاهی جز خاطر و اسطوره‌ای بیش در ذهن یمنی‌ها نمانده بود، همچنین اگر سنت شاهی موروثی، عامل پذیرش شیعه بود حمیری‌ها بیش از دیگر قبایل استحقاق پذیرش این عقیده را داشتند، در حالی که در صفین نیروی درخور توجهی از آنان در جبهه معاویه قرار داشتند و در مقابل علی علیه السلام جنگیدند. بدین‌سان، نظام پادشاهی موروثی ارتباطی با همراهی و همکاری قبایل یمنی با تشیع ندارد، همان‌گونه که اشراف

ص: ۳۰۴

یمنی کوفه با امام حسین علیه السلام جنگیدند. البته سطح آگاهی، شعور و شرایط فرهنگی و اجتماعی و ساختار تمدنی یمن، زمینه توجه و جذب یمنی‌ها به معارف اسلام و به خاندان رسول الله، صلی الله علیه و اله تجلی اسلام حقیقی، می‌تواند باشد. گرایش غالب همدانیان و مذحجی‌ها به تشیع ناشی از ورود اسلام به وسیله علی علیه السلام در میان این دو قبیله است. حضور چند ماهه علی علیه السلام در یمن و اقدامات حکومتی وی در آن سرزمین و ریاست وی بر دیگر مأموران رسول الله صلی الله علیه و اله سبب شد تا مردم این دو قبیله از نزدیک با منش و رفتار و فضایل علی علیه السلام آشنا شوند و مجذوب او گردند و اسلام را از طریق وی بپذیرند و احکام و مبادی آن را فراگیرند و برای حل مشکلات قضایی خود به وی رجوع کنند.

برخلاف نظریه محقق تاریخ اسلام، مونتگمری وات که می‌نویسد: «اگرچه علی علیه السلام اقدامات حکومتی را در سال دهم هجری (۶۳۱ م) در یمن اجرا کرد، هیچ مدرکی نشان از ایجاد علاقه خاصی نسبت به علی علیه السلام در بین یمنی‌ها وجود ندارد»^{۱۸۰۹} تأکید دارم همین امر، موجب پیوند بیشتر همدان و

^{۱۸۰۷} (۳) .irfaJ, ۱۱۷. .M .H .S .po .tic

^{۱۸۰۸} (۴)

: . ۱۶۲- ۱۷۲nI. . ysserp ytisrevinu hgrubnidE, ttaw yremogtnom, detcelloc, malsI ylaRE

^{۱۸۰۹} (۱)

. ttaW yremogtnoM۱۶۶۰yteicoS citaisA layoR eht fo lanruoJ. sdayyamu eht rednu MSI'IHS-

مذحج با علی علیه السلام شد به گونه‌ای که وقتی مالک اشتر در دوران خلافت ابو بکر به مدینه آمد بر علی علیه السلام وارد شد. شایان توجه است ما نباید گمان کنیم همه همدانی‌ها و مذحجی‌ها پیروان مخلص و فداکار خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله بودند، بلکه همان‌طور که در فصل ششم اشارت رفت افراد بسیاری از همدان در جبهه معاویه بودند. در حادثه اسفناک کربلا نیز ضحاک بن عبد الله مشرقی همدانی و مالک بن نضر ارحبی که هنوز وابستگی دنیوی در آنان غلبه داشت توفیق دیدار حسین بن علی علیه السلام را در کربلا پیدا کردند، ولی جذاییت زندگی مادّی آنان را واداشت تا به بهانه بدهکاری و زن و فرزند وی را ترک گویند.^{۱۸۱۰} ضحاک حتی تا عصر عاشورا با حسین علیه السلام بود، چون تنها ماند با کسب اجازه او را ترک کرد.^{۱۸۱۱} همچنین نباید فراموش کرد که سنان بن انس بن عمرو نخعی و خولی بن یزید اصبحی که هر دو یمنی بودند به دستور شمر بن ذی الجوشن حسین بن علی علیه السلام را به شهادت رسانیدند.^{۱۸۱۲}

بازتاب قیام امام حسین علیه السلام در میان یمنی‌ها

فاجعه هولناک و اسفناک کربلا و کشته شدن حسین علیه السلام و یارانش و به اسارت بردن خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و افشاگری‌های سفیران انقلاب علی بن حسین علیه السلام و زینب (س) در کوفه و شام،

ص: ۳۰۵

موجب بیداری مردم شهرهای مختلف و پی بردن به عمق جنایات بنی امیه گردید. امواج انقلاب امام حسین علیه السلام در همه جا گسترش یافت و در شهرهای عراق و حجاز فریاد اعتراض و قیام بلند شد، از جمله: زید بن ارقم انصاری هنگامی که دید ابن زیاد با چوب بر دندان‌های سر حسین علیه السلام می‌زند گفت: «به خدا قسم دیدم دو لب رسول الله صلی الله علیه و اله بر این دو لب بود و بر آن بوسه می‌زد»، آن‌گاه گریست و از نزد او برفت. وی به مردم می‌گفت: «پسر فاطمه (س) را کشتید و پسر مرجانه را امارت دادید تا نیکان شما را بکشد و اشرار شما را برده کند. به ذلت رضا دادید، پس ملعون باد کسی که به خواری رضایت دهد».^{۱۸۱۳}

قیام عبد الله بن عقیف ازدی و خیانت اشراف یمنی

P: NODNOL yteicos eht yb dehsilbuP ۱۶۱ .

^{۱۸۱۰} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۱۷.

^{۱۸۱۱} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۱۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۱۹۷.

^{۱۸۱۲} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۲۰۳.

^{۱۸۱۳} (۱). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۴۹؛ سبط بن الجوزی، پیشین، ص ۲۳۱.

نخستین فریاد اعتراض از عبد الله بن عقیف غامدی برخاست. وی از دلاور مردان شیعه بود که در پیکار جمل و صفین چشمان خود را از دست داده بود. وی هنگامی که ابن زیاد در مسجد گفت: «سپاس خدایی را که دروغگو پسر دروغگو و شیعیانش را کشت» به پا خاست و گفت:

«دروغگو پسر دروغگو تو و پدرت و کسی که تو را امارت داد و پدرش می‌باشید، ای پسر مرجانه، فرزندان پیامبران را می‌کشید و سخن راستگویان را می‌گویی».^{۱۸۱۴} ابن زیاد ناراحت شد و گفت: «گوینده این سخنان که بود؟» عبد الله گفت: «من بودم ای دشمن خدا، آیا خاندان پاکی را که خدا در کتابش گفته پلیدی را از آنان می‌برد می‌کشید و گمان می‌کنید مسلمانید و یاور اسلام هستید، کجایند فرزندان مهاجران و انصار که از این سرکش ملعون پسر ملعون انتقام نمی‌گیرند؟».

ابن زیاد به مأموران انتظامی خود دستور داد وی را دستگیر کنند، ولی اشراف ازد او را از دست آنان نجات دادند و به خانه‌اش بردند. ابن زیاد نیز عبد الرحمان بن مخنف ازدی و گروهی از بزرگان ازد را به زندان انداخت و اشراف یمنی و مضری را دستور داد عبد الله را دستگیر کنند، ولی ازدی‌ها به همراهی قبایل یمنی آنان را از این کار بازداشتند. در این هنگام پیکار سختی به پا خاست. عبید الله، محمد بن اشعث و عمرو بن حجاج زبیدی از اشراف یمنی را با یاران خود به جنگ آنان فرستاد.^{۱۸۱۵} با خیانت این دو نفر، یاران عبید الله از پشت به خانه عبد الله بن عقیف حمله بردند و او را دستگیر کردند و ابن زیاد دستور داد که گردن او را بزنند.^{۱۸۱۶} بدین‌سان، فریاد اعتراض یکی از نخبگان یمنی شیعه در حمایت خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله به يك قیام فراگیر تبدیل شد، ولی با خیانت اشرافیت یمنی سرکوب شد.

ص: ۳۰۶

قیام یمنیان مدینه منوره علیه رژیم اموی

هنگامی که خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام به مدینه رسید در جای‌جای شهر بر او نوحه‌سرایي و شیون و زاری می‌کردند و بنی هاشم در خانه‌های خود به سختی می‌گریستند.^{۱۸۱۷} این فریادها به آرامی به اعتراض مبدل شد و گروهی از مردم از پرداخت درآمد زمین‌هایی که، معاویه به زور با پرداخت يك صدم قیمتش از آنان گرفته بود، خودداری کردند.^{۱۸۱۸} والی مدینه، عثمان بن محمد بن ابی سفیان، برای آرام

^{۱۸۱۴} (۲). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۲۱۰.

^{۱۸۱۵} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۱۴۴.

^{۱۸۱۶} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۲۱۰.

^{۱۸۱۷} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۲۱۷؛ سبط بن الجوزی، پیشین، ص ۲۴۰.

^{۱۸۱۸} (۲). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۲۰۶.

کردن مردم هیأتی از بزرگان انصار و قریش را در اوایل سال ۶۳ هجری به نزد یزید فرستاد.^{۱۸۱۹} اینان به‌رغم هدایایی که گرفتند پس از بازگشت، رفتار زشت یزید را بیان کردند و گفتند: «از پیش کسی آمده‌ایم که دین ندارد، شراب می‌نوشد و طنبور می‌زند و کنیزکان پیش وی می‌نوازند، سگ‌بازی می‌کند و با مردم پست می‌نشیند، شاهد باشید ما او را خلع کرده‌ایم».^{۱۸۲۰} از طرف دیگر اخبار فعالیت‌های عبد الله بن زبیر، که مردم را به بیعت خود فرا می‌خواند^{۱۸۲۱} و لشکریان فراهم می‌کرد و هر روز قدرتمندتر می‌شد، به مردم مدینه رسید.^{۱۸۲۲} در این هنگام شور و هیجان در مردم مدینه افتاد و از یزید بیزاری جستند و او را ناسزا گفتند و وی را از خلافت خلع کردند و عثمان والی یزید و بنی امیه را از شهر اخراج کردند. مردم شهر تا دم مرگ با عبد الله بن حنظله (غسیل الملائکه) بیعت کردند^{۱۸۲۳} و قریشیان نیز با عبد الله بن مطیع عدوی بیعت نمودند.^{۱۸۲۴}

هنگامی که یزید از اوضاع مدینه منوره باخبر شد، دوازده هزار سپاهی را به فرماندهی مسلم بن عقبه مری، یکی از سرداران خونریز خود، و معاونت حصین بن نمیر سکونی و همکاری مردم کنده ساکن حمص^{۱۸۲۵} به مدینه فرستاد.^{۱۸۲۶} چون مردم شهر از آمدن مسلم باخبر شدند به جنبش درآمدند و خندق شهر را ترمیم کردند و فرماندهان آنان (عبد الله بن حنظله و عبد الرحمان بن زهیر زهری، عبد الله بن مطیع و معقل بن سنان اشجعی) به حفاظت از شهر

ص: ۳۰۷

پرداختند.^{۱۸۲۷} عبد الله بن حنظله به مردم گفت: «شما برای دین خروج کرده‌اید، در راه خدا امتحان نیک را تحمل کنید تا بهشت و بخشش الهی و رضوان خدا شامل شما شود. با بهترین و بیشترین نیرو و با کامل‌ترین سلاح مهیا شوید».^{۱۸۲۸} سپاه شام مدینه را محاصره کرد، اما به فتح آن موفق نشد.

مروان بن حکم، مردی از طایفه بنی حارثه را بفریفت و آن مرد راهی را برای وی گشود و سپاه اسب‌سوار شام در بیست و هشتم ذی حجه سال ۶۳ هجری به مدینه حمله کرد. عبد الله بن مطیع و قریشی‌ها فرار کردند،

^{۱۸۱۹} (۳). خلیفة بن خیطاط، پیشین، ص ۱۸۱.

^{۱۸۲۰} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۶۸.

^{۱۸۲۱} (۵). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۱۶۳.

^{۱۸۲۲} (۶). همان، ص ۱۷۴.

^{۱۸۲۳} (۷). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۲۱۰.

^{۱۸۲۴} (۸). خلیفة بن خیطاط، پیشین، ص ۱۸۱.

^{۱۸۲۵} (۹). بلاذری، انساب الاشراف، القسم الثاني من الجزء الرابع، ص ۳۶.

^{۱۸۲۶} (۱۰). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۷۱.

^{۱۸۲۷} (۱). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۷۴؛ بلاذری، انساب الاشراف، القسم الثاني من الجزء الرابع، ص ۳۵.

^{۱۸۲۸} (۲). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۲۱۰.

ولی عبد الله بن حنظله و انصار مقاومت کردند. عبد الله بجنگید تا کشته شد و مردم شهر فرار کردند و شامیان از هر سو آنان را کشتند. مسلم بن عقبه پس از فتح شهر سه روز مدینه را بر سپاه خود مباح کرد و شامیان به غارت اموال و تجاوز به زنان پرداختند^{۱۸۲۹} و بسیاری از مردم شهر را کشتند و آنچنان جنایتی انجام دادند که روی تاریخ را سیاه کردند. در این واقعه هفتصد نفر از قریش و انصار و ده هزار نفر از بقیه مردم کشته شدند و آنان که جان سالم به در بردند در بندگی یزید بیعت کردند.^{۱۸۳۰}

بدین سان، قیام مردم مدینه منوره، متأثر از انقلاب امام حسین علیه السلام علیه بی عدالتی و ستمگری رژیم فاسد اموی شکل گرفت و عناصر آن از انصار و شاخه‌های مختلف قریش (شامل بنی هاشم، بنی مطلب، بنی نوفل، بنی اسد، بنی عبد الدار، بنی زهره، بنی عدی، بنی تیم، بنی مخزوم، بنی سهم، بنی جمح، بنی عامر بن لؤی و بنی فهر) و دیگر ساکنان مدینه تشکیل می‌شدند. در این صورت، انصار با همراهی قریش علیه رژیم یزید به پا خاستند. اگرچه این قیام بازتاب حادثه کربلا بود و عناصر اصلی آن، خمیرمایه شیعی داشتند و چهار نفر از بنی هاشم در آن کشته شدند،^{۱۸۳۱} ولی کاملاً شیعی نبود، چرا که رهبری شیعه، علی بن حسین علیه السلام نسبت به آن بی تفاوت بود و در ینبع ساکن بود.^{۱۸۳۲}

بازتاب قیام امام حسین علیه السلام در کوفه

۱- نقش شیعیان یمنی کوفه در قیام توأیین

تراژدی مصیبت‌بار روز عاشورا و لگدمال کردن جنازه شهدا زیر سم ستوران و به اسارت بردن

ص: ۳۰۸

خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و خطبه آتشین زینب (س) در برابر کوفی‌ها و سرزنش آنان، سبب شد تا در وجود دعوت‌کنندگان امام حسین علیه السلام احساس گناهکاری به وجود آید. احساس ندامت و پشیمانی نسبت به سستی آنان در کمک به حسین بن علی علیه السلام موجب شد تا گروهی از شیعیان کوفه برای جبران گناه خود در راه انتقام خون شهدای کربلا و شهادت در این راه گام بردارند تا مورد بخشش خداوند قرار گیرند؛ اینان بر همین اساس خود را توأیین نامیدند.

^{۱۸۲۹} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۱۸۱؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الثاني، ص ۱۰، یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۱۹۰.

^{۱۸۳۰} (۴). ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۲۱۶.

^{۱۸۳۱} (۵). خلیفة بن خیاط، پیشین، ص ۱۸۴.

^{۱۸۳۲} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۷۲.

نهضت توأیین را یاران وفادار امیر مؤمنان علی علیه السّلام به رهبری پنج تن از رهبران شیعه کوفه شکل دادند، بزرگانی چون: سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، عبد الله بن سعد بن نفیل ازدی، عبد الله بن وال تیمی و رفاعه بن شداد بجلّی.^{۱۸۳۳} اینان پس از شهادت حسین بن علی علیه السّلام با یکصد نفر از شیعیان در خانه سلیمان گردهم آمدند و با یکدیگر سخن گفتند. آنان در سخنان خود با شور و شوق عمیق دینی، که نشان از بلوغ اندیشه شیعی ایشان بود، به سستی در یاری رسانیدن به خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و دورویی با آنان اشاره کردند و بر خونخواهی شهدا و یا شهادت در این راه تأکید کردند. این پنج نفر همگی از نژاد عرب، سه نفر یمنی و دو نفر نزاری بودند و سنّ همه متجاوز از شصت سال بود و بر رهبری سلیمان، صحابه رسول الله صلی الله علیه و اله و پیر شیعیان کوفه، به توافق رسیدند.^{۱۸۳۴}

سلیمان پس از نطق پرشور عبد الله بن سعد، که اموالش را در راه تقویت مسلمانان برای جنگ با ستمگران صدقه داد، عبد الله بن وال را مسؤول امور مالی و تدارك سلاح و تجهیزات قرار داد و خواستار كمك شیعیان شد.^{۱۸۳۵} توأیین به آرامی و مخفیانه در کار فراهم ساختن امکانات برای پیکار بودند که در چهاردهم ربیع الأوّل سال ۶۴ یزید مرد.^{۱۸۳۶} در این هنگام یاران سلیمان از وی خواستند علیه عمرو بن حریت مخزومی، جانشین عبید الله بن زیاد قیام کند، ولی سلیمان با خردمندی به آنان گوشزد کرد: «قاتلان حسین علیه السّلام اشراف کوفه و سواران و دلّاوران عرب هستند، شما توان کافی برای قیام ندارید. اکنون که این جبّار به هلاکت رسیده است مردم دعوت شما را آسان تر می‌پذیرند. حال دعوتگران خود را در شهر روان کنید و شیعه و غیرشیعه را دعوت کنید».^{۱۸۳۷} سلیمان نامه‌هایی نیز به سعد بن حذیفه بن یمان، رهبر شیعیان در مداین و مثنی بن مخزبه عبدی، رهبر هواداران علی علیه السّلام در بصره فرستاد و از آنان خواست تا در آغاز ماه ربیع الآخر در نخیله آماده باشند.^{۱۸۳۸}

ص: ۳۰۹

گسترش دامنه فعالیت سلیمان و یارانش سبب شد تا اشراف کوفه وحشت‌زده شوند و از عبد الله بن یزید انصاری، والی زبیری شهر بخوانند مانع فعالیت آنان شود. عبد الله که خواهان خروج توأیین از شهر و

^{۱۸۳۳} (۱) مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص ۱۰۱.
^{۱۸۳۴} (۲) محمد بن جریر طبری، پیشین، المجلد الثالث، ص ۴۲۸.
^{۱۸۳۵} (۳) همان، ص ۴۲۸.
^{۱۸۳۶} (۴) خلیفه بن خلیط، پیشین، ص ۱۹۴.
^{۱۸۳۷} (۵) همان، ص ۴۳۲.
^{۱۸۳۸} (۶) ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۲۲۷.

درصدد بود به یاری آنان مانع ورود سپاه شام به عراق شود در سخنان خود برای مردم کوفه توابین را تشویق به حرکت برضد عبید الله بن زیاد کرد.^{۱۸۳۹}

سلیمان در آغاز ماه ربیع الآخر سال ۶۵ دعوت خود را با شعار «یا لثارات الحسین» شروع کرد و یارانش را به نخيله فراخواند، ولی برخلاف آن که شانزده هزار نفر با وی بیعت کرده بودند فقط چهار هزار نفر در نخيله فراهم شدند.^{۱۸۴۰} سلیمان ناگزیر دو نفر از یارانش به نام‌های حکیم بن منقذ کندی و ولید بن غصین کنانی را به کوفه فرستاد تا در میان مردم فریاد زنند هرکه «بهشت را می‌خواهد و خشنودی خدا و بازگشت به سوی او را می‌جوید به سلیمان در نخيله بپیوندد».^{۱۸۴۱} پس از سه روز هزار نفر به آنان پیوستند. سلیمان در جمع یاران خود گفت: «هرکه دنیا و حاصل آن را می‌خواهد بداند ما سوی غنیمتی نمی‌رویم، ما جز رضایت خدا پروردگار جهانیان، طلا و نقره و خز و دیبا همراه نداریم، فقط شمشیرهای مان را بر دوش داریم و نیزه‌های مان را به دست، با توشه‌ای به اندازه رسیدن در برابر دشمن، هرکه هدفی جز این دارد با ما همراه نشود».^{۱۸۴۲} به خوبی از این مورد، خلوص عقیده سلیمان روشن می‌گردد و او درصدد است کسانی را که در وجودشان ذره‌ای حبّ دنیا هست از همراهی بازدارد.

سلیمان روز پنجم ربیع الآخر با یاران خود از نخيله حرکت کرد و از ساحل فرات هزار نفر را بازگرداند، سپس به زیارت مرقد مطهر حسین بن علی علیه السلام رفت و پس از يك شبانه‌روز سوگواری و طلب بخشش از خداوند، کریب بن یزید حمیری را بر مقدمه سپاه گماشت و به سوی شام حرکت کرد. در بین راه نامه عبد الله بن یزید انصاری به دست وی رسید که از وی خواسته بود باز گردد تا به اتفاق بر دشمن هجوم برند، ولی سلیمان پیشنهاد وی را نپذیرفت و به یارانش گفت:

«من جهاد با ابن زبیر را ضلالت می‌دانم».^{۱۸۴۳} توابین سر راه خود به قرقیسیا^{۱۸۴۴} رسیدند. زفر بن حارث عامری کلابی والی شهر - که از سرداران یزید بود پس از مرگ وی و پیروزی مروان بن حکم به این شهر فرار کرده و برای خود حکومتی برپا داشته بود^{۱۸۴۵} - به سلیمان گفت: «سپاه شام به

ص: ۳۱۰

^{۱۸۳۹} (۱) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۴۳۵.

^{۱۸۴۰} (۲) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، المجلد الثالث، ص ۳۴۰.

^{۱۸۴۱} (۳) ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۲۳۱.

^{۱۸۴۲} (۴) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۴۵۳.

^{۱۸۴۳} (۵) همان، ص ۴۵۸.

^{۱۸۴۴} (۶) قرقیسیا شهری بر ساحل فرات در محلی که نهر خابور به رودخانه فرات می‌ریزد» ر. ک: ابن رسته، پیشین، ص ۱۰۷.

^{۱۸۴۵} (۷) مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص ۹۷.

فرماندهی عبید الله بن زیاد با پنج فرمانده دیگر اموی به نام‌های حصین بن نمیر سکونی، شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری، جبلة بن عبد الله خثعمی، ادهم بن محرز باهلی و ربیعة بن مخارق غنوی با شمار بسیار از رقه حرکت کرده و به سوی شما می‌آیند، اگر می‌خواهید وارد شهر ما شوید تا با همدیگر با لشکر شام روبه‌رو شویم». سلیمان پیشنهاد وی را نپذیرفت. زفر نیز مقداری علوفه و آذوقه و شتر در اختیار توأیین قرار داد و از آنان خواست به عین الورد^{۱۸۴۶} بروند و در عرصه باز با گروه‌های سواره پراکنده به شامی‌ها حمله کنند.^{۱۸۴۷}

توأیین شتابان به عین الورد رفتند و عبید الله بن زیاد روز چهارشنبه، بیست و دوم جمادی الأول سال ۶۵ به مقابل توأیین رسید. شامیان از توأیین خواستند تا به اطاعت عبد الملك بن مروان درآیند، ولی سلیمان پاسخ داد: عبید الله بن زیاد را تحویل ما بدهید تا او را به قصاص یاران مقتول خود بکشیم و عبد الملك را خلع و وابستگان عبد الله بن زبیر را بیرون کنیم و حکومت را به خاندان پیامبرمان صلی الله علیه و اله که از جانب آنان به ما نعمت و شرف داده شده است، بسپاریم.^{۱۸۴۸}

توأیین در پیکاری نابرابر که شمارشان ۳۳۰۰ نفر و شامی‌ها بیش از بیست هزار نفر بودند،^{۱۸۴۹} در دو روز آغازین نبرد با شعار «بهشت، بهشت ای باقی مانده یاران ابو تراب، ابو ترابیان، بهشت، بهشت»^{۱۸۵۰} به سپاه اموی حمله بردند و بسیاری از آنان را کشتند. بعد از ظهر روز سوم، شامی‌ها با تمام قوا بر توأیین یورش آوردند. سلیمان با شجاعت بی نظیر فریاد زد: «ای بندگان خدا، هر که خدا را می‌خواهد و دوست دارد که گناهانش بخشیده شود به سوی من بشتابد». وی از اسب خود پیاده شد و به لشکریان حصین بن نمیر حمله برد و سرانجام تیری به وی خورد^{۱۸۵۱} و در سن ۹۳ سالگی کشته شد.^{۱۸۵۲} پس از سلیمان، دیگر رهبران توأیین جز رفاعه بن شداد تا شب کشته شدند.

رفاعه که شاهد کشته شدن بیشتر توأیین بود ادامه پیکار را بیش از این بی‌ثمر دانست و با اصرار زیاد یاران خود را گرد آورد و به آنان پیشنهاد بازگشت به کوفه را داد. در این میان کریب بن یزید حمیری پیشنهاد وی را نپذیرفت و با یکصد نفر از یاران خود شبانه جنگیدند و کشته شدند.^{۱۸۵۳} رفاعه هفتاد سوار را به فرماندهی ابا

^{۱۸۴۶} (۱). عین الورد همان شهر رأس عین از شهرهای مشهور جزیره است «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص ۱۸۰».

^{۱۸۴۷} (۲). ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، المجلد الثالث، ص ۳۴۲.

^{۱۸۴۸} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۴۶۴.

^{۱۸۴۹} (۴). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۲۴۵.

^{۱۸۵۰} (۵). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص ۱۰۲.

^{۱۸۵۱} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۴۶۵.

^{۱۸۵۲} (۷). ابن سعد، پیشین، المجلد الرابع، ص ۲۹۳.

^{۱۸۵۳} (۸). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۴۶۹.

جویره عبدی برای مشغول داشتن دشمن باقی گذاشت و با استفاده از تاریکی شب به قرقیسیا بازگشت. زفر بن حارث آذوقه و طیب در اختیار آنان گذاشت

ص: ۳۱۱

۱۸۵۴

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۳۱۱

و تَوّابین پس از معالجه مجروحان خود عازم کوفه شدند. در راه بازگشت در صندوق به یاران خود مثنی بن مخزبه عبدی با سیصد نفر از شیعیان بصره و سعد بن حذیفه بن یمان با ۱۷۰ نفر از شیعیان مداین برخورد کردند. آنان یکدیگر را در آغوش کشیدند و بر شهادت یاران خود گریستند.^{۱۸۵۵}

بافت قبیله‌ای قیام تَوّابین

بدین سان، جنبش تَوّابین به رهبری یکی از اصحاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَهُمْ وَسَلَّمَ و قرّای کوفه با همراهی یاران مخلص علی علیه السلام شکل گرفت. عناصر اساسی این جنبش را شیعیان کوفه که بیشترشان یمنی بودند، تشکیل می‌دادند. بافت قبیله‌ای این قیام را می‌توان از روی موقعیت قبیله‌ای رهبران آن تشخیص داد. اینان پنج نفر بودند که چهار نفرشان به شهادت رسیدند. از این شمار دو نفر یمنی و دو نفر نزاری بودند و رفاعه بن شداد، آخرین رهبر یمنی تَوّابین، بقایای آنان را به کوفه بازگرداند. حکیم بن منقذ کندی و ولید بن غصین کنانی مأموران گردآورنده نیرو برای سلیمان بودند، کریب بن یزید بن زید حمیری فرماندگی مقدمه سپاه سلیمان را داشت و ابا جویره عبدی فرمانده عقبه سپاه او بود.

دو نفر آخری با دلاوری بی‌مانندی در مقابل شامی‌ها ایستادند و با شعور و انتخاب و با اشتیاق شهادت را در آغوش کشیدند و به سوی رضوان الهی پرواز کردند. این چهار نفر نیز دو نفرشان یمنی و دو نفر نزاری هستند. در این جا بر ما روشن می‌گردد:

^{۱۸۵۴} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱-جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم،

چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

^{۱۸۵۵} (۱). همان، ص ۴۷۰.

- عناصر جنبش توأیین از هر دو گروه یمنی و نزاری بودند، همان‌گونه که شش فرمانده جنایتکار و خون‌آشام اموی سه نفرشان یمنی و سه نفرشان نزاری بودند؛ در این صورت، سپاه اموی و پیروان آنان نیز از هر دو گروه یمنی و نزاری شکل گرفته بود.

- معیار شکل‌گیری قیام توأیین که یکی از ناب‌ترین قیام‌های شیعی قرن اوّل هجری و تمام عناصر آن عرب بودند، یمنی یا نزاری نبود. اساس این جنبش که در نامه‌ها و سخنان رهبران آن آمده است، بر بازگشت از گناه، خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله، پشت پا زدن به تمامی مظاهر دنیوی و شهادت‌خواهی برای رضایت خداوند بود.

ماهیت فکری توأیین

دیدگاه آنان درباره رهبری سیاسی امت اسلامی و‌گذاری حکومت به خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله است که عزّت و مقام آنان سبب شده خداوند شیعیان را از نعمت و شرافت برخوردار سازد؛ زیرا هنگامی که توأیین با شامیان روبه‌رو شدند آنان را به پیروی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله

ص: ۳۱۲

فراخواندند، چون که آنان برای حکومت از بنی مروان شایسته‌ترند.^{۱۸۵۶} همچنین یکی از سخنگویان و مبلغان پرشور نهضت توأیین عبید الله بن عبد الله مری در محافل کوفه پس از بیان فضایل اهل بیت می‌گفت: «ما شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و جهاد با ستمگران و منحرفان فرامی‌خوانیم، اگر کشته شدیم آنچه برای نیکان نزد خداست بهتر است و اگر پیروز شدیم حکومت را به خاندان پیامبرمان باز می‌گردانیم».^{۱۸۵۷} سلیمان نیز بر سر مقبره حسین بن علی علیه السلام گفت: «خدایا، تو را شاهد می‌گیریم که ما بر دین و راه آنها هستیم و دشمن کشندگان آنان و دوست دوستاران ایشان هستیم».^{۱۸۵۸} در این صورت، آنان به امامت الهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله پس از وی معتقد بودند و آنان را وارث میراث نبوی می‌دانستند، آن‌گونه که علی علیه السلام پس از سقیفه گفت: «خلافت را از ما اهل بیت به غصب می‌گیرید»^{۱۸۵۹} و امام حسین علیه السلام به بزرگان بصره نوشت:

^{۱۸۵۶} (۱) ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۲۴۵.

^{۱۸۵۷} (۲) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۳۳۳.

^{۱۸۵۸} (۳) همان، ص ۴۵۶.

^{۱۸۵۹} (۴) ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الأول، ص ۱۱.

«ما خاندان رسالت و دوستان و جانشینان و وارثان وی و سزاوارترین مردم به خلافت وی بودیم».^{۱۸۶۰} همان‌گونه که در فصل سوم گفته شد بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله همچون سلمان و ابو ذر و عمار به امامت و رهبری خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله پس از وی معتقد بودند.

۲- نقش یمنی‌ها در جنبش مختار

بازگشت بقایای توأیین و قتل عام آنان در عین الورده به زودی در کوفه بازتاب پیدا کرد و خشم و نفرت خانواده شهدای آن واقعه و خویشاوندان آنان را از امویان برانگیخت. همکاری والی ابن زبیر عبد الله بن یزید با اشراف هوادار امویان موجب نفرت کوفی‌ها از دستگاه ابن زبیر گردید.

کشته شدن رهبران شیعه، میدان را برای مختار خالی کرد تا او از اوضاع بحرانی کوفه به بهترین نحو سود ببرد.

مختار فرزند ابو عبیده بن مسعود ثقفی سردار اسلام در جنگ جسر بود که تحت سرپرستی سعد بن مسعود والی امیر مؤمنان علی علیه السلام بر مدائن بزرگ شد. در جریان قیام امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل در خانه مختار سکونت گزید^{۱۸۶۱} و مختار با وی بیعت کرد. در قیام مسلم با عده‌ای قصد همراهی او را داشت، ولی عمرو بن حرث مانع وی شد و پس از شهادت مسلم، عبید الله او را محبوس کرد. وی پس از مدتی با وساطت شوهر خواهرش عبد الله بن عمر آزاد شد و به حجاز

ص: ۳۱۳

نزد عبد الله بن زبیر رفت،^{۱۸۶۲} ولی چون شرایط مختار برای همکاری با وی را نپذیرفت به نزد محمد بن حنیفه رفت و به وی گفت: «من تصمیم دارم به خونخواهی و پشتیبانی شما قیام کنم، نظر شما چیست؟» وی پاسخی نداد و سکوت کرد، ولی مختار با خود گفت: «همان سکوتش برای من اجازه است» و با او خداحافظی کرد و عازم عراق شد.^{۱۸۶۳} مختار روز پانزدهم رمضان سال ۶۴ وارد کوفه شد^{۱۸۶۴} و مردم را به قیام همراه خود فراخواند و گفت: «مهدی پسر وصی، محمد بن علی مرا به سوی شما فرستاده که من مورد اعتماد و وزیر و برگزیده و امیر او هستم و به من فرمان داده که با بی‌دینان بجنگم و به خونخواهی خاندان

^{۱۸۶۰} (۵) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۲۶۶.

^{۱۸۶۱} (۶) ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۲۷۹.

^{۱۸۶۲} (۱) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۴۴۱.

^{۱۸۶۳} (۲) بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص ۲۱۸.

^{۱۸۶۴} (۳) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۴۴۱.

وی و دفاع از محرومان قیام کنم».^{۱۸۶۵} در این حال مختار به مخالفت با سلیمان بن سرد برخاست و به شیعیان گفت: «سلیمان پیری فرتوت است که از کار جنگ بی‌خبر است و خودش و شما را به کشتن می‌دهد». بدین‌سان، مختار که هواخواه ریاست بود در تشکیلات شیعه کوفه اختلاف انداخت، ولی برخلاف اقدامات وی، بیشتر شیعیان کوفه با سلیمان بن سرد رهبر شیعیان کوفه بودند.^{۱۸۶۶}

هنگامی که توّابین از کوفه بیرون رفتند اشراف هوادار نظام اموی که از مختار وحشت داشتند با بزرگ جلوه دادن خطر وی، عبد الله بن یزید را واداشتند تا مختار را به زندان انداخت.^{۱۸۶۷} مختار در زندان بود که بقایای توّابین به کوفه بازگشتند. وی از زندان به بزرگان شیعه (رفاعة بن شداد بجليّ، مثنی بن مخزبه عبدي، سعد بن حذيفة بن يمان، یزید بن انس اسدی، أحمر بن شمیط احمسی، عبد الله بن شداد بجليّ و عبد الله بن کامل همدانی) نامه‌ای نوشت^{۱۸۶۸} و خود را قاتل ستمگران و انتقام‌گیرنده از دشمنان و قاتلان معرّفی کرد و آنان را به کتاب خدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه و اله و خونخواهی اهل بیت و دفاع از ضعیفان و نبرد با منحرفان دعوت کرد.^{۱۸۶۹}

مختار بار دیگر با وساطت عبد الله بن عمر از زندان آزاد شد. وی برخلاف تعهدی که به والی زبیری داد که در فکر شورش نباشد، پس از آزادی به سازماندهی و فراهم آوردن زمینه قیام خود پرداخت و شیعیان را به همراهی خود دعوت کرد. در این میان، گروهی از بزرگان شیعه یمنی و نزاری کوفه درباره نمایندگی مختار از طرف محمد بن حنفیه تردید داشتند. اینان (عبد الرحمان بن شریح شبامی همدانی، سعید بن منقذ ثوری همدانی، سعر بن ابی سعر حنفی، اسود بن جراد کندی و

ص: ۳۱۴

قدامة بن مالك جشمی) به حجاز نزد محمد بن حنفیه رفتند و به وی گفتند: «مختار به نزد ما آمده و می‌گوید از طرف شما آمده و ما را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش صلی الله علیه و اله و خونخواهی خاندان وی و دفاع از ضعیفان دعوت کرده، ما نیز با وی بیعت کرده‌ایم، اگر فرمان دهی از او پیروی کنیم». محمد بن حنفیه در پاسخ آنان گفت: «به خدا دوست دارم خداوند به دست هرکدام از بندگانش که صلاح می‌داند انتقام ما را از

^{۱۸۶۵} (۴). همان، ص ۴۴۹.

^{۱۸۶۶} (۵). همان، ص ۴۴۹.

^{۱۸۶۷} (۶). ابن اعثم، الفتح، المجلد الثالث، ص ۲۴۰.

^{۱۸۶۸} (۷). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۴۸۷.

^{۱۸۶۹} (۸). همان، ص ۴۷۱.

دشمنانمان بگیرد».^{۱۸۷۰} اینان به کوفه بازگشتند و به شیعیان گفتند: «محمد بن حنفیه به ما دستور داد او را پشتیبانی و همراهی کنیم». بدین سان، همه شیعیان کوفه گرد مختار فراهم آمدند^{۱۸۷۱} و زمینه قیام وی فراهم شد. فعالیت‌های مختار سبب شد که عبد الله بن زبیر والی خود را عزل و عبد الله بن مطیع عدوی را بر کوفه بگمارد. این تغییر به سود مختار شد و قیام وی را به پیش برد و یاران مختار مخالفت‌های خود را با والی ابن زبیر شروع کردند، افرادی مثل سائب بن مالک اشعری و یزید بن انس اُسدی به وی اعتراض کردند و گفتند:

«جز رفتار علی بن ابی طالب علیه السلام که تا هنگام شهادت در سرزمین ما عمل می‌کرد به روش دیگری حاجت نداریم».^{۱۸۷۲}

ابراهیم بن مالک اشتر و مختار

در این حال همه بزرگان شیعه شهر، جز ابراهیم بن مالک اشتر، همراه مختار بودند. ابراهیم مردی شجاع و سلحشور و از بزرگان قبیله مذحج بود. در نوجوانی همراه پدرش در صقین بود و به فرمان وی به پیکار نوجوانی از حمیر رفت و او را به قتل رساند.^{۱۸۷۳} مختار به پیشنهاد یاران خود برای جذب ابراهیم و استفاده از نیروی شیعی بسیار قبیله مذحج، نزد وی رفت و به ابراهیم گفت: این نامه‌ای است از جانب مهدی محمد پسر امیر مؤمنان وصی علیه السلام که از تو می‌خواهد مرا یاری و همراهی کنی. متن نامه چنین بود: «از محمد مهدی به ابراهیم بن مالک اشتر، من وزیر و فرد مورد اعتماد خویش را به سوی شما فرستاده‌ام و از وی خواسته‌ام با دشمنانم بجنگد و به خونخواهی خاندانم قیام کند. تو و عشیره‌ات و پیروانت او را یاری کنید».^{۱۸۷۴} همراهان مختار که همه از بزرگان شیعه بودند نیز شهادت دادند که محمد خود این نامه را نوشته است، بدین‌روی، ابراهیم با مختار بیعت کرد. شعبی گوید: «ابراهیم به من گفت: تو شهادت ندادی، به نظر تو اینان

ص: ۳۱۵

شهادت درست دادند؟» گفتم: «شهادت اینان را شنیدی، اینان بزرگان قاریان و مشایخ شهر و شجاعان عرب هستند و می‌دانم چنین کسانی جز حق نمی‌گویند». شعبی اضافه می‌کند: «به خدا از شهادت آنان

^{۱۸۷۰} (۱) محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۴۹۲؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الخامس، ص ۹۹.

^{۱۸۷۱} (۲) ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، المجلد لثالث، ص ۳۵۸.

^{۱۸۷۲} (۳) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۴۹۰.

^{۱۸۷۳} (۴) نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۴۴۱.

^{۱۸۷۴} (۵) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۴۹۴؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۲۵۴؛ ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۳۳۴.

بدگمان بودم، اما به قیام دل بسته و همراه مردم بودم و دوست می‌داشتم که قیام انجام گیرد و از آنچه در دل داشتم او را آگاه نساختم.^{۱۸۷۵} اگرچه از این گفته شعبی برمی‌آید که مختار نامه را از زبان محمد جعل کرده بود و ابن سعد نیز از قول اسحاق بن یحیی بن طلحه نامه را ساختگی می‌داند،^{۱۸۷۶} ولی نباید فراموش کرد که عامر بن شراحیل شعبی متولد سال نوزده هجری و متوفای سال ۱۰۵ هجری از مردم حمیر بود و در آغاز همچون پدرش شیعی بود، ولی در جریان قیام مختار از کوفه فرار کرد و سپس ندیم عبد الملك بن مروان شد. سفره پرزرق و برق بنی مروان وی را سرسپرده آنان قرار داد و از مذهب شیعه بازگشت و بر آن خرده گرفت. وی از سوی عبد الملك بن مروان به سفارت نزد امپراطور روم رفت.^{۱۸۷۷} حال اگر بر آن باشیم که شعبی از روی دشمنی با مختار این روایت را ساخته چندان دور نمی‌نماید، اگرچه از خود مختار نیز که مردی خواهان قدرت بود چنین کاری بعید به نظر نمی‌رسد.

اتحاد اشرافیت یمنی با والی کوفه بر ضد مختار

همراهی ابراهیم چهره پرنفوذ و درخشان نظامی کوفه با مختار و رفت و آمد گسترده شیعیان با وی سبب شد تا عبد الله بن مطیع درصدد دستگیری وی برآید و نیروهای خود را برای دستگیری وی اعزام کند. ایاس بن مضارب عجلی فرمانده نیروی انتظامی شهر به عبد الله بن مطیع گفت:

«پسرم را به سوی کناسه^{۱۸۷۸} فرستاده‌ام و تو یکی از یاران خویش را با گروهی به جبانات بفرست تا بددل از قیام علیه تو بترسد». ابن مطیع پیشنهاد وی را پذیرفت و اشرافیت قبیله‌ای را مأمور حفاظت از مناطق خود کرد و شهر را به صورت حکومت نظامی درآورد. وی عبد الرحمان بن سعید بن قیس همدانی را به جبانه^{۱۸۷۹} سبیع (همدان)، کعب بن ابی کعب خثعمی را به جبانه بشر (خثعم)، زحر بن قیس جعفی را به جبانه کنده، شمر بن ذی الجوشن عامری را به جبانه سالم

ص: ۳۱۶

^{۱۸۷۵} (۱) محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۴۹۵.

^{۱۸۷۶} (۲) ابن سعد، پیشین، المجلد الخامس، ص ۹۹.

^{۱۸۷۷} (۳) ابن سعد، پیشین، المجلد السادس، ص ۲۴۶؛ زکلی، الاعلام، المجلد الثالث، ص ۲۵۱.

^{۱۸۷۸} (۴) کناسه یکی از محله‌های کوفه در سمت صحرای جزیره العرب و جای ستورفروشان بوده است «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الرابع، ص ۴۸۱؛ هشام جمعیت، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ترجمه ابو الحسن سروقد مقدم، ص ۲۷۱؛ یعقوبی، البلدان، ص ۱۶؛ ابو عبد الله محمد بن احمد المقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، تحقیق محمد محزون، ص ۱۰۵.

^{۱۸۷۹} (۵) مردم کوفه گورستان را جبانه می‌گویند و اجتماعات نظامی و جشن‌ها در آن برگزار می‌شده است «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الثاني، ص ۴۹۹؛ هشام جمعیت، کوفه پیشین، ص ۲۷۰».

(قیس)، عبد الرحمان بن مخنف بن سلیم ازدی را به جبّانه صائیدین، ابو حوشب یزید بن حارث بن رؤیم شیبانی را به جبّانه مراد (مذحج) و شبت بن ربیع تمیمی را به سبخه^{۱۸۸۰} فرستاد و به آنان سفارش کرد مواظب قوم خویش باشند و مناطق خود را به خوبی کنترل کنند.^{۱۸۸۱} شامگاه سه‌شنبه ابراهیم بن اشتر هنگامی که عازم خانه مختار بود ایاس راه را بر او سد کرد. ابراهیم نیز با نیزه‌ای او را بکشت و نزد مختار رفت.^{۱۸۸۲} مختار که تصمیم داشت فردا شب قیام کند از این موقعیت سود جست و قیام خود را يك شب به جلو انداخت و به یاران خود دستور داد با شعار: «یا لثارات الحسین» شیعیان را فراخوانند.^{۱۸۸۳}

ابراهیم با وجود کنترل جبّانات به یاری نیروهای والی شهر با اجازه مختار نزد قوم خود رفت و با شجاعت و دلاوری کوفه را دور زد و هواداران خود را جمع‌آوری کرد و به نزد مختار بازگشت.^{۱۸۸۴} در طول شب ۳۸۰۰ نفر از دوازده هزار نفری که با مختار بیعت کرده بودند به وی پیوستند که بیشتر آنان از قبایل همدان، مذحج، خثعم، بجیله، ربیعه و موالی بودند.^{۱۸۸۵} صبحگاهان نبرد درگرفت. فرماندهان ابن مطیع در این نبرد عبارت بودند از: شبت بن ربیع، حجار بن أبجر عجلی، راشد بن ایاس بن مضارب عجلی، یزید بن حارث شیبانی، نوفل بن مساحق از بنی عامر بن لؤی، حسان بن فائد عبسی، شمر بن ذی الجوشن عامری و عمرو بن حجاج زبیدی. فرماندهان مختار نیز عبارت بودند از: ابراهیم بن مالک اشتر نخعی، یزید بن انس اسدی، نعیم بن هبیره شیبانی، احمر بن شمیط أحمسی، خزیمه بن نصر عبسی، سعید منقذ همدانی. سرانجام پس از سه روز جنگ و محاصره قصر عبد الله بن مطیع، وی فرار کرد و مختار به داخل قصر رفت و شهر را به‌طور کامل به تصرف آورد. مختار سپس به مسجد آمد و خطبه‌ای خواند و گفت: «با من بر کتاب خدا و سنت پیامبرش و خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و جهاد با منحرفان و دفاع از ضعیفان بیعت کنید». مردم نیز با وی بیعت کردند.

مختار درباره بیعت خود گفت: «پس از بیعت علی بن ابی طالب و خاندان وی بیعتی هدایت‌افزاتر از این نکرده‌اند».^{۱۸۸۶}

ص: ۳۱۷

^{۱۸۸۰} (۱). سبخه پهنه‌ای خشک و نم‌نزار و مردابی که در آن نی بود و به هنگام طغیان فرات زیر آب می‌رفت و در طرف شرق کوفه قرار داشت. ر. ک: همان، ص ۲۷۲.

^{۱۸۸۱} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۴۹۶؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۲۵۶.

^{۱۸۸۲} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۲۵۷.

^{۱۸۸۳} (۴). همان، ص ۲۵۸.

^{۱۸۸۴} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، المجلد الرابع، ص ۴۹۹.

^{۱۸۸۵} (۶). همان، ص ۵۰۰.

^{۱۸۸۶} (۷). همان، ص ۵۰۸.

بدین سان، حکومت مختار از روز چهارشنبه، دوازده ربیع الأول، سال ۶۶ آغاز شد.^{۱۸۸۷} وی پس از آرام کردن شهر، عبد الله بن کامل شاکری همدانی را به فرماندهی نیروی انتظامی و ابو عمره کیسان را به فرماندهی محافظان گمارد و استانداران خود را به این شرح فرستاد: عبد الله بن حارث نخعی را بر ارمستان، محمد بن عمیر بن عطارد تمیمی را بر آذربایجان، عبد الرحمان بن سعید بن قیس همدانی را بر موصل، اسحاق بن مسعود را بر مداین، قدامة بن ابو عیسی بن ربیع نصری را بر بهقباد بالا، محمد بن کعب بن قرظہ انصاری را بر بهقباد میانی، حبیب بن منقذ ثوری را بر بهقباد پایین، سعد بن حذیفه بن یمان را بر حلوان و عبد الله بن عتبه بن مسعود هذلی را به جای شریح بن حارث به قضاوت کوفه گمارد و چون وی بیمار شد به جای او عبد الله بن مالک طایی را گذاشت.^{۱۸۸۸} اگرچه مختار تشکیلات حکومتی خود را مستقر کرد، ولی مشکلاتی بر سر راه او به وجود آمد که عبارتند از:

الف) پیکار بنی مروان با مختار

عبید الله بن زیاد از سوی عبد الملك بن مروان مأمور سرکوبی طرفداران ابن زبیر در سرزمین جزیره بود. وی سپس به موصل آمد و استاندار شهر عبد الرحمان فرار کرد. مختار نیز یزید بن انس اسدی را با سه هزار نفر به جنگ عبید الله فرستاد. وقتی یزید بن انس به نزدیک عبید الله رسید با آن که بیمار بود لشکر خود را آراست، عبد الله بن ضمیره عذری را بر جناح راست، سعر بن ابی سعر حنفی را بر سمت چپ و ورقاء بن عازب اسدی را بر سواران و جانشین خود گمارد. در حین جنگ یزید بن انس از دنیا رفت و جانشین وی یاران مختار را بازگردانید.^{۱۸۸۹} مختار بار دیگر سپاهی هفت هزار نفره را به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر به جنگ با عبید الله فرستاد،^{۱۸۹۰} ولی هنگامی که به ساباط رسید او را به کوفه بازگرداند.

ب) طرح براندازی اشراف یمنی کوفه علیه مختار

حاکمیت مختار، نفوذ قدرت وی و شیعیان، دفاع مختار از محرومان و موالی، خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله اشراف کوفه را که در واقعه کربلا و شهادت مسلم بن عقیل دست داشتند به وحشت انداخت. آنان از غیبت ابراهیم بن مالک سود جستند و گردهم آمدند و یکدیگر را به جنگ با مختار

^{۱۸۸۷} (۱). ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، المجلد الثالث، ص ۳۵۹؛ ابو الفرج عبد الرحمان بن علی ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوك، تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا، الجزء السادس، ص ۵۲.

^{۱۸۸۸} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۱۰.

^{۱۸۸۹} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثاني، ص ۲۸۶، محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۱۵.

^{۱۸۹۰} (۴). همان، ص ۵۱۷.

فراخواندند. اینان عبارت بودند از: شبت بن ربیع تمیمی، شمر بن ذی الجوشن عامری، محمد بن اشعث کندی، کعب بن ابی کعب خثعمی، عبد الرحمان بن مخنف ازدی، بشیر بن جریر

ص: ۳۱۸

بجلی، زحر بن قیس جعفی، اسحاق بن محمد بن اشعث بن قیس، عمرو بن حجاج زبیدی، حسان بن فائد عبسی، محمد بن عمیر بن عطار تمیمی، ربیعة بن ثروان ضبی، یزید بن حارث رؤیم، حجار بن أبجر عجلی و عبد الرحمن بن سعید: ^{۱۸۹۱} وی پسر سعید بن قیس همدانی شیخ و شهسوار قبیله همدان و از رهروان فداکار علی علیه السلام بود، ولی عبد الرحمان برخلاف بیشتر مردم همدان در آغاز با مخالفان مختار همکاری کرد. اما مختار برای دلجویی عبد الرحمان وی را به استانداری موصل فرستاد، ولی هنگامی که از برابر عبید الله بن زیاد فرار کرد در صف مخالفان مختار قرار گرفت. از دیگر استانداران مختار محمد بن عمیر بن عطار بود که با اشراف کوفه علیه مختار همکاری کرد.

اشراف کوفه که از توجه مختار به موالی و آزادی به آنان ناراحت بودند با هواداران خود وی را محاصره کردند و آب و غذا را بر روی او بستند. مختار پیکری به نزد ابراهیم بن مالک که در ساباط بود فرستاد و دستور داد به کوفه بازگردد. ابراهیم نیز به شهر بازگشت و با کمک مختار و یاران وفادارش کودتای اشراف قبایل یمنی همدان، مذحج، کنده، خثعم، ازد، بجیله، و نزاری قیس، تمیم و ربیعه ^{۱۸۹۲} را سرکوب کردند. در این واقعه قبایل یمنی و همدانیان مخالف مختار در جَبَّانه سبیع همدان گرد عبد الرحمان بن سعید فراهم آمدند و همراه با وی ۶۴۰ نفر کشته دادند و از یاران مختار ۱۳۵ نفر کشته شدند. ^{۱۸۹۳} رفاعة بن شداد بجلی از عباد و زهاد و بزرگان شیعه در آغاز نهضت مختار با وی همراهی کرد، سپس از وی جدا شد و در جریان کودتای اشراف کوفه علیه مختار با آنان همکاری کرد و امامت نماز آنها را برعهده داشت. در نبرد جَبَّانه سبیع شنید که یزید بن عمیر بن ذی مَرَّان همدانی شعار «یا لثارات عثمان» سر می‌دهد، به همین علت از آنان جدا شد و به مختار پیوست. وی برخلاف کهولت عمر رجز می‌خواند:

أنا ابن شداد علی دین علی

لست لعثمان بن أروى بولي ^{۱۸۹۴}

^{۱۸۹۱} (۱). همان، ص ۵۱۹.

^{۱۸۹۲} (۲). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۳۴۴.

^{۱۸۹۳} (۳). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۲۹۱.

^{۱۸۹۴} (۴). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۲۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص ۲۳۲.

من فرزند شَداد و بر دین علی علیه السلام هستم، دوستدار عثمان پسر اروی نیستم.

خونخواهی خاندان رسول الله صَلَّى الله عليه و اله

مختار پس از سرکوبی قیام اشراف کوفه به خونخواهی خاندان رسول خدا صَلَّى الله عليه و اله پرداخت و به یاران خود دستور داد کسانی را که در کشتار روز عاشورا دست داشتند، دستگیر و به قتل رسانند.

مختار اموال و مستمزی مقتولین را به ایرانیانی که در خدمت وی بودند، می‌بخشید.^{۱۸۹۵} از جمله

ص: ۳۱۹

کسانی که به دستور مختار کشته شدند شمر بن ذی الجوشن، خولی بن یزید اصبحی، عمر بن سعد بن ابی وقاص و پسرش حفص بودند. مختار سرهای اینان را با سی هزار دینار به مسافر بن سعید همدانی و ظبیان بن عماره تمیمی سپرد تا نزد محمد بن حنفیه به مکه ببرند. چون محمد سرهای کشندگان خاندان رسول الله صَلَّى الله عليه و اله را دید برای مختار از خداوند به حق خاندان پیامبرش محمد صَلَّى الله عليه و اله پاداش نیکو خواست.^{۱۸۹۶}

پیکار ابراهیم بن اشتر با سپاه عبید الله بن زیاد

مختار دو روز پس از سرکوبی شورش اشراف کوفه، ابراهیم بن اشتر را با بیست هزار نفر^{۱۸۹۷} روانه جنگ با عبید الله بن زیاد کرد. ابراهیم در کنار رودخانه خازر (پنج فرسخی موصل) با عبید الله روبه‌رو شد و سپاه خود را آراست: سفیان بن یزید بن مغفل ازدی را بر جناح راست، علی بن مالک جشمی را بر طرف چپ، عبد الرحمن بن عبد الله نخعی را بر سواران، طفیل بن لقیط حنفی را بر پیادگان و پرچم سپاه را به مزاحم بن مالک سکونی کندی داد.^{۱۸۹۸} عبید الله بن زیاد نیز سپاه خود را آراست: حصین بن نمیر سکونی را بر جناح راست، عمیر بن حباب سلمی را بر سمت چپ و شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری را بر سواران قرار داد.^{۱۸۹۹} چون شامیان بر کوفی‌ها حمله آوردند یاران مختار به فرماندهی ابراهیم بن مالک، دلیر مرد نخع، بر آنان حمله بردند و به پیروزی‌هایی دست یافتند. سرانجام با حملات شجاعانه عراقی‌ها شرحبیل و حصین و عبید الله کشته شدند و شکست سختی بر سپاه مروانی وارد شد و بسیاری از آنان که فرار کردند در رودخانه غرق

^{۱۸۹۵} (۵). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۳۳۷.

^{۱۸۹۶} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۲۷۳.

^{۱۸۹۷} (۲). ابن سعد، پیشین، المجلد الخامس، ص ۱۰۰.

^{۱۸۹۸} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۵۳.

^{۱۸۹۹} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص ۲۴۹.

شدند.^{۱۹۰۰} ابراهیم سرهای فرماندهان سپاه شام را به کوفه نزد مختار فرستاد. مختار نیز آنها را به حجاز ارسال کرد و امام علی بن حسین علیه السلام از دیدن آنها خوشحال شد.^{۱۹۰۱} ابراهیم پس از آن به موصل رفت و تمام سرزمین جزیره از دیار ربیع تا دیار مضر را تصرف کرد و بر همه شهرهای جزیره والیانی گمارد و خراج آنها را جمع‌آوری کرد.^{۱۹۰۲}

ج) اتحاد اشرافیت کوفه و زبیری‌ها علیه مختار

سرکوبی اشراف کوفه و جستجوی مختار برای یافتن کشندگان خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله موجب فرار اشراف و برخی از قاتلان به بصره شد، از جمله آنان رهبر کننده محمد بن اشعث و

ص: ۳۲۰

شبت بن ربیع تیمیمی بودند که با مصعب بن زبیر علیه مختار ائتلاف کردند. تصرف سرزمین جزیره و گسترش اقتدار سیاسی و نظامی مختار و تشویق اشراف کوفه، مصعب بن زبیر را مصمم به نبرد با مختار کرد. مصعب سپاهی مرکب از قبایل تمیم، بکر بن وائل، ازد، عبد القیس، کنده، مذحج و فراریان کوفه فراهم کرد و به سوی کوفه حرکت کرد. هنگامی که مختار از حرکت ابن زبیر باخبر شد سپاهی به شمار سی هزار نفر از اعراب و ایرانیان بسیج کرد و فرماندهی آن را به احمر بن شمیط احمسی وا گذاشت؛ زیرا ابراهیم بن مالک از مختار کناره گرفته بود.^{۱۹۰۳}

مصعب بن زبیر، عبّاد بن حصین تیمیمی را بر مقدمه، عمر بن عبید الله بن معمر تیمی قریشی را بر قریش و جناح راست، مهلب بن ابی صفره ازدی را بر ازد و سمت چپ، مالک بن مسمع ضبیعی - وی در جمل همراه ناکثین بود - را بر بکر بن وائل، مالک بن منذر عبدی را بر عبد القیس، قیس بن هیثم سلمی را بر قیس بن عیلان، احنف بن قیس تیمیمی را بر تمیم، محمد بن اشعث کندی را بر کنده و عبید الله بن حرّ جعفی را بر مذحج گمارد^{۱۹۰۴} و در مذار^{۱۹۰۵} با احمر بن شمیط روبه‌رو شد. وی نیز سپاه خود را آراست: عبد الله بن کامل شاکری را بر سمت راست، عبد الله بن وهب جشمی را بر جناح چپ، رزین بن عبد سلولی را بر سواران، کثیر بن اسماعیل کندی را بر پیادگان و ابو عمره کیسان را بر موالی ایرانی قرار داد.^{۱۹۰۶} مصعب یاران مختار را به

^{۱۹۰۰} (۵). همان، ص ۲۵۰.

^{۱۹۰۱} (۶). یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، ص ۲۰۳.

^{۱۹۰۲} (۷). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۳۱۵.

^{۱۹۰۳} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۳۱۸؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۶۰.

^{۱۹۰۴} (۲). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۳۱۸؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۵۹.

^{۱۹۰۵} (۳). مذار، واقع در میسان بین واسط و بصره «ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، الجزء الخامس، ص ۸۸».

^{۱۹۰۶} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص ۲۵۳؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۶۰.

کتاب خدا و سنت پیامبرش و بیعت با عبد الله بن زبیر فراخواند. ابن شمیط نیز آنان را به کتاب خدا و سنت رسولش و بیعت با امیر مختار و قرار دادن خلافت در خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله به شورا، فراخواند. مصعب به سپاه مختار حمله کرد و آنان را شکست داد. احمر بن شمیط و عبد الله بن کامل به همراه بسیاری از یاران خود کشته شدند و شمار زیادی از آنان فرار کردند.^{۱۹۰۷}

مصعب پس از پیروزی در مذار از راه خشکی و رودخانه فرات به سوی کوفه حرکت کرد.

مختار به یاران خود دستور داد فرات را ببندند تا آب وارد نهرها شود. چون کشتی‌های بصریان به گل نشست از کشتی‌ها بیرون آمدند و همراه سواران خود عازم کوفه شدند.^{۱۹۰۸} مختار بقایای سپاه خود را گردآورد و عبد الله بن شداد جشمی را بر کوفه گمارد و با بیست هزار نفر در حرورا به مصاف مصعب رفت. وی سپاه خود را آراست: سلیمان بن یزید کندی را به سمت راست، سعید بن منقذ همدانی را بر جناح چپ، عمرو بن عبد الله نهدی همدانی را بر سواران،

ص: ۳۲۱

مالك بن عمرو بن نمران همدانی را بر پیادگان و عبد الله بن قراد خثعمی را فرمانده انتظامی قرار داد.^{۱۹۰۹} هنگامی که نبرد درگرفت مختار شکست خورد و فرماندهانش جز عبد الله بن جعد مخزومی که همه یمنی بودند کشته شدند. از همراهان مصعب نیز محمد بن اشعث و عبید الله بن علی - که از نزد مختار به بصره رفت و مصعب وی را به اجبار همراه خود آورده بود - کشته شدند. مختار و بقیه یارانش به قصر پناه بردند و زنان آنان به بهانه رفتن به مسجد آب و غذا به آنها می‌رساندند.^{۱۹۱۰} سرانجام مختار و «سائب بن مالك اشعری» با چند نفر از یاران خود از قصر بیرون آمدند و بجنگیدند تا کشته شدند. مصعب به شش هزار نفر که در داخل قصر بودند امان داد و چون آنان بیرون آمدند به تحریک عبد الرحمان بن محمد بن اشعث و محمد بن عبد الرحمان بن سعید همدانی دستور داد آنها را گردن زدند.^{۱۹۱۱} پس از کشته شدن مختار، ابراهیم بن مالك با تقاضای مصعب بدون مقاومت و انزجاری به کوفه آمد و مصعب او را به گرمی پذیرفت، ولی هیچ‌گاه به مقام خود بازنگشت.^{۱۹۱۲}

^{۱۹۰۷} (۵). همان، ص ۵۶۰.

^{۱۹۰۸} (۶). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص ۲۵۸.

^{۱۹۰۹} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص ۲۵۸؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۶۳.

^{۱۹۱۰} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۶۸.

^{۱۹۱۱} (۳). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص ۲۶۲؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۳۲۵.

^{۱۹۱۲} (۴). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۳۲۷.

به کار بردن شکست برای قیام مختار چندان مناسب نیست؛ زیرا وی به یکی از هدف‌های اساسی خود یعنی خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله دست یافت. وی با کشتن قاتلان امام حسین علیه السلام و یارانش چندان علی بن حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه را خوشحال کرد که او را ستایش و دعا کردند.^{۱۹۱۳} مختار در دوران حکومت خود چندین بار هدایایی برای محمد بن حنفیه فرستاد تا بین خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله پخش کند^{۱۹۱۴} و با فداکاری بسیاری از محمد بن حنفیه دفاع می‌کرد، از آن جمله: هنگامی که عبد الله بن زبیر محمد بن حنفیه و گروهی از یارانش را برای گرفتن بیعت تحت فشار قرار داد. مختار ابو عبد الله جدلی را با چهار هزار نفر و چهارصد هزار درهم برای کمک به او به مکه فرستاد تا ابن زبیر از وی دست برداشت.^{۱۹۱۵} مختار در محیطی شیعی رشد و تربیت یافت و نسبت به مقام اهل بیت شناخت کامل داشت و در دوران حکومت خود به دفاع و خونخواهی از آنان پرداخت. یاران مختار او را هواخواه خاندان رسالت می‌دانستند و دشمنانش او را دروغگو می‌نامیدند، آن‌گونه که ابن زبیر به ابن عباس گفت: «خدا دروغگو را کشت». ابن عباس پاسخ داد:

ص: ۳۲۲

«خداوند رحمت کند مختار را که مردی دوستدار ما و آشنا به حقوق ما بود».^{۱۹۱۶} از سویی دیگر، مختار مردی جویای نام و قدرت بود و این ادعا در مخالفت وی با سلیمان بن صرد تجلی پیدا می‌کند و در رفتار سیاسی و تصمیم‌های خود گاهی به ملاحظات دینی پشت‌پا می‌زد و در برابر دشمنانش قول و عملش متفاوت بود.^{۱۹۱۷} برخوردارهای عوامانه و ظاهر فریب وی مثل برافراشتن چهارپایه و دیبا بستن به آن، موجب رنجش و کناره‌گیری شیعیان مخلص از او می‌شد، به طوری که ابراهیم بن مالک از فراهم شدن جاهلان مردم دور کرسی بیزاری جست و سپس از مختار کناره گرفت؛ نعمان بن صهبان راسبی از عبّاد شیعه بصره. که در خدمت وی بود نیز به اشراف کوفه پیوست و کشته شد، همچنین عدی بن حاتم طایی نسبت به مختار موضع بی‌تفاوتی داشت.^{۱۹۱۸} کناره‌گیری اینان در تضعیف موقعیت سیاسی و نظامی مختار بسیار مؤثر بود، برای نمونه کناره گرفتن رهبر نیرومند و قوی‌پنجه یمنی یعنی ابراهیم در شکست‌های نظامی مختار از مصعب بن زبیر بسیار تأثیر گذاشت.

^{۱۹۱۳} (۵). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۲۷۳ و ۳۱۵؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الخامس، ص ۱۰۰؛ ابن شهر آشوب، پیشین، الجزء الرابع، ص ۱۴۴.

^{۱۹۱۴} (۶). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۲۷۳ و ۲۸۷ و ۳۱۵.

^{۱۹۱۵} (۷). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۲۷۷؛ ابن سعد، پیشین، المجلد الخامس، ص ۱۰۳؛ محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۴۴.

^{۱۹۱۶} (۱). ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۳۲۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص ۲۶۵.

^{۱۹۱۷} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۴۰؛ ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۲۷۱.

^{۱۹۱۸} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۳۳.

قبایل یمنی در دو رویه همراهی و مخالفت با قیام مختار

هسته اولیه یاران مختار از مردم کوفه بودند و بیشتر آنان از اعراب جنوبی و سپس نزاری بودند. شعار خونخواهی اهل بیت و تأیید ضمنی محمد بن حنفیه از وی، شیعیان را به دور او گرد آورد. می‌توان گفت: در همه مراحل قیام وی، یمنی‌ها عنصر اساسی قیام وی بودند، ولی در مراحل مختلف درجات شدت و ضعف داشت، به گونه‌ای که فرماندهان مختار در شب قیام از شش نفر، سه نفر یمنی و سه نفر نزاری بودند و هواداران وی از قبایل همدان، مذحج، خثعم، بجیله، ربیع و شمار کمی از بنی اسد و موالی هم بودند، در حالی که فرماندهان ابن مطیع در جَبَّانَه‌ها از هفت نفر سه نفر نزاری و چهار نفر یمنی بودند. در فهرست نام استانداران و سازمان نظامی و قضایی وی از یازده نفر، شش نفر یمنی، چهار نفر نزاری و یک نفر از موالی بودند. از این شمار دو نفر از آنان به مختار خیانت کردند و علیه وی با اشراف متحد شدند. سرداران جنگ اول با عبید الله از چهار نفر، سه نفر نزاری و یک نفر قحطانی بودند و فرماندهان عبید الله از سه نفر، دو نفر یمنی و یک نفر نزاری تشکیل می‌شدند. فرماندهان پیکار ابراهیم بن مالک با عبید الله از پنج نفر، چهار نفر یمنی و یک نفر نزاری می‌باشند. سرداران مختار در پیکار مذار از شش نفر، سه نفر یمنی و دو نفر نزاری و یک نفر از موالی بودند، در حالی که همراهان مصعب از قبایل تمیم، بکر بن وائل،

ص: ۳۲۳

ازد، عبد القیس، کنده و مذحج همراه وی علیه مختار جنگیدند. فرماندهان وی از نه نفر، شش فرمانده نزاری و سه نفر یمنی می‌باشند. در واقعه کودتای اشرافیت کوفه علیه مختار پانزده نفر از شیوخ شهر با نیروی قبایل خود به مخالفت و پیکار با او برخاستند که هفت نفرشان نزاری و هشت نفر یمنی بودند. نیروی شورشیان از قبایل یمنی همدان، مذحج، کنده، خثعم، ازد، بجیله و از قبایل نزاری قیس، تمیم و ربیع گرد اشراف فراهم آمدند، در این صورت بیشترین نیروی مخالف مختار از یمنی‌ها بود. از جمله آنان همدانیان بودند که گروهی از آنان به موافقت با وی و گروهی در مخالفت با وی به فرماندهی شیخ خود عبد الرحمان بن سعید همدانی در مقابل یکدیگر ایستادند و اینان سخت‌تر از دیگر قبایل یمنی با مختار جنگیدند. در عین حال بیشترین یاران و مدافعان مختار نیز از همین قبیله بودند، در حالی که مضری‌ها از تمیم و عبس و ضبّه به فرماندهی شبت بن ربیع در کناسه علیه مختار گردهم آمدند در همه مراحل قیام از نزاری‌ها جز ربیع و بنی اسد و شمار کمی از بنی تمیم،^{۱۹۱۹} مضری‌ها تمایل به همکاری با مختار نشان ندادند.

بدین‌سان، هرچه از آغاز نهضت دور شویم یمنی‌ها در همراهی و در مخالفت با مختار نقش بیشتری داشتند و این بدان جهت بود که در این حوادث کوفی‌ها نقش اساسی داشتند و یمنی‌ها در کوفه دارای نیروی بیشتری بودند. در این صورت، آیا می‌توان قیام شیعی مختار و حکومت هیجده ماهه وی را با معیار یمنی بودن سنجید؟ پاسخ مثبت در صورتی است که همکاری مؤثری از قبایل نزاری با وی صورت نگرفته باشد و همه نیروی مخالفان وی نزاری باشند، در حالی که کادر فرماندهی نیروهای مختار در جنگ اول با عبید الله را نزاری‌ها برعهده داشتند و بیشترین نیروی اشراف علیه مختار از یمنی‌ها بود. مأخذ نیز به خوبی نشان می‌دهد که رهبر شیعیان بصره مثنی بن مخزبه عبدی مردم شهر را به بیعت با مختار فراخواند و برخلاف ممانعت هواداران ابن زبیر با وی به همراهی شیعیان قبیله عبد القیس، پس از يك نبرد و به‌جای گذاشتن چهل کشته، موفق شدند خود را به کوفه برسانند و به یاران مختار ملحق شوند.^{۱۹۲۰}

بازتاب جنبش مختار بر موالی

پس از اعراب یمنی و نزاری عنصر نژادی دیگری که در قیام مختار شرکت داشت ایرانیان بودند. هرچه زمان می‌گذشت حضور آنان در حکومت وی گسترده‌تر گردید، از جمله: بیشتر سپاه بیست هزار نفری ابراهیم بن مالک از ایرانیان مقیم کوفه بودند.^{۱۹۲۱} همچنین از سپاه

ص: ۳۲۴

سه هزار نفری که به قصد تصرف مدینه فرستاد ۲۳۰۰ نفرشان از موالی بودند.^{۱۹۲۲} بسیاری از ایرانیان در سرکوبی شورش اشراف علیه مختار با وی همکاری داشتند.^{۱۹۲۳} ایرانیان تا هنگام کشته شدن مختار با وی همراهی کردند و از شش هزار نفری که با وی در قصر متحصن شدند ۵۳۰۰ نفرشان ایرانی بودند.^{۱۹۲۴} ایرانیان برخلاف نیروی گسترده‌شان در دوران معاویه مورد اذیت و آزار قرار داشتند به گونه‌ای که معاویه از جمعیت آنان به وحشت افتاد و دستور داد عده‌ای از آنان را بکشند و بقیه را به کارهای سخت وادارند، ولی احنف بن قیس تمیمی او را از این کار بازداشت.^{۱۹۲۵} این برخوردهای ناروا و سخت ایرانیان را به سوی مختار، که در سرلوحه برنامه‌اش دفاع از محرومان بود، کشید و آنان نزد وی از محبوبیت بسیاری برخوردار شدند.

^{۱۹۲۰} (۲). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۳۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص ۲۴۳.

^{۱۹۲۱} (۳). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۳۳۸.

^{۱۹۲۲} (۱). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص ۲۴۶.

^{۱۹۲۳} (۲). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۳۴۴.

^{۱۹۲۴} (۳). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۷۷.

^{۱۹۲۵} (۴). بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الخامس، ص ۳۹۴.

وی به ایرانیان می‌گفت: «شما آزاده و بزرگوار هستید^{۱۹۲۶}، شما از من هستید و من از شما هستم»^{۱۹۲۷}. مختار ایرانیان را چنان گرامی داشت که به ابو عمره کیسان دستور داد اموال و مستمری کسانی را که در کربلا به جنگ امام حسین علیه السلام رفته بودند به ایرانیان ببخشد.^{۱۹۲۸} رفتار مختار سرانجام اعتراض اشراف کوفه را در پی داشت و به یکدیگر گفتند: «به خدا این مرد آزادشدگان ما را گرامی داشت و بر مرکب نشانید و غنیمت ما را به آنان داد»^{۱۹۲۹}. وی در پاسخ آنان گفت: «این ایرانیان نسبت به من از شما مطیع‌تر و وفادارترند و هرچه بخواهم بی‌درنگ انجام می‌دهند». مختار بی‌توجه به اعتراض اشراف، ایرانیان را به خود نزدیک ساخت و برای ایشان و فرزندان‌شان مستمری تعیین کرد و آنان را در مجالس خود جای می‌داد.^{۱۹۳۰}

توجه و بزرگداشت موالی از سوی مختار موجب شد تا آنان با وی همراهی کنند و اموال فراوانی از عراق، جبل، اصفهان، ری و آذربایجان برای او بفرستند.^{۱۹۳۱} روابط گرم و صمیمی متقابل مختار و ایرانیان نتایجی برجای گذاشت که بازتاب آن به همراهی و همدلی و گرایش ایرانیان با خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و دشمنی سخت آنان با خاندان اموی منجر گردید. روابط نزدیک موالی با اهل بیت، پیش از قیام مختار برقرار شده بود و گروه زیادی از ایرانیان سواد با علی علیه السلام

ص: ۳۲۵

ارتباط داشتند^{۱۹۳۲} محبت امیر مؤمنان علیه السلام به ایرانیان چندان بود که اعتراض اشراف عرب را برانگیخت، برای نمونه اشعث در حین خواندن خطبه به امام اعتراض کرد که این گروه سرخ‌رویان بر ما عرب‌ها در نزدیکی به تو غلبه کردند و مقربان تو شدند.^{۱۹۳۳} این ارتباط فقط به روزگار علی علیه السلام اختصاص نداشت، بلکه امام علی بن حسین علیه السلام، هم دوستی نزدیکی با موالی داشت، به گونه‌ای که وقتی شخصی به امام علیه السلام ناسزا گفت بندگان و موالی بر او هجوم بردند، ولی علی بن حسین علیه السلام گفت: او را واگذارید.^{۱۹۳۴} علاقه و محبت متقابل خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله و موالی با یکدیگر و موضع یکسان آنان در مبارزه با امویان، موجب همکاری بیشتر این دو گروه می‌گردید و هر دو مورد

^{۱۹۲۶} (۵). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۳۴۴.

^{۱۹۲۷} (۶). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۰۹.

^{۱۹۲۸} (۷). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۳۲۷.

^{۱۹۲۹} (۸). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۱۸.

^{۱۹۳۰} (۹). ابو حنیفه دینوری، پیشین، ص ۳۴۴.

^{۱۹۳۱} (۱۰). همان، ص ۳۴۳.

^{۱۹۳۲} (۱). نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۱۴.

^{۱۹۳۳} (۲). ابراهیم بن محمد ثقفی، پیشین، ص ۳۴۰.

^{۱۹۳۴} (۳). علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفة الائمه، المجلد الثاني، ص ۱۰۱.

اذیت و آزار و کشتار و شکنجه قرار می‌گرفتند. نظام مروانی و عمال آنها به شدت با امامان شیعه و شیعیان آنان و موالی برخورد می‌کرد، به طوری که در دوران حکومت بیست‌ساله حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق جز در لشکرکشی‌ها و جنگ‌هایش، ۱۲۰۰۰۰ نفر را گردن زده بود.

هنگام مرگ وی پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان وی محبوس بودند.^{۱۹۳۵}

مهاجرت اشعریان به ایران

کشتار وحشیانه ابن زبیر در پایان محاصره قصر کوفه به تحریک اشرافیت یمنی^{۱۹۳۶} و جنایات حجاج، برخی شیعیان کوفه را ناگزیر کرد که به مناطقی مهاجرت کنند که بتوانند بدون دغدغه خیال در آن زندگی کنند؛ از آن جمله: مهاجرت فرزندان سائب بن مالک اشعری یکی از یاران مختار بود که از کوفه به ایران رفتند و در قم ساکن شدند. پس از مهاجرت آل سائب عموزادگان آنان، فرزندان سعد بن مالک اشعری با اقوام و وابستگان خود مجموعاً هفتاد سوار بودند که در نظر داشتند به اصفهان بروند، ولی در قم سکنا گزیدند و در آن شهر عزت و شوکت یافتند.^{۱۹۳۷} اشعریان که به قم مهاجرت کردند دوستدار خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله بودند و موسی بن عبد الله بن سعد اشعری مذهب شیعه را اظهار کرد و دیگر اهل قم نیز به پیروی وی مذهب شیعه را اختیار کردند. از مفاخر ایشان زکریا بن آدم بن عبد الله بن سعد است که امام رضا علیه السلام درباره وی فرمود:

«حق سبحانه و تعالی به سبب وجود زکریا بلا را از اهل قم بگرداند همچنان که بلا را از

ص: ۳۲۶

اهل بغداد برای موسی بن جعفر علیه السلام دور گردانید».^{۱۹۳۸}

مهاجرت اعراب یمنی به ایران اختصاص به اشعریان نداشت و گروه‌های دیگری نیز به قم مهاجرت کردند. یعقوبی درباره مردم قم می‌نویسد: «قومی هستند از مذحج و سپس از اشعریان و در آن، مردمی از عجم‌های

^{۱۹۳۵} (۴). مسعودی، مروج الذهب، المجلد الثالث، ص ۱۷۵.

^{۱۹۳۶} (۵). محمد بن جریر طبری، پیشین، الجزء الرابع، ص ۵۷۷. عبد الرحمان بن محمد بن اشعث و محمد بن عبد الرحمان بن سعید همدانی و عبید الله بن حر جعفی و دیگران از مصعب خواستند ایرانیان را به قتل رسانند.

^{۱۹۳۷} (۶). حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، تصحیح جلال الدین تهرانی، ص ۲۶۰ و ۲۶۳ و ۲۹۰.

^{۱۹۳۸} (۱). همان، ص ۲۷۸.

که‌هن سکونت دارند و قومی هم از موالی که خود می‌گویند که آنان موالی عبد الله بن عباس بن عبد المطلب هستند)).^{۱۹۳۹}

بدین سان، مذهب شیعه پس از مهاجرت عناصر عربی یمنی (اشعری و مذحجی) به قم به این شهر راه یافت و قم به شکل نخستین کانون و پایگاه شیعیان ایران درآمد و شعاع تشیع از این مرکز به شهرهای اطراف، ری، کاشان، آوه و سپس شمال ایران سرایت کرد.

ص: ۳۲۷

نتیجه

۱- سرزمین یمن از حدود ۱۲۰۰ قبل از میلاد دارای نظام سیاسی بود و حکومت‌های معین، قبتان و سبأ بر آن حکمرانی داشتند. پادشاهان سبأ که از حدود ۶۵۰ قبل از میلاد بر یمن حکومت می‌کردند از قبایل مختلف یمنی بودند و هر از گاهی یکی از قبایل فیشان، حمیر و همدان بر تخت سبأ می‌نشست. از کتیبه‌های عربستان جنوبی برمی‌آید از قرن چهارم، دوران شمیره‌عرش، شاهان یمن از جنگاوران قبایل جنوبی و شمالی سود جستند تا سرانجام عبارت «عرب‌های کوهستان و تهامه» بر عنوان آنان افزوده شد. از کتیبه‌ها روشن می‌گردد قبایل کنده، مذحج و مضر بیابان‌گرد بوده‌اند و شاهان یمنی برای سرکوبی دشمنان خود از آنان سود می‌جستند. از نیمه قرن پنجم میلادی نظام پادشاهی سبأ گرفتار آشوب‌های داخلی شد. قدرت حمیریان ضعیف گردید و رقابت دو قدرت جهانی روم و ایران با یکدیگر، پای آنان را یک قرن در یمن باز کرد. نظام پادشاهی و تمدن یمن فروریخت و یمنی‌ها با خفت و خواری زیر سلطه بیگانگان درآمدند. یک سده سلطه خارجی، حکومت و مقامات کلیدی را از دست یمنی‌ها خارج کرد و جز خاطره و اسطوره از نظام پادشاهی برای آنان باقی نماند. در این حال، هرکدام از رهبران و شیوخ قبایل در مناطق و دره‌های تحت تصرف خود از استقلال داخلی برخوردار شدند و با ادعای عنوان پادشاهی سرزمین خود را اداره کردند، در حالی که تنها مالک دره‌های خود بودند و آنان را نظامی نبود. بدین سان، یمن در آستانه ظهور اسلام زیر سلطه بیگانگان قرار گرفت و نظام حکومتی مستقل نداشت. اختلاف و دسته‌بندی سیاسی و نزاع بین رهبران قبایل مهم‌ترین شاخص سیاسی آن سرزمین بود.

۲- آوای اسلام پیش از هجرت به یمن راه یافت، ولی از سال هفتم هجری قبایل یمنی به گونه‌ای فراگیر آرام‌آرام اسلام را پذیرفتند. در سال‌های نهم و دهم هجری همه قبایل یمنی جز عنس، که گزارش روشنی

برای آن نیست، اسلام آوردند و بتکده‌ها ویران شد. قبایل یمنی با ارسال نمایندگان خود به مدینه منوره تابعیت قدرت سیاسی رسول الله صلی الله علیه و اله را قبول کردند و شهرها و

ص: ۳۲۸

مخلاف‌های یمن به وسیله مأموران اعزامی مدینه و یا نیروهای محلی اداره می‌شد.

بدین‌سان، اسلام به صورت آزادانه و سریع وارد سرزمین یمن گردید و قبایل یمنی اسلام را پذیرفتند و به احکام و مبادی آن عمل کردند. آنان خمس و زکات پرداختند و در مراسم حج سال دهم هجری حضور گسترده یافتند، آن‌چنان که از قبیله صدها تنها یکصد نفر شرکت داشتند.

۳- نخستین یاران علی علیه السلام از میان مهاجران و انصار از قبایل مختلف نزاری و یمنی بودند، ولی حمایت انصار یمنی از علی علیه السلام نسبت به نزاری‌ها قوی‌تر بود، اگرچه در میان آنان نیز حامیان خلیفه حضور داشتند.

۴- امامت و رهبری سیاسی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله نه تنها در حجاز، بلکه در بین یمنی‌ها و نزاری‌ها طرفدارانی داشت. ارتباط یمنی‌ها با علی علیه السلام از مأموریت وی به سرزمین همدان و مدحج شروع شد. بسیاری از مردم این دو قبیله بزرگ یمنی، که از تاریخ و معرفت فرهنگی و ساختار تمدنی عمیقی برخوردار بودند، به راهنمایی علی علیه السلام اسلام آوردند و او موفق شد در سرزمین همدان و مدحج، همانند رسول الله در مدینه منوره به اقدامات حکومتی با اختیار کامل مالی و قضایی و اقتصادی دست زند و به تعلیم و تبلیغ اسلام بپردازد و خمس و زکات و جزیه و غنایم بگیرد. از این‌جا یمنی‌ها با علی علیه السلام آشنا شدند و مهر و محبت وی در قلب آنان افتاد.

همچنین شناخت و درک فضایل و مناقب علی علیه السلام که از سوی رسول الله صلی الله علیه و اله بیان شده بود به پیوند و شناخت بیشتر یمنی‌ها با وی کمک کرد.

۵- در آغاز خلافت ابو بکر برخی قبایل یمنی از دین برگشتند و یکی از پیامبران دروغین از آنان بود، ولی بسیاری از قبایل یمنی مثل طی، همدان، نخع و خزاعه بر اسلام باقی ماندند و برخی از رهبران یمنی مثل مالک بن حارث نخعی، فروة بن مسیک مرادی، عدی بن حاتم طایی و طفیل بن عمرو دوسی با بازگشتگان از اسلام مبارزه کردند و حتی آخری در این راه جان باخت.

از این‌جا نگرش متفاوت قبایل یمنی به اسلام بر ما روشن می‌گردد. گروهی با معرفت و آگاهی عمیق اسلام را پذیرفتند و دسته‌ای دیگر از قبایل یمنی همچون قبایل نزاری غطفان در نجد و برخی شاخه‌های تمیم به

ظاهر اسلام را پذیرفتند. چون آنان حقیقت اسلام را نشناخته بودند وقتی رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رفت و پیام‌آوران دروغین ظهور کردند از اسلام بازگشتند.

۶- به دنبال فتوحات اسلامی، یمنی‌ها به عراق و شام مهاجرت کردند، ولی به علت عصبیت قریشی‌ها و نزاری‌ها در شام موقعیت چندان مهمی به دست نیاوردند، اما در عراق به مقامات مهم نظامی و سیاسی دست یافتند. با تأسیس کوفه بیشترین ساکنان آن را یمنی‌ها تشکیل می‌دادند، از جمله: سه قبیله بزرگ همدان، مذحج و طی، که اسلام آنان از علی علیه السلام بود و دل در گرو محبت او داشتند، حضور برخی شیعیان نخستین علی علیه السلام از یاران رسول الله صلی الله علیه و اله مثل: حذیفه بن یمان و

ص: ۳۲۹

قبایل دوستدار علی علیه السلام در کوفه سبب شد این شهر به صورت کانون دوستی علی علیه السلام درآید.

۷- در پی تبعیضات و بی‌عدالتی نظام عثمانی قیام برضد وی در دوره دوم خلافت وی شکل گرفت. اولین معترضین از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله بودند، ولی نخستین حرکت براندازی خلیفه سوم را بزرگان نخعی کوفه، که از بی‌عدالتی‌ها در رنج بودند، شکل دادند و مالک بن حارث نخعی از شیعیان علی علیه السلام رهبری جنبش مخالفان کوفی علیه عثمان را به دست گرفت. آنان خواهان عزل عثمان و خلافت علی علیه السلام بودند.

۸ (۱)- در بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام قبایل یمنی و نزاری شرکت داشتند، ولی یمنی‌ها که در دوران عثمان مورد بی‌مهری واقع شده بودند اشتیاق بیشتری برای این کار نشان دادند. در عین حال از فهرست قاعدین برمی‌آید برخی آنان از شاخه‌های بجیله و کنده و انصار بودند. وجود سی نفر یمنی در فهرست کارگزاران علی علیه السلام حکایت از نفوذ بیشتر یمنی‌ها در نظام حکومتی علی علیه السلام دارد.

۸ (۲)- در جنگ جمل یاران علی علیه السلام از هر دو گروه یمنی‌ها و نزاری‌ها بودند: ۳۷ درصد یمنی، ۶۳ درصد نزاری. اما ۲۵٪ نیروهای ناکثین را یمنی‌ها و ۷۵٪ آنان را نزاری‌ها تشکیل می‌دادند. بنابراین، قبیله، معیار صف‌بندی نبود و به علت نگرش متفاوت در عقیده، برای اولین بار در تاریخ اسلام، شاهد رودررویی بومی به جای صف‌بندی قبیله‌ای هستیم، آن‌چنان که افراد ازد بصره در مقابل ازد کوفه قرار گرفتند.

۸ (۳)- تحلیل آماری از پیکار صفین نشان می‌دهد یاران علی علیه السلام ۵۸ درصد نزاری و ۴۲ درصد یمنی و یاران معاویه ۵۹ درصد یمنی و ۴۱ درصد نزاری بودند. در این صورت، معیار صف‌بندی شام و عراق

عقیدتی بوده است، نه قبیله‌ای و بیشتر یاران معاویه یمنی بودند. در جبهه علی علیه السلام قبایل یمنی: همدان، مذحج و نزاری ربیعه بیشترین فداکاری و از جان‌گذشتگی را داشتند.

در جبهه معاویه قبایل یمنی: عک، حمیر، لخم، اشعر و شاخه‌های سکون و سکاسک کنده بیشترین مدافعان وی بودند. از سوی دیگر، اشرافیت یمنی با کمک اشرافیت ربیعه عامل اختلاف و شکاف در سپاه علی علیه السلام بود و جنگ را بدون نتیجه به سود خود خاتمه داد.

۸ (۴)- بافت قبیله‌ای جنبش خوارج از قبایل مختلف یمنی و نزاری کوفه شکل گرفته بود و رهبری آنان با یمنی‌ها بود، برخلاف نظر برخی از پژوهشگران بیشترین نیروی خوارج از تمیم و بکر نبود.

۸ (۵)- ساختار قبیله‌ای غارات نشان می‌دهد قبایل یمنی در دو رویه دشمنی و همکاری با علی علیه السلام حرکت می‌کردند، آن‌گونه که مردم حمیری شهر جند از دشمنان سرسخت علی علیه السلام بودند و مردم جیشان از حمیر و همدانیان ساکن یمن بیشترین حمایت را از علی علیه السلام داشتند و در این راه کشته‌های بسیاری دادند.

ص: ۳۳۰

۹- بافت قبیله‌ای قیام حجر بن عدی و مسلم بن عقیل از قبایل نزاری و یمنی کوفه تشکیل می‌شد. اگرچه گزارش مستندی درباره حضور رهبران قدیمی شیعه چون سلیمان بن سرد و عدی بن حاتم در این دو قیام وجود ندارد، ولی قبایل یمنی و نزاری کوفه با شور و علاقه گسترده‌ای در آنها شرکت جستند. سرانجام زیاد و پسرش عبید الله با استفاده از نیروی اشرافیت قبیله‌ای به‌ویژه یمنی‌ها قیام حجر و مسلم را سرکوب کردند.

۱۰- در واقعه روز عاشورا یاران امام حسین علیه السلام از قبایل یمنی و نزاری بودند. از شمار ۷۲ نفر شهدای کربلا، ۳۴ نفر آنان یمنی بودند. از این شمار به ترتیب همدانیان، مذحجیان و انصار بیش از دیگر قبایل یمنی به شهادت رسیدند. از سخنان برخی از آنان همچون بریر بن حضیر همدانی، ابو ثمامه زیاد بن عمرو همدانی و زهیر بن قین بجلّی بزمی آید آنان با يك انتخاب باشعور و آگاهانه و عاشقانه مبتنی بر شناخت عمیق از مقام و موقعیت امام حسین علیه السلام که او را جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله و حامل میراث نبوی می‌دانستند، در راه وی گام برداشتند و شهادت را اختیار کردند و به او گفتند: «به خدا از تو جدا نمی‌شویم تا جان‌های خود را فدایت کنیم». بدین سان، حرکت آنان مبتنی بر عقیده به مبانی شیعه و انتخاب آگاهانه بود و هیچ‌گونه گرایش قبیله‌ای و قومی و موروثی در آن راه نداشت. در این صورت، برخلاف نظر برخی محققان، انتخاب عقیده شیعی از سوی برخی مردم جنوب عربستان با میراث تاریخی و حکومت‌های باستانی یمن، که

گرفتار يك گسست عمیق شده بود، ارتباطی ندارد. نظام سیاسی یمن از قرن چهارم میلادی ماهیت قبیله‌ای داشت، میراث فرهنگی و تمدن باستانی یمن فروریخته بود و از نظام موروثی جز خاطره‌ای برای آنان باقی نمانده بود. محبت همدانیان به خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله و علی دوستی آنها از ارتباط نخستین ایشان در یمن با علی علیه السلام آغاز می‌شود. بدان‌گونه که در فصل‌های ششم و هفتم بر ما روشن شد، اشراف حمیری و کندی، که بیش از دیگر قبایل یمنی ادعای پادشاهی موروثی را داشتند، بیشترین ضربات را در صفین و خنثی‌سازی اهداف علی علیه السلام و در قیام‌های حجر و مسلم و مختار بر پیکر تشیع وارد ساختند. نباید فراموش کرد بیشترین نیروی عبید الله بن زیاد را در کربلا اشراف یمنی کوفه تأمین کردند و قاتل حسین بن علی علیه السلام دو نفر یمنی بودند، همان‌گونه که قاتل امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز یمنی بود.

همین مسائل تأکیدی است که نظام موروثی در گروه یمنی‌ها به تشیع هیچ تأثیری نداشته.

پس شیعیان یمنی و نخبگان آن در دوره مورد بحث، هم در تحکیم قدرت سیاسی نظامی شیعه و در جنبش‌های اجتماعی آن و گسترش جغرافیایی و فرهنگی شیعه نقش بسزایی داشتند و هم در مخالفت و مبارزه با آن مؤثر بودند.

۱۱- موقعیت‌یابی شیعه در دوره مورد بحث نشان می‌دهد اولین مراکز شیعه، شهرهای مدینه

ص: ۳۳۱

و کوفه و اطراف آن، مداین و برخی محله‌های بصره بود و یمنی‌ها همراه با نزاری‌ها در گسترش آن، نقش مؤثری داشتند. تشیع به یاری یمنی‌ها در شهرهای تباه، جیشان، صنعا، مأرب و سرزمین همدان و مذحج گسترش پیدا کرد. و شیعیان یمنی در بسیاری از مناطق یمن ساکن بودند، به همین جهت، ابن عباس در مکه به امام حسین علیه السلام گفت: «اگر قصد رفتن داری به سوی یمن برو که در آن جا قلعه‌ها و دژه‌ها و سرزمین پهناوری است که شیعیان پدرت آن جا هستند».

۱۲- از حوادثی که مورد بررسی قرار گرفت روشن می‌گردد:

الف) گروه یمنی‌ها به تشیع در دو شکل میدان بروز و ظهور داشت: ۱. گروهی عقیده شیعی آنان مبتنی بر يك شناخت عمیق و احساس پرشور مذهبی بود که تا پایان عمر بر آن پایدار بودند و جان خود را بر سر این راه می‌باختند؛ ۲. گروه دیگری که عقیده شیعی آنان مبتنی بر شناخت عمیق و پرشور نبود و دیدگاه آنان وابسته به شرایط و مقتضیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه بود و جهت‌گیری عقیدتی آنان بی‌ثبات

بود. گاهی با علی علیه السلام و فرزندانش همراهی می‌کردند و گاه بی‌تفاوت و یا در جبهه مخالف آنان قرار می‌گرفتند.

ب) شیعیان در سیر حوادث به نام‌های مختلفی از جمله: شیعه خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله، شیعه، شیعه علی علیه السلام، شیعه ابو تراب، شیعه رسول و خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله، بر دین علی علیه السلام، شیعه حسن بن علی علیه السلام، شیعه حسین بن علی علیه السلام و ترابیان نامیده می‌شدند و دشمنان آنان به نام شیعیان عثمان، بر دین عثمان و خونخواهان عثمان نامیده می‌شدند.

۱۳- یکی از بازتاب‌های قیام امام حسین علیه السلام جنبش توأیین بود که هسته رهبری آن را شیعیان عرب یمنی و نزاری کوفه تشکیل می‌دادند. اساس این قیام بر بازگشت از گناه، خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله، واگذاری حکومت به آنان و شهادت‌خواهی بود.

۱۴- بازتاب دیگر واقعه کربلا قیام مختار با شعار خونخواهی خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله در کوفه بود. پیروزی نخستین مختار مرهون همراهی یمنی‌های کوفه بود. اگرچه در همه مراحل این قیام یمنی‌ها و سپس موالی نیروی اصلی آن را تشکیل می‌دادند، ولی نزاری‌ها همانند بنی اسد و عبد القیس با مختار همکاری داشتند. توجه مختار به موالی و برنامه‌های اجتماعی وی سبب مخالفت اشراف کوفه با وی شد و بیش از همه رهبران همدان و کنده مشتاقانه در طرح براندازی او شرکت کردند، ولی طرح آنان با کوشش يك قهرمان یمنی خنثی شد. حکومت مستعجل مختار سرانجام با اتحاد و همکاری اشراف کوفه و زبیری‌ها سرنگون شد، ولی سبب شد دوستی خاندان رسول الله صلی الله علیه و اله در میان ایرانی سرایت کند و اعراب یمنی مذحج و اشعر به ایران مهاجرت کنند و شیعه به وسیله این عناصر یمنی به ایران مرکزی راه یافت.

۱۵- بدین سان، در همه مراحل فراز و نشیب خلافت، جنبش‌ها، حرکت‌های اصلاحی و

ص: ۳۳۲

اجتماعی شیعه در دوره مورد بحث، نیروهای قبایل عرب یمنی و نزاری در کنار هم در آنها شرکت داشتند، در مقابل نیروهای مخالف و سرکوبگر این حرکت‌ها نیز از هر دو گروه قبایل یمنی و نزاری بودند. در این صورت، معیار همراهی و مخالفت با شیعه و جنبش‌های آن، عقیده بود، نه معیار قبیله‌ای یمنی یا نزاری، البته ملاحظات قبیله‌ای و بومی در درجات شدت و ضعف آن تأثیر داشته است.

ص: ۳۳۳

سرزمین جنوب غربی جزیره العرب که در کتیبه‌های باستانی به نام یمن نامیده شده است از ۱۲۰۰ ق م دارای نظام‌های حکومتی معین، قتبان، اوسان و سبأ بود ولی در هنگام ظهور اسلام از نظامات پادشاهی و قدرت مرکزی که نفوذ سیاسی آن بر سراسر یمن گسترده باشد، خبری نبود و شیوخ قبایل مدعی پادشاهی درگیر نزاع سیاسی با یکدیگر بودند. اسلام در سال‌های نهم و دهم هجری در میان همه قبایل راه یافت و بتکده‌های عربستان جنوبی ویران شدند. قبایل یمنی با ارسال نمایندگان خود به مدینه منوره تابعیت قدرت سیاسی رسول خدا صلی الله علیه و اله را پذیرفتند و شهرها و مخلاف‌های یمن به وسیله نمایندگان اعزامی و یا رهبران مسلمان محلی اداره شدند. یکی از این مأموران رسول خدا صلی الله علیه و اله، علی علیه السلام بود که در سال دهم هجری به سرزمین همدان و مدحج فرستاده شد. وی در آن مناطق به اقدامات حکومتی با اختیار کامل قضایی، اقتصادی و تعلیم اصول اسلامی، دست زد و از این‌جا قبایل یمنی با علی علیه السلام آشنا شدند و مهر و محبت وی در قلب آنان راه یافت و با رحلت رسول الله صلی الله علیه و اله برخی از آنان از نظریه رهبری سیاسی وی پشتیبانی کردند.

پس از فتوح اسلامی یمنی‌ها به عراق و شام مهاجرت کردند و در صف‌بندی عراق و شام سهیم شدند. در بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام و تشکیلات حکومتی وی، یمنی‌ها و نزاری‌ها شرکت جستند ولی اشتیاق یمنی‌ها برای همراهی با علی علیه السلام بیشتر بود، در عین حال، برخی از آنان از وی کناره‌گیری کردند. در پیکارهای روزگار خلافت علی علیه السلام هر دو گروه قبایل یمنی و نزاری در دو رویه همراهی و مخالفت با وی شرکت داشتند به طوری که در جمل ۳۷ درصد و در صفین ۴۲ درصد یاران وی را یمنی‌ها تشکیل می‌دادند، در حالی که ۵۹ درصد از لشکریان معاویه یمنی بودند.

در واقعه کربلا از ۷۲ نفر یاران امام حسین علیه السلام ۳۴ نفرشان یمنی بودند. این شهدا با انتخابی آگاهانه مبتنی بر شناخت عمیق نسبت به مقام امام حسین علیه السلام که او را جانشین و وارث رسول خدا صلی الله علیه و اله می‌دانستند، در این راه گام برداشتند. بدین‌سان، هدف آنان بر عقیده‌ای خالصانه استوار بود و ارتباطی با گرایش‌های قبیله‌ای، قومی و میراث تاریخی حکومت‌های باستانی یمن نداشت.

ص: ۳۴۷

فهرست‌ها

ص: ۳۴۹

آيات و روايات

آيات

وَ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ بَعْدَابِ أَلِيمٍ ١٧٦، ١٧٧.

إِنَّ الَّذِينَ ... خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ١١٨.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ ١٢٦.

وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ... يَنْقَلِبُونَ ١٢٦، ١٢٧.

وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ كِتَابِ اللَّهِ ١٤٣.

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ١٥٠.

وَ الَّذِينَ أَوْوَا وَ نَصَرُوا ... وَ رِزْقٍ كَرِيمٍ ٩٤.

أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ ٢٤٥.

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ ... فِيهَا حُسْنًا ٢٦٧.

فَمَنْ نَكَثَ ... عَلَى نَفْسِهِ ٢٠٧.

روايات

من كنت مولاة ... من عاداه: ٢٢٥.

انما تقتلك الفئة الباغية: ٢٢٦.

انا مدينة العلم و على بابها: ٢٤٥.

سيروا الى ... و الانصار: ٢١٣.

مثل اهل بيتي ... عنها غرق: ١٢٦.

معصومين عليهم السّلام

امام على بن ابى طالب امير مؤمنان عليه السّلام: ١٣، ١٤، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٥-٢٨، ٣٠، ٧٢، ٧٥، ٨٠، ٩٧، ١٠٤، ١٠٩، ١١٧-١٣٣، ١٤٥، ١٤٦، ١٦٢، ١٦٤، ١٦٥، ١٧٠، ١٧١، ١٧٤-١٨١، ١٨٣، ١٨٧-١٩١، ١٩٣، ١٩٦-٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٥٦-٢٦٣، ٢٦٧، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٦، ٢٨٠-٢٨٤، ٢٨٦-٢٨٩، ٢٩٤-٣٠٠، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٨، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٤، ٣١٦، ٣١٨، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٨-٣٣١، ٣٤٣.

امام جعفر صادق عليه السّلام: ٢١، ٢٤، ١١٩، ٢٣٦.

امام حسن عليه السّلام: ١٤، ١٩، ٢١، ٢٢، ٢٥-٢٧، ٣٠، ٣١، ١٢١، ١٧٦، ١٧٩، ٢٠٠، ٢٦٧-٢٧٤، ٢٧٥-٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٨، ٣٣١.

امام حسين عليه السّلام: ١٤، ١٩، ٢١، ٢٣، ٢٥، ٢٩، ١٢٧، ١٦٣، ١٧٩، ٢٦٣، ٢٧٨، ٢٨٢، ٢٨٨، ٢٩٠-٣٠٤، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٢، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٤٣، ٣٤٤.

امام رضا عليه السّلام: ٣٢٥.

جبرائيل عليه السّلام: ١٢٦، ٢٢٨.

حضرت صالح عليه السّلام: ٣٩.

حضرت محمّد پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ١٣، ١٨-١٨، ٢٢، ٢٥، ٢٧، ٢٨، ٤٠، ٥٧، ٦٠، ٦٨، ٧٠، ٧٢-٧٧، ٨٢-٨٧، ٨٩-٩٤، ٩٦، ٩٧، ١٠٤-١١٢، ١١٥، ١١٧-١٣٣، ١٣٧-١٣٩، ١٤١، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٤٩، ١٥١، ١٦١، ١٦٤، ١٦٩-١٧٢، ١٧٤-١٧٨، ١٨٠، ١٨٥، ١٨٩، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٠-٢١٣، ٢١٧، ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٥٣، ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٨٠-٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٨٨-٢٩٠، ٢٩٠، ٢٩٦، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٢-٣٠٥، ٣٠٨، ٣١١-٣١٣، ٣١٦، ٣١٧-٣٢١، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٤٣، ٣٤٤.

حضرت هود عليه السّلام: ٦٩.

زينب عليها السّلام: ٣٠٤، ٣٠٨.

عباس بن على عليه السّلام: ٢٩٩، ٣٠٢.

على بن حسين عليهما السلام: ٣٠٤، ٣٠٧، ٣١٩، ٣٢١، ٣٢٥.

فاطمه عليها السلام: ١٢٥، ٢١٣، ٢٧٦، ٣٠٥.

موسى عليه السلام: ١٢١.

موسى بن جعفر عليهما السلام: ٣٢٦.

ميكائيل عليه السلام: ٢٢٨.

هارون عليه السلام: ١٢١.

ص: ٣٥١

اديان و مذاهب

اسلام: ١٣-١٥، ١٨، ٢٠، ٢٢، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٣٢، ٣٣، ٣٥، ٣٦، ٣٩، ٤٣، ٥٢، ٥٥، ٦٠-٦٢، ٦٥، ٦٧، ٦٩، ٧٢-٨٠، ٨٣، ٨٦، ٨٧، ٨٩-٩٤، ٩٦، ٩٧، ٩٩، ١٠٢-١٠٤، ١٠٦-١١٣، ١١٧، ١٢٣-١٢٦، ١٢٨، ١٣٠-١٣٢، ١٣٨-١٤١، ١٤٧-١٥٠، ١٥٢، ١٥٧، ١٥٩، ١٦٣-١٦٥، ١٧١، ١٧٤، ١٧٦، ١٨٠، ١٨١، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٩، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٧، ٢٢٩، ٢٢٧، ٢٣٩، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٥٠، ٢٦٧-٢٦٩، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٨، ٢٨٩، ٣٠٣-٣٠٥، ٣١٢، ٣٢٧-٣٢٩، ٣٤٣.

تشيع: ١٣-١٥، ١٩، ٢٠، ٢٤، ٢٦، ٢٧، ٦٥، ١١٧-١١٩، ١٢٤، ١٢٩، ١٣٠، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٩، ١٧٤، ١٧٥، ١٨٠، ١٨٣-١٨٥، ١٩١، ١٩٦، ٢١٠، ٢٢٣، ٢٢٧، ٢٥١، ٢٦٥، ٢٦٧-٢٧٦، ٢٩٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٢٦، ٣٣٠، ٣٣١.

زرتشتى: ١٢٨.

زيدى: ١١٢.

كليمى: ٥١.

مسيحيت: ٥٧، ٩٧، ١٢٨، ٢٨٠.

يهود: ٩٤.

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۳۵۲

اشعار

نحن قتلنا الأملاك الأربعة جمدا و مخوسا و مشرحا و أبضعه:

.۱۰۱

لما رأيت ملوك كندة أعرضت كالزجل خان الراجل عرق نساءها:

.۱۰۴

نحن الملوك فلا حي ي qaribنا فينا الملوك و فينا تنصب البيع:

.۱۰۶

و على إمامنا و إمام لسوانا أتى به التنزيل:

.١١٢

و ان رفعوا مناسبهم رفعنا

إلى مضر التي لا يجهلوننا:

.٤١

لقد علمت نزار أن قومي

إلى نصر التبوّة فاخرينا:

.٤١

فبنى لنا بيتا رفيعا سمكه

فسما اليه كهلهما و غلامها:

.٤٢

ورثنا المجد قد علمت معد

نطا عن دونه حتى بيننا:

.٤٢

و نحن بنو الغوث بن نبت بن مالك

بن زيد بن كهلان و اهل المفاخر:

.٨٧، ٤٢

كفينا غداة الرّزم همدان آتيا

كفاه و قد ضاقت برزم دروعها:

.۷۳

دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت

يك ز دیگر جان خون آشام داشت:

.۹۴

أنا بن شدّاد علی دین علی

لست لعثمان بن اروی بولي:

.۳۱۸

نحن ضربناکم علی تنزیله

ثمّ ضربناکم علی تأویلہ:

.۲۲۵

یا آل مذحج لا مقام فشمّروا

إنّ العدو لآل أحمد یقصد:

.۲۴۱

غزّوا بقول کذب و خرص

قد نکص القوم و أیّ نکص:

٢٤٠

ليس منّا من لم يكن لك في اللّ ه وليّا يا ذا الولا و الوصيّه:

.٢٤٠

نحن بنو ضبّة اصحاب الجمل ننازل الموت إذا الموت نزل:

.٢٠٧

ليت أشياخي ببدر شهدوا وقعة الخزرج مع وقع الأسل:

.٢٩٠

ص: ٣٥٣

كتب

اثبات الوصيه لعلى بن ابى طالب: ١١٧، ١١٩، ٢٦٧، ٢٧٠.

الاحتجاج: ١٢٠.

احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم: ٣١٥.

اخبار الطوال: ٢٧، ٢٨، ٥٩، ٢١٨، ٣٢٣، ٢٢٩، ٢٣٣، ٢٣٨، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٦٧، ٢٨٢، ٣١٤.

الخبير الموقيات: ١١٧، ١٢٥، ١٢٨، ٢٣٧.

الارشاد: ٢٦٧، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٧، ٢٩٩، ٣٠١.

ارشاد القلوب: ١٩٤.

الاستيعاب: ١٢٣.

الاستيعاب في معرفه الاصحاب: ١٤٧.

اسد الغابة في معرفه الصحابه: ٨٣، ٨٤، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٧، ١٢٩، ١٤٦، ١٥٧، ١٩٧، ٢٠٠،

٢٧٨، ٢٩٥، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١٤.

الاشتقاق: ٣٦، ٤٠، ٦٥، ٦٧، ٦٩.

الاشتقاق: ٨٦، ٩٥.

اشكال العالم: ١٥٦.

الاصابة في تمييز الصحابه: ١٥٧.

الاصابة في تمييز الصحابه: ٩٣.

الاصنام: ٨٢، ٨٤، ٨٥.

اعراب حدود مرزهاى روم شرقى و ايران: ٩٨، ٩٩، ١٠١.

الاعلاق النفيسه: ١٠٣، ٣٠٩.

الاعلام: ٣١٥.

ايعان الشيعة: ١٩٥.

الاعانى: ٢١، ٧٤، ٩٥، ٩٨، ١٠٤، ١٠١، ١٦٩.

اكتشاف جزيرة العرب: ١٧.

الاكليل: ١٤، ١٧، ٣٢، ٤٥، ٤٧، ٤٨، ٧٢، ٧٣، ٧٧-٧٩، ٨١، ٨٥، ١٠٢.

الامام على بن ابيطالب: ١١٩.

الامامة و السياسة: ١١٧، ١٢٣، ١٢٥، ١٢٩، ١٣٠، ١٤١، ١٧٠، ١٤٩، ١٨٩، ١٩١، ١٩٦، ١٩٧-٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢١٠، ٢١١، ٢١٦، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٤٧-٢٥٠، ٢٧٨، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٩، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣١٢.

الامثال: ٢٥.

الخصال: ١٢٠.

الرسل و الملوك: ١٣١.

السقيفه و فدك: ١١٩.

السيرة النبويه: ٢٣، ٤٠، ٥١، ٥٣، ٦٨، ٧٣، ٧٤، ٧٨، ٨٤، ٨٦، ٨٩، ٩١، ٩٢، ١٠١، ١٠٤، ١١٧، ١٢٨، ٢٠٠، ٢٢٦.

الطبقات الكبرى: ١٨، ١٩، ٦٨، ٧٤، ٧٥، ٨٠، ٨٣، ٨٩، ٩٠، ٩١، ١٠١، ١١٢، ١١٧، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٨، ١٤٧، ١٥٧، ١٦٤، ١٧٤، ١٨٥، ٢٠٠، ٢٥٠، ٢٦٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣٢١.

العبر: ٣٩، ٤٠، ٥٨، ٦٠، ٦٢، ١٠١، ٢٧٧.

العقد الفريد: ٦٥، ٦٧، ٧١، ٧٤، ٨١، ٨٤، ٨٧، ٨٨، ٩٥، ١١٧، ٢٠٤، ٢٠٥.

الغارات: ١٨٩، ١٩٤، ١٩٥، ٢٣٧، ٢٥٥.

الفتنة الكبرى: ٢٨٢.

الفتوح: ٢٢، ٢٣، ٤١، ١٠٦، ١٣٠، ١٣٨، ١٤٧، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٦، ١٧٢، ١٧٥، ١٨٥، ١٨٧، ١٩٣، ٢٠٥، ٢٢٤-٢٢٧، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٣، ٢٣٥، ٢٣٩، ٢٤٩، ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٧٢، ٢٧٧، ٢٨٠، ٢٩٠، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٧، ٣١٤، ٣١٧، ٣٢٠-٣٢٢.

الفرق بين الفرق: ١١٣.

ص: ٣٥٤

الفهرست: ١٨، ٢٤، ٢٥، ٢٨.

الكامل فى التاريخ: ٤٠، ٤١، ٢٨١، ٢٨٣، ٣١٧.

المجدى: ١١٢.

المختبر: ٦٠.

المستدرك على الصحيحين: ١٣٢، ٢٤٥.

المعارف: ٢٤، ١٢٠، ١٢٤، ١٢٦، ١٧٢، ١٧٧، ٢٨٩.

المغازى: ٧٠، ٧٢، ٩٢، ٩٤، ١٠١، ١٠٦، ١٢٨، ١٣١، ١٣٢، ١٦٩، ٢٥٣.

المفصل: ٣٥، ٤٠، ٤٦، ٤٧، ٥٨.

المقتضب: ٧٠، ٧٤، ٨٨.

الملل و النحل: ١١٨.

المناقب: ١١٨، ٢٤٩.

النسب: ٢٥.

اليمن الخضراء مهد الحضارة: ١٨، ٤٧، ٦٧، ٧٢.

اليمن فى صدر الاسلام: ٥٨.

انجيل: ٢٨.

انساب الاشراف: ٢٥، ٢٦، ١١٧، ١١٩، ١٢٢، ١٢٥-١٢٩، ١٦٣، ١٦٩-١٧٢، ١٧٤-١٧٩، ١٨٥، ١٨٧-

١٨٩، ١٩١-١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٥-٢٠٨، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٧، ٢٢١، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٤٤،

٢٤٦-٢٥٨، ٢٦٠، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٧-٢٧٠، ٢٧٢-٢٨٧، ٢٨٩، ٢٩١، ٢٩٥-٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٤-

٣٠٧، ٣١٣، ٣١٨-٣٢٣، ٣٢٤.

انصار الحسين عليه السلام: ٣٠١.

أيام العرب قبل الاسلام: ٤٠، ٩٩.

ايران در زمان ساسانيان: ٥٩.

البداية و النهايه: ١٣١.

البدء و التاريخ: ٥٧، ١٧٢.

بلاد سبأ و حضارات العرب الأولى: ٤٣.

البلدان: ٣١، ٣٦، ٦٥، ٧٢، ٧٦، ٨٢، ٨٥، ٨٧، ١٦٢، ١٦٤، ٢٤٢، ٢٥١، ٢٦١، ٢٧٢، ٣١٥، ٣٢٦.

پيامبر و فرعون: ٢٧٩.

تاريخ: ٤٢، ٥٠، ٥١، ٦٠، ٦٨، ٦٩، ٧١، ٧٧، ٨٢-٨٤، ٨٧-٨٩، ٩١، ٩٣، ٩٥-٩٧، ٩٩-١٠١، ١٠٣،

١١٧، ١١٩، ١٢١، ١٢٥-١٢٧، ١٣١، ١٣٧، ١٤٠، ١٤٦، ١٤٧، ١٥٤، ١٥٥-١٥٧، ١٧١، ١٧٢، ١٧٧-

١٧٩، ١٨١، ١٨٥-١٨٨، ١٩٠، ١٩١-١٩٦، ٢٠١، ٢٠٥، ٢١٨، ٢٢٥، ٢٣٣، ٢٣٨، ٢٤٢، ٢٧٠، ٢٧٣،

٢٧٩، ٢٨٣، ٢٨٧، ٢٩١، ٣٠٧، ٣١٩، ٣٢٠.

تاريخ ادبي عرب العصر الجاهلي: ٤٠.

تاريخ اسلام: ٣٦، ٥٢.

تاريخ الرسل و الملوك: ٢٤، ٢٨، ٣٠، ٤٠، ٥٠، ٦٢، ٧٨، ١١٢، ١١٧، ١٣٧-١٣٩، ١٤٠، ١٥٠، ١٥٤، ١٥٥،

١٥٧، ١٥٩، ١٦١، ١٦٢، ١٧٧، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٨، ٢٠١، ٢٠٧، ٢٢٦، ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٦٧، ٢٧٢، ٢٨٠،

٢٨٤، ٢٩٣، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٧، ٣١٤، ٣١٦-٣١٨، ٣٢٠-٣٢٣.

تاريخ المدينة المنوره: ٩٨، ١٠٠، ١٠١، ١٠٤، ١٧٧، ١٧٩، ٢٥٠.

تاريخ ايران: ٢٨.

تاريخ صدر اسلام: ٩٤.

تاريخ طبري: ٢٧، ٢٩، ٣٠.

تاريخ عباسيان: ٢٨.

تاریخ عرب: ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۵۸.

تاریخ عرب پیش از اسلام: ۲۸.

تاریخ مدینه صناعا: ۶۰، ۸۰.

تاریخ یعقوبی: ۲۷.

تجارب الامم: ۱۳۷.

تحقیقی در نژاد و انساب و طبقات عرب: ۳۹.

تخطیط مدینه الكوفه: ۱۶۳.

تذكرة الحفاظ: ۱۲۱، ۱۷۷.

تذكرة الخواص: ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۰۶.

ترجمة الامام على بن ابی طالب من تاریخ مدینه دمشق: ۱۲۴، ۱۳۱، ۲۸۰.

ترکان بلنجر: ۳۰.

تسمية من قتل مع الحسين بن على عليه السلام: ۲۹۹، ۳۰۱.

ص: ۳۵۵

تغییرات اجتماعی: ۲۳۵.

تورات: ۲۸، ۴۰، ۴۶، ۶۸، ۷۰.

توصیف قاعدیگری در بینش تاریخی شیخ مفید:

۱۹۰.

ثروت عکاشه: ۲۴.

الجمال: ۱۸۶-۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶.

جمهرة النسب: ٢٤، ٦٧، ٦٩، ٧١، ٧٣، ٧٤، ٧٦-٧٨، ٨١، ٨٢، ٨٤، ٨٦-٨٨، ٩٥، ٢١٥، ٢١٨.

جمهرة انساب العرب: ٢٤، ٦٥، ٦٧، ٦٩، ٧١، ٧٧، ٨٢، ٨٤، ٨٧، ٨٨، ٩٥، ٩٧، ١٣٩، ١٩٩، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢١١.

جمهورية اليمن: ٣٧.

جنگهای ایران و روم: ٥٥، ٥٦.

جنگهای رده و فتوحات: ٢٨.

خزانة الادب: ٤١.

خصائص الائمة عليهم السلام: ١٢٢، ١٢٤.

دراسات في انساب قبائل اليمن: ٨٧، ٨٨.

ديوان: ٤١، ٤٢.

ذكر اخبار اصبهان: ١٥٧.

ذيل الامالى و النوادر: ٧٢.

رجال: ٢٤، ٣٠١.

رواية ابن ابي الحديد: ١١٩.

رواية ابي سعيد الحسن بن الحسين السكري: ٦٠.

سفر پیدایش: ٦٨، ٦٩.

سنی ملوک الارض و الانبياء: ٤٦، ٥١-٥٣، ٩٨، ١٠٠.

سيرة الهادى الى الحق يحيى بن الحسين: ١١٢.

شرح نهج البلاغه: ١٧٢، ٢٨٠.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الايات النازلة فى اهل البيت عليهم السّلام: ١١٨.

شيعه و خوارج: ٢٥٠.

صفة جزيرة العرب: ٣١، ٣٧، ٦٠، ٦٥، ٦٧-٦٩، ٧٠، ٧٣-٧٦، ٧٩، ٨١، ٨٢، ٨٤-٨٦، ٨٨، ٨٩، ٩٥، ١٠٢، ١٠٣، ٢٦١.

طبقات: ١٨، ١٩.

طبقات سلاطين اسلام: ٧٨.

عبد الله بن سبأ: ١٤٠.

عبد الله بن سبأ و خمسون و مائة صحابى مختلق: ١٨١.

علل شرايع: ٢٧٣، ٢٧٧.

علم تاريخ در گستره تمدن اسلامى: ١٩.

عهد عتيق: ٣٩.

عهد قديم: ٤٦.

فتوح البلدان: ٢٢، ٢٦، ٦٠، ١٠١، ١١٢، ١٢٢، ١٢٣، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٢، ١٤٧-١٥٤، ١٥٦-١٦٣، ١٠١، ١١٢، ١٩٣، ١٩٧.

فتوح الشام: ٧٥، ١٣٢، ١٥١، ١٥٥، ١٥٨، ١٦١.

فرق الشيعه: ١١٨.

فضائل الشيعه و صفات الشيعه: ١١٨.

قبيلة خزاعة فى الجاهلية و الاسلام: ٨٨، ٩١.

قبيلة طى: ٩٥، ٩٧.

قرآن: ٢٤، ٢٨، ٣٩، ٤٠، ٤٦، ٥٠، ٥٤، ٥٧، ٧٦، ٨٢، ٨٩، ٩١، ٩٢، ٩٤، ١٠٨، ١١٠، ١٢٣، ١٢٦، ١٣٠،
١٣١، ١٤١، ١٥٠، ١٦٠، ١٩٩، ٢٠٦، ٢١٧، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٣١-٢٣٣، ٢٣٦، ٢٣٩، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٧، ٢٤٨،
٢٦٢.

قطع من كتاب الردة: ١٤١، ١٨٨.

كامل بهائي: ١١٩.

كتاب ارمياء: ٤٠.

كتاب اشياء: ٤٠.

كتاب الاعتبار: ١٤٩.

كتاب الردة: ١٠٤، ١٣٠-١٣٢، ١٣٨، ١٤١، ١٤٣-١٤٥، ١٤٧، ١٥١.

كتاب السقيفة و فذك: ١١٧.

كتاب السير و المغازي: ٧٧.

كتاب الصفيين: ٢٢٨، ٢٤٤.

كتاب الغيبة: ١٣٢.

كتاب النسب: ٤٦، ٦٥، ٦٧، ٦٩، ٧١، ٧٣، ٧٦، ٧٧، ٨١.

ص: ٣٥٦

٨٤، ٨٦، ٨٨، ٩٥، ٩٧، ١٦١، ١٨٨، ٢٠١، ٢٠٣-٢٠٥، ٢٢٦، ٢٣٩، ٢٤٤، ٢٤٨.

كتاب مقدس: ٤٦، ٣٩.

كشف الغمه في معرفة الائمة: ٣٢٥.

كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد: ١١٣.

كمك‌های اقتصادی در دوران باستان: ۵۴.

كنزل العمال فى سنن الاقوال و الافعال: ۱۳۱.

لسان العرب: ۱۱۸.

مالك اشتر: ۱۴۹.

مثنوى معنوى: ۹۴.

مروج الذهب: ۲۷، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۱، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۸۴، ۱۲۲، ۲۳۵، ۲۸۰.

مسالك و ممالك: ۳۷، ۱۵۶، ۲۴۲.

معجم الادباء: ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۱.

معجم البلدان: ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۶۱، ۶۸-۷۰، ۷۳، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲،

۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۲۰.

معجم قبائل العرب: ۶۵، ۸۴، ۱۴۸.

معلقات سبع: ۴۲.

مفاتيح العلوم: ۳۶.

مقاتل الطالبيين: ۲۱، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹.

مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين: ۱۱۳.

مقتل الحسين: ۲۹۰.

مناقب آل ابى طالب: ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۱.

مناقب الامام امير المؤمنين: ۱۲۸.

منتظم فى تاريخ الامم و الملوك: ۳۱۷.

نامه و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد صلی الله علیه و اله: ۷۰، ۱۳۲.

نظریات جدید در علم سیاست: ۲۳۶.

نهایة الأرب: ۷۵، ۸۹، ۹۰.

نهج البلاغه: ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۵۸، ۲۶۲.

وفیات الأعیان: ۱۸، ۴۱.

وقعة صقین: ۱۹-۲۱، ۳۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹-۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲-۲۴۴.

هاشمیات: ۴۱.

ص: ۳۵۷

رخدادها

(جنگ) اجنادین: ۱۳۲، ۱۵۸.

(جنگ) احد: ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۶۹.

(جنگ) بدر: ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۸۵.

بیعت رضوان: ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۲۵.

بیعت عقبه: ۱۸۵.

عقبه منی: ۹۳.

بیعة الحرب: ۱۲۹.

بیعة النساء: ۹۳.

(جنگ) پل: ۱۵۳، ۱۵۴.

(جنگ) تيوك: ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۵۱.

(جنگ) جلولا: ۱۵۵.

(جنگ) احزاب: ۲۲۸.

(جنگ) بدر: ۲۹۰.

(جنگ) تيوك: ۱۵۷.

(جنگ) جسر: ۳۱۲.

(جنگ) جلولا: ۱۵۵، ۲۸۴.

(جنگ) جمل: ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۷-۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۵۵، ۲۸۴، ۳۰۵، ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۴۳.

(جنگ) حنين: ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۷.

(جنگ) خندق: ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۸.

(جنگ) سلان: ۷۱.

(جنگ) صفين: ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹-۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۰-۲۴۶، ۲۴۹-۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۳.

(جنگ) طائف: ۱۵۷.

(جنگ) قادسيه: ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۸۴.

(جنگ) نبرد جبانه: ۳۱۸.

(جنگ) نهروان: ۱۲۱، ۱۹۴، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۷۶، ۲۸۴.

(جنگ) يوم البيدا: ۶۶.

(جنگ) يوم الرزم: ۷۳.

(جنگ) يرموك: ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱.

(جنگ) يوم خزار: ۴۰.

(جنگ) حرض: ۱۵۱.

(جنگ) دمشق: ۱۵۹.

(جنگ) ذوقار: ۱۵۱.

سقيفه: ۳۱۲.

(جنگ) شوشتر: ۱۵۶.

(جنگ) صفين: ۱۲۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵.

(جنگ) طائف: ۱۲۴.

غدير خم: ۱۳۲.

(جنگ) فتح الفتوح: ۱۵۶، ۱۶۰.

(جنگ) فحل: ۱۶۰.

(جنگ) قسّ الناطف: ۱۵۲.

(جنگ) كسكر: ۱۵۲.

ليلة الهرير: ۲۳۰.

(جنگ) موته: ۱۵۱.

(جنگ) نمارق: ۱۵۲.

اعلام و اشخاص

آزاد: ١٤٠.

آنا سياسىوس: ٩٨.

آن لمبتون: ٥٢.

آية الله سيد على خامنه‌اى: ٢٧٠، ٢٧٦.

آية الله العظمى المرعشى النجفى: ١١٢، ١٧٢.

ابا حذيفة بن المغيره: ١٢٧.

ابا زرعة بن مسعود بن عامر: ١٤٨.

ابا سلمه الزطى: ١٩٩.

ابان بن سعيد بن عاص: ١١٢.

ابان بن عثمان: ٢٨.

ابجبر كندى: ٩٨.

ابراهيم الايبارى: ٢٣.

ابراهيم بن مالك اشتر: ٣١٤-٣٢٣.

ابراهيم بن محمد ثقفى: ١٨٩، ١٩٢-١٩٥، ٢٢٧، ٢٣٧، ٢٤٠، ٢٥١-٢٥٤، ٢٥٦-٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٧٥، ٣٢٥.

ابراهيم بهادرى: ١٢٠.

ابرويز: ١٣٩.

ابرهه: ٥٦، ٥٧، ٨٣، ٨٤، ٩٨.

ابرهة بن اشرم: ٥٥.

اضعه: ٧٠.

ابعضه: ١٠٠، ١٠١، ١٠٤، ١٤٤.

ابن ابى الحديد: ١٧٢، ٢٨٠.

ابن ابى سرح: ٢٣٢.

ابن ابى كبشه: ٢١٢.

ابن ابى معيط: ٢٣٢.

ابن اثير: ٤٠، ٤١، ٨٣، ٨٤، ١٢٠-١٢٢، ١٢٤، ١٢٧، ١٢٩، ١٤٦، ١٥٧، ١٩٧، ٢٠٠، ٢٢٥، ٢٧٨، ٢٨١،
٢٨٣، ٢٩٥، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١٤، ٣١٧.

ابن اسحاق: ٢٨، ٥١، ٥٨، ٨٣، ٨٤.

ابن اعثم: ٢٣، ٤١، ١٥٤، ١٠٦، ١٣٠، ١٣٧، ١٣٨، ١٤١-١٤٨، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٦-١٥٩، ١٦١، ١٧٢،
١٧٥-١٧٨، ١٨٥، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٦، ١٩٩، ٢٠٠-٢٠٣، ٢٠٥-٢٠٧، ٢٢٤-٢٢٧، ٢٢٩،
٢٣١-٢٣٣، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٩-٢٤١، ٢٤٩، ٢٥٩، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩-٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٨٠،
٢٨٤، ٢٩٠، ٢٩٢، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٥-٣١٠، ٣١٢-٣١٤، ٣١٦-٣٢٢.

ابن بديل: ٢٢٨.

ابن حائك: ٣١.

ابن حجر عسقلانى: ٩٣، ١٥٧، ١٧٥، ١٩١.

ابن حزم: ٢٤، ٦٥-٦٧، ٦٩، ٧١، ٧٤، ٧٥، ٧٧، ٨٢، ٨٤-٨٨، ٩٥، ٩٧، ١٠٣، ١٣٩، ١٩٣، ١٩٩، ٢٠٣،
٢٠٤، ٢٠٦، ٢١١، ٢١٨، ٢٤١.

ابن حزمى: ١٩٢، ٢٥٤، ٢٥٥.

ابن خرداد به: ٣٧، ١٥٦، ٢٤٢.

ابن خلدون: ٣٩، ٤٠، ٥٨، ٦٠، ٦٢، ١٠١، ١١٨، ٢٧٧.

ابن خلکان: ١٨، ٤١.

ابن دريد: ٣٦، ٤٠، ٦٥، ٦٧، ٦٩، ٨٦، ٩٥.

ابن رسته: ١٠٣، ١٠٤، ٣٠٩.

ابن زبير: ٢٢، ٢٨، ٣١٧، ٣٢٠، ٣٢٣، ٣٢٥.

ابن زبير بن عبد الله بن زيد: ٣١٢.

ابن زياد: ٢٩٣، ٢٩٧، ٣٠٥.

ابن سعد: ١٨، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٣، ٢٦، ٦٧، ٧٠، ٧٣، ٧٤-٧٧، ٨٠، ٨٢-٨٦، ٨٩، ٩٠-٩٣، ٩٦، ٩٧، ١٠١، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٩-١١١، ١١٢، ١٢٠-١٢٩، ١٤٦، ١٤٧.

ص: ٣٥٩

١٤٧، ١٥٧، ١٦٠، ١٦٤، ١٦٥، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٩، ١٨٥، ١٩٤، ٢٠٠، ٢٥٠، ٢٦٣، ٢٨٤، ٣٠٠، ٣١٠، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٩، ٣٢١.

ابن شيبه: ٣١، ٩٨-١٠٢، ١٠٤، ١٤٣، ١٧١، ١٧٧، ١٧٩، ٢٥٠.

ابن شهر آشوب: ٢٤٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٢١.

ابن صالح: ١٤٤.

ابن طيفور: ٢٨.

ابن عباس: ٣٦، ١٩٢، ٢١٤، ٢٢٠، ٢٣٦، ٢٤٣، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٢١، ٣٣١.

ابن عبد البر: ١٢٣، ١٢٨، ١٤٧.

ابن عبد ربه: ٧٤، ٧٦، ٨١، ٨٤، ٨٧، ٨٨، ٩٥، ٩٧، ٢٠٤، ٢٠٥.

ابن عساكر شافعي: ١٢٤، ١٣١، ٢٨٠.

ابن فراء: ٢٥.

ابن قتيبه دينوري: ٢٤، ١١٧، ١٢٠، ١٢٣، ١٢٦، ١٢٩، ١٣٠، ١٤١، ١٧٠، ١٧٢، ١٧٧، ١٧٩، ١٨٩، ١٩١،
١٩٦، ١٩٧، ١٩٨-٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢١٠، ٢١١، ٢١٦، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٧٨، ٢٨٢، ٢٨٤،
٢٨٩، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣١٢.

ابن كثير: ١٣١.

ابن مطيع: ٣١٦، ٣٢٢.

ابن ملجم: ٢٦٣.

ابن منظور: ١١٨.

ابن نديم: ١٨، ١٩، ٢٤، ٢٥، ٢٨.

ابن واضح احمد بن ابي يعقوب: ٢٧.

ابن هشام: ٢٣، ٤٠، ٥٢-٥٥، ٥٧-٦٠، ٦٨، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٨، ٨٠، ٨٤-٩٤، ٩٧، ١٠١، ١٠٢، ١٠٤،
١٠٧-١٠٩، ١١٢، ١١٧، ١٢٠-١٢٣، ١٢٥-١٢٩، ١٣٨، ١٤١، ١٤٩، ١٥١، ١٦٩، ٢٠٠، ٢٢٦.

ابو اسحاق ابراهيم بن محمد ثقفي: ١٩، ١٩٥.

ابو اسحاق سبيعي: ٢١.

ابو اسيد مالك بن ربيعه خزرجي ساعدي: ١٨٦.

ابو الاسود دؤلي: ١٩٢، ١٩٧.

ابو الاعور: ٢١٦.

ابو الاعور السلمى: ١٥٣، ٢٨٧.

ابو الاعور سيفان عمرو سلمى: ٢١٨، ٢٢٠، ٢٥٢، ٢٥٣.

ابو الحرم: ۷۹.

ابو الحسن سرو قد مقدّم: ۳۱۵.

ابو الحسن شعرانی: ۱۱۳.

ابو الحسن علی بن اسماعیل الاشعری: ۱۱۳، ۱۱۸.

ابو الحسن مدائنی: ۱۸.

ابو الحسن مسعودی: ۱۱۷.

ابو الشعثاء یزید بن زیاد بن مهاصر کندی: ۳۰۰.

ابو العباس ... اسدی: ۲۴.

ابو العتاهیه عبد الله بن بشر: ۱۱۲.

ابو العمرطه کندی: ۲۸۵، ۲۸۸.

ابو الغادیه جهنی: ۲۲۵.

ابو الفتح محمد بن عبد الکریم شهرستانی: ۱۱۸.

ابو الفرج اصفهانی: ۲۱، ۷۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۶۹، ۲۶۷-۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹.

ابو الفرج عبد الرحمان بن علی ابن الجوزی: ۳۱۷.

ابو القاسم امامی: ۱۳۷.

ابو القاسم بن احمد جیهانی: ۱۵۶.

ابو القاسم پاینده: ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۵۸، ۹۹.

ابو الهیّاج بن مالک اسدی: ۱۶۱.

ابو الهيثم بن التيهان: ١١٩، ١٢٠.

ابو الهيثم بن التيهان اوسى: ١٨٦.

ابو الهيثم بن تيهان انصارى: ٢٢٧، ٢٣٤، ٢٦٢.

ابو ايوب انصارى: ١٢١، ١٨٦، ١٩١، ١٩٤، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٣.

ابو بردة بن ابو موسى اشعري: ٢٨٧، ٢٨٩.

ابو بكر: ١٨، ١٩، ٢٣، ١١٧، ١١٩-١٢٩، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٧، ١٣٨، ١٤١-١٤٨، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٧، ١٥٨،

١٦٤، ١٦٩، ١٧٤، ٢٥٠، ٣٠٤، ٣٢٨.

ص: ٣٦٠

ابو بكر احمد بن عبد العزيز الجوهري: ١١٧، ١١٩.

ابو تراب: ٢٨٠.

ابو ثمامه زياد بن عمرو صائدي همداني: ٢٩٢، ٢٩٣، ٣٠٠، ٣٣٠.

ابو ثور: ٨٠.

ابو جعفر احمد بن يحيى بن جابر بلاذري بغدادى:

٢٢، ٢٥.

ابو جهل: ٢٢٨.

ابو حبيبه غفارى: ١٧٠.

ابو حسن بن عبد عمرو انصارى: ١٩٤.

ابو حفص دمشقى: ٢٢.

ابو حنة بن غزيرة بن عمرو خزرجى: ١٤٢.

ابو حنیفہ احمد بن داؤد دینوری: ۲۷، ۲۸، ۵۹، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۷،
۲۳۸، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۴.

ابو حوشب یزید بن حارث بن رویم شیبانی: ۳۱۶.

ابو خیثمہ زھیر بن حرب: ۲۵.

ابو دجانہ سمّاک بن اوس خزرجی: ۱۴۲.

ابو درداء خزرجی: ۱۵۹.

ابو ذر غفاری: ۲۶، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۳۱۲.

ابو زید انصاری: ۱۰۹.

ابو زید سعید بن اوس انصاری: ۲۵.

ابو زینب ازدی: ۱۷۰، ۲۰۴، ۲۱۳.

ابو سبرة بن ذویب: ۱۵۴.

ابو سعید خدری: ۱۸۸، ۲۵۶.

ابو سفیان: ۹۲، ۱۶۹، ۱۷۲.

ابو شدّاد قیس بن مکشوح بجلي: ۲۴۲.

ابو طالب: ۲۱، ۲۵، ۲۰۳، ۲۱۱.

ابو ظبیان غامدی: ۸۹.

ابو ظبیان غامری ازدی: ۱۰۸.

ابو عامر اشعری: ۸۴، ۱۳۲.

ابو عبد اللہ جدلی: ۳۲۱.

ابو عبد الله محمد ... النعماني: ١٣٢.

ابو عبد الله محمد بن احمد المقدسي: ٣١٥.

ابو عبيد ثقفى: ١٥٢.

ابو عبيد قاسم بن سلام: ٢٢، ٢٥، ٤٦، ٦٥، ١٥٤.

ابو عبيده معمر بن مثنى: ٢٢، ٢٥، ٢٨، ٤٠، ٦١، ٧٤، ٧٨، ٩٦، ٩٩.

ابو عبيدة بن جراح فهري: ١٢٥، ١٢٩، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٨، ١٥٩.

ابو عبيدة بن مسعود ثقفى: ١٥٢، ٣١٢.

ابو على اسماعيل بن قاسم القالى: ٧٢، ١٠٣.

ابو على مسكويه: ١٣٧.

ابو عمرو اسحاق بن مراد شيبانى: ٢٥.

ابو عمره كيسان: ٣١٧، ٣٢٠، ٣٢٤.

ابو عياش زرقى انصارى: ١٨٦.

ابو غره خولانى: ١٣٢.

ابو فصيل (ابو بكر): ١٣٨.

ابو قتاده نعمان بن ربيعى خزرجى: ٢٤٨.

ابو قتادة بن ربيعى انصارى: ١٩٥.

ابو كريب همدانى: ٢٥٩، ٢٦١.

ابو محجن ثقفى: ٢٩.

ابو محمد احمد بن على بن اعثم كندى: ٢٢.

ابو محمّد حسن بن احمد بن يعقوب: ٣١.

ابو محمّد يحيى بن مبارك يزيدي: ٢٥.

ابو مخنف: ١٩، ٢١، ٢٣، ٢٥، ٢٦، ٢٨، ٢٩، ٣١، ١٦٢، ١٦٣، ١٨٩، ٢٦٣.

ابو مريم سعدي: ٢٥٠.

ابو مسعود عقبة بن عمرو انصاري: ١٩٤.

ابو مسلم خراساني: ٢٢.

ابو مسيكة ابادي: ١٤٩.

ابو معشر مدني: ١٨، ٨٤.

ابو منصور عبد القاهر بغدادي: ١١٣.

ابو موسى اشعري: ٨٣، ٨٤، ١٠٨، ١١١، ١١٢، ١٥٦.

ص: ٣٦١

١٥٧، ١٦٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٦، ١٨٩، ١٩٣، ١٩٤، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٣٦، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٦.

ابو نعيم اصبهاني: ١٥٧.

ابو نعيم عقبة بن عامر جهتي: ٢٤٩.

ابو هريره: ٢٥٩، ٢٦٠.

ابي بن كعب: ٨٩، ١١٩، ١٢١.

ابي رياش احمد بن ابراهيم: ٤١.

الاجدع بن مالك: ٧٣، ٧٨.

الجبون بن كلثوم السكوني: ١٠٤.

احسان عباس: ۱۸.

احمد آرام: ۵۲، ۲۸۲.

احمد ابو ملحم: ۱۳۱.

احمد ابی خيثمه: ۲۸.

احمد بن ابراهيم دورقى: ۲۵.

احمد بن ابی يعقوب: ۳۱.

احمد بن زهير: ۲۸.

احمد بن عبد الله رازى: ۶۰، ۶۱، ۷۱، ۷۴، ۸۰، ۸۱، ۱۳۹.

احمد بن عبد ربه: ۶۵، ۶۷، ۷۱.

احمد بن على بن حجر العسقلانى: ۱۴۷.

احمد حسين شرف الدين: ۸۷، ۸۸.

احمد مهدي دامغانى: ۱۱۲.

احمر بن شميطة احمسى: ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۰.

احنف بن قيس تميمى: ۳۰، ۱۵۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۵، ۳۲۰، ۳۲۴.

اخنس بن قيس عتيكى: ۱۸۸.

ادهم بن محرز باهلى: ۳۱۰.

ارقم بن عبد الله كندى: ۲۸۶، ۲۸۷.

ازد بن ... بن يعرب بن قحطان: ۸۷.

اسامة بن زيد: ۱۸۸.

اسامة بن منقذ: ۱۴۹.

استانلی لین پول: ۷۸.

اسحاق بن محمد بن اشعث بن قیس: ۳۱۸.

اسحاق بن مسعود: ۳۱۷.

اسحاق بن یحیی بن طلحه: ۳۱۵.

اسعد بن زرارہ: ۹۳.

اسماعیل: ۴۰، ۴۱.

اسماعیل بن راشد: ۲۷۲.

اسماء بن خارجه فزاری: ۲۹۲، ۲۹۷.

اسمیت: ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳.

اسود بن جراد کندی: ۳۱۳.

اسود بن عبد یغوث الزهری: ۱۲۷.

اسود بن قطنه انصاری: ۱۹۳.

اسود عنسی: ۳۰.

اسود غسی: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۹.

اسید بن حضیر اوسی: ۱۲۹.

اشپولر: ۱۶۵.

اشتر: ۲۲۹، ۲۴۳، ۲۸۵.

اشرس بن حسان البکری: ۱۹۲.

الاشرف: ١٩٩.

اشعث بن قيس كندی: ٩٩-١٠١، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٦، ١٣٠، ١٤٣، ١٤٥-١٤٧، ١٤٩، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٩،
١٦٠، ١٩١، ١٩٣، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢٧، ٢٢٩-٢٣٢، ٢٣٤-٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤٢-٢٤٥، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٢،
٢٨٢، ٢٨٨، ٣٢٥.

اصبغ بن نباته: ٢٠.

اصغر بن قيس حارثي: ١٧٥.

اصمعي عبد الملك بن قريب: ٢٥.

اعصر بن ... بن مضر: ٢٠٣.

اعين بن ضبيعه دارمي: ٢٠٥، ٢٠٨، ٢١٧، ٢٥٤، ٢٥٥.

اكيدر بن عبد الملك السكوني: ١٠١، ١٠٢.

الامام شمس الدين الذهبي: ١٢١.

ام المؤمنين: ١٩٨.

امرء القيس بن عابس: ١٠١، ١٤٣، ١٤٤.

امرؤ القيس بن عابس كندی: ١٤٩.

امرؤ القيس بن عمرو: ٥١.

ام سلمه: ١١٩، ١٧٨، ١٩٢، ١٩٦، ٢٠٠.

ص: ٣٦٢

ام سنان مذحجيه: ٢٣، ٢٤١.

ام فروه: ١٤٧.

ام سنان صیداوی: ۲۴۸.

ام نعمان: ۲۵۹.

ام هانی: ۱۹۳.

امیر هوشنگ امینی: ۵۴، ۵۵.

انس الله: ۱۵۴.

انس بن مدرک: ۸۵.

انمار بن ... بن کهلان بن سیأ: ۸۶.

انوشیروان: ۵۹، ۹۸.

اویس قرنی: ۲۳، ۱۸۷، ۲۲۷.

ایاد: ۹۶.

ایاس بن قبیصه طایی: ۹۶.

ایاس بن مضارب عجلی: ۳۱۵، ۳۱۶.

ایلزه لیختن شتیتز: ۶۰.

أبا جویریہ عبدی: ۳۱۰، ۳۱۱.

أدبن طابخه ... بن مضر: ۲۰۳.

أسد: ۵۱.

أسد بن ... بن نزار: ۲۰۴، ۲۴۸.

أشجع بن غطفان ... بن مضر: ۲۰۵.

أشرس بن حسان بکری: ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱.

أشرس بن كنده: ٢١١.

أنس بن حرث كاهلي اسدي: ٢٩٨.

أنس بن زنيمة الديلي: ٩٢.

أنس الله: ١٥٤.

أنيس بن معقل اصبحي حميري: ٣٠١.

بأذان: ٦٠، ٦١، ٦٦، ١١٢، ١٣٩، ١٤٠، ١٥١.

بارق بن عدى ... مازن بن الازد: ٨٨.

بديل بن ورقاء: ٩٢.

براء بن عازب: ٨٠، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٥٦، ١٥٧، ١٨٦.

بريدة بن الحصيبي اسلمي: ١١٩، ١٢٤، ١٣١، ١٨٦.

برير بن حضير همداني: ٣٠٠، ٣٣٠.

بزرج: ٢٥٩.

بسر بن ارطاة: ١٩٥، ٢٤٠، ٢٥٨-٢٦١، ٢٧١، ٢٧٤.

بسر بن سفيان خزاعي: ٩٢.

بشير بن جرير بجلي: ٣١٧، ٣١٨.

بشير بن سعد خزرجي: ١٢٩.

بشير بن عمرو حضرمي: ٣٠٠.

بكاء بن عامر ... بن عيلان: ٢٠٥.

بكر بن وائل: ٩٦، ١٠٠، ١٦٢، ١٩٩.

بکر بن هیثم: ۲۵.

بکیر بن حمران أحمری: ۲۹۴.

بلاذری: ۲۲، ۲۶، ۳۱، ۶۰، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۷-
۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۶-۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰-۱۷۲، ۱۷۴-۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۷-۱۸۹، ۱۹۱-۱۹۹، ۲۰۰-۲۰۳،
۲۰۵-۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵-۲۲۷، ۲۴۴، ۲۴۶-۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۷-
۲۷۰، ۲۸۷-۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۵-۳۰۲، ۳۰۴-۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۸-۳۲۴.

بنی احمس: ۸۵. ۱۹۴۱

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۳۶۲

بنی اسد بن ربیعہ بن نزار: ۲۴۴.

بهرام چوبینه: ۱۵۱.

پروفیسور ریگمانس: ۱۷، ۴۷، ۵۴، ۹۸.

پروکویوس: ۵۵، ۵۶.

پیگو لوسکایا: ۹۸-۱۰۱، ۱۰۳.

پی هولت: ۵۲.

تبان اسعد... بن عمرو ذی الأذعار: ۵۱.

تبع بن همدان: ۷۷.

تغلب: ۱۶۲.

تمام بن عباس بن عبد المطلب: ۱۹۴.

۱۹۴۱ منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

تیم بن مرّه: ۱۴۳.

ثابت بن قیس بن شمّاس خزرجی: ۱۸۶، ۱۸۷.

ثابت بن قیس نخعی: ۱۷۵، ۱۸۷.

ثمّامة بن اثال حنفی: ۱۴۲.

ثور: ۱۰۰.

ص: ۳۶۳.

ثور بن عفیر بن ... کهلان بن سبأ: ۹۷.

ثور بن مالک کندی: ۱۴۳.

جابر بن حارث سلمانی مرادی: ۳۰۰.

جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری: ۱۸۶.

جابر بن نعمان باهلی: ۲۰۶.

جابر بن یزید جعفی: ۱۹.

جارود بن المعلی: ۱۴۲.

جارود بن عمرو: ۱۹۹، ۲۰۰.

جاریة بن قدامه: ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۸.

جایستار: ۲۵۱.

جبله بن عبد الله خثعمی: ۳۱۰.

جبله بن عمرو ساعدی: ۱۸۶.

جبله بن عمرو ساعدی انصاری: ۱۷۸.

جبير بن مطعم: ٢٣.

جحفه: ٢٥٥.

جراح بن سنان اسدي: ٢٧٢، ٢٧٣.

جرجان: ١٠١.

جرير بن عبد الله: ٦٨، ٨٥، ٨٦، ١٠٨، ١١١، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٦٠، ٢٠١، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٤، ٢٤١، ٢٨٦.

جسر بن عمرو... مالك بن أدد: ٧٤.

جعد: ٢٤٤.

جعدة بن هبيرة مخزومي: ١٩٣، ٢٢٩، ٢٨٢، ٢٨٣.

جعفر بن ابي طالب: ٢١، ٨٤.

جعفر شعار: ٤٦، ٥١، ٥٣، ٥٨، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠٢.

جفنة بن عمرو: ٨٧، ٨٨.

جلال الدين تهراني: ٣٢٥.

جلال الدين محمد بلخي: ٩٤.

جليحة بن شجار بن صحار غافقي: ٩٠.

جميع بن خيثم كندی: ١٨٨.

جنادة ازدي: ٨٩.

جنادة بن حارث انصاري: ٣٠١.

جنب بن يزيد... بن مالك أدد: ٧٦.

جندب بن جناده غفاری (ابو ذر): ۱۲۶.

جندب بن خارجه بن فطرة بن حلی: ۹۵.

جندب بن زهیر: ۱۶۴.

جندب بن زهیر ازدی: ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۲۷.

جندب بن زهیر ازدی: ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۷.

جندب بن عبد الله ازدی: ۲۶۹، ۲۷۸.

جواد بن بشر تمیمی: ۲۴۹.

جواد علی: ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۲-۵۴، ۵۶-۵۸، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۸۱، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳.

جواد فلاطوری: ۱۶۵.

جواد مشکور: ۱۱۸.

جهجاه بن سعید غفاری: ۱۷۸، ۱۸۶.

جیفر عمانی: ۲۵۵.

حاتم طایی: ۹۵، ۹۶، ۹۷.

حارث بارقی: ۸۹.

حارث الاعور بن عبد الله همدانی: ۲۱۴.

حارث بن ابی حارث بن ربیع ازدی: ۱۹۱.

حارث بن حکم: ۱۷۲.

حارث بن سراقه خزرچی: ۱۸۶.

حارث بن سوید تمیمی: ۱۴۱، ۲۶۹.

حارث بن عبد الله همداني، ۱۷۵.

حارث بن عبد کلال: ۶۷، ۶۸.

حارث بن عمرو: ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲.

حارث بن عوف ليشي: ۱۸۶.

حارث بن كعب خزرجي: ۱۴۲.

حارث بن مژه عدي: ۲۰۴، ۲۱۷.

حارث بن معاويه: ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۴۴.

حارث بن منذر تنوخي: ۲۲۶.

حارث بن نوفل هاشمي: ۲۱۷.

حارث بن هشام مخزومي: ۱۳۰، ۱۵۳.

حارث بن سراقه كندی: ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۴۷.

حارث همداني: ۱۸۷.

ص: ۳۶۴

حافظ ابو شيخ: ۱۵۷.

حاکم حسانى نيشابورى: ۱۱۸، ۱۳۲، ۲۴۵.

حباب بن عبد الله خزرجي: ۱۴۲.

حباب بن منذر بن جموح خزرجي: ۱۲۹.

حبة بن جوين عرني بجلي: ۱۸۷.

حبيب بن عاصم ازدي: ۲۴۹.

حبيب بن عمرو خزرجى: ١٤٢.

حبيب بن مسلمه: ١٥٣، ١٥٩، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٣٢، ٢٨٧.

حبيب بن مظاهر اسدى: ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٩.

حبيب بن منقذ ثورى: ٣١٧.

حجاج بن مسروق جعفى: ٣٠٠.

حجاج بن يوسف ثقفى: ٣٢٥.

حجار بن ابجر عجلي: ٢٩١، ٢٩٣، ٢٩٨، ٣١٦، ٣١٨.

حجر آكل المرار: ٩٨.

حجر بن عدى: ١٨، ٢٦، ٢٩، ١٥٥، ١٦٤، ١٨٦، ٢٠١، ٢٠٤، ٢١٣، ٢١٥، ٢١٧، ٢٢١، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٤٧،

٢٤٨، ٢٥٧، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٩، ٢٧٥، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٤، ٢٨٩، ٢٩٣، ٣٠٣.

حجر بن يزيد كندى: ٢٢١، ٢٨٦.

حذيفة بارقى: ٩١.

حذيفة: ١٥٦.

حذيفة القلعائى: ١٤٧.

حذيفة بن حسيل بن جابر: ١٢٢.

حذيفة بن محصن الغلفانى حميرى: ١٤٧.

حذيفة بن محصن بارقى: ١٩، ١٤٧، ١٤٩، ١٥٥.

حذيفة بن يمان: ١٩، ١١٩، ١٢٢، ١٤٧، ١٥٦، ١٥٧، ١٦٠، ١٦١، ١٦٤، ١٧٦، ١٩٤، ٣٢٨.

حرب بن شرحبيل شامى: ٢٤١.

حر بن یزید ریاحی: ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸.

حرقوص بن زهیر سعدی: ۲۴۸.

حریث بن جابر حنفی: ۲۰۴، ۲۱۷، ۲۳۲.

حسان بن ثابت: ۴۲، ۸۷، ۱۸۸.

حسان بن فائد عبسی: ۳۱۶، ۳۱۸.

حسان بن محدود ذهلی: ۲۰۴.

حسان یهأمن: ۵۲.

حسن بن احمد همدانی: ۱۷، ۳۷، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۶۵، ۶۷ - ۷۰، ۷۲ - ۷۹، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۶۱.

حسن بن علی قمی: ۳۲۵.

حسن بن محمد بن حسن قمی: ۳۲۵.

حسن بن محمد دیلمی: ۱۹۴.

حسن بن موسی نوبختی: ۱۱۸، ۱۳۰.

حسین بشیریه: ۲۳۶.

حسین بن اسود کوفی: ۲۲.

حسین بن عبد الله العمری: ۶۰.

حسین بن علی بن اسود: ۲۵.

حسین جعفری: ۱۶۲، ۳۰۳.

حسین خدیوچم: ۳۶.

حصين بن حارث بن عبد المطلب: ١٨٦.

حصين بن نمير سكوني: ١٤، ٢٩٣، ٢٩٧، ٣٠٢، ٣٠٦، ٣١٠، ٣١٩.

حصين بن نمير سكوني كندی: ١٤.

حزین بن منذر ربعی: ٢٣٢.

حزین بن منذر شیبانی: ٢٠٤، ٢١٧.

حزین بن منذر رقاشی: ٢٥٥.

حفض: ٣١٩.

حکم بن ابی العاص: ١٦٩، ١٧٢.

حکم بن ازهر حمیری: ٢٢١.

حکیم بن جبلة عبدی: ١٧٩، ١٨٧، ١٩٧، ١٩٩.

حکیم بن منقذ کندی: ٣٠٩، ٣١١.

حلاس بن عمرو راسبی ازدي: ٣٠١.

حمّال بن مالك اسدي: ١٥٥.

حمران بن أبان: ٢٨٠.

حمزة بن حسن اصفهانی: ٤٦، ٥٠-٥٣، ٥٨، ٩٨-١٠٠، ١٠٢.

ص: ٣٦٥

حمزة بن سنان اسدي: ٢٤٨.

حمزة بن مالك: ١٥٢، ١٥٣، ٢١٨، ٢٨٧.

حمل بن عبد الله خثعمي: ٢١٨.

حمدة: ٧٠.

حميد احمدى: ٢٧٩.

حميضة بن نعمان بارقى: ١٥٤.

حنظلة بن أسعد شبامى همدانى: ٣٠٠.

حنظلة بن ربيع تميمى: ٢١٤.

حوشب: ٢٢٧.

حويطب بن عبد الغرى: ٢٥٩.

خالد بن خالد انصارى: ٢٢٨.

خالد بن زيد بن كليب: ١٢١.

خالد بن سعيد بن عاص: ٧٤، ١٠٩، ١١٢، ١١٩، ١٢٤، ١٣١، ١٣٩، ١٤٦، ١٥١.

خالد بن ضماد ازدي: ٨٩.

خالد بن عبد الله قسرى بجلى: ٤١.

خالد بن عرفطه: ١٥٥.

خالد بن عمرو بن خالد ازدي: ٣٠٠.

خالد بن معمر ذهلى سدوسى: ٢٠٤، ٢١٤، ٢١٧، ٢٢٤، ٢٣٢، ٢٣٥، ٢٧٤، ٢٧٧.

خالد بن وليد: ٣٠، ٧٤، ٨٠، ١٠٢، ١٠٩، ١٢٥، ١٢٩، ١٣١، ١٤١، ١٤٦، ١٥٠-١٥٢، ١٥٨، ١٥٩.

خثعم بن أنمار... بن كهلان بن سبأ: ٨٤.

خز خسرو: ٦٠.

خرزاد: ٥٨.

خرشة بن عمر ضبي: ٢٠٦.

خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين: ١١٩، ١٢٠، ١٨٦، ١٨٧، ٢٠٠، ٢٢٧، ٢٣٤.

خزيمة بن نصر عبي: ٣١٦.

خسرو انوشيروان: ٥٨.

خسرو پرويز: ٦٠، ٦١، ٩٦، ١٥١.

خليد بن قره يربوعى تميمي: ١٩٣.

خليفه اول: ١١٢، ١١٣، ١٣٨، ١٥٠.

خليفه دوم: ٢٩، ١٥٠، ١٥٦، ١٦٠، ١٦٤.

خليفة بن خياط: ١٥٦، ١٥٧، ١٧٠، ١٧١، ١٩٢-١٩٥، ١٩٩، ٢٠٥، ٢١٨، ٢٢٥، ٢٤٩، ٣٠٦-٣٠٨.

خليل يحيى نامى: ١٨.

خمر بن عمرو: ٢١٥.

خندف: ٢٢٤.

خوارزمي: ٢٩٠.

خولان العاليه: ٨١.

خولان بن عمرو ...: ٨١.

خولى بن يزيد اصبحى: ٣٠٤، ٣١٩.

دادويه: ٦٠، ١٤٠.

دارم بن مالك ... بن تميم: ٢٠٥.

داود سلوم: ٤١.

داود کریملو: ۳۷، ۳۸.

داود کریملو: ۷۹.

داویه: ۱۴۰.

درید: ۲۹۹.

درید بن صمّه چشمی: ۷۴.

دعام بن ابراهیم: ۱۱۳.

دعبل بن علی: ۴۱.

دغفل بن حنظله سرونی: ۲۴.

دکتر سید جعفر شهیدی: ۱۵.

دکتر صادق آئینه‌وند: ۱۵.

دکتر هادی عالم‌زاده: ۱۵.

دوس بن عدنان ... بن نصر بن الازد: ۸۸.

دوس ذو ثعلبان: ۵۵.

دیوی ایستون: ۲۳۶.

ذو الحاجب مرانشاه (بهمن جادویه): ۱۵۲.

ذو جدن حمیری: ۵۵.

ذو الشهادتین: ۲۶۲.

ذو الکلاع حمیری: ۸۶، ۱۰۸، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۷.

ذو ظلمیم حوشب بن طخمه حمیری: ۲۱۸، ۲۲۳.

ص: ٣٦٦

ذو نواس: ٥٤، ٥٥.

ذی الخمار بن عوف جذمی: ٩٦.

ذی عمرو: ١٠٨.

رازی: ٦١، ٧٤، ١٣٩.

راسب بن ... نصر بن الأزد: ٨٨.

راشد بن ایاس بن مضارب عجلی: ٣١٦.

رافع بن خدیج: ١٨٨.

ربعی بن کأس عنبری تمیمی: ١٩٣.

ربیع بن زیاد حارثی: ٢٠٦.

ربیعه: ٤٠.

ربیعة بن ثروان ضبّی: ٣١٨.

ربیعة بن شدّاد خثعمی: ٢٤٩.

ربیعة بن مخارق غنوی: ٣١٠.

ربیعة بن ناجذ بن انیس ازدی: ٢٨٥.

ربیعة بن نزار: ٢٠١.

رزین بن عبد سلولی: ٣٢٠.

رستم: ١٥٤، ١٥٥.

رشید هجری: ١٨٧.

رشيد ياسمى: ٥٩، ١٥١.

رضوان محمد رضوان: ٢٢، ٦٠.

رفاعة بن شداد: ١٨٨، ٢٠٤، ٢١٧، ٢٣٢، ٢٨٦، ٢٩٠، ٣١٠، ٣١١، ٣٠٨، ٣١٨.

رفاعة بن شداد بجلى: .

رفاعة بن ظالم حميرى: ٢٢١.

رفاعة بن مالك زرقى خزرجى: ١٨٦.

رفاعة بن وائل ارحبى: ٢٤٩.

رفاعة بن وايل همدانى: ١٨٨.

رومى: ٢٧.

رويبة بن وبر بجلى: ١٨٨، ٢٤٨.

رهاء بن منبه ... بن مالك بن ادد: ٧٥.

رياح بن يربوع ... الياس بن مضر: ٢٠٥.

زاهر: ٣٠١.

زباب: ٧٣.

زبرقان بن بدر تميمى: ١٠٦.

زبرقان بن عبد الله سكونى: ٢١١.

زبيد بن صعب ... بن مذحج: ٧٢، ١٥٤.

زبير: ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٠.

زبير: ١٧٤-١٧٦، ١٧٨، ١٨٠، ١٨٥، ١٩٦-١٩٩.

زبير بن بكار: ٢٥، ١١٧، ١٢٥، ١٢٨، ١٢٩، ١٧٨، ٢١٢، ٢٣٧.

زبير بن عوام: ١١٩، ١٢٣، ١٧٣، ٢٠٥.

زحر بن قيس: ٢٢٩، ٢٩٨، ٣١٦، ٣١٨.

زرعة ذو نواس بن ... بن زيد بن عمرو: ٥٤.

زرعة ذو يزن: ٦٦، ٦٧.

زرقاء: ٢٤٠.

زرقاء: ٢٣.

زركلي: ٣١٥.

الزعل: ١٩٩.

زفر بن حارث كلابي: ٢١٨، ٣٠٩، ٣١٠.

زفر بن زيد اسدي: ٢٠٠.

زكريا: ٣٢٦.

زكريا بن آدم بن عبد الله بن سعد: ٣٢٥.

زهرا بن كعب ... نصر بن الازد: ٨٨.

زهرة بن حويه تميمي: ١٥٥.

زهري: ٣١.

زهير بن قين بجلي: ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠٢، ٣٣٠.

زياد بن خصفة تيمي بكري: ٢٢٤، ٢٤٧، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٧٠، ٢٧٩.

زياد بن سميه: ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٨٣، ٢٨٨، ٣٣٠.

زياد بن سميه: ١٥٥، ١٦٣.

زياد بن سميه ثقفى: ١٩٢.

زياد بن كعب ارحبى همدانى: ٢٠٤.

زياد بن لبيد: ١٠١، ١٠٤، ١٠٩، ١١٢، ١٣٠، ١٤٣-١٤٥، ١٤٧، ١٤٩، ١٥١.

زياد بن نضر حارثى: ٢٠١، ٢١٣-٢١٥، ٢٢٠، ٢٢٣.

زيد: ٢٠٠.

ص: ٣٦٧

زيد الخليل بن مهلهل: ٩٦.

زيد الخليل طائى: ١٤١.

زيد الخليل طابى: ٩٧.

زيد بن ارقم: ١٣١، ١٧٢، ١٨٦، ٣٠٥.

زيد بن ثابت: ١٧٢، ١٧٣، ١٨٨.

زيد بن حصين طابى: ٢١٣، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٤٣.

زيد بن صوحان عبدى: ٢٠، ١٦٤، ١٧٥، ١٨٦، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٤.

زيد بن عدى: ٢٤٩.

زيد بن على عليه السلام: ٢٦.

زيد بن كيس نمرى: ٢٤.

زيد بن معقل جعفى: ٣٠٠.

زيد بن وهب جهنى: ٣٠، ١٢٤.

ژاکلین پیرن: ۱۸.

ژوستی نین: ۵۶.

ژولیانوس: ۵۶.

ژیل کوپل: ۲۷۹.

سائب بن مالک اشعری: ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۵.

سافیگناک: ۳۹.

سام بن نوح: ۴۰.

سامی مکی العانی: ۱۱۷.

سبأ: ۴۲، ۶۲، ۱۰۵.

سبط بن الجوزی: ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۰۶.

سجاج: ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۹.

سدوس بن ... بن نزار: ۲۰۴.

سراقه بن کعب خزرجی: ۱۴۲.

سعد بن ابی وقاص زهری: ۲۳، ۱۳۰، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۸۲.

سعد بن حذیفه بن یمان: ۱۲۲، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۷.

سعد بن زید مناة بن تمیم: ۲۰۵.

سعد بن عباد خزرجی: ۱۲۱، ۱۲۹.

سعد بن عبد الله بن معتم: ۱۵۵.

سعد بن مالک اشعری: ۳۲۵.

سعد بن مالك بن ابي وقاص: ١٥٤، ١٥٥، ١٧٠، ١٨٠، ٢٧٩.

سعد بن مسعود: ٣١٢.

سعد بن مسعود الثقفي: ٢٠١، ٢١٥، ٢٧٩.

سعد بن مسعود ثقفي: ١٩٤.

سعد بن وهب ازدی: ١٩٥.

سعر بن ابي سعر حنفي: ٣١٣، ٣١٧.

سعيد بن سعد بن عبادہ: ١٨٦.

سعيد بن عاص: ١٧٠، ١٧٥، ١٧٦، ١٨٠، ١٨٨، ١٩٧.

سعيد بن عاص بن اميّه: ٨٣.

سعيد بن عبد الله حنفي: ٣٠٢.

سعيد بن عبد الله حنفي: ٢٩١.

سعيد بن عبد الله حنفي: ٢٧٨.

سعيد بن قيس الهمداني: ٢٠١، ٢٠٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٣، ٢٣٢، ٢٣٦، ٢٣٩، ٢٤٣، ٢٤٧، ٢٥٧.

٢٦١، ٢٦٢، ٢٧١، ٢٧٤، ٢٧٩، ٢٨٨.

سعيد بن قيس همداني: ٢٧١، ٣١٨.

سعيد بن منقذ ثوري همداني: ٣١٣، ٣١٦، ٣٢٠.

سعيد بن نمران: ٢٣، ١٩٥، ٢٥٨، ٢٦٠، ٢٨٦، ٢٨٧.

سعيد خاكرند: ٣٧.

سفانه: ٩٧.

سفيان بن ابى ليلى همدانى: ۲۸۱.

سفيان بن ثور سدوسى: ۲۰۴.

سفيان بن حبيب ازدي: ۱۵۹، ۱۶۰.

سفيان بن عوف غامدى ازدي: ۲۵۷، ۲۶۰.

سفيان بن عوف غامدى: ۱۹۲.

سفيان بن يزيد بن مغل ازدي: ۳۱۹.

سلمان بن ربيعه باهلى: ۱۵۵.

سلمان فارسى: ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۵، ۳۱۲.

سلمة بن اسلم اوسى: ۱۲۹.

سلمة بن حارث: ۷۶، ۹۹.

سلمة بن يزيد: ۷۳.

ص: ۳۶۸

سليلى بن عمرو سكونى كندى: ۲۱۵، ۲۳۷.

سليمان بن صرد: ۱۹، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳.

سليمان بن يزيد كندى: ۳۲۰.

سليمان حزين: ۱۸.

سليمان بن يزيد بن شراخيل كندى: ۲۸۵.

سمرة بن جندب فزارى: ۲۸۳.

سمط بن اسود كندى: ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰.

سمیفع بن یعفور بن ناکور: ۶۷، ۲۱۸.

سمیّه: ۱۷۸.

سنان بن انس بن عمرو نخعی: ۳۰۴.

سنیبل سعدی: ۲۵۴.

سواد بن مالک تمیمی: ۱۵۵.

سوّار بن ابی خمیر جابری همدانی: ۳۰۰.

سوّار بن منعم بن حابس نهمی همدانی: ۳۰۱.

سودان بن حمران مرادی: ۱۷۹.

سوده: ۲۳.

سوید بن حارث ازدی: ۱۸۷.

سوید بن حرث تیمی: ۲۶۲.

سوید بن عمرو ابی المطاع خثعمی: ۳۰۰.

سهل بن حنیف: ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۲۲.

سهل بن سعد ساعدی: ۱۸۶.

سهیم بن مسافر بن هزمه: ۱۵۹.

سهیل بن عمرو: ۱۳۰، ۱۵۳.

سهیل زگّار: ۷۷، ۱۱۲.

سیحان: ۲۰۰.

سید جعفر شهیدی: ۱۶۳، ۱۸۶.

سید حسن کسروی: ۱۵۷.

سید رضی: ۱۲۲، ۱۲۴.

سید عبد الزهراء الحسینی الخطیب: ۱۸۹.

سید علی میر شریفی: ۱۸۶.

سید قطب: ۲۷۹.

سید محمد حسینی: ۷۰، ۹۱، ۱۳۲.

سید محمد صادق بحر العلوم: ۳۰۱.

سید محمد علی جلالی: ۸۲.

سید محمود طالقانی: ۱۱۹.

سیف بن حارث بن سریع جابری همدانی: ۳۰۰.

سیف بن ذی یزن: ۵۸، ۶۶.

سیف بن عمر: ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۵۹، ۱۱۲، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۸۱.

شبت بن ربیع: ۲۰، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳.

شبت بن ربیع یربوعی تمیمی: ۱۴۱.

شبيب بن بجرة أشجعی: ۲۴۹.

شبيب بن عامر ازدی: ۱۹۲، ۲۶۰.

شداد بن اوس بن ثابت خزرچی: ۱۸۶.

شداد بن ضمیع: ۱۵۴.

شرحییل بن حارث: ۹۶، ۹۹.

شرحییل بن حسنه: ۱۵۸، ۱۵۹.

شرحییل بن ذی الکلاع حمیری: ۳۱۰، ۳۱۹.

شرحییل بن سمط کندی: ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۳۷، ۲۴۲.

شرحییل بن سمط کندی: ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۵.

شرحییل بن عمرو عامری (شمر): ۲۹۹.

شرحییل یعفر: ۵۲، ۵۳.

شرحییل یکف: ۵۳.

شرح یحضب: ۴۹.

شریح بن اوفی عبسی: ۲۴۸.

شریح بن حارث کندی: ۲۹۵، ۳۱۷.

شریح بن عبد کلال: ۶۸.

شریح بن هانی حارثی: ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۹.

شریح بن اوفی: ۲۴۹.

شریک بن اعور حارثی: ۲۱۴، ۲۵۴، ۲۸۱، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵.

شریک بن شداد حضرمی: ۲۸۶، ۲۸۷.

شریک بن کنانی: ۲۱۸.

ص: ۳۶۹

شعبی: ۲۰، ۲۱، ۲۷۲، ۳۱۴، ۳۱۵.

شعرم اوتر: ٤٩، ٧٧.

شقيق بن ثور السدوسي: ٢٠٢.

شقيق بن ثور بكري: ٢٣٢.

شمر بن ابرهة بن صباح حميري: ٢٢٠.

شمر بن ذى الجوشن عامري: ٢٩٣، ٣٠٠، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٩.

شمر بهر عرش: ٣٥، ٤٢، ٥٠، ٥١، ٧٠، ٧١، ٩٧، ٣٢٧.

شمس الدين ذهبي: ١٧٧.

شوذب: ٣٠٠.

شوقي ضيف: ٤٠، ٤٢.

شهاب الدين احمد نويري: ٧٥، ٨٣، ٨٧، ٨٩، ٩٠.

شهر بن باذان: ١١٢، ١٤٠.

شهرستاني: ١١٨.

شيبه بن عثمان: ٢٥٦، ٢٥٩.

الشيخ بكري حيانى: ١٣١.

شيخ راضى آل ياسين: ٢٧٠، ٢٧٦.

شيخ صدوق: ١١٨، ١٢٠، ١٢١، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٧، ١٢٩، ٢٧٣، ٢٧٧.

الشيخ صفو السقا: ١٣١.

شيخ طوسي: ٣٠١.

شيخ مفيد: ١٨٦، ١٨٧، ١٨٩، ١٩٨، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٦٧-٢٦٩، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٦، ٢٧٥، ٢٧٧، ٢٩٩، ٣٠١.

شيخ مفيد: ١٨٩.

صاحب بن عبّاد: ٢١.

صادق أئينهوند: ١٩، ١٨٩، ١٩٠.

صالح بن شقيق مرادى: ٢٤٤.

صبرة بن شيمان الحدّانى ازدي: ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢١٤، ٢٥٣-٢٥٥.

صحرار بن عباس عبدى: ٢٥٣، ٢٥٥.

صخر: ٢٧٦.

صداء بن ... بن مالك بن أدد: ٧٥.

صرد بن عبد الله ازدي: ٨٥، ٨٩، ١٠٨، ١١١.

صعب بن سعد العشيره: ٨٦.

صعصعة بن صوحان عبدى: ١٧٥، ١٨٦، ١٨٧، ٢٠٢، ٢١٥، ٢١٨، ٢٨١.

صفوان: ١٢٢.

صفيه: ١٢٣.

صلاح الدين ايوبى: ١٥٩.

صلت بن قتاده كندى: ٢٤٩.

صيفى بن فسيل شيبانى: ٢٤٧، ٢٨٦، ٢٨٨.

ضبيعة بن قيس ... بكر بن وائل: ٢٠٦.

ضحاك بن عبد الله مشرقى همدانى: ٣٠٤.

ضحاك بن عبد الله هلالى: ٢٥٣.

ضحاك بن قيس الفهرى: ١٥٣، ١٥٩، ١٩٣، ٢١٨، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٦٠، ٢٦٩، ٢٨٤.

ضمام بن مالك: ٨٠.

طاهر بن ابى هاله: ١١٢.

طبرى: ٢٤، ٢٨-٣١، ٤٠، ٥٠، ٥١، ٥٥، ٥٨-٦٠، ٦٢، ٦٦، ٦٧، ٧٤، ٧٨، ٨٠، ٨٣، ٨٩، ٩١، ٩٦، ٩٧،
١٠٤، ١١١، ١١٢، ١١٧، ١٢٠، ١٢١، ١٢٣-١٢٦، ١٣١، ١٣٧-١٤٤، ١٤٧، ١٤٨، ١٥٠-١٦٤، ١٧١،
١٧٥، ١٧٧-١٨٠، ١٨١، ١٨٥، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٢، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٧-١٩٩، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٧، ٢١٤،
٢١٥، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢٠-٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٣، ٢٣٨، ٢٤٦-٢٥٠، ٢٧٢، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٤، ٢٥٧،
٢٦٧، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥-٢٩٠، ٢٩٢-٣٠٢، ٣٠٤-٣١٠، ٣١٢-٣١٦، ٣١٨-٣٢٥.

طرماح بن عدى بن حاتم: ٢٩٧.

طفيل: ٩١.

طفيل الغنوى: ٩٥.

طفيل بن أبا صريمه تميمى: ٢١٨.

طفيل بن حارث بن عبد المطلب: ١٨٦.

طفيل بن عمرو دوسى: ٩٠، ١١١، ١٤٢، ١٤٩، ٣٢٨.

طفيل بن لقيط حنفى: ٣١٩.

ص: ٣٧٠.

طلحه: ١٢٣، ١٤٩، ١٧٣-١٨٠، ١٨٥، ١٩٦-٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٥-٢٠٧، ٢١٠.

طليحة بن خويلد اسدى: ١٣٧، ١٤٠، ١٤١، ١٤٩، ١٥٦.

طوعه: ۲۹۳، ۲۹۴.

طه حسين: ۲۸۲.

طی بن ... بن سبا: ۹۵.

ظبيان: ۱۳۲.

ظبيان بن عمّاره تمیمی: ۲۷۳، ۳۱۹.

عائذ بن حمله تمیمی: ۱۷۵.

عائذ بن ماعص خزرجی: ۱۴۲.

عابس بن ابی شبيب شاکری همدانی: ۲۹۱، ۳۰۰.

عاصم بن دلف ضبّی: ۲۰۷.

عاصم بن عمر بن قتاده: ۲۸.

عاصم بن عمرو تمیمی: ۳۰، ۱۵۵.

عاصم بن عوف بجلی: ۲۸۶.

عاصی بن ثعلبه دوسی: ۱۴۲.

عالمزاده: ۱۳۸.

عامر بن اسود بن عامر جوین طایی: ۹۷.

عامر بن حسان بن شریح طایی: ۳۰۱.

عامر بن شراحیل شعبی: ۱۸، ۱۶۳، ۳۱۵.

عامر بن شهر: ۱۱۲، ۱۴۰، ۱۴۹.

عایشه: ۱۲۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۶-۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۸۹.

عباد بن بشر اوسى: ١٤٢.

عباد بن حارث اوسى: ١٤٢.

عباد بن حصين تميمي: ٣٢٠.

عبادة بن الصامت: ١١٩، ١٢٢، ١٥٩، ١٦٠.

عباس اقبال: ٧٨.

عباس بن جعدہ جدلى: ٢٩٣.

عباس بن ربيعة بن حارث: ١٧٢.

عباس بن عبد المطلب: ٢٦، ١١٩، ١٢٥، ٢٦٠.

عباس بن هشام كلبى: ٢٢، ٢٥.

عباسى اصفهانى: ٢٧.

عبد الاعلى كلبى: ٢٩٤.

عبد الحفيظ شلبى: ٢٣.

عبد الحميد آيتى: ٤٢.

عبد الرحمان بن ابو بكر قرشى: ٢٥٢، ٢٥٣.

عبد الرحمان بن حوزة غامرى: ٢٥٧.

عبد الرحمان بن زهير زهرى: ٣٠٦.

عبد الرحمان بن سعيد بن قيس همدانى: ٣١٥، ٣١٧، ٣١٨، ٣٢٣.

عبد الرحمان بن شريح شبامى همدانى: ٣١٣.

عبد الرحمان ربيعه: ٣٠.

عبد الرحمان ابزی: ۲۲۵.

عبد الرحمان بن ابزی خزاعی: ۱۹۳، ۱۹۴.

عبد الرحمان بن جزء طایی: ۱۹۳.

عبد الرحمان بن حارث بن هشام مخزومی: ۲۰۵.

عبد الرحمان بن حنبل جمحی: ۱۸۶.

عبد الرحمان بن حیّان غزی: ۲۸۶، ۲۸۷.

عبد الرحمان بن خالد بن ولید مخزومی: ۲۱۸.

عبد الرحمان بن سمره: ۲۷۳، ۲۷۵.

عبد الرحمان بن عبد الله ارحبی: ۲۹۱.

عبد الرحمان بن عبد الله بن جعال ازدی: ۲۷۲.

عبد الرحمان بن عبد الله بن کدر ارحبی همدانی: ۳۰۱.

عبد الرحمان بن عبد الله نخعی: ۳۱۹.

عبد الرحمان بن عبد الله یزنی: ۳۰۰.

عبد الرحمان بن عبد ربه انصاری: ۳۰۰.

عبد الرحمان بن عتاب اسید اموی: ۲۰۵.

عبد الرحمان بن عدیس بلوی: ۱۷۹، ۱۸۷.

عبد الرحمان بن عزیز کندی: ۲۹۳.

عبد الرحمان بن عمیر بن عثمان تیمی قرشی: ۲۵۳.

عبد الرحمان بن عوف زهری: ۱۳۰، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۰.

عبد الرحمان بن غنم ازدی: ۲۱۰، ۲۱۱.

عبد الرحمان بن محمد بن اشعث: ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۲۱، ۳۲۵.

عبد الرحمان بن مخنف بن سلیم ازدی: ۲۵۷، ۲۶۱.

ص: ۳۷۱

۳۰۵، ۳۱۶، ۳۱۷.

عبد الرحمان بن ملجم مرادی: ۲۵۱، ۲۶۳.

عبد الرحمان بن ملجم مرادی: ۱۸۸.

عبد الرحمان عبد الواحد الشجاع: ۵۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۸-۸۱، ۱۰۰، ۱۰۳.

عبد السلام محمد هارون: ۱۹، ۲۰، ۳۶.

عبد العزيز جوهری: ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸.

عبد الفتاح عبد المقصود: ۱۱۹.

عبد القادر فياض حرفوش: ۸۸، ۹۱، ۹۵، ۹۷.

عبد القيس بن أفصى ... بن نزار: ۱۹۹.

عبد اللطيف عبد الرحمان: ۷۵، ۱۳۲.

عبد الله بن اخطل طایی: ۲۷۳. ۱۹۴۲

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۳۷۱

عبد الله بن بديل بن ورقاء خزاعي: ١٥٧، ١٨٦، ٢١٣، ٢١٧، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٣٤، ٢٤٤.

عبد الله بن سبيع همداني: ٢٩٠.

عبد الله بن ثوابه حضرمي: ٢٦١، ٢٥٩.

عبد الله بن جابر راسبي ازدي: ٢٠٦.

عبد الله بن جحش: ٢٥٣.

عبد الله بن جعد مخزومي: ٣٢١.

عبد الله بن جعفر: ٢٩٥.

عبد الله بن حارث: ٢٩٤.

عبد الله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب:

٢٧٥، ٢٩٤.

عبد الله بن حارث نخعي: ٢٨٥، ٢٨٦، ٣١٧.

عبد الله بن حازم سلمى: ٢٥٣، ٢٥٤.

عبد الله بن حجل عجلي: ٢١٨.

عبد الله بن حسين الاحمر: ٧٨، ٧٩.

عبد الله بن حكيم بن حزام بن خويلد اسدي: ٢٠٥.

عبد الله بن حماد حميري: ٢٤٩.

عبد الله بن حنظله: ٣٠٦، ٣٠٧.

عبد الله بن حوزة: ٢٥٧.

عبد الله بن حويبه سعدي تميمي: ٢٨٦، ٢٨٧.

عبد الله بن خالد بن اسيد: ١٧٢.

عبد الله بن خبّاب بن أرت: ١٩٥، ٢٤٧.

عبد الله بن خلف خزاعي: ٢٠٦.

عبد الله بن خليفه طايبي: ٢٨٦.

عبد الله بن ذو السهمين خثعمي: ١٥٣، ١٥٥.

عبد الله بن رقيه عدي: ٢٠٠.

عبد الله بن زبير: ١٩٩، ٣٠٦، ٣١٠، ٣١٣، ٣١٤، ٣٢١.

عبد الله بن زبير اسدي: ٢٠٥.

عبد الله بن زيد خزاعي: ٢٠٤.

عبد الله بن سبأ: ٣٠، ١٨١.

عبد الله بن سعد بن ابي سرح: ١٧٠، ١٧١، ٢١٥.

عبد الله بن سعد بن نفييل ازدي: ٣٠٨.

عبد الله بن شبل احمسي: ١٥٧.

عبد الله بن شجره سلمي: ٢٤٩.

عبد الله بن شداد بجلي: ٣١٣.

عبد الله بن شداد جشمي: ٣٢٠.

عبد الله بن شميل احمسي: ١٩١.

عبد الله بن صالح عجلي: ٢٥.

عبد الله بن ضميره عذري: ٣١٧.

عبد الله بن طفيل بكائي: ٢٠٥، ٢١٨.

عبد الله بن عامر: ١٧١، ١٨٠، ١٩٧، ٢٠٥، ٢٧١، ٢٧٥، ٢٨١.

عبد الله بن عباس: ١٩٢، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢١٧، ٢٦٨، ٣٢٦.

عبد الله بن عبد الله بن عتيان: ١٥٧.

عبد الله بن عبد الممدان حارثي: ١٩٥، ٢٥٩، ٢٦١.

عبد الله بن عتبه بن مسعود هذلي: ٣١٧.

عبد الله بن عثمان: ١٧٧.

عبد الله بن عروض يشكري: ٢٤.

عبد الله بن عفيف ازدي: ٣٠٥.

عبد الله بن عمر: ١٨٨، ١٨٩، ٢٤٦، ٣١٢، ٣١٣.

عبد الله بن عمرو بن حضرمي: ٢٥٣.

عبد الله بن عمرو بن عاص: ٢١٨.

عبد الله بن عمرو يشكري: ٢٤.

ص: ٣٧٢

عبد الله بن عوف الاشخي: ١٩٩.

عبد الله بن قراد خثعمي: ٣٢١.

عبد الله بن قيس: ١٧٦.

عبد الله بن كامل شاكري همداني: ٣١٧، ٣٢٠.

عبد الله بن كواء يشكري: ٢٤٥.

عبد الله بن مالك ارحبي: ١٤٨.

عبد الله بن مالك طايبي: ٣١٧.

عبد الله بن مسعده فزاري: ٢٥٧، ٢٦٠.

عبد الله بن مسعود: ١١٨، ١١٩، ١٢٣، ١٦٤، ١٧٤، ١٧٦-١٧٩، ٢٥٦.

عبد الله بن مسلم حضرمي: ٢٩١.

عبد الله بن مطيع عدوي: ١٩، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣١٤-٣١٦.

عبد الله بن معتم عيسي: ٢١٤.

عبد الله بن مقفع: ٢٨.

عبد الله بن نجبي حضرمي: ٢٨٣.

عبد الله بن وائل تيمي: ٢٩٠، ٣٠٨.

عبد الله بن وهب جشمي: ٣٢٠.

عبد الله بن وهب راسبي ازدي: ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠.

عبد الله بن هاشم سدوسي: ٢٠٤.

عبد الله بن يزيد: ٣٠٩، ٣١٣.

عبد الله بن يزيد سكوني: ١٤٣.

عبد الله بن يقطر: ٢٩٦.

عبد المحسن مدعج: ٦٨.

عبد المطلب: ٩١، ١٢٣.

عبد الملك بن مروان: ٢٣، ٣١٠، ٣١٥، ٣١٧.

عبد ربه: ١١٧.

عبد كلال: ٥٣.

عبد مناف: ١٢٤.

عبد يغوث بن وقاص حارثي: ٧٤.

عبهله: ١٣٨، ١٤٠.

عبيد الله بن حر جعفي: ٢٩٧، ٣٢٠، ٣٢٥.

عبيد الله بن حسن بن علي: ٢١.

عبيد الله بن زياد: ٢٦٠، ٢٧٢، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٤، ٢٩٨، ٣٠٨ - ٣١٠، ٣١٧ - ٣١٩، ٣٢٢، ٣٣٠.

عبيد الله بن عباس بن عبد المطلب: ١٩٥، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٧، ٢٧١، ٢٧٣، ٢٧٦.

عبيد الله بن عبد الله مري: ٣١٢.

عبيد الله بن علي: ٣٢١.

عبيد الله بن عمر بن خطاب: ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٤، ٢٢٨.

عبيد الله بن عمرو بن خثعمي: ٢٥٢.

عبيد بن شريه: ٢٤، ٢٨.

عبيد بن عبيد خولاني: ٢٤٩.

عبيد بن كلال بن مثوب: ٥٣.

عبيدة بن عمرو سلماني مرادي: ١٩٣.

عتبة بن ابو سفيان: ٢٢٩، ٢٣٠.

عتبة بن ابي لهب: ١١٩، ١٢٥.

عتبة بن أخنس: ٢٨٦، ٢٨٧.

عتبة بن ربيعة: ٢٠٠، ٢٠١.

عتبة بن فرقد سلمى: ١٥٧.

عتيك: ٨٩.

عثث بن زمر: ٨٥.

عثمان: ١٣، ٢٦، ٢٩، ٣٠.

عثمان: ٤٩.

عثمان: ٢٠٠، ٢٠٣، ٢٠٦-٢٠٨، ٢١٠، ٢١١، ٢١٧، ٢٢٣-٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٣٣، ٢٤٢، ٢٥١-٢٥٣،
٢٥٥، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٧٤، ٢٨٠، ٢٨١، ٣٠٠، ٣١٨، ٣٢٩، ٣٣١.

عثمان: ١٧٧، ١٧٩، ١٩٧، ٢٥٣.

عثمان بن ابى العاص: ١٧١.

عثمان بن حنيف: ١٢٠، ١٦٠، ١٦٤، ١٨٦، ١٩٢، ١٩٧-١٩٩، ٢٥٣.

عثمان (بن عفان): ١٢٢، ١٢٣، ١٢٦، ١٢٧، ١٣٠، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٥، ١٦٧، ١٦٩-١٨١، ١٨٥، ١٨٧،
١٩٠، ١٩١.

عثمان بن قيس: ١٣٢.

عثمان بن محمد بن ابى سفيان: ٣٠٦.

ص: ٣٧٣

عدنان: ٤٠، ٨٧.

عدنان بن اذ: ٤١.

عدنان ترسيسي: ٤٣.

عدى بن حاتم طايبي: ٩٧، ١٠٨، ١٤١، ١٤٩، ١٥٤، ١٦٤، ١٨٦، ١٩٤، ٢٠٠، ٢٠٤، ٢٠٨، ٢١٣، ٢١٥،
٢١٨، ٢٢٩، ٢٣٢، ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٧٠، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٩٥، ٣٢٢، ٣٢٨، ٣٣٠.

عدى بن حارث ... بن سبأ: ٢١٨.

عدى بن عوف كندی: ١٤٤، ١٤٩.

عدى بن قيس همداني: ٢٤٠.

عدى همدانيه: ٢٣.

عرفجة بن عبد الله ذهلي: ١٤٤.

عرفجة بن هرثمه بارقي: ١٥٣.

عرنه دوسي: ١٣٢.

عروة بن اديّة تميمي: ٢٤٤.

عروة بن اناف طايبي: ٢٤٩.

عروة بن زبير: ٢٨، ١٣٧، ١٣٨.

عروة بن زيد الخليل طائي: ١٥٢، ١٥٦، ١٥٧.

عزرة بن قيس احمسي بجلي: ١٦٠، ٢٩١، ٢٩٩، ٣٠٢.

عسقلاني: ١٥٧.

عقّان: ٢٢٣، ٢٢٦.

عقاق بن ابي رهم تيمي: ٢٧٥.

عقبة بن عامر خزرجي: ١٤٢.

عقبة بن عمرو انصاري: ٢١٥.

عقبة بن نعمان نجدى: ١٨٨.

عقيل بن ابى طالب: ٢٣.

عقيل بن مالك حميرى: ١٤١.

عكاشة بن ثور غوثى: ١١٢.

عكبر بن جدير اسدى: ٢٠٥.

عك بن عدنان بن عبد الله بن الازد: ٨٧.

عكرمة بن ابو جهل: ٢٩، ١٣٠، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٥٣.

علامه حلى: ١١٣.

علاء بن حضرمى: ٣٠، ١٤٢.

عليهان نهفان: ٤٨، ٧٧.

عليهن نهفن: ٧٧.

على اكبر غفارى: ١٢٠.

على اكبر فياض: ٣٦.

على بن عبد السلام كاتب: ١٥٦.

على بن عيسى اربلى: ٣٢٥.

على بن مالك جشمى: ٣١٩.

على بن محمد بن عبد الله ... العباسى العلوى: ١١٢.

على بن محمد العلوى العمرى: ١١٢.

علی بن محمّد بن بشر همدانی: ۲۷۷، ۲۷۸.

علی بن محمّد بن حسین: ۲۱.

علی بن محمّد مدائنی: ۲۲.

علی سالم البیض: ۷۹.

علی عبد الله صالح: ۷۹.

عماد الدین طبری: ۱۱۹، ۱۲۰.

عمّار بن یاسر: ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۷۶، ۷۷، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۶-۱۷۹.

عمّار بن یاسر عنسی: ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۶۲، ۳۱۲.

عمّاره همدانیه: ۲۳.

عمّارة بن اوس انصاری: ۱۸۶.

عمّارة بن حزم خزرجی: ۱۴۲.

عمّارة بن صلخب ازدی: ۲۹۴.

عمّارة بن عبد سلّولی: ۲۹۱.

عمّارة بن عقبه بن ابی معیط: ۲۹۱.

عمران بن حصین خزاعی: ۱۹۷.

عمران بن حصین خزاعی: ۱۶۰.

عمر بن خطاب: ۲۳، ۲۸، ۷۴، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲،

۱۶۴-۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۸.

عمر بن سعد بن ابی وقاص: ۱۶۱، ۲۹۱، ۲۹۷-۲۹۹، ۳۰۲، ۳۱۹.

ص: ٣٧٤

عمر بن شَبَّه: ٢٨.

عمر بن عبید اللہ بن معمر تیمی قریشی: ٣٢٠.

عمر رضا کَحَّالہ: ٦٥، ٦٧، ٧٢، ٨٢، ٨٤، ٨٦، ٨٨، ٩٥، ٩٦، ١٤٨.

عمرو اسعد (تبع): ٥٢.

عمرو بن ابی سلمہ مخزومی: ١٩٢.

عمرو بن أراکة ثقفی: ١٩٥، ٢٥٩، ٢٦١.

عمرو بن بلال انصاری: ١٨٦.

عمرو بن جبلة عبدي: ٢١٨.

عمرو بن جرموز تمیمی: ٢٠٧.

عمرو بن جنادة بن حارث انصاری: ٣٠١.

عمرو بن حارث شاکری: ٦١.

عمرو بن حجاج: ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٢، ٣٠٥، ٣١٦، ٣١٨.

عمرو بن حرث: ٢٧٧، ٢٨٤، ٣٠٨، ٣١٢.

عمرو بن حزام مرادی: ١٥٢.

عمرو بن حزم انصاری: ٧٤، ١٠٩، ١١٠، ١١٢، ١٣٩، ١٨٦.

عمرو بن حضرمی: ٢٥٣.

عمرو بن حمق خزاعي: ١٦٤، ١٨٦، ٢٠٤، ٢١٣، ٢١٧، ٢٢٣، ٢٢٨، ٢٣٢، ٢٨٦، ٢٨٨، ٣٠١.

عمرو بن حنظله: ٢١٧، ٢١٨.

عمرو بن خالد ازدی: ۳۰۰.

عمرو بن خالد صیداوی: ۲۹۷.

عمرو بن زرارہ نخعی: ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۸۷.

عمرو بن سالم: ۹۲.

عمرو بن سلمہ ارحبی ہمدانی: ۲۷۵.

عمرو بن شمر بن غزیہ: ۱۵۹.

عمرو بن عاص: ۲۰، ۹۱، ۱۰۹، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۹۴، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳،

۲۲۵-۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳.

عمرو بن عبد اللہ نہری ہمدانی: ۳۲۰.

عمرو بن عمیس ہذلی: ۱۵، ۱۹۳، ۲۵۶، ۲۶۱.

عمرو بن قرظہ بن کعب انصاری: ۳۰۰.

عمرو بن قیس بن ... بن حمیر بن سبا: ۶۹، ۷۰.

عمرو بن کلثوم: ۴۲.

عمرو بن محسن انصاری: ۲۱۶.

عمرو بن محسن غنمی أسدی: ۱۸۶.

عمرو بن محمد ناقد: ۲۲، ۲۵.

عمرو بن مرحوم عبدی: ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۵۵.

عمرو بن مز یقیاء بن عامر ماء السماء: ۸۸.

عمرو بن مطالع جعفی: ۳۰۰.

عمرو بن معدى كرب زييدى: ٧٢، ٧٨، ١٠٧، ١١١، ١٥٤، ١٥٦، ١٥٨.

عمرو بن وبره: ١٥٤.

عمرو بن يثربى ضبى: ٢٠٦.

عمرو بن يزيد بن ربيع حاشدى: ٦١.

عمير بن حباب سلمى: ٣١٩.

عمير بن سعد انصارى: ١٥٩.

عمير بن عبد الله مذحجى: ٣٠٠.

عمير بن عطارد تميمى: ٢٠٥، ٢١٨.

عمير بن يزيد كندى: ٢٨٥.

عميرة بن مالك: ٨٠.

عنايت الله رضا: ٩٨-١٠١.

عنس: ١٥، ٧٦.

عوانة بن حكيم: ٢١، ٢٤، ٢٨، ٢٧٢.

عوز بن سرير غافقى: ٩٠.

عوف بن مراره سكونى: ١٤٣.

عون بن جعدة بن هبيره مخزومى: ١٩٣.

عويم بن ساعده: ١٢٩.

عياض بن خليل ازدي: ١٨٨.

عياض بن غنم: ١٥٢، ١٥٩.

عياض ثمالى: ٢١١.

عيننة بن حصن فزارى: ١٤٠، ١٤١.

غافق بن الشاهد ... بن عبد الله بن الازد: ٨٧.

غامد بن عبد الله ... بن نضر بن الازد: ٨٨.

ص: ٣٧٥

غلامرضا طباطبائى مجد: ١٥٣.

الغوث بن طى: ٩٥.

فجأة السلمى: ١٣٧.

فرافسه الكلبى: ١٧٢.

فرانتس التهايم: ٥٤، ٥٥.

فرزدق: ٢٣، ٢٩٦.

فرعم ينهب: ٤٩.

فروة بن مسيك: ٧٣، ٧٤، ١٠٤، ١٠٧-١٠٩، ١١١، ١١٢، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٩، ٣٢٨.

فروة بن نوفل اشجعى: ٢٠٥، ٢٤٩.

فضالة بن عبيد: ١٨٨.

فضل بن عباس: ١١٩، ١٢٥.

فضيل بن زبير اسدى: ٢٩٩، ٣٠١.

فون ويسمان: ١٨، ٣٦، ٥٠، ٥١.

فياض بن خليل ازدى: ٢٤٩.

فیروز دیلمی: ۱۴۰.

فیض الاسلام: ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۸۰.

فیلبی: ۱۸، ۴۳، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۱، ۷۷، ۹۸.

فیلیپ حتّی: ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۵۸.

قاسم بن حنظله جهنی قضاعی: ۲۱۸.

قاسم بن سلام: ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۵، ۹۷، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۸۸، ۲۰۰.

۲۰۱، ۲۰۳-۲۰۵، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۸.

قییصة بن جابر اسدی: ۱۸۷، ۲۰۴.

قییصة بن شدّاد هلالی: ۲۱۷.

قییصة بن ضبیعة بن حرمله عبسی: ۲۸۶، ۲۸۷.

قتبان: ۶۲.

قثم بن عباس: ۱۲۵، ۱۹۵، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰.

قحطان: ۶۵، ۶۹.

قدامة بن ابو عبسی بن ربیعه نصری: ۳۱۷.

قدامة بن عجلان ازدی: ۱۹۳.

قدامة بن مالک جشمی: ۳۱۴.

قرظة بن کعب انصاری: ۱۵۷، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۵۷، ۲۶۱.

قرة بن سلمه القشیری: ۱۳۷، ۱۴۱.

قصی بن کلاب: ۹۱.

قَعْقَاع بن ابرهه کلاعی حمیری: ۲۱۸.

قَعْقَاع بن سوید منقری: ۲۹۷.

قَعْقَاع بن شور ذهلی: ۱۹۳، ۲۹۳.

قیس العطار: ۱۴۹.

قیس بن اشعث: ۲۹۸، ۲۹۹.

قیس بن اشعث کندی: ۳۰۲.

قیس بن حصین حارثی: ۷۴، ۱۰۸، ۱۱۲.

قیس بن سعد بن عباده: ۲۶، ۷۵، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۴۸، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹.

قیس بن سلمة بن شراحیل: ۷۳.

قیس بن سلمة جعفی: ۱۰۸، ۱۱۲.

قیس بن عبد یغوث: ۶۷.

قیس بن عزره احمسی: ۸۶.

قیس بن عیلان: ۹۵، ۱۶۲.

قیس بن قهدان کندی: ۲۸۵.

قیس بن مسهر صیداوی اسدی: ۲۹۱، ۲۹۶.

قیس بن معدی کرب: ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۱۶.

قیس بن هبیره مرادی: ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۸.

قیس بن هبیره بن مکشوح مرادی: ۱۵۵، ۱۳۹، ۱۴۰.

قیس بن هیثم سلمی: ۳۲۰.

قیس بن یزید کندی: ۲۸۵.

قیل ذی رعین: ۶۸.

کاسکل: ۹۹، ۱۰۱.

کاظم الجنابی: ۱۶۳.

کثیر بن اسماعیل کندی: ۳۲۰.

کثیر بن شهاب حارثی: ۱۵۷، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۷.

کدام بن حیّان عنزی: ۲۸۶، ۲۸۷.

کرب ایل وتر: ۴۷.

کردوس بن هانی بکری: ۲۳۲.

ص: ۳۷۶

کریب بن یزید بن زید حمیری: ۳۱۱.

کریب بن یزید حمیری: ۳۰۹، ۳۱۰.

کریستین سن آرتو: ۵۹، ۱۵۱.

کریم بن عفیف خثعمی: ۲۸۶، ۲۸۷.

کریب بن شریح همدانی: ۲۲۲، ۲۲۳.

کعب بن ابی کعب خثعمی: ۳۱۵، ۳۱۷.

کعب بن جعیل: ۲۳۰.

کعب بن سور: ۱۹۸.

کعب بن سور ازدی: ۲۰۳، ۲۰۶.

کعب بن عبده نهدي: ۱۷۵.

کعب بن عجرة: ۱۸۸.

کعب بن مالك انصاری: ۱۸۸.

کعب بن مالك ارحبی: ۲۵۲، ۲۵۳.

کلبی: ۲۶۳.

کلی کرب بن تبع: ۵۱.

کمیت بن زید اسدی: ۲۳، ۴۱.

کمیل بن زیاد نخعی: ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۶۰.

کنانة بن بشر بن عتاب کندی: ۱۷۹.

کنانة بن بشر تجیبی کندی: ۲۵۲، ۲۵۳.

کواز (قباد): ۱۰۰.

کهلان: ۷۷.

کیس نمری: ۲۸.

کیسوم بن سلمة بن جهنی: ۱۸۸، ۲۴۹.

گلیدن: ۳۹.

گی روشه: ۲۳۵.

لأم بن زیاد طایی: ۱۹۴.

لبید بن ربیعہ عامری: ۴۲.

لحج بن وائل ... حمير بن سبأ: ١٤٨.

لخبيعة بن ينف ذوشناتر: ٥٣.

لقيط بن مالك ازدي: ١٤٧.

مارتين هيندز: ٢٣٩.

مارسدن جونز: ٧٠.

مالك المحمودي: ١١٨.

مالك بن ادد ... بن قحطان: ٧١.

مالك بن أيفع: ٨٠.

مالك بن حارث اشتر نخعي: ١٩، ٧٥، ١٤٩، ١٣٢، ١٥٥، ١٥٨ - ١٦١، ١٦٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٩، ١٨٦ -
١٨٩، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٥، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٨، ٢١٣، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٣، ٢٣٢ - ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٣٧،
٢٤٢، ٢٤٣، ٢٥١، ٢٥٣، ٣٠٤، ٣٢٨، ٣٢٩.

مالك بن حبيب يربوعي: ٢١٥.

مالك بن ضمرة ضمري: ١٨٧.

مالك بن عبد الله: ٢٥٩، ٢٦١، ٣٠٠.

مالك بن عمرو بن نهران همداني: ٣٢٠، ٣٢١.

مالك بن فهم: ٨٩.

مالك بن كعب: ٧٣، ١٩٢، ١٩٣، ٢٥٧، ٢٦١.

مالك بن مراره: ٦٨، ٧٦، ١٠٨.

مالك بن مسمع بكري: ٢٥٥.

مالك بن مسمع ضبيعي: ٢٠٦، ٣٢٠.

مالك بن منذر عبيدي: ٣٢٠.

مالك بن نضر ارحبي: ٣٠٤.

مالك بن نمط: ٨٠.

مالك بن هبيرة بن خالد سكوني كندی: ٢١١، ٢٣٠، ٢٨٧.

ماهان: ١٦١.

متقي هندی: ١٣١.

مثنى بن حارثه شيباني: ١٥٠، ١٥١، ١٥٣، ١٥٤.

مثنى بن مخزبه عبيدي: ٢٠٨، ٢٥٣، ٢٥٥، ٣٠٨، ٢١١، ٣١٣، ٣٢٣.

مجاهشع بن مسعود سلمى: ٢٠٥.

مجمع بن عبد الله عائذي مذحجي: ٢٩٧، ٣٠٠.

محرز بن شهاب سعدى تميمي: ٢٤٧.

محرز بن شهاب منقري تميمي: ٢٨٦، ٢٨٧.

محزمة بن شريح حضرمي: ١٤٢.

محسن الامين: ١٩٥.

محسن مؤيدى: ١١٣.

ص: ٣٧٧

محمد ابراهيم آيتي: ٣٦.

محمد ابو الفضل ابراهيم: ٧٤، ١٧٢.

محمد باقر محمودی: ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۸.

محمد بن ابی بکر: ۳۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸.

محمد بن ابی بکر انصاری تلمسانی: ۲۲۶.

محمد بن ابی خذیفة بن عتبه بن ربیعہ: ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۵۲، ۲۵۳.

محمد بن احمد اوسانی: ۴۵.

محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی: ۳۶.

محمد بن احمد مستوفی: ۲۲، ۱۵۳.

محمد بن اسحاق: ۱۸، ۲۰، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۷۷، ۸۴.

محمد بن اشعث بن قیس کندی: ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۱۹ - ۳۲۱.

محمد بن بدیل خزاعی: ۱۸۶.

محمد بن بشر همدانی: ۲۸۱.

محمد بن جریر طبری: ۲۸، ۳۰.

محمد بن حبیب: ۶۰، ۶۱، ۱۱۲، ۱۰۸، ۲۸۳.

محمد بن حنفیه: ۱۹، ۲۲۰، ۲۹۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲.

محمد بن سائب کلبی: ۲۴.

محمد بن سعد: ۱۸، ۲۲، ۳۵، ۱۱۷.

محمد بن سلیمان کوفی: ۱۲۸.

محمد بن طلحه تیمی: ۲۰۵.

محمد بن عبد الرحمان بن سعید همدانی: ۳۲۱، ۳۲۵.

محمد بن عبد الله اوسانى: ٣٢.

محمد بن على: ٣١٣.

محمد بن على الاكوع: ١٨، ٣٧، ٣٨، ٤٧، ٦٧، ٧٢، ٧٥، ٨١.

محمد بن على هاشمى: ٢٠٤.

محمد بن عمر واقدى: ١٨، ٢١.

محمد بن عمير بن عطارد تميمى: ٢٩١، ٣١٧، ٣١٨.

محمد بن كعب بن قرظله انصارى: ٢٨، ٢٩، ٣١٧.

محمد بن مسلم شهاب زهرى: ٢٨.

محمد بن مسلمه: ١٨٨.

محمد توفيق: ١٨.

محمد جواد مشكور: ١١٣.

محمد حميد الله: ٧٠، ٨٠، ٩١، ١٢٢، ١٣٢.

محمد رضا افتخارزاده: ٢٥٠.

محمد رضا تجدد: ١٨.

محمد رضا جلالى نائينى: ١١٨.

محمد سعيد العريان: ٦٥.

محمد سعيدى: ٥٥، ٥٦.

محمد صادق نجمى: ١٤٠.

محمد عبد القادر عطا: ١٣٢، ٣١٧.

محمّد محزوم: ٣١٥.

محمّد محى الدين عبد الحميد: ٣٥.

محمّد مهدي شمس الدين: ٣٠١.

محمّد هادى امينى: ١١٩، ١٢٠، ١٢٢.

محمّد يوسف نجم: ٤١.

محمود راميار: ٥٧.

محمود فردوس العظم: ٦٧.

محمود مهديوى: ٥٩، ٧٥.

مخارق بن حارث زبيدى: ٢١٨.

مختار: ١٤، ١٩، ٢٤، ٢٦، ٢٨، ٢٩، ١٦٣، ٢٩١، ٢٩٤، ٣١٢-٣٢٥، ٣٣٠، ٣٣١.

مخرمة بن نوفل: ٢٣.

مخنف بن سليم: ١٩١، ١٩٥، ٢٠١، ٢٠٩، ٢١٥.

مخوس: ١٠٠، ١٠٤، ١٤٤.

مدائنى: ٢٦، ٢٨، ٣١.

مران بن عمير بن مّزان: ١٤٨.

مرتضى عسگرى: ١٤٠، ١٨١.

مّرّع: ١٠٠.

مرجانة: ٣٠٥.

مرزبان: ٥٩.

مرزبانہ: ۱۳۹، ۱۴۰.

ص: ۳۷۸

مروان بن حکم: ۲۲، ۱۶۹-۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۳۰۷، ۳۰۹.

مریم محمّد خیر الدرع: ۴۶.

مزاحم بن مالک سکونی کندی: ۳۱۹.

مسافر بن سعید ہمدانی: ۳۱۹.

مستورد بن علفہ تیمی: ۲۸۱.

مسروق بن ابرہہ: ۵۷، ۵۹.

مسروق عکّی: ۲۲۹.

مسطح بن اثاثۃ: ۱۸۶.

مسعر بن فدکی تمیمی: ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۰.

مسعود بن قیس انصاری: ۱۸۶.

مسعودی: ۲۷، ۳۵، ۳۶، ۳۹-۴۱، ۵۱، ۵۷-۵۹، ۶۵، ۸۴، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹،
۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۸۰، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۸،
۳۱۰، ۳۲۵.

مسلم بن زیمہ حضرمی: ۲۸۳.

مسلم بن عقبہ مری: ۲۳، ۲۱۸، ۳۰۶، ۳۰۷.

مسلم بن عقیل: ۱۴، ۲۱، ۲۰۶، ۲۹۱-۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۳۰.

مسلم بن عوسجہ اسدی: ۲۹۲، ۲۹۳.

مسلمة بن مخلد: ١٨٨، ٢٢٥، ٢٥١، ٢٥٣.

مسيب بن نجبه فزاري: ٢٥٧، ٢٦١، ٢٧٨، ٢٩٠، ٣٠٨.

مسيرة بن مسروق عيسى: ١٥٩.

مسيلمة بن حبيب: ١٣٧، ١٤١.

مشافع بن عبد الله بن شافع: ١٥٩.

مشرح: ١٠٠، ١٠٤، ١٤٤.

مشعلة بن نعيم: ٢٣.

مصطفى السقا: ٢٣.

مصطفى خالقدار هاشمي: ١١٨.

مصطفى عبد القادر عطار: ٣١٧.

مصعب بن زبير: ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٥.

مصعب بن ... عمير: ٩٣.

مصقلة بن هبيرة شيباني: ١٩٢، ٢٨٧.

مضر: ٤٠.

مطهر بن طاهر مقدسي: ٥٧، ١٢٠، ١٧٢.

معاذ بن جبل: ٦٨، ٧٥، ١٠٩، ١١٠، ١١٢، ٢١١.

معافر: ٦٨.

معاويه: ١٤، ٢٠، ٢٢، ٢٦، ٢٨، ٣٠، ٨٧، ١٥٩، ١٦٢، ١٧١، ١٧٥-١٧٧، ١٧٩، ١٩٠، ٢٠٨، ٢١٠-٢١٢،
٢١٤-٢٣٢، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠-٢٤٨، ٢٥٠-٢٥٣، ٢٥٥-٢٦١، ٢٦٨، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٨٣،
٢٨٤، ٢٨٦-٢٨٩، ٢٩٨، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٦، ٣٢٤، ٣٢٩، ٣٤٣.

معاويه ابو الاعور عمرو بن سفيان سلمى: ٢١٥.

معاوية بن جرول: ٩٧.

معاوية بن حديج كندی: ١٩٥، ٢٢٧، ٢٣١، ٢٥١، ٢٥٣.

معبد بن أبي معبد خزاعي: ٩٢.

معتصم عباسی: ٢٢، ٢٨.

معتمد عباسی: ٢٧.

معد: ٤٠.

معدی کرب بن جبلة: ٩٩، ١٠٤.

معدی کرب يعفر: ٥٣.

معدی کرب ينعم: ٥٣.

معزی بن اقبل همدانی: ٢١٥، ٢١٦.

معقل بن سنان اشجعی: ٣٠٦.

معقل بن قيس الرياحی تمیمی: ١٨٧، ٢٠١-٢٠٥، ٢١٤، ٢٤٧، ٢٥٦، ٢٦٢، ٢٧٠، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٩٢.

معقل بن قيس يربوعی: ٢١٥.

معن بن عدی: ١٢٩.

معن بن يزيد سلمی: ١٥٣، ٢١٧.

معين: ٤٤، ٦٢.

مغيرة بن شعبة ثقفي: ١٢٥، ١٢٩، ١٣٠، ١٥٥-١٥٧، ١٨٩، ١٩٠، ٢١٢، ٢٨١، ٢٨٣، ٢٨٤.

مغيرة بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب: ٢٧١.

مقداد: ١١٩، ١٢٧، ١٣٠، ١٧٦-١٧٨.

ص: ٣٧٩

مكشوح مرادى: ١٥٥.

ملحان بن زياد طائي: ١٥٩، ١٦٠.

ملكن يسف أسار: ٥٤.

ملكه سبأ: ٣٩.

ملكى كرب: ٥١.

منذر بن ماء السماء: ٥٤، ٩٩.

منذر بن ابي حميصة وادعي: ٢٣٩.

منذر بن ارقم: ١١٩.

منذر بن جارود عبدى: ١٩٢، ٢٠٤.

منذر بن حفصه تميمي: ٢٠٧، ٢٠٨.

منذر بن ربيعه: ١٩٨.

منذر بن ساوى عبدى: ١٤٢.

منذر بن ماء السماء: ٩٨، ٩٩.

منذر بن نعمان بن منذر: ١٤٢.

منذر تمیمی: ۱۳۷.

منذر کندی: ۱۰۲.

منصور وثوقی: ۲۳۵.

منقذ بن حیان: ۱۹۹.

موسی بن عبد الله بن سعد اشعری: ۳۲۵.

موسی بن عقبه اسدی: ۱۸، ۲۸، ۸۴.

الموفق بن احمد ... الخوارزمی: ۱۱۸.

مولی بدیل بن ورقاء خزاعی: ۱۹۴.

مونت گمری وات: ۵۲، ۶۲، ۱۳۲، ۳۰۳، ۳۰۴.

مهاجر بن ابی امیّه: ۷۰، ۱۰۹، ۱۴۵، ۱۴۶.

مهدی: ۳۱۳.

مهران: ۱۵۳.

مهرة بن ... بن قضاة: ۶۹.

مهري بن أبيض: ۶۹، ۱۰۷.

مهلب بن ابی صفره ازدي: ۳۲۰.

نائله: ۱۷۲.

نائل بن قيس جذامي: ۲۱۸.

ناجی حسن: ۷۰.

نافع بن بدیل بن ورقاء: ۹۲.

نافع بن هلال جملی مرادی: ۲۹۷، ۳۰۰.

نایب حقی: ۹۹، ۱۴۹.

نبت بن ادد ... بن سبأ: ۸۲.

نبیه امین فارس: ۱۰۲.

نجاشی: ۵۵، ۵۷.

نخیرجان (نخارجان): ۹۶.

نرسی: ۵۸.

نزار بن معد: ۴۰، ۸۴.

نصر بن مزاحم منقری: ۱۹-۲۱، ۲۳، ۳۰، ۳۱، ۸۷، ۱۹۱-۱۹۵، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰-۲۳۴، ۲۳۶-۲۴۵، ۲۷۴، ۲۸۰، ۳۱۴، ۳۲۵.

نضر بن شمیل: ۲۵. ۱۹۴۳

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۳۷۹

نضر بن عجلان انصاری: ۲۲۸.

نعمان قیل ذی رعین: ۶۸.

نعمان بن بشیر: ۱۸۸، ۲۲۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۹۱.

نعمان بن صهبان راسبی: ۳۲۲.

نعمان بن عجلان انصاری: ۱۸۶، ۱۹۲.

۱۹۴۳ منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

نعمان بن مقرن: ١٢٢، ١٥٦.

نعمان بن منذر: ٩٦.

نعيم بن عبد كلال: ٦٧، ٦٨.

نعيم بن عجلان انصاري: ٣٠١.

نعيم بن مقرن: ١٥٦.

نعيم بن هبيرة شيباني: ٢١٧، ٣١٦.

نوبختي: ١١٨.

نوري حمودي: ٤١.

نوف بكالي: ٢٦٣.

نوفل بن مساحق: ٣١٦.

نهفان: ٤٨، ٧٧.

نيبور: ١٧.

نيكلسون: ٩٤.

وائل بن حجر حضرمي: ٧٠، ٧٤، ١٠٨، ١١٢، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٨٧.

ص: ٣٨٠

واقد بن عبد الله: ٢٥٣.

واقدي: ٢٣، ٢٦، ٢٨، ٧٠، ٧٢، ٧٥، ٨٣، ٩٢، ٩٤، ١٠١، ١٠٤، ١٠٦، ١٢٨، ١٣٠-١٣٢، ١٣٨، ١٤١،

١٤٣-١٤٥، ١٤٧، ١٥٠، ١٥١، ١٥٥، ١٥٨، ١٦١، ١٦٩، ٢٥٣.

وثيمة بن الفرات: ١٤١، ١٤٣، ١٤٨، ١٨٨.

ورقاء بن اشعر: ۲۴.

ورقاء بن عازب اسدی: ۳۱۷.

وعلة بن محدوح الذهلی: ۲۰۱، ۲۶۲.

وفاء بن سمی بجلی: ۲۸۶.

وکیع بن جرّاح: ۱۸.

ولید بن عقبه: ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۹۰.

ولید بن غصین کنانی: ۳۰۹، ۳۱۱.

ولید بن محصن: ۱۴۳.

وهب بن عبد الله عمیر کلبی: ۳۰۰.

وهب بن مسعود ثقفی: ۲۵۹ - ۲۶۱.

وهب بن منبّه: ۲۸.

وهرز: ۵۸، ۵۹.

ویلفرد مادلونگ: ۲۷۲، ۲۸۰.

هاجر: ۴۱.

هادی عالمزاده: ۳۹، ۱۳۷.

هاشم بن عتبه: ۲۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۸۰.

هاشم بن هاشم قرشی: ۲۰۵.

هاشمزاده: ۳۰۱.

هاشم هریسی: ۱۴۰.

هالیفی: ۱۷.

هانی بن خطاب همدانی: ۲۵۷، ۲۶۱.

هانی بن عروه مرادی: ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶.

هانی بن هانی سیعی همدانی: ۲۹۱.

هانی بن هوذة بن عبد یغوث نخعی: ۱۹۴.

هرثمة بن عرفجة باریقی: ۱۶۰.

هرمز: ۱۵۱.

هشام بن ابرهه نخعی: ۱۸۸.

هشام بن عبد الملك: ۴۱.

هشام بن عمّار دمشقی: ۲۲، ۲۵.

هشام بن محمّد کلبی: ۱۷-۱۹، ۲۳-۲۵، ۲۸، ۳۱، ۴۹، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶-۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۴-
۸۸، ۹۵، ۹۷، ۱۶۳، ۲۱۵.

هشام جعیط: ۳۱۵.

هلال بن نافع بجلی: ۱۴.

هلال بن وکیع بن بشر دارمی: ۲۰۳، ۲۰۵.

هلال هجری: ۱۵۵.

هلستیوس: ۵۵، ۵۶.

هلقام بن حارث الازدی: ۱۵۲.

همدان بن مالك ... بن زيد بن كهلان: ۷۷.

همدانی: ۸۱، ۸۲، ۸۵.

هند بن عتبه: ۲۷۶.

هند بن عمرو جملی مرادی: ۲۰۴.

هند جملی: ۲۰.

هندی: ۲۷.

هور سفیلد: ۳۹.

هومل: ۴۳، ۴۸، ۵۳.

هیثم بن شداد هلالی: ۲۸۵.

هیثم بن عدی: ۱۸، ۲۶، ۲۸.

هیثم بن مجمّع عامری: ۲۰۱.

یاقوت حموی: ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۶۱، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۲۰.

یحابر بن مذحج: ۷۳.

یحمد: ۸۹.

یحیی الجبوری: ۱۰۴، ۱۳۰.

یحیی بن الحسین زیدی: ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳.

یرم ایمن: ۴۸، ۷۷.

یزید: ۲۳، ۲۸، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹.

یزید بن ابی سفیان: ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۱، ۲۱۲.

یزید بن اسد بجلی: ۱۷۹، ۲۱۱، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۸۷.

یزید بن انس اسدی: ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷.

یزید بن ثابت خزرگی: ۱۴۲.

یزید بن حارث رؤیم: ۳۱۸.

یزید بن حارث شیبانی: ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۱۶.

یزید بن حارث صدایی: ۱۵۴.

یزید بن حجّیة تیمی بن بکر بن وائل: ۱۹۳.

یزید بن حصین طایی: ۲۴۶، ۲۴۸.

یزید بن شجرة رهاوی مذحجی: ۲۵۵، ۲۵۶.

یزید بن عاصم محاربی: ۲۴۹.

یزید بن عمیر بن ذی مزان همدانی: ۳۱۸.

یزید بن قیس همدانی: ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۵۸.

یزید بن کبشه کندی: ۵۶، ۹۸.

یزید بن مکفّف نخعی: ۱۷۵.

یزید بن نویره انصاری: ۱۸۶، ۲۴۹.

یزید بن هانی: ۲۳۳.

يشجب: ٦٥.

يعرب: ٦٥.

يعرب بن قحطان: ٤٠.

يعقوبی: ٣١، ٣٦، ٤٢، ٥٠، ٦٠، ٦٥، ٦٨، ٦٩، ٧١، ٧٢، ٧٦، ٧٧، ٨٢، ٨٤، ٨٥، ٨٧-٨٩، ٩١، ٩٣، ٩٥، ٩٦، ٩٩-١٠١، ١٠٣، ١١٧، ١١٩، ١٢١، ١٢٥-١٢٧، ١٣١، ١٣٧، ١٤٠، ١٤١، ١٤٦، ١٥٧، ١٦٢، ١٦٤، ١٦٩، ١٧١، ١٧٢، ١٧٧، ١٨١، ١٨٥-١٨٨، ١٩٠-١٩٧، ٢١٨، ٢٢٥، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٦، ٢٤٢، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٧، ٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٩، ٢٨٣، ٢٨٧، ٣٠٧، ٣١٥، ٣١٩.

یعلی بن منیّه: ١١٢.

یعلی بن منیّه امیّه: ١٤٨، ١٧٣، ١٩٧.

یکسوم: ٥٧.

الیوس گالوس: ٤٩.

یوستینیانوس: ٥٥.

یوسف أسار: ٥٤، ٦٦، ٧١، ٩٨.

یوسف بن عمر ثقفی: ٤١.

یوسف ذو نواس: ٥٣.

یولیوس ولهوزن: ٢٥٠.

ص: ٣٨٢

اماکن

آذربایجان: ١٥٧، ١٩١، ١٩٣، ٢٣٠، ٢٣٤، ٢٦٢، ٣١٧، ٣٢٤.

آسیای صغیر: ٣١.

آفریقا: ۱۷۴، ۱۷۲، ۵۱.

آوه: ۳۲۶.

ابهر: ۱۵۷.

اتیوپی: ۴۵، ۳۹.

اثافت: ۱۱۳.

اجنادین: ۱۵۲، ۱۵۰.

احسیه: ۱۳۹.

اخوتیه: ۲۷۳.

ارحب: ۲۵۹.

اردبیل: ۱۶۰، ۱۵۷، ۱۲۲.

اردشیر خزه: ۱۹۲.

اردن: ۲۱۸، ۱۷۱.

ارمنستان: ۳۱، ۵۰، ۳۱۷.

ارومیه: ۱۵۷.

ازد: ۲۸۵، ۲۵۴.

اسکندریه: ۱۶۱.

اسیل: ۷۶.

اصطخر (فارس و کرمان): ۱۹۲.

اصفهان: ۹۴، ۱۵۷، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۹۱، ۳۲۴، ۳۲۵.

اكسوم: ٥١، ٥٥.

اليس: ٣٠.

انبار: ١٥٢، ١٩٢، ١٩٥، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٩، ٢٧١.

انطرطوس (بندر): ١٥٩.

اوسان: ٤٥، ١٠٥.

اوطاس: ٨٤.

ايران: ١٣، ٢٢، ٢٥، ٢٨، ٣٠، ٥٠، ٥٦-٦٠، ٦٩، ١٠٥، ١١٢، ١٢٢، ١٥٠، ١٥١، ١٥٣، ١٥٥، ١٦٤، ١٦٥،

٣٢٥، ٣٢٧، ٣٣١.

أبين: ٧٣.

أجا (كوه): ٢٩٧.

أيله: ١٠٧، ٢١٨، ٢٥١.

باب المنذب: ٥٨.

بادوريا: ١٩٢.

بجباجد (دره): ٧٥.

بحرين: ٨٨، ٨٩، ١٤٢، ١٥١، ١٦٣، ١٩٢.

براقش: ٤٤.

بصره: ٢٢، ٢٥، ٢٨، ٩٩، ١١٢، ١٦٠، ١٧١-١٧٣، ١٧٩-١٨١، ١٨٦، ١٨٩، ١٩٢، ١٩٦-١٩٩، ٢٠٠،

٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٤، ٢١٧، ٢١٩، ٢٤١، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٣، ٢٥٦، ٢٦٨،

٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٤، ٢٩١، ٢٩٥، ٣٠٨، ٣١١، ٣١٢، ٣١٩-٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٩، ٣٣١.

بطحاء: ١٤٣.

بعلبك: ۱۵۹.

بغداد: ۱۹، ۲۷، ۱۱۷، ۱۶۳، ۱۹۵، ۲۴۲، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۲۶.

بقیع: ۱۷۸.

بلقاء: ۸۹.

بند نیجین: ۲۴۹.

بنی بیاضه: ۲۰۶، ۲۸۲.

بون: ۷۹.

بویب (نخيله): ۱۵۳.

بهرور: ۷۶.

ص: ۳۸۳

بهقباد بالا: ۳۱۷.

بهقباد پایین: ۳۱۷.

بهقباد میانی: ۳۱۷.

بهقبادات: ۱۹۲.

بیت جبرین: ۱۵۹.

بیت ذؤد: ۱۱۳.

بیروت: ۵۸، ۶۰، ۶۵، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۸۳، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۰-۱۳۲،

۱۴۷، ۱۵۷، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۹۰، ۳۱۵.

بیشه: ۸۵.

بيضاء: ٧١، ٧٥.

بيضة: ٢٩٦.

بينون: ٥٥.

بيهان: ٤٤.

تباله: ٨٤، ٨٥، ٢٦١، ٣٣١.

تبت: ٤٢.

تبريز: ١٥٧.

تبوك: ١٠٧.

تثليت: ٧١، ٧٢.

تدمر: ٢٥٧.

تريم: ١٤٥، ١٤٧.

تكريت: ٢٧١، ٢٧٣.

تمنع: ٤٤.

تنعيم: ٨٨.

تنگه باب المندب: ٣٨.

تهامه: ٣١، ٣٨، ٧١، ٨٢، ٨٨، ٩٢، ١٠٥، ١١٢، ١٣٨، ١٣٩، ٣٢٧.

تهامه يمن: ١٠٩.

تهامه مکه: ٨٨.

تهران: ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۷۰، ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۹۴، ۱۱۳، ۱۱۸-۱۲۰، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۶۳،
۱۶۵، ۱۹۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۷۰، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۰۱، ۳۲۵.

تیب (دره): ۷۵.

تیسفون: ۶۰، ۱۰۶.

تیماء: ۹۵، ۲۵۷.

تینجان: ۵۹.

ثعلبیه: ۲۵۶.

ثنی: ۳۰.

جازان: ۷۲.

جبال: ۱۷۵.

جبانہ صائیدین: ۳۱۶.

جبانات: ۳۱۵.

جبل: ۳۲۴.

جبل: ۱۹۲.

جبل رم: ۳۹.

جبله (بندر): ۱۲۲، ۱۵۹.

جحفه: ۲۲۵.

جدّه: ۸۳.

جرباء: ۱۰۷.

جردان: ٧٢.

جرش: ٨٥، ٨٩، ١٠٨.

جرعه: ٢٥٢.

جرف: ١٧٣.

جزاير فرسان: ٧٢.

جزيره: ١٥٩، ١٩٢، ٢١٤، ٢٦٩، ٣١٧، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٤٣.

جزيره دارين: ٣٠.

جزيرة العرب: ١٤، ٢٢، ٦٨، ٩١، ٩٩، ١٠٧، ١٣٧، ٣١٥.

جعرانه: ٧٥، ٨٨.

جعفّى: ١١٢.

جلولاء: ٢٠٠.

جند: ٦٦، ١١٢، ١٩٥، ٢٥٨، ٢٦١، ٣٢٩.

جواثا (قلعه): ١٤٢.

جوف: ٣٧، ٧٣، ٧٨، ٧٩، ٩٥، ١٣٨.

جى: ١٢٨، ١٥٧.

جيشان: ٦٥، ٢٥٩، ٢٦١، ٣٢٩، ٣٣١.

ص: ٣٨٤

چين: ٤٢، ٥٠.

حاجز: ٢٩٦.

حاز: ٧٩.

حبشه: ٥٠، ٥٧، ٦٩، ٨٣، ٨٤، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٧.

حجاز: ٣١، ٣٩، ٤٤، ١٠٩، ١٢٨، ١٣٠، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٢، ١٨١، ١٨٩، ١٩٢، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٦٠، ٢٦٨، ٢٨٣، ٢٩٦، ٣٠٥، ٣١٢، ٣١٤، ٣١٩، ٣٢٨.

حجور: ٧٧، ٧٨، ٧٩.

حجومه (دره): ٧٥.

حرده (بندر): ١٣٩.

حزان: ١٥٩.

حرض: ٦١.

حروراء: ٢٤٢، ٢٤٥، ٢٥٠، ٣٢٠.

حره: ١٩.

حزاء (دره): ٧٥.

حصيب: ٧٢، ٨٢.

حضموت: ٣١، ٣٢، ٣٥-٣٨، ٤٤، ٥١-٥٣، ٦٦، ٦٨، ٦٩، ٧٢، ٧٤، ٧٩، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٩، ١١١، ١١٢، ١٣٠، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٧، ١٥١، ٢١١، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٨٢.

حفير: ٣٠.

حلوان: ١٥٦، ١٦٠، ١٩٣، ٣١٧.

حمر: ٧٦.

حمص: ٦١، ١٥١، ١٢٢، ١٥٨، ١٥٩، ١٧١، ١٧٦، ٢١٠، ٢١١، ٢٤٢، ٣٠٦.

حمير: ٧٣، ٧٠، ٣٢.

حنين: ١٠٨.

حوران: ١٢١.

حورة: ١٠٣.

حيدرآباد: ١٢١.

حيره: ٢٧، ٥٤، ٦٦، ٨٧، ٨٨، ٩٥، ٩٦، ٩٨-١٠٠، ١٠٢، ١٥٠، ١٥٢، ٢٥٢، ٢٥٦.

خابور: ٣٠٩، ٢١٤.

خارف: ٧٨، ٧٧.

خازر: ٣١٩.

خانقين: ١٥٦.

خبان (غار): ١٣٨، ١٣٩.

ختعم: ٨٥.

خراسان: ٣٠، ٣١، ١١٢، ١٩٣، ٢٢٤، ٢٢٩، ٢٧٤.

خضراء: ٣٧.

خفان: ٢٩٧.

خلباتا: ١٥٧.

خليج عدن: ٣٨.

خليج فارس: ٥٨.

خمر: ٧٩.

خیبر: ۱۷۳.

خیوان: ۸۲.

دارا بجرد: ۲۷۵.

دبا: ۹۱، ۱۴۷.

دجله: ۱۶۴، ۲۱۴، ۲۷۲.

دجیل: ۲۷۱.

ددان: ۴۴.

دره‌های مرخة (دره): ۷۵.

دره نجران: ۷۴.

دریای حبشی: ۳۹.

دریای سرخ: ۳۷، ۳۸، ۴۵، ۷۲، ۲۵۱.

دریای عدن: ۳۷.

دریای عرب: ۳۸.

دریای عمان: ۳۶.

دستبی: ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۳.

دسکره: ۲۴۹.

دمشق: ۸۸، ۹۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۵، ۲۴۰، ۲۴۲.

دمون: ۱۰۳.

دوعن (دزه): ۱۰۲.

دوقه: ٨٨.

دومة الجندل: ١٠٢، ١٠٧، ١٥٢، ٢٤٦.

دومة (دره): ٩٥.

ص: ٣٨٥

ديدان: ٤٤.

دير جاثليق: ٢٧١.

دير عبد الرحمان: ٢٧١.

دينور: ١٥٤، ١٥٦.

ذمار: ٦٠، ٦٥، ٧٦.

ذو حسم: ٢٩٦.

ذوقار: ٢٠٠-٢٠٢.

ذى خشب: ١٧٩.

ذى ريذان: ٣٥، ٤٨، ٤٩، ٧٧، ٥٠، ٥٣، ١٠٥.

راحة: ٧٦.

ران (دره): ٧٥.

رأس عين: ٣١، ١٥٩، ٢١٤.

ربذه: ١٧٣، ١٧٧، ٢٠٠.

ربع الخالى: ٣٧، ٣٨، ٤٠.

رحبه: ٢١٠.

رداع: ٧٦، ٦٥.

رزم: ٧٣.

رقه: ١٥٩، ٢١٤، ٢١٥، ٣١٠.

رمع: ١٢٤.

روحاء: ٩٢.

رى: ١٥٦، ١٥٧، ١٩٣، ٣٢٤، ٣٢٦.

ريده: ٧٩.

زاره: ١٤٢.

زاويه: ٢٠٢.

زباله: ٢٩٦.

زبيد: ٨٢، ٨٤، ١٠٨، ١١١، ١١٢.

زوايى: ١٩٤.

ساباط: ٢٧٢، ٢٧٤، ٣١٧، ٣١٨.

سازه: ٧٢.

سبخه: ٣١٦.

سبيع: ٣١٥، ٣١٨.

سراة: ٨٢، ٨٤، ٨٥، ٨٨، ٨٩، ١٧٣.

سراة وسطى: ٨٦.

سراة يمن: ٩١.

سرف: ۸۸.

سرو حمير: ۳۱.

سرو مذحج: ۳۱، ۷۱، ۷۶.

سقيفه: ۱۹، ۲۲، ۲۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۹.

سكاكة: ۹۵.

سليحين: ۵۵.

سلمى (كوه): ۲۹۷.

سماوه: ۲۶۰.

سمرقند: ۴۲، ۵۰.

سميراء: ۹۵.

سنجار: ۱۵۹، ۱۹۲.

سيخة: ۳۱۶.

سند: ۱۹۷.

سواد: ۳۲۴.

سيستان: ۳۱، ۱۹۳.

شام: ۱۳، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۹، ۸۶، ۸۸، ۹۷، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۴۶،
۱۴۹-۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۱۱-
۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱،
۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۰۷،
۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۳.

شيام: ٦٥، ٧٠، ٧٧، ٧٨.

شبهه: ٣٧، ٣٨، ٦٦، ٧٠.

شبهه جزيره عرب: ٣٧.

شجر: ٤٠، ٦٩، ٨٩.

شراف: ١٥٤.

شرجه (بندر): ١٣٩.

شرف اليباض: ٨٢.

شوشتر: ٢٣، ١٦٠.

ص: ٣٨٦

صحب (دره): ٧٥.

صرواح: ٤٧، ٨١.

صعده: ٣٧، ٧٩، ٨٢، ١١٢، ١١٣.

صفين: ٢٠، ٢١، ٢٣، ١٨٩.

صندوقاء: ٣١١.

صنعا: ٣١، ٤٣، ٤٩، ٥٢، ٥٧، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٦، ٧٢، ٧٤، ٧٧، ٧٩، ٨١، ٨٢، ٨٨، ١٠٢، ١٠٦، ١٠٩، ١٣٩،
١٤٠، ١٨١، ١٩٥، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦١، ٣٣١.

صنعا: ٣٣١.

صنعا: ١٠٢، ٦٠.

صور: ١٥٩.

طائف: ٣٦، ١٥٢، ١٦٩.

طرابلس: ١٥٩.

طرطوس: ١٢٢.

طسوج: ٢٤٢.

طف: ١٩٣.

طلحة الملك: ٣٦.

طود: ٨٨.

ظريف: ٩٥.

ظفار: ٣٦، ٤٩، ٥٤، ٥٧، ٦٥.

عانات: ١٩٢، ٢٥٧.

عبدان (دره): ٧٥.

عبرة (دره): ٧٥.

عثر (بندر): ١٣٩.

عدن: ٣١، ٣٨، ٤٥، ٦٠، ٦١، ٦٦-٦٨، ٨٤، ١٠٦، ١١٢، ١٣٩.

عذيب هجانات: ٢٩٧.

عراق: ١٣، ١٨، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٥، ٢٨، ٣١، ٨٦، ٨٨، ١٠٢، ١٤٩-١٥٥، ١٥٨، ١٦٠، ١٦١، ١٦٩، ١٧٣،
١٧٥، ١٨٧، ١٨٩، ١٩١، ٢١٤، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٤١، ٢٤٣،
٢٥١، ٢٥٧، ٢٦٠، ٢٦٨-٢٧٠، ٢٧٤، ٢٨٣، ٢٨٤، ٣٠٠، ٣٠٥، ٣٠٩، ٣١٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٤٣.

عربستان: ١٤، ١٧، ٢٤، ٣٧، ٣٩، ٤٠، ٤٦، ٤٧، ٤٩، ٥١، ٥٢، ٥٥، ٦٥، ٦٦، ٧٩، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠٢،
١٣٢، ١٤٢، ٣٤٣.

عرض: ٢٤٤.

عرنان: ٩٥.

عسفان: ٨٨.

عسقلان: ١٥٩.

عصم: ٨٨.

عقبه: ٣٩.

عقبه منى: ٩٣.

عقر: ٢٩٧.

عكا: ١٥٩.

علا: ٤٤.

علاف: ٨٢.

علوب (دره): ٧٥.

عمان: ٣٨، ٤٠، ٦٨، ٦٩، ٨٨، ٨٩، ٩١، ١٤٧، ١٥١، ١٨٨، ١٩٢.

عمواس: ١٢٥.

عندل: ٧٠.

عين التمر: ١٥٢، ١٩٣، ٢٥٧.

عين الوردة: ٣١٠، ٣١٢.

عين (دره): ١٠٢.

غدير خم: ٢٦.

غزه: ١٥٩.

غسان: ٢٨٩.

غلافقه (بندر): ١٣٩.

غمدان: ٥٥.

فائش: ٧٧، ٧٨.

فارس: ١٩٢، ٢٦١.

فجّ الناقه: ٣٩.

فحل: ١٥٨.

فخ: ٨٨.

فدثينه: ٧١.

ص: ٣٨٧.

فدك: ٢٦، ١٧٢.

فرات: ١٥٣، ١٩٥، ٢١٤-٢١٦، ٢٤٢، ٢٥٦، ٢٩٨، ٣٠٩، ٣١٦، ٣٢٠.

فرات بادقلا: ١٩٣.

فرغان: ٧٢.

فسا: ٢٧٥.

فعن: ٧٢.

فلس: ٩٧.

فلسطين: ١٥٩، ١٧١، ٢١٨.

فيد: ٩٥.

قابض: ٧٧، ٧٨.

قادسيه: ٢٩٧.

قاره: ٩٥.

قاهره: ١٢٢.

قديد: ٨٨.

قرقيسيا: ١٥٩، ٢١٤، ٢٤٢، ٣٠٩، ٣١٠.

قرميسين: ١٥٦.

قرناو: ٤٣.

قزوين: ١٥٧.

قسّ الناطف: ٢٨٧.

قسر: ٢١٤.

قسطنطينيه: ١٢١، ٢٦٢.

قصر شيرين: ١٥٦.

قصر عمران: ٧٧.

قصص: ٧٦.

قطقطانه: ١٩٣، ٢٥٦، ٢٩٧.

قطيف: ١٤٢.

قلزم: ١٩٥، ٢٣٦، ٢٥١.

قلعه دبا: ۱۹.

قلمرو سكاك: ۱۱۲.

قلمرو سكون: ۱۱۲.

قم: ۷۷، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۷۲، ۱۸۶، ۲۵۰، ۲۹۹، ۳۲۵، ۳۲۶.

قنسرین: ۱۵۹، ۲۱۸.

قيساريّه: ۱۵۹.

قيوان: ۸۲.

كاخ سلحين: ۴۷.

كاخ غمدان: ۴۹.

كاخ عمران: ۴۹، ۵۰، ۵۹.

كاشان: ۳۲۶.

كانادا: ۲۳۵.

كبران (دره): ۷۵.

كبيبه: ۷۶.

كحلان: ۴۴.

كراع الغميم: ۱۲۴.

كربلا: ۲۱، ۲۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۳.

كرمان: ۳۱.

كسر قشاقش: ۱۰۳.

كسكر: ١٩٣.

كعبه: ٥١، ٥٧، ٩١، ٢٣٠.

كلاب: ٩٩.

كناسه: ٣١٥، ٣٢٣.

كوه أجا: ٩٥، ٢٩٧.

كوفه: ١٣، ١٤، ١٩-٢٦، ٢٨، ٢٩، ٣١، ٩٥، ٩٩، ١١٢، ١٢٣، ١٥٠، ١٥٦، ١٥٧، ١٦٠، ١٦١، ١٦٥، ١٧٠،
١٧٣-١٧٧، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٦، ١٨٩، ١٩١، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٦-٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٩،
٢١٠، ٢١٣، ٢١٥، ٢١٧-٢١٩، ٢٢٨، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٤٠-٢٤٢، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٢، ٢٥٣،
٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٥-٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٩، ٢٩١-٢٩٨، ٣٠٠-٣٠٢.

٣٠٤، ٣٠٧-٣٢٠، ٣٢٢، ٣٢٥، ٣٢٨-٣٣١.

كوهستان: ٣١.

لاذقيه (بندر): ١٢٢، ١٢٣، ١٥٩.

لجیة (دره): ٧٥.

ص: ٣٨٨

لحج: ٦٥، ٦٧.

لعلع: ٢٩٧.

ماسبذان: ١٥٦.

ماوراء النهر: ٣١.

ماهان: ١٩٤.

مأرب: ٤٧، ٤٩، ٥٠، ٥٢، ٧١، ٨١، ٨٨، ١٤٧، ٢٥٩، ٣٣١.

محضر: ٩٥.

محللة: ٧٦.

محلله بنى بياضه: ١١٩، ١٢٢، ٢٠٦، ٢٨٢.

مديذ: ٧٥.

مدائن: ١٤٢، ١٥٥، ١٦١، ١٩٤، ٢٤٩، ٢٦٢، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٩، ٣٠٨، ٣١٢، ٣١٧، ٣٣١.

مدينه: ١٩-٢٣، ٢٥، ٢٨، ٣١، ٥١، ٧٠، ٧٣-٧٧، ٨٠، ٨٢، ٨٣، ٨٥، ٨٦، ٨٩-٩٤، ٩٦، ٩٧، ١٠٠، ١٠٤-١١١، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٦، ١٢٨، ١٣٢، ١٣٨-١٤١، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٩، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٨، ١٦٥، ١٦٩، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٧، ١٧٩، ١٨٠، ١٨٥-١٨٨، ١٩٤، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٦، ٢٢٢، ٢٥٠، ٢٥٩، ٢٧٦، ٢٨٠-٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٣، ٣٠٤، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٢٤، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٤٣.

مذاب جوف: ٦١.

مذار: ٣٢٠، ٣٢٢.

مر الظهران: ٨٨، ٩١.

مرخد (دره): ٧٥.

مران (دره): ٧٥.

مربع: ٧٢.

مرثد: ٧٧، ٧٨.

مرج الصفر: ١٢٥.

مرج عذراء: ٢٨٧، ٢٨٩.

مرو: ٤١.

مسجد النبى صلى الله عليه و اله: ٩٤، ١٠٤، ١٢٣، ١٦٩، ١٧٧، ١٨٥.

مسكن: ١٩٢، ٢٧١، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٦.

مستأنة: ٢٥٢.

مشهد: ١٢٢، ١٥٦، ٢٧٢، ٣١٥.

مصر: ١٩، ٢٢، ٢٦، ٣١، ٤٩، ٥٠، ١٥٥، ١٦١، ١٧٠، ١٧٣، ١٨٠، ١٨١، ١٨٦، ١٨٧، ١٩٢، ١٩٤، ٢١٠،

٢١٨، ٢٢٥، ٢٣٦، ٢٥١، ٢٥٣.

مظلم ساباط: ٢٧٢.

معافير: ٦٧.

مكّه: ٣١، ٥٧، ٧٦، ٨٣، ٨٤، ٨٨، ٩٠-٩٩، ١٠٧، ١٢٣، ١٢٥، ١٢٧، ١٣٨، ١٤٥، ١٤٦، ١٥٠، ١٥٢، ١٥٨،

١٥٨، ١٧٠، ١٧٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢٥١، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٩٠، ٢٩٥، ٣٠٠، ٣١٩، ٣٢١،

٣٣١.

ملاحة (دره): ٧٥.

ملح: ٨٢.

منطقه مذحج: ١١١، ١٣٢، ١٣٩.

موصل: ١٦٠، ١٩٢، ٢١٤، ٢٨٦، ٢٨٧، ٣١٧-٣١٩.

مونرأل: ٢٣٥.

مهرقه: ١٧٢.

مهرة: ٣٧، ٦٩.

ميّافارقين: ١٥٩، ١٩٢.

ميانه: ١٥٧.

ميسان: ٣٢٠.

ميفعه: ٣٦.

ناعطأ: ٧٧.

نجد: ٣١، ٣٩، ٥٢، ٧٦، ٩٥، ٩٦، ٩٨، ١٠٠، ١٣٨، ١٥٢، ١٦٢، ٢٤٥، ٣٢٨.

نجد حمير: ٦٥.

نجران: ٤٤، ٥١، ٥٤، ٥٧، ٦١، ٧١، ٧٤، ٧٥، ٧٩، ١٠٩، ١١٢، ١٢٤، ١٣٩، ٢٥٩.

نجف: ٢٥٢، ٢٧٣، ٢٩٠، ٣٠١.

نجير (قلعه): ١٠٢، ١٠٣، ١٤٦، ١٤٧.

نخيله: ١٥٣، ٢١٣-٢١٥، ٢٤٧، ٢٥٣، ٢٥٧، ٢٧٠، ٢٧٩، ٢٩٧، ٣٠٨، ٣٠٩.

نزعة (دره): ٧٥.

ص: ٣٨٩

نصيبين: ١٩٢، ٢١٤، ٢١٥.

نهابوند: ٢٣، ١٢٢، ١٩٤.

نهروان: ٢٣، ١٩٥، ٢٤٢، ٢٤٦، ٢٤٨.

نينوا: ٤٠، ٢٩٧.

وادعه: ٧٧، ٧٨.

وادی الجوف: ٤٣.

وادی السباع: ٢٠٣، ٢٠٧.

وادی القرى: ۳۹، ۱۷۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۱۹۴۴

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۳۸۹

وادی مأسل: ۹۸.

وادی ملاحا: ۷۳.

واسط: ۱۹۵.

ولجه: ۳۰.

هجری: ۸۹، ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۲۵.

هزان: ۷۶.

هروج: ۷۶.

هلال خصیب: ۳۸.

همدان: ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۹۵.

هند: ۵۰، ۵۶، ۶۹، ۱۵۱.

هندوستان: ۵۶.

هنین: ۱۰۳.

هیت: ۱۹۵، ۲۵۷.

یام: ۷۷، ۷۸.

يافا: ١٥٩.

يثيل: ٤٤.

يثرب: ٨٨، ٩٣، ٩٤.

يريم: ٦٥، ٧٧، ٧٨.

يمامه: ٨٨، ٩٥، ١٤١، ١٤٢، ١٤٩، ١٥١، ١٥٧، ٢٥٩، ٢٦٠.

يمن: ١٣، ١٧، ١٨، ٢٦-٢٨، ٣١-٣٣، ٣٥-٣٧، ٣٩، ٤٠، ٤٣-٤٥، ٤٧، ٤٩-٥١، ٥٣-٦٢، ٦٥-٦٨،
٧١، ٧٢، ٧٥-٨٠، ٨٢، ٨٤، ٨٦، ٩٨، ١٠١، ١٠٥-١١٢، ١٢٢، ١٢٧، ١٣١، ١٣٢، ١٣٧-١٤٠، ١٤٤،
١٤٦، ١٤٧، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٨، ١٦٢، ١٦٤، ١٨٨، ١٩٥، ١٩٧، ٢١٠، ٢٢١، ٢٢٩، ٢٤٤، ٢٥٨،
٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٧١، ٢٧٤، ٢٩٦، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٢٧-٣٣١، ٣٤٣.

يمن: ٣٥، ٣٦، ٦٧، ١٣٩، ١٥١.

يمنت: ٣٥، ٥١، ٥٣، ٣٤٣.

يمن جنوبي: ٧٩.

ينبع: ٣٠٧.

يهودية: ١٥٧.

ص: ٣٩٠.

انساب، قبائل، طوائف، اقوام و جماعات

آشوريان: ٣٨.

آل ابي طالب: ٢٨٩.

آل ابي معيط: ١٧٤.

آل اميّه: ٢٩.

آل لخم: ۱۰۰.

آل مروان: ۲۸۰.

آل منذر: ۸۷.

آل یهیر: ۴۵.

ابناء: ۱۴۰.

ابناء: ۱۳۹، ۱۴۰.

احمس: ۸۶.

اذواء: ۳۶.

اربعان: ۴۸.

اربعن: ۴۸.

ارحب: ۷۷، ۲۴۰.

ارمینیه: ۲۲.

ازد: ۱۵، ۲۴، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۸۰، ۱۸۸،
۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵،
۲۸۵، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۳.

ازد شنوءة: ۸۸.

ازدعمان: ۸۹، ۹۱، ۱۰۹، ۱۴۷، ۱۴۸.

ازدیها: ۱۵۳، ۱۵۸، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۵۴، ۳۰۵.

اسد: ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۹۳.

اسلم: ١٢٤، ١٣٣، ١٥٢، ٢٣٨، ٢٤١.

اسماعيلي: ٤٠.

اشعر: ٨٢، ٨٧، ١٠٧، ١١٠، ١١٢، ١٦٢، ٢٠١، ٢١٥، ٢٢٢، ٢٢٩، ٢٣٨، ٣٢٩، ٣٣١.

اشعريان: ٨٢، ٨٤، ٢٢٣، ٣٢٥، ٣٢٦.

اشعريها: ٢٢، ٢٣٩.

اقيال: ٥٤، ٥٦.

الحاف بن قضاة: ١٢٧.

الرائش: ٩٧.

السبيح: ٧٧، ٧٨.

السكاسك (سكاسك): ٩٧، ٢١١، ٢١٩، ٢٣٨، ٣٢٩.

السكون: ٩٧.

الصائد: ٧٨.

المع: ١٥٤.

المقربون: ٦٧.

امويان: ١٧١، ١٧٣، ١٨٠، ٣١٢، ٣٢٥.

انصار: ٤٢.

اوس: ١٠٧، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٩، ١٣٣، ١٤٩، ١٥٢، ١٥٥.

اوسانيان: ٤٥.

اوس و خزرج: ٨٨، ٨٩، ٩٣، ٩٤.

ایاد: ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۳۸، ۲۴۱.

ایرانی: ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۷۶.

ایرانیان: ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۷۱، ۸۱، ۱۰۶، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۳۲۰، ۳۲۳-۳۲۵.

ایرانی‌ها: ۲۷، ۵۶، ۱۵۲، ۲۵۹.

ایویان: ۷۸.

أحمس: ۲۱۴، ۲۳۸، ۲۴۱.

ألمع: ۱۵۴.

بائده: ۳۹.

بابلی: ۲۷.

ص: ۳۹۱.

بابلیان: ۳۸.

بارق: ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۰۷، ۱۵۳، ۱۵۴.

باقیه: ۳۹.

باهله: ۸۴، ۲۰۳.

بتع: ۱۷، ۴۸، ۷۷، ۷۸.

بجیله: ۲۴، ۸۴-۸۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۳-۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵،

۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۹.

بدویان: ۹۹.

بصریان: ۳۲۰.

بكر بن وائل: ١٤٢، ١٥٤، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٤، ٢١٧، ٢٢٤، ٢٤٥، ٢٥٥، ٣٢٠، ٣٢٢، ٣٢٩.

بكريان: ٢١٧، ٢٢٤.

بكيل: ١٧، ٣٢، ٤٩، ٧٧، ٧٩.

بلي: ١٨٠.

بني عدى: ٣٠٧.

بنو الحارث: ٢٣٨.

بنو الحارث بن عمرو بن حجر آكل المرار: ١٠٣.

بنو الحارث بن كعب: ٧٥، ٧٩.

بنو الغوث: ٩٥.

بنو ثعلب: ٩٨، ٩٩.

بنو جديله: ٩٥.

بنو حجر: ١٤٤.

بنو ذهل بن معاوية: ١٤٣.

بنو سمع: ٤٨.

بنو عاقل: ١٤٤.

بنو عمرو: ٢٠٣، ٢١٧.

بنو غيدان: ٦٧.

بنو نهدي: ١٤٨.

بنو هند: ١٤٤.

بنی آكل المرار: ٩٩.

بنی اسد: ٩٥، ٩٦، ٩٨.

بنی اسد: ١٢٣، ١٣٣، ١٣٧، ١٣٨، ١٤٠، ١٤١، ١٥٤.

بنی اسد: ٢٠٠، ٢١٥، ٢١٧، ٢٢١.

بنی اسد: ٣٠٢، ٣٠٧، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٣١.

بنی اسرائیل: ١٢٣.

بنی الحارث بن عدی: ٢١٥.

بنی القین: ٢٦٨.

بنی النجار: ١٢١، ١٩٤.

بنی امیّه: ٢٦، ٢٧، ٤١، ١٣٣، ١٤٦، ١٦٠، ١٦٣، ١٦٩، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٦، ١٧٨، ١٨٠، ١٨٨، ١٩٠، ١٩٧،
٢٨٣، ٢٩٦، ٣٠٥.

بنی أزان: ٥٤.

بنی بكر: ٩١، ٩٢، ٩٩.

بنی تمیم: ٢٦، ٦١، ٧٤، ٧٨، ٩٨، ١٠٦، ١٣٠، ١٣٧، ١٣٨، ١٤١، ١٤٣، ١٨٠، ١٩٨، ٢٠٣، ٢٠٥، ٢٠٧،
٢١٤، ٢١٨، ٢٤١، ٢٤٤، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٣٠٢، ٣٠٧.

بنی ثعلب: ١٠٥.

بنی ثعلبت: ٥٣.

بنی ثعلبه: ١٧.

بنی جبلة: ١٤٥.

بنی جبلة: ۲۸۵.

بنی جبلة بن عدی: ۲۸۴.

بنی جمح: ۳۰۷.

بنی جمر: ۱۴۴.

بنی حارث: ۹۷.

بنی حارث بن کعب: ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۳۹.

بنی حارثه: ۱۰۳، ۳۰۷.

بنی حضور: ۶۷.

بنی حنظلة بن یربوع: ۶۱، ۱۵۳، ۲۰۳، ۲۱۷.

بنی حنیفه: ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲.

بنی خزاعه: ۹۲.

بنی راسب: ۸۸، ۲۴۴.

بنی زهره: ۳۰۷.

بنی زهرة بن کلاب: ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۷۹، ۱۸۰.

ص: ۳۹۱

بنی سعد: ۱۵۳.

بنی سعد بن بکر هوازن: ۲۸۶.

بنی سلیم: ۲۶، ۱۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱.

بنی سهم: ۳۰۷.

بنی شاکر: ۲۳۹.

بنی شبام: ۲۳۹.

بنی ضبّه: ۱۵۳.

بنی عامر: ۹۶.

بنی عامر بن عقیل: ۱۰۴.

بنی عامر بن لوی: ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۱، ۳۰۷، ۳۱۶.

بنی عباس: ۲۷، ۲۹.

بنی عبد الأشهل: ۱۲۰، ۱۲۲.

بنی عبد الدار: ۳۰۷.

بنی عبد المطلب: ۲۲۰.

بنی عبس: ۱۲۲.

بنی عدی: ۱۲۹، ۱۴۵.

بنی عمرو: ۱۵۳.

بنی عمرو بن معاویه: ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۴۲، ۱۴۴.

بنی فزاره: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰.

بنی فھر: ۱۶۰، ۳۰۷.

بنی کلب: ۹۹، ۲۸۹.

بنی کنانه: ۱۵۳، ۲۴۱.

بنی مخزوم: ۷۶، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۳۰۷.

بنی مروان: ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۷.

بنی مره: ۱۴۵.

بنی مطلب: ۳۰۷.

بنی معاویه: ۹۷، ۲۳۷.

بنی معاویه الاکرمین بن الحارث: ۹۹.

بنی معاویه بن کنده: ۶۹.

بنی نوفل: ۳۰۷.

بنی ولیعه: ۱۳۹.

بنی هاشم: ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۹۱، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۷.

بنی یزان: ۶۶.

پارسیان: ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۱۰۶، ۲۳۰.

تابعین: ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۲۷.

تبع: ۱۷، ۴۸.

تجیب: ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۱.

ترا بیان: ۳۳۱.

ترکان: ۲۳۱.

تغلب: ۹۹، ۱۶۲، ۱۶۳.

تغلب بن وائل: ۲۰۱.

تميم: ١٦٢، ١٦٣، ١٧٦، ١٨٠، ٢٠١، ٢٠٣، ٢١٥، ٢١٧-٢١٩، ٢٣٨، ٢٤٥، ٢٥٠، ٢٩٣، ٣١٨، ٣٢٠، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٨، ٣٢٩.

تميميها: ٢٥٠.

تنوخ: ٢٢٦.

توايين: ١٤، ١٩، ٢٤، ٢٦، ٢٩، ٢٩٥، ٣٠٨-٣١٣، ٣٣١.

ثقيف: ٢٦، ١٣٨، ١٦٣، ١٦٤، ١٨٩.

ثمود: ٣٩.

ثوبان: ١٠٣.

ثور بكييل: ٢٤١.

جبله: ٢٦٣.

جدن: ٤٨، ٦٦.

جدنم: ٤٥.

جديلة: ٩٥، ٩٦، ١٦٢.

جذام: ٨٧، ١٥٨، ٢١٨، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٣٨، ٢٤١.

جرهم: ٩١.

جزام: ٢١٨.

جعفي: ٧٢، ١٥٤، ١٧٦، ١٨٠.

جمد: ١٠٠، ١٠٤، ١٤٤.

جنب: ٧٥، ٧٦، ١٥٤.

جند: ١٠٩.

جهينة بن زيد: ١٨٨.

جيفر: ٩١.

ص: ٣٩٣.

چينى: ٢٧.

حاشد: ١٧، ٧٧، ٧٨.

حبشى: ٢٧.

حبشيان: ٤٥، ٥١، ٥٣، ٥٤، ٥٦-٥٩، ٦٢، ١٠٥، ١٦٢.

حبشى ها: ٣٨، ٥٦، ٥٧، ٥٩.

حرورائيان: ٢٤٦.

حريم: ٧٣، ١٠٨.

حزب طلقاء: ٢١٢.

حزب طلقاء: ١٧٢، ١٧٦، ١٨٠، ١٩٠.

حصين بن نمير: ١٤.

حضم: ٤٥.

حضموت: ٤٩، ٥٠، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٩٩، ١٠٦، ١٠٩، ١٣٢، ١٤٣، ١٥٤، ١٥٨، ١٦٢، ١٦٤.

حمدة: ٧٠.

حمصى ها: ٢١٨.

حمير: ۱۷، ۲۴، ۳۲، ۴۸، ۴۹، ۵۲-۵۴، ۶۵-۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۲۹.

حميريان: ۴۹، ۵۰، ۵۲-۵۷، ۵۹، ۶۶، ۶۷، ۱۰۵، ۱۰۸، ۳۰۳، ۳۲۷.

حمیری‌ها: ۲۲۱.

خاندان اموی: ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۹۰.

ختعم: ۲۴، ۷۲، ۸۳-۸۶، ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۳.

خزاعه: ۸۷-۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۲۸.

خزرج: ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۲۹۰.

خسا: ۴۸.

خطمة: ۹۴.

خلفای اموی: ۲۲، ۴۰.

خلفاء راشدین: ۲۱، ۲۷، ۲۷۹.

خوارج: ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۱، ۳۲۹.

خولان: ۱۷، ۲۵، ۴۸، ۶۱، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۲۵۱.

خولانیان: ۸۱، ۱۴۸.

دوس: ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰.

دهسم: ۴۵.

ذران: ۴۵.

ذرعن: ٤٥.

ذو اصبح: ٦٧.

ذو الكلاع و ذو عمرو: ٨٦.

ذو أبين: ٦٧.

ذو جدان حميرى: ٥٥.

ذو رعين: ٦٧.

ذهل: ٢٠٤، ٢١٧.

ذهلها: ٢٠٤.

ذى حمام: ٢٢٣.

ذى لعوه: ٦٧.

ذى مزان: ٦٧.

راسب: ٢٥٠، ٢٥١.

رباب: ١٥٣، ١٦٢، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٦، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٧، ٢١٨.

ربيعه: ٢٠، ٢٤، ٢٥، ٦٦، ١٤٢، ١٥٤، ١٥٥، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٩، ٢٢١،
٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٢، ٢٣٨، ٢٤١، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٧، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٦، ٢٩٣، ٣٠٢، ٣١٦، ٣١٨،
٣١٩، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٩.

رحاب: ٥٣.

ردمن: ٤٥.

رشم: ٤٥.

رعمه: ٤٦.

رعنن: ٤٧.

ص: ٣٩٤

رمس: ٤٨.

رمع: ١٠٨، ١١٢.

رومیان: ٤٩، ٥٦، ٥٨، ٥٩، ١٠٥، ١٥٢، ١٥٨، ١٥٩، ١٧١، ٢٣٠.

رومی‌ها: ١٥٠، ١٥٨، ١٩٠.

رهاوی: ٧٦.

رهاء: ٧٥، ٧٦، ١٠٧، ١١١.

رهبران حمیری: ١٠٨، ١١٢.

ریدان: ٤٩.

زابان: ٤٨.

زیید: ٧٨، ٨١، ١٠٨، ١١١، ١١٢.

زییری‌ها: ٣١٩، ٣٣١.

زیدیان: ١١٢.

ساحل: ١٠٨.

ساسانیان: ٢٨، ٥٦، ٦١، ٦٢، ٩٦، ١٥١.

سالم: ٣١٦.

سبأ: ٨١، ١٠٥.

سبأییان: ٤٤، ٤٥، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٢، ٦٦، ٨١.

سخیم: ٤٨.

سعد: ٢١٧، ٢١٨.

سعد العشیرة: ٧٦.

سقران: ٤٨.

سکونیها: ١٠٢.

سلیم: ١٤١، ١٦٣، ٢٥٠.

سمعی: ٤٨.

سمکر: ٤٥.

سنحان: ٧٨.

شاکر: ٧٧.

شامیان: ٢١١، ٢١٢، ٢١٦، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٩، ٢٤٢، ٢٥١، ٢٧٤، ٣٠٧، ٣١٩.

شامیها: ١٩٠، ٢١٠، ٢١٦، ٢١٩، ٢٢١-٢٢٥، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٧، ٢٤٨، ٢٧٢، ٣١٠، ٣١١.

شپام: ٢٤١.

شیعه: ٢٣٦، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٦٩، ٢٧١، ٢٨٠، ٢٨٢، ٢٩٠، ٢٩٢، ٣٠٠، ٣٠٣، ٣٠٥، ٣١٢، ٣١٤، ٣١٨، ٣٢٥.

٣٢٦، ٣٣٠، ٣٣٢.

شیعیان: ٢٤، ١١٩، ١٢٠، ١٤٤، ١٦٥، ١٧٨، ١٨٠، ١٩٨-٢٠٢، ٢٠٨، ٢١٢، ٢١٣، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٤.

٢٣٦، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٥٢-٢٥٥، ٢٥٩-٢٦٣، ٢٦٧، ٢٧١، ٢٧٧، ٢٧٩-٢٨٤، ٢٨٦-٢٩٢، ٢٩٤-٢٩٦.

٢٩٨، ٣٠٨، ٣١١، ٣١٣، ٣١٧، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣١.

صائیدین: ٢٨٥.

صداء: ۷۴-۷۶، ۱۰۹-۱۱۱، ۱۵۴، ۳۲۸.

صدف: ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۵۴، ۲۳۸.

صليبيون: ۱۵۹.

صهلان: ۷۷.

صيداء: ۲۴۸.

ضبّه: ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۳۲۳.

ضييعه: ۱۶۲.

ضبّي ها: ۲۰۷.

طلقتاء: ۱۷۴.

طى: ۲۴، ۲۵، ۹۵-۹۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۲، ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۲۸.

عاد: ۳۹.

عاليه: ۲۱۴.

عباسيان: ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۸.

عبد القيس: ۲۸، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۹۷-۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۵۵، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۳۱.

عبرانيان: ۳۸.

عبس: ۲۵۰، ۳۲۳.

عتيكي: ۱۸۸.

عدی: ۱۳۳.

ص: ۳۹۵

عراقی‌ها: ۱۵۴، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۹-۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۲-۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۱۹.

عرب عاربه: ۳۹.

عرب مستعرب: ۳۹.

عریش: ۲۱۸.

عقرب: ۴۸.

عك: ۲۵، ۸۳، ۱۱۲، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۱، ۳۲۹.

عکّی‌ها: ۲۲۲، ۲۳۹.

عمرو بن عوف: ۱۲۲.

عم علی: ۴۵.

عنزه: ۲۴۴.

غافق: ۸۵، ۹۰، ۱۰۸.

غامد: ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۱۰۷، ۱۰۸.

غامد ازد: ۱۵۴.

عنس: ۷۶، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۸۰، ۳۲۷.

غسان: ۸۷، ۸۹، ۱۴۱، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۴۱.

غسان بن شبام: ۱۶۲.

غطفان: ١٥، ٩٥، ٩٦، ١٣٧، ١٤٠، ١٤١، ١٦٢، ٢١٩، ٢٣٨، ٢٤١، ٣٢٨.

غفار: ١٣٣، ١٥٢، ١٧٩، ١٨٠.

غنى: ٩٥، ٢٠٣.

غوٲ: ٩٦.

فائش: ٢٤١.

فارس: ٣١.

فارسىان: ٦٠، ٢٣١.

فهر: ١٣٣.

فیشان: ٤٧، ٤٨، ٥٠، ١٠٥، ٣٢٧.

فینقیان: ٣٨.

قاسطان: ٢٤٩.

قاعدين: ١٨٨، ٢٠٣، ٢٤٦، ٣٢٩.

قتبان: ٤٤، ٤٧-٤٩.

قحطان: ٤٢.

قحطانیان: ٣٩، ٢٣٠.

قدم: ٦٧.

قرعمتان: ٤٨.

قریش: ٢٣-٢٦، ٧٠، ٩٠، ٩٢، ١٠٧، ١٢٥، ١٢٧، ١٣٠، ١٣٣، ١٣٨، ١٤١، ١٤٥، ١٤٦، ١٥٢، ١٦١-

١٦٣، ١٧٠، ١٧٥، ١٩٧، ٢٠١، ٢٠٥، ٢١٥، ٢١٧، ٢٢٧، ٢٣٨، ٢٤١، ٢٥٦، ٢٦٩، ٣٠٦، ٣٢٠.

قریشیان: ۱۶۱، ۱۶۴، ۳۰۶.

قریشی‌ها: ۳۰۷، ۳۲۸.

قضاعه: ۲۴، ۲۵، ۷۸، ۹۱، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۴-۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۶۱، ۲۸۴، ۲۸۵.

قلب: ۴۵.

قیس بن عبد یغوث: ۱۴۸.

قیس بن عیلان: ۲۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۳.

کلاب: ۷۳، ۱۰۸.

کلاعیون: ۶۷.

کلب: ۲۳۸، ۲۴۱، ۳۰۱.

کنانه: ۲۶، ۵۷، ۹۱، ۹۸، ۱۵۸، ۱۶۲، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۳۸.

کنده: ۱۷، ۲۴، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۸، ۹۷، ۹۹-۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲-۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱.

کندیان: ۷۳، ۹۸-۱۰۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۲۱۴، ۲۱۶.

کوفیان: ۲۶، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۹۸.

کوفی‌ها: ۲۰، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۱-۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۸.

ص: ۳۹۶.

۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۳.

لحج: ۱۴۸.

لخم: ۱۵، ۸۷، ۱۵۸، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۸، ۲۴۱، ۳۲۹.

لخمیان: ۹۸.

لهازم: ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۱۸.

مجاشع: ۲۰۶.

مجوسیان: ۹۱.

محارب: ۱۶۲، ۲۵۰.

مخوس: ۷۰.

مذحج: ۱۷، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۴۰، ۵۱، ۵۴، ۶۱، ۶۶، ۷۱-۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۸۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۳۱-۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰-۳۲۳، ۳۲۶-۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۳.

مذحجم: ۵۳.

مذحجیان: ۱۰۹.

مذحجی‌ها: ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۸۵، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۳۰.

مذحیم: ۴۵.

مذر: ۵۳.

مراد: ۱۵، ۵۴، ۷۳، ۷۸، ۹۵، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۸۰، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۷۰، ۲۹۴، ۳۱۶.

مرادی‌ها: ۲۴۵.

مرّان: ٧٣، ١٠٨.

مرثد: ١٧، ٤٨.

مروانيان: ٢٢، ٢٨.

مرهبه: ٧٧.

مزينه: ١٥٢، ١٦٣، ٢٠١.

مسليه: ١٥٤.

مسيحيان: ٥٥، ١٠٧.

مصريان: ١٧٠، ١٧١، ١٧٩.

مضر: ١٧، ٢٥، ٢٦، ٤١، ٤٦، ١٠٥، ١٥٥، ٢٠١، ٢٠٨، ٢٢٧، ٢٤٣، ٢٥٤، ٢٧٠، ٢٨٦، ٣١٩، ٣٢٧.

مضري: ١٦٢.

مضريان: ٢١٧.

مضريها: ٢٠٣، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٨٥.

معاوية الاكرمين: ١٠٤.

معد: ٤٠، ٤٢، ٨٤، ٩٥، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠٢، ١٣٠، ١٣٣، ١٥٣-١٥٥، ١٦٠.

معديان: ١٠٢.

معدىها: ١٣٣، ١٥٥.

معين: ٨١.

معينيان: ٤٣، ٤٤، ٤٧، ٨١.

مكزيان: ٤٦، ٤٧.

مکیان: ۴۲.

مکی‌ها: ۲۵۶.

مهراه: ۲۹، ۳۸، ۶۸ - ۷۰، ۱۴۸، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۶۱، ۲۸۴.

ناکثین: ۳۰، ۱۹۸ - ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۴، ۳۲۰، ۳۲۹.

نجد: ۱۵۵.

نجدی: ۱۰۰، ۱۰۲.

نجرانی‌ها: ۵۵.

نخج: ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۳۱۹، ۳۲۸.

نخعیان: ۲۱۶.

نزار: ۴۱، ۴۲، ۵۱.

نزاریان: ۴۱، ۱۶۲.

نزاری‌ها: ۳۰۱، ۳۲۹، ۳۳۱.

نمر: ۱۶۲.

نمر بن قاسط: ۲۸۰.

وائل: ۹۴.

ص: ۳۹۷.

۱۹۴۵

۱۵۷۵۶ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)؛ ص ۳۹۷

واقف: ۹۴.

هذیل: ۲۶، ۱۷۹.

همدان: ۱۷، ۲۰، ۲۴، ۳۱، ۴۸، ۵۴، ۶۱، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۷-۸۰، ۸۵، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۸-۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۸-۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷-۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۳.

همدانیان: ۸۰، ۱۴۸، ۱۵۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۸۵، ۳۰۴، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۰.

همدانی‌ها: ۸۰، ۲۲۲، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۰۳.

هوازان: ۸۱، ۸۴، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۶۲، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۴۱، ۳۰۲.

هوران: ۴۵.

هیبر: ۴۵.

یثربیان: ۴۲، ۹۳.

یجر: ۴۵.

یحصب: ۶۷.

یرسم: ۴۸.

یزان: ۵۴، ۵۸.

یمانی‌ها: ۲۴۳.

یمنیان: ۵۸، ۵۹.

یمنی‌ها: ۱۳، ۱۴، ۲۷، ۴۱، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰،
۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۳-۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۴-۱۹۶، ۳۰۲-۳۰۴، ۳۱۲، ۳۲۲،
۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۳.

یونانیان: ۶۵.

یهودیان: ۹۳، ۱۴۶.

یهیب: ۴۸.

ص: ۳۹۸

فهرست کتب فارسی و عربی

۱. آئینه‌وند، صادق: علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷ ش.

۲. آل یاسین، شیخ راضی: صلح امام حسن علیه السلام، ترجمه آیه الله سید علی خامنه‌ای، انتشارات آسیا، تهران، ۱۳۵۱ ش.

۳. ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، قم، بی تا.

۴. ابن اثیر: اسد الغابة فی معرفة الصحابه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

۵. -: الکامل فی التاریخ، دار الفکر، بیروت، ۱۳۹۸ ق.

۶. ابن الجوزی، ابو الفرج عبد الرحمان بن علی: المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۷. ابن اسحاق، محمد: کتاب السیرو المغازی، تحقیق سهیل زگار، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق.

۸. ابن اعثم کوفی، محمد بن علی: الفتوح، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۶ ق.

٩.-: الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفى هروى، تصحيح غلامرضا طباطبايى مجد، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، تهران، ١٣٧٢ ش.

١٠. ابن حبيب، ابو جعفر محمد: المحبّر، رواية ابى سعيد الحسن بن الحسين السّكرى، تصحيح ايلزه ليختن شتيتير، منشورات دار الافاق الجديده، بيروت، بى تا.

١١. ابن حجر عسقلانى: الاصابة فى تمييز الصحابه، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا.

١٢. ابن حزم، على بن احمد: جمهرة انساب العرب، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٣ ق.

١٣. ابن خرداذبه: مسالك و ممالك، ترجمه سعيد خاكرند، مؤسسه مطالعات و انتشارات تاريخى ميراث ملل، تهران، ١٣٧١ ش.

١٤. ابن خلدون: العبر، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٣٩١ ق.

١٥.-: مقدمه، منشورات الاعلمى للمطبوعات، بيروت، بى تا.

١٦. ابن خلّكان، شمس الدين احمد: وفيات الاعيان، تحقيق احسان عباس، دار الفكر، بيروت، بى تا.

١٧. ابن دريد، محمد بن الحسن: الاشتقاق، تحقيق عبد السلام محمد هارون، مكتبه المثنى، بغداد، ١٣٩٩ ق.

١٨. ابن رسته: الاعلاق النفيسه، ترجمه حسين قره چانلو، انتشارات اميركبير، تهران، ١٣٦٥ ش.

١٩. ابن سعد، محمد كاتب: الطبقات الكبرى، دار الصادر، بيروت، بى تا.

٢٠. ابن شَبّه، ابو زيد عمر النميرى البصرى: تاريخ المدينة المنوره، تحقيق فهيم محمد شلتوت، دار الفكر،

ص: ٣٩٩

قم، ١٤١٠ ق.

٢١. ابن شهر آشوب، محمد بن على: مناقب آل ابى طالب، دار الاضواء، بيروت، بى تا.

٢٢. ابن عبد البر النمري القرطبي: الاستيعاب في معرفة الاصحاب (بهامش الاصابه في تمييز الصحابه، احمد بن علي بن حجر العسقلاني)، دار احياء التراث العربي، بيروت، بي.تا.
٢٣. ابن عبد ربّه، احمد: العقد الفريد، تحقيق محمّد سعيد العريان، دار الفكر، بيروت، ١٣٧٢ ق.
٢٤. ابن عساكر شافعي: ترجمة الامام علي بن ابي طالب عليه السلام من تاريخ دمشق، تحقيق الشيخ محمّد باقر المحمودي، مؤسّسة المحمودي للطباعة و النشر، بيروت، ١٣٩٨ ق.
٢٥. ابن قتيبه دينوري: المعارف، تحقيق ثروت عكاشه، دار المعارف بمصر، قاهره، بي.تا.
٢٦. -: الامامة و السياسه، منشورات الشريف الرضي، قم، ١٣٦٣ ش.
٢٧. ابن كثير دمشقي: البداية و النهاية، تحقيق احمد ابو ملحّم، دار الكتب العلميّه، بيروت، ١٤٠٧ ق.
٢٨. ابن منظور: لسان العرب، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٨ ق.
٢٩. ابن هشام، عبد الملك: السيرة النبويه، تحقيق مصطفى السقا و ابراهيم الاياري و عبد الحفيظ شلبي، الطبعة الثانيه، مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده، مصر، ١٣٧٥ ق.
٣٠. ابو حنيفه دينوري: الاخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوي، نشر ني، تهران، ١٣٦٤ ش.
٣١. ابو عبيد قاسم بن سلام: كتاب النسب، تحقيق مريم محمّد خير الدرع، دار الفكر، بيروت، ١٤١٠ ق.
٣٢. ابو عبيده معمر بن المثنى: ايام العرب قبل الاسلام، تحقيق عادل جاسم البياتي، عالم الكتب، بيروت، ١٤٠٧ ق.
٣٣. ابو الفرج الاصفهاني: مقاتل الطالبين، شرح و تحقيق السيد احمد صقر، مؤسّسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٨ ق.
٣٤. -: الاغانى، تحقيق محمّد ابو الفضل ابراهيم، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٣٩٢ ق.
٣٥. ابو نعيم اصبهاني: ذكر اخبار اصبهان، تحقيق سيد حسن كسروي، دار الكتب العلميّه، بيروت، ١٤١٠ ق.
٣٦. اسامة بن منقذ: كتاب الاعتبار، تحقيق فيليب حتّي، مكتبة الثقافة دينيه، قاهره، ١٩٣٠ م.

۳۷. اشپولر: ایران در نخستین قرون اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴ ش.

۳۸. الاشعری، ابو الحسن علی بن اسماعیل: مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ترجمه محسن مؤیدی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.

۳۹. اربلی، علی بن عیسی: کشف الغمه فی معرفة الائمه، تحقیق السید هاشم الرسولی، مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق.

۴۰. الاکوع، محمد بن علی: الیمن الخضراء مهد الحضاره، مکتبه الجیل جدید، یمن، ۱۴۰۲ ق.

۴۱. التهایم، فرانتس: کمکهای اقتصادی در دوران باستان، ترجمه امیر هوشنگ امینی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۹ ش.

۴۲. الامین، محسن: اعیان الشیعه، دار المعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۴۳. بشیری، حسین: نظریات جدید در علم سیاست، دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی دانشگاه

ص: ۴۰۰

امام صادق علیه السلام، تهران، ۱۳۷۳ ش.

۴۴. بلاذری: فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۳۹۸ ق.

۴۵. -: انساب الاشراف، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، الجزء الثانی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۴ ق.

۴۶. -: انساب الاشراف، تحقیق احسان عباس، القسم الرابع، دار النشر شتاینر، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۴۷. -: انساب الاشراف، تحقیق محمد حمید الله، الجزء الأولى، دار المعارف، قاهره، بی تا.

۴۸. -: انساب الاشراف، تحقیق گویتین، الجزء الخامس، دانشگاه جور سالم، حیدرآباد، ۱۹۳۶ م.

۴۹. پروکویوس: جنگهای ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵ ش.

٥٠. ترسيبي، عدنان: بلاد سبأ و حضارات العرب الاولى (اليمن)، دار الفكر المعاصر، بيروت، ١٤١٠ ق.
٥١. تلمساني، محمد بن ابي بكر انصاري: جوهره، ترجمه فيروز حريرجي، انتشارات اميركبير، تهران، ١٣٦١ ش.
٥٢. تورات (كتاب مقدس)، عهد عتيق، چاپ لندن، ١٩٣٢ م.
٥٣. ثقفى، ابو اسحاق ابراهيم بن محمد: الغارات، تحقيق السيد عبد الزهراء الحسينى الخطيب، دار الاضواء، بيروت، ١٤٠٧ ق.
٥٤. الجنابى، كاظم: تخطيط مدينة الكوفه، دار الجمهوريه، بغداد، ١٩٦٧ م.
٥٥. جواد على: المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، دار العلم للملايين، بيروت، ١٩٦٩ م.
٥٦. الجوهرى، ابو بكر احمد بن عبد العزيز: السقيفه و فدك، روايه ابن ابي الحديد، جمع و تحقيق محمد هادى امينى، مكتبة نينوى الحديثه، تهران، بى تا.
٥٧. جيهانى، ابو القاسم بن احمد: اشكال العالم، ترجمه على بن عبد السلام كاتب، شركت به نشر، مشهد، ١٣٦٨ ش.
٥٨. حاكم حسانى نيشابورى، عبيد الله بن احمد: شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الآيات النازله فى اهل البيت صلوات الله و سلامه عليهم، تحقيق محمد باقر المحمودى، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٣ ق.
٥٩. -: المستدرک على الصحيحين، دار الكتاب العلميه، بيروت، ١٤١١ ق.
٦٠. حتى، فيليب: تاريخ مفصل عرب، ترجمه ابو القاسم پاينده، انتشارات آگاه، تهران، ١٣٦٦ ش.
٦١. حرفوش، عبد القادر فياض: قبيلة خزاعة فى الجاهلية و الاسلام، دار البشائر، دمشق، ١٤١٧ ق.
٦٢. -: قبيلة طى، دار البشائر، دمشق، ١٤١٦ ق.
٦٣. حسام الدين، على المتقى بن حسام الدين الهندى: كنز العمال فى سنن الاقوال و الافعال، ضبطه الشيخ بكرى حيانى و الشيخ صفو السفا، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٣٩٩ ق.

۶۴. حمزة بن حسن اصفهانی: سنی ملوک الارض و الانبياء، ترجمه جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷ ش.

۶۵. حمید الله، محمد: نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، ترجمه سید محمد حسینی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۴۷ ش.

۶۶. خزاعی، دعبل بن علی: دیوان، تحقیق محمد یوسف نجم، دار الثقافة، بیروت، ۱۹۶۲ م.

۶۷. خلیفة بن خیاط: تاریخ، تحقیق سهیل زگار، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

ص: ۴۰۱

۶۸. الخوارزمی، المؤلفق بن احمد بن محمد: المناقب، تحقیق مالک المحمودی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۴ هـ

۶۹. خوارزمی: مقتل الحسين، مكتبة مفید، نجف، بی‌تا.

۷۰. خوارزمی، محمد بن احمد بن یوسف: مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲ ش.

۷۱. دیلمی، حسن بن محمد: ارشاد القلوب، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۸ ق.

۷۲. الذهبی، الامام شمس الدین: تذكرة الحفاظ، مطبعة دائرة المعارف النظامیه، حیدرآباد، بی‌تا.

۷۳. رازی، احمد بن عبد الله بن محمد: تاریخ مدینه صنعا، تحقیق حسین بن عبد الله العمری، چاپ محقق، صنعا، ۱۴۰۱ ق.

۷۴. رامیار، محمود: در آستانه سال‌زاد پیامبر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۵ ش.

۷۵. زبیر بن بکار: الاخبار الموفقیات، تحقیق سامی مکی العانی، مطبعة العانی، بغداد، بی‌تا.

۷۶. زرکلی: الاعلام، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۹ م.

۷۷. سبط بن الجوزی: تذكرة الخواص، مؤسسه اهل البيت، بیروت، ۱۴۰۱ ق.

۷۸. شرف الدين، احمد حسين: دراسات فى انساب قبائل اليمن، الطبعة الثانية، وزارة المعارف، المملكة العربية السعودية، رياض، ۱۴۰۵ ق.

۷۹. الشريف رضى: خصائص الائمة عليهم السلام، تحقيق محمد هادى امينى، بنياد پژوهشهاى اسلامى آستان قدس، مشهد، ۱۴۰۶ ق.

۸۰. شمس الدين، محمد مهدي: انصار الحسين عليه السلام، ترجمه هاشم زاده، انتشارات اميركبير، تهران، ۱۳۶۴ ش.

۸۱. شهرستاني، ابو الفتح محمد بن عبد الكريم: الملل و النحل، ترجمه مصطفى خالقدار هاشمى، تصحيح محمد رضا جلالى نائينى، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۶۲ ش.

۸۲. شهيدى، سيد جعفر: قيام حسين عليه السلام، چاپ نوزدهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۸۳. شيخ صدوق: فضائل الشيعة و صفات الشيعة، انتشارات فراهانى، تهران، بى تا.

۸۴. -: الخصال، تصحيح على اكبر غفارى، منشورات جامعة المدرسين فى الحوزة العلميه، قم، ۱۴۰۳ ق.

۸۵. -: علل الشرايع، مكتبة حيدريه، نجف، ۱۳۸۵ ق.

۸۶. شيخ طوسى: رجال، تحقيق سيد محمد صادق بحر العلوم، مطبعة حيدريه، نجف اشرف، ۱۳۸۱ ق.

۸۷. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان بغدادى: الجمل، تحقيق سيد على ميرشريفى، مكتب الاعلام الاسلامى، قم، ۱۴۱۳ ق.

۸۸. شيخ مفيد، الارشاد، ترجمه و شرح سيد هاشم رسولى محلاتى، انتشارات علميه اسلاميه، تهران، بى تا.

۸۹. ضيف، شوقى: تاريخ ادبى عرب العصر الجاهلى، ترجمه عليرضا ذكاوتى قراگزلو، انتشارات اميركبير، تهران، ۱۳۶۴ ش.

۹۰. الطبرسى، احمد بن على بن ابى طالب: الاحتجاج، تحقيق ابراهيم بهادرى و محمد هادى به، انتشارات اسوه، قم، ۱۴۱۳ ق.

٩١. طبرى، عماد الدين: كامل بهايى، مكتبة مرتضى، تهران، بى تا.
٩٢. طبرى، محمد بن جرير: تاريخ الرسل والملوك، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٩ ق.
٩٣. الطوسى شيخ الطائفة، ابى جعفر محمد بن حسن: رجال طوسى، تحقيق محمد صادق آل بحر العلوم، الطبعة الاولى، مطبعة الحيدريه، نجف اشرف، ١٣٨١ ق.
٩٤. طه حسين: الفتنة الكبرى، ترجمه احمد آرام، شركت سهامى چاپ و انتشارات علمى، تهران، ١٣٦٣ ش.
٩٥. العباسى العلوى، على بن محمد بن عبيد الله: سيرة الهادى الى الحق يحيى بن الحسين، تحقيق سهيل زگار، دار الفكر، بيروت، ١٣٩٢ ق.
٩٦. عبد الفتاح، عبد المقصود: الامام على بن ابى طالب، ترجمه سيد محمود طالقانى، شركت انتشار، تهران، ١٣٧٨ ق.
٩٧. عبد الفاهر بغدادى، ابو منصور: الفرق بين الفرق، به اهتمام محمد جواد مشكور، كتابفروشى اشراقى، تهران، ١٣٦٧ ش.
٩٨. عبد الواحد الشجاع، عبد الرحمان: اليمى فى صدر الاسلام، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٨ ق.
٩٩. عسگرى، مرتضى: عبد الله بن سبأ، ترجمه محمد صادق نجمى و هاشم هريسى، نشر كوكب، تهران، ١٣٦٠ ش.
١٠٠. علامه حلى: كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، ترجمه و شرح ابو الحسن شعرانى، چاپ اسلاميه، تهران، ١٣٩٨ ق.
١٠١. عمرو بن كلثوم: ديوان، تحقيق اميل بديع يعقوب، دار الكتاب العربى، بيروت، ١٤١١ ق.
١٠٢. العمرى، على بن محمد بن على بن محمد العلوى: المجدى، تحقيق احمد مهدوى دامغانى، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، قم، ١٤٠٩ ق.
١٠٣. فياض، على اكبر: تاريخ اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ١٣٦٩ ش.
١٠٤. القالى البغدادى، ابو على اسماعيل بن قاسم: ذيل الامالى و النوادر، دار الكتاب العربى، بيروت، بى تا.

۱۰۵. قمی، حسن بن محمد بن حسن: تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، تصحیح جلال الدین تهرانی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۱ ش.

۱۰۶. قیس العطار: مالک اشتر خطبه و آراؤه، مؤسسه الفکر الاسلامی، الطبعة الاولى، بی جا، ۱۴۱۲ ق.

۱۰۷. کحّاله، عمر رضا: معجم قبایل العرب، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۱۰۸. کریستین سن، سن آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷ ش.

۱۰۹. کریملو، داوود: جمهوری یمن، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۱۱۰. کلبی، ابو منذر هشام بن محمد: الاصنام، ترجمه سید محمد رضا جلالی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۴ ش.

۱۱۱. -: جمهرة النسب، تحقیق محمود فردوس العظم، دار الیقظة العربیه، دمشق، بی تا.

۱۱۲. کوپل، ژیل: پیامبر و فرعون، ترجمه حمید احمدی، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۷۵ ش.

۱۱۳. کوفی، محمد بن سلیمان: مناقب الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، قم، ۱۴۱۲ ق.

ص: ۴۰۳

۱۱۴. گی روشه: تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۰ ش.

۱۱۵. لین پول، استانلی: طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، چاپ دوم، چاپ دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۱۱۶. لوسکایا، پیگو: اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ترجمه عنایت الله رضا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲ ش.

۱۱۷. مادلونگ، ویلفرد: جانشینی حضرت محمد، ترجمه گروه مترجمان، انتشارات آستان قدس، مشهد، ۱۳۷۷ ش.

۱۱۸. مسعودی، ابو الحسن: اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

- ۱۱۹.-: مروج الذهب، تحقيق محمد محي الدين عبد الحميد، دار المعرفة، بيروت، بی تا.
۱۲۰. مسكويه، ابو على: تجارب الامم، تحقيق ابو القاسم امامي، دار سروش، تهران، ۱۳۶۶ ش.
۱۲۱. معلقات سبع: ترجمه عبد المحمد آيتي، سازمان انتشارات اشرفي، تهران، ۱۳۵۷ ش.
۱۲۲. المقدسي، محمد بن احمد: احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم، تحقيق محمد محزوم، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۸ ق.
۱۲۳. المقدسي، مطهر بن طاهر: البدء و التاريخ، كتابفروشي اسدي، تهران، ۱۹۶۲ م.
۱۲۴. منتظر القائم، اصغر: تاريخ صدر اسلام، انتشارات دانشگاه اصفهان، اصفهان، ۱۳۷۶ ش.
۱۲۵. منقري، نصر بن مزاحم: وقعة صفين، تحقيق عبد السلام محمد هارون، دار الجيل، بيروت، ۱۴۱۰ ق.
۱۲۶. موسوي بجنوردي، كاظم: دائرة المعارف بزرگ اسلامي، جلد هشتم، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۱۲۷. مولوي: مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، انتشارات ناهيد، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۱۲۸. نجاشي، ابو العباس احمد بن على اسدي: رجال، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، ۱۴۱۳ ق.
۱۲۹. النديم، محمد بن اسحاق: الفهرست، ترجمه و تحقيق محمد رضا تجدد، انتشارات اميركبير، تهران، ۱۳۶۶ ش.
۱۳۰. النعماني، ابو عبد الله محمد بن ابراهيم الكاتب: كتاب الغيبة، كتابخانه صدوق، تهران، ۱۳۶۳ ش.
۱۳۱. نوبختي، ابو محمد حسن بن موسي: فرق الشيعه، ترجمه جواد مشكور، انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، ۱۳۶۱ ش.
۱۳۲. نويري، شهاب الدين احمد: نهاية الأرب، ترجمه محمود مهدوي، انتشارات اميركبير، تهران، ۱۳۶۵ ش.
۱۳۳. سيد رضي: نهج البلاغه، ترجمه و شرح فيض الاسلام، مركز نشر آثار فيض الاسلام، ۱۳۷۳ ش.

۱۳۴. سید رضی: ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ ششم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳ ش.

۱۳۵. واقدی: محمد بن عمر: المغازی، تحقیق مارسدن جونز، دار المعرفة الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۵ ق.

۱۳۶. واقدی: محمد بن عمر: کتاب الزّده، تحقیق یحیی الجبوری، دار الغرب الاسلامی، بیروت، ۱۴۱۰ ق.

۱۳۷.-: فتوح الشام، تصحیح عبد اللطیف عبد الرّحمان، دار الکتب العلمیّہ، بیروت، ۱۴۱۷ ق.

۱۳۸. وثیمة بن موسی بن الفرات، قطع من کتاب الزّده و هی مأخوذة من کتاب الاصابه لابن حجر العسقلانی، ضبط و شرح ولهلم هونرباخ، مطبعة مجتمع العلماء و الادباء، ۱۹۵۱ م.

۱۳۹. ولهوزن: شیعه و خوارج، ترجمه محمد رضا افتخارزاده، دفتر نشر معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۵ ش.

ص: ۴۰۴

۱۴۰. هشام جعیط: کوفه پیدایش شهر اسلامی، ترجمه ابو الحسن سروقد مقدّم، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲ ش.

۱۴۱. همدانی، حسن بن احمد بن یعقوب: صفة جزيرة العرب، تحقیق محمد بن علی الاکوع، دار الشؤون الثقافية العامه، بغداد، ۱۹۸۹ م.

۱۴۲. همدانی، حسن بن احمد: الاکلیل من اخبار الیمن و انساب حمیر، الکتاب العاشر فی معارف همدان و انسابها و عیون اخبارها، دار الیمنیة، بیروت، ۱۴۰۸ ق.

۱۴۳.-: الاکلیل، الکتاب الثانی، تحقیق بنیه امین فارس، دار الكلمة صنعا و دار العوره، بیروت، بی تا.

۱۴۴.-: الاکلیل من اخبار الیمن و انساب حمیر، الطبعة الثانیة، دار الیمنیة، بیروت، ۱۴۰۸ ق.

۱۴۵. هولت، لمبتون: تاریخ اسلام (دانشگاه کمبریج) ترجمه احمد آرام، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷ ش.

۱۴۶. یاقوت حموی: معجم الادباء، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۱۴۷.-: معجم البلدان، دار صادر، بیروت، بی تا.

۱۴۸.-: المقتضب، تحقیق ناجی حسن، الدار العربیة للموسوعات، بیروت، ۱۹۸۷ م.

۱۴۹. یعقوبی، ابن واضح: البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶ ش.

۱۵۰.-: تاریخ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲ ش.

ص: ۴۰۵

فهرست مقالات فارسی و عربی

۱. آئینه‌وند، صادق، توصیف قاعدیگری در بینش تاریخی شیخ مفید، پژوهشهایی در تاریخ و ادب، چاپ اول، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۲ ش.

۲. ریشه‌های يك بحران خونین - غرش توپ‌ها، کیهان، ش ۱۵۰۸۳، ۲۵ خرداد ۱۳۷۳ ش.

۳. عالم‌زاده، هادی: تحقیقی در نژاد و انساب و طبقات عرب، فصلنامه مشکوة، ش ۳۸، بهار ۱۳۷۲ ش.

۴.-: ابو بکر، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲ ش.

۵. فضیل بن زبیر اسدی، تسمیة من قتل مع الحسین بن علی علیه السلام، مجله تراثنا، سال اول، شماره ۲، مؤسسه آل البيت لاحیاء القرآن، قم، ۱۴۰۶ ق.

ص: ۴۰۶

فهرست کتب انگلیسی و فرانسوی

فهرست مقالات انگلیسی^{۱۹۴۶}

ص: ۴۰۷

^{۱۹۴۶} منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، ۱ جلد، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.